

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِرآة الحَقِّ

تأليف

حكيم ربّانى و عارف الهى
محمد جعفر كبودر آهنگى

(مجدوب عlishاه)

ق. ۱۲۳۸ هـ

تصحیح و تحقیق

دکتر حامد ناجى اصفهانى

مجدوب عليشاه، محمد جعفر بن صفر، ۱۱۷۵ ق - ۱۲۳۸.
[مرآة الحق و مراحل السالكين في السير والسلوك و صفات
الصوفي]
مرآة الحق / تأليف محمد جعفر كبودرآهنگي (مجدوب عليشاه)، تصحيح و
تحقيق حامد ناجي اصفهاني. - تهران: حقيقت، ۱۳۸۳.
سی و چهار، ۷۰۹ ص.

ISBN 964-7040-52-0 : ۷۰۰۰۰ ریال

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص ۷۰۰ - ۷۰۹.

۱. آداب طریقت. ۲. اخلاق عرفانی. ۳. عارفان. الف. ناجی اصفهانی،
حامد، ۱۳۴۵ - ، محقق. ب. عنوان.

۲۹۷/۸۴

BP۲۸۸ / م ۳ م ۴

۳۷۳۸۶ - ۸۲ م

کتابخانه ملی ایران

مرآة الحق

تأليف: مرحوم حاج محمد جعفر كبودرآهنگي (مجدوب عليشاه)

ناشر: انتشارات حقيقت؛ تهران، خيابان گاندي، خيابان نهم، پلاک ۲۴

صندوق پستی: تهران، ۳۳۵۷ - ۱۱۳۶۵

تلفن: ۸۷۷۲۵۲۹؛ فاكس: ۸۷۹۱۶۵۲

تلفن مركز پخش: ۵۶۳۳۱۵۱

تصحيح و مقدمه: دکتر حامد ناجی اصفهانی

ویراستار: محمدعلی طاوسی

چاپ اول: ۱۳۸۳

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

بها: ۷۰۰۰ تومان

شابک: ۰ - ۵۲ - ۷۰۴۰ - ۹۶۴

ISBN: 964 - 7040 - 52 - 0

تقدیم به روح پرفتوح عارف

ربّانی و زاهد از زخارف دنیاوی

استاد حاج حسین شفیعی

فهرست اجمالی

مقدمه	نه
گذری بر زندگی حاج محمد جعفر کبودر آهنگی مجذوب‌علیشاه	پانزده
اساتید	نوزده
فرزندان	بیست
آثار و تألیفات	بیست و یک
روش پژوهش	بیست و پنج
متن کتاب	
● دیباجه	۱
● فصل اول: در تعیین صوفی	۴۱
● فصل دوم: در بیان تحقیق مؤلف	۵۹
● فصل سوم: در تحقیق صوفی و متصوّفه	۷۹
● فصل چهارم: در نقل کلمات علامه حلّی و محقق تستری	۹۹
● فصل پنجم: صوفی حقیقی شیعه است و قدح سلسله نقشبندیه	۱۲۷
● فصل ششم: کیفیت سلوک سالکان	۱۵۳
● فصل هفتم: ذکر خفی و جلی	۲۰۷
● فصل هشتم: نقل کلمات علامه مجلسی اوّل و دوّم	۳۰۹
● فصل نهم: نقل کلمات علامه ملا محسن فیض کاشانی	۳۵۵
● فصل دهم: نقل کلمات شیخ بهایی	۳۸۹
● فصل یازدهم: در نقل کلمات جمعی دیگر از اعظام	۴۴۱

- فصل دوازدهم: سیر معکوس ۵۰۷
- فصل سیزدهم: در تعریف عظمت دل ۵۲۹
- فصل چهاردهم: در بیان اطوار سبعة ۵۳۵
- فصل پانزدهم: در بیان منامات، واقعات و مراقبه ۵۷۳
- فصل شانزدهم: در بیان وحی، الهام و کشف ۵۸۳
- فهرست‌ها
- فهرست تفصیلی مطالب ۶۱۱
- فهرست آیات ۶۴۱
- فهرست روایات ۶۵۱
- فهرست اشعار عربی ۶۶۵
- فهرست اشعار فارسی ۶۶۹
- نمایه اشخاص، گروه‌ها، جای‌ها و کتاب‌ها ۶۸۵
- منابع تحقیق ۶۹۹

هو الحکیم

الحمد لو اهب الحکمة و العقل و الصلاة على النبی و الأهل

از خصایص ویژه ادیان ابراهیمی و پاره‌ای از مذاهب فلسفی جهان، توجه به باطن جهان و مبدأ آن است. در طول این ادیان شخص متدین از مسیر ظاهر جهان پی به باطن آن برده و حقیقت آن را درمی‌یابد. از این رو در تمام این گونه ادیان، نوعی باطن‌گرایی در مقابل ظاهرگرایی کاملاً مشهود بوده و متدینان این دین‌ها نه تنها در سیر و سلوک عقلانی خود سودای وصول به این حقیقت را می‌پرورند، بلکه در اعمال ظاهری نیز به پاره‌ای از اعمال متمسک شده، تا به نحو کامل از آن معنا بهره‌جویند.

بنابراین در این مذاهب، علاوه بر دستورهای مدون عقلانی بر پایه دین، پاره‌ای از اعمال خاص مشاهده شده که این اعمال مختص به کاملان آن دین‌هاست. توجه به این بخش باطنی دین، در دین‌های ابراهیمی، تحقیقاتی را تحت عنوان عرفان و تصوف همواره به همراه داشته، که این تحقیقات نسبت به نوع تعلیمات دینی این ادیان، از غلظت و رقت‌گوناگون برخوردار بوده است.

در آئین مسیحیت چون توجه به جنبه باطن‌گرایی وسیع‌تر از آیین یهود بوده، جنبه‌های باطن‌گرایی معرفتی و ریاضت‌های دشوار آن - که با عنوان

عرفان مسیحی قابل بازشناسی است - نسبت به آیین یهود کاملاً متمایز است، و بالعکس آیین یهود چون بیشتر در صدد القاء احکام ظاهر و شریعت بوده، توجه به امور معنوی در پیروان آن کم‌رنگ‌تر و کمتر است، و در برخی از گروه‌های آن از توجه به پاره‌ای علوم خفیه فراتر نمی‌رود.^۱ در حقیقت ساختار این ادیان مقتضی تعلیمات خاصی است که این تعلیمات به طور خلاصه یا در جنبه‌های ظاهر شدت دارد و یا در جنبه‌های باطن.

دین اسلام که به عنوان خاتم ادیان ابراهیمی مورد نظر است، جامع دو مرتبه ظاهر و باطن است. از این رو دو رویکرد ظاهری‌گرایی و باطنی‌گرایی در آن به شدت به چشم می‌خورد، چه پیروان آن گاه با احکام ظاهری به مصاف حقیقت رفته‌اند، و گاه با احکام باطنی؛ حال آن که اعتدال کبرای دین اسلام، امری و رای این را می‌طلبد.

حال اگر با توجه به مطلب یاد شده به ساختار معرفتی این ادیان برگردیم، خواهیم دید که پیروان این آئین‌ها گاه با الهیات تنزیهی به جستجوی مبدأ اعلی می‌پردازند و گاه با الهیات غیر تنزیهی^۲، که این دو گرایش در اسلام، در گروه اشاعره و معتزله کاملاً جلوه گر شده است. در این صورت اگر عارفان و سالکان این ادیان، با پشتوانه علمی در پی درنوریدن پله‌های حقیقت و وصول به مبدأ اعلی باشند، به ناچار تحت تأثیر یکی از این دو گرایش قرار خواهند گرفت؛ لذا در بخش باطن‌گرایی اسلام، به ویژه عرفان و تصوف اسلامی، دو گرایش صحوگرایی و سُکری‌گرایی کاملاً مشهود است.

البته در این مقام بس نابخردانه خواهد بود که این دو گرایش سلوکی را

۱. همچون آیین قبلا (کابالا).

۲. از این الهیات گاه به «الهیات تشبیهی» تعبیر شده که کاملاً دقیق نیست.

صرفاً به آن دو پیش فرض عقلانی، انتساب دهیم، چرا که اقتضائات حاکم بر هر فرد و به تعبیر عرفانی ظهور احکام اسماء مختلفه بر افراد، هر یک لوازم خاصی را می‌طلبد، و چه بسا فردی با گرایش اشعریانه سُکری‌گرا باشد و با گرایش معتزلیانه محوی‌گرا. اما در هر صورت به عنوان بازشناسی عقلانی این گرایش‌های عرفانی توجه به اصل فوق بسیار کارساز و راهگشا خواهد بود.

در این میان عارفان شیعی که وامداران تعلیمات ظاهری و باطنی پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار - علیهم السلام - می‌باشند با بهره‌گیری از کلام معجز نشان «الجمع بینهما توحید»^۱ همیشه در صدد رهایی از یک سونگری به حقیقت جهان بوده و تعلیمات خود را بر پایه اعتدال در بین دو مقام استوار می‌داشته‌اند.

از سوی دیگر در طی تاریخ تصوّف اسلامی با ظهور شیخ اکبر، ابن عربی، و شارحان او به ویژه قونوی حیات تصوّف و معرفت جلوه‌ای نویافت^۲ و بنیادهای معرفتی، از مقام معرفت شناختی شهودی به حوزه‌های هستی‌شناسی راه یافت؛ از این رو، در حوزه عرفان و تصوّف اسلامی دو جلوه تصوّف خراسانی - با مسامحه‌ای در محدوده جغرافیا - و حوزه ابن عربی کاملاً مشهود است. حوزه عرفانی خراسانی عمدتاً با آموزه‌های شهودی سالکان از حوزه مقامات و حالات عرفانی تا گستره نورشناسی

۱. تمهید القواعد / ۱۱۵: الامام الصادق - علیه السلام - «إنّ الجمع بلا تفرقة زندقه، و التفرقة بدون الجمع تعطیل، و الجمع بینهما توحید».

۲. عجیب آن است که حتی بعضی از شارحان ابن عربی، همچون ابن فناری با گرایش اشعریانه به شرح آراء ابن عربی می‌پردازد گرچه خود ابن عربی نیز در مواضع گوناگونی، همچون عدم ادعان به قاعده الواحد، ظاهراً اشعریانه می‌اندیشد.

شهودی ادامه می‌یابد، و حوزه عرفان ابن عربی از بازشناسی قوس نزول و مدارج آن از مقام غیب الغیوب تا به ناسوت و تعمیم آن به قوس صعود گسترش می‌یابد. در واقع این دو حوزه دارای دو نگرش گوناگون به یک حقیقت‌اند، که هر یک اگر چه به یک حقیقت می‌رسند ولی لوازم سیری دگرگونی با دیگری دارند.

عارفان ایرانی از زمان تعلیمات بایزید بسطامی تا نجم‌الدین کبری عمده‌تاً پایه گفتارشان بر مشاهدات شخصی بود که این مشاهدات در بخش حالات و مقامات عرفانی قابل شناسایی است؛ از زمان شیخ نجم‌الدین کبری تصریح به ولایت به عنوان رکن اساسی عرفان آغاز شد.^۱ پیروان نجم‌الدین کبری با توجه به تعلیمات وی در بحث ولایت و منزلت ولی در سلوک، گامی سریع را به سوی اظهار تشیع برداشتند و پاره‌ای چون سعدالدین حموی جهت تدوین این ولی‌شناسی و تبیین منزلت وی از تعلیمات ابن عربی بهره بردند.^۲ ولی در هر صورت، رکن اساسی تعلیمات آنها در مقام عمل، همان تعلیمات خراسانی بود.

تعلیمات خراسانی از این زمان به بعد با تأثر از مسائل اجتماعی ایران، روز به روز در مکتب تشیع که جامع فکری و عملی این اندیشه‌ها بود، ظاهرتر شد تا بدان جا که ظهور رسمی تشیع در ایران از همان تعلیمات صوفیانه متبلور گردید و به پیدایش دولت صفویه انجامید. در این اوان به تعبیر سید حیدر آملی صوفی شیعه است و شیعه صوفی.

۱. از این رو در تبیین شرح آثار عرفانی ابن جریان، همچو مولانا جلال‌الدین بلخی، علاء‌الدین سمنانی و غیره نمی‌توان با رویکردی ابن‌عربی‌گرایانه وارد شد.

۲. وارثان تصوف خراسانی پس از ابن عربی هریک در مباحث نظری به گونه‌ای متأثر از تعلیمات ابن‌عربی‌اند، گاه این تأثر همچون در شاه نعمت‌الله ولی مستقیم است و گاه همچون علاء‌الدین سمنانی غیر مستقیم.

با ظهور صفویان، قوی‌ترین جلوه سیاسی تشیع ظهور یافت که این جلوه خود و امدار تعلیمات صوفیانه بود. در این میان اقتضای حکومت دینی و توجه به احکام ظاهر، به ناچار چالش‌هایی را با باطن‌گرایی دینی یا تصوّف به همراه داشت؛ از این رو عارفانی در این بین می‌توانستند موفق باشند که توجهشان به باطن‌گرایی مانع از ظاهرگرایی نباشد. لذا گروه‌های عرفانی بر جای مانده از طریقت‌های پیشین، همچون نعمت‌اللّهیه، ذهبیه و نوربخشیه، به ناچار در صدد تبیین شرعی گرایش‌های باطنی خود برآمدند. این فشار در واقع خود ثمره خوش‌یمنی را در عرفان به ارمغان آورد، عارفان این گروه‌ها با الهام از آثار افرادی چون سید حیدر آملی، و ابن‌ترکه اصفهانی، شاه نعمت‌الله ولی، ابن‌ابی‌جمهور احسایی و حتی ابن‌فهد حلّی، در صدد بهره‌افزون از روایات ائمه اطهار برآمدند و علاوه بر آن که آموزه‌های عرفانی خود را تعدیل کردند به تفسیر، تأویل و تطبیق آیات و روایات با آموزه‌های فکری خود مبادرت کردند.

در این میان نکته در خور توجه گرایش به همان حالات صحو و سُکر بود؛ گویی در این میان طریقه سُکریه در مقام تطبیق با ظواهر شرع دچار مشکل می‌شدند. لذا مباحث اساسی در این گرایش، توجیه جلوه‌های سُکری، مثل ذکر خفی و حلقه ذکر بود.

مشایخ طریقت‌های نعمه‌اللّهیه، ذهبیه و حتی نوربخشیه به تدوین و تألیف آثار بس ارزنده‌ای در این زمان اقدام کردند؛ که در این میان آثاری چون نور الهدایه، تحفه‌عباسی، برهان‌المرتاضین، مرآة‌الحق، مفتاح‌اسرار حسینی از اهمیت بسزایی برخوردارند. تمامی این گونه آثار در واقع دارای سه محور کلی‌اند:

- ۱- اساس عرفان معرفت و توجه به ولایت و صاحب آن است.
 - ۲- عرفان مطابق تعلیمات خاص ائمه اطهار - علیهم السلام - است.
 - ۳- احکام عرفانی هیچ گونه تناقضی با احکام ظاهری و شرعی ندارد. در نزد اینان شریعت و طریقت در واقع دو جلوه از یک حقیقت اند، که عبور از مغزای شریعت و وصول به نهایت آن راه را برای طریقت باز می کند؛ و به زبان فلسفی گویی، یک حقیقتِ مقول به تشکیک اند، طریقت هیچ گاه بدون شریعت قابل تصور نیست و شریعت خود پرتوی از طریقت است، از این رو دلبستگی صرف به حکم ظاهری مانع از وصول به طریقت است و وصول و بقای در طریقت بدون تمسک به شریعت و بقای در آن میسر نیست؛ لذا عارف حقیقی، متقی ترین فرد است.
- در این مقام، نگارنده در صدد معرفی یکی از آثار بدیع عصر قاجاری از این دست، یعنی مرآة الحق، می باشد که پیش از ورود به معرفی آن، نگاهی کوتاه به احوال نویسنده عالم و عارف آن، حاج محمد جعفر کبودر آهنگی مجذوب علیشاه، خواهیم کرد.

گذری بر زندگی

حاج محمد جعفر کبودر آهنگی (مجدوب علیشاه)^۱

حاج محمد جعفر کبودر آهنگی همدانی از طایفه قراگوزلو ملقب به مجدوب علیشاه (۱۲۳۸ - ۱۱۷۵ ه. ق) فرزند حاج صفرخان از نیای صاحب فضل و کمال است.

پدر وی خود از شاگردان سید ابراهیم رضوی بوده که به گزارش جناب مجدوب علیشاه او نیز از اهل کمال و ریاضت بوده است، وی گوید: «شب و روز مشغول به عبادت فرایض و نوافل مرتبه و غیرها و به اوراد و اذکار متوجه بود، با وجود کمال توسعه در معاش به اقل ما یقنع از ما کول و ملبوس اقتصار می نمود، و زیادتی را صرف اهل استحقاق می نمود، و در اکثر سالها به عتبه بوسی اما کن مقدسه مشرف می شد، تا هوا شدت نرسانیده بود توقف در آنجا می نمود و در شدت حرارت مراجعت می نمود، تا سال آخر در

۱. جهت بررسی شرح احوال و گزارش ترجمه وی بنگرید: فرهنگ سخنوران / ۵۱۰، فرهنگ بزرگان / ۴۸۳، دانشمندان آذربایجان / ۳۲۷، لغت نامه دهخدا / ماده مجدوب، معجم المؤلفین، ج ۹ / ۱۵۲، مکارم الآثار، ج ۴ / ۱۰۵۹، طبقات اعلام الشيعة، ج ۲ / ۲۵۸، شرح حال رجال ایران، ج ۳ / ۳۲۸، مجمع الفصحاء / ۴۵۰، ریاض العارفین / ۳۰۲، ریحانة الادب، ج ۳ / ۴۵۳ و ج ۵ / ۱۸۸، طرائق الحقایق، ج ۳ / ۲۶۱، مؤلفین کتب چاپی، ج ۲ / ۳۵۲، گلزار جاویدان، ج ۳ / ۱۲۳۵، تذکره شمس التواریخ / ۵۴، حدائق السیاحة / ۳۸۰، ریاض السیاحة / ۷۱۳، بستان السیاحة / ۴۱۶، مقدمه رسائل مجدوبیه / ۳۴ - ۱۷.

کربلای معلیٰ به رحمت الهی فایز شد و در رواق مقدس مدفون گردید»^۱. مرحوم کبودر آهنگی تا سن هجده سالگی در همدان علوم ادبی و منطق را فراگرفت و سپس به مدت پنج سال جهت کسب علم به اصفهان هجرت نمود، سپس به کاشان رفت و در پایان دهه دوم عمر خود از آن سامان به قم مهاجرت کرد^۲. وی در بیان کمال علمی و احتیاط ورزی خود در این دوران چنین گوید: «و بنای این ضعیف مسکین در این اوقات در مسائل فروع، مهما ممکن اخذ به احتیاط است فتویٰ و عملاً؛ اگر چه به عنایت و توفیق الهی و به تصدیق جناب شیخنا قدوة المحققین و اسوة المدققین، مولانا میرزا ابوالقاسم قمی - طاب ثراه که علوم شرعیه فرعیه را در خدمت با برکت او تحصیل نمودم - قادر و متمکن بر استنباط مسائل از ادله شرعیه می باشم و اگر منصفی به نظر انصاف ملاحظه نماید، تعلیقاتی را که بر اکثر کتب کفایة المقتصد^۳ و مدارک الاحکام و شرح لمعه دمشقیه مقید نموده ام، تصدیق این ضعیف را خواهند نمود»^۴.

وی با کسب این مقام باز به جهت شدت تقوا در جایی گوید: «در اغلب اوقات، خصوص در محل استجابت دعا، از رب الارباب مسألت می نمودم که این ضعیف را مرجع خلائق در احکام شرعیه فرعیه قرار ندهد». با ورود در قم، حالات عرفانی و سلوکی وی تشدید شد، تا بدان جا که به صوفی گری متهم گردید. «در این اوقات معاشرت با خلق را بسیار کم نموده

۱. رسائل مجذوبیه / ۳.

۲. بنگرید: طرائق الحقایق، ج ۳ / ۲۵۸.

۳. کذا // صحیح کفایة المقتصد است. ضبط فوق بر اساس مصدر و نسخه های آن است.

۴. مرآة الحق، ص ۳۱.

بودم، از همان اوقات شروع نمودند مؤمنین مرا متهم به تصوّف بودن...^۱ وی در مقام شکوا از اهل زمانه، در این دوران گوید: «بر رأی برادران دینی و دوستان یقینی معروض می‌دارد که سال‌هایی است بسیار و زمانی است بی‌شمار، شنیده می‌شود که جماعتی از صلحا بلکه برخی از علما به محض این که می‌شوند مثلاً زید را که مهما امکن طالب و راغب به عزلت و انزوا از ابنای دنیا می‌باشد و به قدر مقدور از غیبت مسلمین بلکه زیاده از تکلم به قدر ضرورت مجتنب و محترز می‌باشد، او را متهم به تصوّف می‌سازند، و در منابر و مساجد و مدارس بدّل تلاوت کلام الله المجید و استغفار و تسبیح و تهلیل، مشغول به تفسیق و تکفیر او می‌شوند، و عوام الناس را به قدر امکان تحریص و ترغیب بر آزار نمودن و اذیت رسانیدن به او می‌نمایند، و فتوای قتل او را می‌دهند؛ با این که با زید مثلاً مطلق معاشرت ننموده‌اند»^۲.

و در مقام تسرّی تکفیر به بلاد گوناگون گوید: «و این صفت شنیعه به مرتبه‌ای شهرت نمود تا آن که دو مرتبه این طریقه شیوع به هم رسانیده که سیرایت به اماکن مقدّسه منوره که محل اجتماع علما و اتقیا و صلحا و زهاد بوده نموده است، به محض این که غریبی، صاحب شوقی که از مواضع بعیده از جهت تحصیل فیوضات دنیوی و اخروی به آن جا وارد می‌شود، همین که می‌بینند که آن فقیر با ادب مراودت می‌نماید، و در آن روضه منوره مشغول به صحبت‌های لایعنی نمی‌شود و به یمین و یسار خود ملتفت نیست، الهی به آن غریب رقتی و حرقتی شفقت فرموده باشد، البتّه او را متهم به تصوّف

۱. رسایل مجذوبیه، مقدمه / ۱۹.

۲. مرآة الحق، ص ۳۳.

می سازند و در صدد اذیت او بر می آیند»^۱.

سرانجام حالت طلب تا بدان جا بر وی غالب شد که در اصفهان دست ارادت به عارف بالله قطب وقت سلسله نعمت‌اللهی حسین علی شاه اصفهانی داد، و پس از آن در سال ۱۲۱۱ هـ. ق به مکه معظمه و مدینه منوره مشرف شد. عاقبت به واسطه شدت اخلاص و همت در سال ۱۲۳۴ هـ. ق در کربلای معلی به شرف ارشاد از ناحیه پیر خود مأذون گشت.

او در پایان فصل دوازدهم مرآة الحق^۲ در مقام تذکر به اهل زمانه گوید: «ای برادر عزیز تا توانیم با ارباب غفلت صحبت باید نداریم و به خرقة و سجاده و طیلسان و عمامه فریب نخوریم و تا میسر شود از خدمت اهل دل دوری نکنیم».

مرحوم مجذوب‌علیشاه پس از شصت و سه سال تلاش در کسب علم و توشه اندوزی در معارف حقه و عرفان علوی و ارشاد و تعلیم سالکان‌الی‌الله، در روز پنج‌شنبه، بیست و دوم ماه ذی‌القعدة سال ۱۲۳۸ هـ. ق به جهت ابتلاء به بیماری وبا در شهر تبریز درگذشت و بنا به وصیتش وی را همانجا در محلی دفن کردند که اکنون ویران شده و جزو خیابان گردیده است. جانشین طریقتی مرحوم مجذوب‌علیشاه، جناب حاج زین‌العابدین شیروانی مست‌علیشاه صاحب سفرنامه‌های مشهور بستان‌السیاحه، حدائق‌السیاحه و ریاض‌السیاحه است که در کتب مزبور غالباً شرح حالی از مرشد خویش نیز درج کرده است.

۱. مرآة الحق، ص ۳۵.

۲. ص ۵۲۸.

اساتید:

وی در اصفهان از محضر سه نفر مستفیض شد:

- ۱- سید سند، عابد محقق، میرزا ابوالقاسم، مدرس مدرسه شاه.
 - ۲- میرزا محمد علی میرزا مظفر. جناب مجذوب علیشاه درباره وی در مرآة الحق گوید: «و از معاصرین، جناب مولانا المحقق، آقا محمد بیدآبادی، و تلمیذ زاهد محقق او میرزا محمد علی میرزا مظفر اصفهانی - رحمهما الله - که این دو بزرگوار، همیشه مشغول به ریاضت و مجاهده نفسانی بودند، و در مراتب علی [ال] خصوص فن الهیات به مشرب عرفا کمال ارتباط داشتند؛ بلکه فی الحقیقه پای کمی در این مراتب از هیچ کس نداشتند».^۱
 - ۳- ملا محراب گیلانی. مرحوم مجذوب علیشاه درباره وی در مرآة الحق گوید: «و مولانا محراب جیلانی - رحمه الله - که در زهد و انزوا و اعراض از ماسوی، و حید عصر خود بود، و در مرتبه فضیلت - خصوص در مرتبه علوم عرفان - یگانه زمان و فرید دوران بود».^۲
- و در کاشان نیز به خدمت دو نفر از اساتید عصر خود رسید:
- ۴- سید بزرگوار عالی مقدار، میر محمد میر مظفر که از طرف او به شرف اوراد و اذکار مشرف شد.
 - ۵- ملا مهدی نراقی که از محضر علوم عقلی وی بهره‌ها برد. جناب مجذوب علیشاه درباره وی در مرآة الحق گوید: «و جناب مولانا، جامع المعقول و المنقول، المحقق المدقق، مولانا محمد مهدی نراقی - طاب ثراه و رحمة الله علیه - هم کمال اخلاص و ارادت به عرفای کاملین داشت. سه

۱. مرآة الحق، صص ۷۰ - ۶۹.

۲. همان، ص ۷۰.

چهار سال سابق بر رحلت خود، بالمره اوقات خود را به انزوا و مجاهده صرف می نمود»^۱.

۶- وی در قم از استاد بزرگ آن سامان، علامه العلماء میرزا ابوالقاسم قمی بهره برد و آثار فقهی خود را در آنجا به رشته تحریر درآورد. افزون بر اساتید فوق وی از محضر اساتید زیر در ایران و عراق نیز بهره جست:

- ۷- ملاعلی نوری. ۸- میرزا مهدی مهدی. ۹- آقا محمد باقر بهبهانی.
- ۱۰- میرسیدعلی بهبهانی.
- ۱۱- میرزا مهدی طباطبائی شهرستانی (وی در مرآة الحق^۲ در محاکمه بین قاضی شوشتری و روزبهان مطلبی از وی نقل کرده است).
- ۱۲- شیخ جعفر. ۱۳- سید مهدی.

فرزندان:

به روایت صاحب بستان السیاحة از ایشان پنج پسر و سه دختر باقی ماند، نام پسران عبارت است از: ۱- عبدالجواد. ۲- محمد ابراهیم. ۳- عبدالمحید. ۴- میرزا علینقی، متوفای ۱۲۸۹ هـ ق، مدفون به امامزاده عبدالعظیم. ۵- میرزا لطف الله، متوفای ۱۳۰۶ هـ ق، در همدان^۳.

۱. همان، ص ۷۰.

۲. مرآة الحق، ص ۱۰۴.

۳. طرائق الحقایق، ج ۳ / ۲۶۱ - ۳۶۲.

آثار و تألیفات: ۱

- ۱- ارشاد نامه: دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۶۶۹۷۸.
- ۲- اعتقادات: دانشگاه / ۳۱۸۱، ۴۱۰۲؛ ادبیات تهران (امام جمعه) / ۳۴۸؛
مجلس / ۳۸۷۳، ۳۷۹۹، ۳۹۲۲؛ الهیات تهران / ۱۲۲ ج، ۱۷۱؛ رضوی / ۶۷۴،
۶۱۸؛ مرعشی / ۹۲۳۰، ۷۷۱۷؛ همدان / ۴۷۹۱.
- چاپ: رسائل مجذوبیه / ۱؛ العقائد المجذوبیه، به تصحیح مرحوم سید
هبه الله جذبی.
- ۳- تعلیقات بر حاشیه محاکمات باغنوی: کتابخانه غرب همدان / ۷۹۱.
- چاپ: ذیل مجله معارف، ش ۴۲ به تصحیح محمود عالمی.
- ۴- حاشیه شرح لمعه دمشقیه: مقدمه رساله اعتقادات.
- ۵- حاشیه شرح هدایه میبدی: کتابخانه غرب همدان / ۱۹۹.
- ۶- حاشیه کفایة الاحکام: کتابخانه غرب همدان / ۱۲۲.
- ۷- حاشیه مدارک الاحکام: مرعشی / ۲۵۳۸.
- ۸- دیوان شعر.
- ۹- رساله فی الحقیقه الشرعیة: کتابخانه غرب همدان، / ۱۱۰۵.
- ۱۰- رساله فی خطاب المشافهة: کتابخانه غرب همدان / ۱۱۰۵.
- ۱۱- رساله فی العدالة: همدان / ش ۱۱۰۵.
- ۱۲- رساله فی الفقه: همدان / ۱۱۰۵.
- ۱۳- رساله فی القراءة خلف الامام: همدان / ۱۱۰۵.

۱. فهرست حاضر براساس کتابشناسی استاد احمد منزوی (فهرست، صفحه‌های ۸۷۲، ۱۰۴۵، ۱۱۲۶، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۹۴۹، ۱۲۲۶، ۱۲۳۳، ۱۳۱۴، ۱۳۷۱، ۱۳۷۷، ۱۴۲۹ مشتمل بر معرفی حدود ۵۰ نسخه) و فهرست‌های نسخه‌های خطی تهیه شده است.

۲. رساله تصوف و حلول و اتحاد و وحدت، مجلس ۴۴۳ گویا همین رساله است.

- ۱۴ - رساله المحبة: دانشگاه / ۸۳۰۶ .
- چاپ، رسائل مجذوبیه / ۲۵۱ .
- ۱۵ - شرح حدیث انا اصغر من ربی بستین: رضوی ۵۳۸، ۶۸۰۷؛ ملک / ۴۷۷۹؛ مرعشی / ۹۸۱۸ .
- چاپ: رسائل مجذوبیه / ۱۱۹ .
- ۱۶ - شرح حدیث عالم علوی: رضوی / ۶۸۰۹ .
- ۱۷ - شرح حدیث هل رأیت رجلاً: همدان / ۶۴۶، ملک ۴۷۷۹ .
- ۱۸ - شرح حدیث هل رأیت رجلاً: دانشگاه / ۸۳۰۶، شرحی کوتاه تر از شرح قبل است.
- چاپ: رسائل مجذوبیه / ۲۷۵ .
- ۱۹ - شرح دعای قنوتیه (اللهم نور ظاهری بطاعتک...): دانشگاه / ۸۶۴؛ مرعشی / ۴۹۴۱؛ مجلس سنا / ۲۸۴؛ ادبیات تهران / ۱۲۸؛ خانقاه نوربخش / ۲۸۱ .
- چاپ: ضمیمه شرح قصیده یائیه میرفندرسکی، چاپ سنگی ۱۳۱۴ و حدود ۱۳۴۴، رسائل مجذوبیه / ۲۰۱ .
- ۲۰ - کنز الاسماء (کبریت احمر)^۱: مجلس / ۵۳۹۳، ۱۴۳، ۵۸۵۱، ۴۶۰۷، ۴۵۳۴، ۳۸۷۳، ۴۵۳۵؛ دانشگاه / ۳۵۸، ۴۲۷۸، ۴۹۹۱، ۳۴۹۷، ۴۱۱۰، ۳۶۴۴؛ نجف / ۱۴۱۶؛ ملک / ۶۲۹۴، ۵۴۶۶؛ کتابخانه سادات ناصری (منزوی، عرفان / ۱۳۱۴)؛ کتابخانه عبدالحسین بیات (منزوی / ۱۳۱۵)؛ کتابخانه اصغر
-
۱. این رساله برگرفته از تعلیمات ذکر نور علی شاه اصفهانی و دستورات طریقتی سلسله نعمت الالهیه است که به مجذوبعلیشاه و مظفر علی شاه کرمانی نیز نسبت یافته است.
۲. این رساله به نام سیر و سلوک فهرست شده است.

مهدوی / ۲۱۲ (منزوی / ۱۳۱۵).

□ چاپ: ذیل مجموعه عوارف المعارف (شیراز، مکرر)، با نام کبریت احمر (خانقاه نوربخش)، رسائل مجذوبیه / ۱۲۹ و....

۲۱- مراحل السالکین: الهیات تهران / ۱۷۱، ۴۹۴؛ الهیات مشهد / ۹۹۳؛ خاورشناسی علوم روسیه / ۲۲۹۷، عشق آباد ترکمنستان / ۱۰۹۹؛ دانشگاه ۳۱۸۱، ۵۲۰۳؛ فرهنگ مشهد / ۱۱۳؛ مرعشی / ۶۵۵۶، ۷۷۱۷؛ مجلس / ۲۴۳۴، ۳۷۰۶، ۵۳۲۷، ۵۹۸۲، ۴۶۷۳، ۴۰۳۲، ۲۹۸؛ ملی / ۱۰۱؛ ملک / ۶۲۹۴، ۴۶۷۳، ۴۰۳۲، ۶۱۷۴؛ همدان / ۲۴۹۹، ۴۶۵؛ ادبیات تهران / ۱۲۸؛ فیضیه / ۱۳۶۷؛ کتابخانه دکتر مفتاح (منزوی / ۱۳۷۸)؛ آستانه حضرت معصومه / ۶۳؛ رضوی / ۲۶۵، ۳۵۶۴؛ ملی / ۱۰۱، ۲۶۶۰.

□ چاپ: تهران ۱۳۶۳ هـ ق (مشار / ۲۱۴۱)، خانقاه دکتر نوربخش ۱۳۵۳

ه.ش.

۲۲- مرآة الحق: مجلس / ۱۷۸۳، ۳۸۷۳، ۲۱۱۶، ۳۹۲۲؛ ملک / ۲۱۱۳، ۲۱۱۳، ۴۰۴۸، ۲۰۸۳؛ رضوی / ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۵۹۶، ۶۹۴۸، ۶۹۷۷؛ کتابخانه دکتر مفتاح (منزوی / ۱۳۷۱)؛ همدان / ۴۸۴۹، ۴۸۸۹؛ گلپایگانی / ۱۰۷؛ مسجد اعظم / ۷۴۱، ۱۰۴۶، ۲۳۳۵؛ خانقاه نوربخش / ۲۶۴.

□ چاپ ۱۳۱۵ (مشار / ۴۲۱) و به اهتمام دکتر جواد نوربخش ۱۳۵۳، اثر

حاضر.

۲۳- مفتاح الاصول الی کنوز تجرید الاصول (ملا مهدی نراقی): همدان /

.۱۱۰۵

۲۴- موعظة السالکین (مجموعه نامه‌ها): کتابخانه ادبیات دانشگاه تهران /

ج. ۲۰۲

- چاپ: رسائل مجذوبیه / ۱۵۷ .
- ۲۵ - نهاية المعتقد فی شرح کفایة المقتصد^۱: همدان / ۷۳۱ .
- ۲۶ - وصیت‌نامه: همدان ۵۷۱ .
- ۲۷ - رساله عرفانیه، به تصحیح علیرضا ذکاوتی قراگوزلو.
- چاپ: میراث اسلامی ایران، دفتر چهارم / ۱۵۰ .
- در فهرست نسخه‌های خطی رسائل دیگری نیز بدو نسبت داده شده که شناسایی آن مستلزم مراجعه به اصل نسخه است که مجالی دیگر را می‌طلبد، پاره‌ای از این نسخه‌ها عبارتند از:
- ۲۸ - تفسیر آیه توحید، ملک / ۶۰۶۴ .
- ۲۹ - تفسیر، ملک / ۴۷۷۹ .
- ۳۰ - تفسیر احادیث، ملک / ۴۷۷۹ .
- ۳۱ - گفتار در سیر و سلوک، مجلس / ۱۱۳۴ .
- ۳۲ - رساله عرفانی، همدان (منزوی ۱۱۶۴)، آغاز: «درود بی حد بر آن ظهور که...».
- ۳۳ - رساله عرفانی، ادبیات تهران / ۸۳؛ مجلس ۵۳۹۳؛ کتابخانه دکتر بیات / فهرست ۹۴۹ . آغاز: «بعد بر ارباب اولوالالباب ظاهر و هویدا...» .
- در میان آثار عرفانی مرحوم مجذوب‌علیشاه، مهم‌ترین اثر فارسی، کتاب مرآة الحق و مهم‌ترین اثر عربی او شرح دعای قنوتیه است، چه مطالب اصلی سایر آثار او به نحوی در این آثار تکرار می‌شود و یا برگرفته از مصادر دیگری می‌باشد.

۱. در رساله اعتقادات و مرآة الحق، کفایة المقصد درج شده است که با توجه به سجع کلام نیز نادرست است .

روش پژوهش

در تصحیح و پژوهش حاضر در آغاز از سه نسخه استفاده شد:

۱- «ل»، کتابخانه ملی ملک، مجموعه شماره ۲۰۸۳، از نسخه‌های اهداء شده محمد علی تربیت، قطع رحلی کوچک، ۱۸ سطری، نستعلیق، مورخ ۱۲۴۹ ه. ق.

۲- «ق»، کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۵۹۶، با مهر تملک محمد حسن طباطبایی، قطع رحلی کوچک، ۲۶ سطری، نسخ خوش، مورخ ۱۲۶۳ ه. ق.

۳- «ط»، نسخه چاپ شده خانقاه نعمت اللّهی، تصحیح دکتر جواد نوربخش، سال ۱۳۵۳ ه. ش. این نسخه خود بر اساس سه نسخه تصحیح شده: نسخه چاپ شده ۱۳۱۵ ه. ش، و نسخه‌های خطی کتابخانه نعمت اللّهی مورخ ۱۲۵۱ و ۱۲۶۳ ه. ق.

پس از مقابله سه نسخه فوق، بهترین شیوه برای ضبط متن، شیوه تلفیقی دانسته شد، چه هر سه نسخه دارای غلط‌های چشم‌گیری بود، ولی در مجموع نسخه «ل» با توجه به قدمت و دقت در استنساخ دارای ضبط استوارتری بود؛ از این رو، در تصحیح حاضر، سعی بر آن بوده که ضبط نسخه با توجه بدین نسخه تنظیم گردد.

در پاره‌ای از موارد گویا نسخه چاپی، با توجه به مصادر و نقل‌های مرآة الحق تصحیح قیاسی شده، از این رو دارای ضبط روان‌تری است، ولی با توجه به نسخه‌های خطی این ضبط‌ها مرجوح دانسته شد و به پاورقی انتقال یافت که در این گونه موارد حتی الامکان به ترجیح ضبط آن نیز اشاره شده است. پس از فراهم آمدن نسخه تصحیح شده به استخراج مصادر گوناگون متن مرآة الحق پرداخته شد، و در بیشتر موارد تصحیح متن به اصل مصادر عرضه شد و اختلاف‌های فاحش آن در پاورقی درج گردید. در ارجاع مآخذ احادیث و اقوال سعی در آن بوده که ارجاع مورد نظر عین همان نقل کتاب باشد، لذا در تعدد ارجاعات، سعی بر آن بوده که ارجاع اول عین ضبط متن باشد. و در مواضعی که بر عین نقل مؤلف دست نیافتیم در آغاز ارجاع‌ها واژه «بسنجید» آمده که نشانگر عدم دستیابی به عین نقل متن است.

در موارد گوناگون که مؤلف از نقل عربی اصل حدیث خودداری ورزیده و به نقل فارسی و یا مضمون آن اکتفا کرده سعی بر آن بوده که اصل حدیث مورد شناسایی قرار گیرد و اصل عربی آن در پاورقی درج شود. بنا به درخواست ناشر محترم ترجمه عبارات‌های عربی و آیه‌های قرآنی^۱ نیز در زیر صفحات آمده است.

در پایان بر خود لازم می‌دانم که مراتب امتنان خود را از دوست دانشمند و فرزانه جناب آقای دکتر شهرام پازوکی که هم‌تشان فراراه این پژوهش بوده، و از دوست فاضل، جناب آقای فتح‌الله دهقان - در یاری و مساعدت جهت ترجمه آیات و برخی عبارات - و دوستان فاضل، آقایان محسن موسوی و

۱. ترجمه آیه‌های قرآنی براساس ترجمه استاد مهدی فولادوند است، و در مواضعی که از ترجمه‌ای خاصی در ترجمه عبارات‌ها استفاده شده، در پایان ترجمه، مأخذ ترجمه ذکر شده است.

حسین مرتضوی که سعی بلیغی در حروفچینی و ارائه اثر حاضر داشته‌اند،
اعلام دارم؛ ولله درهم.

حامد ناجی اصفهانی

دهم / دی / ۱۳۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمَا النَّصْرَ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

الحمد لله والسلام على عباده الذين اصطفى سيما على نبيه المجتبي ورسوله

المصطفى المبعوث الى كافة البرايا واله واصحابه البررة التقي والصلوات والخیرات

عليهم ما دامت الارض والسماء وفي الاخرى والاولى اما بعد رب ارباب العباد

عالمه هویدا باشد که اهل العباد علماء وعلماؤکم وخطاؤکم العبد المسكين مستكين بكاني محمد

ابن السراج صفر خان الهمدانی من طایفه قرالوز لغو غفر الله ذنوبها واستر عيوبها عوضه میدارد برادران

دینی و دوستان یقینیر که چون بر خوردم و متفطن شدم بقبول جناب جلاله و هم

نواله از جناب پهنیبر گرامر خود حضرت هود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بنهار

که گفت از برای قوم خود شش در حالتی که تکذیب رسالت اورا می نمودند اتی اشهد الله

واشهدوا اتی بری مما لشرکون با اینکه قوم تکذیب رسالت اورا نمودند و اعتقاد

بکفنه او نداشتند آن جناب قوم خود را شاهد قرار میداد بر می بودن او از شرک و افزار

نمودن او بوحولیت جلاله و هم جنین بر خوردم با دعبه منوره کینه که ما نورا ندا حضرت

انتم بوی

سفاه الی بلذت فائز لثاب الماء و سماء مترکم عالم مشبهت که ملاحظه شد و بعد
 انقلق او بمغول و ستر قسه او چهار مرتبه جدی ساختن احکام متعلقات او است
 باوقال الله تعالی سیریم اباننا فی الافاق و فی انفسهم حتی تبین لهم انه سخن الی افغان
 و قال الله العبودیه جوهره که نهما الربوبیه فافقدت العبودیه و جد فی الربوبیه و ما خفی
 فی الربوبیه امیب فی العبودیه آیه شریفه و حدیث حاکندر این مقام باین احکام هر چند
 باعتبار متعلقات باشد باعتبار ذات چنانچه یافت شود کلمه از فاعل در ابتدا و نشود
 یافت میشود باین مراتب او و آیه تعریف کلمه است صفات الله عبارت است از معانی
 که تجلیات ذات و مبدء محمولانند مثل علم و قدرت و حیوة و اراده در اسم عبارت از ذات
 که فاعل این معانی میباشد مثل عالم و قادر و اسم اگر دلالت کند بر ذات یا اعتبار احوال
 مظاهر از اسماء ذات میگویند و در همه مراتب ذات باین اسماء تجلیت و حکم
 در همه مظاهر ظاهر است و ان اسم هو واحد است و بعضی بر آنند که الله نیز اسم ذات
 و اگر دلالت کند بر ذات باعتبار صفاتی ارضیات او در اسماء صفات گویند و اگر
 باعتبار فعلی از افعال سببه مثل خالق و رازق اسماء افعال گویند که گفتیم ان الله

۱۲۶۹
 ۲۷

کتابخانه
 محمد علی قزوینی
 ۱۳۱۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲



بسم الله الرحمن الرحيم و بلسنين

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى تبارك وتعالى في الجنب ورسوله المصطفى محمد المبعوث الى
 كافة البرايا والاله واصفا بالبر والنعمة والصلوة والخير عليهم ما دامت الارض والسموات والآخره
 والاولى ... برزاق باب ظاهر هو هذا باشد ... اقل العباد طبا وعلما واكثرهم زلالا خطا
 العبد المستكين الخاق محمد صفي بن الحاج صفح خان الهذلي من طابفة طرا كوزلو غفر الله له ذنوبها
 وسر ميوه طاعنه ميگذد بر بردان ديني وروستان عيني كه چون بر خوردم و منقطع
 ببولجان جل جلاله و هم قاله از جانب پير كرام خود حضرت هو در علي بن ابي طالب التمسك
 كنت از براي خود خویش در دعاييكه فلذ ب رسالت اورا نمودند ان اشهد الله وان شهد وان
 برين نماز كون با اينكه نور نكذب رسالت اورا نمودند و امتقان كنند و نداشتند
 نور خود داشته اند بر ميگذد بر برى بودن او از شرك و افرا نمودن او بر وحدانيت جل و علا
 و هم چنين بر خوردم و يادست خود كبري كه ما نمودند حضرت انما هدى صلو ان الله عليهم
 مثل دعای صلح و صلوات حضرت بخار علي التمسك و دعای روز عيد بگذر كه بعد از نماز آن روز
 بايد خواند شود و دعای عزرائيل كه مستحسن است و در جمعه خواند شود و دعای بر خيز و ساجد
 انجيد و غير اينها كه در فرهنگ از ديگران اخراج حضرت انما هدى شاهد كوتاه اند و عفا بده خود
 جناب خدس را جميع انبيا و رسل صلواتك جعله عرض و سخنان موات و ارض و جميع مخلوقان را
 و ظاهر از انكه معلوم از ان شده بود ما نكند جناب جل و غير هم كند و حضرتي حاضر خواند
 نمود و در آن حضرت از شاه شاهدك شهادت اورا خواهد سوال فرمود و فرمايد اداي شهادت خود را
 خواهند نمود چنانچه ما توراتك كه شهادت نمودن را خواهد داد هر چند كه اذنان او را شنيدند
 لهذا بن اقل و لغرض عباد هم معتم شد كه در وستان و بلاد ديني خود داشته اند فرار بدهد بر
 عطف خود تا اينكه در آن موقوف عظيم الاله اول آنچه شنيدند اندا دانمايد اين شاهدك كه
 جناب از ديگر جميع انبيا و رسلين و غير رسلين و ملائكه مقربين و اوصيا و اوليا و شهداد
 جميع براندا و خود و وستان و شتابان را بايكه جميع مخلوقات مملئ و ارضي و جني و انس را بايكه
 اشرا و اولاد از رويانكه الله تعالى و اهدايتك كه تان براي او نپس پس و هذرا و نكند

سال ۱۳۰۲ هجری قمری

واما ذاتيات وحدث متدی از انضام الهام و اواز بنون و اما صفات ذات و حدث متدی
 علی الاطلاق لغتنا اکتف و اواز صالت و اما صفات ذات پس هر گاه از او که جناب افند لغت
 ذاتی خود متدی و انضام الاعداد همانا او را در ذرات و تحت صفت وجود مطلق او وجود
 که در وقت متدی در شمع بر اثرات و اگر در صفت متدی و لغت ذات بلکه در کان الوسط
 از او متدی در جهت وجود متدی با او اینک معلوم داشته باشد که در او وجود و در هر
 که در هر که شود از او باشد و در هر که با او خود می شود و هر چه در وقت و در وقت
 نقل شود و بعد از او از او و از اثرات او لیکن معنی است و در ذاتیات بنا بر بیان لغت
 این صفات از او در هر چه در او باشد تا این که در جهت حرکت بنا بر بیان معنی صفات و در
 از شایسته و در بیان و از آن مرتبه تا در جهت بیان از او در هر چه در او باشد بنا بر بیان
 فراداده اند و در وقت اول شایسته است و در وقت دوم در شایسته بر ماب و در وقت سوم در شایسته
 بحجاب متدی در صفات ذات عالی در جهت بیان که در هر که در وقت با او در
 هر شایسته از او در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 چه در وقت که از آن وقت و در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 است و در وقت ششم که در هر چه در او باشد در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 بلکه در وقت ششم که در هر چه در او باشد در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 احکام و صفات ذات با او در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 البوتیه در هر چه در او باشد در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 این صفات در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 هر که در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 است و در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 فاعل این صفات است و در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 در هر چه در او باشد در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 که در وقت اول و در وقت دوم و در وقت سوم و در وقت چهارم و در وقت پنجم
 خطه از انضام باشد مثل جالی و از انضام انفعال که در جهت بیان

برین مکتوب شد و الله اعلم بما فی الخفی من الذلک و فی الله
 الرحمن الرحیم
 فی شهر المحرم سنه ۱۲۰۳
 فی شهر المحرم سنه ۱۲۰۳
 فی شهر المحرم سنه ۱۲۰۳



مرآة الحق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و ما النَّصْرَ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

- ۹ الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى، سيما على نبيّه المجتبى، و رسوله المصطفى، محمد المبعوث الى كافة البرايا، و آله و أصحابه البررة التقى، و الصلوة و التحية عليهم ما دامت الارض و السماء، و فى الآخرة و الاولى.
- ۱۲ و بعد بر اربابِ اَلْبَابِ، ظاهر و هويدا باشد كه اقل العباد علماً و عملاً، و اكثرهم زللاً و خطأً، العبد المسكين المستكين الجانى، محمد جعفر بن الحاج صفرخان الهمدانى من طائفة قراگوزلو - غفر الله ذنوبهما و ستر عيوبهما -
- ۱۵ عرضه مى دارد به برادران دينى و دوستان يقينى كه چون برخوردارم و متفطن شدم به قول جناب حق - جلّ جلاله و عمّ نواله - از جانب پيغمبر گرامى خود حضرت هود - على نبينا و عليه الصلوة و السلام - هنگامى كه گفت از براى قوم خودش در حالتى كه قوم تكذيب رسالت او را مى نمودند: ﴿... إِنِّي أَشْهَدُ
- ۱۸ اللَّهُ و أَشْهَدُوا إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾^۱ با اين كه قوم، تكذيب رسالت او را

۱ . هود/ ۵۴: «من خدا را گواه مى گیرم، و شاهد باشید كه من از آنچه جز او شريك وى مى گیريد بيزارم».

می نمودند و اعتقاد به گفته او نداشتند، آن جناب قوم خود را شاهد قرار می داد بر بری بودن او از شرک، و اقرار نمودن او به وحدانیت حق، جل و علا.

و همچنین برخوردارم به ادعیه منوره کثیره که ماثوره اند از حضرات ائمه هدی - صلوات الله و سلامه^۱ علیهم اجمعین - مثل: دعای صباح و مساء حضرت سید^۲ سجّاد - علیه السلام - و دعای روز عید غدیر که بعد از نماز^۳ آن روز باید خوانده شود، و دعای عشرات^۴ که مستحب است روز جمعه خوانده شود، و دعای حریق و مناجات انجیلیه و غیر اینها که در هر یک از این دعاها، جناب حضرات^۵ ائمه هدی^۶ شاهد گرفته اند بر عقاید خود، جناب اقدس الهی و جمیع انبیا و رسل و ملائکه و حمله عرش و سگان سماوات و ارض و جمیع مخلوقات را.

و ظاهر این است که معلوم ایشان شده بوده است که جناب حق^۷ - جل و عز - همگی را در محضری حاضر خواهد نمود؛ و در آن محضر

۱. ق: - و سلامه

۲. ق: - سید

۳. ل: - نماز

۴. ل: + اللهم انی اشهدك وكفى بك شهيداً واشهد ملائكتك وانبيائك ورسلك وحمله عرشك و سكان سمواتك وارضك وجميع خلقك انك انت الله الذي لا شريك لك و ان محمد عبدك ورسولك و انك على كل شيء قدير تحيي وتميت وتميت وتحيي و اشهد ان الجنة حق و ان النار حق و ان النور حق و الساعة اتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور و اشهد ان على بن ابي طالب امير المؤمنين حقاً حقاً وان الائمة من ولدهم ائمة الهداة المهديون غير الضالين و المضلين و انهم اوليائك المصطفون و حزبك الغالبون و صفوتك و خيرتك من خلقك و نجباءك الذين انتجبتهم لدينك و اختصاصتهم من خلقك و اصطفتيتهم على عبادك و جعلتهم حجة على العالمين صلواتك عليهم اجمعين اللهم اكتب لي هذه الشهادة عندك حتى تلقينا و انت عنى راض انك على ما

۵. ل: حضرت

تشاء قدير.

۷. ق: - حق

۶. ل: هداى

از هر شاهدهی شهادت او را خواهد سؤال^۱ فرمود و هر یک ادای شهادت خود را خواهند نمود؛ چنانچه مأثور است که شهادت مؤذن را خواهد داد، هرچیز که اذان او را شنیده است.

۳

لهذا این اقل و احقر عباد هم مصمم شد که دوستان و برادران دینی خود را شاهد قرار بدهد بر عقائد خود؛ تا این که در آن موقف عظیم الاهوال آنچه شنیده‌اند ادا نمایند.

۶

پس شاهد می‌گیرم جناب اقدس الهی و جمیع انبیاء مرسلین و غیر مرسلین و ملائکه مقررین و اوصیاء و اولیاء و شهداء و جمیع برادران دینی^۲ و دوستان و آشنایان را، بلکه جمیع مخلوقات سماوی^۳ و ارضی و جنّی و انسی را به این که اقرار و اعتراف دارم به آن که الله - تعالی - واحد است که ثانی برای او نیست، پس وحدت او وحدت ذاتی حقیقی است که معنای^۴ او این است که همتا^۵ و عدیل و نظیر ندارد، و همه مخلوقات در جنب او مستهلک می‌باشند.

۱۲

نه آن که مراد از وحدت، عددی شخصی یا نوعی یا جنسی باشد، چه هر سه از خواص ممکنات است.

۱۵

واحد است که اجزاء خارجی و وهمی و عقلی در او نیست و به هیچ وجه ترکیب در حریم او راه ندارد. از این راه است که اطلاق موجود و شیء بدون تقیّد به «لا کالموجودات و لا کالاشیاء» به^۶ او تعالی^۷ در احادیث^۸ نشده

۱۸

۱. کذا / اصح: سؤال خواهد
 ۲. ل: دین
 ۳. ق، ط: سمایی
 ۴. ل: معنی
 ۵. ق: همتای
 ۶. ل: - به
 ۷. ل: - تعالی
 ۸. ط: + وارد

است، که مبادا موهم ترکیب از وجود و ماهیت باشد، چنانچه ممکنات می‌باشند.

- ۳ بلی^۱ آنچه مشهور است^۲ میان^۳ حکما و عرفا^۴ این است که: الله تعالی وجود بحث است یعنی بلاماهیت است^۵، با^۶ این که به زعم محققین این کلام^۷ محل تأمل است؛ چه غایت ما فی الباب آن است که از جهت
- ۶ استخلاص از مفاصد زیادتی وجود و خروج از حد تعطیل صحیح باشد.
- گفتن «آنچه موجود لا کالموجودات و شیء لا کالاشیاء»^۸ از کجا منحصر شد گفتن به بودن او «آنچه وجود بحث»، و از کجا ظاهر شد این که او وجود
- ۹ بحث است، با^۹ این که وارد نشده است در اخبار و آثار^{۱۱} ائمه اطهار - علیهم السلام - اطلاق لفظ وجود به او^{۱۲} تعالی، و حال آن که وارد شده است: «علم کلّه»، «قدرة کلّه»^{۱۳}.
- ۱۲ و در این دلالت قوی می‌باشد بر منع از اطلاق لفظ وجود به او - جلّ و علا - چه هرگاه صحیح بود، هرآینه این اطلاق اولی بود در مقام تحمید و

۱۵ ۱. ط: بل
۲. ق: ط: - است
۳. ق: میان
۴. ق: ط: + می‌باشد
۵. ل: - است
۶. ق: یا
۷. ق: + هم
۸. بسنجید: شرح نهج البلاغه، ج ۳ / ۲۲۸ و کثر الفوائد، ج ۱ / ۲۴: «او موجودی است نه مانند سایر موجودات و چیزی است نه مانند سایر چیزها».

۱۸ ۹. ل: و از
۱۰. ق: یا
۱۱. ق: + از
۱۲. برخلاف رأی مؤلف علامه در برخی از ادعیه اطلاق وجود بر خداوند شده است، نظیر: «یا موجود من طلبه و یا موصوف من وحدّه»، بحار الانوار، ج ۹۹ / ۵۵.
۱۳. صریح این دو ترکیب در روایات نیست.

تمجید از برای او سبحانه؛ چه مشهور میان قوم آن است که همه کمالات و صفات تابع می‌باشند^۱ وجود را.

۳ و جناب مولانا سید اوصیا - علیه السلام - فرموده است: «وجوده اثباته و دلیل آیه»^۲؛ پس، از حد تعطیل و تشبیه باید بیرون آمد.

و جناب مولانا الرضا - علیه السلام - فرموده است: «کنه تفریق بینه و بین خلقه، و قیوده تحدید لما سواه»^۳؛ یعنی مثل مماثلت و مجانست و سنخیت و مشابهت و مضادیت و مخالفت و غیر ذلك از نسب و حدود مخلوقات می‌باشند^۴ و ربطی به ذات احدیت ندارند.

۹ و متصف می‌باشد به جمیع صفات کمال، مثل: قدرت و علم و حیات و سمع و بصر و اراده و تکلم. و مبرّا و منزّه است از جمیع نقائص و رذائل، مانند: جسم و ترکیب و حال و محل و شریک و ماده و صورت و احتیاج و دیدن^۵ و زوجه و ولد و عرض. و او تعالی ذاتی است که او را زوال نباشد. موجود ساختن از جمال الوهیت است، و معدوم ساختن از جلال صمدیت^۶.
﴿يَخُورُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...﴾^۷.

۱۵

۱. ط: + مر ۲. ق: - و

۳. بسنجید: بحار الانوار، ج ۴ / ۲۵۳ و احتجاج، ج ۱ / ۱۹۸: «وجوده اثباته و معرفته توحیده» / وجود خداوند اثباتش است، و دلیل بر وجود او نشانه‌های اوست.

۴. عیون اخبار الرضا / ۴۹، التوحید / ۳۴ و احتجاج / ۳۹۸: «کنه ذات حق موجب جدایی بین او و خلقش است؛ و قیود [وصفات] او موجب محدود کردن ماسوایش است».

۵. ق: می‌باشد ۶. ط: + او تعالی

۷. ط: - دیدن ۸. ل: - صمدیت / ل: + او

۹. رعد / ۳۹: «خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند».

۳ و اوست اوّل بلا اوّل و آخر بلا آخر، أجلّ است از این که بوده باشد پیش از او شیئی^۱ یا با او شیئی. بلکه بوده است و هیچ موجودی و شیئی نبوده، و همه اشیاء مخلوق و مصنوع اوست، و قائم به امر اوست چنانچه فرموده است: ﴿وَمِن آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ...﴾^۲، و مسبوق می باشند به عدم حقیقی نفس الامری.

۶ و همه اشیاء را به علم و قدرت و اراده خود از کتم عدم به دایره وجود آورده است، و نیست او را رابطه‌ای با عالم سوای خالقیت او و مخلوقیت آنها، و مباین است با آنها ذاتاً و صفاتاً و فعلاً. و متّصف نمی شود هیچ یک از واجب و ممکن به حقیقت^۳ صفات دیگری. بلی، در ممکنات پرتوی از این صفات رسیده است به فیض او.

۱۲ و اسماء او اعظم و اقدس است از آن که کسی به کنه آنها برسد، یا شباهتی باشد اسم او را با اسامی مخلوقات وی^۴، اشتراکی اگر باشد به مجرد لفظ است نه در حقیقت.

۱۵ و اگر خلق عالم در اسماء و صفات او حرف زنند، چون مورانند که وصف نعمت سفره سلیمان - علی نبینا و علیه الصلاة و السلام - گویند و به ذوق و شوق خود را خوش وقت و خوش حال گردانند و دل خود را به یاد خالق خود خوش کنند.

۱. ط: - شیئی

۲. روم / ۲۵: «و از نشانه‌های او این است که آسمان و زمین به فرمانش برپایند».

۳. ل: حقیقه

۴. ق، ط: - وی

۵. ق: - الصلاة و

و جبر و تفویض هر دو باطل است؛ بلکه فعل عباد را در طاعت و معصیت از خود ایشان می‌دانم: اولی به توفیق الهی و ثانی به خذلان او هم‌رسیده.^۱

۳

و به جمیع ممکنات قدرت او^۲ متساوی است: ﴿... وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳. و^۴ علم او به اشیاء سابق بر ایجاد آنها بوده: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۵ پس ایجاد کرده اشیاء^۶ را مطابق علم خود؛ و علم او به جزئیات مثل علم اوست به کلیات. و عالم است به غیب و شهادت، غیبت غیب نسبت به ما می‌باشد، و الا نسبت به او همگی یکسان‌اند.

۹

و به اراده ایجاد نموده است هرچه را ایجاد کرده است، و تعلق نگرفته است قدرت او به ایجاد شیئی مگر اراده ایجاد او را کرده است، چنانچه اراده نموده است مگر چیزی را که علم و قدرت به او داشته باشد؛ چه محال عقلی است این که اراده بشود^۷ امر غیر معلوم، یا بکند فاعل مختار متمکن^۸ از ترک فعلی را بدون اراده، چنان‌که محال است یافت شدن این امور در غیر موصوف به وصف حیات.

۱۵

و اوست خالق کل شیء، و هیچ چیز موجود نشده است مگر به اراده و فعل وی، و هرچه را ایجاد نموده است نه از راه احتیاج به اوست؛ بلکه غنی

۱۸

۱. ق: بهم‌رسیده

۲. ل: - او

۳. مائده / ۱۲۰: «و او بر هر چیزی تواناست».

۴. ل: به

۵. ملك / ۱۴: «یا کسی که آفریده است نمی‌داند؟ با این که او خود باریک‌بین آگاه است».

۶. ق: آنها

۷. ق: شود

۸. ل: ممکن

- است از همه اشياء؛ و^۱ همگی محتاج اند به او در اصل وجود و قوام و بقاء.
- و به كنه حقيقت او احدی را راه نیست، خواه ادراك عقلي يا توهمی يا خیالی يا بصری باشد، فاذن ﴿... لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾^۲؛ چنانچه فرموده است:
- ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ...﴾^۳ یعنی هیچ دیده‌ای به حضرت او محیط نیست که تمام دریابد و ادراك کند چگونگی ذات منزّه او را.
- و صفات او احاطه بر مخلوقاتش دارد ﴿... أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^۴، و محیط داند احوال محاط خود را، چنانچه فرموده است: ﴿... أَنْ اللَّهُ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۵، و ﴿... إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^۶.
- و در این آیه وافی هدایت^۷ می فرماید: ﴿... وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۸؛ و چنانچه جناب پیغمبر ﷺ گفته: «ما عرفناك حق معرفتك»^۹، «و انّ الله احتجب عن العقول و الابصار»^{۱۰} و رؤیته و لقاءه و معرفته^{۱۱}. و رؤیت و لقا که در اخبار و ادعیه وارد است راجع می باشند به
-
۱. ل: - و . ۲. طه / ۱۱۰: «و حال آن که ایشان بدان دانشی ندارند».
۳. انعام / ۱۰۳: «چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را در می‌یابد».
۴. فصلت / ۵۴: «آگاه باش که مسلماً او به هر چیزی احاطه دارد».
۵. طلاق / ۱۲: «و به راستی دانش وی هر چیزی را در برگرفته است».
۶. فصلت / ۵۴: «او مسلماً به هر چیزی احاطه دارد».
۷. ط: هدایة
۸. آل عمران / ۳۰: «و خداوند، شما را از [کیفر] خود می‌ترساند، و [در عین حال] خدا به بندگان [خود] مهربان است».
۹. آن‌گونه که سزاوار شناخت توست تو را نشناختیم.
۱۰. متشابه القرآن، ج ۱۰ / ۷۵ و بحار الانوار، ج ۴ / ۳۰۱ و ج ۶۶ / ۲۹۱: «همانا خداوند از عقل‌ها و دیده‌ها پوشیده است و دیدن و لقایش همان معرفت به اوست».
۱۱. ل: - و رؤیته ... معرفته / ق: - عن العقول ... معرفته

بصیرت کامله قلبیه؛ چنانچه مأثور است که: «لیست الرؤیة بالقلب كالرؤیة بالعين، تعالی الله عمّا یصفه المشبهون و الملحدون»^۱.

۳ و مراد امام - علیه السلام - به مشبهین و ملحدین، اصحاب یتمی و عدوی است؛ چه ایشان گمان می‌کنند که خدای متعال، جایز الرؤیة است^۲ به این چشم در آخرت، هرچند جایز نباشد در دنیا. و مؤمنین رؤیت می‌کنند او را در آخرت به چشم چنانچه می‌بیند قمر را در شب بدر^۳.

۶ و منزّه است او - تعالی - از تعطیل و تشبیه؛ تعطیل آن است که کسی گوید^۴: - معاذ الله - «خدا نیست»، مثل طائفة سوفسطائیه که عالم را بتمامه وهم و خیال باطله می‌دانند.

۹ و این قسم را از آن جهت سوفسطائی می‌گویند که سوفسطا را معنی حکمت مزخرف است؛ چه معنی سوفاطا علم و حکمت است و معنی اسطام مزخرف و^۵ غلط، و چون اینها را علم و حکمت^۶ غلط است به این اسم موصوف‌اند.^۷

۱۲ و دیگر طایفه ملاحده تناسخیّه‌اند که خود را نقطویه می‌خوانند، و مبدأ اشیاء را ذات مربع می‌گویند؛ و آن عبارت است از روح انسان نزد ایشان. و

۱۸ ۱. التوحید / ۱۱۷: «دیدن با قلب همانند دیدن با چشم نیست، خداوند از آنگونه که مشبهان و ملحدان او را توصیف می‌کنند، فراتر است».

۲. ل: + و

۳. برگرفته از روایت: «سترون ربکم کما ترون القمر فی لیلة البدر»، بحار الانوار، ج ۲۵۱/۹۱ و تزیه الانبیاء / ۱۲۸.

۴. ق: - گوید

۵. ق: - و

۶. ق: + همین

۷. این تفسیر از کلمه سوفسطایی مغایر با کاوش‌های به اثبات رسیده است.

- خود را خدا می‌دانند، و می‌گویند تا خود را نشناخته^۱، بنده است، و چون خود را شناخت، آدمی است. و نقل کرده‌اند که واضح این مذهب محمود فسیخانی است لعنه‌الله تعالی. ۳
- و از جمله فروع مذهب ایشان آن است که بعد از شناختن خود - که دانست خداست - مادر و خواهر و برادر و پسر و دختر و تمام منهیات، مباح می‌شود و در همه تصرف می‌کند. و اتحاد ایشان این است که عورات یکدیگر را به حضور^۲ یکدیگر فساد می‌کنند و با یکدیگر كذلك. و یک مرد را چهار عورت ظلم می‌دانند و یک عورت را به چهار مرد می‌دهند! و فرزند را به حسب میل او به هر کدام حکم می‌کنند. و علاج سوفسطائیه و این ملاحظه غیر شمشیر نیست. ۶
- دیگر طایفه طبیعیّه دهریه‌اند که قائل به تسلسل‌اند، و استدلال به جهت ایشان است؛ چه ایشان ذوی العقول‌اند. و اقوال ایشان تا به مرتبه طبیعت معقول است، و معقول قبول می‌کنند به خلاف آن طائفه که قائل به معقول نیستند. ۹
- و قسمی دیگر از معطله^۳ آن است که می‌گویند^۴ خدا هست، لیکن بی کار است و مشغله ندارد. چنانچه بعضی حکما گفته‌اند که حق سبحانه عقل را آفریده است و بس، و هر چه غیر اوست مخلوق عقل است. ۱۵
- و این هم غلط است، حق چنانچه فرموده است: ﴿... كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي ۱۸

۱. ق: + است

۲. ط: برابر

۳. ط: معطله قائل به

۴. ل، ط: - می‌گویند

شأنِ ﴿۱﴾؛ یعنی هر روزی، بلکه هر آنی در کاری است. یک شمه از کار او آن است که یک قافله از حیوانات در رحم‌ها در می‌آورد، و یک قافله دیگر را بیرون می‌آورد، و یکی را می‌میراند، و همچنین در نباتات رب العالمین است ۳ که همه را تربیت می‌فرماید. رزاقی است که همه بر خوان بی‌دریغش نشسته‌اند و نعمت او را می‌خورند، و آسمان‌ها را او در گردش دارد، هر یک را به حرکتی خاص. قاضی الحاجاتی^۲ است که حاجاتی را که به او عرض نمایند اجابت می‌فرماید، بلکه بی‌امر او برگی از درخت نمی‌افتد.

و تشبیه آن است که الله تعالی شبیه مخلوقات باشد؛ در ذات و صفات و افعال یا در بعضی از آنها، حق آن است که مباین است با آنها، من حیث الذات و الصفات بل فی الافعال ایضاً، «فسبحان من لا فاعل سواه و لا موجود بذاته الا آیاه»، ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ﴾^۳، ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۴، ﴿... فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ...﴾^۵.

و چنانچه شاهد گرفتیم من - که بنده ضعیف فقیر الی الله ام - در هر لحظه و طرفه عین^۶ جناب اقدس الهی و انبیاء و اوصیاء و اولیاء و ملائکه مقربین و جمیع مخلوقات او را و شما را بر نفس خود، به ایمان داشتن من به وحدانیت جناب^۷ جل و علا، همچنین شاهد می‌گیرم همگی را که اقرار دارم بر همه

۱. الرحمن / ۲۹: «هر زمان، او در کاری است». ۲. ل، ق: الحاجات
 ۳. صافات / ۹۶: «با این که خدا شما و آنچه را که بر می‌سازید آفریده است».
 ۴. انبیاء / ۲۳: «در آنچه [خدا] انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد، و [لی] آنان [= انسانها] سؤال خواهند شد».
 ۵. انعام / ۱۴۹: «برهان رسا و یژه خداست». ۶. ط: طرفه العین
 ۷. ق: - جناب

انبیاء، خصوص بر کسی که برگزیده است او را از جمیع مخلوقات خود، و ختم^۱ نبوت به او کرده است، و اوست سید و مولای ما محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - که مبعوث کرده است او را به کافه ناس، و بشیر و نذیر و داعی الی الله است به اذن او^۲؛ رسانید آن جناب - صلی الله علیه و آله - به امت خود آن چیزی را که مأمور بود به رسانیدن او، و ادا فرمود امانت مودعه نزد خود را.

و ایمان دارم به هرچه آن بزرگوار فرموده است، مجملاً؛ چه علم به او هم‌رسانیده باشم و چه نداشته باشم؛ و از آن جمله معراج است که ایمان به جسمانیت و روحانیت او هر دو دارم.

و اقرار دارم که خلیفه بلا فصل او، جناب سرور اولیاء و قدوة اوصیاء علی بن ابیطالب و یازده فرزند برگزیده اوست، و آخری^۳ موجود و حی است، و در هر وقت که مشیة الله تعلق گرفته است ظاهر خواهد شد، و عالم را مملو از عدالت خواهد فرمود، بعد از آن که مملو از ظلم و جور شده باشد.

و ایشان همگی مخلوق و معصوم‌اند از گناه صغیره و کبیره، و بعد از جناب پیغمبر - صلی الله علیه و آله - کامل و افضل‌اند از جمیع مخلوقات، و مشیت و اراده ایشان تابع مشیت و اراده جناب اقدس الهی است ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۴.

۱۸

۱. در «ق» چشم نیز خوانده می‌شود.

۲. ق، ط: + و

۳. ل: اخیری

۴. انبیاء / ۲۷: «که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و خود به دستور او کار می‌کنند».

- و اصل شفاعت، اتفاقی است میانۀ جمیع^۱ امت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - اگرچه در کیفیت او اختلاف است.
- ۳ و نزد امامیه مختص است به دفع مضارّ و اسقاط عقاب از مستحقّین او از اهل ذنوب مؤمن‌ها.
- و نزد طایفه معتزله شفاعت از جهت زیادتی منافع است از برای مطیعین و تائبین، و نیست از برای عاصین غیر تائبین؛ و قول آنها نظر به احادیث کثیره ضعیف و باطل است.
- ۶ و شفاعت نزد امامیه ثابت است از جهت پیغمبر و ائمه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - و اصحاب منتخبین و اهل صلاح از مؤمنین، و نجات می‌دهد خدای، تعالی، به شفاعت ایشان بسیاری از خاطئین را.
- ۱۲ و اقرار دارم به این که دوست ایشان دوست خداست، و عدوّ ایشان عدو او^۲ است. طاعت ایشان طاعت خداست، و معصیت ایشان معصیت خداست. و هر کس منکر ولایت و امامت ایشان باشد مطرود و ملعون است، هرچند آن منکر از مشاهیر فقها و حکما و^۳ متصوّفه باشد.
- ۱۵ و لسان حال و قال ضعیف به این کلمات شریفه گویاست: «اللّهم انا نشهدك انا ندین بما دان به محمّد و آل محمّد - صلی الله علیه و علیهم - و قولنا ما قالوا، و دیننا ما دانوا به، ما قالوا به قلنا، و ما دانوا به دنا، و ما انکروا انکرونا،

۱. ل، ق: جمع

۲. ق، ط: خدا

۳. ق، ط: + و

۴. ل: - و

و من والوا والینا، و من عادوا عادینا، و من لعنوا لعنا، و من تبرؤوا^۱ منه تبرئنا، و من ترخّموا علیه ترخّمنا.

- ۳ آمنا و سلّمنا و رضینا و اتبعنا موالینا - صلوات الله علیهم - و آمنا بسرّهم و علانیّتهم، و شاهدیم و غائبیم، و حیّیم و میتیم؛ و رضینا بهم ائمة و قادة و سادة. و لا نتخذ^۲ من دونهم ولیجة، و برّنا الی الله من کلّ من نصب لهم حرباً من الجنّ و الانس من الاولین^۳ و الآخرین.
- ۶ و أحنینا حیّاتهم و امتنا مماتهم و توفّنا علی ملتهم و احشرنا فی زمّرتهم! فیهم فأتّم^۴، و ایّاهم نوالی، و عدوهم عدو الله نعادی. فاجعلنا معهم ﴿فی الدنیا و الآخرة، و من المقربین﴾^۵ و المعترفین بحقوقهم علینا. فإنا بذلك راضون، یا أرحم الراحمین^۶.

۱. ط: تبرئوا

۲. ط: لاتتخذ

۳. ل: اولین

۴. ط: تأتم

۵. آل عمران / ۴۵.

۶. بحار الانوار، ج ۹۵ / ۲۹۹ - ۳۰۰ (با قدری کاستی): بارالها، ما شهادت می‌دهیم که ما آنچه را محمد و آل محمد - صلی الله علیهم - به عنوان دین برگرفته‌اند، دین خود می‌دانیم؛ گفتار ما گفتار آنان است؛ دین ما دین آنان است؛ آنچه گفته‌اند می‌گوییم؛ و آنچه دین آنها بوده ما آن دین را داریم؛ آنچه را انکار داشته‌اند، انکار می‌داریم؛ آن که را به دوستی برگرفته‌اند به دوستی بر می‌گیریم، آن که را دشمن دارند، دشمن می‌داریم؛ آن که را لعن کرده‌اند، لعن می‌کنیم؛ از آن که بیزاری جسته‌اند بیزاری می‌جوئیم؛ بر آن که رحم داشته‌اند رحم می‌کنیم؛ مؤمن و مسلمانیم، و از سروران خود [نبی اکرم و اهل بیت] - صلی الله علیهم - راضی هستیم و از آنان پیروی می‌کنیم. به نمان و آشکار، شاهد و غایب، زنده و مرده آنها ایمان داریم؛ راضی هستیم که آنان امامان، پیشوایان و سروران ما هستند؛ به غیر از آنان کسی را محرم خود نمی‌دانیم، به سوی خدا بیزاری می‌جوئیم از هر آن که از پریان و آدمیان، از پیشینیان و پسینیان به ستیزه با آنان درآید.

۱۵

۱۸ [بارالها] ما را به حیات آنان زنده دار، و به مرگ آنان بمیران؛ ما را در حالی که بر دین آنانیم بمیران و در گروه آنان محشور فرما؛ ما آنان را پیشوایان و امامان خود دانیم، آنان را به ولایت قبول کرده‌ایم و دشمنان آنان، دشمنان خدا را دشمن داریم؛ ما را در دنیا و آخرت با آنان دار، ما را از مقرّان و معترفان به حقوق آنان قرار ده که ما بدین خوشنودیم، ای بخشنده‌ترین بخشایشگران.

- و اقرار دارم بر فشار قبر، و سؤال منکر و نکیر^۱ و راحت و عذاب قبر، و به احیای اجساد از قبور و عرض بر خدای متعال.
- ۳ و اقرار دارم به این که میزان و صراط بر حق است، و بهشت و دوزخ^۲ الحال موجودند. و آنچه قرآن مجید و احادیث ائمه اطهار^۳ - علیهم الصلوات و السّلام^۴ - به او ناطقاند از حور و غلمان، و قصور و رضوان، و مأکولات و مشروبات و غیر ذلك از انواع مستلذّات و مولمات همگی حقّ و ثابت می‌باشند. گروهی در دوزخ^۵ و گروهی در بهشت خواهند بود، و جمعی مکروب و محزون، و جمعی دیگر در کمال مسرّت و خوشحالی می‌باشند.
- ۹ و اقرار دارم به این که فرائض بعد از ولایت، از طهارت و صلوات و صوم و زکات و خمس و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، نزد تحقق شرایط اینها حقّ و ثابت است، و «حلال محمد - صلّی الله علیه و آله - حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة»^۶.
- ۱۲ و بسیار چیزها در احادیث وارد است که عقول ضعیفه امثال ماها^۷ حکمت و مصلحت او را ادراک نمی‌کند^۸؛ پس ردّ و طرح نباید بکنیم، تا داخل نشویم در زمره جماعتی که حقّ سبحانه فرموده است در مذمت ایشان:
- ۱۵

۱. ق: سؤال نکیرین
 ۲. ل، ط: جهنّم
 ۳. ق: طاهرین
 ۴. ق: - علیهم الصلوات و السلام
 ۵. ل، ط: جهنّم
 ۶. بصائر الدرجات / ۱۴۸: «حلال [دین] محمد(ص) تا روز قیامت حلال است و حرام [دین] او تا روز قیامت حرام است».
 ۷. ل، ط: - ها
 ۸. ل: نمی‌کنیم

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ و لَسَاءَ يَأْتُهُمْ تَأْوِيلُهُ...﴾^۱.

و احادیث بسیار از رسول خدا و ائمه هدی - صلوات الله و سلامه عليهم
 ۳ - وارد شده است که حق سبحانه و تعالی، دو حق عظیم بر بندگان خود دارد:
 یکی: آن که تا چیزی را ندانند نگویند.

دوم: آن که هرگاه عقل ایشان به او نرسد طرح آن نکنند.

و بعد از آن این آیه را خواندند که ﴿... أَلَمْ يُوْحَدْ عَلَیْهِمْ مِیْثَاقُ الْکِتَابِ أَنْ
 ۶ لَا یَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...﴾^۲ و آیه سابقه را.^۳

و اقرار دارم که کفار و منافقین در جهنم، به عذاب الیم مؤبد خواهند بود.
 ۹ و اما غیرشیعۀ امامیه، از سنّیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و
 ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند
 آنها نیز کافرند؛ مانند خوارج که بر امام زمان خروج کردند^۴ و ناسزا نسبت به
 ۱۲ ائمه - عليهم السلام - می گویند؛ مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه - عليهم
 السلام - را خدا می دانند؛ یا بهتر از پیغمبر دانند؛ یا گویند که خدا در ایشان
 حلول کرده است؛ یا ایشان را خالق عالم دانند؛ و نواصب که عداوت با همه^۵
 ۱۵ ائمه یا بعضی از ایشان داشته باشند؛ زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری
 دین اسلام است.

۱ . یونس / ۳۹: «بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده بود».

۲ . اعراف / ۱۶۹: «یا از آنان پیمان کتاب [آسمانی] گرفته نشد که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند».

۳ . بنگرید: کافی، ج ۱ / ۴۳: «ان الله خص عباده بأیتین فی کتابه أن لا یقولوا حتی یعلموا ولا یردوا ما لم یعلموا وقال عز وجل: الم یؤخذ...».

۴ . ق، ط: کرده اند

۵ . ق - همه

و غیر آنها از فرق مخالفان دو قسم‌اند:

- اول: متعصبی چندند که حجّت به^۱ ایشان تمام شده است و علم به بطلان مذهب خود دارند، و از راه تعصب و اغراض دنیویّه انکار حقّ می‌نمایند؛ یا
- ۳ به اعتبار متابعت آباء و اجداد به دین باطل قایل شده‌اند و قوه تمیّز میان حقّ و باطل دارند و تفحص دین نمی‌کنند، و خود را از اغراض باطله خالی نمی‌نمایند، که حقّ به ایشان ظاهر گردد، با آن که قوت^۲ به آن دارند.
- ۶ دویم: جماعتی^۳ چندند که ضعیف‌العقل‌اند، و به اعتبار ضعف عقل تمیّز میان حقّ و باطل نمی‌توانند کرد؛ یا در بلاد مخالفین‌اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حقّ ندارند؛ یا در زمان فترت و جاهلیّت می‌باشند، و اهل باطل غالب، و اهل حق از خوف پنهان‌اند، و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان.
- ۱۲ این جماعت، مشهور میان علما آن است که ایشان داخل ﴿... مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ...﴾^۴ می‌باشند، حکم به کفر و ایمان ایشان نمی‌توان نمود، و در محکمه قیامت حال ایشان معلوم خواهد شد.
- ۱۵ و بعضی گفته‌اند که «مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و محبّت ایشان را دارد، و بیزاری از دشمنان ایشان نمی‌کند. و در بعضی اخبار وارد شده است که «هر که اختلاف مذاهب^۵ را دانست و فهمید، او مستضعف نیست».

۱. ط: - به

۲. ل: + و / ق، ط: - قوت

۳. ق: جماعت

۴. ق، ط: دوّم

۵. توبه / ۱۰۶: «و عدّه‌ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست».

۶. ل: مذهب

- و در بعضی اخبار وارد شده است که مراد از ﴿...مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ...﴾؛
 گروهی چندند که از شرک و بت پرستی بیرون آمده‌اند و ایمان را به دل
 ۳ نشناخته‌اند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکرده‌اند که داخل جهنم
 شوند.^۲
- و اما جماعت اول که متعصبان مخالفان‌اند؛ در باب ایشان خلاف است:
 ۶ بعضی گفته‌اند که ایشان در دنیا و آخرت، هر دو، حکم کافر را دارند، و
 در آخرت مخلد در جهنم می‌باشند. سید مرتضی و جمعی به این قائل‌اند.
 و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آن است که: «در دنیا حکم اسلام به ایشان
 ۹ جاری است، و در آخرت مخلد در جهنم می‌باشند».
- و بعضی گفته‌اند که: «بعد از دخول جهنم از او بیرون می‌آیند^۳، اما داخل
 بهشت نمی‌شوند، در اعراف خواهند بود».
- ۱۲ و نادری قائل شده‌اند که: «بعد از عذاب طویل، داخل بهشت می‌شوند»،
 و این قول نادر و ضعیف است.
- و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین می‌کند، و آن که ایشان مخلد^۴ در
 ۱۵ نارند و اعمال ایشان مقبول نیست، از طرق عامه و خاصه بسیار است؛ بلکه
 گفته‌اند که متواتر است.

 ۱۸ ۱. ق، ط: - و

 ۲. بسنجید: کافی، ج ۲ / ۴۰۷: «من ابی جعفر فی قول الله عز وجل: وأخرون... قال قوم كانوا مشرکین، فقتلوا
 مثل حمزه وجعفر وأشباههما من المؤمنین، ثم اتهم دخلوا فی الاسلام، فوجدوا الله وترکوا الشرك ولم يعرفوا
 الايمان بقلوبهم...».
 ۳. ق: آیند

۴. ق: جاوید

- و حقّ مطلب چنانچه محدّث علامه مجلسی، صاحب بحار الانوار - قدّس سرّه - فرموده است، آن است که آنچه از مجموع اخبار در این باب ظاهر می‌شود، این است^۱ که غیر از مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفّار دارند، و از جهنّم هرگز بیرون نمی‌روند.
- اما^۲ در دنیا چون حق تعالی می‌دانست - که دولت باطل بر دولت حق، پیش از ظهور حضرت قائم - علیه السلام - غالب خواهد گردید، و^۳ شیعیان را معاشرت و مواصلت و معاملت با مخالفان ضرور خواهد شد در این دولت‌های باطل - اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانیده که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد، و حکم به طهارت ایشان بکنند و ذبائح ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان بگیرند، [و] به ایشان بدهند،^۴ و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند، تا بر شیعیان، کار تنگ نشود در دولت ایشان.
- و چون حضرت صاحب الأمر - علیه السلام - ظاهر شود، حکم بت پرستان را بر ایشان جاری کند، و در همه احکام مثل سایر کفّار باشند؛ چنانکه از شیخ مفید و^۵ شیخ زین الدّین تصریح به این منقول است و به این وجه، جمع میان همه^۶ احادیث می‌شود.
- و ایضاً^۷ ممکن است بگوییم که چون درین زمان شبهه بر ایشان هست،

- ۳ می‌کنند، حکم سایر کفار را دارند.
- و اما فسّاق شیعه اثنی عشری، احادیث درباره آنها مختلف است. از احادیث بسیاری ظاهر می‌شود که شیعه به هیچ وجه داخل جهنّم نمی‌شود، و عقوبت گناهکاران این طایفه، بعضی در دنیا به ایشان عاید می‌شود - مثل پریشانی و ذلّت و امراض بدنیه و امثال اینها - و بعضی را در حال نزع، و بعضی را در عالم برزخ، و بعضی را در محشر، و جمعی به شفاعت جناب حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله -^۱ و ائمه هدی^۲ - صلوات الله عليهم -^۳ و نیکان^۴ شیعه خلاص^۵ خواهند شد، و احادیث در این خصوص قریب^۶ به مرتبه تواتر است و^۷ در مکان‌های^۸ متفرّقه، مذکور است.
- ۱۲ و لیکن^۹ بعضی^{۱۰} اخبار دلالت بر دخول فسّاق شیعه به^{۱۱} نار را^{۱۲} دارد؛ چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی - علیهما الرحمة -^{۱۳} از جابر روایت کرده‌اند که حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که: «ای جابر! آیا اکتفا می‌کنید که دعوی تشیّع بکنید به همین که قایل باشید به محبّت اهل

۱. ط: - ص
 ۲. ط: - هدی
 ۳. ل: - و ائمه ... عليهم
 ۴. ل: بندگان
 ۵. ل: اخلاص
 ۶. ل: - قریب
 ۷. ط: - است و
 ۸. ۱۸
 ۹. ل، ق: + از
 ۱۰. ق، ط: - بعضی
 ۱۱. ل، ق: - به
 ۱۲. ق، ط: - را
 ۱۳. ق: - علیهما الرحمة

بیت؟ واللّه که نیست شیعه ما، مگر کسی که پرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند.

- ۳ ای جابر! نمی‌شناخته‌اند شیعه ما را مگر به تواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری ذکر خدا، و کثرت روزه و نماز، و نیکی با پدر و مادر، و تعهد نمودن احوال همسایگان فقیر و مساکین، و قرض دادن به یتیمان، و راست‌گویی حدیث و تلاوت قرآن، و زبان نگاه^۱ داشتن از سخن مردم مگر به نیکی، و ۶ امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز».
- پس جابر گفت: «یا ابن رسول الله (ص)! من احدی از شیعه شما را به این ۹ صفات نمی‌بینم».
- حضرت فرمود که «ای جابر! به راه‌های باطل^۲ مرو! بس است مرد را که بگوید: دوست می‌دارم علی را و او را امام می‌دانم؟ اگر بگوید که من دوست می‌دارم حضرت رسول را - و حال آن که رسول بهتر است^۳ از علی - و عمل ۱۲ رسول را بجا نیاورد، و متابعت سنت او نکند، محبت به او فایده نخواهد بخشید.
- پس از خدا بترسید و عمل کنید برای تحصیل ثواب‌ها که نزد خدا است! ۱۵ میان خدا و خلق او خویشی نیست. محبوب‌ترین بندگان به سوی خدا و گرامی‌ترین ایشان به خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای خدا، و ۱۸ عمل‌کننده‌تر باشد به طاعت خدا. به خدا سوگند که تقرّب نمی‌توان^۴ جست

۱. ق، ط: نهان

۲. ل: باطله

۳. ل: - است

۴. ل: نمی‌توانم

به سوی خدا مگر به طاعت او!

- با ما [در ظاهر بودن] ^۱ برات بیزاری از آتش جهنم نیست و ما را حجتی بر خدا نیست، هر که مطیع خداست، او ولیّ ماست، و هر که عاصی خداست او دشمن ما است، و به ولایت ما نمی تواند رسید؛ مگر به پرهیزکاری و عمل ^۲.
و در خصال از حضرت صادق روایت کرده است که: «نیست شیعه جعفر
مگر کسی که عقیف باشد شکم او و فرج او از حرام، و شدید باشد اجتهاد و
سعی او در طاعت، و عمل را خالص گرداند از برای خالق خود، و امید ثواب
و خوف از عقاب او داشته باشد. اگر چنین جماعتی را ببینی، اینها شیعه
جعفراند» ^۳. ۹
- و محقق تستری صاحب مجالس المؤمنین گفته است: «ممکن است در
مقام جمع بین الاخبار بگوئیم که: احادیثی که اشراط تقوا و ورع و مانند آنها
در آن مذکور است، محمول باشد بر تشیع کامل، و احادیث دیگر بر تشیع
غیر ^۴ کامل. ۱۲
- و نظیر این حمل است آن که در تأویل قوله ^۵ تعالی: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ
إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ﴾ ^۶ گفته اند که ^۷ مراد ایمان کامل است؛ زیرا که خوف و زیادتی ایمان

۱. روایت: «ما معنا براءة من النار».

۲. ر.ک: امالی صدوق / ۶۲۵، مجلس ۹۱.

۳. ر.ک: خصال / ۲۹۵.

۴. ل: قول

۵. انفال / ۲: «مؤمنان، همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دل هایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگار خود توکل می کنند».

۶. ط: - که

و توکل که در آیه مذکور شده، در اصل ایمان شرط نیست، نه بر مذهب بساطت و نه بر مذهب ترکیب؛ چه ظاهر است که عمل صالح که بر تقدیر ترکیب در ایمان شرط است به آن مرتبه نمی‌رسد که در آیه مذکور شده، واللّه اعلم^۱ انتهی کلامه.

ضعیف می‌گوید که حدیث: «المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه»^۲ هم، محمول بر اسلام کامل است، نه بر اسلام؛ و الاً مسلمی نمی‌ماند، مگر نادر.

بدان ای برادر عزیز که احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است.

یکی^۳: حدیث همام ابن شریح بن یزید بن مره که از شیعیان جناب حضرت^۴ امیر المؤمنین - علیه السلام - بود، و از آن حضرت استدعا نمود که صفت مؤمن را برای ما بفرما تا به مرتبه‌ای که ظاهر شود از آن توصیف که گویا او را می‌بینیم. حضرت - علیه السلام - توصیف طولانی نمودند، و در آخر آن کلام، همام - رحمه الله - صیحه نمودند و بی‌هوش گردیدند، تا به رحمت الهی فائز شدند.

پس حضرت فرمودند: «اما^۵ واللّه لقد كنت اخافها عليه، و قال هكذا

۱۸

۱. در مجالس المؤمنین نیافتیم.

۲. علل الشرایع / ۵۲۳ و معانی الاخبار / ۲۳۹: «سلم الناس». / مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.

۳. ل. ق: مگر(؟)

۵. ل: انا

۴. ط: - حضرت

اتضع^۱ الموعظة البالغة باهلها. فقال له قائل: فما بالك يا امير المؤمنين؟ فقال عليه السلام: ويلك^۲ ان لكل اجلاً لن يعدوه^۳، و سبباً^۴ لا يجاوزه، فمهلاً لاتعد، فانما نفت على لسانك شيطان^۵». ۳

و همین خطبه^۶ در نهج البلاغه هم مذکور است، با اختلاف بسیار در الفاظ^۷. و در آخر او: «فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها»^۸. یعنی به رحمت الهی فائز شد. ۶

از بیان قول سائل - : «فما بالك؟» یعنی چرا تو بی هوش و^۹ مرحوم نمی شوی، یا چرا ذکر فرمودی با وجود این که^{۱۰} خوف از او داشتی - جواب فرمود او را^{۱۱} به جواب اقماعی از برای سامع، با این که جواب او حق و صدق است، به اشاره به سبب بعید، و او اجلی است که محکوم به قضای الهی است در وقت معین که پیش و پس نمی شود از آن وقت، از جهت آن حضرت، هنوز وقت او نرسیده بوده است. ۱۲

و اما سبب قریب از جهت تحقق، فرق است میان حضرت - علیه السلام

۱. ط، مصادر: تصنع

۲. ط: ويحك

۱۵ ۳. ق: يعدود

۴. ل: سببها

۵. کافی، ج ۲ / ۲۳۰، صفات الشيعة / ۲۶ و شرح نهج البلاغة، ج ۱۰ / ۱۴۸: «أه، من از این پیش آمد می ترسیم.

سپس فرمود: مواعظ و پند و اندرزهای رسا به آنان که اهل موعظه اند چنین می کند. کسی عرض کرد: پس شما چطور ای امیرمؤمنان؟ امام (ع) فرمود: وای بر تو! برای هر کس اجل معینی است که از آن نمی گذرد، و برای او سبب مشخصی است که از آن نمی گذرد؛ آرام باش! دیگر چنین سخن مگوی این حرفی بود که شیطان بر

۱۸ زبانت نهاد». ۶. ق: - و همین خطبه

۷. ق: - با اختلاف بسیار در الفاظ

۸. نهج البلاغه / ۳۰۶، خطبه ۱۹۳، امالی صدوق / ۵۷۴، مکارم الاخلاق / ۴۷۷ و تمحیص / ۷۳: «أنگاه همام

آنچنان نعره ای برآورد که جانش در آن بود». ۹. ل، ط: یا

۱۰. ق: آن که ۱۱. ق: + علیه السلام

۳ - و همام - رحمه الله - و او قوّه نفس قدسیه آن حضرت است، بر قبول واردات الهیه و اعتیاد^۱ او به آنها، و به مرتبه کمال رسیدن آن حضرت - علیه السلام - در سکینه و اطمینان، و ضعف نفس همام از آنچه وارد شود به او، از خوف و رجاء الهی.

۶ و ایضاً آن - علیه السلام - متّصف به این صفات بود، و^۲ فاقد هیچ یک از آنها نبود، تا آن که اندوهناک بشود به فقّد آنها.

۹ و گفته اند بعضی از محققان^۳ که حضرت این جواب را فرمود، از این جهت^۴ بود که دلالت بر تفضیل نفس قدسیه خود داشت بر غیر؛ یا این که تصور در فهم سائل بود؛ و نهی نمودن آن حضرت از مثل این سؤال و متنفر شدن آن حضرت از او که فرمود: «از دمیدن های شیطان است تکلم تو» از جهت آن که سؤال در^۵ غیر موضع او بود.

۱۲ و اگر سائلی^۶ سؤال کند: «چرا جایز بود بر آن حضرت به جواب دادن همام، با غلبه ظنّ او بر هلاکت او، و آن حضرت مثل طبیب است که باید ندهد^۷ به مریض ها دوائی را که طبیعت مریض متحمّل او نتواند^۸ بشود».

۱۵ جواب چنانچه محقق ابن میثم در شرح گفته است، آن است که: «نبود غلبه ظنّ حضرت؛ مگر آن که از وجد شدید، او بی هوش می شود، اما این که

۱. ل: اعتماد	۲. ل: - و
۳. ق، ط: محققین	۴. ل: این همه
۵. ق: از	۶. ل: سائل
۷. ط: بدهد	۸. ط: بتواند

صعقه باعث موت او می شود مظنون آن حضرت نبوده است»^۱. و ضعیف این جواب را نمی پسندد.

۳ و سوای حدیث، احادیث بسیار در علامات و صفات مؤمن وارد شده است که^۲ در قلیلی از مؤمنین آنها موجود باشند.

و همچنین در باب معاصی که بندگان را از اسلام بیرون می برد، اخبار بسیار است^۳ و در این^۴ ابهامات و اختلافات - چنانچه علامه محدث مجلسی،

۶ رحمه الله - گفته است - مصالح بسیار و فوائد بی شمار است؛ و از آن جمله آن است که امثال ماها مغرور نگردیم به آیات و احادیث رجاء و همیشه متردد

۹ میانۀ خوف و رجا باشیم که اعظم صفات اهل ایمان است، و رجای غالب منتهی می شود به اغرار و ایمن گردیدن از عذاب الهی^۵، و این^۶ از جمله

گناهان کبیره است. و خوف غالب نیز خوب نیست، و منتهی می شود به ناامید شدن از رحمت خداوند کریم، و این نیز از گناهان کبیره است.^۷

پس پیشوایان دین، که طیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند، دواى هر درد را به دست ماها^۸ داده اند. اگر به مرض اغترار مبتلا بشویم، باید دوا کنیم

۱۵ مرض خود را به آیات خوف، و تفکر کنیم در آیات و اخباری که متضمن تهدید و وعید و عقوبت های شدید است.

۱. ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳ / ۴۱۴، خطبه ۱۸۴.

۱۸ ۲. ل: - که / ق: - وارد شده است که ۳. ق: - اخبار بسیار است

۴. ق: - این

۵. ق: - به اغرار... الهی / ق: + به ناامید شدن از رحمت خداوند کریم

۶. ق: + نیز ۷. ق: - و خوف غالب ... است

۸. ق: - ها

- و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی - صلوات الله و سلامه
 علیهم اجمعین - که شفعاى روز جزای اند می‌کنیم؛ آن محض سفاهت و
 بی‌عقلی است؛ چه شفاعت فرع ارتباط معنوی تمام^۱ است، و موقوف به اذن
 الهی^۲، ماها معاذ الله با عمل تباه و روی سیاه کجا با انوار صرفه ارتباطی
 داریم، تا ظلمت سیئات ماها به سبب او^۳ محو و مضمحل گردد؟!
 و ایضاً از کجا معلوم شده است که ایمان ناقص به وسوس شیطانی
 برطرف نمی‌شود، و طاعات و عبادات الهی حصن حصین است برای حفظ
 ایمان از وسوس شیطانی، و جواهر^۴ عقاید ایمان در صندوق سینه و حقه دل
 ماها گذاشته‌اند، و فرائض و ترک کبائر قفل‌های آن صندوق و حقه‌اند، و فعل
 نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق ذمیمه، پاسبانان
 آن صندوق‌اند.
 و دزد ایمان - که شیطان است - در کمین ما نشسته است، اگر رخنه بیابد
 خود را به درون سینه رساند، و آنچه تواند از جواهر حقائق ایمان بریابد، یا^۵
 به آتش شگ و دود شبهه همه را باطل گرداند.
 ماها، معاذ الله، یک یک از پاسبانان را بدر^۶ می‌کنیم که اینها ضرور نیست،
 و قفل‌ها و دربندها را می‌گشاییم که شفاعت شفیعان، ما را کافی است، و به
 خواب غفلت می‌رویم، و مست شهوات و لذات فانیه گردیده، و وسواس

۲. ق، ط: + است

۴. ل: جوهر

۶. ط: دریدر

۱. ط: تام

۳. ط: آن

۵. ط: تا

۳ خناس را در سینه خود جا می‌دهیم، و ملائکه رحمت را - که حارسان^۱ دین‌اند - از خود رمانیده^۲، و شب و روز آن دزدانِ ایمان و یقین مشغول بودند ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات می‌باشند، و وقت احتضار شیاطین عدیله^۳ نیز یاور ایشان می‌گردند، نعوذ باللّه.

۶ وقتی خبردار^۴ می‌شویم و از خواب غفلت و مستی^۵ و جهالت و ضلالت^۶ بیدار و هشیار می‌گردیم که تمام مایه اعمال صالحه را باخته باشیم^۷، و راه توبه مسدود شده باشد، و ملائکه غلاظ و شداد بر سر ما ایستاده باشند^۸.
 ﴿... رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً...﴾^{۱۰} فائده نکند، و شفعی ما همه
 ۹ خصمای ما باشند، و آروزهای باطل ما همه برطرف شده باشد، و غرور باطل به غیر از^{۱۱} خسران ابدی ثمره نداشته باشد - نعوذ باللّه - ﴿... ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^{۱۲}.

۱۲ پس از کجا معلوم شده است که این ایمان ناقص، بعد از ارتکاب انواع معاصی، از برای امثال ماها باقی خواهد ماند.

و حضرت صادق - علیه السلام - فرموده است که: «حق تعالی از جمعی

۱۵

۱. ط: حارسان / ضبط این نسخه نیز از جهتی صحیح است.

۲. ط: رهانیده ۳. ط: عدیده / عدیله: دیوی که با انسان زاده می‌شود

۴. ق، ط: خبر ۵. ق: هستی

۶. ق: - و ضلالت ۷. ق: - باشیم

۸. ق، ل: باشد

۹. مؤمنون / ۹۹، ۱۰۰: «پروردگارا، مرا باز گردان، شاید من کار نیکی انجام دهم».

۱۰. ط: + فیما ترکت گوئیم و ۱۱. ل: - و غرور باطل به غیر از

۱۲. حج / ۱۱: «این است همان زیان آشکار».

۱۸

از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه می کرده‌اند در درگاه حق^۱ که ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا...﴾^۲؛ یعنی ای پروردگار ما! میل مده دل‌های ما را به سوی باطل، بعد از آن که ما را هدایت کرده‌ای.^۳

حضرت فرمود: آن را از برای این می‌گفتند^۳ که می‌دانستند که بعضی دل‌ها بعد از هدایت^۴ میل به باطل می‌کنند.^۵

و ایضاً، آیات و اخباری که دلالت می‌کند بر آن که^۶ مؤمن یا شیعه به جهنم نمی‌روند، چگونه به اینها مغرور می‌شوید^۷، و حال آن که^۸ شیعه و مؤمن و محب^۹ معانی^{۱۰} بسیار دارد! چه می‌دانیم که در آن احادیث به چه معنی وارد شده است؟ و این معانی در ماهیت یا^{۱۱} نیست؟

و ایضاً، مگر حسرت و زیان‌کاری آخرت منحصر است در عقوبت؟ و عذاب حرمان از الطاف خاصه الهیه و درجات عالیّه غیر متناهیّه، و مهجوری از مقام^{۱۲} قرب و رضای سبحانی سبک^{۱۳} نیست از برای حسرت ابدی؟ کدام فطن است که خود را راضی نماید که گذران او مانند حیوانات در

۱۵

۱. ق: + تعالی

۲. آل عمران / ۸: «پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان».

۳. ل: می‌کنند

۴. ق: - هدایت کرده‌ای ... هدایت

۵. بسنجید: کافی، ج ۱ / ۱۷: «یا هشام ان الله حکى عن قوم صالحين انهم قالوا ربنا... حين علموا ان القلوب تزيف وتعود الى عماها ورواها...».

۱۸

۶. ط: این که

۷. ط: می‌شویم

۸. ق: این که

۹. ل: محبت

۱۰. ق: معنی

۱۱. ل: در ماهیت ما

۱۲. ق: - مقام

۱۳. ق، ط: مبدل

- مراعات بهشت، چریدن نماید^۱، و از آن الطاف محروم و بی نصیب گردد.
- ۳ و اگر خوف بر ماها^۲ غالب شود، و خوفی است که باعث بر عمل و زاجر از مناهی گردد، آن بهترین احوال است، زهی سعادت! و اگر خوفی است که موجب سوء ظنّ به حق تعالی و کرم او گردد و آدمی را در طاعات و عبادات سست گرداند، از جمله گناهان کبیره است.
- ۶ و اگر چنین حالت - معاذ الله - ما را عارض گردد، در آیات رحمت و احادیث رجا باید تفکر نماییم، و در وقت احتضار^۳ و نزدیک به آن، غلبه رجا بر خوف بهتر است.
- ۹ آنچه نوشتم شهادت من است بر نفس من، و^۴ استدعای من آن است که به هر کس برسد این شهادت، گواه و شاهد من باشد در هر وقت و هر مکان که ضرور شود ادای شهادتی را که شنیده است نماید.
- ۱۲ و^۵ استغاثه و تضرع می نمایم به کریم علی الاطلاق که منتفع بسازد ما را به این ایمان، و ثابت بدارد ما را نزد انتقال به دار^۶ حیوان، و منزل دهد ما را در دار کرامت و رضوان، و حائل شود میانه ما و میانه داری که سرابیل اوست
- ۱۵ قطران، و بگرداند ما را از^۷ گروهی که کتاب او باشد در ایمان^۸، و برگردد از حوض کوثر و حال آن که باشد ریّان^۹، و ثقیل باشد از جهت او میزان، و ثابت

۱۸ ۱. ط: باشد
 ۲. ق: او
 ۳. ق: اختصار
 ۴. ط: + توقع
 ۵. ق: - و
 ۶. ق: بدان
 ۷. ل: - از
 ۸. ایمان: دستهای راست
 ۹. ریّان: سیراب

باشد او را بر صراطِ قدمان؛ اِنَّهُ الْمُنْعَمُ ذُو الْاِحْسَانِ ﴿... اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا و مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ...﴾^۱.

۳

□ □ □

و بنای این ضعیف^۲ مسکین در این اوقات^۳ در مسائل فروع، مهما ممکن اخذ به احتیاط است فتوی و عملاً؛ اگرچه به عنایت و توفیق الهی و به تصدیق جناب شیخنا قدوة المحققین و اسوة المدققین مولانا میرزا ابوالقاسم قمی -
 ۶ طاب ثراه - که علوم شرعیہ فرعیہ را در خدمت با برکت او تحصیل نمودم^۴،
 قادر و متمکن بر استنباط مسائل از ادله شرعیہ می باشم.

۹

و اگر منصفی به نظر انصاف ملاحظه نماید، تعلیقاتی^۵ را که برا کثر کتب
 کفایة المقصد و مدارک الاحکام و شرح لمعه دمشقیه^۶ مقید نموده ام، تصدیق این
 ضعیف را خواهند نمود^۷.

۱۲

و اگر در آنچه از عقاید اظهار^۸ شد خلافی باشد که کتمان نموده باشم، در
 عداد مکذبین به خدا و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - معدود باشم.
 و با^۹ وجود این که در خود استعداد استنباط را ملاحظه نمودم^{۱۰}، محتاج

۱۵

الیه این امر را از کتب مهمه مهیا نمودم.

۱. اعراف / ۴۳: «ستایش خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد ما خود هدایت نمی یافتیم، در حقیقت، فرستادگان پروردگار، حق را آوردند».

۱۸

۲. ق: - ضعیف ۳. ل، ق: اوقاتها

۴. ق: نموده ۵. ق: تألیفاتی

۶. ق: شرح لمعه و ۷. ط: خواهد

۸. ق: اظهاری ۹. کذا / تسلسل عبارت ها ناهماهنگ است.

۱۰. ل: + و

- و چون قطع بلکه سهل^۱ است ظنّ به بودن خود صاحب نفس قدسیّه - که جمعی از علما شرط دانسته‌اند - هم نرسانیده بودم، با آن که در کتاب مستطاب مصباح الشریعة از حضرت مولانا الصادق - علیه السلام - منقول است ۳ که «لا یحلّ الفتیا لمن لا یستفتی من اللّٰه بصفاء سرّه»^۲، که صریح است در^۳ اشتراط قوه^۴ قدسیّه در مفتی؛ و با آن که خطرات کلیه در ارتکاب به او از احادیث مرویه دیدم، لهذا در اغلب اوقات، خصوص در محل استجابت دعا از رب الارباب مسألت می نمودم که این ضعیف را مرجع خلائق در احکام شرعیه فرعیه قرار ندهد.
- ۹ و جناب اقدس الهی - جلّ جلاله و عمّ نواله^۵ - از راه مرحمت و عنایت، دعای ضعیف را به شرف اجابت مقرون گردانیده، با وجود تحقّق اسباب ظاهری توقّف و مکنت^۶ حقیر^۷ در بلده همدان از هر جهت، آن جا را محل توطّن و سکنی قرار نداد، و^۸ قریه‌ای که خلق او بسیار قلیل و از محل کثرت و رجوع دور بود قرار داد فرمود، و معاش حقیر را از زراعت در املاکی که از آباء و اجداد به ضعیف^۹ مخلف شده بود محوّل فرمود.
- ۱۵ نان خود خورده‌ام ز کسبِ حلال نان غیری نخورده‌ام به خدا^{۱۰}

۱. کذا در تمام نسخه‌ها

۲. بحار الانوار، ج ۲ / ۱۲۰، مستدرک الوسائل، ج ۱۷ / ۳۴۳ و مصباح الشریعة / ۱۶: «مفتی نبایست جز به صفای

۱۸ سرّ فتوا دهد».

۳. ق: بر

۴. ق: - عم نواله

۵. ق: - حقیر

۶. ق: به حقیر

۴. ل: قوت

۶. ل، ط: مکث

۸. ل، ط: - و

۱۰. ر. ک: دیوان شاه نعمت الله ولی / ۷۸۰.

﴿...أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ...﴾^۱،
﴿...وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۲.

- ۳ بر رأی برادران دینی و دوستان یقینی معروض می‌دارد که سال‌هایی^۳ است بسیار و زمانی است بی‌شمار، شنیده می‌شود که جماعتی از صلحا بلکه برخی از علما به محض این که می‌شنوند مثلاً زید را که مهما امکن طالب و راغب به عزلت و انزوا از ابنای دنیا می‌باشد و به قدر مقدور از غیبت مسلمین بلکه زیاده از تکلم به قدر ضرورت مجتنب و محترز^۴ می‌باشد، او را متهم به تصوّف می‌سازند، و در منابر و مساجد و مدارس بدل تلاوت کلام الله المجید و استغفار و تسبیح و تهلیل مشغول به تفسیق و تکفیر او می‌شوند، و عوام الناس را به قدر امکان تحریص و ترغیب بر آزار نمودن و اذیت رسانیدن به او می‌نمایند، و فتوای^۵ قتل او را می‌دهند؛ با این که با زید مثلاً مطلق معاشرت ننموده‌اند، و^۶ قطع دارند به این که فطرت او به اسلام بوده و حال آن که^۷ از معاشرین زید می‌شنوند که او کمال اهتمام به ادای فرائض دارد، بلکه^۸ کمتر از مستحبات مؤکّده را او^۹ تارک است، و در اخراج نمودن حقوق مالیه زیاده علی ما فرض الله، اعانت به فقرا و ضعفا می‌نماید،

۱. اعراف / ۴۳: «ستایش خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما خود هدایت نمی‌یافتیم، در حقیقت، فرستادگان پروردگار، حق را آوردند».

۲. آل عمران / ۱۲۶: «و یاری جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست».

۳. ق: سالها

۴. ق: محترز و مجتنب

۵. نسخه‌ها: فتوی

۶. ل: - و

۷. ل: - آن که / ق: این که

۸. ق: - بلکه

۹. ل: - را او

- و به عتبه بوسی عتبات عالیات - اعلی درجات علی سا کنها الآف الثناء
والتحیات -^۱ متوالی مشرف می شود^۲، مع ذلك کله^۳ او را کافر و بی مذهب
می دانند.^۴ ۳
- هتک سر اصل و فرعش می کنند
مستعدّ حدّ شرعش می کنند
- بی خبر از اصل و فرع خویشتن ۶
طعن ها بر اصل و فرع وی زنند
نکته های نشنیده از اقوال او
- شّمّه ای نادیده از احوال او ۹
مجرمش سازند به ترک انقیاد
متّهم سازند به ترک اعتقاد
- انقیاد او عیان چون آفتاب ۱۲
اعتقاد او نهان و در حجاب
آن یکی چشمش ندیده این بدید
- امر پنهانی چسانش شد پدید ۱۵
چون عقیدت^۵ هست مخفی در درون
چون فسادش را بدیده از برون^۶*

۱۸

۱. ط: - عتبات عالیات ... التحیات/ط: + اماکن مقدسه منوره

۳. ل: کلهم

۲. ق: می کرد

۵. ق، ط: عقیده الوصال

۴. ل: + بیت/ط: + نظم

*. ر. ک: جنات الوصال / ۸۶.

۶. ل: در درون

و این صفت شنیعه به مرتبه‌ای شهرت نمود^۱ تا آن که دو مرتبه این طریقه شیوع به هم رسانیده که^۲ سیرایت به‌اما کن مقدسه منوره که محل اجتماع علما و اتقیا و صلحا و زهاد بوده نموده است، به محض این که غریبی، صاحب^۳ شوقی که^۳ از مواضع بعیده از جهت تحصیل فیوضات دنیوی و اخروی به آن جا وارد می‌شود، همین که می‌بینند که آن فقیر با ادب مراودت می‌نماید، و در آن روضه منوره مشغول به صحبت‌های لایعنی نمی‌شود و^۴ به یمین و یسار خود ملتفت نیست، بلکه از قلب متوجه به عجز و نیاز است، خصوص هرگاه جناب اقدس الهی به آن غریب رقتی و حرقتی شفقت فرموده باشد، البته او را متهم به تصوّف می‌سازند و درصدد اذیت^۵ او بر^۶ می‌آیند.

با این که یکی از آداب زائر این است که بر در روضه مقدسه^۷ بایستند و رخصت بطلبند^۸، و سعی در خضوع و حصول رقت نماید؛ و چون در^۹ حدیث وارد شده است که رقت علامت استجاب دعا است^{۱۰}، پس حصول رقت مؤید اذن رخصت می‌شود و آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ...﴾^{۱۱} مؤید اوست، و همچنین^{۱۲} فرموده است

۱۵

- | | |
|-----------------------------|-------------------------|
| ۱. ق: - مع ذلك كله ... نمود | ۲. ط: - دو مرتبه ... که |
| ۳. ط: - که | ۴. ط: - و |
| ۵. ل، ط: + به | ۶. ل: - بر |
| ۷. ق: - مقدسه | ۸. ق: - می‌طلبند |
| ۹. ق: - در | |

۱۸

۱۰. بسنجید: دعوات راوندی / ۳۰: «اغتنموا الدعاء عند الرقة فانها رحمة».

۱۱. احزاب / ۵۳: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل اتاق‌های پیامبر مشوید، مگر آن که برای [خوردن] طعامی به شما اجازه داده شود».

۱۲. ل: مؤید اوست همچنان

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...﴾^۱. و از احادیث ظاهر می شود که اِکرامِ ائمه طاهرين مثل اِکرامِ جناب^۲ حضرت پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - لازم است، پس در همه اماکن مقدسه باید این را رعایت نمایند، احتیاطاً.

پس زائر باید کمال سعی و اهتمام در خضوع و خشوع و وقار داشته باشد، و از حرف های لایعنی، بلکه زاید به قدر ضرورت احتراز نماید، و چون خواهد بیرون آید^۳ پشت به قبر امام - علیه السلام - نکند، و از پس پشت بر گردد. و در حدیث صفوان در کیفیت زیارت امیر المؤمنین - علیه السلام - وارد است^۴ و عموماً تعظیم مؤید است.

اگر چه این خصلت سیئه مدت هاست^۵ که مستمر شده است، و این ضعیف چه دیدم و چه شنیدم و به اذیت های ایشان به قدر قابلیت متحمل شدم، و سکوت و تسلیم را شعار و دثار^۶ خود - نظر به مضمون آیه شریفه ﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَتَعَدَّ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۷ - نمودم، و در صدد صلح با کل بودم.

۱. حجرات / ۲: «ای کسانی که ایمان آورده اید، صدایان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید».

۲. ط: - جناب

۳. ق: رود

۴. بسنجید: مستدرک الوسائل، ج ۱۰ / ۲۱۷. ۵. ل، ط: مدت هایی

۶. شعار و دثار: لباس رو و زیر

۷. انعام / ۶۸: «و چون بینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن در آیند؛ و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت، پس از توجه، [دیگر] با قوم ستمکار منشین».

صلح آید جنگ برخیزد ز پیش
 جنگ باشد نزد^۱ چند از جاهلان
 من چو^۲ کردم صلح با جنّ و بشر
 صلح و جنگم هر دو را بر هم زدم
 مدح و ذمّ را هر دو کردم سرنگون
 عقل آید، جهل بگریزد ز پیش
 صلح باشد ننگ و عارِ عاقلان
 خود چه جای جنگ می باشد دگر
 پشت^۳ پا بر پای مدح و ذمّ زدم
 سر ز جیب عافیت کردم برون^۴
 تا این که الحال که^۵ تاریخ هجری به^۶ یک هزار و دو بیست و سی و شش
 شده^۷ بود، دوستی از این ضعیف خواهشمند شد با کمال اصرار که مختصری
 فائده مند در تحقیق تصوّف و حلول و اتحاد و وحدت وجود و تناسخ تحریر
 نماید، و حق و باطل را از هم جدا نماید، بلکه به اعانت الهی این امر باعث
 شود^۸ که جمعی مؤمنین از غیبت و تهمت مسلمین فراغت به هم رسانند^۹.
 لهذا این ضعیف^{۱۰} بنا بر خواهش آن عزیز، با قصور بضاعت^{۱۱} و فطانت
 شروع نمودم که ورقی چند در توضیح امور مذکوره تحریر نمایم، تا داخل «ما
 لا یدرک کله لا یترک کله»^{۱۲} نگردم^{۱۳}. «لا حول و لا قوّة الا باللّه العلیّ العظیم»^{۱۴}
 و این وراق^{۱۵} را مسمّی گردانیدم به مرآة الحق و^{۱۶} مشتمل ساختم بر فصول

۱۵
 ۱. ل: نیز
 ۲. ل: + و
 ۳. ل: - که
 ۴. ل: رسیده / ق: - شده
 ۵. ل: ط: فراغت هم رسانند
 ۶. ق: بطاعت
 ۷. ل: ج ۴ / ۵۸ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۹ / ص ۷۵: «آنچه تمامش حاصل نمی شود همه آن ترک نشود»
 ۸. ل: ط: گردم
 ۹. ل: ط: شاید اوراق بهتر باشد.
 ۱۰. ق: - مسمّی ... و
 ۱۱. ل: ج ۴ / ۵۵ و ۶۵۴ و خصال / ۳۴۵.
 ۱۲. کذا / شاید اوراق بهتر باشد.
 ۱۳. ل: ق: - مسمّی ... و

کثیره:

- فصل اوّل: در تعیین صوفی است از کلام علمای امامیه.
- ۳ فصل دوّم: در بیان تحقیقی است که ضعیف معروض می‌دارد.
- فصل سوّم: در تحقیق صوفی و متصوّف، چنانچه جمعی از اکابر فرموده‌اند.
- ۶ فصل چهارم: در نقل کلام افضل المجتهدین و المتکلمین علامه حلّی، رحمة الله علیه.
- فصل پنجم: در تحقیق آن که صوفی حقیقی نمی‌شود که از جمله اهل سنّت و جماعت باشد، و بیان قدح در سلسله نقشبندیه به آن نهج که سلسله خود را^۱ ضبط نموده‌اند.
- ۹ فصل ششم: در بیان کیفیت سلوک و رفتار سالکین الی الله و او مشتمل است بر ده اصل:
- ۱۲ اصل اوّل: توبه است.
- اصل دوّم: زهد است.
- ۱۵ اصل سوّم: توکل است.
- اصل چهارم: قناعت است.^۲
- اصل پنجم: عزلت است.
- ۱۸ اصل ششم: ملازمت ذکر است، و تحقیق اقسام ذکر و رفع شناخت ذکر

- در ضمن نکته^۱، و در ذیل او دو تبصره مذکور است که یکی بنای^۲ ذکر بر صاحب اجازه است^۳ و دیگری در توضیح و شرح بعضی کلمات که از مشایخ رسیده است.
- ۳ اصل هفتم: فکر^۴ است.^۵
اصل هشتم: صبر است.
- ۶ اصل نهم: مراقبه است و ذکر اقسام او.
اصل دهم: رضا است.
- فصل هفتم: و او مشتمل بر سه فایده است:^۶
- ۹ فایده اولی: در بیان تفصیل ذکر جلی و خفی.
فایده ثانیه: در تفصیل تفکر به بیانی دیگر.
فایده ثالثه: در مرابطه است و نقل خطبه‌ای شریفه از نهج البلاغه و شرح او.^۷
- ۱۲ فصل هشتم: در نقل نمودن برخی از کلمات محدّث^۸ محقّق مجلسی مولانا محمد تقی و ولد فاضل او که^۹ مولانا محمد باقر - رحمهما اللّٰه - باشد.^{۱۰}
- ۱۵ فصل نهم: در نقل کلمات محدّث محقّق مولانا محمد محسن کاشانی.
فصل دهم: در نقل کلماتی از شیخ المشایخ بهاء الدین محمد العاملی،
-
- ۱۸ ۱. ق: + اصل هفتم فکر است
۲. ق: ط: مبنای
۳. ق: ذکر است بر صاحب اجازه
۴. کذا / در کتاب «توجه» ضبط است.
۵. ق: - اصل هفتم فکر است.
۶. ق: است بر سه فایده
۷. ط: آن
۸. ق: - محدث
۹. ق: - که
۱۰. ق: - رحمهما اللّٰه باشد

عامله الله بلطفه^۱ الخفی.

- فصل یازدهم:** در نقل کلمات جمعی دیگر از اعظم از قبیل شهید ثانی و
 ۳ شیخ بزرگوار ابن فهد حلّی و فاضل محقق مولانا جلال الدوانی و سید محقق
 میر^۲ سید^۳ شریف جرجانی^۴ و شارح مقاصد اشارات، خاتم الحکماء
 المحققین نصیر الملة و الدین الطوسی - طاب ثراهم - و فاضل محقق ابن میثم
 ۶ بحرانی و ابن ابی جمهور احسایی^۵ است^۶ و جمعی دیگر.
فصل دوازدهم: در بیان سیر معکوس.
فصل سیزدهم: در تعریف عظمت و جلال دل صاحب دل.
فصل چهاردهم: در بیان اطوار سبع المثانی و تحقیق تجلی.
 ۹ **فصل پانزدهم:** در بیان منامات و واقعات.

۱. ط: بلطف

۲. ق: - میر

۳. ل: سعید

۴. ل: جرجانیست

۵. ط: الاحساوی

۶. ق: - احسایی است

فصل اوّل

در تعیین صوفی و نقل^۱ کردن بعضی از کلمات علمای امامیه
که طاعن و منکر تصوّف و اهل او می‌باشند

۳

۶

بدان که یکی از علما فرموده است ای ولیّ مؤمن که چون فقیر از^۲ کتابت^۳
و تحریر کتاب حدیقه الشیعه که از مصنّفات علامه اردبیلی است فارغ گردید،
جمعی از دوستان التماس نمودند که بابتی را که در بیان مذاهب و عقاید
صوفیه است از آن کتاب به جهت ایشان انتخاب نماید، ایجاباً لملتسمهم به
ترقیم آن پرداخت و آن را رساله منفرد ساخت.

۱۲

پس باید^۴ دانست که علامه زمانه و متبحر یگانه، مولانا احمد اردبیلی -
خَلدَ اللّهُ تعالی ایام افادته^۵ و ابد^۶ اوقات افاضاته^۷ - در آن کتاب، در ضمن
حالات حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - به تقریبی که می‌فرماید که
بنابر وعده‌ای که در اوّل جزو این مختصر نموده، چند کلمه در بیان مذاهب و
عقاید صوفیه در بابی جداگانه در این مقام مسطور می‌گرداند.

۱۵

پس اوّل در تعداد مذاهب اهل اسلام نقل‌ها نموده و^۸ بعد فرموده^۹: «باید

۱۸

۱. الف: صوفی است به نقل

۲. ط، الف: + این

۳. الف: کتاب

۴. ل: + و

۵. الف: افادته

۶. الف: افاضته

۷. ل، ط: - و

۸. ل: فرمود

- دانست که عثمان بن شریک کوفی که به ابوهاشم کوفی مشهور بود در آخرهای زمان بنی‌امیه این مذهب و این طریق را وضع نمود. و ابن حمزه در کتاب هادی النجاة من جمیع المهلکات و کتاب ایجاز المطالب فی اسرار المذاهب و سید مرتضی رازی در کتاب فصول ذکر کرده، و از مشایخ صوفیه، شیخ عزیز نسفی - که از مشاهیر علمای این طایفه است - در کتاب تصفیه القلوب قائل شده، و قشیری - که سنیان او را امام قشیری می‌گویند و از بزرگان علمای نواصب و^۲ صوفیه است و صاحب تصانیف بسیار است - در چند کتاب و رساله‌اش اعتراف به آن^۳ نموده که نام صوفی در جائی مذکور نبود، تا پیش از تمام شدن دویست سال از هجرت، این نام را وضع کردند.^۴
- و ملا جامی در اوائل کتاب نفحات الانس از او نقل کرده، و خود به این قائل است^۵ و می‌گوید که: «اول کسی را که صوفی گفتند^۶ ابوهاشم بود»^۷، و به غیر آن^۸ در بسیاری از کتاب‌های شیعه و سنی این معنی مضبوط است.
- با وجود این می‌باید دید که جمعی از متعصبان در معنی صوفی^۹ و وجه تسمیه هر یک از پیروان عثمان کوفی، ایشان چه دست و پاها زده‌اند، و چه

۱۵

۱. الف: ابراز ۲. ل: - و

۳. الف، ط: این ۴. ل: کرده‌اند

۵. الف: شد ۶. الف: گفته

۱۸

۷. جامی در مدخل نفحات الانس بابی را به عنوان «القول فی انه متی سمیت الصوفیه صوفیة» باز نموده و بدون فاصله اولین صوفی‌ای را که نام برده ابوهاشم صوفی است، از همین رو صاحب حدیقة الشیعه گویا چنین برداشتی نموده‌اند (نفحات الانس / ۲۳ - ۲۷، تصحیح دکتر محمود عابدی).

۸. الف، ط: او ۹. ل: صوف

و جوه در هم بافته‌اند.^۱

حتی بعضی از ایشان گفته‌اند که عبارت از اصحاب صفة بود که صوفی

۳ کردند و صوفی گفتند.

و طایفه‌ای از فریبندگان به جهت رونق کار و رواج بازار خود، دانسته به

این توجیهاات کاسده قائل شده‌اند، و گروهی از غافلان نادانسته به آن وجوه

۶ فاسده^۲ معترف گشته‌اند و به آن سخنان واهی سفیهان را در وادی

گمراهی انداخته‌اند.

پس بدان! اوّل کسی را که صوفی گفتند، چنان که شیعه و سنی نقل

۹ کرده‌اند ابوہاشم کوفی بود؛ و این سبب آن بود که مانند رهبانان، جامه^۳

پشمینه‌ای^۳ درشت می پوشید، و آن ملعون مثل نصاری به حلول و اتحاد قائل

شد، لیکن نصاری درباره عیسی به حلول و اتحاد قائل بودند، و او از برای

۱۲ خود^۴ این دعوی بنیاد نهاد، و در این دو دعوی متردّد و ممیل بود، و معلوم

نیست که در آخر رأی شومش بر کدام یک قرار گرفت.

و در کتاب اصول الدیانات مسطور است که او به ظاهر اموی و جبری، و

۱۵ در باطن ملحد و دهری بود، و مرادش از وضع این مذهب این بود که دین

اسلام را بر هم زند. و از ائمّه معصومین^۵ چندین حدیث در طعن او وارد

است.

۱۸ و پیروان او را خواه صوف پوشند و خواه نپوشند، صوفی گویند، و گاه به

۱. الف: یافته‌اند

۲. ل: - کاسده

۳. الف: جامه‌های پشمینه

۴. الف: - خود

۵. ق: طاهرین

- کنیه^۱ او و گاه به نام او و گاه به نام پدر او^۲ ایشان را منسوب گردانیده^۳، و به^۴ هاشمیه و ابوهاشمیه و عثمانیه و شریکیه خوانند.
- ۳ و چون سفیان ثوری طریقه و روش او را خوش کرده، صورت و رؤیت و تشبیه و تجسیم بر مذهب او افزود^۵ و عرصه^۶ این مذهب^۶ باطل را وسیع گردانید^۷، این فرقه را ثوریه و سفیانیه نام کردند.
- ۶ و بعد از آن ایشان را به ابو یزید بسطامی نسبت داده، یزیدیه و بسطامیه لقب کردند.
- ۹ و به اعتبار قائل بودن به حلول و اتحاد ایشان را حلولیه و اتحادیه خواندند.
- و چون جمعی از ایشان بر اتحاد مبالغه نموده و به وحدت وجود قائل شده‌اند، ایشان را وحدتیه نام کردند.
- ۱۲ و همچنین به^۸ منصور حلاج ایشان را منسوب ساخته، منصوریه و حلاجیه گفتند.
- و به جهت آن که در باب مشایخ خود غلو نموده به خدایی^۹ ایشان، بر وجه حلول و اتحاد قائل شدند، و بر گمراهی خود و دیگران افزودند، ایشان را غلات و غالیه و غاویه نام کردند.

۱۸ ۱. ط: کنیت
۲. ق: + و
۳. ل: گردانید
۴. ل: - و به
۵. ق، ط: افزود
۶. ق: مذاهب
۷. ق: + و
۸. ل: - و همچنین به / ق: - به
۹. ق: خدای

- و به سبب مکر و شید و زرق و خدعه و مردم فریبی ایشان را به^۱ زراقیه و خُداغیه موسوم ساختند.
- ۳ و چون طریقه و مذهبی اختراع نموده بودند که مشتمل بود بر رهبانیت و نصرانیت، و در آن کفر و اسلام را در هم آمیخته بوند، امامان ما ایشان را به مبتدعه^۲ مسمی گردانیدند^۳.
- ۶ «و سنیان بسته‌اند که او سقای حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - بود، و این محض افتراست؛ و آن شقی، معاصر حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - بود، و روزی چند خدمت جعفر کذاب کرده بود.
- ۹ و اکثر این طایفه به ظاهر به مذاهب^۴ احمد حنبل و مالک در فروع عمل می‌کرده‌اند، و به ظاهر شبلی مالکی مذهب بود، و ذوالنون شاگرد مالک بود، و بیشتر این طایفه در باطن ملحد بودند.
- ۱۲ و اما حسین بن^۵ منصور حلاج رسوایی را از^۶ بایزید هم گذرانید^۷ و کفر و الحاد^۸ خود را بی‌پلاس پوشانیدن ظاهر گردانید، و توقیع به لعن او بیرون آمد^۹، و از جمله کسانی که فتوی به قتل او نوشته [اند]؛ یکی ابن روح است که از وکلای حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - بود^{۱۰}.
- ۱۵ و عادت متعصبان سنی است - که هر کس که از این طایفه که بینند که

۱. ق: بر

۲. ق: مبتدعی

۳. حدیقه الشیعة، ج ۲ / ۷۴۲ - ۷۴۴.

۴. ط: مذهب

۵. ل: - بن

۶. ق: + برادرش

۷. ق: بایزید که زابیده

۸. ق: اتحاد

۹. بسنجید: الکنی والقاب، ج ۲ / ۱۶۷ - ۱۷۰ (حاشیه حدیقه الشیعة).

۱۰. بسنجید: احتجاج طبرسی، ج ۲ / ۵۵۳ و بحار الانوار، ج ۵۱ / ۳۸۰ (حاشیه حدیقه الشیعة).

- رسوایی را از حد گذرانیده^۱، پرده از روی کفر خود برانداخته، مانند بایزید بسطامی و^۲ حسین بن منصور حلاج - گویند که دو تا بوده.
- ۳ و اکثر صوفیه نیز دعوی دوتایی^۳ ایشان را می‌کنند؛ با آن که در دیگر جاها به اتحاد قائل‌اند، در این طور جاها از غلبه تعصب قاعده مذهب^۴ خود را فراموش کرده به دوتایی قائل می‌شوند، و می‌گویند: دو^۵ حسین منصور حلاج و دو بایزید بسطامی بوده‌اند؛ یکی از ایشان کافر، و دیگری مؤمن و از اکابر اولیاء الله بوده، و هیچ فکر نمی‌کنند که چون به کتب سیر و تواریخ معتبره رجوع نمایند رسوا می‌شوند^۶.
- ۹ «و از جمله احادیثی^۷ که از حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - در چند کتاب از کتب قدمای علمای شیعه هست آن است، و بعضی از آن احادیث این است که فرمود^۸: «یا اباذر! یكون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف^۹ فی صیفهم و شتائهم، یرون الفضل لهم بذلك علی غیرهم، اولئک یلعنهم ملائكة السماء و الارض^{۱۰}». یعنی: ای ابوذر! در آخر الزمان قومی باشند که در زمستان و تابستان پشمینه پوشند، و گمان برند که ایشان را به آن پشم
- ۱۵

۱. ق، ط، + و

۲. ق: - و

۳. ق: تالی

۴. ق: مذاهب

۵. ق: که

۶. حدیقة الشیعة، ج ۲ / ۷۴۵ - ۷۴۶ / مصدر: - «و هیچ فکر... می‌شوند».

۷. ق: احادیث

۸. ق: فرمود که

۹. ق: - الصوف

۱۰. مجموعه وزام، ج ۲ / ۶۶ و مکارم الاخلاق / ۴۷۱.

۱۱. حدیقة الشیعة، ج ۲ / ۷۴۸ / ترجمه حدیث از مرحوم مجذوب علیشاه است.

پوشیدن زیادتی و فضیلتی^۱ هست بر دیگران^۲، لعنت خواهند کرد آنان را ملائکه زمین و آسمان.

۳ پس در این مقام چند کلمه در ذکر بعضی از طوایف صوفیه، و اندکی از عقاید و مذاهب ایشان اختصار می نماید.

«باب اول: در بیان اصول صوفیه^۳»

۶ بدان که مذاهب صوفیه بسیار است، بعضی گفته اند که از آن جمله چهار مذهب اصل است، و باقی فرع. و از آن چهار مذهب:

اول: مذهب حلولیه است،

۹ دوّم: مذهب اتحادیه^۴،

سوّم: مذهب اصلیه است،

چهارم: مذهب عشاقیه است^۵.

۱۲ و بعضی گفته اند: اصل چهار است و به جای اصلیه و عشاقیه، وحدتیه و تناسخیه [را] شمرده اند^۶.

و بعضی گفته اند که اصول مذهب ایشان شش است و تلقینیه و زراقیه را

۱۵ بر آن چهار که^۷ اول مذکور شد^۸ افزوده اند.

و بعضی گفته اند هفت است، و وحدتیه را بر آن شش که مذکور گشت

زیاد گردانیده اند^۹.

۱۸

۱. ق: فضیلت	۲. ق: - بر دیگران
۳. مصدر: ذکر مذاهب صوفیه	۴. ل، ط: اتحاد
۵. ق: - است	۶. مصدر: - و بعضی گفته اند اصل... شمرده اند
۷. ق: - که	۸. ق: - مذکور شد
۹. مصدر: - و بعضی گفته اند هفت... گردانیده اند	

- و بعضی گفته‌اند: اصل دو بوده است.
- ۳ پس جمعی از متأخرین صوفیه، مذهبی دیگر اختراع کرده‌اند و آن را نیز اصل ساخته‌اند^۱ و آن قائل بودن است به وحدت وجود.
- پس بنابر قول آن جماعت، سه مذهب،^۲ اصل مذهب صوفیه خواهد بود. و به غیر آنچه مذکور شد دیگر قول‌ها هست.
- ۶ اما حقّ این است که از جمله مذاهب صوفیه دو مذهب اصل است و باقی فرع. آن دو مذهب یکی قائل شدن است به حلول، دوّم قائل شدن به اتحاد. و بیشتر این دو گروه در باطن تناسخی و ملحد و دهری بوده‌اند، و بعضی از ایشان، به ظاهر نیز به تناسخ و اتحاد قائل شده‌اند.
- ۹ و سید مرتضی رازی - علیه الرحمه - در کتاب تبصرة العوام مذاهب صوفیه را اصولاً و فروعاً زیاده از شش قسم نشمرده است. اما در کتاب فصول التامة که بعد از آن به عربی^۳ تصنیف کرده قائل به آن^۴ شده که اصل مذاهب صوفیه از دو مذهب بیشتر نیست، و بسیاری از فروع آن دو مذهب را در آن کتاب ذکر کرده:
- ۱۵ پس بدان که این باب مشتمل است بر دو فصل:
- فصل اول:** در بیان عقیده حلولیه و اتحادیه که اصل مذهب صوفیه‌اند.
- ایشان گویند^۵: خدای تعالی در ما حلول کرده است و همچنین در ابدان

۱. ق، ط: ساخته

۲. ل: + اتحادیه

۳. ق: - به عربی

۴. ق: - به آن

۵. مصدر: فصل اول: در بیان مذاهب صوفیه، بیشتر مذکور شد که یکی از آن دو اصل مذهب حلولیه است و ایشان گویند.

جمع عارفان حلول می‌کند.^۱

- مذهب اتحادیه^۲ آن^۳ است که ما با خدا یکی شده‌ایم، و همچنین خدای
 ۳ تعالی با همه عارفان یکی می‌شود، و این فرقه خدای تعالی را تشبیه به آتش،
 و خود را به آهن و انگشت کرده‌اند^۴، و می‌گویند چنان‌که آهن و انگشت به
 سبب ملاقات و مصاحبت آتش، آتش می‌شوند، عارف نیز به واسطه قرب به
 ۶ خدا، خدا می‌شود. این سخن محض کفر و زندقه است [...] و صاحب این
 اعتقاد مانند حلولی کافر است و بی‌دین و ملحد و زندیق و لعین [...] .
 و^۵ صاحب کتاب بیان الادیان می‌گوید که: «اصل حلول و اتحاد بعد از
 ۹ جریانیه که طایفه‌ای اند از صابئه^۶ از ترسایان برخاسته، و غلات شیعه - یعنی
 آنان که بعضی از ائمه^۷ اثنی عشری را خدا می‌دانند - و غلات اهل سنت و
 جماعت صوفیه که مشایخ پیش را الله می‌دانند، حلول و اتحاد را از ترسایان
 ۱۲ فرا گرفته‌اند، و هیچ مذهبی از مذهب‌ها به مذهب ترسایان از آن دو مذهب
 نزدیک‌تر نباشد». تا به این جا کلام صاحب کتاب بیان الادیان بود.
 باید دانست که متقدمین صوفیه مانند بایزید بسطامی و حسین بن منصور
 ۱۵ حلاج بر یکی از این دو مذهب بوده‌اند. بعضی از متأخرین اتحادیه، مثل
 محیی الدین عربی و شیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشی، کفر و زندقه^۸ را از

۱۸

۱. این بند گویا نقل به معنی بر اساس مصدر شده باشد.

۲. ل: اتحادیه

۳. ق: - آن

۴. ط: نموده‌اند / ق: - کرده‌اند

۵. ق: - و

۶. ط: صابئه

۷. ق: - از ائمه

۸. ق: زندقه‌ها

این گذرانیده به وحدت وجود قائل شده‌اند، و گفته‌اند هر موجودی خدا است، «تعالی الله عما یقول المُلحدون عُلُوًّا کبیراً».^۲ تا این جا از این کتاب نقل شد.^۳

حال، قدری از تبصرة العوام سید مرتضی رازی نقل نمایم.^۴ فرموده است که: «عشاقیه^۵ گویند که انبیا به غیر حق سبحانه تعالی^۶ مشغول‌اند و خلق را به خدا می‌خوانند به تکلف.^۷ پس ایشان باز می‌مانند از حق، به جهت^۸ نبوت، و هرچه خلق را از حق باز دارد باطل بود؛ پس التفات به قول انبیا و رسل نباید کرد و به تکلیف نباید شد که آن بی‌حاصلی^۹ است».

۹ غزالی در کتاب میزان گوید که: «با یکی از شیوخ صوفیه مشورت کردم که می‌خواهم به قرآن مواظبت نمایم، مرا از آن منع کرد و گفت: علائق دنیا و جاه و علم از دل خود بیرون کن^{۱۰}، در خانه فارغ نشین و اختصار کن بر ادای فریضه، و اندیشه را با زبان جمع کن و می‌گویی: الله الله».^{۱۱}

۱. ق: آن

۲. توحید مفضل / ۵۰ و بحار الانوار، ج ۳ / ۶۳: «خداوند از آنچه ملحدان می‌گویند برتر است، برتری‌ای بزرگ».

۱۵ ۳. حدیقة الشیعة ج ۲ / ۷۵۰ - ۷۵۲. ۴. تبصرة العوام / ۱۲۸.

۵. مصدر: عشاق ۶. ق، ط: - تعالی

۷. مصدر: به تکالیف / ضبط متن درست‌تر است.

۸. ل: - به جهت ۹. ق، ط: بی‌حاصل

۱۰. ق: + و

۱۸ ۱۱. میزان العمل / ۴۰ - ۴۱: «حتی انی فی الوقت الذی صدقت فیہ رغبتی سلوک هذا الطریق شاورت متبوعاً مقدماً من الصوفیة فی المواظبة علی تلاوة القران. فمئنی و قال: السبیل أن تقطع علائقک من الدنیا بالکلیة بحيث لا یلتفت قلبک انی أهل و ولد و مال و وطن و علم و ولایة... ثم تخلو بنفسک فی زاویة و تقتصر من العبادة علی الفرائض و الرواتب... و ذلك فی أول الامر بأن تواظب باللسان علی ذکر الله تعالی، فلا تزال تقول: الله الله...».

- و این حکایت قومی است که خود را عشاق خدا خوانند، و اعتقاد ایشان آن است که بهترین خلق خدا ایشان‌اند، و از بهر آن منزوی می‌شوند، و با کس اختلاط نکنند، و گویند: علائق جسمانی را از خود دور کردیم؛ تا به منزل ۳ رسیدیم.^۱
- و^۲ فرقه‌ای از صوفیه که^۳ ایشان را اصلیه خوانند گویند: ما واصلیم به حق. نماز و روزه و زکوة و احکام دیگر از بهر آن نهاده‌اند که تا اول به آن مشغول شود و تهذیب اخلاق حاصل کند، و معرفت حق او را حاصل شود، و اصل گردد؛ یعنی به حق برسد و چون اصل شد تکلیف از وی برخاست، و هیچ چیز از شرایع دین بر وی واجب نیست. هرچه او کند نیکو^۴ بود، و اگر خواهد با مادر و خواهر و دختر و پسر^۵ خود وطی کند، او را حلال باشد؛ و جمله محرّمات، از خمر و زنا و لواط^۶ و مال مردم بر او حلال باشد، و کسی را بر او اعتراض نباشد، - [...] - و اگر او نیز جماع دهد، مباح باشد و نیکو بود. ۱۲ و گویند: اگر کسی را از ایشان شهوت غالب شود، و از دیگری مجامعت طلب کند، اگر مفعول منع کند، از طایفه اصلان به در رفته باشد؛ و منع، کفر است. و اگر کودکی یا زنی که نه از اصلان باشد اجابت کند و او شهوت براند، آن شخص به درجه ولایت رسد، و از اولیای کبار باشد؛ زیرا که راحتی به اصل رسانیده است.

۱. نسخه مؤلف دارای تفاوت‌های بسیاری با نسخه چاپی تبصرة است.

۲. ق، ط: - و

۳. ل، ق: - که

۴. ق: نیک

۵. ق: پسر و دختر

۶. ق: لواطه

- و این مذهب و اعتقاد جمله عارفان است که در زمان مانند، و ایشان اعتقاد ندارند به سؤال قبر و قیامت و حشر و نشر، و گویند: عالم قدیم است.^۱ ۳
- فرقه^۲ ای دیگر از صوفیه هست که ایشان را نوریه^۳ خوانند، گویند: حجاب دو است: یکی نوری و دیگری ناری. آنچه نوری است مشغول است به اکتساب صفات خوب، چون توکل و شوق و تسلیم و مراقبه و وجد و ۶ حالت؛ و آنچه ناری است مشغول است به افعال شیطان؛ چون فسق و فجور و حرص و شهوت و امثال^۴ آن، چنان که شیطان ناری است، فعل او نیز ناری است. ۹
- و این قوم گویند: نشاید که خدای تعالی را برای بهشت عبادت کنند یا از بیم دوزخ.
- و این قوم دعوی کنند که صُهیب از ایشان بود، عمر^۵ گفت: «نیکو مردی است صُهیب، اگر از خدا نترسیدی گناه نکردی».^۶ ۱۲
- «فرقه دیگر از صوفیه هست که همّت ایشان جز شکم نباشد، و خرّقه در پوشند و سجاده مهیّا دارند و از حرام احتراز نکنند. ایشان را نه علم باشد و نه دیانت؛ از بهر لقمه و کسوت در اطراف عالم می‌گردند^۷ و^۸ همیشه طالب
-
۱. تبصرة العوام / ۱۳۱ - ۱۳۲.
۱۸. ۲. از این قسمت تا «فرقه دیگر از صوفیه» در مصدر تحت عنوان فرقه سوم قبل از واصله درج شده است.
۳. ق: قدریه
۴. ق: امتثال
۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲ / ۱۵۰: «نعم المرء صُهیب لو لم يخف الله» / این خبر از طرق ائمه شیعه نیز نقل شده است.
۶. تبصرة العوام / ۱۳۰.
۷. ق: می‌گردد
۸. ق: و -

- طعام و رقص می‌باشند، چون شکم پر کنند در هم نشینند. حکایتشان^۱ این باشد که در فلان شهر و خانقاه اطعمه نیکو سازند، و سماع و رقص را نیکو کنند، و هیچ کس دون همّت تر از ایشان نباشد».^۲
- ۳ «و رئیس^۳ دعوی اتحاد کن، حسین بن منصور حلاج است، و او ساحر بود و در سحر مهارت تمام داشت. و شاگرد عبدالله بن بلال کوفی^۴ بود، و او شاگرد ابو خالد کابلی بود و او شاگرد ازقائه درکشانی^۵ بود که ایشان از سجّاح^۶ که زنی بود آموخته بودند، و سجّاح در زمان مسیلمه^۷ کذاب بود، و هر دو دعوی پیغمبری کردند.
- ۹ و در سال سیصد و نه از هجرت معلوم حامد وزیر^۸ بنی عباس کردند که حلاج دعوی خدائی می‌کند،^۹ می‌گوید مرده زنده می‌کنم، و جنّ خدمت مرا می‌کنند و هرچه از ایشان می‌خواهم پیش من می‌آورند. و من می‌توانم که معجزات همه انبیاء را بنمایم. و نصر و سمیری و جمعی از کتاب دیوان تابع او شدند. و یکی از بنی هاشم دعوی کرد که حلاج خدا است، و او نبی و ولی است.
- ۱۲ وزیر فرمود تا این قوم را حاضر کردند و با ایشان مناظره کرد، و همه مقرّ
- ۱۵

۱. ق: - حکایتشان

۲. همان / ۱۳۲ - ۱۳۳.

۳. این قسمت در مصدر در ذیل فرقه اول قبل از مطالب قبل آمده است.

۴. مصدر: هلال کوفی

۵. ط: زرقاء ازکسانی / این ضبط بهتر است و مطابق تبصرة العوام است.

۶. مصدر: شاگرد عبدالله بن هلال الکوفی بود، و عبدالله شاگرد زرقاء الیمامة و زرقا ازکسانی که از سجّاح

۷. ق: سلیمه

۸. ق: وزیر

۹. ط: + و

شدند که خلق را به الوهیت حلاج می‌خوانیم، و ما را یقین است که او مرده زنده می‌کند.

۳ حلاج را حاضر کرده، چون از وی پرسیدند انکار کرد، گفت: «این قوم، خلاف می‌گویند، من نه دعوی خدایی می‌کنم و نه دعوی پیغمبری. من بنده خدایم، و به نماز و روزه و خیرات مشغول. از من جز این به وجود نیاید.

۶ وزیر، قاضی و جماعت فقها را حاضر کرد. ایشان گفتند که: «تا در نزد ما^۱ درست مقرر^۲ نشود، بر خون او^۳ حکم نمی‌کنیم».

یکی از اهل بصره گفت: «من اصحاب او را می‌شناسم، در بلاد متفرق‌اند، و خلق را به الوهیت حلاج می‌خوانند».

۹ و ابن^۴ بصری از اصحاب حلاج بود، و آخر دانست که او ساحر است، ترک او کرد^۵. پیش ابوعلی هارون بن عبدالعزیز کاتب انباری گواهی داد که
۱۲ حلاج کتابی^۶ کرده در محاریق دوران^۷. حسین حلاج در سرای سلطان محبوس بود در نزد نصر حاجب.

و حلاج را دو نام بود، یکی: حسین بن منصور، و دیگری: محمود بن احمد فارسی.

۱۵ و دختر سمیری صاحب^۹ حلاج در سرای سلطان مدتی نزد حلاج تردد

۱۸ ۱. ل: من

۲. ق: - مقز

۳. ل: - او

۴. ط: این

۵. ط: + و

۶. ل: گدایی / ق: کبابی

۷. ل: و در آن

۸. ل: یکی

۹. صاحب: دوست

می کرد، او را پیش وزیر آوردند. ابوالقاسم زنجی^۱ گوید: «من حاضر بودم، و ابو علی احمد بن نصر بن نصر نیز حاضر بود». وزیر احوال پرسید؛ دختر گفت: «پدرم مرا پیش حلاج برد، و او مرا چیزهای بسیار بخشید»، و او زنی^۳ فصیحه بود و عبارت و لهجه‌ای خوش داشت^۲. گفت: «حلاج چون خبرها به من داد، مرا گفت تو را به پسر خود دادم. و او نزد من از همه فرزندان عزیزتر است و در نیشابور مقیم است؛ لابد باشد که میان زن و شوهر وقتی سخن‌ها رود که خاطر برنجد، آن روز روزه دار و در آخر روز بر بام شو^۳، و درخاکستر و نمک نشین و روزه بگشا، و روی با من کن و هرچه خواهی بگویی که من می شنوم».

زن گفت: روزی بامداد به زیر می آمدم و دختر حلاج با من بود، و حلاج پیش از ما از بام فرود آمده بود، چون به نردبان رسیدیم، او را می دیدیم، و او ما را می دید. دخترش به من گفت که: «او را سجده کن». گفتم: «چرا؟! جز الله کسی دیگر را سجده توان کرد؟» حلاج بشنید، گفت: «یک خدا در آسمان است و یک خدا در زمین»، و مرا پیش خود خواند، و دست در جیب کرد، حقه‌ای بیرون آورد پر از مُشک و^۵ به من داد^۶ و گفت: «زنان را به بوی خوش احتیاج است، این را در طیب^۷ به کار دار^۸». روز دیگر مرا بخواند و گفت: «گوشه بوری را بردار! از آنچه در زیر آن است چندان که خواهی برگیر!» من

۱۸

۲. ق، ط: داشتی

۴. ل، ط: - چرا

۶. ق: - و

۸. ل: به کار بر

۱. ق: نیرنجی

۳. ل: شود

۵. ق: - و

۷. ل: طلب

گوشه بوريا را برداشتم دیدم که زر پهن تازه سکه است، و جمله خانه چنین بود،^۱ من مبهوت بماندم.

۳ وزیر، طلب اصحاب وی می کرد، و نصر^۲ و سمیری^۳ و محمد بن علی قنائی^۴ در سرای یکی از خواص حلاج پنهان شده، از خانه او کتابی بیرون آوردند. بعضی به زر نوشته و در دیبا پیچیده، و اسماء اصحاب او آن جا بود. یکی از آن جمله ابن کبش بود، شاگرد وی.

۶ وزیر از اصحاب حلاج تفحص کرد، گفتند: «این داعی حلاج است که در خراسان، خلق را بدو می خواند»، و در میان کتاب، نامه ای چند یافتند که از ناحیه ها بدو فرستاده بودند. و وصیتی که او کرده بود داعیان را که^۵ چگونه خلق را بدو خوانند، و سخن با ایشان به قدر عقول ایشان گویند، و جوابها که بر من نویسند چنان نویسند که ایشان دانند که^۶ نوشته اند، و آن که به او نوشته اند.

۱۲ ابوالقاسم زنجی^۷ گوید: «روزی با پدر پیش وزیر بودیم. وزیر برخاست، و ما در آن سرای که حلاج به جوار آن بود در آمدیم. و هارون بن عمر آن جا بود و با پدرم حدیث می کرد. غلامی دیدم که اشاره به وی کرد. هارون برخاست و بعد از ساعتی باز آمد، رنگش متغیر شده. حال پرسیدم، گفت: «غلامی که مرا خواند موکل است بر حلاج، و هر روز نزد او طعام می برد،

۱۸

۱. کذا / مصدر: گوشه بوريا را برداشتم زیر آن زر بود، پهن باز کرده، جمله چنین بود

۲. ق: صدد / ط: صید

۳. مصدر: سمیری

۴. ق: قبامی / ط: قبایی

۵. ق: - که

۶. ق: نیرنجی

۷. ل: - که

- چون مرا خواند^۱ گفت: به طریق عادت طبق طعام پیش حلاج بردم، دیدم که خانه را از سقف تا بر زمین از جسد خود پر کرده، چنان که هیچ جا نیافتم که طبق بگذارم، ترسیدم و طبق را بینداختم، و اکنون غلام را تب گرفته است.»^۳
- ما عجب بماندیم؛ ناگاه وزیر کس فرستاد و غلام را بخواند. و حال از او پرسید، قصه باز گفت. وزیر اعراض کرد و گفت: «از سحر حلاج بترسیدی؟! و بعد از آن در میان کتاب ورقی یافتند که اگر خواهی حج کنی و نتوانی در ایام حج به خانه خالی و چهار سوی پا کیزه در آی، و چنان کن که کسی^۲ آمد و شد نکند، و آن خانه را طواف کن و مناسک به جای آر! پس سی نفر یتیم را طعام ده و خدمت کن، و هر یک را پیراهنی درپوشان، و هفت درهم یا سه درهم به هر یک بده! که این عمل، قائم مقام حج باشد.»
- ابوالقاسم گوید: پدرم آن کتاب را می خواند، چون بدین فصل رسید قاضی ابو عمرو گفت حلاج را که: این سخنان از کجا نوشته ای؟ گفت: از کتاب خلاص حسن بصری.
- قاضی گفت: «یا مبیح الدم! ما این کتاب را در مکه نزد استاد خوانده ایم، این در آن جا نیست.» وزیر قاضی را گفت: «بنویس آنچه گفتی.» قاضی^۳
- نمی نوشت و با حلاج سخن می کرد، وزیر الحاح می نمود، تا قاضی بنوشت، و هر که در آن مجلس بود از قضات و مفتیان همه نوشتند.
- و چون حلاج را معلوم شد که او را خواهند کشت، گفت: «خون من حرام

۱. ق: - موکل است ... خواند

۲. ق: کس

۳. ق: بنویس آنچه قاضی گفت

- است، و شما را روا نمی‌باشد^۱ قتل من؛ چه اعتقاد من اسلام است، و مذهب من سنت، و کتب من در سنت بسیار است. خون من^۲ مرزید و تکرار این کلمات می‌کرد و ایشان می‌نوشتند. ۳
- پس از آن، نوشته را نزد مقتدر عباسی بردند، او جواب داد که: «چون فتوای^۳ قضات و فقها این است، او را به کنار دجله برید بر سر جسر، و هزار تازیانه بزیند، اگر نمیرد دست و پای او را ببرید، و گردنش بزیند، و سرش از دار آویخته، جسدش بسوزانید!»!
- چنان که فرموده بود کردند، و سرش بر نیزه کرده، مدت یک سال در بلاد^۴ خراسان گردانیدند؛ تا خلایق را معلوم شود که آن سر زندیقی^۵ است. ۹
- [...] و او کتابی تألیف^۶ کرده است نام او بستان المعرفة و طاسین الازل جمله کفر و زندقه است، و در آن جا گوید: هر که خدا^۷ را به صنع شناسد، اقتصار بر صنع کند، دون صانع. ۱۲
- و گوید: «دل، پارچه‌ای گوشت است و خون، دقائق^۸ معرفت در آن قرار نگیرد؛ زیرا که معرفت جوهر ربانی است»^۹. تا این جا از تبصرة العوام نقل شد. ۱۵

۱۸ ۱. ق: نباشد
۲. ل: - من
۳. ط: فتوی
۴. ل: بلادهای
۵. ط: زندیق
۶. ق: - تألیف
۷. ق، ط: فانی
۸. ق، ط: فانی
۹. تبصرة العوام / ۱۲۲ - ۱۲۵ (با تفاوت‌های گوناگون).

فصل دوم

در ذکر تحقیقی که ضعیف معروض می‌دارد

- ۶ و او این است که باید دانست که ایمان مایهٔ سعادت ابدی^۱، و ترک آن موجب شقاوت ابدی، و شیطان دزد عقاید و اعمال است. دزد را^۲ تا ممکن است اول بر متاع نفیس می‌زند، و اگر بر آن دست نیافت متاع‌های دیگر را می‌برد.
- ۹ و عقبات شیاطین در این باب بسیار است. هر گروهی را از عقبه‌ای به جهنم می‌برد، و اگر کسی نجات از این عقبات خواهد، باید دست از سفینهٔ نجات اهل بیت بر ندارد؛ چنانچه در قرآن مجید فرموده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾^۳ و فرموده است: ﴿...مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۴ و حدیث «مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح، مَنْ رَكَبَ فِيهَا نَجَى، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ»^۵ از مقبولات عامه و خاصه است.
- ۱۲ و حضرت پیغمبر - علیه السلام - فرمود که «من از میان شما می‌روم، دو

۱. ق: + است ۲. ط: - را

۱۸ ۳. آل عمران / ۳۱: «بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستان شما باشد».

۴. حشر / ۷: «و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید».

۵. ق: - عنها

۶. کمال الدین / ۲۴۱، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱ / ۲۱۴، کشف الغمّة، ج ۱ / ۵۱ و غیره: «اهل بیت من، همانند

کشتی نوحند، هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که بدان نپیوندد نابود گردد».

چیز عظیم در میان شما می‌گذارم، اگر به آنها تمسک جوید و متابعت ایشان
 نمایید، هرگز گمراه نشوید؛ یکی کتاب خدا، و یکی اهل بیت من و این دو تا
 ۳ از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند^۱. و معنی کتاب^۲ را
 اهل بیت می‌دانند و اهل بیت فرمودند که «ما از میان شما می‌رویم، احادیث ما
 در میان است، رجوع به راویان و عارفان احادیث ما کنید»^۳.
 ۶ پس تقصیر و کوتاهی در امر عباد، و راه نمودن و سلوک ایشان را به
 صراط المستقیم به هیچ وجه نشده. و مراد از کلام معجز نظام: «فاذا حکم
 بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف» - الحدیث^۴ - عبارت از عارف به
 ۹ احکام ایشان است، نه مطلق راوی اگر چه^۵ غیر عارف باشد؛ چنانچه در
 عنوان حدیث شریف «عرف احکامنا»^۶ فرموده است.
 پس نظر به آیات کثیره و اخبار متواتره خلاصی از عقبات به متابعت
 ۱۲ ایشان است؛ چه آنها - علیهم السلام - معصوم از خطا و لغزش می‌باشند، و
 غیر آنها، بالفرض که خوب هم باشند، جناب اقدس الهی بر عباد متابعت و
 تقلید آنها را امر نفرموده است، سهل است که منع و نهی فرموده است.

۱۵

۱. : بسنجید: وسائل الشیعة، ج ۲۷ / ۳۳ و بصائر الدرجات / ۴۱۳: «انی تارك فيکم الثقيلین ما ان تمسکتکم به
 لن تضلوا، کتاب الله و عترتی اهل بیتی، و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

۱۸ ۲. ق: + خدا

۳. بسنجید: غیبة طوسی / ۲۹۰ و کشف الغممة، ج ۲ / ۵۳۱: «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا».

۴. کافی، ج ۱ / ۶۷: «... فانما استخف بحکم الله». «أنگاه که به حکم ما امر کند از او پذیرفته نمی‌شود چه حکم

۵. ق: - چه خداوند را کوچک شمرده است».

۶. پیشین ۰۷. ق: علیه

ای^۱ عزیز! به خدا که اگر ارسطو شوی و افلاطون گردی در علم معقولات، و اگر ابلیس و بلعم باعورا و فخر رازی گردی در علم^۲ جزئیات، یا این که مثل ناصر خسرو یا دیگری از امثال او، عمر بسیار و روزگار بی شمار^۳ در کوه‌ها و مغاره‌ها فرداً و حیداً مشغول ریاضت باشی، بی توکل به ائمه اطهار و استفاضه فیض از آن رؤسای اخیار به جایی که باید بررسی نخواهی رسیدن، و چون مرکبان سرسخت خود را سقط کنی و حاصل کار تو نباشد^۴ مگر بعد از حق.

نظم

بی‌عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهش دان^۳ ورق^۴
پس باید سعی و اهتمام در متابعت قول و فعل و حال ایشان نمود تا صاحب بصیرت گردید، و از زمرة ﴿مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۵ بیرون آمد.

بعد از آن که صاحب بصیرت شد، آنچه مخفی است از عالم حس به نظر او خواهد آمد؛ چنانچه من بعد احادیثی که شاهد مطلب‌اند مذکور خواهد شد.

بیت

ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند^۶

هر آن که خدمت جام جهان‌نما بکند^۷

۱۸

۱. ل: وای

۲. ق: رازی که دعا در

۳. ط، مصدر: سیاهستش

۴. مثنوی معنوی، دفتر ۱ / ۱۸۷۹.

۵. اسراء / ۷۲: «و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه‌تر خواهد بود».

۷. دیوان حافظ / ۷۳.

۶. ق: دارند

- و بجز صاحبان بصیرت کس^۱ دیگر از این مزرعه دنیا به سهولت کسب زاد و راحله‌ای که برای معیشت آخرت است نتواند کرد؛ زیرا که تا دیده‌ای نباشد که ضروریات وطن خود ببیند^۲ تحصیل آن به شک و ظن باشد. و بدیهی است که از شک و ظن چه حاصلی خواهد به هم رسید^۳.
- و جناب اقدس الهی از جهت راهنمایی بندگان و معرضان از ذکر خود می‌فرماید: ﴿[وَ] مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَّ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾^۴.
- و ثانیاً^۵ معروض می‌دارد که معتقدین حلول و اتحاد یا ساقط شدن عبادت و اوامر و نواهی از مکلفین، البته کافر است، و از فرقه مسلمین خارج است. هر کس باشد^۶ مخلّد در نار است.
- همچنین اعتقاد به این که سگ و خوک یا انبیاء و اولیاء، خود جناب اقدس الهی می‌باشند هم کفر است.^۷
- فرق است^۸ نیز^۹ میان این که خود اویند یا از اویند؛ یعنی مخلوق و عبد ضعیف ذلیل^{۱۰} اویند؛ و ارتباطی میان آنها با جناب اقدس الهی سوای خالقیت او - جلّ جلاله - و مخلوقیت اینها نیست.^{۱۱}

۱. ل، ط: کسی

۲. ل: نبیند / ط: ببیند

۳. ل: خواهد رسید / ط: خواهد هم‌رسید

۴. ط: - و

۵. طه / ۱۲۴: «و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز

او را نابینا محسور می‌کنیم».

۶. کذا / اولاً این عبارت، بالصراحه ذکر نشده است.

۷. ل، ط: یا

۸. ق: + و

۹. ق: - است

۱۰. ق: بین

۱۱. ق: - ضعیف ذلیل

و اگر اشخاصی را که مصنف کتاب اول و صاحب تبصره و جمعی دیگر از علما^۱ مثل مولانا محمد طاهر القمی - چنانچه از او منقول است^۲ - و علامه محدث مجلسی - صاحب کتاب عین الحیات - اسم برده اند^۳، به این مذاهب و عقیده بوده اند، البته کافر و مخلد در نارند؛ هر چند که حدیث در لعن و طرد آنها وارد نشده باشد.

با^۴ آن که در^۵ مذمت بعضی احادیث از اهل عصمت مأثور است؛ مثل سفیان ثوری و ابو هاشم کوفی، و حسن بصری مختلف فیہ است؛ و اگر چنانچه به این عقیده در نفس الامر نبوده اند^۶ و احادیث در لعن و طعن^۷ آنها وارد نشده است، دانسته یا ندانسته^۸ الفاظی که موهم این عقاید فاسده^۹ باشد از ایشان صادر شده باشد و خود این عقیده را^{۱۰} نداشته باشند و مقصود ایشان از آن عبارات، نه این معنی باشد که مفهوم می شود - چنانچه اکثر محققین معانی صحیحہ از^{۱۱} برای کلام^{۱۲} ایشان بیان نموده اند - حکم به کفر ایشان^{۱۳} نمی توان نمود.

و در حدیث وارد است که مباحثید لعنت کنندہ. به درستی که لعنت هرگاه

۱۵

۱. ق: وی

۲. بسنجید: تحفة الاخیار / ۱۴۵ به بعد، وی تمام این کتاب را به نقض حال مشاهیر تصوف و کرامات آنها اختصاص داده است.

۳. ط: + که

۴. ق: یا

۵. ق: از

۶. ق: نبوده

۷. ق: طعن و طرد

۸. ل: - یا ندانسته

۹. ل: فاسد

۱۰. ل: - را

۱۱. ق: - از

۱۲. ق: سخن

۱۳. ل، ق: - ایشان

۱۸

بیرون آید از صاحبش متردد است در ما^۱ بین لاعن و ملعون، اگر مستحق لعن باشد ملعون^۲ که به او می‌رسد و الا راجع به لاعن خواهد شد^۳. بلکه وارد شده است نهی از لعن حیوانات و جمادات.

و فرموده است فاضل محقق شارح نخبه: «آن کس که پاک و پاکیزه است جاری نمی‌سازد زبان خود را به لعن احدی، بلکه به سب^۴ غیر؛ مگر در صورتی که ثابت شده باشد این که آن شخص از اهل لعن و سب است؛ مثل بودن آن شخص، کافر یا فاسق یا ظالم بر وجه عموم؛ چنانچه لعن نموده است ایشان را جناب اقدس الهی^۵ در کتاب مجید خود.

یا^۶ دانسته شود آن شخص بخصوصه این که او مرده است با^۷ یکی از این صفات مذکوره؛ مثل آن اشخاصی که ثابت شده است از اهل عصمت - صلوات الله و سلامه عليهم - لعن نمودن ایشان او را، یا خبر دادن ایشان به مردن ایشان با^۸ یکی از این اوصاف.

سوی این دو مقام از اشخاصی که ما معرفت به حال ایشان نداریم، خصوص اشخاصی که زمان آنها پیش از ما بوده و^۹ از اهل اسلام باشند، لعنت به ایشان نمی‌توان نمود به محض این که نسبت داده شده‌اند به بعضی منکرات - مثل قول به حلول و اتحاد و امثال ذلك - به چند وجه:

۱۸
 ۱. ق: - ما
 ۲. ق: - ملعون
 ۳. بنگرید: بحار الانوار، ج ۵۷ / ۹.
 ۴. ق: + در
 ۵. ق: - الهی
 ۶. ق: تا
 ۷. ق: یا
 ۸. ق: یا
 ۹. ق: - و

- اول: آن که این نسبت‌ها ثابت نشده است شرعاً^۱.
- دوم: آن که ممکن است تأویل قول آنها بر وجهی که موافق ظاهر شریعت باشد، و در احادیث وارد است به «برگردانیدن قول و فعل کسی که بر ظاهر اسلام باشد بر هفتاد محمل نیکو»^۲.
- غایت امر آن^۳ است که آنها مطعون^۴ باشند به این که چرا مراد خود را به این الفاظ متشابهه تعبیر نموده‌اید^۵. و این امر باعث تجویز لعن نمی‌شود، و حال آن که در حدیث است که «یاد مکنید اموات خود را مگر به نیکی»^۶.
- سیم: ثابت نیست مستمر بودن بر این عقاید فاسده، چه خاتمه مستور است. پس جرأت نمودن بر لعنت^۷، بیرون شدن است از یقین سلامت، به خطر و حرمت، بلکه باید اقتصار نمود بر لعن کافرین و فاسقین و ظالمین. پس آن اشخاص اگر از جمله ایشان می‌باشند که شامل می‌شود ایشان را لعنت؛ و الا ایمن نمی‌شود^۸ لاعن از این که لعنت به خود او برگردد^۹. و تا این جا بود کلام او، طاب ثراه.
- و^{۱۰} ثالثاً: معروض می‌دارد که جمعی کثیر از محققین مدققین مقدّسین متتبّعین، اکثر اشخاصی را که نسبت داده شده‌اند به حلول و اتحاد و کفر و

۱. ل: - شرعاً
 ۲. ق: محمل اینکه
 ۳. ل: او
 ۴. ق، ط: ملعون
 ۵. ط: نمودند
 ۶. بسنجید: عوالی اللّٰثالی، ج ۱ / ۴۳۹ و بحار الانوار، ج ۷۲ / ۲۳۹: «اذکروا محاسن موتاکم».
 ۷. ق: لعن
 ۸. ق: می‌شود
 ۹. شرح نخبه؟
 ۱۰. ل، ط: - و

- زندقه تعریف و توصیف نموده‌اند و^۱ اسم آنها را به احترام ذکر نموده‌اند. گو^۲
 در بعضی مسائل با هم مخالفت داشته باشند^۳؛ چنانچه محقق مجلسی - طاب
 ثراه - در شرح من^۴ لایحضره الفقیه از^۵ سید بزرگوار، برگزیده پروردگار، سید بن
 طاووس - رحمة الله علیه - نقل نموده که «در مابین شیخ بزرگوار، شیخ مفید -
 طاب ثراه - و سید عالیمقدار سید مرتضی - قدس الله سره - در^۶ صد یا
 دو یست مسأله که همگی در اصول دین بود اختلاف است با این که جناب
 سید - رحمة الله - از تلامذه او بوده است».
 و همچنین مسائل اصولیه مختلف فیها در مابین علمای امامیه از حد^۷ و
 اندازه خارج است. با این که هیچ یک لعن و طعن بر مخالف خود
 نمی‌نموده‌اند.
 اسامی بعضی علمایی که تعریف آنها را نموده‌اند^۸، بلکه بسیار استشهاد
 به کلمات ایشان نموده‌اند از علمای امامیه مثل محقق طوسی، خواجه نصیر
 الدین محمد - محقق و شارح اشارات و مؤلف^۹ تجرید در منطق - و محقق
 مدقق صاحب کرامات عالییه بابا افضل مرقی [که] مؤلف رسائل بسیار بودند
 چند رساله به نظر مخلص رسیده است، همگی فارسی قدیم است، اما بسیار
 بسیار مطالب عالییه غامضه در آنها مذکور است.

۱۸ ۱. کذا / «و» زائد است
 ۲. ل: باشد
 ۳. ق: - من
 ۴. ق: - از
 ۵. ل: ط: - و
 ۶. ق: - مؤلف
 ۷. ل: + به حقارت
 ۸. ل: ق: که
 ۹. ق: - من

- و شیخ علی^۱ - رحمه الله تعالى^۲ - از ایشان هم بعضی رسائل که مشتمل بر کمال تحقیق بود دیده‌ام. و کلام ابن میثم بحرانی، شارح نهج البلاغه، و محمد بن ابی جمهور احسائی^۳ مؤلف مجلی و غوالی^۴ اللثالی، و شیخ رجب^۳ برسی^۵ مؤلف مشارق الانوار، و شیخ محمد غزالی مؤلف احیاء العلوم و کیمیای سعادت.
- هرچند در احیاء و کیمیای سعادت به روش اهل سنت سلوک نموده است^۶ یا تقیه کرده است، یا این که در آن اوقات سنی بوده است، بعد شیعه شده است؛ چنانچه در کتاب سرّ العالمین حدیث غدیر خم را نقل نموده و تصحیح کرده و در آن بین، توبیخات و تشنیعات غریبه و^۶ عجیبه بر عمر خطاب - علیه اللعنة^۷ - نموده است، نظر به آن کتاب یقیناً شیعه بوده است.^۸
- و سید حیدر آملی - مؤلف جامع الاسرار و منتخب التأویل - و شیخ زین الدین - شارح لمعه و مؤلف منیة المرید و رسائل^۹ اسرار الصلوة - و ابن فهد حلّی^{۱۲} - مؤلف مهذب و رساله تحصین^{۱۰} - و شیخ بهاء الدین عاملی و والد بزرگوار او، شیخ حسین، و میر سید شریف جرجانی و ملا جلال دوانی و ملا احمد خفّری^{۱۱} و قاضی نورالله شوشتری - رحمه الله - مؤلف احقاق الحق^{۱۵}

۱. ط: + مسکویه
 ۲. ق: - رحمه الله تعالى / ق: + می گوید
 ۳. ط: الاحسائی
 ۴. ق: عوالی
 ۵. ق: - برسی
 ۶. ق: - و
 ۷. ل: + العذاب / ط: - علیه اللعنة
 ۸. ر. ک: سرّ العالمین / ۱۰ - ۱۱، «باب في ترتيب الخلافة و المملكة».
 ۹. کذا
 ۱۰. ق: محققین
 ۱۱. ق: ظفّری

- و١ مجالس المؤمنین - و میر محمد باقر داماد و مولانا صدرای شیرازی و مولانا شمسای جیلانی و شیخنا و مولانا محمد تقی مجلسی - شارح من لایحضره الفقیه - و مولانا محمد صالح مازندرانی و مولانا ملا محسن کاشانی - جامع وافی و مؤلف تفسیر صافی - و مولانا رجبعلی تبریزی - مؤلف رساله کلید بهشت^۲ - و تلمیذ محقق او قاضی سعید قمی - رحمهما الله، شارح توحید صدوق و مؤلف اربعین و رسائل بسیار - و مولانا محمد صادق اردستانی - رساله مختصر از او در مسأله وجود و جعل دیده شده است - و مولانا ملا عبدالرزاق لاهیجی - مؤلف شوارق و گوهر مراد - و ولد محقق او میرزا حسن قمی - مؤلف شمع الیقین و شارح هدایه حکمت^۳ - و مولانا ملا نعیم طالقانی - مؤلف رساله اصول الاصلیه^۴ و رساله حدوث عالم - و مولانا عبدالرحیم دماوندی^۵ - مؤلف رساله مفتاح اسرار الحسینی^۶ - عبارات اکثر علماء را من بعد ان شاء الله ذکر خواهم نمود.
- و میر ابوالقاسم فندرسکی - مؤلف رساله صنایع و قصیده مشهوره^۷ و حاشیه بر جوک پاشست - و مولانا محمد باقر سبزواری - مؤلف ذخیره و کفایه و شرح شفا و حاشیه^۸ شرح اشارات - و امیر سید عبدالله - که پسرزاده سید محدث، سید نعمت الله شوشتری است^۹ - و شارح^{۱۰} نخبه است.

۱. ق: + کتاب

۲. مؤلف متبع، محققانه این رساله را به ملا رجبعلی تبریزی نسبت داده بر خلاف نسخه چاپی که به قاضی

سعید قمی نسبت داده شده است. ۱۸ ل: + و کتاب مستطاب جمال الصالحین

۳. ل: - مؤلف رساله اصول ... دماوندی ۴. ق: اوصلیه

۵. ق: - الحسینی ۶. ق: - مشهوره

۷. ق: - است ۸. ط: + و

۹. ق: صاحب ۱۰. ق: صاحب

و همچنین بسیاری^۱ از علما که از بعض^۲ قرائن، قطع به بودن ایشان از جمله مقربین و معترفین به حقیقت و مُحَقِّت^۳ اکثر عرفا می باشد؛ مثلاً میرزا علم الهدی ولد فاضل مولانا محسن و آقا هدی - شارح مفاتیح - و شیخ حسن تنکابنی و ملا شمسای کشمیری و میر محمد علی قمی و ولد و سبط او میر شجاع و میر جمال^۴ - رحمة الله علیهم - که هر دو شارح الهیات شفا می باشند، از اولی تمام شرح به نظر نرسیده، و از میر جمال شرح تمام شده است؛ قریب به چهل هزار بلکه علاوه می باشد، که در آن شرح، متصدی دفع جمیع اعتراضات علامه محقق خوانساری - رحمه الله - از صدر المحققین مولانا صدرا شده است؛ فی الحقیقه آن شرح از هر جهت در مرحله خود تمام است.

و همچنین از اولاد او سید جلیل القدر، جامع المعقول و المنقول^۵، سید صدر الدین قمی - رحمه الله، مؤلف شرح وافیه الاصول و مطارح الافکار در فقه و رسائل متعدده در مسأله علم و بداء و نفس ناطقه و غیر ذلك - و برادر جلیل القدر او، السید المدقق، سید ابراهیم قمی، کتاب تمامی مدون از ایشان به نظر نرسیده، لیکن حواشی متفرقه در اکثر علوم برا کثر کتب دارد.

و^۶ از معاصرین جناب مولانا المحقق، آقا محمد بیدآبادی، و تلمیذ زاهد محقق او میرزا محمد علی میرزا مظفر اصفهانی - رحمهما^۷ الله - که این دو

۱۸

۲. ق: بعضی

۴. به ظاهر میر جمال رضوی مراد است.

۶. ق: - و

۱. ق: بسیار

۳. ق: حقیقت

۵. ق: المنقول و المعقول

۷. ق: رحمها

- بزرگوار، همیشه مشغول به^۱ ریاضت و مجاهده نفسانی بودند، و در مراتب
 علی [ال] خصوص فنّ الهیات^۲ به مشرب عرفا کمال ارتباط داشتند؛ بلکه
 ۳ فی الحقیقه پای کمی^۳ در این مراتب از هیچ کس نداشتند.
- و مولانا محراب جیلانی - رحمه الله - که در زهد و انزوا و اعراض^۴ از
 ماسوی و حید عصر خود بود، و در مرتبه فضیلت - خصوص در مرتبه علوم
 ۶ عرفا - یگانه زمان و فرید دوران بود.
- و جناب مولانا،^۵ جامع المعقول و المنقول^۶، المحقق المدقق، مولانا
 محمّد مهدی نراقی - طاب ثراه و رحمة الله علیه - هم^۷ کمال اخلاص و
 ۹ ارادت به عرفای کاملین داشت. سه چهار سال سابق بر رحلت خود، بالمرّه
 اوقات خود را به انزوا و مجاهده صرف می نمود.
- و این ضعیف در خدمت ایشان^۸، این سه نفر اخیر - که عبارت از میرزا
 ۱۲ محمّد علی و^۹ مولانا محراب جیلانی^{۱۰} و مولانا محمد مهدی - طاب ثراهم -
 باشند^{۱۱} - عمری به تحصیل علوم حکمیه طبیعیّه و^{۱۲} الهیّه، و کتب ذوقیه
 گذرانیده ام، و از خرمن ایشان به خوشه ای بهره یاب گردیده ام. الحمد لله و
 ۱۵ المنّة، عظم الله أجورهم و حشرهم مع^{۱۳} الائمّة المعصومین^{۱۴} الطّاهرین

۱. ق: - به

۲. ل: + به سر می برد

۳. ق: باکی

۴. ق: اغراض

۵. ق: مولانا جناب ۱۸

۶. ق: + و

۷. ق: + در

۸. ق: این

۹. ط: - و

۱۰. ق، ط: - جیلانی

۱۱. ل: - باشند

۱۲. ق: - و

۱۳. ق: - مع

۱۴. ق: + من

صلوات الله عليهم أجمعين.

- بالجمله، مقررین به جلالت قدر محققین عرفا از متقدمین و متأخرین
 ۳ حکما و فقها، زیاده از حد و عد است. حتی شیخ الرئيس ابو علی سینا با
 وجود کمال توغل او در حکمت نظریه^۱ و بودن او از اکابر حکمای اسلام و
 اعظام فلاسفه اعلام^۲ در کتاب اشارات - که زبده کتب او است، بلکه بعضی از
 ۶ محققین فرموده اند که محل اجتهادات و تلخیص اعتقادات او کتاب اشارات
 است - و دیگر رسائل او، در کتاب شفا و نظائر او تحریر کلام حکمای
 متقدمین است، یک نمط او را - که نمط تاسع باشد - در مقامات العارفين قرار
 ۹ داده است.
- و از بعضی استادان خود - رحمهم الله - شنیدم که «تحریر مقامات
 العارفين بعد از رسیدن او بود به خدمت سلطان ابو سعید، یا شیخ ابو^۳ علی
 ۱۲ مسکویه^۴، رحمهما^۵ الله»، تردید از ضعیف است که کدام یک^۶ را فرمودند.^۷
 و خود این ضعیف به عنایت الهی رسائل مطوله و مختصره ای از افادات^۸
 قدما و متأخرین عرفا زیاده از آنچه به خاطر کسی خطور نماید، دیده ام.
 ۱۵ بعضی را به کمال دقت نظر و اهتمام ملاحظه نموده، حلول و اتحادی از
 ایشان ندیده ام.

۱. ل: - نظریه
 ۲. ق: - اعظام فلاسفه اعلام
 ۳. ط: - ابو
 ۴. ل: - مسکویه
 ۵. ق: رحمة
 ۶. ق: - یک
 ۷. بنابه منازعه منقول از وی با ابن مسکویه، این ملاقات باید با شیخ ابوسعید ابوالخیر باشد.
 ۸. ق: آفات

بلی از عبارات متشابهه^۱ به باطل در بعضی رسائل دیده‌ام. اما باید دانست که تشابه آنها از برای جاهل به اصطلاح و رموزات ایشان است، و کسی که با^۲ فی الجملة بصیرتی تتبع در کلمات آنها داشته باشد، از برای هر یک از آن متشابهات معانی محکمه مقبوله نزد خاصه و عامه دارد، و به هیچ وجه تکفیر آنها را روا ندارد، مگر اشخاصی را که از ائمه اطهار - صلوات الله علیهم - نص صریح^۳ صحیحی^۴ رسیده باشد در لعن و طرد ایشان، که او البته ملعون و مطرود است.

ای عزیز! ظاهر و هویدا^۵ است که اکثر متأخرین ادق نظراً و اکثر اسباباً می‌باشند از قدما، چگونه مؤمن خالی از غرض نفسانی جرأت می‌نماید با وجود این که جمعی کثیر و جمعی غفیر شهادت به جلالت قدر محققین از عرفا داده باشند، او به قول معدودی قلیل - بخصوصه - هر یک را مورد لعن و طعن قرار بدهد.^۶

مشهور آن است که این مطاعن که شخص سابق ذکر نموده از کتاب حدیقه الشیعه است که از مؤلفات محقق اردبیلی - رحمه الله^۷ - است، خود او هم چه گفته، با این که محقق اردبیلی - رحمه الله علیه^۸ - حاشیه‌ای که مشتمل بر اعلی درجه تحقیق و تدقیق است بر الهیات تجرید کلام نوشته است، و در مبحث توحید در رد شبهه ابن کمونه یهودیه موافقاً لمحقق الخفیری، متمسک

۱۸

۱. ق: مشابهه	۲. ق: ما
۳. ق: صریحی	۴. ق: - صحیحی
۵. ق: - هویدا	۶. ق: + چه
۷. ق: - رحمه الله	۸. ق: - علیه

- به وحدت وجود شده است و اتمام دلیل را موقوف به او دانسته^۱. اگر این نقل‌ها از او است، قائل شدن به وحدت وجود چه معنی دارد؟ اگر نیست که خدا می‌داند.
- ۳ و در اوقات تحصیل علوم شرعیه فرعیه در خدمت مولانا المحقق المدقق میرزا ابوالقاسم قمی - رحمة الله علیه - صحبتی مستوفی از مراتب فضیلت و دقت و زهد و ورع محقق اردبیلی مذکور شد. ضعیف^۲ عرض نمود که آن - رحمه الله - مایل و قائل به وحدت وجود است در حاشیه‌الهیات، جناب ایشان منکر این صحبت شدند.
- ۶ ضعیف، عرض نمود که: «حاشیه‌الهیات به نظر منور رسیده است»؟ فرمودند: «بلی، در اوقاتی که در نجف اشرف در ایام تحصیل توقف داشتم در آنجا دیده‌ام. فرمودند که حاشیه در نزد تو می‌باشد»؟
- ۹ عرض کردم: «بلی».
- ۱۲ فرمودند: «فردا همراه خود بیاور!»
- قبول نمودم؛ همین که به منزل، معاودت نمودم، بلافاصله یکی از محرم‌های خود را ارسال داشته^۳ بودند که فلانی موضع آن مسأله را معین نماید، و تو کتاب را گرفته همراه بیاور. کتاب را به خدمت ایشان برد.
- ۱۵ فردا که به خدمت ایشان رسیدم اظهار تعجب و غرابت می‌نمودند.
- ۱۸ و این حاشیه مؤید حرفی است که شنیده است که این صحبت صوفیه از

۱. الحاشیة على الهیات الشرح الجديد التجريد / ۹۱: «و بالجملة حقيقة الواجب عين الوجود، و الوجود المؤكد الذي

هو الوجود واحد، و ما يعقل منه الا وجهه».

۲. ق: حقیق

۳. ق: را فرستاده. / ط: روانه نموده

محقق اردبیلی نیست.

- از دو نفر از علماء این انکار به ضعیف^۱ رسیده است؛ یکی از سید
 ۳ بزرگوار، سید ابراهیم الهمدانی المسکن القمی الوطن. شخصی از ثقات
 تلامذۀ ایشان، از ایشان نقل نمود^۲ که می فرموده اند: آن مطاعن از جناب
 محقق اردبیلی نیست، بلکه یکی از فضلاء قم که اسم او را مذکور ساخت و^۳
 ۶ ضعیف را فراموش شده است، از اوست و دیگری مولانا محراب جیلانی بود
 که ایشان هم، منکر بودند این نقل را.
 و جمعی از محققین که اسم ایشان را^۴ مذکور نمودم، با کمال فضیلت و
 ۹ دقت و تتبع احادیث اهل بیت عصمت، قائل و مُقرّ^۵ به وحدت وجود
 می باشند. نه به این معنی که معاذ الله هر موجودی خدا باشد «تعالی الله عما
 یقول الملحدون»^۶؛ بلکه به معنایی که خالی از نقص و عیب است، و کمال
 ۱۲ تنزیه باقی باشد بر جای خود، و ان شاء الله تعالی در اواخر این رساله به وجه
 مفصّل^۷ مذکور خواهد شد.
 مؤلف اوّل که ابو هاشم کوفی را از اوّل صوفیه قرار داد نموده بود،^۸ اگر
 ۱۵ بوده است هم از صوفیه^۹ اهل سنت است یقیناً^{۱۰}؛ چه در تذکرة های^{۱۱} مشایخ -

۱. ق: حقیر

۲. ق: نموده

۳. ق: - و

۴. ل: - را

۵. ق: مبصر ۱۸

۶. توحید مفضل / ۵۰: «خداوند از آنچه مُلحدان می گویند برتر است».

۷. ق: تفصیل

۸. ق: داده بود

۹. ق: - است هم از اهل صوفیه بوده است

۱۰. ق: - یقیناً

۱۱. ق: تذکرة های

در سوای نفحات^۱ - اسم او مذکور نیست، حتّی در تذکره شیخ عطار، چه جای^۲ تذکره‌های دیگر.

۳ و از کلام علامه حلّی - طاب ثراه - در نهج الحقّ، مستفاد می‌شود که^۳ قول به حلول و اتّحاد از صوفیه عامه است^۴ و این که گفته بود لفظ صوفی سابق به زمان استعمال نشده است، منافات دارد با حدیثی که محمد بن ابی جمهور احسایی^۵ - رحمه الله - مؤلف مجلی و غوالی اللثالی، در ثانی حدیثی روایت نموده است و خود او متوجه بیان آن حدیث شده است.

و فاضل محدث، سید نعمت الله تستری، شرح بر همه غوالی اللثالی

۹ نوشته است و حدیث این است: «قد سئل عن علی - علیه السلام - عن معنی التصوّف، فقال - علیه السلام - : التصوف مشتقّ من الصوف، و هو ثلاثة احرف؛ ص، و، ف؛ فالصاد^۶: صبر و صدق و صفاء؛ و الواو: ودّ و ورد و^۷ وفاء؛ و الفاء: فقر و فرد و فناء»^۸.

۱۲

صبر: اوّل مرتبه‌ای می‌باشد که سالک الی الله بر خود قرارداد باید نماید و او بر سه نوع است: صبر از شهوات و صبر بر طاعات، و صبر بر مصیبات.

۱۵

۱. نفحات الانس / ۳۱، ذیل: ابوهاشم الصوفی. ۲. ق: باشد

۳. ق: - که

۴. نهج الحق و كشف الصدق / ۵۸ - ۵۹: «انه تعالى لا یحلّ فی غیره... و خالفت الصوفیة من الجمهور فی

۱۸

ذلك... فهؤلاء اجهل الجهال». ۵. ق: الاحساوی

۶. ق: الصاد ۷. ق: - و

۸. غوالی اللثالی ج ۴ / ۱۰۵: از حضرت علی - علیه السلام - از معنی تصوّف سؤال شد. فرمودند: تصوّف مشتق از

«صوف» است که سه حرف است: «ص»، «و» و «ف». صاد عبارت از: صبر، صدق و صفاست؛ و او عبارت از: ودّ،

ورد، و وفاست. و «ف» عبارت از: فقر، فرد و فناست.

- و صدق: مرتبه وسط مبتدی سلوک است، و او مطابق بودن باطن است با ظاهر به حیثیتی که صادق باشد در صبر خود.
- ۳ و صفا: آخر مرتبه مبتدی سلوک است، و او لازم است دو مرتبه سابق را؛ چه در حینی که صبر و صدق هم رسید، البته حاصل می شود به سبب آنها صفای ظاهر و باطن از جمیع کدوراتی که مانع اند از قبول فیض.
- ۶ و ود: اول مرتبه متوسطین است، و او محبت به مطلوب است و ترک نمودن التفات به غیر او.
- و ورد: وسط این مرتبه است، و او لازم است از برای ود، و او مراقب^۱ بودن است محبوب را در جمیع حالات به دوام ذکر او، و مشغول نشدن است به ما سوای او، و او حقیقت مودت صادقه است.
- و وفا: آخر درجات این مرتبه است، و او مداومت نمودن بر مشاهده محبوب، و ثابت بودن در او [ست] به مرتبه ای که مشاهده ملکه راسخه بشود.
- ۱۲ و فقر: اول مراتب وصول است^۲، و او نبودن رغبت است به غیر او، و اعتنا نمودن به شیئی غیر محبوب خود، و محتاج نبودن به چیزی غیر او.
- ۱۵ و فرد: وسط این مرتبه است، و او عبارت است از خلوت با محبوب و انفراد به او از ماسوای او.
- و فنا: آخر این مرتبه است، و او این است که با محبوب مطلقاً غیر را

۱. ق: مراتب

۲. متوهمی توهم نکند که مراد از وصول معنی ظاهر او است حاشا و کلاً، بلکه معنای او لقا و رؤیت قلبی است که در آیات و احادیث وارد است و فی الحقیقه رؤیت آیات کبرای جناب احدیت است، و جناب سرور اولیا فرموده است: «ما لله نبأ اعظم منی ولا لله آية هی اکبر منی» [کافی ج ۱ / ۲۰۷ و تأویل الآیات / ۷۳۳] (منه).

- ملاحظه ننماید، حتی خود را؛ پس فانی بشود از هر شیئی حتی از ^۱ نفس خود. و نیست ماورای این مرتبه مگر مرتبه بقاء باللّه ^۲، و این محض موهبت الهی است بر کسی که استحقاق او را ^۳ هم رسانیده باشد.
- روزی نماید ما را خدا، این درجه علیا و مرتبه عظاما را، به من و کرم خود. تا این جا ترجمه بیان ^۴ مؤلف بود.
- و همین ^۵ حدیث را سید بزرگوار، سید نجیب الدین رضا، مؤلف نور الهدایه و سبع المثانی نقل نموده است، به زیادتی به ^۶ این نهج که مخیر صادق در جواب سائل ^۷ از تصوف می فرماید که: «التصوف علی اربعة احرف: التاء و الصاد و الواو و الفاء؛ فالتاء اشارة الى ^۸ الترك و التوبة و التقوی، و الصاد اشارة الى ^۹ الصدق و الصبر و الصفا» ^{۱۰}، الى آخره.

۱۲

۱۵

۱۸

۱. ق: - از
۲. بحول الله و قوته در فصول آتیه تحقیق فنا و بقا بر وجهی که موافق بر قانون شریعت مقدسه باشد خواهد شد، فتدبر و انتظر! (منه)
۳. ل: + در
۴. ق: بیان ترجمه
۵. ق: و همچنین
۶. ل: - به
۷. ق: مسائل
۸. ل: علی
۹. ل: علی
۱۰. ر. ک: نور الهدایة / ۱۵۵: «تصوف چهار حرف است: ت، ص، واو و ف. ت، اشاره به ترک، توبه و تقوی دارد. صاد، اشاره به صدق، صبر و صفا دارد» تا آخر حدیث.
- دنبال حدیث: «والواو اشارة الى الودّ و الورد و الوفاء، و الفاء اشارة الى الفقر و الفرد و الفناء».

۳

۶

۹

۱۲

۱۵

۱۸

۳

فصل سوّم

در تحقیق صوفی و متصوف و ملحد

چنان که جمعی از اکابر فرموده‌اند

۶

بدان که ملا جامی - حشره الله مع موالیه - در نفعات از ترجمه عوارف که از مؤلفات شیخ سهروردی است، نقل نموده که: «طالبان حق دو^۱ طایفه‌اند: متصوفه و ملامتیه».

۹

متصوفه: آن جماعت‌اند که از بعضی صفات نفوس خلاصی یافته‌اند و به بعضی از اوصاف صوفیان متّصف گشته‌اند. و مَطَّلَعِ نِهَايَاتِ اِحْوَالِ اِيْشَانِ شده، و لیکن هنوز به اذیال بقایای صفات نفوس متشَبَّث مانده باشند، و بدان سبب، از وصول غایات اهل قرب و صوفیه متخَلَّف گشته [اند].

۱۲

و اما ملامتیه: جماعتی باشند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعده صدق، غایت جهد^۲ مبذول دارند، و در اخفای طاعات و کتم خیرات از نظر خلق مبالغت واجب دانند؛ با آن که هیچ دقیقه‌ای از صوالح اعمال مهمل نگذارند و تمسک به جمیع فضائل و نوافل از لوازم شمرند.

۱۵

۱۸

و مشرب ایشان در کُلّ اوقات، تحقّق معنی اخلاص بود. و لذّتشان در

۱. کذا / در ذیل عبارت صوفیه قسیم متصوفه و ملامتیه قلمداد شده است.

۲. ق: - جهد

تفرّد نظر حقّ به اعمال و احوال ایشان. و همچنان که عاصی از ظهور معصیت بر حذر بود^۱، ایشان از ظهور طاعت که مظنّه ریا باشد حذر کنند؛ تا قاعدهٔ اخلاص خلل نیذیرد[...]. ۳

و صوفیه آن است^۲ که جذبهٔ عنایت قدیمه جمیع صفات نفسانی را از ایشان انتزاع کرده و حجاب خلق و انانیت از نظر شهود ایشان برداشته؛ لاجرم در اتیان طاعات و صدور^۳ خیرات خود را و^۴ خلق را^۵ در میان نینند. و از اطلاع^۶ نظر خلق مأمون باشند، و به اخفاء اعمال و سرّ^۷ احوال مقید نباشند، اگر مصلحت وقت در اظهار طاعات بیند اظهار کنند، و اگر در اخفاء آن بینند اخفاء [کنند]. ۹

پس ملامتیه مخلصان اند - به کسر لام - و صوفیه مخلصان، به فتح لام [...].
و^۸ صوفیه^۹ دو متشبه^{۱۰} دارد؛ یکی محقّ، و دیگری مبطل. ۱۲
اما متشبه محقّ، متصوفه اند که او مذکور شد.

و متشبه^{۱۱} مبطل، جماعتی می باشند که خود را در زیّ صوفیان اظهار کنند و از حلیت عقاید و اعمال و احوال ایشان، عاطل و خالی باشند. و ربقهٔ طاعت از گردن برداشته، خلیع العذار در مرتع اباحت می چرند، و گویند: تقیّد ۱۵

۱. ل: بودن

۲. ط: آناند

۳. ق: مصدر

۴. ق: در

۵. ق: - را

۶. ق: + از

۱۸

۷. ق: شر/ کذا / «ستر» بهتر است

۸. مصدر: «پس معلوم شد که واصلان دو طایفه اند، و سالکان شش طایفه و هر یک از طوایف هشتگانه دو متشبه دارد».

۹. ق: - مخلصان به فتح ... صوفیه

۱۱. ق: تشبه

۱۰. ل: تشبه

- به احکام شریعت و وظیفه عوام است که نظر ایشان بر ظواهر اشیاء مقصور باشد، و اما^۱ حال خواص و اهل حقیقت از آن عالی تر است که به رسوم ظاهر مقید شوند؛ تا این جا از کلام نفحات بود^۲.
- ۳ ضعیف عرض می کند که موافق قول ایشان حکایتی^۳ است که فاضل محقق صاحب مجلی گفته است:
- ۶ «در اوقاتی که توقف اتفاق افتاد مرا در درعیه^۴ از ارض نجد، شنیدم که در این کوه شخصی می باشد منزوی، و منقطع از معاشرت مردم، و اصل او از اهل یمن بود.
- ۹ من رفتم به موضع^۵ او و سلام به او نمودم، و جواب سلام مرا گفتم. پس دیدم شخص خوش کلامی بر او بود اثر صلاح، گفتگو نمودم با او در فنون علم، دیدم که شخصی^۶ است با ذوق خوب.
- ۱۲ پس گفتم: چه خوش است آنچه تو به او می باشی از انقطاع از مردم؛ مگر این که شنیده ام که تو نماز شرعیه را به آن روش که آورده است او را شرع محمّدی - صلی الله علیه و آله - به عمل نمی آوری؛ با این که علتی نداری.
- ۱۵ گفت: بلی عمل نمی آورم این صورت ظاهره را. چه او حجاب است از جهت شخص واصل به مرتبه حضور، آیا نمی دانی که صلات ظاهره، مشتق است از صله، و به او متوسل می شود محجوب به صورت، هرگاه ملاحظه

۱. ق: و الا

۲. ر. ک: نفحات الانس / ۹ - ۱۰، ۱۳: بخش: القول فی معرفة الصوفی ...

۳. ق: حکایت

۴. ق: درعه

۵. ق: به آن موضع

۶. ل: شخصیت

- نماید به او قرب معنوی را؟
گفتم: بلی چنین است.
- ۳ پس گفت: چه احتیاج است کسی را که واصل به باب او شده است، به اسبابی که باعث وصلت بشود. چه او مستغنی شده است به وصول از موصل؛ چنانچه حجّاج بعد از وصول به مکه و به عمل آوردن مناسک حجّ را^۱ و قصد داشتن مجاورت را، در این هنگام مستغنی می شود^۲ از راحله.
- ۶ من گفتم: تو از اهل وصول و اتصالی به حضرت ذوالجلال؟
گفت: بلی.
- ۹ من گفتم: بر تقدیر واصل بودن تو، آیا وصول تو اتمّ است از وصول پیغمبر تو محمد - صلی الله علیه و آله؟ و آیا اتصال تو اعلی است از اتصال او؟
- ۱۲ او^۳ گفت: حاشا و کلاً! بلکه واصل حقیقی او است و بس، نه غیر او؛ و به سبب او متصل می شوند کمل سلاک، و جمیع خاصه، و خاصه خاصه اخذ نموده اند مراتب و مقامات خود را از او در هر دو نشأه.
- ۱۵ پس گفتم: چگونه او با وصول تامّ و اتّصال کامل ترک نمود این صورت ظاهره را، و هیچ یک از عبادات شرعیه را؛ بلکه همیشه و علی الدوام محافظت او را می نمود، و به شدّت تمام اعتناء به او می نمود؟
- ۱۸ او گفت: آن - صلی الله علیه و آله - وصول هم رسانید و مردود شد، و^۴

۲. کذا در نسخه ها.

۰.۴ ق: - و

۰.۱ ق: - را

۰.۳ ق: - او

- من وصول به هم رسانیده‌ام^۱ و مردود نشده‌ام.
 من تعجب نمودم از کلام او، و حمل نمودم کلام او را بر ظاهرش، و
 مخفی شد بر من در اوّل وهله مراد او.
 پس گفتم که: نظر به حرف تو لازم می‌شود تو را که افضل از او باشی،
 زیرا که شک ندارد هیچ عاقلی این که غیر مردود افضل می‌باشد از مردود.
 پس به خنده آمد از نفهمیدن من کلام او را که مراد او از مردودی نه آن
 است که من فهمیدم.
 پس گفتم: ضمّ نمودی جهلی^۲ را به جهلی.
 پس گفتم: بیان کن از برای من مقصود خودت را تا این که عذر جهل
 خود را از تو بخواهم.
 پس گفتم: او رد شد از جهت تکمیل خلق، و رسانیدن مردم را به خالق
 ایشان بر نهج پسندیده. چه جناب الهی، عالم بود که در او قوّه ملکیه و نفس
 قدسیه [ای] هست به مرتبه‌ای که رسیده است در کمال، به حدی که قدرت به
 هم رسانیده است بر تکمیل و ارشاد خلق، و جمع نمودن میانه دو جانب و
 مانع نمی‌شود او را اشتغال به تکمیل خلق از حضور به نزد او، و اخذ
 نمودنش از او^۳ آنچه محتاج الیه خلق است در اغلب اوقاتش. و مانع نمی‌شود
 حضور او، او را از اشتغال به خدمتی که از جهت او قرارداد^۴ فرموده بوده
 است از هدایت^۵ خلق و کامل گردانیدن ایشان؛ از جهت آن که در^۶ او قوتی

۱. ق: وصول هم رسانیدم

۲. ق: جمیلی

۳. ق: - او

۴. ل: او

۵. ق: فرموده‌اند از هدایت

۶. ط: + راه

بود که جامع هر دو امر را می نمود.

- ۳ و اما من مسکین^۱ نمی باشم در این مرتبه، بلکه نمی باشم قریب از بعض بعض این مرتبه؛ لهذا نگردیدم از مردودین و نه^۲ از مستحقین او؛ بلکه شأن من و^۳ منتهای مقتضای^۴ قول من لازم شدن عتبه ملک است و در حضور او بودن و قبول نمودن نفحات او را. و این که گفتم پیغمبر - صلی الله علیه و آله - وصول هم رسانید و مردود شد، مراد من این بود؛ نه آنچه وهمِ پستِ تو آن را^۵ فهمید.
- ۶ پس گفت: هرگاه دانستی که آن جناب - صلی الله علیه و آله - از جمله^۶ مردودین بود از جهت تکمیل خلائق، و رسانیدن ایشان به او به طریق شریعت و طریقت و حقیقت علی مراتبهم، نیکو نبود از او؛ بلکه جائز نبود از برای او ترک نمودن صورت ظاهری صلوات، و نه ترک هیچ یک از اعمال
- ۱۲ بدنیه را؛ چه او مقتدا به و متبوع است اثر او.
- پس نماز او و عبادات او، نه از جهت تقرّب به اوست؛ چرا که او فی الحقیقة واصل قریبی^۷ است؛ بلکه قریبی^۸ است که نیست و رای قرب او قریبی^۹
- ۱۵ و نه بعد از وصولش وصولی. بلکه مقصود از نمازش این بود تا این که اقتدا نمایند به او عامّه، و متوسل^{۱۰} بشوند به آثار و اطوار او خاصّه؛ و اما من

۱۸ ۱. ط: مکین
۲. ق: - و نه
۳. ل، ط: - و
۴. ق: - مقتضای
۵. ق: او را
۶. ق: جهة
۷. ط: قریبی
۸. ط: بلکه او را قریبی
۹. ل: قریبی
۱۰. ل: متصل

احتیاجی به این صورت ظاهره ندارم از جهت منقطع شدن من^۱ از صورت، و به^۲ مشاهده کردن من حقایق را.

- ۳ پس من بعد از شنیدن این سخن، مسخر او شدم، و مبهوت شد عقل من به زخارف تقریرات او به مرتبه‌ای که غالب شد بر وهم من این که او محقق است، یا قریب به تحقیق است. پس تأیید نمود مرا جناب اقدس الهی به فضل و کرم خودش؛ پس رجوع^۳ نمودم به عقل خود و ثابت شد به عقل من. و به او^۶ گفتم در همان^۴ زمان که: به وصول عمل منقطع نمی‌شود و نه از جهت او ترک می‌شود او امر شرعی، این خیال شیطانی^۵ است، چرا^۶ که وصول نزد اهل وصول ترک نمودن است ملاحظه عمل را، نه خود عمل را.^۷
- ۹ پس ساکت شد و منقطع شد از جواب و ساعتی متفکر شد، پس گفت: ای مرد! بازداشتی مرا از آنچه در او بودم، با من بسیار حرف^۸ مزین، برخیز و بزودی برو، من به این مغاره نیامده‌ام، مگر از جهت ترسیدن از امثال تو.
- ۱۲ پس بیرون رفتم از نزد او، و منقطع شد حجّت او و ظاهر شد عجز او، و دانستم که وهم ردی^۹ خبیث^{۱۰} او را به آن وادی انداخته است و هلاک نموده است. چه حقیقت صلات همان اقبال و توجه و انسلاخ نفس است از بدن، و متعلقات او. چنانچه در قرآن مجید فرموده است: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ

۱۸

- | | |
|-----------------------|-------------------|
| ۱. ل: - من | ۲. ق، ط: - به |
| ۳. ق: + خود | ۴. ق: - همان |
| ۵. ل: شیطان | ۶. ل: - چرا |
| ۷. ط: - نه خود عمل را | ۸. ق: حرف بسیار |
| ۹. ل: روی | ۱۰. ق: - ردی خبیث |

عَنْ صَلَوَاتِهِمْ سَاهُونَ^۱ و فرموده است جناب پیغمبر: «لا صلوة الا بحضور القلب»^۲.

۳ لیکن به محض توجه و اقبال و حضور معنوی بدون اعمال صوریه ظاهریه اکتفا نمی توان نمود، بلکه باید مقرون ساخت آن توجه را با عمل صوریه بدنیه تا تکلیف عقلی و شرعی هر دو به عمل آید.

۶ «بدان که سید افاضل^۳ المتألّهین السید حیدر الحسینی الأملی که از سادات رفیع الدّرجات آمل است، از آن جا به عزم^۴ زیارت عتبات عالیات حضرت^۵ امیر المؤمنین و دیگر مشاهد^۶ ائمه معصومین^۷ - علیهم السلام - به دارالسلام^۸ بغداد آمد، و در آن دیار رحل اقامت انداخت؛ با شیخ محقق فخر الدین محمد بن المطهر^۹ الحلّی و فاضل مدقق مولانا نصیر الدین قاشانی مشهور به حلّی - رحمهما الله^{۱۰} - و دیگر علما و عرفای شیعه امامیه صحبت داشته اند»^{۱۱}.

۱۲ بیان سلسله و خرقه و ارادت او در اوّل شرح فصوص مسمّی به نصّ النصوص که از جمله نفایس مصنّفات اوست، مذکور است.^{۱۲}

۱۵

۱. ماعون / ۴ - ۵: «پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند».

۲. بسنجید: بحار الانوار، ج ۸۱ / ۲۴۳ و مستدرک الوسائل، ج ۴ / ۱۰۶: «لا صلاة الا باسباغ الوضوء... وافراغ القلب» / «هیچ نمازی [نماز نیست مگر با حضور قلب».

۳. ق: - عزم

۱۸ ۳. ق: فاضل

۴. ق: - مشاهده

۵. ق، ل، ط: - حضرت

۵. ق: السداد

۶. ق: طاهرین

۷. ق: - به حلّی ... الله

۹. ق: مطهر

۱۲. در اول نص / بر آن دست نیافتیم.

۱۱. ق، ط: داشته

- و شیخ فقیه فاضل، محمد بن ابی جمهور در^۱ بعضی از^۲ رسائل کلامیه حضرت میرزا را^۳ به سید علامه متأخر صاحب الکشف الحقیقی تعریف نموده، و^۴ علو مرتبه او در علوم ظاهری و باطنی از این شرح [فصوص] و^۳ تفسیر و تأویلات و کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار مانند نور بر شاهره طور در غایت ظهور است. عبارات فصیح‌ه‌اش محتوی بر قواعد اشراق، و اشارات ملیحه‌اش منطوی است^۵ بر فرائد اطلاق.
- ۶ در این کتب مطالب حقه صوفیه، خصوصاً مطلب توحید را تحقیق و تنقیح تمام فرموده، و با مصنف فصوص و شارحان کلام او در کتاب اول و سیم طریقه مؤآخذه در بسیاری از مقاصد پیموده، و به حسب عقل و نقل و کشف،^۹ تحقیقاً و جدلاً، بیان خلاف آن نموده^۶، و گوی ﴿...إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۷ و ﴿...فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾^۸ از میدان ربوده^۹ [...].
- ۱۲ و از جمله کتب و رسائل او کتاب جامع الحقایق است، و رساله امثله توحید و رساله امانت و رساله ارکان که مشتمل است بر بیان ارکان خمسسه؛ یعنی صلوات و صوم و زکوة و حج و جهاد، شریعت و طریقت و حقیقت. و کتاب الکشکول فی بیان ماجری علی آل الرسول^{۱۰} و رساله رافعة الخلاف در بیان آن که توقف حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - در دفع متغلبان ثلاثه نه از

۱۸

۱. ق: و ۲. ق: - از

۳. ط: - را ۴. ل: - و

۵. ل، ط: - است ۶. ل: نمود

۷. بقره / ۳۰: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

۸. یوسف / ۷۶: «و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است».

۹. ل: ربود ۱۰. در صحت انتساب این رساله بدو تردید است.

روی عجز بوده، و این رساله را در زمان شیخ فخر الدین مذکور، و به اشاره او نوشته، و الحق از نفایس مؤلفات است». تا این جا کلمات صاحب مجالس المؤمنین است.^۱

ضعیف عرض می نماید^۲ که کتاب جامع الاسرار و کتاب انوار الحقیقه و اسرار الطریقه هر دو در مرتبه خود تمام اند و در کتابخانه ضعیف موجودند.

در جامع الاسرار فرموده که: «از عنفوان شباب^۳، بلکه از ایام طفولیت تا امروز که ایام کهولت است، عنایت الهی و حسن توفیق رفیق حال من گردیده، به تحصیل عقاید اجداد طاهرین خود - که ائمه معصومین اند - و تحقیق طریقه ایشان - که به حسب ظاهر شریعت مخصوص به^۴ شیعه امامیه، و به حسب باطن حقیقت^۵ مخصوص به طایفه صوفیه از ارباب توحید و اهل الله است^۶ - مشغول بوده ام^۷».

پس گردیدم جمع کننده میانه شریعت و حقیقت، و ظاهر و باطن. واصل گردیدم به مقام استقامت و تمکین. قائلم قول امثال خود را از اهل یقین ﴿...الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ...﴾^۸.

و نیست اظهار این امور از راه رعونت و خودنمایی، بلکه از جهت اظهار نمودن نعمت های جناب اقدس الهی است؛ چه فرموده است: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲ / ۵۱ - ۵۳ ق: می کند

۳. مطلع عبارت سید حیدر چنین است: «لانی من عنفوان الشباب...».

۴. ل، ط: - به ۵. ق: + است

۶. ق: - است

۷. عبارت «از عنفوان شباب...» در مجالس، ج ۲ / ۵۲ نیز ذکر شده است.

۸. اعراف / ۴۳: «ستایش خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود، و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد ما خود هدایت نمی یافتیم».

رَبِّكَ فَحَدِّثْ^۱ و متذکر شدن و شناختن کرم و الطاف او است چه خود فرموده است: ﴿وَذَكِّرْ^۲ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ^۳﴾.

۳ با وجود اینها همه آنچه از معارف و حقایق اظهار می‌نمایم در این کتاب و مثل او اضعافاً مضاعفه بمرور^۴ متعدده لا یكون الا ذرة من جبل و قطرة من بحر، لأن نعم الله غیر قابلتة للاحصاء لقوله تعالى: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا...﴾^۵.

۶ واللّه ثم واللّه لو صارت اطباق السموات أوراقاً، و أشجار الارضين اقلاماً و بحور السبع مع المحيط مداداً، والملک و الجن و الانس کتاباً، لا يمكنهم شرح عشر من عشر ما شاهدت من المعارف الالهية و الحقایق الربانية الموصوفة في الحديث: «اعددت لعبادی الصالحين ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر»^۶ المذكورة في القرآن: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ

۱۲

۱. ضحی / ۱۱: «و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن بگوی.»

۲. ط: - و ذکر

۳. ذاریات / ۵۵: «و پند ده که مؤمنان را پند سود بخشد.»

۴. ط: بمرار

۵. نحل / ۱۸: «و اگر نعمت [های] خدا را شماره کنید، آن را نمی‌توانید بشمارید.»

۶. امالی صدوق / ۲۱۳، ۲۳۲، مجموعه ورام، ج ۲ / ۲۶۳ و ارشاد القلوب / ۴۴۱: قسم به خدا، اگر طبقات آسمان‌ها ورق گردند و درختان زمین‌ها قلم گردند و دریاها هفتگانه و دریای محیط جوهر شوند و فرشتگان و پریان نویسنده گردند، نمی‌توانند شرح یک صدم از آنچه من از معارف الهی و حقایق ربانی دیده‌ام بنمایند؛ همان معارفی که در حدیث وصف آن آمده: «برای بندگان شایسته‌ام آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده، فراهم آورده‌ام» و در قرآن بیان آن آمده که: «پس کسی نداند که به پاداش آن چه کنند، بر ایشان چه روشنی چشمی نهان داشته‌اند»، [هم‌چنین] برای فرشتگان و پریان میسر نیست که جزئی از آنچه من از اسرار جبروت و ملکوت فرا گرفته‌ام به رشته تحریر درآورند.»

۱۸

لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱ و لا يتيسر لهم جزء من أجزاء ما
 عرفت من أسرار الجبروتية و الغوامض الملكوتية^۲. الى آخر ما قال قدس الله
 سره. و در این کتاب فرموده است که در روایات صحیحه از هر یک از ائمه
 اطهار - صلوات الله عليهم اجمعين - رسیده است که فرموده‌اند: "انَّ أَمْرَنَا
 صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقْرَبٌ، أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ
 ۳
 ۶
 اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ" [...]^۳.

و فی روایه آنه قال: «انَّ أَمْرَنَا سَرٌّ مُسْتَوْرٌ فِي سِتْرٍ، وَ سَرٌّ مُسْتَتَرٌ، وَ سَرٌّ
 لَا يَفِيدهُ إِلَّا سَرٌّ وَ سَرٌّ عَلَى سَرٍّ مَقْنَعٌ بَسْرٌ»^۷.
 ۹
 و روی ایضاً آنه قال: «انَّ أَمْرَنَا سَرٌّ مُسْتَوْرٌ فِي سَرٍّ مَقْنَعٌ بِالْمِثَاقِ، مِنْ هَتَكِهِ
 اذَّلهُ اللَّهُ [...]»^۸.

و روی آنه قال: «لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله او لكفره^۹». و لقد
 ۱۲
 اخا رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - بينهما فما ظنك^{۱۰} بساير الخلق، إنَّ علم

۱. سجده / ۱۷. ۲. جامع الاسرار / ۵ - ۷.

۳. خصال / ۶۲۴، معانی الاخبار / ۴۰۷ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۳ / ۱۰۱: «امر ما قطعاً دشوار و بسیار سخت است
 که آن را کسی بر دوش نمی‌کشد مگر ملکی مقرب یا پیامبری فرستاده شده یا بنده مؤمنی که خداوند قلب او را

۱۵
 برای ایمان آزموده است.» ۴. ق: سر و ستر

۵. ل: ستر ۶. ق: ستر

۷. بصائر الدرجات / ۲۸ (با تفاوت اندکی در آغاز) و در روایت دیگری است: «امر ما رازی است پوشیده در
 پرده‌ای، و رازی است پنهان، و رازی است که جز به رازی دیگر نمی‌انجامد، و رازی است بر رازی که پوشیده بر
 رازی دیگر است.»

۱۸
 ۸. بسنجید: بصائر الدرجات / ۲۸ و بحار الانوار، ج ۲ / ۷۱: «ان امرنا هذا مستور مقنع بالميثاق...» و نیز روایت
 شده است که او فرمود: «امر ما رازی است پوشیده که آن راز بنا به پیمانی در رازی دیگر است، هر آن کس
 حرمت او را بشکند خداوند خوارش کند.»

۹. کافی، ج ۱ / ۴۰۱ و بحار الانوار، ج ۲ / ۱۹۰: -أو لكفره.

۱۰. ق: ظنت / ط: ظننت

العلماء صعب مستصعب لا یحتمله الاً ملك مقرب أو نبی مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان^۱. قال: «و انما صار سلمان من العلماء لانه امرء منّا اهل البيت فلذلك یشبه العلماء^۲». ^۳. و الی^۴ هذا کله أشار الامام المعصوم زین العابدین - علیه السلام - فی ابیات منسوبة الیه بقوله^۵ و هو قوله:

شعر

انّی لا کتم من علمی جواهره کی لا یری الحقّ ذو جهل فیفتنا^۶
 و قد تقدم فی هذا^۶ ابوالحسن مع^۷ الحسین و^۸ وصیّ قبله الحسن
 و ربّ جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن^۹ تعبد الوثنا
 و لاستحل رجال المسلمون^{۱۰} دمی^{۱۱} یرون اقبح ما^{۱۲} یأتونه حسنا^{۱۳}

۱. «اگر ابوذر آنچه را در قلب سلمان بود می دانست قطعاً او را می کشت یا تکفیر می کرد». و این در حالی است که پیامبر(ص) بین آنها عقد برادری جاری کرد؛ پس گمانت به سایر خلق چیست؟! علم عالمان دشوار و پیچیده است که جز فرشته مقرب یا نبی فرستاده شده و یا بندهای که خدا قلب او را برای ایمان آزموده است، بر دوش نمی کشد.
۲. مصدر: فلذلك نسبة الینا
۳. بصائر الدرجات / ۲۵: «و سلمان قطعاً از عالمان گشت چرا که او مردی بود از ما اهل بیت(ع) و بدین سبب همانند علماست».
۴. ل: علی
۵. ق: - بقوله
۶. ق: فینا
۷. ق: علی
۸. ق: - و
۹. ق: - ممن
۱۰. ل، ط: المبلمون
۱۱. ق: بدمی
۱۲. ق: - ما
۱۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱ / ۲۲۲ با اختلاف اندک: «و به تمامی آنچه را گفته شد، پیشوای معصوم حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - در ابیاتی که بدو منسوب است بیان داشته اند، این ابیات عبارت است از: من گوهرهای علم خود را پنهان می دارم تا نادانان حقیقت را نبینند که گمراه گردند. * این شیوه را پیش از این ابوالحسن علی بن ابی طالب(ع)، حسین(ع) و وصی قبلش حسن(ع) داشتند * چه بسیارند گوهرهای علمی که اگر آشکار سازم به من گویند که تو از بت پرستانی * بزرگان مسلمانان خون مرا حلال دانند و زشت ترین کاری را که روا دارند نیک دانند».

- و روی امثال ذلك عنهم بحیثیة^۱ یکاد یخرج عن الحصر^۲»^۳.
- بعد از آن فرموده است که: «مؤمن ممتحن باید صوفیه حَقّه باشد؛^۴ چه مؤمن ممتحن آن است که حامل اسرار باشد، و علوم غیر صوفیه که از جمله اسرار نیست؛ بلکه علوم شرعیه ظاهریه است که اظهار او واجب است در رؤوس^۵ منابر^۶ و صدور محافل. و هرگاه علوم اهل بیت - علیهم السلام - منحصر به همین علوم شرعیه بود، نبودند محتاج وصیت به کتمان او به این غایت و در نهایت شدت و با^۷ این که اگر^۸ علوم آنها را مقصور^۹ به همین علوم بدانیم عارف به کمالات و مراتب ایشان نخواهیم بود؛ چه علم شریعت بالنسبه به علم طریقت، مثل قشر است به لب^{۱۰}. و طریقت بالنسبه^{۱۰} به حقیقت همچنین است، و کجاست قشر از لب^{۱۱} و لب^{۱۲}»^{۱۲}.
- به قلیل فاصله فرموده است که: «تصوّف عبارت است از تخلّق به اخلاق الهیّه قولاً و فعلاً و عملاً و حالاً. و کدام کمالی^{۱۳} که^{۱۴} اعظم از این باشد که کسی متخلّق به اخلاق الهی باشد؛ چنانچه امر فرموده اند: «تخلّقوا باخلاق

۱۵ . ۱. ق: بحیث

۲. و این گونه امور را از آنان به گونه‌ای روایت نموده که گویی از حدّ شماره خارج است.

۳. جامع الاسرار / ۳۳ - ۳۵. ۴. متن: «فتقول هؤلاء الجماعه هم الصوفیه...».

۵. ل: رأس ۶. ق: + و مساجد

۷. کذا / شاید «یا» باشد ۸. ل: - اگر

۹. ل: مقصود ۱۰. ق: طریق نسبت ۱۸

۱۱. ق: با

۱۲. بسنجید با جامع الاسرار / ۴۲ - ۴۳ / گویا مؤلف بخشی از کلام اُمّلی را نقل به معنی کرده و توضیح و تفسیر کرده است.

۱۳. ق: کمال

۱۴. ط: - که

الله»^۱.

- و فی الحقیقه نیست ارسال انبیاء رسل و تعیین اولیاء و اوصیاء مگر از جهت امر به تحصیل این مرتبه؛ چنانچه^۲ مخفی نیست بر صاحبان فطانت، و گواهی می دهد ریاضات و مجاهدات ایشان، و ترک نمودن آنها جمیع لذات دنیویه و اخرویه را، و رجوع نمودن ایشان به فناء^۳ [...].
- و بعضی دیگر^۴ گفته اند: صوفی کسی است که مخالف نباشد ظاهر او احکام شریعت^۵ را، و موافق باشد^۶ باطن او^۷ به حقایق حقیقت. و^۸ نبوده باشد از^۹ برای او شیئی، و ذخیره نکند شیئی را از برای شیئی. و سؤال ننماید از راه ضرورت شیئی از اشیاء را، و نبوده باشد با او شیئی که عطاء نماید احدی را از آن^{۱۰} شیء.
- و بعضی دیگر گفته اند: کیست که گذران نماید در دنیا بدون مشغله دنیوی و داخل قیامت بشود بدون مطالبه نمودن احدی از وی حقی، و ملاقات نماید مولای خود را بدون وحشتی.
- و دیگری^{۱۱} گفته است: متصوّف^{۱۲} را ظاهری^{۱۳} و باطنی می باشد. ظاهر او قطع علائق است و جاذب باشد هر شیء را به خدا، و جاذب نباشد شیئی

۱. بحار الانوار، ج ۵۸ / ۱۲۹: «به اخلاق الهی متخلق گردید».

۲. ق: چنان که

۳. ق: به قضاء

۴. ق: - دیگر

۵. ق: شرعیه

۶. ق: - باشد

۷. ق: - و

۸. ق: - از

۹. ق: ل: دیگر

۱۰. ق: ل: او

۱۱. ق: ل: دیگر

۱۲. ق: المتصوف

۱۳. ق: ظاهر

- او را از خدا، و باطن او هجران نمودن است از خلائق، و متعلق بودن باطن او است به حقایق.
- ۳ و دیگری گفته است: تصوّف، متخلّق شدن است به اخلاق ربویّت و استعمال نمودن است آداب شرعیه را، و تمسّک داشتن است به سنّت بهترین خلائق، حضرت محمّد بن عبدالله^۱، صلی الله علیه و آله.
- ۶ و دیگری گفته است^۲: صوفی آن است که شب او شب مظلومین باشد و روز او روز محزون باشد.
- و دیگری گفته است: صوفی آن است که ظاهر او با خلق، و باطن او با حقّ باشد، و در قلب او^۳ غیر خدا چیزی نباشد، و فکر او در علویّات باشد، و همّت او در کمال علوّ باشد.
- ۹ و بعضی گفته است^۴: صوفی^۵ آن است که کلام او از برای خدا باشد، و علم او لله باشد، و نظر او قلباً با خدا باشد، و شنیدن او از خدا باشد، و انس او به خدا باشد، و منزل او در نزد خدا باشد، و اعتماد او به او باشد، و عیش او با خدا باشد.
- ۱۲ و بعضی دیگر گفته اند^۶ که: صوفی آن است که ظاهر او بیرون رفته باشد از دنیا، و قلب او منتقل شده به عقبی، و سر او نازل شده باشد به مولی.
- و دیگری گفته است که: صوفی آن است که ظاهر او غریق بلا باشد و روح او مسرور باشد به بلا باعدم شکایت؛ و قلب او متلذّذ باشد به واردات الهیّه،
- ۱۸

۱. ق: حضرت محمّدی

۲. ل: - است

۳. ق: + را

۴. ط: گفته اند

۵. ق: - صوفی

۶. ل: گفته

سرّ او مشغول باشد به مولی.

و از برای این کلمات، تفسیر و ^۱ تأویل ^۲ هست؛ مقام موضع ذکر او ^۳

نیست» ^۴.

بعد از این فرموده است که: «چنانچه تو ^۵ استنکاف داری از اسم صوفی،

جمعی می‌باشند غایت استنکاف دارند از اسم شیعه، و منسوب می‌سازند

شیعه را به کفر و زندقه، و هرگاه بشناسند این که شیعه عبارت است از ^۶

طبقه‌ای ^۶ که مخصوص باشند به علوم ائمه ^۷ از اهل بیت پیغمبر - صلی الله

علیه و آله - و تبعیت ^۸ می‌کنند آنها را، ظاهراً و باطناً، و ایشان می‌باشند صاحب

مقامات و درجات عالیّه، هرآینه البته استنکاف و انکاری از آن طایفه نخواهند ^۹

داشت.

شیعه هم که مشغول ریاضت و مجاهده نشده باشد، سزاوار به او نیست

که مذمت و انکار نماید شیعه‌ای را که مشغول به ریاضت و تزکیه نفس باشد، ^{۱۲}

و خود را به اوصاف مذکوره متّصف و متخلّق ساخته باشد؛ چه اسرار ائمه -

علیهم السلام - و احوال ایشان اعظم و اعلی می‌باشد از آنچه ایشان بر او

می‌باشند. ^{۱۵}

و اگر مذمت نمایند صوفی حقیقی را به واسطه گروهی دیگر که خود را

۱۸

۰۱. ل: - و	۰۲. ق: تأویل و تفسیر
۰۳. ط: آن	۰۴. جامع الاسرار / ۴۴ - ۴۶.
۰۵. ق: - تو	۰۶. ق: طایفه‌ای
۰۷. ق: الهیّه	۰۸. ق: پیروی

- متشبه به اینها نموده‌اند، و شرکت اسمی دارند، و^۱ فی الحقیقه از این طایفه نیستند. چه این طایفه‌ای است که با تشیع حقیقی، کمال متابعت به اقوال و افعال و احوال ائمه هدی - صلوات الله و سلامه^۲ علیهم - داشته باشند، و کسی که به این اوصاف نباشد فی الحقیقه خارج است از آنها، و مذمت نمودن آن طایفه را - به جهت افعال ناهنجار غیر ایشان - خوش نیست و غلط است.
- ۳
- ۶ چنانچه جماعتی است که مشارک‌اند با شیعه در اسم، و فی الحقیقه از ایشان نیستند - مثل غلات اسماعیلیه و زیدیه و کیسانیه و فطحیه و واقفیه و غیر ذلك - همچنین جمعی باشند که مشارک‌اند با صوفیه در اسم، و فی الحقیقه از ایشان نیستند؛ مثل جماعت مباحیه و حلولیه و اتحادیه و معطله و امثال و اقران ایشان.
- ۹
- و همچنان که تفسیق و تکفیر نمودن کل شیعه را به جهت داخل نمودن غلات اسماعیلیه خود را در اسم تشیع، غلط است؛ همچنین تکفیر نمودن جماعت صوفیه حق^۳ را به جهت جماعت حلولیه و اتحادیه و معطله و مباحیه، بی جا و غلط است.^۴ تا این جا ترجمه کلام جامع الاسرار بود.
- ۱۲
- ۱۵ ضعیف عرض می‌نماید: اگر^۵ صوفی آن است که از حدیث سرور اولیا و والد اوصیا - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ما دامت الارض و السماء - یا از تفاسیری که سابقاً مذکور شد که^۶ مؤدای همه عبارات متقارب، بلکه فی

۱. ل: - و
 ۲. ق: - و سلامه
 ۳. ط: حقه
 ۴. جامع الاسرار / ۴۶ - ۴۸.
 ۵. ل: که
 ۶. ط: - که / ط: + بر می‌آید

الحقیقه متحد می‌باشد که^۱ وجود صوفی از کبریت احمر اعزّ است. و اگر صوفی کسی است که حلولی، یا اتّحادی، یا جبری، یا تناسخی باشد، معلوم نیست، بلکه قطعی است که از فرق امامیه^۲ اثنا عشریه، کسی به او قایل باشد. ۳

بلی در عرض قریب به چهل سال که منزل ضعیف از اتّفاقات در معبر قافله و زوّار واقع شده، بسیار ملاقات و معاشرت با گروه مختلفه اتّفاق افتاده، و همچنین در اوقات^۳ مسافرت هم به بسیاری برخورده‌ام. آنچه مشخص و ۶

محققّ حقیر ضعیف^۴ شده است آن است که در این طایفه جمعی هستند^۵ که خود را اهل سلوک و^۶ طریقت، بلکه^۷ حقیقت هم شاید بدانند، و متهاون به شرع شریف می‌باشند، بلکه ظنّ قوی بلکه علم عادی حاصل شده است که ۹

منکر اکثر احکام ارکان^۸ شریعت هم می‌باشند، لعنت خدا و انبیا و رسل و جمیع ملائکه و جمیع^۹ حمله عرش، بلکه جمیع مخلوقات بر همچو اشخاص باشد.

۱۲ لیکن در این مدت بینی و بین الله به خدمت اولیائی هم رسیده‌ام که مهما

امکن جزئی^{۱۰} از مستحبات را هم تارک نمی‌باشند، و از سخن لایعنی بالمرّه در کمال شدّت، محترز بوده، و^{۱۱} شغل ایشان در لیل و نهار مشغول به طاعات

از تلاوت کلام الله مجید^{۱۲} و ادای فرائض و^{۱۳} نوافل بر وجه کامل بوده

۱. ق: - که
 ۲. ق: + یا
 ۳. ط: ایام
 ۴. ق: - ضعیف
 ۵. ق: هستند جمعی
 ۶. ق: و
 ۷. ق: منکر ارکان اکثر
 ۸. ق: منکر ارکان اکثر
 ۹. ق: - جمیع
 ۱۰. ط: جزوی
 ۱۱. ق: - و
 ۱۲. ق: - مجید
 ۱۳. ل: - و

- است^۱، و مسائل ضروریّه خود را از محلش اخذ نموده بودند، و در جمیع اوقات، انزوا و انقطاع از کلّ خلق داشتند. مطلقاً و اصلاً در فکر ذخیره نمودن دراهم و دنانیر^۲ نبوده‌اند، بلکه به اقلّ ما یقنعی^۳ اکتفا می نمودند، و^۴ آنچه بالفرض هم اگر می رسید به فقرا و ضعفا می رسانیدند.
- جناب اقدس الهی به فضل و کرم خود، این ضعیف را در ضمن این اشخاص، محشور با ائمه اطهار - صلوات الله علیهم - بگرداند.

۲. ق: دینار

۴. ق: - و

۱. ق: بوده‌اند

۳. ل: یقنع

فصل چهارم

در نقل کلمات علامه حلّی و محقق تستری

[بخش اوّل]

[در نقل کلمات علامه حلّی به روایت احقاق الحق]

- در نقل کلام افضل المجتهدین^۱ و المتکلمین علامه حلّی - رحمه الله - با کلام^۲ فاضل روزبهانی و ردّ او^۳ از کلام محقق تستری - قدس سره - از کتاب مستطاب احقاق الحق، تا واضح و ظاهر شود که فرقه ضالّه حلولیه و اتّحادیه از صوفیه عامّه است، نه خاصّه.
- ۱۲ بدان که محقق تستری، مؤلف آن کتاب شریف، در عنوان آن کتاب فرموده است که: چون سلطان فاضل^۴ فاضل السعید، غیاث الدین الجایتو خدابنده - انار الله برهانه - به تأمل صادق و نظر سدید، خلع نمود از خود قلاده تقلید را، پس منتقل شد اوّل از مذهب حنفی که نشو و نما از صغر سن در او نموده بود به مذهب شافعی که شناعة او از مذهب^۵ حنفی و مذاهب دیگر کمتر بود.
- ۱۸ پس چون که ظاهر شد^۶ از برای او از مناظره نمودن صدر جهان بخارایی

۱. ق: المحققین

۲. ق: کلام

۳. ط: فاضل

۴. ق: - او

۵. ق: - شد

۶. ق: مذاهب

- حنفی با مولانا^۱ نظام الدین عبدالملک المراغی الشافعی بطلان هر دو مذهب، و مطلع شد بر مجملی از حقیقت^۲ مذهب شیعه، در این اوقات حکم نمود به
- ۳ احضار علمای امامیه از امصار. و اختیار نمود از میان آنها، از جهت مناظره اغیار، شیخ اجل، مصنف علامه تاج ارباب عمامه، حجت خاصه بر عامه، لسان المتکلمین، سلطان الحکماء المتأخرین، جامع المعقول و المنقول^۳،
- ۶ المجتهد فی الفروع و الاصول، آن کسی که گویا شد به حقّ زبان او، و ظاهر شد صدق از بیان^۴ او، حسن، پسر شیخ سدید الدین یوسف، پسر مطهر الحلّی - احله الله فی جوار النبّی و آله - و بیوشاند به او از حله‌های^۵ رحمتش.
- ۹ پس مناظره نمود^۶ با علمای عامه، علامه - رحمه الله - و ثابت نمود به ایشان^۷ به براهین عقلیه و حجج نقلیه بطلان مذاهب عامه ایشان را، و حقیقت مذهب امامیه را بر وجهی که تمنّی می نمودند این که باشند جماد یا شجر.
- ۱۲ مبهوت گردیدند^۸ که گویا لقمه نمودند حجر را.
- پس علامه - رحمه الله - از جهت تأکید ابطال مذاهب عامه و حقیقت^۹ مذهب خاصه، تصنیف نمود کتاب مزیل ارباب را، که نامند آن را^{۱۰} به کشف الحق و نهج الصدق و الصواب.
- ۱۵ پس عدول نمود پادشاه عصر - رحمه الله علیه - و امراء و^{۱۱} عساکر و

۱. ق: مولا

۲. ق: المنقول و المعقول ۱۸

۳. ق: بنان

۴. ل: حلتهاى

۵. ق: نمود

۶. ط: - به ایشان

۷. ق: کردند

۸. ق: حقیقت

۹. ق: نامید او را

۱۰. ق: + رؤسای

- جماعت بسیار از علما و اکابر از مذهب عامه، و^۱ ملتزم شدند متابعت مذهب خاصه امامیه را، و مزین نمودند خطبه و سگه را به اسامی ائمه معصومین که ایشان به خلافت سزاوار بودند.^۲
- ۳ و^۳ بودند از علمای معاصرین علامه - رحمه الله - که با او مناظره نمودند خلق بسیاری از علمای عامه، مثل مولی^۴ قطب الدین شیرازی، و عمر کاتبی قزوینی، و احمد پسر محمد کیشی، و رکن الدین موصلی، و مولانا^۵ نظام الدین عبدالملک مراغی و غیر ایشان از موالی و صدور.
- و هیچ یک از این افاضل به^۶ آن جناب متعرض نشدند به رد نمودن این کتاب مستطاب با^۷ مشتمل بودن^۸ این کتاب بر قدح و طعن نمودن^۹ اسلاف و اجله ایشان، و نقض نمودن آنچه اعتماد به او داشته‌اند از ادله، چرا که باعث سکوت ایشان این بود که مبادا این حرکت باعث ظهور زیادتی^{۱۰} لجاج و اعوجاج ایشان بشود در نزد خلایق.
- ۱۲ تا این که رسید این کتاب مستطابی^{۱۱} که شکی و ریبی در او نیست به نظر فضول سفیهی که شمرده می‌شود از خفافیش ظلمت‌کوری، بی‌بصیرتی^{۱۲} که او فضل پسر روزبهان است، که بیرون می‌آید فضله از دهانش، که بی‌حیایی را شعار خود نموده و خود را هدف تیر ملامت ساخته، به جرأت و جسارت

۱۸	۱. ق: - و	۲. ق: بودند به خلافت سزاوار
	۳. ل: - و	۴. ق: مولانا
	۵. ق: - مولانا	۶. ط: - به
	۷. ق: یا	۸. ق: نمودن
	۹. ق: - نمودن	۱۰. ق: زیادتی ظهور
	۱۱. ق: مستطاب	۱۲. ق: بصیر

- نمودن به معارضه شیخ بزرگوار، علامه حلّی - رحمه الله - و تزییف نمودن کلام او را به شتم و رکیک از سخن، و معامله نموده است با او به غیر آنچه لایق است به او از اجلال و اکرام. ۳
- پس مقرون نموده^۱ ظلمت را به نور، و عقب درآورده نغمه زبور را به صدای زنبور، یا مقابله نموده قبیح و کریه منظر^۲ را به نیکو منظر، و نظیر^۳ نموده به حوراء عین عورا^۴ را^۵، بلکه به رشته^۶ لالی در آورده خرمهره را. ۶
- و شاید باعث به ردّ و تزییف او^۷ تشفی خاطر منحوس خود را خواسته^۸ است نماید. چه در اوّل ظهور دولت صفویّه موسویه - انار الله براهینهم الجلیلة^۹ - قتل عامی نمودند اهل اصفهان را از جهت تصلّب^{۱۰} ایشان در مذاهب عامّه، و خود او از موطن او که اصفهان باشد گریخت، و در ماوراء النهر ساکن گردید. ۹
- پس مستولی شد به او حقد و کینه ای که ناشی شده بود از مصیبت اهل و اصحاب، و عایق و مانع شد از بصیرت او دیدن حقّ و صواب. تا این که نظر نمود در کلام علامه بعین^{۱۱} غیر صحیحته، و شکّ و ریب^{۱۲} هم رسانید در مقدمات حقّه صریحه، چنانچه گفته اند: ۱۵

۱۸

۱. ق: نمود	۲. ق: - منظر
۳. ق: نظر	۴. عورا: یک چشم
۵. ط: به حور العین عور را / ل: عور را.	۶. ق: شسته
۷. ق: و	۸. ط، ق: خاسته
۹. ق: الجلیة	۱۰. ل: تعصب
۱۱. ق: به نظر	۱۲. ق: + به

شعر

اذا لم تكن للمرء عين^۱ صحيحة فلا غرو ان^۲ يرتاب و الصبح مسفر^۳
 و^۴ من که قاضی نور الله - رحمه الله - می باشم، اراده نمودم که به توفیق^۳
 جناب اقدس الهی^۵ آگاه نمایم بر بطلان آنچه ایراد نموده است بر مصنف
 علامه از قدح و ملامت، و بیان نمایم این که او از جهالت در بحر عمیقی^۶
 می باشد، و به دوام سوختن سزاوار است. و^۷ این که شبهات او بر علامه،
 اضعف است از احتجاجات^۸ بر حقیقت جبت و طاغوت، و ادله او او هن
 است از بیت عنکبوت و تأویل های ملاحظه الموت، و تسمیه نموده است
 کتاب مزخرف خود را به کتاب: «ابطال نهج الباطل و اهمال کشف العاطل»^۹.
 و قاضی - رحمه الله - را دأب^{۱۰} این است که «قال المصنف رفع الله
 درجته» می گوید، بعد کلام علامه - رحمه الله - را نقل می نماید، بعد از آن «قال
 النَّاصِبُ^{۱۱} خففه الله» می گوید، و^{۱۲} عبارات^{۱۳} سخیفه او را نقل می نماید، بعد
 از او «أقول» می گوید^{۱۴}، مشغول به تزییف کلمات او می شود.
 انصاف آن است که چنانچه از بعضی اساتید عظام خود که جناب مرحوم

۱۵

۱. ق: + غیر
 ۲. ق: أن لا
 ۳. ق: و الصبح مفرد «اگر چشم درستی شخص نداشته باشد، مانعی از آن نیست درحالی که صبح روشن شده،
 وی در آن شک کند».
 ۴. ق: - و
 ۵. ق: باری
 ۶. ل: عمیق
 ۷. ل: از
 ۸. ق: + و
 ۹. احقاق الحق، ج ۱ / ۱ - ۲۰
 ۱۰. ل: آداب
 ۱۱. ق: بعد از او النَّاصِبُ
 ۱۲. ق: - و
 ۱۳. ل: آداب
 ۱۴. ق: + بعد کلام علامه

۱۸

مغفور^۱ میرزا ابوالقاسم قمی - اعلى الله درجاته - باشد، و بعضی فضلی دیگر - که جناب مرحوم مغفور^۲ میرزا محمد مهدی طباطبایی شهرستانی باشد - شنیدم که می فرمودند که: «قاضی - رحمه الله - کمال فضیلت و تحقیق و تتبع را داشته که به این نحو ردّ کلمات فاضل روزبهانی را نموده»، و می فرمودند که «اگر علامه حلّی خود ایشان می خواستند که به این نحو ردّ و تزییف کلام او را نمایند، ما را اعتقاد این است که به این نحو^۳، ممکن او نبود^۴».

۹ قاضی - رحمه الله - کتاب خود را مسمّی نموده است به احقاق الحق و فرموده است:

«علامه - رحمه الله - در کتاب نهج^۵ الحق [فرموده] بحث خامس در این است که جناب اقدس الهی^۶، متحد نمی شود با غیر. چه ضرورت حاکم است به بطلان اتحاد، چرا که تعقل کرده نمی شود گردیدن دو شیء، شیء واحد، و مخالفتم نموده اند جماعتی از صوفیه جمهور؛ یعنی عامّه^۷.^۸

پس حکم نموده اند به این که خدای تعالی متحد می شود به ابدان عرفا، تا این که بعضی گفته اند که: «خدای تعالی، نفس وجود است، و کلّ موجودات اوست» و این عین کفر و زندقه است.

۱. ق: مبرور

۲. ق: مبرور

۳. ق: مبرور

۴. ق: مبرور

۵. ق: مبرور

۶. ق: مبرور

۷. ق: مبرور

۸. ق: مبرور

۱. ق: مبرور

۲. ق: مبرور

۳. ق: مبرور

۴. ق: مبرور

۵. ق: مبرور

۶. ق: مبرور

۷. ق: مبرور

۸. ق: مبرور

۸. نهج الحق و كشف الصدق / ۵۸ - ۵۹: «انه تعالى لا يحلّ في غيره... وخالفت الصوفيه من الجمهور في ذلك... فهؤلاء اجهل الجهال».

- ۳ حمد می‌کنم جناب اقدس الهی^۱ را که تفضیل داد ما را بر سایر ناس به سبب متابعت نمودن ما، اهل بیت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - را، نه صاحبان هواهای فاسده و آراء کاسده را»^۲.
- و گفته است ناصب^۳ - خفیه الله - می‌گویم: «مذهب اشاعره این است که خدای تعالی متحد نمی‌شود با غیر او از جهت امتناع متحد شدن دو چیز^۴.
- ۶ و اما آنچه نسبت داده است به صوفیه، از قول به اتحاد، پس اگر اراده نموده است محققین از صوفیه را، مثل ابویزید بسطامی و سهل بن عبدالله تستری و ابوالقاسم جنید بغدادی و شیخ سهروردی، این نسبت باطل^۵ است^۶ و افتراء محض است.
- ۹ حاشا که ایشان به این نحو باشند، بلکه تصریح نموده‌اند همگی ایشان در عقاید ایشان به بطلان اتحاد، چه او منافی عقل و شرع است. بلکه ایشان
- ۱۲ اهل محض توحیدند، و حقیقت اسلام ناشی است از اقوال ایشان، و ظاهر است از اعمال و عقاید ایشان، و آنها می‌باشند اهل توحید و تمجید، و فی الحقیقه ایشان می‌باشند فرقه ناجیه. و از برای ایشان مصطلحاتی می‌باشد که
- ۱۵
-
۱. ق: می‌کنم خدا
۲. بسنجید: نهج الحق / ۵۷ و احقاق الحق، ج ۱ / ۱۷۹.
۳. ق: - ناصب
۴. دلیلی که مشهور است از حکما در ابطال مطلق اتحاد، چه اتحاد در ذات باشد و خواه اتحاد دو صفت یا ذات با صفت باشد، این است که هرگاه دو چیز یکی شدند یا هر دو موجود هستند یا یکی موجود است و آن دیگری موجود نیست یا این که هیچ کدام موجود نیستند بلکه ثالث به هم رسیده است، و هرگاه که هر دو موجود باشند اتحاد نخواهد بود بلکه دوتا باشند نه یکی، و اگر یکی موجود باشد دون دیگری باز اتحاد نشده است چه اتحاد موجود با معدوم معقول نیست، و اگر هیچ کدام موجود نباشند باز اتحاد نخواهد بود بلکه آن دو تا برطرف شده و ثالث به هم رسیده است، پس اتحاد مطلقاً محال است (منه).
۵. ل: - باطل
۶. ق: - است

- قاصر است از فهم او غیر ایشان. مثلاً در کلام ایشان لفظ بقا هست. کسی که عارف به مراد ایشان نباشد، حمل می‌نماید کلمات ایشان را بر حلول و اتحاد.
- ۳ اما آنچه نقل نموده از ایشان، این که می‌گویند خدای [تعالی] نفس وجود است، این مسأله دقیقی می‌باشد که نمی‌رسد فهم امثال او به او.
- مجملاً آن که^۲ ایشان می‌گویند که نیست موجودی مگر جناب اقدس الهی، و اراده می‌نمایند که وجود حقیقی از برای^۳ او است، چه او از ذات او است نه از غیر او. پس موجود حقیقی او است و^۴ هرچه غیر^۵ او موجود باشد وجود او از او است. و آن چیز فی حد ذاته نه موجود است و نه معدوم، چه او ممکن است، و ممکن نسبت او به وجود و عدم مساوی است.
- ۹ پس وجود هر شیئی از خداست، پس او موجود است به وجود ظلی از ظلال وجود حقیقی، پس موجود حقیقی اوست، و این عین توحید و کمال
- ۱۲ تفرید است^۶، کسی^۷ نسبت دهد ایشان را به کفر^۸ با فهمیدن او این عقیده را، او^۹ کافر است، چه تکفیر نموده است مسلمی را به جهت اسلام او». تا این جا بود کلام ناصب.
- ۱۵ فرموده است قاضی - رحمه الله - : «تردید نموده ناصبی^{۱۰} مردود به قولش که اگر اراده نموده است محققین از صوفیه را^{۱۱} مثل ابویزید^{۱۲} بسطامی، و

۱۸

۱. ق: و اما	۲. ق: این که
۳. ل: - از برای	۴. ل: - چه او ... و
۵. ق: جز	۶. ق: + و
۷. ط: + که	۸. ل، ق: - به کفر
۹. ق: - او	۱۰. ق: ناصب
۱۱. ق: - را	۱۲. ط: بایزید

- مذکور نساخته^۱ عدیلش را او، این است که مراد علامه^۲ غیر محققین از صوفیه است. و ظاهر است که تشنیع علامه مخصوص به ایشان است، و ایشان می‌باشند^۳ اشخاصی که معتقد علامه است که از صوفیه عامه‌اند نه مثل ابویزید بسطامی و جنید و اشباه ایشان. چه ایشان از شیعه خالص مخلص می‌باشند، چنانچه ما^۴ تحقیق تشیع ایشان را در کتاب مجالس المؤمنین^۵ ایراد نمودیم.^۶
- و بالجمله، در فرقه متصوفه عامه جماعتی می‌باشند که قائل‌اند به اتحاد و حلول، چنانچه ذکر کرده است او را علامه - رحمه الله - و تصریح به این شده است در موافق و شرح او؛ چه گفته است: «مخالف در این دو اصل؛ یعنی عدم اتحاد و عدم حلول سه طایفه است. اول نصاری، و ضبط نموده است مذهب ایشان را، سوم^۷ بعض متصوفه است، و کلام ایشان میانۀ حلول و اتحاد است.»
- پس ظاهر شد که نیست منشأ آنچه ذکر نموده است علامه - رحمه الله - عدم اطلاع او بر مصطلحات صوفیه حقه، چگونه می‌شود و^۸ حال آن که او^۹ تحقیق نموده است در مصنفات خود - موافقاً مر^{۱۰} غیر خود را^{۱۱} از متألهین - این که وجود حقیقه^{۱۲} الله تعالی است و وجودات^{۱۳} ممکنات به سبب انتساب

۱. ق: نساخت
 ۲. ل: - علامه
 ۳. ط: + از
 ۴. ق: + به
 ۵. بنگرید: مجالس المؤمنین، ج ۲ / ۲۰ - ۲۴.
 ۶. ق: - ایراد نمودیم
 ۷. ل: سیم
 ۸. ق: او
 ۹. ق: - او
 ۱۰. ل: بر
 ۱۱. ل: - خود را
 ۱۲. ط: حقیقی
 ۱۳. ق: وجود

ایشان است به او. پس قول ما که «زید موجود است»، به منزله قول ما^۱ ماء شمس است.

۳ و اما آنچه ذکر نموده است ناصب در تحقیق وحدت وجود، از این که نسبت وجود و عدم به ممکن مساوی است، پس او از چیزهایی می باشد که اهل ظاهر از متکلمین قائل اند به او. و لازم نمی آید از این کلام آنچه توقع^۲ نموده است ناصب از این که نبوده باشد از برای ممکن وجودی^۳ حقیقه و الا لازم می آید این که بوده باشد هر امری که استفاده نموده است شیء را از غیر متصف نباشد حقیقه به این شیء، پس لازم می آید این که نبوده باشد ناریتی که حاصل است در اجزاء دخانیه شهابیه که صاعد است به کره نار حقیقه از جهت استواء این اجزا به سوی وجود دخانیه و عدم او^۴. منتهی شد کلام قاضی - رحمه الله.

۱۲ و گفته است علامه - رفع الله درجته^۵: «بحث سادس در این است که^۶ حلول نمی نماید در غیر. زیرا که معلوم است که چیزی که در چیز^۷ حلول کند محتاج به محلش می باشد. و بدیهی است که خدا محتاج نیست، و هر محتاج به غیر ممکن است، پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود.

و صوفیه از اهل سنت به این قائل شده اند، و تجویز کرده اند بر خدا که بر

۱. ق: یا

۲. ط: تفریع

۳. ق: وجود

۴. احقاق الحق، ج ۱ / ۱۷۹ - ۱۸۳.

۵. ق: - رفع... درجته

۶. ط: - که

۷. ق: - چیز

بدن عارفان حلول کند. بین این مشایخ را که تبرک می جویند به قبرهای ایشان که چگونه است اعتقاد ایشان در باب خداوند خود، و گاهی حلول بر خدا تجویز می کنند، و گاهی خدا را به اتحاد نسبت^۱ می کنند^۲، و عبادت^۳ ایشان رقص کردن است و دست بر هم زدن و غنا و خوانندگی کردن. و خدا عیب کرده بر کفار در این^۳ اعمال که ﴿وَمَا كَانَ صَلَوَتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً...﴾^۴؛ یعنی نبود نماز یا دعای مشرکان نزد خانه کعبه^۵ مگر صفیر زدن و دست بر دست زدن، و چه غفلت و گمراهی از این بالاتر می باشد که کسی که تبرک جوید به جماعتی که عبادت کنند خدا را به عبادتی که خدا کفار را بر آن عیب کرده بلکه دیده ظاهر ایشان کور نیست، دیده دل^۶ ایشان کور است.

و من دیدم جماعتی از صوفیه را در روضه حضرت امام حسین - علیه السلام - که ایشان نمازشان^۶ گزاردند به غیر یک نفر ایشان که او نماز نکرد، و نشستند بود.

بعد از ساعتی، آن^۷ جماعت نماز خفتن را کردند و آن شخص نکرد. از یکی از ایشان پرسیدم که این شخص چرا نماز نکرد؟^۸ گفت که^۹: او چه احتیاج دارد به نماز^{۱۰}، و^{۱۱} به خدا واصل شده است. آیا جایز است که^{۱۲} کسی

۱. ل: - به اتحاد نسبت

۲. ق: می کند

۳. ق: + حال و

۴. انفال / ۳۵: «و نمازشان در خانه [خدا] جز سوت کشیدن و کف زدن نبود».

۵. ق: مکه

۶. ق: نماز شام

۷. ق، ط: این

۸. ل: + و

۹. ق: - که

۱۰. ط: - دارد به نماز

۱۱. ط: او

۱۲. ط: - که

که به خدا واصل شد، میانه خدا و خود^۱ حاجبی قرار بدهد؟ و نماز حاجب است میانه بنده و خدایش.

۳ بنگر ای عاقل! تفکر نما در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا آن است که دانستی و^۲ عبادت ایشان آن است که گفتم. و عذر ایشان را در ترک نماز شنیدی، و با این اعتقادات و اعمال، ایشان را از ابدال می دانند، با این که جاهل ترین جهال اند»^۳. منتهی شد کلام علامه^۴ - علیه الرحمة و الرضوان.

۹ گفته است ناصب - خففه^۵ الله - می گویم: «مذهب اشاعره این است که خدای تعالی جایز نیست این که حلول کند در غیری؛ چه حلول حصول به تبعیت است، و او منافی وجوب ذاتی^۶ است. و ایضاً اگر مستغنی باشد از محل بذاته که حلول در او نخواهد کرد^۷؛ و الا محتاج خواهد بود^۸ او^۹ لذاته، و حال این که^{۱۰} لازم می آید این که محل او قدیم باشد. پس لازم می آید دو ۱۲ محال؛ یکی تعدد قدما، و دیگر احتیاج واجب.

و اما آنچه ذکر نموده است از این که صوفیه تجویز می نمایند به خدای تعالی حلول را، پس ذکر کردیم در فصل سابق این که اگر^{۱۱} اراده نموده است ۱۵

۱. ق: خود و خدا	۲. ط: که
۳. ق: + به	۴. نیز بنگرید: نهج الحق / ۵۸ - ۵۹.
۵. ل: حفظه	۶. ق: وجوب و این
۷. ل: بود	۸. ق: - بود
۹. ل: - والا... او	۱۰. ط: آن که
۱۱. ط: - اگر	

به این صوفیه، محققین از مشایخ را که غلط است، چه اعتقادات ایشان مشهور است.

- ۳ و هرگاه کسی خواسته باشد مطلع شود بر حقایق عقاید ایشان مطالعه نماید کتبی را که تصنیف نموده‌اند از برای بیان اعتقادات؛ مثل عقایدی که منسوب است به سهل بن عبدالله تستری، و مثل اعتقادات شیخ مشهور به شیخ کبیر، و مثل اعتقادات شیخ حارث المحاسبی^۱ و رساله قشیری و عقاید شیخ ضیاء الدین ابی نجیب سهروردی و مثل عوارف المعارف شیخ شهاب الدین ابی حفص عمر سهروردی، تا این که ظاهر بشود به او عقاید ایشان که مطابق است^۲ با کتاب و سنت. و ببیند که ایشان به چه مرتبه مبالغه نموده‌اند در نفی حلول و اتحاد.

- و آنچه نقل نموده از قول یکی از قلندریه فسقه که^۳ زیارت می‌کردند در مشهد مولای ما حسین - علیه السلام - در موسم زیارت از نماز نکردن او، و^۴ گردانیده^۵ است او را مستند از جهت ردّ نمودن مشایخ کبار محققین را، محلّ تعجب است؛ گویا نظر ننموده است به کتاب عوارف المعارف و رساله قشیری^۶ تا این که معلوم او شود که [این] قوم به چه مرتبه سعی و اهتمام داشته‌اند در محافظت نمازها^۷ و دقایق آداب و خشوع در عبادات. و اعتقاد کند کمالات ایشان را، و می‌گرداند قول قلندر فاسقی را تمسک در جرح و انکار ایشان، و

۱۸

۱. در «ق» و «ل»: محاسی خوانده می‌شود. ۲. ق: مطابقت دارد

۳. ق: به ۴. ل: - و

۵. ق: نگردانیده ۶. ق: قشریه

۷. ق: نماز

- این کار نهایت تعصّب و بیرون رفتن است از قواعد اسلام. پناه می‌بریم^۱ به خدا از عقاید فاسده کاسده او». تا این جا بود کلام ناصب - خفّقه الله^۲.
- ۳ فرموده است قاضی - رحمه الله - می‌گوییم^۳: «ما بیان نمودیم سابق بر این، این که جماعتی می‌باشند از متصوّفه، که قائل‌اند به حلول، و گفتگوی علامه - رحمه الله - با آنها می‌باشد، و دلالت می‌کند به این عقیده بعضی از^۴ اشعار ایشان: ۶

شعر

- أنا من اهوى و من اهوى أنا نحن روحان حللنا بدنا^۵
- ۹ و در این هم تشکیک نیست که بعضی از این فرق^۶ به رقص و تغنی متوجّه^۷ بوده‌اند؛ مثل متأخرین از نقشبندیه.
- بلی قدمای صوفیه محقّقه بری و عاری از این گونه اطوار می‌بوده‌اند، و هرگاه ذکر نمایند بعضی متأخرین از این فرقه از قدما آنچه دلالت کند بر مباح بودن این اطوار یا محض کذب است، یا محمول است بر تقیه از ارباب حدیث، و متصوّفه از اهل سنّت، چه^۸ ایشان مبالغه داشتند در حلیّت غنا و امثال او. ۱۵
- و آنچه ذکر نموده است از این که علامه نقل نموده است قول واحدی از

۱۸ ۱. ق: می‌برم ۲. ل: حفظه الله
 ۳. ق، ط: + من ۴. ق: - از
 ۵. من همان عاشقم، و معشوق همان من، مادو روحیم که در یک بدن حلول کرده‌ایم.
 ۶. ق: فرقه ۷. ل: - متوجه
 ۸. کذا / به‌ظاهر زائد است. ۹. ق: - و

قلندریه را، وارد^۱ می‌آید به او این که او - رحمه الله - اعرف است به حال کسی که نقل نموده است^۲ از او ترک کردن نماز را، و این که ایشان از اهل سنت می‌باشند، خواه ناصب او را قلندریه یا صوفیه یا متصوفه بگویند یا نگویند.

من شنیده‌ام که ایشان نامیده‌اند خود را به واصلیه، و مراد ایشان از^۳ این اسم آن^۴ است که ایشان رسیده‌اند به خدای تعالی، و شناخته‌اند او را حق^۵ شناسایی؛ پس ساقط شده است از ایشان تکلیف.

و گفته است قائل ایشان^۶: کسی که به مرتبه حقیقت رسید ساقط می‌شود از او امر، و احتجاج^۷ می‌نماید^۸ به قول خدای تعالی ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۹. و تفسیر می‌نمایند یقین را وصول به مرتبه شهود کونی، و او عبارت است از حقیقت نزد ایشان، و این عقیده زندقه و نفاق است، و دروغ بستن است بر خدا و رسول و نفس خود ایشان.

و شاید ناصب توهم نموده است از قول علامه، این که زیارت می‌نمودند جناب حسین را کسانی که^{۱۰} شیعه بوده‌اند^{۱۱} و سنی نبوده‌اند و ندانسته است این که زیارت ایشان از جهت لهو و مشاهده ناسی که مجتمع شده‌اند در ایام

۱. ق: دارد
 ۲. ق: - است
 ۳. ق، ط: - از
 ۴. ق: این
 ۵. کذا / صحیح: قائل از ایشان
 ۶. ق، ط: می‌نمایند
 ۷. حجر / ۹۹: «و پروردگارت را پرستش کن تا این که مرگ تو فرا رسد».
 ۸. ل: را این که
 ۹. ط: ۱۰. بوده
 ۱۰. ق، ل: - و

- موسم زیارت، و^۱ چگونه زیارت می‌نماید حسین - علیه السلام - را با اعتقاد به استحباب او کسی که قرار داده است بر نفس خود ساقط شدن واجبات از او، چه جای^۲ مستحبات^۳. تا این جا بود کلام قاضی - رحمه الله^۴.
- ۳
- ضعیف مسکین عرض می‌کند که قاضی نور الله - رحمه الله - از اكمال^۵ متکلمین و حکمای متألّهین و اصدق محدّثین، و^۶ جامع جمیع علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه، و مالک فطانت اعلی و حدس^۷ قصوی^۷ بوده. شاهد بر این ادعائی که ضعیف^۸ می‌نماید ظاهر می‌شود بر کسی که به شرف مطالعه تصنیفات شریفه عظیمه او مشرّف شده باشد، مثل حاشیه‌ای که بر تفسیر بیضاوی در کمال بسط و تدقیق^۹ نوشته و کتاب احقاق الحق که^{۱۰} به ردّ ابطال الباطل فاضل روزبهانی اصفهانی نوشته است، و فی الحقیقه علامه - رحمه الله^{۱۱} - در کتاب نهج الحق^{۱۲} جمیع مطالب مذاهب عامه را اصولاً و فروعاً مزیّف و باطل نموده است.
- ۱۲
- «و غایت فضیلت او - رحمة الله علیه^{۱۳} - در علم کلام و تتبع او در مذاهب عامه از آن کتاب ظاهر و هویداست، و فاضل روزبهانی نیز کمال بذل^{۱۴} جهد خود را در جرح و ردّ نموده است، لیکن حال کلمات مزخرف او نسبت به
- ۱۵

۱. ط: است

۲. ق: + از

۳. ل: - او کسی... مستحبات

۴. احقاق الحق، ج ۱ / ۱۸۳ - ۲۰۲.

۵. ق: - و

۱۸ ل: اكمال

۶. ق: حقیر

۷. ق: - حدس

۸. ق: - که

۹. ق: تحقیق

۱۰. ل، ق: منهج

۱۱. ق: - ره

۱۲. ط: + و

۱۳. ق: - علیه

کلمات آن بزرگوار از قبیل مقارنه خذف است به لؤلویی که در کمال صفا و درخشندگی باشد. و گویا اشاره نموده است مولوی^۱ به امثال این خفاشی^۲ که محروم است از رؤیت انوار در مثنوی^۳:

۳

نظم

از همه محروم تر خفّاش بود که عدوی^۴ آفتاب فاش بود
 نی تواند در مصافش زخم خورد نی به نفرین تاندش مهجور کرد^۶
 دشمن ار^۵گیری به حد^۶ خویش گیر تا بود ممکن که گردانی اسیر
 قطره با قلزم چو استیزه کند ابله است او، ریش خود بر می کند^۷
 و گویا لسان حال علامه - قدس سرّه - به این جاهل فرموده است:

۹

بیت

ای مگس! عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری^۸
 و این ردّ و جرح مزخرف را مایه اعتبار خود گردانیده در ولایت و مملکت نواصب که عبارت از ماوراء النهر باشد؛ تا این که به عنایت الهی و تأیید روح منور و مطهر^۹ رسالت پناهی و ائمه کبار و بزرگان با اعتبار، قاضی -
 رحمه الله - در صدد^{۱۰} تزییف کلمات مزخرف او گردید^{۱۱}، مجموع خیانتها

۱۵

۱۸

۱. ق: + قدس روحه
 ۲. ق: خفّاش
 ۳. ق: - در مثنوی
 ۴. ط: عدو
 ۵. ل، ق: - ار
 ۶. ل: بجد
 ۷. مثنوی معنوی، دفتر ۳ / ۳۶۲۶.
 ۸. دیوان حافظ / ۲۴۰.
 ۹. ق: مطهر منور
 ۱۰. ق: + برآمده
 ۱۱. ق: برآمده

- و سرقت‌های او را ظاهر و هویدا گردانید. عظم الله قدره و رفع مكانه، حشره مع موالیه من الائمة الطاهرين^۱».
- ۳ و یکی دیگر از تصانیف او^۲ - رحمة الله عليه - كتاب مستطاب مجالس المؤمنین است که مقصود از تصنیف آن کتاب ردّ جمعی از علمای عامّه بوده است که آنها مدّعی بوده‌اند که تشیع، مذهبی مخترع است که در ایام سلطان سعید^۳ الجایتو احداث شد.
- ۶ قاضی - رحمه الله - در آن کتاب، اثبات تشیع جمعی کثیر از صحابه و تابعین و فقها و حکما و عرفا و سلاطین و وزرا و امراء و شعرا از متقدمین، یعنی از ایام^۴ حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - تا زمان متأخر^۵ نموده است.^۶
- نفاست و شرافت این دو^۷ کتاب به مرتبه‌ای است که محقق محدث مولانا محمد تقی مجلسی فرموده است که: «بر هر شیعه لازم است که این دو کتاب را داشته باشد».
- و یکی دیگر از تصنیفات او، شرح بر شش دفتر مثنوی است. و دیگر کتاب مصائب^۸ نواصب است. کتاب اخیر به نظر ضعیف^۹ نرسیده است، لیکن اسم او در مجالس مذکور است. شاید تصانیف دیگر هم داشته باشد که به نظر
-
- ۱۸ ۱. احقاق الحق / همان‌جا.
 ۲. ق: آن
 ۳. ق: - سعید
 ۴. ق: + جناب
 ۵. ق: متأخرین
 ۶. ق: + و
 ۷. ق: - دو
 ۸. ق: - مصائب
 ۹. ق: حقیر

ضعیف^۱ نرسیده است، و نظر به کمال سعادت او به حُسن خاتمه [به] شهادت هم فائز شده است. اعلی الله درجاته.

۳

بخش دوم^۲

[در نقل کلام قاضی نور الله]

۶ در نقل کلام قاضی نور الله - رحمه الله^۳ - از مجالس المؤمنین فرموده است^۴:

«مجلس ششم: در ذکر جمعی از صوفیه^۵ صافی طویت که نزد سالکان

۹ مسالک طریقت و مؤسسان قواعد^۶ شریعت و حقیقت، مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد جواهر زواهر انبیا^۷ و ائمه هدی - علیهم صلوات الله الملك الاعلی - وجود فائض الجود این طایفه کرام و اصفیای
۱۲ عظام - کثرهم الله بین الانام - است. که به میامن توفیق از ادنی مراتب خاک به اعلی مدارج افلاک ترقی نموده اند، و از حسیض خمول بشریت به اوج قبول ملکیت تلقی^۸ فرموده، از پرتو سراج و^۹ وهاج، و عکس شعاع لماع ﴿... یَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ...﴾^{۱۰} با ساکنان ملاً اعلا و مطمئنان عالم بالا در سلک
۱۵ انتظام منخرط گشته، و به مرتبه ای رسیده که عواقب امور قبل از ظهور

۱. ق: حقیر

۲. ق: - ره

۳. ق: صوفی

۴. ق: - انبیا

۵. ط: - و

۶. نور / ۳۵: «خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند».

۷. ل: پنجم

۸. ق: + از

۹. ط: قوائد

۱۰. همچنین است نسخه ها و مصدر

۱۸

مشاهده نموده‌اند؛ و خواتیم^۱ اشیاء پیش از بروز وجود مطالعه فرموده^۲.
دعایم دین و دولت به میامن همّت ایشان قائم، و قوایم ملک و ملّت به روابط
وجود ایشان منتظم. ۳

پا کبازان بساط مردی و صدرنشینان صفّه دردمندی، بحرآشامان
تشنه جگر، و دست‌افشانان بی‌پا و سر، گم‌گشتگان جاده سلامت و منزویان
کنج ملامت، ژنده‌پیلان ژنده‌پوش و زنده‌دلان صاحب هوش، خرّقه‌پوشان
خانقاه قدس و باده‌نوشان بزمگاه انس. مصرع:
«شاهان بی‌کلاه و امیران بی‌سپاه».

نظم^۴ ۹

قومی ملوک طبع که از روی سلطنت

گویی ز احترام^۵ سلاطین کشورند
شاهان دلق‌پوش که گاه حمایتی ۱۲

زیر گلیمشان جم^۶ و خاقان و قیصرند
امروز از نعیم جهان چشم دوختند

فردا خود از کرشمه به فردوس ننگرند ۱۵
منگر به چشم خوار در این پابرهنگان

نزد خرد عزیزتر از دیده سرند
۱۸

۲. ق: کرده‌اند

۴. ق: شعر

۶. ق: -و

۱. ق: خاتیم

۳. ق: پی

۵. ق: احتلام(?)

آدم بهشت را به دو گندم اگر فروخت

حقاً که این گروه، به یک جو نمی‌خرند

۳ و مزید توضیح و تقریر کلام در تحقیق رجال^۱ این طایفه کرام^۲ بر وجهی که در مقدمات این کتاب اشارتی به آن واقع شده، تحصیل یقین به مطالب حقیقت که حکمت عبارت از آن است، یا به نظر و استدلال حاصل می‌شود چنانچه^۳ طریقه اهل نظر است و ایشان را علما، حکما می‌خوانند؛ یا به طریقه ۶ تصفیه و استکمال است چنانچه شیوه^۴ اهل فقر است، و ایشان را اولیا می‌نامند.

۹ و^۵ اگر چه هر دو طایفه به حقیقت حکمایند، لیکن طایفه ثانیه چون به محض موهبت ربانی به درجه کمال فائز شده‌اند و^۶ از مکتب‌خانه ﴿...و عِلْمُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۷ سبق گرفته‌اند و در طریق ایشان اشواک شکوک^۸ و غوایل اوهام کمتر است، اشرف و اعلی باشند، و به وراثت انبیا - که صفوت ۱۲ خلائق‌اند - اقرب و اولی^۹ خواهند^{۱۰} بود.

و^{۱۱} هر دو^{۱۲} طریق در نهایت وصول، سر به هم باز می‌آورند ﴿... و إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ...﴾^{۱۳}. و میان محققان هر دو طریق هیچ خلاف نیست، ۱۵

۱. ق: - رجال / ط: حال

۲. ط: گرام

۳. ق: چنان که

۴. ط: شیمه

۵. ق: - و

۶. ل: - و

۷. کهف / ۶۵: «و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم».

۸. ق: شوک

۹. ق: ادنی

۱۰. ق: خواهد

۱۱. ل، ق: - و

۱۲. ل: - دو

۱۳. هود / ۱۲۳: «و تمام کارها به او باز گردانده می‌شوند».

- چنانچه منقول است که شیخ عارف محقق، شیخ ابو سعید^۱ ابوالخیر را با قدوة الحكماء المتأخرین، شیخ ابوعلی سینا - قدس الله روحهما - اتفاق صحبتی شد. بعد از انقضای آن^۲، یکی گفت: «آنچه او می داند ما می بینیم» و دیگری^۳ گفت: «آنچه او می بیند ما می دانیم»^۴.
- و هیچ کس از حکما انکار این طریقه ننموده اند، بلکه اثبات آن کرده، چنان که^۵ ارسطاطاليس می گوید: «هذه الاقوال المتداولة كالسلم نحو المرتبة المطلوبة، فمن أراد ان يحصلها فليحصل لنفسه فطرة^۶ اخرى^۷». و افلاطون الهی فرموده: «قد تحقق لي الوف^۹ من المسائل، ليس لي عليها برهان^{۱۰}».
- و شیخ ابو علی در مقامات العارفين می فرماید: «فمن احب ان يتعرفها، فليتدرج الي أن يصير [من] اهل المشاهدة دون المشاهدة، و من الواصلين الي العين، دون السامعين لا اثر^{۱۱} له و لا عين^{۱۲}»^{۱۳}.
-
- ۱۲
۱. ق: + بن
۲. ل: این
۳. ل: دیگر
۴. بسنجید: اسرار التوحيد / ۲۱۰: «بعد سه شبان روز خواجه بوعلی سینا برفت، شاگردان او سؤال کردند کی شیخ را چگونه یافتی؟ گفت هرچ من می دانم او می بیند، و مریدان از شیخ سؤال کردند کی ای شیخ بوعلی را چگونه یافتی؟ گفت هرچ ما می بینیم او می داند».
۱۵. ۵. ق: چنانچه
۶. ط: نظرة
۷. این گفتارهای در دسترس بسان نردبانی به سوی آن مرتبه مطلوب است، هر کس خواهد بدان رسد برای خویش فطرت دیگری به دست آورد.
۸. ۸. ق: - و
۹. ط: الوفاً
۱۸. ۱۰. برای من آگاهی به هزاران مسأله حاصل شد که دلیلی بر آن ندارم.
۱۱. ط: للأثر
۱۲. ۱۲. ط: - و لا عين / مصدر: السامعين للأثر.
۱۳. ۱۳. الاشارات و التنبیها / ۱۵۶. «وهر کی خواهد کی آن را نیک بداند، جهد کند تا از اهل مشاهدت شود، نه از اهل مشافهت، و آن کسانی باشند کی به عین آن رسند، نه اثر آن شنوند» (ترجمه فارسی اشارات و تنبیها / ۲۵۵).

- و حکیم الهی، شیخ شهاب الدین مقتول - که محیی رسوم قدمای حکما است - در تلویحات^۱ نقل می‌کند که در خلسه لطیفه - که به اصطلاح این طایفه آن را غیب گویند - ارسطو را دیدم، و در تحقیق ادراک که از غوامض مسائل^۳ حکمت است از او نکته‌ای چند پرسیدم. بعد از آن شروع در مدح استاد خود افلاطون نموده^۲ و اطراء^۳ عظیم در مدحت او کرد^۴، از او سؤال کردم که «از متأخرین کسی به مرتبه او رسید؟» گفت: «نه؛ و نه^۵ به جزوی^۶ از هفتاد هزار جزء از کمال او».
- و بعد از آن ذکر بعضی از فلاسفه اسلام می‌کردم و با^۷ هیچ کدام التفات ننمود تا به ذکر بعضی از ارباب کشف و شهود رسیدم؛ مثل جنید بغدادی و ابو یزید بسطامی و سهل بن عبدالله شوشتری - قدس الله ارواحهم - گفت: «اولئك هم الفلاسفة حقاً»^۸. لیکن در طریق آنها^۹ اخطار^{۱۰} بسیار و مهالک بی‌شمار است؛ چه خطرات و ساوس و ورطاتِ هواجس و تسویلات باطله و تخیلات فاسده، سالک را در بیابان طلب حیران و سرگردان گرداند، و افسد مفاسد آن که به اندک نمایش، ﴿... كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً...﴾^{۱۱} از^{۱۲} راه رفته، دست از طلب بدارد، ﴿... حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا...﴾^{۱۳}

۱. تلویحات / ۷۳ - ۷۴. ۲. ط: نمود
 ۳. ط: اصرار / اطراء: مبالغه کردن در مدح کسی ۴. ق، ط: کرده
 ۵. ل: - نه ۶. ط: جزئی
 ۷. ق، ط: و به ۸. اینها در حقیقت از فیلسوفانند.
 ۹. ق، ط: - آنها ۱۰. ق: اختار / اخطار: خطرها
 ۱۱. نور / ۳۹: «چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه، آن را آبی می‌پندارد».
 ۱۲. ق: - از ۱۳. نور / ۳۹: «تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد».

و^۱ بعد از اطلاع بر حقیقت حال، حاصلش غیر حسرت و وبال نباشد.

نظم

۳ دور است سراب در این بادیه هشدار

تا غول بیابان نفریید به سرابت

۶ خلیلی قطع الفیافی الی الحمی کثیر و ارباب الوصول قلائل^۲

و ایضاً استاد این طریقه که عبارت از مرشد کامل است نادر است، و^۳ بر

تقدیر وجود، شناخت او متعذر، یا^۴ متعسر. چه کمالات انسانی را^۵ جز

۹ صاحب کمال شناسد و قیمت جوهر را جز جوهری نداند.^۶

به سر قصه سیمرخ و قصه^۷ هدهد

کسی رسد که شناسای منطق الطیر است

۱۲ و اکثر مردم به صورت مموه^۸ و ظاهر بی حقیقت، از راه افتاده‌اند.

یاقوت را مقابل خرمهره می‌کنند^۹

سنگ سیاه به نرخ زر سرخ می‌خرند

۱۵ و ناگاه افتد که به تلبیس و تدلیس فریفته شود، و نقد عمر صرف خدمت

ناقصی کند به ظن کمال، و مؤدّی به خسران حال و مال او گردد، نعوذ باللّٰه من

۱. ل: - و

۱۸. ۲. ای دوست من راهزنان بیابان در مسیر منزلگه محبوب بسیارند، و واصلان اندکند.

۳. ق: - و

۴. ق: تا

۵. ل: - را

۶. ق: + بیت

۷. ط: غصه

۸. مموه: خبر آمیخته از راست و دروغ

۹. ق: می‌کند

الغباوة^۱ و الغواية^۲.

- و از این جهت در کلام ملک علام و صاحب وحی - علیه السلام -
 ۳ ترغیبات بسیار در باب نظر و تفکر وارد شده، علمای اعلام نیز بیشتر ترغیب
 مردم بر طریقه نظر نمایند، با آن که در طریقی تصفیه نیز احتیاج به این طریقی
 محقق است؛ زیرا که در اثنای تصفیه و ریاضت تلبیسات شیطانی، ملتبس
 ۶ می شود با^۳ الهامات رحمانی، و فرق میان آن واردات جز به دلیل عقلی میسر
 نیست. و ایضاً اگر سالک به کلی از علم رسمی عاری باشد، از ورطه افراط و
 تفریط ایمن نتوان^۴ بود، و از مخالفت حکمت و شریعت فارغ نه. و شاید که
 ۹ بنابر جهل به حد اعتدال ریاضات مفرط کشد^۵ و مؤدّی شود به فساد مزاج و
 بطلان استعداد. و لهذا حضرت هادی الثقلین الی صراط المستقیم - علیه و
 علی آله افضل التحیة و التسلیم - می فرماید: «ما اتّخذ الله جاهلاً ولیاً»، و در
 ۱۲ حدیث دیگر فرموده: «قسم ظهري رجلان؛ جاهل متنسك و عالم متهتك»^۸.
 و بی شائبه تکلف، ارباب اعتدال و مستعدان وصول به مراتب کمال از
 طایفه علییه صوفیه ناجیه امامیه^۹ اند که در مبادی حال، بلکه در ازل آزال به
 ۱۵ میامن هادی توفیق رحیق تحقیق از جام فیض ساقی کوثر نوشیده اند و جرعه

۱. ل: العباده ۲. پناه می بریم به خدا از کودنی و فریفته شدن.

۳. ق، ط: به ۴. ل: نتواند

۵. ل: کشته ۶. ل: - و ۱۸

۷. نسخه ها: ولیا جاهلا، بسنجید: شرح اصول الکافی، ج ۸ / ۳۰۴: «خداوند هیچ نادانی را ولی (یا دوست) خود قرار نداد».

۸. غرر الحکم / ۴۸، منیة المرید / ۱۸۱ و معدن الجواهر / ۲۶: «دو کس پشت مرا بشکستند، عابد نادان، و پرده در

نابکارِ دانا». ۹. ق: - امامیه

لا یظماً اصلاً ابداً شاربها کشیده‌اند.

سید المتألّهین، حیدر بن علی الاملی در کتاب جامع الانوار فرموده که
 ۳ «فرقه ناجیه امامیه - ایدهم الله تعالی - دو طایفه‌اند:

یک طایفه آن که^۱ حامل ظاهر علوم رسول مجتبی و ائمه هدی‌اند که
 عبارت از علوم شرعیه اصلیه و فرعیه باشد.

۶ و طایفه دیگر آن که متحمل باطن علوم ایشان‌اند که^۲ عبارت از طریقت و
 حقیقت و ایقان باشد، و اول موسوم است به مؤمن فقط، و ثانی به مؤمن
 ممتحن، و شیعی و صوفی عبارت از این دو طایفه‌اند، زیرا که شیعی و صوفی
 ۹ دو^۳ اسم متغایرانند که مراد از ایشان، حقیقت واحده است؛ یعنی کسی که
 حامل شریعت محمدیه باشد^۴ به حسب ظاهر و باطن»^۵.

بعد از آن فرموده که: «اگر گویند که اکثر صوفیه به حسب ظاهر بر طریق
 ۱۲ اهل سنت و اصول و قواعد ایشان‌اند، پس^۶ چگونه ایشان را شیعه حقیقی
 توان گفت؟

گوییم: صوفیه، فرق بسیارند مانند شیعه، اما فرقه حقه از ایشان یکی
 ۱۵ است، و آن فرقه‌ای است که حامل اسرار سید مختار^۷ و ائمه اطهار باشد^۸، و^۹
 ایمان به ایشان به حسب ظاهر و باطن داشته، همچنان که فرقه ناجیه از فرق

۱۸ ۱. ل: - آنکه
 ۲. ق: که
 ۳. ق: که
 ۴. ل، ط: - باشد
 ۵. جامع الاسرار / ۴۱.
 ۶. ل: - پس
 ۷. ق: مختارند
 ۸. ق: - باشد
 ۹. ط: - و

۲. ق: + آن
 ۴. ل، ط: - باشد
 ۶. ل: - پس
 ۸. ق: - باشد

- متکثره شیعه یکی است و آن امامیه اثنی عشریه اند^۱ که قواعد و احکام ایشان در فروع مبنی است بر نقل صحیح از نبی و عترت - علیهم السّلام»^۲.
- ۳ مؤلف را عقیده آن است که هیچ یک از این طایفه رفیع، سنی مذهب نبوده^۳ مگر شردمه ضالّه نقشبندیه^۴ که جهت ترویج بضاعت و گول زدن اهل سنت و جماعت - که فی الحقیقه اهل سنت و جماعت اند - نقش تصوفی جهت ابوبکر بسته اند و خرق اجماع قوم^۵ نموده^۶، خرقه طریقت^۷ خود را به او بسته اند و بنابر ظهور بطلان آن طریقه صاحب نفحات^۸ که از مریدان خواجه نقشبند است گفته که «خواجه بهاء الدین به حقیقت، اویسی است»^۹.
- ۹ کلام قاضی - رحمه الله - تمام شد.

۱. ق: عشریه می باشند

۲. همان جا.

۳. ق: نبوده اند

۴. ق: - نقشبندیه / ق: + گفتند

۵. ل: قومی

۶. ل: نموده اند

۷. ط: طریقه

۸. نفحات الانس / ۳۸۴. ذیل: «خواجه بهاء الحق و الدین النقشبند».

۹. مجالس المؤمنین، ج ۲ / ۲ - ۵.

فصل پنجم

در تحقیق این که صوفی حقیقی نمی‌شود از اهل سنت
و جماعت باشد، و بیان قدح سلسله نقشبندیه به آن نهج
که سلسله خود را^۱ ضبط نموده‌اند

معروض می‌دارم که از جملهٔ واضحات، بل بدیهیات است که شخص
شیعی، معتقد و مرید اهل سنت نمی‌شود، اما عکس متصور، بلکه متحقق
الوقوع^۲ است. چه^۳ در^۴ از مننه سالفه تقیه طریقهٔ مستمره بوده است، و اکثر
مشایخ از راه تقیه خود را اهل سنت و اهل سنت را اهل سنت می‌نمودند؛ لهذا اهل سنت به ایشان
میل و ارادت هم می‌رسانیدند.

و مقصود مشایخ - قدس سرهم - این بوده است که ایشان را به تدریج
منتقل سازند از تسنن به تشیع؛ چنانچه از شیخ بزرگوار، شیخ محمد لاهیجی
شارح گلشن راز نقل نموده‌اند که «مرید حنفی^۵ را که فتوح هم نمی‌رسید، نقل
می‌نمود به مذهب شافعی و از آنجا به تشیع».

بلکه گاه بوده است بدون تصریح، مراد به حقیقت^۶ تشیع ظاهراً بر مرید

۲. ق: - الوقوع

۴. ق: که

۶. ط: حقیقت

۱. ق: را خود

۳. ق، ط: چو

۵. ل: حقیقی

باز شده، مجاهدت و ریاضت مرید بر وفق شریعت مقدسه صاحب ولایت^۱ کلیه باطناً^۲ به ایشان معین می شده^۳: لهذا از تسنن خارج می گردیده، داخل^۴ زمرة فرقه ناجیه می شده اند.

بعد از ثبوت این مقدمه می گویم: تشیع جمعی کثیر از مشایخ بر متبیین^۵ کتب و رسائل ایشان ظاهر و مبین است؛ مثل شیخ عطار و مولانای رومی و شیخ سنائی و شیخ احمد جامی و شیخ صفی الدین اردبیلی و سید علی همدانی و سلطان ابو سعید ابوالخیر که صاحب رباعیات مشهور می باشد، و شاه نعمت الله ولی و شاه قاسم انوار و شاه داعی الله شیرازی و شیخ آذری و شیخ محمد لاهیجی و سید نجیب الدین [رضا] و غیر از اینها، مملاً تعدد و لا تحصی.

بعد از ثبوت تشیع اینها نظر به تحقیق سابق، مراد این حضرات هم شیعه باشند، و هكذا تا به آخر منتهی به معصوم - علیهم السلام - می شود.

۱۲ و اکثر سلاسل مشایخ سلسله ایشان، منتهی به معروف کرخی و از او به حضرت امام ثامن، امام رضا - علیه السلام - می شود^۷، و در رسائل ایشان سلسله خود را معنعن^۸ بواحد عن واحد به امام رضا - علیه السلام - رسانیده اند. و بعضی از سلاسل منتهی می شوند به شیخ کمیل بن زیاد

۱. ل: دلالت

۲. ل: باطن

۳. ق: + و

۴. ق: متعین

۵. ق: + و اکثر سلاسل... می شود

۶. ق: متعین / «معنعن» اصطلاحی حدیثی است که در طی حدیث راوی سلسله سند خود را به طور کامل تا معصوم، با بهره از لفظ «عن» بیان می دارد.

۷. ق: + و

۸. ق: + و

- النخعی^۱ که او از جمله اخصّ خواص و مرید حضرت سیّد اوصیا و سرور اولیا علی مرتضی - صلوات الله علیه و علی اولاده الطّاهرین - است.
- ۳ و بعضی دیگر منتهی می شوند به حسن بصری و از او به حضرت علی مرتضی - علیه الصّلوٰة و السلام^۲.
- و همه سلاسل منتهی می شوند به امام. مگر سلسله^۳ نقشبندیه که اصل او در ترکستان است و شعبه او در هندوستان می باشد، منتهی^۴ می سازند سلسله خود را به حضرت امام جعفر الصادق و می گویند که حضرت امام را دو نسبت ثابت است:
- ۹ یکی: به والد بزرگوار خود، حضرت امام محمّد باقر - علیه السلام - و ایشان را به والد بزرگوار خود، حضرت امام زین العابدین، و ایشان را به والد بزرگوار خود، حضرت امام حسین - علیه السلام - و ایشان را به والد بزرگوار خود، حضرت امیر المؤمنین و ایشان را^۵ به حضرت رسالت، صلّی الله علیه و علی اولاده الطّاهرین أجمعین^۶.
- و نسبت^۷ دیگر که حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - دارد^۸ به قاسم بن محمّد بن ابی بکر، وی را نسبت ارادت به سلمان فارسی - رضی الله عنه - و وی را با وجود دریافت شرف صحبت حضرت پیغمبر نسبت ارادت
-
- ۱۸ ۱. ق: نخعی
۲. ق: - علیه الصّلوٰة و السلام
۳. ق: - سلسله
۴. ل: منتقل
۵. ق: - و ایشان را به والد بزرگوار خود حضرت امام زین العابدین... ایشان را
۶. ق: صلّی الله علیه و آله
۷. ل: - و نسبت
۸. ق: - که حضرت... دارد

- به^۱ ابی بکر بوده است.
- و صاحب رشحات^۲ که از اعظم این سلسله می باشد نقل نموده است از
- ۳ شیخ ابوطالب مکی که در قوت القلوب^۳ نسبت ثانیه را تصحیح نموده است. و شیخ احمد فاروقی که ملقب به مجدد الف ثانی است در مکاتیب و رسائل خود^۴ تصحیح نسبت ثانی نموده است^۵ و ابوبکر را مبدأ سلسله می داند.
- ۶ و محقق تستری - صاحب مجالس المؤمنین^۶ - این سلسله را مخترع و بی اصل می داند^۷ و حق به جانب او است به چند وجه:
- اما اول: آن که حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - نظر به احادیث
- ۹ کثیره بل متواتره عامه و خاصه، امام واجب اطاعة بودند و قاسم بن محمد بن ابی بکر از جمله اصحاب امام زین العابدین - علیه السلام - بوده؛ چنانچه در رجال شیخ طوسی - رحمه الله - و ابن داود^۸ مذکور است.
- و در تاریخ قاضی ابن خلکان شافعی مذکور است^۹ که قاسم از سادات
- ۱۲ تابعین و یکی از فقهای شیعه است که در مدینه بودند و او افضل اهل زمان خود بود و^{۱۰} از جمعی از^{۱۱} صحابه روایت کرده، و جمعی از تابعین از او
- ۱۵ روایت دارند که^{۱۲} قاسم - پسر خاله امام زین العابدین - علیه السلام^{۱۳} - بود و

۱. ق: - به . ۲. بسنجید: رشحات عین الحیات، ج ۱ / ۲۲.

۳. ق: + نیز

۴. ق: - صاحب مجالس المؤمنین

۵. ق: نموده است نسبت ثانی

۶. بنگرید: مجالس المؤمنین، ج ۲ / ۵. ۱۸

۷. ر. ک: رجال الطوسی / ۱۱۹، ش ۱۲۱۰ و رجال ابن داود / ۲۷۶، ش ۱۱۹۵.

۸. ل: - و

۹. ل: - و در تاریخ... است

۱۰. ل: - و

۱۱. ق: - از

۱۲. ق: - ع

مادر او، دختر یزدجرد شهریار آخر پادشاهان عجم بود^۱، و صبیّه او، امّ فروه نام او بود^۲، و بعضی گویند: «نام او فاطمه بود که زوجه مطهره حضرت امام محمد باقر - علیه السلام^۳ - و والده حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام^۴ است».

و در زمان وفات قاسم اختلاف بسیار است، و راجح نزد ابن خلکان آن است که در سال یکصد و یک وفات یافت، و عمر او هفتاد سال یا هفتاد و دو بود.

و^۵ به قول عامّه و خاصّه حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - افضل و اکمل است از قاسم از^۶ همه جهات. بنابر این ترجیح دادن حضرت امام جعفر الصادق - علیه السلام - قاسم را بر والد بزرگوار خود، و مرید او شدن از جمله ترجیح مرجوح بر راجح، و تفضیل مفضول بر فاضل است، و هیچ ذی شعوری مصدر این امر شنیع نمی شود. چه جای همچو بزرگواری که از صغر، بل از اوّل ولادت جامع جمیع کمالات صوری و معنوی بود؛ پس قول به ارادت آن بزرگوار به^۷ قاسم از حیث^۸ اعتبار ساقط و هابط است.

و اما^۹ ثانیاً: این که سلمان فارسی - رحمه الله - در سنه^{۱۰} است و ثلاثین از هجرت در مدائن وفات یافت و در اواخر ایّام سلمان فارسی - رحمه الله - اگر

۱۸

۱. ق: بوده	۲. ق: بوده
۳. ق: -ع	۴. ق: -ع
۵. ل: -و	۶. ق: به
۷. ق: -به	۸. ق: خیر
۹. ق: -اما	۱۰. ط: - سنه

قاسم بوده صغیر بوده، قابل تربیت سلمان و ارادت را^۱ نداشته، و حقّ این است که قاسم چنانچه مذکور شد از خواصّ و مریدین حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - بوده.

۳ و اما ثالثاً: این که مرید بودن سلمان فارسی مر ابوبکر را با وجود ادراک نمودن خدمت^۲ جناب^۳ مقدّس نبوی، از جمله ترجیح مرجوح است بر راجح، و صدور او سیّما از مثل سلمانی بسیار بعید و غریب^۴ است؛ بلکه از جمله محالات است؛ چرا که او^۵ از عنفوان صبی در طلب دین حقّ ساعی بود، و نزد علمای ادیان از یهود و نصاری و غیرهما تردّد می نمود، و در ششایدی که از این ممرّ به او می رسید صبر می ورزید، تا^۶ آن که در سلوک این طریق خواجه‌های بسیاری او را به نوبت فروختند، و آخر الامر به خواجه کائنات - علیه افضل^۷ الصلوات - رسید و او را از قوم یهود^۸ به مبلغی خرید، - و محبّت و اخلاص و مودّت اختصاص او نسبت به آستان مقدس نبوی - ۱۲ صلیّ الله علیه و آله - به جایی رسید که از زبان مبارک آن سرور به مضمون عنایت مشحون «سلمان متّاً^۹ اهل البیت»^{۱۰} سرافراز گردید، و لنعم ما قیل:

۱۵

۰۲. ق: حضرت

۰۱. ق: به او

۰۳. ق: - جناب

۰۴. ق: غریب و بعید

۰۵. ق: - او

۰۶. ط: با

۱۸

۰۷. ق: - افضل

۰۸. ق: یهودی

۰۹. ق: منی

۰۱۰. عیون اخبار الرضا / ۲۴ و اختصاص / ۳۴۱. «سلمان از ما اهل بیت است».

نظم

- کانت مودة سلمان له نسباً و لم یکن بین نوح و ابنه رحماً^۱
- و شیخ محیی الدین اعرابی از این حدیث استدلال به عصمت و طهارت
۳ سلمان نموده در کتاب فتوحات.^۲
- و با وجود این حالات و^۳ اتصاف به اقسام کمالات، خلفای خلافت^۴
- ۶ مآب، جهت بیعت کردن او را چندان زدند که گردنش کج بماند، تا وقتی که وفات یافت.
- ابن قتیبه که از مشاهیر علمای مخالف است آورده که «هیجده^۵ کس از صحابه، رافضی بودند»، و سلمان را از آن جمله شمرده.
- ۹ شیخ اجل، ابو جعفر طوسی - رحمه الله - در کتاب امالی^۶، از منصور بن نوح روایت نموده که گفت: به حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - گفتم که «ای مولای من! از شما بسیار ذکر سلمان فارسی می شنوم، سبب^۷ آن چیست؟»^۸ آن حضرت در جواب گفت که «مگو سلمان فارسی، بگو سلمان محمدی - صلی الله علیه و آله».

۱۵

۱. دوستاری سلمان بر اهل بیت، [سبب] خویشاوندی او گشت، حال آن که بین حضرت نوح و فرزندش خویشاوندی نبود.

۲. فتوحات مکیه، ج ۱ / ۱۹۶: «فهذه شهادة من النبي صلى الله عليه وسلم لسلمان الفارسی بالطهارة والحفظ الالهی والعصمة حيث قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم: سلمان منا اهل البيت».

۱۸

۳. ط: با ۴. ط: جلافت

۵. ق: هیژده

۶. امالی طوسی / ۱۳۳، مجلس پنجم بحار الانوار، ج ۲۳ / ۳۲۷ و کشف الغمة، ج ۱ / ۳۸۸: «ما اکثر ما اسمع منك یا سیدی ذکر سلمان الفارسی. فقال: لاتقل الفارس، ولكن قل سلمان المحمدی...».

۷. ق: - سبب ۸. ق: چه است

- و بدان که باعث بر کثرت ذکر من او را سه فضیلت عظیم است که او به او آراسته بود:
- ۳ اول: آن که اختیار هوای امیر المؤمنین - علیه السلام - بر هوای نفس خود نمود.
- و دیگر: دوست داشتن او فقرا را، و اختیار نمودن^۱ ایشان را^۲ بر اغنیا و صاحبان ثروت و مال.
- ۶ و دیگر محبت او به علم و علما. «انّ سلمان کان عبداً صالحاً حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین»^۳.
- ۹ و در کتاب عین الحیوة فرموده است که به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - منقول است که فرموده است: «ایمان، ده پایه دارد؛ مانند نردبان که بر او^۴ بالا می روند، و سلمان در پایه دهم است، و ابوذر در پایه نهم، و مقداد در پایه هشتم»^۵.
- و در کتاب کامل بهائی مذکور است که چون سلمان به متابعت آل پیغمبر، بر ابوبکر بیعت نکرد، روزی عمر با او گفت: «اگر بنی هاشم تخلف کردند از بیعت، برای افتخار ایشان است به رسول - صلی الله علیه و آله - و آن که ایشان می گویند افضل خلق اند بعد از رسول، باری تو را چه افتاد که تخلف می کنی؟ سلمان گفت: «انا شیعة لهم فی الدنيا و الآخرة اتخلف بتخلفهم و

۱. ق: - نمودن

۲. ق: - را

۳. سلمان بندهای صالح و مسلمان و بر دین حنیف بود، و [هیچگاه] از مشرکان نبود.

۴. ل: - که بر او

۵. عین الحیة / ۶.

ابایع بیعتهم»^۱.

و در کتاب کشف الغمّة از سلمان روایت نموده که «انا بایعنا النّبی علی

النصح^۲ للمسلمین و الائتّام بعلی^۳ بن ایطالب و الموالاة له»^۴.

و سید^۵ عارف میر مختوم در بعضی رسائل خود آورده که «حضرت

مرتضی علی در بیان محبّت سلمان فارسی چنین فرموده که هرگز به ظاهر و

باطن، با من خلاف نکرد»؛ یعنی همه آن خواست که من خواستم. مصرع^۶:

«نامرادی مراد مردان است».

و بالجمله، اختصاص او به حضرت امیر - علیه السلام - و تابعیت^۷ او در

جمیع امور روشن تر^۸ از ظهور نور بر شاهی طور است.

و در کتاب درج الدرر و تاریخ گزیده^۹ مسطور است که «مدّت عمر سلمان

به روایت اقلّ دویست و پنجاه سال، و به روایت اکثر سیصد و پنجاه سال

بود».

و اما رابعاً: می گوئیم که در اواسط این سلسله، خواجه یوسف همدانی

واقع است که او را مرشد خواجه عبدالخالق غجدوانی می دانند که او سر حلقه

۱۲

۱. کامل بهایی / ۳۳: «من در دنیا و آخرت شیعه ایشانم؛ به خلافت قبول می کنم هر آن که آنان خلیفه گیرند و

بیعت می کنم با آن که آنان بدو بیعت کنند». ۲. ق: ط: النهج ۳. ق: لعلی

۴. کشف الیقین / ۴۶۵ و کشف الغمّة، ج ۱ / ۳۸۹: «بایعنا رسول الله علی...» / با رسول خدا، از سر پند با

۱۸ مسلمانان، و پیروی و ولایت علی بن ابی طالب، بیعت نمودیم (یعنی چون حضرت علی - علیه السلام - بیعت نمود، این بیعت را در راستای بیعت رسول خدا دیدیم چه علی - علیه السلام - امام و ولی حقیقی بود).

۵. ق: - سید ۶. ق: - مصرع

۷. ق: متابعت ۸. ق: - روشن تر

۹. تاریخ گزیده / ۲۳۱.

- سلسله خواجهگان است، و چنانچه در مجالس المؤمنین و غیره مذکور است
 شیخ سنائی - رحمه الله - که تشیع او قطعی است، در طریقت مرید خواجه
 ۳ یوسف همدانی می باشد.^۱
- پس نظر به تحقیق سابق، خواجه یوسف هم باید شیعه باشد، و شیعه
 کجا راضی می شود به ارادت اهل سنت؟ بلی، عکس متصور و واقع است؛
 ۶ چنانچه مذکور شد. پس مشایخ خواجه یوسف همه باید شیعی باشند.
- پس، از این وجوه، ظاهر و واضح شد که نسبت ثانیه که جمعی از
 متأخرین نقشبندیه، تصحیح نموده اند، محض اختراع و غلط است، و شیخ
 ۹ ابوطالب مکی که تصحیح نسبت ثانیه را نموده است یا خود او از اهل سنت
 بوده، یا به عنوان تقیه این کلام را گفته است.
- و همچنین مجدد الف ثانی احتمال تسنن و مذهب ابو حنیفه را داشتن،
 ۱۲ در او ظاهر است، الله يعلم.^۲
- و اگر سلسله ایشان تا امام جعفر صادق صحیح باشد - با^۳ این که او هم
 محل تأمل است - باید نسبت اولی صحیح باشد، نه ثانیه.
- ۱۵ وجه تأمل آن است که خواجه عبدالخالق چنانچه در رشحات و غیره
 مذکور است که حضرت خضر - علیه السلام - به او رسیده، و قوف عددی
 قلبی مر ایشان را تلقین فرموده، و او به کار مشغول شده و گشاده ها یافته، و
 ۱۸ بعد از آن خواجه یوسف همدانی به^۴ بخارا آمده اند، و خواجه عبدالخالق با او

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲ / ۷۸.

۲. ق: - الله يعلم

۳. ل: که

۴. ق: یا

- ملاقات نموده، و او ذکر قلبی او را تغییر نداده، و فرموده بر وجهی که از جانب حضرت خضر - علیه السلام - مأموری، متوجّه باش!^۱
- ۳ از این قرار خواجه عبدالخالق، فی الحقیقه مرید خواجه یوسف نخواهد بود؛ بل خواجه متوجّه تربیت او ظاهراً بوده، و او در خدمت او مدّتی استفاده و استفاضه نموده است.
- ۶ و یکی از مشایخ مشاهیر سلسله نقشبندیه که اهل آن سلسله به او کمال تفاخر دارند خواجه بهاء الدین محمد نقشبند است که مشایخ ترکستان و هندوستان خود را به او منسوب می سازند، و کلام او را حجّت و برهان قاطع می دانند؛ ملاً جامی در نفحات و صاحب رشحات تصریح نموده اند که: «او اگر چه به ظاهر مرید امیر کلال باشد، اما فی الحقیقه او یسی بوده اند، و تربیت از روحانیت حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی یافته اند»^۲، و گفته اند که:
- ۱۲ «سلوک و رفتار او مخالف رفتار امیر کلال بوده؛ چه او و مشایخ او ذکر خفیه را با ذکر علانیه جمع می کرده اند. و او ذکر خفیه را اختیار کرده، و از ذکر علانیه اجتناب نموده. و هرگاه که اصحاب امیر کلال در مجلس افتتاح^۳ ذکر علانیه می کرده اند، خواجه بر می خاسته اند^۴، و از آن حوزه بیرون می رفتند»^۵.
- ۱۵ و اگر سائیلی بگویند که: تو جرح سلسله نقشبندیه را نمودی، با این که در

۱. بسنجید: رشحات عین الحیات، ج ۱ / ۳۶: «لیکن چون حضرت خواجه عبدالخالق - قدس سره - از حضرت خواجه خضر - علیه السلام - تلقین ذکر خفیه گرفته بودند و به آن مأمور شده، خواجه یوسف آن را تغییر نداده اند و فرموده اند بر وجهی که از ایشان مأمور شده اید مشغول باشید».

۲. بسنجید: نفحات الانس / ۳۸۴، ذیل «خواجه بهاء الحق و الدین نقشبند».

۳. ق: افتتاح

۴. ق: بر می خواسته

۵. بسنجید: رشحات عین الحیات، ج ۱ / ۹۵ - ۹۶، با اختلاف.

این سلسله جمعی از محققین بوده‌اند؛ مثل خواجه عبدالخالق غجدوانی^۱ و خواجه بهاء الدین و خواجه علاء الدین عطّار و مولانا نظام - که میر سید شریف جرجانی با آن فضیلت و تحقیق و تدقیق که می‌دانی به او کمال ۳ اخلاص و ارادت داشت - و مثل خواجه ناصر الدین عبداللّه^۲ و خواجه سعد الدین کاشغری که ملاً جامی و صاحب رشحات و غیر اینها از محققین که همگی صاحب تألیف و تحقیق بوده‌اند، اظهار اخلاص و ارادت به ایشان ۶ نموده‌اند، خصوصاً ملاً جامی، با آن فضیلت و تتبع، کمال ارادت و بندگی به اینها داشته. چنانچه از رسائل منظوم و منثور او، خصوص از نفحات، ظاهر و ۹ هویداست.

جواب می‌گوییم: اولاً که ما تصحیح نسبت اولی که در سلسله ایشان است نمودیم و جرح نسبت ثانیه را کردیم، با آن که طریقه ذکر و فکری که در ۱۲ رسائل متعدده ایشان ثبت است، موافق است با آنچه در سلسله‌هایی که به حضرات ائمه اطهار که حضرت علی مرتضی و حضرت امام علی بن موسی الرضا^۳ منتهی می‌شود. پس باید اصل این سلسله هم، مأخوذ از امام معصوم - علیه السلام - باشد، نه از ابوبکر؛ چنانچه در نسبت ثانیه گفته‌اند. ۱۵ و ثانیاً می‌گوییم: بر تقدیری که^۴ سلسله ایشان از اول مستند به امام نباشد - لیکن صاحب رشحات گفته است که «شیخ شمس الدین کلال که از کبار ۱۸ اصحاب امیر کلال است سفر مبارک حجاز کرده بود، و آن راه را از قرشی^۵

۱. ق: خجدوانی

۲. ل: عبید الله

۳. ق: امام علی رضا

۴. ق: + در

۵. ط: فروتنی

- پیاده به ته^۱ کفش رفته، و^۲ در عراق با مشایخ وقت صحبت داشته است و
 طریقه مراقبه ایشان را به ماوراء النهر آورده و انتشار داده»^۳ - پس بنابر این نقل
 طریقه نقشبندیه متأخرین که رسائل آنها در کیفیت سلوک موافق^۴ است با
 ۳ رسائل سلاسلی که مستند به معصوم - علیه السلام - می باشند، در اصل مأخوذ
 از آنها بوده و از سلسله خود ایشان نبوده، واللّٰه العالم بحقایق^۵ الاشیاء^۶.
- ۶ قاضی نور اللّٰه - رحمه اللّٰه - در کتاب مجالس المؤمنین^۷ فرموده است که^۸:
 نقل کلام صاحب مجالس در تأیید حسن بصری و احمد غزالی: «اگر گویند^۹
 جمهور فقهای شیعه امامیه در شأن حسن بصری و احمد غزالی که در سلسله
 ارادت صوفیه واقع اند، انکار بسیار دارند، در این هنگام لازم آید که این
 ۹ سلسله رفیعه متّسق النّظام نباشد.
- گویم: فقهای شیعه^{۱۰} امامیه را^{۱۱} در باب حسن بصری اختلاف است و از
 بعضی مشایخ خود - رحمهم اللّٰه - شنیده که سیّد اجل رضی الدین علی بن
 ۱۲ طاووس او را مقبول شمرده» و کتابتی که در کتاب احتجاج^{۱۲} شیخ طبرسی
 مذکور است که حضرت امام حسن - علیه السلام - به حسن بصری - مشتمل
 بر تعرضات - نوشته، نسبت او به آن حضرت به مرتبه صحّت نرسیده است.
 ۱۵

۱. ل: پیاده بی
 ۲. ق: - و
 ۳. رشحات عین الحیات، ج ۱ / ۹۲.
 ۴. ل: موافقت
 ۵. ق: بحقایقه
 ۶. ق: - الاشیاء
 ۷. ق: - المؤمنین
 ۸. ق: - که
 ۹. ق: + که
 ۱۰. ق، ط: - شیعه
 ۱۱. ق: - را
 ۱۲. ر. ک: الاحتجاج، ج ۱ / ۲۵۱. در این محل منازعه‌ای با حضرت امام حسن (ع) گزارش نشده است.

و ايضاً اين چنين نيست كه در نسبت ارادت مطلقاً حسن بصرى داخل باشد بلكه او در سلسله‌اى داخل است كه به معروف كرخى و از او به حضرت ۳ امام على بن موسى الرضا و آباء كه او - عليهم السلام - منتهى نشده باشد»^۱.

ضعيف مسكين معروض مى‌دارد كه بعضى سلاسل^۲ منتهى مى‌شوند به خدمت جناب^۳ حضرت امير المؤمنين بدون توسط حسن بصرى؛ بلكه به توسط كميل بن زياد النخعى - رحمه الله - و سلسله^۴ شيخ^۴ نجم الدين كبرى كه اكثر مشايخ مثل شيخ عطار و مولوى رومى و سعد الدين حموى و سيف الدين باخزرى به او مستند مى‌باشند، به اين طريق است كه به حضرت امير منتهى مى‌شود به توسط كميل، رحمه الله.

و^۵ علامه محدث، مجلسى - رحمه الله - در كتاب عين الحيوه گفته است ۱۲ كه شيخ طبرسى در كتاب احتجاجات روايت کرده است كه: «در بصره حضرت امير المؤمنين - عليه السلام - بر حسن بصرى گذشتند، و او وضو مى‌ساخت، فرمودند: وضو را كامل بجا بياور، اى حسن!

۱۵ گفت: يا امير! ديروز جماعتى را كشتى كه شهادتین مى‌گفتند، و وضوى كامل مى‌ساختند»^۶.

حضرت فرمود^۷: پس چرا به مدد ايشان نيامدى؟

۱۸

۲. ق: بعضى سلسله

۱. مجالس المؤمنين، ج ۲ / ۷.

۴. ق: - شيخ

۳. ط: - جناب

۶. ل: مى‌ساخت

۵. ق: كه

۷. ق: فرمودند

گفت: واللّه که در روز اوّل، غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و سلاح^۱ پوشیدم، و هیچ شکّ نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کفر است. در عرض راه کسی مرا ندا کرد که به کجا می روی؟ برگرد که هر که می کشد و هر^۳ که کشته می شود به جهنّم می رود. من ترسان برگشتم و در^۲ خانه نشستم. در روز دوّم، باز به مدد عایشه مهیا شدم و روانه شدم^۳، در راه همان ندا شنیدم و برگشتم.^۶

حضرت فرمود که: راست می گویی، می دانی که آن منادی که بود؟
گفت: نه.

فرمود: آن برادرت، شیطان بود، و به تو راست گفت که قاتل و مقتول^۹ لشکر عایشه، در جهنم اند.^۴

و در حدیث دیگر روایت کرده است که امیر المؤمنین - علیه السلام - به حسن بصری خطاب فرمود که: «در هر امتی سامری می باشد، و سامری این^{۱۲} امت تویی که می گویی، جنگ نمی باید کرد»^۵. و چند قصّه طولانی، در مباحثه^۶ حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - و امام محمد باقر - علیهما السلام - با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او می کند.^{۱۵}

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - منقول است که «حسن اگر خواهد به جانب راست برود و اگر خواهد به جانب چپ که علم

۱۸

۱. ق: صلاح
۲. ط: به
۳. ق: - روانه شدم
۴. همان جا
۵. الاحتجاج، ج ۱ / ۲۵۱: «ان کل قوم سامری، و هذا سامری هذه الامة».
۶. ق: - در مباحثه

- یافت نمی‌شود، مگر نزد ما اهل بیت». تا این جا بود کلام علامه مجلسی^۱.
- لیکن بعضی افاضل گفته است که سید عالی مقدار، علم الهدی در کتاب
- ۳ غرر [و] در در باب حسن بصری بیان نموده که نام پدر او یسار، و کنیت او ابوالحسن و نام مادر او خیره، کنیز ام السلمه^۲ - رضی الله عنها^۳ - بوده.
- و ام سلمه وقتی که می‌گریست، پستان در دهن او می‌گذاشت، و حکمتی
- ۶ که خدای تعالی به او داده بود از آن جهت بود.
- و در غایت فصاحت و بلاغت، و بسیار دانشمند بود، و جمیع کلام او در
- و عظم و مذمت دنیا بود و در آخر مقالات به این عبارت فرموده: «و جلّه مأخوذ
- ۹ لفظاً و معناً، أو معناً دون لفظاً من کلام امیر المؤمنین - علیه السلام - فهو من تلك القدرة فی الغایة»؛ یعنی بیشترین اقوال حسن، لفظاً و معناً یا به حسب
- معنا دون لفظ از کلام حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - بود، و در باب
- ۱۲ نقل احادیث در نهایت قدرت بوده است.
- و در مجلس شصت و هفتم از کتاب امالی، از ابو معمر روایت نموده
- است که مضمونش این است که: «ابو معمر گفت که: شنیدم که به حسن
- ۱۵ بصری رسیده، که شخص گمان کرده است که او تنقیص حضرت امیر المؤمنین می‌کند، پس برخاست حسن از^۴ روی غضب در میان اصحاب
- خود، و گفت: من می‌خواهم در سرای خود را ببندم، و بیرون نیایم تا اجل من
- ۱۸ برسد^۵؛ زیرا که به من رسیده است که یکی از شما گمان کرده است که من

۱. عین الحیة / ۵۷۹، ذیل مصباح پنجم: در بیان شال پوشیست.

۲. ل: رحمت الله عنهما

۳. ق: سلمه

۴. ق: رسد

۵. ل: - از

- تنقیص می‌کنم کسی را که بهترین مردمان بوده است بعد از رسول الله، و انیس غم‌های او و جلیس و خوشحال‌کننده او بوده است در وقت محنت، و کشنده پهلوانان بوده است در وقت جنگ. به تحقیق که از شما جدا شده است ۳ مردی که قرآن می‌خواند به تعظیم، و ظلم را بر طرف می‌کرد و صبر می‌نمود بر الم‌ها و تعب‌های جهاد، و^۱ در وقت بلا شا کر بود، و عمل به کتاب خدا می‌کرد^۲ و ناصح بود مردمان را برای پیغمبر، و برادر پیغمبر بود، و حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - هیچ یک از صحابه را برادر نگرفته غیر از^۳ او، و همه اسرار خود را پیش او گذاشته، و جمع نموده احکام الهی را^۴.
- ۹ و پیغمبر - صلی الله علیه و آله - از دنیا رحلت نمود^۵ در حالی^۶ که از او راضی بود، و داناترین مسلمانان و زیرک‌ترین ایشان بود در فهمیدن احکام الهی، و اقدم ایشان بوده در اسلام، و او را نظیر و مانند نبود در صفات کمال، و شبیه او نبود از ایشان در سیرت و صورت. و منع نمود خود را از لذات و ۱۲ شهوات نفسانی، و عبادت خدا نمود در خلوت‌ها، و خشوع نمود در نمازها، و قطع نمود نفس خود را از لذات دنیوی و اصل او نیکو بود، به خلاف باقی صحابه. ۱۵
- و در آخر به این عبارت ادا نموده: «فکیف أقول فیه ما یوبقنی، و ما أحد أعلمه^۷، یجد فیه مقالاً، فکفّوا عنی الاذی و تجنبوا طریق الردی»؛ یعنی: «ای^۸

۱. ق: - و	۲. ل: - صبر می‌نمود ... می‌کرد
۳. ق: - از	۴. ق: - را
۵. ق: می‌نمود	۶. ق: حالتی
۷. ط: اعمله	۸. ق: به

مردمان چگونه می‌گویم در شأن او چیزی که مراهلاک کند، و حال آن که من نمی‌دانم کسی را که در حقّ وی سخن بد اندیشد؛ پس باز دارید خود را از آزار من، دور شوید از راه بد».^۱

و در مجلس پنجاه و یکم امالی، حدیثی مذکور است که دلالت دارد که حسن بصری، شیعه امیر المؤمنین علی - علیه السلام^۲ - بوده.

و مجمل حدیث این است که: «ابو مسلم گفت که بیرون آمدم با حسن بصری و انس بن مالک تا به در خانه ام سلمه، پس انس به در خانه نشست، و من با حسن بصری داخل خانه^۳ شدیم و سلام کردیم^۴، ام سلمه گفت: به چه کار آمده‌ای^۵ ای حسن؟ گفت: به جهت آن که^۶ حدیثی که در شأن حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - شنیده باشی، از تو بشنوم.

پس ام سلمه گفت: شنیدم که رسول خدا گفت با^۷ امیر المؤمنین - علیه السلام - : یا علی! نیست بنده‌ای که ملاقات کند خدا را روز قیامت با انکار خلافت و ولایت^۸ و محبت تو، مگر آن که باشد ملاقات او چون ملاقات بت پرستی مر خدای را. ابو مسلم گوید: پس شنیدم که حسن گفت: «الله اکبر؛ اشهد انّ علیاً مولای و مولی المؤمنین»^۹.

۱. امالی صدوق / ۴۳۴. ۲. ط: - علی (ع)

۳. ل، ط: - خانه ۴. ل، ط: + و

۵. ط: آمدی ۶. ق: این که

۷. ق: به ۸. ق: ولایت و خلافت

۹. امالی صدوق / ۳۱۵ و ۳۹۲، چاپ بعثت: «الله اکبر، شهادت می‌دهم که حضرت علی مولای من و مولای مؤمنان است».

- از این روایت ظاهر می‌شود که حسن، اقرار به خلافت امیر المؤمنین -
 علیه السلام - داشته و از روایتی که در پیش مذکور است، ظاهر می‌گردد که
 هرگز تنقیص صفت حضرت امیر نکرده و مرتد نشده باشد، و العلم عند الله. ۳
 و علی بن ابراهیم در درر المناقب به روایت حسن بصری حدیثی^۱ ذکر
 نموده، که مضمونش این است که: «حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله
 - فرمود که هرگاه روز قیامت باشد، علی بن ابیطالب - علیه السلام - می‌نشیند
 بر فردوس، و آن کوهی است که برآمده است از بهشت، و بالای او عرش
 است، و از جانب نشیب او می‌جوشد جو[ی]های بهشت در حالتی که آن
 حضرت نشسته باشد بر کرسی‌ای از نور که پیش او آب بهشت است که آن را
 تسنیم گویند. نمی‌گذرد به بهشت کسی مگر آن که او را براتی باشد از ولایت
 او و اهل بیت او؛ پس هر که محبّ اوست او را داخل جنت می‌کنند و دشمنان
 او را داخل دوزخ می‌سازند»^۲. ۱۲
 و از روایت این حدیث ظاهر می‌شود که حسن، حضرت امیر المؤمنین
 [را] قاسم نعیم و نار داند^۴؛ نه آن که دشمن او باشد. تا این جا بود کلام فاضل
 مذکور. ۱۵
 ضعیف مسکین معروض می‌دارد که ملاحظه اختلاف را بنما! اگر
 می‌توانی به وجه صحیحی جمع میان اخبار نمای^۵ که تصحیح حال حسن
 ۱۸

۱. ل. ط: - حدیثی ۲. ق: می‌سازد

۳. بسنجید: کشف الغمّة، ج ۱ / ۱۰۳ و مائة متقبّة / ۸۵.

۴. ط: می‌داند ۵. ط: - نمای

بصری^۱ را نموده باشی بهتر، چنانچه ابن طاووس - رحمه الله^۲ - و صاحب غر و^۳ درر نموده، و الا از منافق و یا معاند بودن او هیچ نقصی و عیبی در مذهب^۳ اثنی عشریه یا در سلسله عرفا لازم نمی آید؛ چه ظاهر این است؛ بلکه در کتب مشایخ دیده نشده که سلسله‌ای بدون توسط به حضرت امام رضا - علیه السلام - به او رسیده باشد.

۶ غایتش این است که بعضی تصریح نموده‌اند که معروف [کرخی] سابق بر آن که به خدمت امام - علیه السلام - فیض یاب گردد، نسبت^۴ هم رساند به داوود طائی، و او داشت^۵ به حبیب عجمی، و او داشت^۶ به حسن بصری، و او نسبت داشت به خدمت با برکت حضرت امیر - علیه السلام - بعد از چندی که به خدمت جناب امام - علیه السلام - مشرف گردید، طوق بندگی و ارادت به^۷ او را قلاده^۸ گردن خود نمود^۹، چنانچه^۹ گفته‌اند:

۱۲ نظم

او ز موسی رضا چو احسان یافت

کفر بگذاشت، راه ایمان یافت

۱۵ مراد از کفر، کفر باطنی است؛ چه علی الظاهر از کفر نصرانیت سابق بر خدمت امام - علیه السلام - بیرون آمده بود.

۱۸ ۱. ط: - بصری
 ۲. ق: - ره
 ۳. ط: - و
 ۴. ل: + به او
 ۵. ق: به داوود طائی و داود است!
 ۶. ق: به حبیب عجمی و داود است!
 ۷. ل: - به
 ۸. ق: چنان که
 ۹. ق: نمود

- و فرموده است قاضی - رحمه الله - در همان کتاب مستطاب: «و اما احمد غزالی، بر تقدیر تسلیم آن که نزد جمهور امامیه حال او سقیم باشد، دفع نقص به وجود او بر این وجه می توان کرد که شیخ زین الدین ابوبکر خوافی^۱ که از متأخرین صوفیه است، در کتابی که به خواجه عبدالقادر - مشهور موسیقی دان - نوشته، و آن را بنا بر التماس او مشحون به ذکر نسبت و بیان سلسله خود ساخته، آورده که شیخ ضیاء الدین^۲ ابی النجیب سهروردی را دو نسبت است: یکی: به عمّ خود، قاضی وجیه الدین سهروردی، و او را به پدر خود، شیخ محمد سهروردی - شهیر به عمویه - و او را به شیخ احمد اسود دینوری، و او را به شیخ طایفه جنید بغدادی.
- و دیگری: احمد غزالی، و او را به ابوبکر نساج، و او را به شیخ ابوالقاسم گرگانی، و او را به شیخ عثمان مغربی، و او را به شیخ علی رودباری، و او را به شیخ جنید الی آخره.
- و بنابر این احمد غزالی به یک اعتبار از سلسله خارج باشد و سلسله معتبره متّسق النظام باشد»^۳، انتهى کلامه.
- ضعیف^۴ مسکین معروض می دارد که اشخاصی که استفاده فیض به واسطه یا بلا واسطه از احمد غزالی نموده اند، جمعی قطعی التّشیع اند؛ مثل شاه نعمت الله ولی و سید نوربخش و خواجه اسحاق ختلانی و میر سید علی همدانی و غیر ذلك مما لایعدّ و لایحصی، و از تشیع و بزرگواری مریدهای او

۱. ق: خافی

۲. ق: - ضیاء الدین

۳. مجالس المؤمنین، ج ۲ / ۷ (با اندکی اختلاف). ۴. ق: حقیر

- تشیّع و بزرگواری خود او هم ظاهر می شود.
- ۳ با آن که یکی از مریدهای بلاواسطه او عین القضاة همدانی است، و جلالت قدر او از تصانیف او کالشمس فی وسط^۱ النهار، ظاهر و باهر است، و صاحب نفحات^۲ نسبت اماتة^۳ احياء و احياء اموات به او داده، و خود او هم در یکی از تصانیف خود ادعای هر دو را نموده که از او ظهور هم رسانیده.
- ۶ احياء اموات که در السنة اهل همدان^۴ جاری است و شهرت دارد، و^۵ باعث قتل او را هم آن^۶ را می دانند، و^۷ الله يعلم.
- همچو شخص محققى صاحب مقامى یقیناً شیعه و صاحب مقامات
- ۹ عالیه بوده. البته مراد و مرشد^۸ او هم باید شیعه و بزرگوار باشد.
- مقصود از این صحبت ها نه این است که تصحیح و توثیق همه متصوفه را نموده باشم؛ چه بسیاری از عیاران روزگار و طرّاران دکان دار که صاحب
- ۱۲ غلظت طبع و کثافت و محجوب به انواع حجب ظلمانی و خباثت می باشند، خصوص از اهل سنت مآثر^۹ شعبده^{۱۰} و تکسیر و رمل و نجوم را بر مردم مشتبه به کرامات و خوارق عادات ساخته اند، و بسیاری از مردم را گول زده،
- ۱۵ در دام ارادت خود انداخته اند. و اگر احیاناً از مشایخ مخالفین که از سرچشمه تحقیق - یعنی مشرب عذب مرتضوی دور افتاده اند - چیزی از خوارق عادات

۱۸ ۱. ق: وسطه ۲. نفحات الانس / ۴۱۵، ذیل: «عین القضاة همدانی».

۳. ق، ط: اموات

۴. ل: + همه

۵. ق: - و

۶. ط: - و مرشد

۷. ق: شعراء

۸. ط: + شعراء

۹. ق: شعده

۱۰. ق: شعده

- ۳ صدور نموده^۱، نه^۲ از باب کرامات اولیاء بوده است، بلکه از آثار جنّ و عمل شعبده^۳ و سیمیا بوده، چنانچه از سکا کی در صحبت جغتای خان بر السنه مذکور است.
- ۶ با این که خوارق عادات را^۴ چه اعتبار! گاه می شود که از کفّار هنود یا از رهبانان نصاری هم صادر می شود، چه^۵ کفار و براهمه و خلاف مذهبی که مشغول به ریاضات شاقّه باشد^۶ ممکن است، بلکه واقع می شود از او خوارق عادات. لیکن چه فایده که مقبول عند الله^۷ نیست، چنانچه از شیاطین صادر می شود و صدور این امور از این اشخاص موجب استدراج^۸ و خسارت دائمی از جهت ایشان می شود.
- ۹ و من بعد ان شاء الله بر وجه مفصلی مذکور خواهد شد، و میزان شناختن اولیاء، مطابق بودن قول و فعل و حال ایشان است با عقل کلّ، یعنی خاتم انبیاء و اوصیاء او - صلوات الله علیهم اجمعین.
- ۱۲

- ۱۵ ۱. ق: نموده اند
۲. ق: نه
۳. ق: شعوده
۴. ل: - با این که خوارق عادات را
۵. ق: - چه
۶. ق: است
۷. ق: خدای تعالی
- ۱۸ ۸. درباره این اصطلاح در تذکرة الاولیاء / ۷۷۸ (چاپ دکتر استعلامی) در ذیل احوال ابوالعباس سیاری آمده: «گفت عطا بر دو گونه است، کرامت و استدراج، هرچه بر تو بدارد کرامت بود و هرچه از تو زائل شود استدراج». و در بخش آغازین نفحات الانس / ۱۷ (چاپ دکتر عابدی) آمده: «القول فی الفرق بین العجزة والكرامة والاستدراج» آمده: «الثانی: وهو أن يظهر خوارق العادات علی ید انسان من غیر شیء من الدعاوی، فذلك الانسان اما أن يكون صالحاً مرضياً عند الله واما أن يكون خبیثاً مذنباً، والاول: من القول بكرامات الاولیاء... الثانی: وهو أن يظهر خوارق العادات علی بعض من كان مردوداً فی طاعة الله فهذا هو المسمی بالاستدراج».

بیت

نقد صوفی نه همه صافی و^۱ بی غش باشد

۳ ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد^۲

۶ و دیگری در این باب گفته است:

نظم

اگر چه طاعت این شیخکان^۳ سالوس است

۹ که جوش و^۴ ولوله در جان انس و جان انداخت

ولی به کعبه که گر جبرئیل طاعتشان

به منجنیق تواند در^۵ آسمان انداخت

۱۲ و شیخ محمود شبستری در کتاب گلشن^۶ راز گفته است:

نظم

رها کن ترهات و شطح و طامات

۱۵ خیال توبه و اسباب کرامات

کرامات تو اندر حقّ پرستی است

جز آن کبر و ریا و عجب و مستی^۷ است^۸

۱۸

۱. ط: - و

۳. ق: پیشکان

۵. ل: بر

۷. ط: هستی

۲. دیوان حافظ / ۱۱۶.

۴. ق: - و

۶. ق: - گلشن

۸. حاشیه ل: یعنی در طریق عبادت و سلوک و فقر

- درین هر چیز کان نز باب فقر است
- همه اسباب استدراج و مکر است
- ۳ ز ابلیس لعین بر شقاوت^۱
- شود صادر هزاران خرق عادت
- گه از دیوار آید، گاه از بام
- ۶ گهی در دل نشیند، گه در اندام
- همی داند ز تو احوال پنهان
- در آرد در تو کفر و فسق و عصیان
- ۹ شد ابلیست امام و در پس^۲ تو
- بدو، لیکن بدین‌ها کی رسی تو
- کرامات تو گر از خودنمایی است
- ۱۲ تو فرعون^۳ و آن^۳ دعوی خدایی است
- کسی کو راست با حق آشنایی
- نیاید هرگز از وی خودنمایی
- ۱۵ همه روی تو در خلق است زنهار
- مکن خود را بدین علت گرفتار^۴
- ۱۸

۱. ط و مصدر: بی شهادت

۲. ط: پسی

۳. مصدر: این

۴. گلشن راز / ۹۲، بیت ۸۹۱ - ۹۰۰.

فصل ششم

[در بیان کیفیت سلوک و رفتار سالکین الی الله]

- ۶ در بیان کیفیت سلوک و رفتار سالکین الی الله که عرفای کاملین اخذ از صاحب ولایت کلیه نموده‌اند، و به سبب آن ذره^۱ و قطره‌ای از مرتبه ولایت دریافته، و فراخور استعداد خود به تقرّب^۲ معنوی جناب وجه الله الاعظم و نور الله الاکرم - که سرور انبیاء و قدوه جمیع ما سوی باشد - فائز گردیده‌اند.
- ۹ تا آن که^۳ به سبب آن فیض عظیم^۴ و عطای کریم^۵ از عرفای کاملین و حکمای متألّهین معدود شده، مسمی به مؤمن ممتحن گردیده، فراخور ظرفیت خود محلّ اسرار ائمه اطهار گردیده‌اند. خواه صوفی به او اطلاق بشود یا نه؛ چه
- ۱۲ «لا مناقشة فی التسمیة».
- و^۷ بدان که مبنای سلوک ایشان^۸ بر موت ارادی است، چنانچه جناب پیغمبر^۹ - صلی الله علیه و آله - فرموده است: «موتوا قبل ان تموتوا»^{۱۰} و
- ۱۵

۱. ق: سبب آن سلوک هر روزه

۲. ق: قرب

۳. ق، ط: این که

۴. ط: عظیم

۵. ق: - و

۶. ق: + خوا

۷. ق: - ایشان

۸. بحار الانوار، ج ۶۹ / ۳۱۷: «بمیرید [به مرگ ارادی] پیش از آن که بمیرید».

- جناب عیسی - علی نبینا وعلیه الصلاة و^۱ السّلام - فرموده است: «لن یلج ملکوت السّموات من لم یولد مرّتين»^۲، و قول حکمای خلف و علمای سلف که «موتوا حتّٰی لا تموتوا»^۳. ۳
- و وصول به موت ارادی را^۴ بعد از اخذ نمودن مسائل و معارف اصلیه و فرعیه از شخصی که جناب ائمّه اطهار تعیین فرموده‌اند، در ده اصل قرار داد نموده‌اند^۵، و بالله التّوفیق. ۶

اصل اوّل: توبه است

- و توبه ندامت است از معصیت به حیثیتی که اگر قادر شود بر مثل آن میل ننماید، این توبه عام است. ۹
- و توبه خاصّ آن است که تائب، بیرون آید از لذّت صورت ظاهره، و درآید در خلوتخانه^۶ باطنه. ۱۲
- اما توبه خاص الخاصّ مراجعت است^۷ به حضرت عزّت به ارادت^۸، چنانچه موت مراجعت است به غیر اراده، کقوله تعالی ﴿إِزْجِعِ إِلَىٰ رَبِّكَ...﴾^۹؛ یعنی از جواهر و اعراض و اغراض باطله اعراض نما^{۱۰}، و^{۱۱} از

۱. ق: - الصلاة و

۲. احادیث مثنوی / ۹۶: «آن که دو بار زاده نشده باشد به ملکوت آسمان‌ها راه نیابد».

۳. بمیرید [به مرگ ارادی] تا آن که نمیرید. ۴. ل: - را ۱۸

۵. ق: داده فرموده‌اند ۶. ط: خلوتگاه

۷. ق: - است ۸. ط: اراده

۹. فجر / ۲۸: «به سوی پروردگارت باز گرد».

۱۰. ق: نماید

۱۱. ق: - و

طریق یاری به درگاه باری مراجعت فرما، و مخلصانه از جمیع ذنوب و عیوب خالص شو، تا خلاص شوی و بدانی که گناه آن است که تو را محجوب می‌گرداند از نور و قرب الهی.

۳

و بر طالب واجب است که ترک محبت غیر محبوب کند به عشق محبوب؛ چه اگر همه وجود او باشد، کما قیل: «وجودك ذنب لا یقاس به ذنب»^۱.

۶

نظم

بشنو ز من ای یار^۲، گذر کن ز مناهی

رو توبه کن از خویش که یکباره گناهی

۹

اصل ثانی: زهد است

و زاهد آن است که بیرون آید از حلاوت لذات جسمانی، و تزهّد نماید از متاع دنیایی^۳ و استمتاع نفسانی از اندک و بسیار، و از مال و جاه و یار و اغیار، چنان که به موت اضطراری از همه بیزاری نماید.

۱۲

و حقیقت تزهّد آن است که محبت ما سوی الله را از دل بیرون نماید.

۱۵

چنانچه^۴ روایت نموده‌اند که علی - علیه السلام - فرموده است که «الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا، و هما حرامان علی اهل الله»^۵.

۱۸

۱. وجود تو خود گناهی است که هیچ گناه دیگری با آن مقایسه نمی‌شود.

۲. ق: + و

۳. ق: دنیا

۴. ق: چنانکه

۵. عوالی اللثالی، ج ۴ / ۱۱۹: «دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنیا، و هر دو بر اهل الله حرام است».

و در کافی روایت شده است از ابی عبدالله - علیه السلام - قال: «من زهد في الدنيا أثبت الله الحكمة في قلبه و أنطق^۱ بها^۲ لسانه، و بصّره عيوب الدنيا، داءها و دواءها، و اخرجته من الدنيا سالماً الى دار السلام».

۳ و عنه - علیه السلام - قال: «سمعت^۳ يقول: جُعل الخیر، كلّه^۴ في بیت، و جعل مفتاحه الزهد في الدنيا. ثم قال: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - لا يجد الرجل حلاوة الايمان في قلبه حتى لايبالي من اكل^۵ الدنيا؛ ثم قال ابو عبدالله - علیه السلام - : حرام على قلوبكم ان تعرف حلاوة الايمان حتى تزهد في الدنيا»^۶، و غير ذلك من الاخبار الكثيرة.

۹

اصل سوّم^۷: توكل است

[توكل] بر خدای تعالی، ثقة بالله الواحد القهار ﴿... وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...﴾^۸، و متوكل باید قطع و ثوق و اعتماد را از اسباب ظاهری نماید.

۱۲

۱. ق: الظن

۲. ل: ق: - بها

۳. ق: سمعته

۴. ق: حكمة

۵. ق: اكمل

۶. کافی، ج ۲ / ۱۲۸: «هر که در دنیا زهد ورزد خداوند حکمت را در قلبش قرار خواهد داد و زبانش را بدان حکمت گویا خواهد ساخت و او را به عیوب دنیا بینا می‌گرداند هم درد دنیا و هم دوايش را، و [سرانجام] او را سالم از این دنیا به سوی دارالسلام بیرون می‌کند.

۱۸ از او شنیدم که می‌گفت: تمام خیرها در خانه‌ای قرار داده شد و کلید آن زهد در دنیا. سپس فرمود: رسول خدا(ص) فرمودند انسان شیرینی ایمان را در قلبش نمی‌یابد مگر آن که به طعام دنیا بی‌اعتنایی کند. آنگاه امام جعفر صادق(ع) فرمود: بر قلوبتان حرام است که شیرینی ایمان را دریابد مگر آن که در دنیا زهد ورزد».

۷. ق: سیم

۸. طلاق / ۳: «و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است».

نظم

دیده‌ای خواهی سبب سوراخ کن تا کنم اسباب را^۱ از بیخ و بن^۲

۳

اصل چهارم: قناعت است

و قانع آن است که از شهوات نفسانیه و تمتعات حیوانیه پیوسته وارسته
باشد، کما هو بالموت.

۶

نظم

گر گنج قناعتی تو را دست دهد پیش تو فرشته دست بر دست نهد
«القناعة کنز لا یفنی، من قنع سبع»^۳.

۹

نظم

قناعت کن ز دون حق و گرنه دونِ دنیایی

مخواه از غیر حق چیزی اگر تو مرد دانایی

۱۲

مگر به قدر کفایت از ما لابد انسانیت از قوت^۴ به جهت طاعت. و باید که

در ما کول و ملبوس^۵ اسراف ننماید که ﴿...أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^۶.

۱۵

۱. ق: تا سبب را برکند

۱۸

۲. مثنوی معنوی، دفتر ۵ / ۱۱۶۹، «دیده‌ای باید... تا حجب را بر کند از...».

۳. بسنجید: شرح نهج البلاغه، ج ۲۰ / ۳۹: «قناعت گنجی است که نابود نمی‌شود، هر که قناعت ورزد سیر شود».

۴. ل: - از قوت

۵. ق: الملبوس

۶. انعام / ۱۴۱: «او اسرافکاران را دوست ندارد».

اصل ۱ پنجم: عزلت است

و در خصوص اذن در عزلت اخبار لایحصى وارد است، از آن جمله
 ۳ روایت فضیل بن یسار است از ابی عبدالله - علیه السلام - فرمود^۲: «ما یضّرّ
 المؤمن أن یكون منفرداً عن الناس و لو على قلة جبل یعبده الله؛ فاعادها ثلاث
 مرات»^۴.

۶ و ایضاً از ابی جعفر - علیه السلام - : «ما یضّرّ من عرف الحق أن یكون
 على قلة جبل یا كل من نبات الارض؛ حتى یجیئه الموت»^۶.

و فوائد عزلت هم بسیار است و در کتب مفصله مذکور^۷. و عزلت آن
 ۹ است که بیرون آید از مخالطت خلایق، به انقطاع علائق و عوائق. و طالب
 عزلت نشین^۸ باید که کنج خلوت را گوشه تابوت تصوّر نماید.

نظم

۱۲ تو عزلت ز غیر او به غیرت^۹ که تا عالی شود هر لحظه سیرت
 و همدم دیگری نشود؛ مگر استاد کامل مکمل در شریعت و طریقت و
 حقیقت.

۱۵

۱. ق: فصل

۲. ق: فرموده است

۳. ط: یعزّ

۴. التحصین / ۷: «به مؤمن ضرری نمی‌رسد که جدای از مردم باشد اگرچه بر قله کوهی خداوند را عبادت کند،

۱۸ آنگاه حضرت این جمله را سه بار تکرار نمودند».

۵. ق: یعز

۶. پیشین / ۷: «آن که حق را شناخته زبان نمی‌بندد از آن که بر قله کوهی باشد و از گیاهان زمین بخورد تا آنگاه

که مرگش فرا رسد».

۷. ق: - مذکور

۹. ق: عزلت

۸. ل: چنین

و اصل عزلت آن است که معزول گرداند حواس را به خلوت از تصرّفات در محسوسات، از آن که تعلّقات به ممکنات آفات و بلا و فتنهٔ جان و دل و دانش است.

۳

رباعی

بنشین به در خلوت دل ای کامل مگذار که غیر او در آید در دل
 ۶ زیرا که اگر غیر درآید به وثاق^۱ آسان تو دشوار شود، حل^۲ مشکل
 و نگذارد که غبار خاک تصرّف محسوسات و گرد ترابِ تعلّقات از روزن
 حواس درآید، و گرد سراپردهٔ وجودش به در آید که تقویت نفس اماره و
 ۹ تربیت^۳ صفات ذمیمه از آن است، و روح را با نفس در این معامله زیان است؛
 زیرا که چون روح نفیس با نفس خسیس مؤانست گیرد به اتّفاق به طریق
 نفاق، روی به اسفل السافلین^۴ نهند، و گفته‌اند:

۱۲

نظم

روح با نفس هر دو جمع شدند دل چو فرزند در وجود آمد
 اگر فرزند گرامی از غایت نادانی در عقب مادر نفسانی رود، پدر عقل نیز
 ۱۵ به محبّت فرزند با ایشان متّفق گردد، و با هم روی به دار فناء دنیا نهند.
 اما اگر فرزند دل، بالغ و رسیده باشد، به امر ﴿...فَاتَّبِعُونِي...﴾^۵ متابعت
 پدر حقیقی کند، مادر نفسانی نیز بر سبیل مرافقت^۶ با ایشان موافقت نماید، و

۱۸

۱. ق: درآید توبان

۲. ق: + تو

۳. ل: ترتیب

۴. ق: سائلین

۵. اقتباس از آل عمران / ۳۱: «از من پیروی کنید».

۶. ط: موافقت

به طریق صراط الله از جهان^۱ صورت ظاهر^۲ به عالم معنی باطن^۳ مراجعت نماید.

نظم ۳

بر خیز و بیا نفس مطیع خود کن

مگذار که روح عاجز نفس^۴ شود

و بدان که به خلوت و عزلت و عزل حواس و قطع طمع از ناس^۵، اشتداد ۶

نفس الخناس از دنیای دون و شیطان ملعون منقطع و منفصل نمی شود؛ بلکه

عزلت چنان است که کسی ناخوش باشد و امساک کند از طعام و شراب

نامناسب و زائد خوردن؛ زیرا که طبیب صادق حاذق در معالجه بیمار از برای ۹

تیمار^۶ اول احتمالاً فرماید^۷، بعد از آن چون ماده خام^۸ پخته گردد^۹، و مدد مواد

فاسده که مرض از آن می‌انگیخت و در وی می‌آویخت باقی نماند.

نظم ۱۲

به سبیل نصیحت از حکمت آن طبیب این سخن فرو خواند

که: «الحمیة رأس کلّ دواء»^{۱۰}.

و آن گاه آن حبیب آگاه^{۱۱} حکیمانه آن مزاج محتاج را به مُسهل^{۱۲} ذکر، ۱۵

۱. ق: از همه جهات

۲. ق، ط: ظاهره

۳. ق، ط: باطنه

۴. ل: که نفس عاجز روح

۵. ط: + و

۶. ل: بیمار

۷. ق: نماید

۸. ق: تمام

۹. ل: شود

۱۰. بسنجید: کمال الدین / ۵۹۷: «پرهیز اصل تمام داروهاست».

۱۱. ط: + محتاج

۱۲. ق: - آگاه

علاج فرماید، و قوای طبیعی و حرارت غریزی را به محبت^۱ ﴿...يُحِبُّهُمْ و يُحِبُّونَهُ...﴾^۲ قوتی و تقویتی بخشاید. و انبیا و اولیا اطباءى اخروی اند که در این سراجۀ جهان قدم نهاده‌اند.

۳

و بعد از اجتماع در عزلت، و تنقیه موادّ به خلوت از حکمت و مرحمت، رنجور^۳ و^۴ مهجور، منزوی طالب را از شربت شفاخانه^۵ ﴿و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ و رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...﴾^۶، مسهلی از ذکر دایم تعیین و تلقین نمایند.

۶

نظم

ذکر حقّ قوت خویشان سازد هر که را هست با منش یاری
همچو مسهل که می خورد رنجور تا بیابد شفا ز بیماری

۹

اصل ششم: ملازمت ذکر است

و علامت ملازمت ذکر^۶ آن است که در آن کوشد که از ذکر غیر حقّ به در آید به فراموشی، كما قال الله تعالى: ﴿...وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ...﴾^۷، أى اذا نسيت غير الله^۸.

۱۵

۱. ق: - به محبت

۲. مائده / ۵۴: «آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند».

۱۸

۳. ل: رنجوری

۴. ل، ط: - و

۵. اسراء / ۸۲: «و ما آنچه برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم».

۶. ق: - است و ... ذکر

۷. کهف / ۲۴: «و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن».

۸. یعنی اگر غیر خدا را فراموش کردی.

نظم

چنان به یاد تو مشغول گشته‌ام جانا

- ۳ که یاد جان و دلم در ضمیر می‌ناید^۱
و نسبت ذکر کردن با مُسهل خوردن نسبت حکیمانه است به اشارت، و
عبارت^۲ کلمه ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۳ معجونی است مرکب از نفی و اثبات، لاجرم
۶ حکیم کریم به شربت لاء نافیه مواد فاسده و اخلاط زائده [را] - که رنجوری
دل و مهجوری جان و تربیت و تقویت نفس امّاره از آن است - زائل
می‌گرداند، و علامات خستگی دلبستگی^۴ روح به اخلاق ذمیمه نفسانیه و
۹ اوصاف شهوانیه حیوانیه و تعلقات کونین است.

نظم

گر ز آن که ز نفی شربتی نوش کنی

- ۱۲ این جمله خستگی فراموش کنی
و دریاب^۵ که به اثبات «الّا الله»، صحّت و سلامت دل و جان می‌افزاید، و
سُدّه تهمت^۶ و عقده شبّهت از ردائل اخلاق ملامت‌انگیز به سلامت
۱۵ می‌گشاید.^۷ تا مزاج محتاج به علاج به^۸ اعتدال اصلی «کُلّ شیء یرجع الی
اصله»^۹ باز آید^{۱۰}.

۱۸ ۱. ق: می‌نیاید
۳. محمّد / ۱۹ و صافات / ۳۵.
۵. ل: در باب
۷. ق: می‌گواید
۹. هر چیزی به اصل خود بر می‌گردد.
۲. ق: + و
۴. ل: سبکی
۶. ط: نعمت
۸. ق: - به
۱۰. ل: + و

- در همهٔ سلاسل، ذکری که به مبتدی اجازه و تلقین می‌دهند، همین ذکر شریف است؛ لیکن بعضی «الحی» و بعضی «یا الله» و بعضی دیگر «یا هو یا من لا هو الا هو»^۱ اجازه می‌دهند.
- ۳ عارف محدث در شرح من لایحضره الفقیه فرموده است: ذکر که قوم از جهت حصول فتوحات و ترقیات تجربه نموده‌اند «یا حی یا قیوم یا من لا اله الا انت»^۲ است، من هم تجربه این ذکر را نمودم، لیکن اکثر اوقات ذکر من «یا الله» بود با اخراج ماسوی از قلب.
- و بعضی جمع میانه ذکر جلی و خفی می‌نمایند، و بعضی منحصر می‌سازند به ذکر خفی که ذکر قلبی باشد؛ اما منع از ذکر جلی نکرده‌اند.
- ۹ و بعضی ذکر جلی را منع می‌نمایند و او را بدعت می‌دانند. چرا که از شارع - صلوات الله و سلامه^۳ علیه - به این روش دور^۴ نشستن و حلقه زدن و ذکر نمودن نرسیده است؛ مگر حلقه نشستن از جهت اخذ احادیث، و این هم حقیقه^۵ ذکر است.
- اگر کسی بگوید: بسیار چیزهایی^۶ متعارف حال - از ملبوس و مأکول - از جناب شارع نرسیده است، باید آنها^۷ ممنوع و بدعت باشد، و حال آن که منع از آنها نکرده‌اند، ذکر جلی هم از آن قبیل است.
- جواب می‌گوییم که: امورات عادیه - حال که معمول شود از ملبوس و

۱. توحید / ۸۹.

۲. بسنجید: بحار الانوار، ج ۸۴ / ۳۰۳.

۳. ق: - و سلامه

۴. ق: دوره

۵. ط: حقیقت

۶. ق: چیزهای

۷. ل: - باید آنها

مأ کول - که^۱ دخل به عبادت ندارد و^۲ موجب بدعت نمی شود، اما عبادت به این وجه نمودن خالی از خدشه و سوء ادب نیست.

۳ نکته^۳: بدان که جمیع صفات الهی که معلوم است نزد خلق یا صفات جلال و^۴ یا صفات جمال است.

اما اولی: مثل گفتن ما این که نه جسم است و نه جوهر و نه عرض، و نه در مکان است و نه حال است و نه محل، و این بعینه مثل این است که کسی مخاطب کند سلطان را به این که نیستی کور و نه کر و نه لنگ و نه شل^۵، و این کلام نسبت داده می شود به سوء ادب و مستوجب می شود به زجر و تأدیب. و اما صفات اکرام مثل این که بگوید: الله تعالی خالق خلایق و رازق عباد است و این نیز خالی از سوء ادب نیست به دو وجه:

اول: این است که کمال صانع اجلی^۶ و اعلی است از این که وصف کرده شود به فعل و صفت خود، خصوص همچو صانعی که خیر محض باشد و رائجی از شرّ و نقص^۷ در او نباشد.

و دوّم: آن است که هرگاه شخصی شروع نماید در مدح سلطانی که مالک باشد، جمیع اراضی^۸ برّ و بحر را به این که بگوید: «عطا نمود فلان فقیر را قطعه‌ای از نان و قطره‌ای از آب»، البتّه او مستوجب مقّت و زجر می شود.

و معلوم است این که نسبت جمیع مخلوقات از عرش تا فرش نسبت به

۱۸

۱. ل - که	۲. ق: - و
۳. ط: تبصره	۴. ق: - و
۵. ق: مثل	۶. ق: صانع ازلی اجل
۷. ط: نقص و شر	۸. ق: ارض

آنچه در خزائن الهی می‌باشد، کمتر است از نسبت قطعه‌ای از نان و قطره‌ای از آب به جمیع خزائن دنیا؛ چه او نسبت متناهی به غیر متناهی است، به خلاف آنها. و هرگاه در این سوء ادب باشد، در او به طریق اولی سوء ادب ۳ خواهد بود.

تفاوتی که هست این است که در این جا سببی هست که باعث رخصت این مداخل گردیده است، و او این است که نفس انسانی مستغرق شده است ۶ در عالم حس و خیال، و هرگاه خواسته باشد که جذب نمایند او را به عتبه قدس محتاج‌اند به این که تنبیه کنند او را بر کمال حضرت مقدسه، و نیست راهی به معرفت کمال الله و جلال او مگر به این دو طریق. ۹

و از این جهت است که جناب اقدس الهی امر و وصیت فرموده است بندگان خود را به بسیاری ذکر، چنانچه فرموده است: ﴿...وَأذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲؛ تا این که باز ندارد ایشان را، چیزی - از تجارت و نه^۳ بیع و نه اکل و نه شرب - از معرفت و بندگی او تعالی، و نشود همت ایشان مصروف از ترقی به سوی عالم قدس، و منغمر^۴ در طلب اغراض^۵ حیوانیه؛ چه رستگاری ایشان در خلاصی از این نشأه سافله است، و رستگاری ایشان^۶ ۱۵ منوط است^۷ به ارتقاء^۸ به نشأه عالیه اخرویه^۹.

۱. ط: اذکرو

۲. انفال / ۴۵: «و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید».

۳. ل: - و نه

۴. ل: متغمر

۵. ل: اعراض

۶. ل: - است و ... ایشان

۷. ق، ط: - است

۸. ل: - ارتقاء

۹. ط: + است

و شگئی نیست که مداومت بر تذکر شیء و مکرر نمودن او
 علی الاستمرار باعث محبت و قرب به او می شود، چنانچه فرموده اند:
 ۳ «علامت محبت، ذکر نمودن محبوب است»، «و من احب شیئاً اکثر [من]
 ذکره»^۲. و از آن است که صاحبان بصیرت منیره^۳ به نور معرفت فرموده اند که:
 «ذکر، افضل اعمال روحیه و قلبیه و نفسیه و بدنیه است»، و لیکن از برای او
 ۶ مراتبی هست. بعضی از آنها قشر است، و بعضی لب و لب^۴ لب.
 و از برای هر ذکر^۵ نتیجه ای هست و نتیجه ذکر نمودن عبد خدا را ذکر
 نمودن خداست مر او را، چنانچه^۶ فرموده است: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...﴾^۷، و
 ۹ آیه شریفه متضمن شرط و جزاست، و در قیاس استثنایی اثبات مقدم مستلزم
 اثبات^۸ تالی می باشد.
 و بعضی گفته اند که در عبارت تقدیم و تأخیر است؛ مثل قوله تعالی:
 ۱۲ ﴿...يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...﴾^۹، و قوله: ﴿...رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...﴾^{۱۰}. چه
 محبت ایشان مر او را، و راضی بودن ایشان از او نتیجه محبت و خشنودی
 خداست از ایشان، و حرف فاء ﴿فَاذْكُرُونِي...﴾ که از برای تعقیب است

۱۵

۱. ل. ق: - اکثر

۲. الجامع الصغیر، ج ۲ / ۵۵۲: «کسی که چیزی را دوست دارد، ذکر آن بسیار کند».

۳. ط: مستنیره

۴. ق: + و

۵. ق: چنانکه

۶. ق: ذکر

۱۸

۷. بقره / ۱۵۲: «پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم».

۸. ط: اثبات

۹. مائده / ۵۴: «آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند».

۱۰. مائده / ۱۱۹: «خدا از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند».

اشعاری به این دارد.

و مراتب ذکر:

- ۳ یکی^۱: ذکر لسانی فقط است و او پست‌ترین مراتب اوست.
- و^۲ دویمی: ذکر قلبی است و از برای او نیز مراتب است:
- یکی: مجرد توجّه قلب است به اسمی از اسماء الهی بدون توجّهی و التفاتی به معنای او، و گویا او ذکر زبانی است در دل.
- ۶ و^۳ دویمی: ذکر اسمی^۴ است با فهم معنای او، و توجّه داشتن به مقصود از او، و او شبیه است به ذکر لسانی که مقرون به قلبی باشد، چنانچه گفته‌اند:
- ۹ نظم
- ذکر خواندی، رو مسمّا را بجو ماه بالا جو؛ نه اندر آب جو
و ادنی مرتبه او آن است که ذکر قلبی باشد، با توجّه به مذکور، لیکن هنوز
۱۲ ذکر قرار در قلب نگرفته باشد، و متوجّه نشود به او مگر به تکلف^۵.
- اعلای^۶ این مرتبه آن است که مستغرق شود در مشاهده جمال و جلال
الهی که در هر چیز نور الهی را ملاحظه نماید. چنانچه فرموده است مولای ما
۱۵ امیر المؤمنین - علیه السلام - : «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله أو معه»^۸.
- و وصول به این مرتبه موقوف است به انقطاع تمام از ما سوی و توجّه تام

۱۸

۲. ق، ط: - و

۴. ق، ط: اسم

۶. ق: اعلی

۱. ق: - یکی

۳. ق: - و

۵. ط: + و

۷. ل: و

۸. مفتاح الفلاح / ۳۶۸: «هیچ چیز را ندیدم مگر آن که خداوند را قبل یا بعد از آن دیدم».

- به او. و ذا کر در این^۱ حال گاه هست که می رسد به فناء فی الله به حیثیتی که غافل می شود از نفس خود و از غیر تا به مرتبه ای که غافل می شود از ذکر، پس نمی یابد در قلب خود مگر مذکور را. ۳
- و در این هنگام نظر عارف به غیر بالعرض خواهد بود؛ مثل کسی که نظر نماید به آینه از جهت دیدن روی خود که مقصود اصلی او بوده^۲ نه ملاحظه آینه، و میان این مرتبه با دو مرتبه سابقه، تفاوت از زمین تا آسمان است. ۶
- و در مابین ایشان مراتب بسیاری هست^۳، و ادنی مراتب ذکر قلبی اشرف است از مجرد ذکر لسانی، از جهت عدم تطرق ریا به او، و عدم اطلاع غیر به او حتی ملائکه، چنانچه وارد است در بعضی روایات: «انّ الملك لا یکتب الاّ ما یسمع، و اما ثواب ذلك الرجل فی نفسه، فلا یعلم الاّ الله تعالی^۴». و شاید ذکر لسانی که به مرتبه شنیدن^۶ دیگری نباشد داخل ذکر^۷ قلبی باشد. ۹
- و مرتبه ثالث ذکر:** ذکر اعضاء و جوارح است. به معنی این که باز دارد اعضا را از معاصی، و متوجه بسازد او را به واجبات و مستحبات، و تارک باشد حتی مکروهات را. چنانچه عارف محدث، مجلسی - رحمه الله - از مولانا المحقق الكامل^۸، ملا عبدالله تستری، نقل نموده است که: «او گفته

۱. ل: آن

۲. ل: بود

۳. ط: است

۴. ق: - تعالی

۵. کافی، ج ۲ / ۵۰۲: «لا یکتب الملك الاّ ما سمع وقال الله عزّ وجل: واذکر ربک... فلا یعلم ثواب ذلك الذکر فی نفس الرجل غیر الله عزّ وجل لعظمته» / ملک قطعاً چیزی نمی نویسد مگر آنچه را می شنود و اما [آنچه را نمی شنود] ثواب آن شخص در خود اوست و هیچ کس نمی داند مگر خداوند متعال.

۶. ل: شنید

۷. ل: - ذکر

۸. ق: العامل

بوده^۱ است که مدت سی سال است از من مباحث صادر نشده است، و هرچه کرده‌ام یا واجب بوده است یا مستحب^۲، رحمة الله علیه، و رزقنا الله و^۳ جميع اخواننا البلوغ الى هذه المرتبة العالية^۳. و این مرتبه فی الحقیقه از لوازم^۳ اعلى مرتبه ذکر قلبی است.

و شکی نیست که روح ذکر، و آنچه سزاوار است به این که نامیده می‌شود^۴ ذکر، او ذکر قلبی است، و روح این روح اعلى مراتب او است.^۶ و این که امر به تلفظ فرموده‌اند، از جهت تنبیه قلب است، بنا بر عادتی که شده است که در اغلب اوقات^۵ ناس، قلب ایشان تنبیه^۶ نمی‌شود مگر از این راه، چنانچه گفتم^۷؛ چه او غایت جميع^۸ عبادات است.^۹

و شاید از این جهت باشد که وارد شده است در کلمات ارباب عصمت - عليهم السلام -: «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة»^۹؛ چه فکر در ملکوت مبدأ است از برای وصول به این مرتبه؛ بلکه ذکر لسانی و ذکر ارکانی از لوازم^{۱۲} این مرتبه است از برای ذکر قلبی؛ چه واضح و لایح است که مبدأ معاصی غفلت است از این باب و توجه است به مستلذات بشریه دنیة^{۱۰} دنیویه، و از

۱۵

۱. ق: - بوده

۲. ق: - و

۳. خلدوند رسیدن به این مرتبه والا را روزی ما و تمام دوستان گرداند.

۴. ل: شود

۵. ق: + با

۶. ق: متنبیه

۷. ط: گفتیم

۸. ق: جمع

۹. محاسن / ۲۶ و مشکوة الانوار / ۳۷: «تفکر ساعة خیر من قیام ليلة» و مصباح الشریعة / ۱۱۳ و ۱۷۱: «فکر

ساعة خیر من عبادة سنة» / «ساعتی فکر کردن برتر از هفتاد سال عبادت است».

۱۰. ق: + و

۱۸

این است که وارد شده است در اخبار از ایشان: ^۱ «حبّ الدنيا رأس كل خطيئة» ^۲.

- ۳ و هرگاه عارف مشاهده نماید به ^۳ نور بصیرت انوار جمال الهی را، البته باز می‌دارد نفس خود را از محظورات، بلکه از اکثر مباحات نیز، از جهت ملتذّ شدن او از این حالت به حیثیتی که نیست التذادی از ^۴ برای او ^۵ اعظم از آنها، و لذت می‌برد ^۶ به لسان از ذکر او دائماً و همچنین به اعضاء. پس از برای عارف در کل ^۷ هر عضو لذتی، و در هر لذتی بهجتی حاصل می‌شود.
- و از جهت بودن این مرتبه اعلی مراتب استکمال ^۸ نفس انسانی، به سبب
- ۹ دو ^۹ قوه ^{۱۰} علم و عمل، وارد شده است در ^{۱۱} اخبار ترغیب عظیم ^{۱۲} بر تحصیل مقدمات این مرتبه، از صفاتی که سزاوار است تحلی ^{۱۳} به آنها و تخلی از اضرار ^{۱۴} آنها؛ مثل زهد از دنیا ^{۱۵} و ترک رغبت به او، و ترک رغبت به ذنوب و
- ۱۲ ترک متابعت نفس اماره و قصر ^{۱۶} امل و ^{۱۷} تفکر و غیر اینها.
- و ^{۱۸} در کافی روایت شده است از حضرت امام رضا - علیه السلام - که

۱۵ ۱. ط: + که

۲. ۲۵ / ۲۵ و شرح نهج البلاغه، ج ۶ / ۲۳۳: «دوست داشتن دنیا ریشه هر گناهی است».

۳. ل: + قدر

۴. ق: - از

۵. ق: + از

۶. ق: - می‌برد

۷. ط: - کل

۸. ق: اشکال

۹. ل: - دو

۱۰. ل: قوت

۱۱. ق: ل: - شده است در

۱۲. ل: اعظم

۱۳. ط: تجلی

۱۴. ل: + و

۱۵. ق: زهد

۱۶. ط: قطع

۱۷. ق: - و

۱۸. ق: - و

- فرمود: «لیس العبادة كثرة الصلوة و الصوم، انما العبادة التفكر في امر الله و في قدرته»^۱. و در روایت دیگر است^۲ از حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود:
- «افضل العبادة ادمان التفكر في الله و في قدرته»^۳.
- و نیست مراد به تفکر، تفکر در ذات خدا؛ چه او ممنوع است و مورث حیرت و دهشت است^۴. و^۵ مشهور است از جناب^۶ پیغمبر - صلی الله علیه و آله - که فرمود: «تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی الله، فانکم لن تقدروا قدره»^۷.
- بلکه مراد از او نظر^۸ کردن است به افعال الهی، و عجایب صنع او و^۹ بدایع امر او در خلق، و اینها دلالت می‌کند بر جلال و عظمت و کبریای^{۱۰} و تقدس و علو او، و^{۱۱} دلالت می‌کند بر کمال علم و حکمت و نفاذ مشیت و قدرت و احاطه او به اشیاء و معیت او به^{۱۲} آنها. و این است تفکر اولی‌الالباب.
- قال الله عز و جل: ﴿ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب، الذین یدکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و^{۱۳}
-
۱. کافی، ج ۲ / ۵۵: «عبادت بسیاری نماز و روزه نیست، همانا عبادت تفکر در امر خداوند و قدرت اوست».
۲. ط: + در کافی
۳. کافی، ج ۲ / ۵۵: «برترین عبادت مداومت بر تفکر در خداوند و در قدرت اوست».
۴. ق: - است
۵. ط: - و
۶. ل: + حضرت
۷. بحار الانوار، ج ۷۱ / ۳۲۱ (با اختلاف اندک): «در نعمت‌های الهی تفکر کنید و اما در خداوند تفکر مکنید، چه شما قطعاً قدرت بر [درک] اندازه او را نخواهید داشت».
۸. ق: فکر
۹. ل: - و
۱۰. ط: کبریا
۱۱. ق: - و
۱۲. ط: با
۱۳. ق: - و

يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۱.

۳ و مراد از آیاتی که در مواضع کثیره است، مجاری تفکر است در آلاء الله و در قدرت اوست^۲.

۶ و از امیر المؤمنین است که فرمود: «تَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبُكَ وَ جَافَ عَنِ اللَّيْلِ جَنبُكَ، وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ»^۳. و در او اشارت است به این که حیات قلب به تفکر است و او زائل می‌کند غفلت را.

۹ و قوله - علیه السلام - : «و جَافَ عَنِ اللَّيْلِ»^۴ شاید مراد از او^۵ فراش لیل باشد، یا این که کلام کنایه است از گردانیدن شب را مثل روز در مشغول شدن به طاعات، و ترک نوم و کسالت را نمودن. و دلالت می‌کند صریحاً بر این که تفکر در عظمت الهی لازم دارد اعمال حسنه را که صادر می‌شود از جوارح.

۱۲ آنچه روایت شده است در کافی از ابی عبدالله - علیه السلام - قال: «قال امیر المؤمنین - علیه السلام - : التَّفَكُّرُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ»^۶. و مراد به تفکر در این حدیث، اعم از تفکر در حدیث سابق است و از آنچه مذکور می‌شود

۱۵

۱. آل عمران / ۱۹۰ - ۱۹۲: «مَسْلَمًا فِي أَعْيُنِ عِبَادِهِ لِيَشْهَدُوا حِسَابًا وَ يَسْمَعُوا أَمْرًا وَ نَهْيًا وَأَنْ يُدْعُوا إِلَى الْبِرِّ وَ يُنْهَوُا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ يُحْسِنُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ يُحْبِبُوا الطَّيِّبَاتِ مِنَ الْمَرْبُوعِ وَ يُحْسِنُوا كَلِمَاتِهِمْ لِيُذَكَّرُوا وَ يَتَّقُوا اللَّهَ وَ يَخْشَوْهُ وَ يَخْشَوْنَ الْعَذَابَ وَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَظِيمًا»^۱.
 خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است. همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

۱۸

۲. ط: او
 ۳. امالی مفید / ۲۰۸ و مجموعه ورام، ج ۲ / ۱۸۳: «بِا تَفَكُّرِ قَلْبِكَ رَا بِيْدَارِ سَاوِ وَ پِهْلُوِيْتِ رَا اَز [فِرَاشِ] شَبِّ دَوْرِ سَاوِ وَ اَز خِدَاوَنْدِي كِه پِروردگَار تَسْت بِيْرَهِيْزِ».

۴. ل: + و
 ۵. ق: از او مراد

۶. کافی، ج ۲ / ۵۵: «تَفَكُّرِ اِنْسَانِ رَا بِه سُوِي نِيْكَي وَ عَمَلِ بَدَانِ فِرَا مِيْ خَوَانْدِ».

- در بیان حدیث نبوی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و از تفکر^۱ در معامله که می‌باشد میان عبد و ربّ^۲، و همگی داعی به برّ و عمل به او می‌باشد.
- ۳ پس تفکر در معامله که می‌باشد میانه^۳ عبد و ربّش، یا تفکر در حسنات عبد و سیئات او است؛ و یا تفکر در صفات الهی و افعال او است. و هرگاه تفکر نماید کسی در حسنات خود که آیا تمام^۴ است یا ناقص، موافق است مر سنت را یا مخالف، خالص است از شرک و شکّ یا مشوب به اینها هست، این تفکر البته او می‌دارد به اصلاح حسنات خود، و تدارک نمودن آنچه در او هست از خلل.
- ۹ و همچنین هرگاه تفکر نماید در سیئات خود، و در آنچه مترتب می‌شود به آنها از عقوبات و دوری از رحمت الهی، البته ترک می‌نماید آنها را، و در صدد تدارک نمودن آنها می‌شود، از توبه و ندامت.
- ۱۲ و هرگاه تفکر نماید در صفات الهی و افعال او، از لطف و عنایت او^۵ به عباد و احسان‌های او از سوابغ نعماء و بسط آلاء^۶ و تکلیفات دون طاقت، و وعده فرمودن ثواب جزیل از برای عمل قلیل، و مسخّر ساختن جناب اقدس الهی از برای شخص جمیع ما فی السموات و الأرض و ما بینهما، الی^۷ غیر ذلك، و او می‌دارد این تفکر او را به رغبت در طاعات و اجتناب از منهیات، و این تفکر متوسطین است.

و منقول است از نهج البلاغه که فرموده است: «الفکر^۱ مرآة صافية»^۲؛ یعنی متمثل می‌شود در او صور اشیاء کما هی، پس می‌بیند انسان به سبب او صور^۳ حقایق حسنه را، پس به عمل می‌آورد^۴ او را، و صورت^۵ اعمال خسیسه^۶ را و اجتناب می‌کند از آنها، و شکی نیست که مادام که آینه در مقابل باشد عارض نمی‌شود از آن شخص غفلت از اعمال ذمیمه، و تبعیت نفس اماره در اعمال قبیحه.

و از جهت بودن تفکر سبب از برای خیرات و اساس از برای حسنات، ترجیح داده شده است بر عبادات، مثل فکر در انقلاب دنیا و عدم بقاء او؛ و ترجیح داده شده است بر مثل صلاة لیل با^۸ آنچه وارد شده است در اخبار از^۹ فضیلت او.

روایت شده است در کافی، از حسن صیقل^{۱۰}: «قال: سألت ابا عبدالله - علیه السلام - عما روی^{۱۱} الناس ان تفکر ساعة خیر من قیام لیلة، قلت^{۱۲}: کیف یتفکر؟ قال: تمر^{۱۳} بالخربة أو^{۱۴} بالدار، فیقول: این سا کنوک، این بانوک^{۱۵}،

۱۵

۱. ق، ط: التفکر

۲. نهج البلاغه / قصار ۳۶۵ و بحار الانوار، ج ۱ / ۱۶۹، ۱۸۲: «فکر آینه‌ای است خالص و بی‌زنگار».

۳. ط: - صور

۴. ق: عمل آورد

۵. ط: صور

۶. ل: سیئه

۷. ط: بر

۸. ق: یا

۹. ط: - از

۱۰. ق: - صیقل

۱۱. ط: بروی

۱۲. ل: - قلت

۱۳. ط: یمز

۱۴. ق: و

۱۵. ل: یأتوک

۱۸

ما لك لا تتكلمين؟^۱.

- و این تفکر پست‌تر است از دوتایی^۲ که مذکور شد، و تفسیر^۳ فرموده است به قدر رتبه مخاطب؛ زیرا که تفکر هر کس به حسب رتبه او می‌باشد، و ۳
اول مراتب اوست؛ چه اولاً تفکر باید^۴ نمود در زوال حادثات، و این که اعتباری به بقای آنها نیست، بعد از این مهیا می‌شود نفس از برای دو^۵ تفکر^۶ و ۶
و متوجه می‌شود به جناب اقدس الهی و طلب نمودن فیض جسیم و جود عمیم او را، چنانچه او بود طریقه حضرت ابراهیم، علی نبینا و علیه الصلاة^۸ و السلام.
- و ظاهر این است که در کلام، لَف و نشر است بر ترتیب، زیرا که قول او - ۹
علیه السلام -^۹ فیقول: «أین سا کنوک»، خطاب است از برای دار غیر مسکونه. و قول او - علیه السلام -^{۱۰} «أین بانوک^{۱۱}» خطاب است به خرابه‌ای^{۱۲} که ۱۲
مرده است عامر او.
- و شاید قول او - علیه السلام^{۱۳} - اخیراً: «ما لك لا تتكلمين» تعجب^{۱۴} است

۱. کافی، ج ۲ / ۵۴، مجموعه ورام، ج ۲ / ۱۸۴ و مشکاة الانوار / ۳۷. «گفت: از امام جعفر صادق - علیه السلام - در مورد آنچه مردم روایت می‌کنند - که ساعتی تفکر کردن بهتر از شب زنده‌داری شبی است - پرسیدم. گفتم: چگونه تفکر کند؟ فرمود: از ویرانه‌ها یا از خانه‌ای [متروک] می‌گذرد سپس می‌گوید: کجایند ساکنانت؟ کجایند سازندگان؟ تو را چه می‌شود، چرا سخن نمی‌گویی؟».

۲. ل، ق: تالی ۳. ق: مفسر
۴. ط: - باید تفکر ۵. ل: - دو
۶. ل: + آن دو تا ۷. ل: - و
۸. ق: - الصلاة ۹. ق: - علیه السلام
۱۰. ق: - قول او - علیه السلام - ۱۱. ل: یأتوک
۱۲. ل: خرابیه ۱۳. ق: - علیه السلام
۱۴. ل: بعجب

از عدم تکلم آنها، گویا آنها نزدیک است که تکلم نمایند به لسان مقال و شرح نمایند از برای او حال را، و کنایه است از کمال^۱ ظهور حال، والله يعلم.

۳

تبصره: [در بیان لزوم اجازه در ذکر]

بدان که اکثر^۲ محققین عرفا و اغلب سالکین مسلک^۳ اصفیا - مگر بسیار

۶ قلیلی از ایشان - تصریح نموده‌اند که در سلوک راه دین و وصول به عالم

یقین^۴ محتاج است سالک به اجازه گرفتن ذکر از راه شناس صاحب تصرف،

چنانچه حضرت موسی را - علی نبینا و علیه السلام - با کمال استعداد مرتبه

۹ نبوت و درجه رسالت و اولوالعزمی در بدایت حال ده سال^۵ ملازمت

حضرت شعیب می‌بایست تا استحقاق مکالمه حق یابد.

و بعد از آن که به دولت کلیم اللّهی^۶ و سعادت ﴿وَكَتَبْنَا فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ

۱۲ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ...﴾^۷ رسیده بود، و پیشوایی و مقتدایی

دوازده سبط بنی اسرائیل را^۸ یافته، و جملگی تورات از تلقین حضرت نقل

کرده در دبستان تعلیم^۹ علم لدنی از معلّم خضر التماس ابجد می‌بایست کرد

۱۵ که ﴿...هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي ۚ إِنَّ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾^{۱۱}. و آن که معلم او را اولین

۱. ل: حکمت

۲. ل: - اکثر

۳. ل: مسالک

۴. ق: بعلم اليقين

۵. ق، ل: + که

۶. ق: الله

۷. اعراف / ۱۴۵: «و در الواح [تورات] برای او در هر موردی پندی، و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم».

۸. ط: - را

۹. ق، ط: تعلم

۱۰. ل: تعلمني

۱۱. کهف / ۶۶: «آیا تو را - به شرط این که از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی - پیروی کنم».

تخته الفبای ﴿...إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾^۱ می‌نویسد. پس به دیده اعتبار در این بایست نگریست.

۳

بیت

سوری^۲ که در او هزار جان قربان است

چه جای دهل زنان بی‌سامان است

۶

و گفته‌اند: مغرور^۳ این راه کسی است^۴ که پندارد که بادیه بی‌پایان کعبه وصال را به سیر قدم بشری بی‌دلیل و بدرقه قطع توان کرد، ﴿هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ﴾^۵.

۹

اگرچه در بدایت هدایت نه پیغمبر^۶ حاجت است و نه شیخ. و آن تخمی است که در زمین دل‌ها جز به دستیاری نظر عنایت حق نیفتد، و لیکن هر کجا آن تخم پدید آید، در پرورش آن به نیابت حق به پیغمبر یا شیخ - که نایب اوست - حاجت افتد.

۱۲

و مؤید قول ایشان است قول مروی از جناب پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - که فرموده است: «الشيخ في قومه كالنبي في امته»^۷، و در صحیفه سجادیه - علیه السلام - است: «ووقفني لطاعة من سددني و متابعة من ارشدني»^۸، و أيضاً

۱۵

۱. كهف / ۶۷: «تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی».

۲. ق: موری

۳. ق: + بر

۴. ق: کیست

۱۸

۵. مؤمنون / ۳۶: «وہ چه دور است آنچه کہ وعده داده می‌شوید».

۶. ل: + ص

۷. اللؤلؤ المرصوع / ۴۵: «شیخ در قوم خود بسان نبی در امتش است».

۸. صحیفه سجادیه / ۱۳۲، دعای ۲۰: «مرا در فرمانبرداری آن‌که استوارم سازد و در پیروی آن‌که راهنمایم کند موفق دارا!».

در او فرموده: «و متّعنى بهدى صالح لا استبدال به، و طريقة حق لا أزيغ عنها»^۱.

۳ و در کافی روایت نموده است از امیر المؤمنین - علیه السلام -: «ان الناس آلوا بعد رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - الى ثلاثة: آلو^۲ الى عالم على هدى^۳ من الله، قد اغناه الله بما علم عن علم غيره؛ و جاهل مدع للعلم، لا علم له معجب^۴ بما عنده و^۵ قد^۶ فتنته الدنيا و فتن غيره؛ و متعلم من^۷ عالم على سبيل هدى من الله و نجات»^۸.

و فرموده است فاضل مقدس ربانی، مولانا محمد صالح مازندرانی - ۹ رحمه الله - در شرح این حدیث که: «در فقره^۹ اخیره دلالت است بر این که ناچار است ناس را از استاد مرشدی عالمی، تا این که^{۱۰} حاصل شود^{۱۱} به سبب او نجات ایشان از ظلمت‌های طبایع بشریه. چنانچه حاصل می‌شود ۱۲

۱. صحیفه سجادیه / ۱۳۱: «مرا از راه پسندیده‌ای که تغییر می‌پذیرد، بهره‌مند فرمای، راه پسندیده‌ای که از آن روی برنتابیم».

۲. ل: - آلو

۳. ل، ق: يعجب

۴. ق: - و قد

۵. ق: + الله

۶. ل: - و

۷. ل: عن

۸. کافی، ج ۱ / ۳۳ و شرح نهج البلاغه، ج ۶ / ۷۵: «امیر مؤمنان - علیه السلام - می‌فرمودند: پس از رسول خدا(ص) مردم به سه جانب روی آوردند. ۱- به عالمی که رهبری خدایی داشت و خدا او را به آنچه می‌دانست از علم دیگران بی‌نیاز ساخته بود. ۲- به نادانی که مدعی علم بود و علم نداشت، به آنچه در دست داشت مغرور بود، دنیا او را فریفته بود و او دیگران را. ۳- به دانش‌آموزی که دانش خود را از عالمی که در راه هدایت خدا و نجات گام برداشته» (ترجمه اصول کافی، ج ۱ / ۴۱)

۹. ط: اخیر

۱۰. ل: آن که

۱۱. ق: بشود

- نجات از برای کسی که سلوک نماید طریق^۱ ظلمانی را که نشناخته است حدود او را، به سبب گرفتن دامن دیگری را که عالم به حدود او باشد.
- ۳ و در میانه اهل سلوک خلاف است در این که آیا مضطرّ است سالک به شیخ عارف یا نه. اکثر ایشان می دانند و خوب او را، و فهمیده می شود احتیاج از کلام حضرت - علیه السلام - و به این حدیث متمسک شده اند آن اشخاصی^۲ که وجود شیخ را ضرور می دانند. و تأیید می نماید قول ایشان را، این که سلوک مرید با شیخ عارف بالله اقرب است به سوی هدایت، و بدون او^۳ اقرب است به ضلالت. و از این جا است که جناب - علیه السلام - فرمود:
- ۹ «فنجی»؛ یعنی نجات معلّق است به او^۴، انتهی کلامه رحمه الله.
- و این طایفه ادله بسیاری^۵ از جهت این مطلب در کتب و رسائل خود نوشته اند، و هر که خواسته باشد، ملاحظه نماید کتاب مرصاد العباد^۶ و غیره را.
- ۱۲ بیان حدیث این است که «آلو» به فتح لام است از «آل یؤل»، به معنی رجوع^۷ است. و فتنه در اصل به معنی امتحان و اختبار^۸ است و «افتن الرجل و فتن فتوناً» می گویند، هرگاه برسد آن شخص را فتنه، و برود^۹ مال و عقل او. و فاتن، کسی را می گویند که به ضلالت باشد از حقّ، و فتّان - به ضمّ - جمع فاتن است، و به فتح شیطان است؛ چه او مفتون می کند مردم را از دین. و

۱۸

- | | |
|--------------------------------------|-------------|
| ط: اشخاص | ۱. ل: طریقه |
| ۴. شرح اصول الکافی، ج ۲ / ۴۱. | ۳. ق: - او |
| ۶. بنگرید: مرصاد العباد / ۲۲۶ - ۲۳۵. | ۵. ل: بسیار |
| ۸. ل، ق: اختیار | ۷. ط: رجعت |
| | ۹. ل: بردو |

فتان^۱ صیغه مبالغه است در فتنه.

و قوله - علیه السلام - : «و قد فتنته^۲ الدنيا و فتن غیره» به ضلالت انداخته
 ۳ است او را دنیا، و واقع ساخته است او را در فتنه جاه و مال^۳ و حب ریاست، و
 او به ضلالت می اندازد غیر خود را، و واقع می سازد غیر خود را در آنچه خود
 او^۴ واقع بود از مهالک، از^۵ جهت نیکو دانستن^۶ ایشان آنچه را دیده اند^۷ از
 ۶ جهت شهرت^۸ او در علم ظاهر، با مفلس بودن باطن او از حقیقت علم و
 حال.

و^۹ معنی حدیث آن است که بودند^{۱۰} مردم در عهد رسول خدا - صلی الله
 ۹ علیه و آله - بر قسمین، یا علما هادین و یا متعلمین مهتدین، ثالثی^{۱۱} نبود مر
 ایشان را، و گردیدند بعد از رسول خدا به سه قسم:

قسمی عالم بودند به اخبار نبوی و الهام الهی به علوم غیبیه و مطالب کلیه
 ۱۲ و جزئیه. و فهمیدند احکام و وقایع و اخلاق و احوال^{۱۲} مبدأ و معاد^{۱۳} و غیر
 اینها را از مطالب شرعیه و عادات نبویه. پس او عالم و عارف و عامل و^{۱۴}
 راست گفتار و درست کردار است، و اوست معلم علوم حقانیه و آداب
 ۱۵ نفسانیه و مأخذ جمیع کمالات، و بی نیاز کرده است خدا او را به علم کامل

۱. ق: + از	۲. ق: فتنه
۳. ق: مال و جاه	۴. ط: - او
۵. ل: - از	۶. ق: داشتن
۷. ط: + از او	۸. ق: شدت
۹. ق: + حال	۱۰. ل: بوده اند
۱۱. ل: تالشش	۱۲. ق: + و
۱۳. ل: + را	۱۴. ق، ط: - عامل و

خودش از علم^۱ دیگران از اَمّت.

- و قسمی دیگر جاهل بودند^۲، و مدعی بودند علمی را که ندارند و^۳
 ۳ عجب‌کننده به آنچه نزد ایشان است، از دروغ‌هایی که کسب کرده است آنها را
 رأی فاسد ایشان، یا آن که^۴ اخذ کرده است آنها را از جاهل دیگر. به تحقیق^۵
 که اضلال^۶ کرده است او را دنیا به مستلذاتش از راه حق بر راه باطل؛ و زینت
 یافته است در نفس او حبّ جاه^۷ و ریاست؛ و رواج یافته است در او صفت
 ۶ دنائت و خست.
 پس گردانیده است مکتسب^۸ خود را از امور باطله و سیله‌ای از جهت
 ۹ تحصیل خواهش‌های دنیّه زائله، و قرار داده است آنچه را ضبط کرده است از
 اقاویل و فتاوی ذریعه از برای استکمال لذت‌های خسیسه باطله.
 پس لغزیده است از راه حقّ، و لغزانیده^۹ است غیر را، از اشخاصی که
 ۱۲ اقتدا کرده است به او از اهل جهالت و ضلالت که طبع ایشان مایل است به
 فساد و عناد، و دل‌های ایشان غافل است از احوال مبدأ^{۱۰} و معاد^{۱۱}. بعد از
 قلیل مدتی براءت خواهند جست، تابع از متبوع و قائد از مقوود، و خواهند
 ۱۵ مفارقت کرد از هم از روی عدا، و ملاعنت خواهند نمود نزد لقاء.
 پس هلاک خواهد شد کسی که ادعا کرده است علم و هدایت را، و ناامید

۱. ق: + و
 ۲. ق: جاهلند
 ۳. ل: - و
 ۴. ق: این که
 ۵. ق، ط: تحقیقی
 ۶. ل: اخلال
 ۷. ق: جا
 ۸. ل، ق: مکسب
 ۹. ل: لغزیده
 ۱۰. ق: - مبدأ
 ۱۱. ط: + و

شده است از رحمت الهیه و شفاعت نبویه کسی که افترا بسته است به خدا و رسولش به ادعای او علم را با عدم اتصاف او به علم، و به فتوا دادنش در دین به رأی خودش یا به رأی جاهل دیگر. ۳

و باعث برهلاکت و ناامیدی این فرقه آن است که هدایت در دنیا و سلامتی در آخرت و رستگاری به رحمت و شفاعت موقوف است به اعتقاد به خدا و رسول و اقرار به جمیع ما أنزل الله الی الرسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله -^۱ و افترا نیستن است در امر دین. ۶

و این طایفه اعراض نموده‌اند از همه اینها، و انداخته‌اند در پشت خود همگی را. پس مستحق گردیده‌اند هلاکت و ناامیدی را، و باطل گردانیده‌اند استعداد مر حیات ابدی^۲ و رستگاری به سعادت اخروی را. ۹

فَهُمْ مِنَ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا^۳ و من الذين غرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا^۴، ... كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ^۶، و يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ^۷ وَ مَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...^۸، ... الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ ۱۲

۱۵

۱. ل: + است ۲. ق: + را

۳. كهف / ۱۰۴: «[آنان] كسانی‌اند كه كوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند كه كار خوب انجام می‌دهند».

۴. اقتباس از انعام / ۷۰، ۱۳۰ و اعراف / ۵۱: «زندگی دنیا مغرورشان كرد».

۵. ط: والذی ۱۸

۶. حشر / ۱۹: «خدا را فراموش كردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی كرد».

۷. ط: - والذین آمنوا ... انفسهم

۸. بقره / ۹، ۱۰: «با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند، ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی‌زنند، و نمی‌فهمند. در دل‌هایشان مرضی است؛ و خدا بر مرضشان افزود».

هُزُوا...^۱، الى غير ذلك من ذمائم الاخلاق، و الاحوال المذكورة^۲ فيهم في القرآن.

- ۳ و جهل بر دو نوع است:
یکی: جهل بسیط است که عبارت است از اعتقاد نکردن به چیزی [ی]؛ نه اعتقاد صحیح و نه فاسد.
- ۶ و دیگری: جهل مرکب است، و او اعتقادی^۳ است به چیزی خلاف واقع. و این نوع در هلاکت اشد است از^۴ اوّل^۵.
- نظم
- ۹ آن کس که نداند و نداند که نداند
در جهل مرکب ابد الدهر بماند
پس این جهل باعث هلاک حیات^۶ قلبیه و ابطال حقیقت انسانیه می شود،
و باطل می شود استعداد او، و می لغزد از راه معاد با لجاج و عناد، و از جمله
۱۲ هالکین است در مآل؛ چه باطل گردیده است قوت او در حال، کقولہ تعالی:
﴿...بَلْ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۷، ﴿...فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ
۱۵ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۸، ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾^۹، و از او هم می رسد

۱. مائده / ۵۷: «کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته اند».

۲. ط: المذکور

۳. ل: اعتقاد

۴. ل: - از

۵. ق: - اوّل

۶. ق: - حیات

۷. مطفین / ۱۴: «بلکه آنچه مرتکب می شدند زنگار بر دل هایشان بسته است».

۸. ل: - لا

۹. منافقون / ۳: «و در نتیجه بر دل هایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی فهمند».

۱۰. مطفین / ۱۵: «زهی پندار، که آنان در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوبند».

عجب و غرور که مانع می‌شود او را از باز گشتن به حق، پس او اشرّ ناس است.

۳ و قسمی دیگر از این سه فرقه تعلّم می‌کنند علم را از عالمی که او بر هدایت است از جانب خدا، و نجات یافته است از عذاب اخروی، و لغزش دنیوی. و این فرقه اشخاصی^۱ می‌باشند که در اصول و فروع تابع شده‌اند ائمه هدی - علیهم السلام - را، و برای ایشان است دعای ملائکه و حاملین عرش و دعای حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - چنانچه فرموده است: «رحم الله عبداً^۳ سمع^۴ حکماً فوعی، و دُعی الی رشاد^۵ فدنا، و اخذ^۶ بحُجزة هاد فنجی»^۷.

حاصل حدیث این که اقسام سه می‌باشد:

یکی: واصل است به مطلوب.

دویمی: معرض است از او، و منحرف است از سمت او.^۸

و سیمی: سالک است به او، و واقع است در طریق او.

و اگر کسی بگوید: قسم رابعی می‌باشد و او جاهلی^۹ است که غافل باشد؛

نه متعلّم است و نه ضال.

۱. ل: اشخاص

۲. ق: علیه

۳. نهج البلاغة: امرء

۴. کلمه در «ق» مبهم است.

۵. ط: رشادة

۶. ل، ط: اخذه

۷. تحف العقول / ۲۱۲، نهج البلاغة / ۱۰۳، خطبه ۷۶ و غرر الحکم / ۹۴: «خداوند پیامرزد بنده‌ای را که چون حکمتی شود بپذیرد، چون به راه راست خوانده شود رو به آن آرد، و چون در پی هدایت‌گری افتد نجات یابد».

۸. ل: جاهل

۹. ل: - او

- جواب می‌گوییم: که کلام در حدیث، در اشخاصی است که نباشند از اهل
نقیصه و ضرر، بلکه در آنها نهایت^۱ قوت ترقی به ملکوت سماوات باشد.
- ۳ و قوله - علیه السلام -: «ان الناس آلوا^۲ بعد رسول الله - صَلَّى الله عليه و
آله -» دلالت می‌کند که کلام در اشخاصی است که ادراک صحبت و خدمت
حضرت پیغمبر - صَلَّى الله عليه و آله - را نموده‌اند^۳، و امثال این اشخاص
۶ خالی نمی‌شود از چیزهایی که باعث تفاخر او باشد یا به حق یا شبیه به حق.

تبصرة اخري: [در گفتار برخی مشایخ]

- ۹ بدان که^۴ مشایخ^۵ زحمت کشیده و تعب بر خود قرار داده بعضی عبارات و
الفاظ از جهت تنبیه سلاک و تأدیب نمودن آنها به آداب طریقت که مؤدی به
وصول^۶ حقیقت بشود، فرموده‌اند که بیان^۷ و توضیح آنها خالی از فایده
۱۲ نیست.^۸

۱. ق: - نهایت

۲. ق: آلو

۱۵ ۳. ل: ننموده‌اند

۴. ق: + از

۵. این قسمت برگرفته از کتاب رشحات عین الحیات، ج ۱ / ۳۸ است که عین الفاظ آن با تلخیص در عبارات نقل شده.

۶. ط: به حصول

۱۸ ۷. ل: - و

۸. در رشحات عین الحیات، ج ۱ / ۳۸ آمده: «هم از کلمات قدسیه حضرت خواجه است این هشت عبارت که بنای طریقه خواجهگان - قدس الله تعالی ارواحهم - بر آن است: هوش در دم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یاد کرد، بازگشت، نگاه داشت، یاد داشت... از جمله مصطلحات این طایفه علیه و آن: وقوف زمانی، بر وقوف عددی، وقوف قلبی است که جمله یازده کلمه باشد».

- یکی آن است که گفته‌اند: «سالک باید «هوش در دم» داشته باشد. و آن، آن است که هر نفسی که از درون آید، باید که از سر آگاهی و حضور باشد، و غفلت به آن راه نیابد.^۱ ۳
- و بعضی دیگر گفته‌اند^۲: «مراد از او این است که انتقال از نفسی به نفسی می‌باید که از سر غفلت نباشد، و از سر حضور باشد. و هر نفسی که می‌زند از حق سبحانه خالی و غافل نبود.»^۳ ۶
- و یکی دیگر آن است که سالک، «نظر بر قدم» باید باشد. و او آن است که: «سالک را^۴ در رفتن و آمدن در شهر و صحرا و همه جا نظر بر پشت پای او باشد، تا نظر او پراکنده نشود و به جایی که نمی‌باید^۵ نیفتد. ۹
- و می‌شاید که «نظر بر قدم» اشارت به سرعت سیر سالک بود در قطع مسافت^۶ هستی، و طی عقبات خود پرستی؛ یعنی نظرش به هر جا که منتهی شود فی الحال قدم بر آن نهد^۷.* ۱۲
- و یکی دیگر از آن الفاظ «سفر در وطن» است. و مراد از او^۸ آن است که: سالک در طبیعت بشری سفر کند؛ یعنی از صفات بشری به صفات ملکی، و

۱۵

۱. پیشین، ج ۱ / ۳۸

۲. منظور سعد الدین کاشغری است.

۳. پیشین، ج ۱ / ۳۸ - ۳۹

۴. ل: - را

۵. ق: نباید

۶. ل: منافات

۷. ل: نهند

۸. ق: - او

*. پیشین، ج ۱ / ۴۰

۱۸

از صفات ذمیمه به صفات حمیده انتقال یابد^۱. چه خبیث^۲ هر جا که انتقال کند، خبائث از او زایل نمی شود؛ تا انتقال نکند از خبیث^۳.*

و یکی دیگر آن است که فرموده اند: «خلوت در انجمن». یعنی به ظاهر با خلق، و به باطن با حق - سبحانه - می باید باشد.

نظم

از درون^۴ شو آشنا وز برون^۵ بیگانه وش

این چنین زیبا روش، کم می بود^۶ اندر جهان

آنچه حق سبحانه می فرماید که ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ

اللَّهِ...﴾^۸ شاید اشاره به این مقام باشد.

و بعض دیگر گفته اند^۹ که: «خلوت در انجمن» آن است که اشتغال و

استغراق در ذکر به مرتبه ای رسد که اگر به بازار درآید، هیچ سخن و آواز

نشنود به سبب استیلاي ذکر بر حقیقت دل.^{۱۰}

و گفته اند که: به سبب اشتغال به ذکر از روی جدّ و اهتمام در مدت پنج

شش روز به این مرتبه می رسد که همه آوازی^{۱۱} حکایات مردم ذکر نماید، و

۱۵

۱. ق: نباید

۲. در مصدر آمده: حضرت مولانا سعد الدین قدس سره فرموده اند شخص خبیث.

۳. ل: خبیث / مصدر: صفات خبیثه * . پیشین، ج ۱ / ۴۱

۴. ق: هرون

۵. ق: هرون

۱۸

۶. ل: می شود

۷. ق: من

۸. نور / ۳۷: «مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا به خود مشغول نمی دارد».

۹. در مصدر آمده: خواجه اولیا کبیر - قدس سره - فرموده اند

۱۰. پیشین، ج ۱ / ۴۲ - ۴۳ (با تلخیص و اختلاف در نقل).

۱۱. ق: با

سخنی که خود گوید ذکر شنود؛ و بی سعی و^۱ اهتمام میسر نمی شود.^۲
و مقصود از ذکر^۳ آن است که دل را همیشه آگاهی به حق سبحانه حاصل
باشد، و به وصف محبت و تعظیم موصوف گردد.^۳

نظم

تا به ها و هو اشارت می کنی تا به حرف ها عبارت می کنی
بندۀ حرفی، نیاید از تو کار جهد کن تا از رخت خیزد غبار
ها بیفکن حرف را آزاد کن بنده شو بی های و هویش یاد کن
یعنی ای سالک! تا کی مشغول الفاظ و عبارات گردی، و تا به کی بیرون^۴
نشوی از عالم تعبیر و عبارات. و مادام که تو در ذکر محتاج به حرف واقعی یا
مخیلی - چنانچه^۵ در ذکر قلبیت باشی - هنوز ناقص باشی^۶؛ زیرا که مقید
شدی در ذکر حق به حرف و عبارت، با این که حقیقت ذکر از همه لغات بری
و عاری است، پس جهد کن که از حرف و عبارت که غبار راه است خلاص
شوی، و به ذکر حقیقی که منزّه از اینها می باشد برسی.
و مادامی که در ذکر حق از حرف^۷ و عبارات خلاص نشدی، بنده نشدی؛
یعنی از قید خود نرسته ای^۸ و در ظلمت وجود خود مانده ای؛ چنانچه
فرموده اند: «ذکر اللسان تعلّقه و ذکر القلب وسوسة»^۹.

۱. ق: - و ۲. پیشین، ج ۱ / ۴۳.

۳. در رشحات عین الحیات، ج ۱ / ۴۳ مباحث این بخش که مؤلف به بیان خود فرموده اند، تحت عنوان «یاد کرد»

در مصدر آمده است. ۴. ل: برون

۵. ق: چنانکه ۶. ل: - باشی

۷. ق: حروف ۸. ق: نرسته

۹. بسنجید: مشکاة الانوار / ۵۵: «ذکر اللسان الحمد والثناء... و ذکر القلب الصدق والصفاء» / «ذکر زبان دل

بستن است و ذکر قلب وسوسة است».

و حقیقت ذکر آن است که در او نه حرف باشد و نه صوت، و مجرد از همه لغات و میرا از همه جهات باشد.

۳ و فرموده‌اند که: این ذکر است که ثمره آن معرفه الله، و صاحب آن عارف بالله است، و این ذکر شریف چون ^۱ حبه‌ای است که از او ^۲ محبت، و از او ثمره توحید هم رسد.

۶

اصل هفتم: توجه است

و توجه کامل به حضرت عزت آن است که متوجه حق شوی به کلی،
 ۹ ظاهراً و باطناً، جوهرراً و ^۳ عرضاً، و بیرون آیی از هر داعیه‌ای که تو را به غیر حق می‌خواند. مصرع ^۴:
 «بدان نمط که به مرگ از همه شوی آزاد».

۱۲ چنان‌که باقی نماند محبوبی و مطلوبی و مقصدی و مقصودی ^۵ و رغبتی و مرغوبی غیر خدای تعالی.

نظم

۱۵ کلی ز سر وجود برخیز آن‌گاه توجهی به حق کن
 و اگر مقامات عالیات بر تو عرض کنند التفات نباید نمود لحظه‌ای به
 اعراض از حضرت معبود.

۱۸

۲. ق: - از او / ق: + ثمره

۴. ل: شعر / ق: - مصرع

۱. ل: - چون

۳. ق: - و

۵. ق: مقصودی و مقصدی

نظم

- ما را به غیر او نبود هیچ التفات^۱
- ۳ زیرا که نیست جز کرم او نجات هیچ
و در مناجاتی که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - و اولاد اطهار او
در ماه شعبان می خوانده اند و در کتاب اقبال ابن طاووس - رحمه الله - و زاد
المعاد منقول است^۲، این فقرات مذکور است:
- ۶ «الهی هب لی کمال الانتقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها^۳ الیک
حتی تخرق أبصار القلوب حجب النور، فتصل الی معدن العظمة، و تصیر
۹ ارواحنا معلقة بعزّ قدسک.
- الهی واجعلنی ممن نادیته^۴ فاجابک و لاحظته فصعق لجلالک.
- الهی و الحقنی بنور عزّک الابهج، فا کون لک عارفاً و عن سواک منحرفاً، و
۱۲ منک خائفاً، مراقباً^۵، یا ذالجلال و الاکرام»^۶.

۱۵ ۱. ط: التفات هیچ

۲. ط: - منقول است

۳. ق: نظر

۴. ل: نادیه

۵. ق: راقباً

۶. اقبال الاعمال / ۶۸۷، بحار الانوار، ج ۹۱ / ۹۸ و زاد المعاد / ۵۵: «معبودا مرا به کمال گسستن از خلق و پیوستن به خودت رسان، و دیده قلبمان را با فروغی که بدان تو را مشاهده کنند روشن فرما تا دیده دل ما حجاب های نورانی را بر درد و به کان عظمت و جلال رسد و جان های ما به مقام والای قدس تو بیوندد.

۱۸ معبودا مرا در شمار کسانی قرار ده که چون آنان را خواندی پاسخت دادند، و چون بدانان نگرستی بر اثر تجلی شکوه و جلالت مدهوش شدند.

معبودا! مرا به نور گرانبدر خویش رسان تا تو را شناسم و از جز تو رخ برتابم و از تو ترسم و فرمانت برم، ای دارنده شکوه و بزرگواری (ترجمه زبده مفاتیح ۴۲۱ - ۴۲۳).

اصل هشتم: صبر است

که: «الصبر مفتاح الفرج»^۱.

۳

نظم

صبری کنیم تا ستم او چه می‌کند با این دل شکسته، غم او چه می‌کند
و صابر باید بیرون آید از حظوظ نفسانی و مراد جسمانی^۲ به مجاهده و
مکایده، و باید که ثبات نماید تا امارات و محبوبات نفسانی را کب او نشود.

۶

نظم

بلکه مرکوب او شوند همه گر ز شهوت به صبر باز آید
و همواره ثابت باشد به طریق اخیار^۳، و مستقیم شود بر سبیل ابرار و^۴ بر
تصفیه دل و تجلیه روح ملازم گردد. قال الله تعالی: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً
يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۵.

۱۲

نظم

تلخی صبر اگر گلوگیر است عاقبت خوش‌گوار خواهد بود
و^۶ صبر محمود بر دو نوع است: یکی بر طاعت و یکی بر معصیت.

۱۵

نظم

در همه حال صابری می‌باش و اندر آن صبر، حاضری می‌باش

۱۸

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۲۰ / ۳۰۷: «صبر کلید گشایش است».

۲. ل: - و مراد جسمانی

۳. ق: اخیار

۴. ل: - و

۵. سجده / ۲۴: «و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به

فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند». ۶. ط: - و

و گفته‌اند: «محافظة كن آنچه میان تو و یاران است، و صبر کن بر آنچه میان تو و اغیار است».

نظم

صبر کن در بلای آن محبوب تا که باشی صبور چون ایوب
«الصبر حبس النفس عن الشكوى إلى الله»^۲.

و بدان که شکایت از سه وجه است:

اول: شکایت است از حیب نزد غیر حیب، و آن اقتضای بیزاری کند از یاری^۴.

دویم: شکایت از غیر حیب نزد حیب، این نوع را هم خوب ندانسته‌اند.

سیم: شکایت از حیب نزد حیب، و این را پسندیده‌اند.

نظم

گر صبر کنی، صبر چنین کن به تمام این است تمامی سخن‌ها، والسلام^۷
و منقول است از کافی که حضرت امام جعفر الصادق - علیه السلام -

فرمود: «طوبى للمساكين بالصبر، و هم الذين يرون ملكوت السموات و الارض»^۸؛ یعنی خوشا حال بندگان بی چیز من که صابر باشند و در مقام صبر

۱. ل، ق: - بر

۲. بسنجید: مسکن الفؤاد / ۸۹: «صبر زندان کردن نفس است از شکایت بردن به خدای».

۳. ط: - از

۴. ق: - از یاری

۵. ط: دوّم

۶. ق، ط: سلام

۷. کافی، ج ۲ / ۲۶۳ و بحار الانوار، ج ۲۲ / ۱۵. «خوشابه حال بیچارگان به سبب صبر و بردباریشان، و آنانند که

قرار گیرند^۱. و^۲ یا درخت طوبی در بهشت از برای بندگان بی چیز است و ایشان آنانند^۳ که فرشتگان آسمان و زمین را می‌بینند. و این اشاره است بر این که صابر، صاحب کشف جزئی می‌شود؛ چه دیدن ملائکه به چشم سر میسر نیست.

اصل نهم: مراقبه است

و گویند: «مراقبه، مشتق از ترقب است، و آن انتظار است». پس مراقبه، جمع نمودن حواس ظاهره و باطنه است در انتظار مطلوب.

و مراقب باید که از حول و قوه^۴ خود بیرون آید^۵، بدان صفت که مراقب به موت می‌گردد، و متوجه^۶ مواهب^۷ علیه حق شود، چنانچه جناب مقدس حضرت نبوی - صلی الله علیه و آله - فرموده است: «الا ان لربکم [فی آیاهم دهرکم] نفحات [ألا] فتعرضوا لها»^۸.

و اعراضش از غیر خدا باشد، و استغراقش در بحر محبت، و مشتاق لقای

«الا طال شوق الابرار الی لقائی^۹»^{۱۰} بوده و آشفته^{۱۱} «و ائی الیهم لاشد شوقاً»^{۱۲}

→

- ۱۵ ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌بینند. / این معنی موافق تفسیر اول مؤلف است که به نظر نگارنده ذیل آن تا حدی با صدر آن بیگانه خواهد بود. ۱. ل: گیرد ۲. ق: - و ۳. ل: آند ۴. ق: قوت ۵. ط: + مصرع ۶. ق: توجه ۷. ل: مواهب
- ۱۸ ۸. بحار الانوار، ج ۸۷ / ۹۵ و ج ۶۸ / ۲۲۱: «هان، آگاه باشید که پروردگارتان را نسیم‌هایی است، پس مواظب باشید که از آن رو برتابانید و اعراض کنید». ۹. ق: لقائه ۱۰. اشتیاق نیکان برای دیدار من طولانی گشت. ۱۱. بسنجید: بحار الانوار، ج ۴۳ / ۱۷۹: «ائی لأشد شوقاً منك». ۱۲. و شوق من برای [دیدار] آنان قطعاً بیشتر است.

گردد، و جان و دلش چه^۱ آب و گلش^۲ روز و^۳ شب به حضرت او شتابد،
و روحش مدد از جناب او یابد، پناه از فراق او به وصال او گیرد. و استعانت^۴
از درگاه او جوید، و شکایت از او به او کند. ۳

چنان که^۵ یکی^۶ گفته است^۷: «الهی ان عرفتنا^۸ حیرتنا، و ان جهلتنا عذبتنا،
و ان ترکتنا احرقتنا، لا معک طاقة و لا بدونک راحة، و المستغاث منك
۶ الیک»^۹.

نظم

گر از تو به تو در نگریم چه کنم
پیش که روم، قصه به دست که دهم؟ ۹
«اعوذ بك منك»^{۱۰}.

نظم

هر شکایت که باشدت ای یار! هان مکن نزد غیر یار، اظهار ۱۲
تا^{۱۱} مسبب الاسباب و مفتاح الابواب درهای رحمت وصال بگشاید
- چنان که لایزال بسته نشود - و در فراق در بندد - چنان که لم یزل گشاده
نگردد - و به نظر مرحمت پادشاهی و به نور ساطع از رحمت نامتناهی، ۱۵

۱. ق، ط: نه

۲. ل: گلشن

۳. ل: - و

۴. ط: استعانه

۵. ق: چنانچه

۶. ق: - یکی

۷. ل: عرفنا

۸. ل: عرفنا

۹. ق: گفته‌اند

۱۰. بار خدایا اگر خود را به ما شناسانی، حیرانمان ساخته‌ای؛ اگر به ما شناسانی عذابمان کرده‌ای، اگر ما را به خود
واگذاری، ما را سوزانده‌ای؛ نه با تو طاقت داریم و نه بدون تو راحت؛ [یار الها] به فریاد ما رس از دست خودت.

۱۱. بحار الانوار، ج ۶۰ / ۳۳۷ و مجمع البحرین، ج ۱ / ۱۸۶: «پناه می‌بریم به تو از خودت».

۱۲. ل: - تا

ظلمات^۱ آمارات نفس اماره^۲ را به لحظه‌ای^۳ چنان زائل گرداند که به مجاهدات و ریاضات سی ساله زائل نگردد.

۳

بیت

به جز از رحمتش نمی‌دانم که چنین لطف‌ها کند با ما
قال الله تعالی حکایه عن نبیه - علیه السلام -: ﴿وَمَا أُبْرِءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ
لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...﴾^۴ .^۵ این مرتبه مردم اختیار بود.
بلکه ملک وهاب سیئات نفس را به حسنات روح مبدل گرداند، قوله
تعالی^۶: ﴿...يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...﴾^۷ . مصرع^۸:

۶

۹

«این سخن از مقام ابرار است»
و حسنات ابرار، سیئات مقربان و نقص درجات و اصلان است. لا جرم
سیئات روح به حسنات الطاف، مبدل گرداند، كقوله - تعالی^۹ جل جلاله - :
﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ...﴾^{۱۰} .

۱۲

و زیادتى حقّ الطاف حقّ است، و آن رحمت و لقا و قربت است و
بقاء^{۱۱}: ﴿...ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ...﴾^{۱۲} .

۱۵

۲. ق: اما

۱. ل، ط: ظلمت

۳. ق: - به لحظه‌ای

۴. یوسف / ۵۳: «و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا
رحم کند».

۵. ط: + مصرع

۶. ق: - تعالی

۱۸

۷. فرقان / ۷۰: «پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند».

۹. ق: - تعالی

۸. ق: - مصرع

۱۰. یونس / ۲۶: «برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی [بهشت] و زیاده [بر آن] است».

۱۱. ق: لقا

۱۲. مائده / ۵۴: «این فضل خداست، آن را به هر که بخواهد می‌دهد».

- و مراقبه^۱ را معنی دیگر هست، و آن آگاهی و علم بنده است به دوام
اطلاع حق - سبحانه و تعالی^۲ - به ظاهر و باطن بنده؛ یعنی سالک تصوّر کند
که حق سبحانه همواره بر ظاهر و باطن او مطلق است. ۳
- و گفته‌اند که: از دوام مراقبه به تصرف نمودن در ملک و ملکوت می‌توان
رسید. و اشراف^۳ بر خواطر^۴ و دوام جمعیت خاطر^۵ و دوام قبول دل‌ها از
او حاصل می‌شود.^۶ ۶
- و گفته‌اند که: این مراقبه منبع^۷ مراقبات است.
- مراقبه اول: آن که چون سالک مستعد ورزش این مراقبه شریفه را^۸
نماید، و او را نصب العین خود سازد؛ تا این که سالک در تصرف این مراقبه
درآید. و این مراقبه در رنگ^۹ ملکه شود، این زمان^{۱۰} تعلق علم را شامل خود
یابد، و در هر ذره‌ای از ذرات وجود محیط بیند، و سریان آن در ظاهر و باطن ۱۲
فهمد، و به حکم: ﴿...فَإِنَّ^{۱۱} حَزَبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^{۱۲}، قهرمان آن صفت بر
وجود او غالب آید، و در جنب آن وجود سالک ضعیف و ناچیز نماید.
- مراقبه ثانیه: آن که این تعلق از راه غلبه محبت و کمال کشش به صفت ۱۵

۱. در طی اصول طریقه نقشبند، مؤلف رشحات، ج ۱ / ۴۶ به طریق مراقبه ذکرى اشاره نموده است.

۲. ق، ط: - و تعالی

۳. ق: اشراف

۴. ق: خاطر

۵. ط: مستتبع

۶. ق: شود

۷. ل، ق: - را

۸. ل، ق: - را

۹. ط: یحکم فان

۱۰. ط: یحکم فان

۱۱. ط: یحکم فان

۱۲. مائده / ۵۶: «حزب خدا همان پیروزمندانند».

علم آید، و از علم جزئی به علم کلی گرایید، و از آموزش به حقیقت شتابد، و آن صفت را نیز در رنگ آن تعلق به ذرات وجود محیط بیند، و در ظاهر و باطن ساری یابد.

۳

مراقبهٔ ثلثه: آن است که به عنایت بی‌غایت از این صفت ارتقا نموده^۱، به حضور اسم اعظم از اسماء حسنی فائز گردد، و به مرور در آن حضور فانی گردد، از همه ظلمات بر آمده به نور اسماء او منور گردد.

۶

اصل ۲دهم: رضا است

قال الله تعالى: ﴿لِكَيْ لَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾^۳،
﴿...رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...﴾^۴.

شعر

رضیت بما قسم الله لی و فوّضت امری الی خالق
لقد أحسن الله فیما مضی كذلك یحسن فیما بقی^۵
و رضا ثمرهٔ محبت است؛ چه کسی که محبت دارد شیء را محبت دارد
و^۶ فعل او را. و محبت ثمرهٔ معرفت است؛ از آن است که هرگاه کسی،
شخصی را موصوف به صفت جمال و کمال دانست، به قدر معرفت به حال

۱۸

۱. ل: نماید
۲. ل: فصل
۳. حدید / ۲۳: «تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید».
۴. مائده / ۱۱۹: «خدا از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند».
۵. راضیم به آنچه خداوند قسمت من کرده، و امر خود را بدو وا می‌گذارم. در گذشته با من نیکی کرده و در آنچه باقی مانده نیز نیکی کند.
۶. ل، ط: - و

او محبت به او هم^۱ می‌رساند.

پس کسی^۲ هرگاه نظر نماید به عین بصیرت خود به جلال الهی و کمال او، به قطره‌ای از دریای او دوست می‌دارد او را ﴿...وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾^۳ و هرگاه دوست داشت او را، نیکو^۴ می‌داند هر اثری را که صادر باشد^۵ از او، و او^۶ اقتضا می‌نماید وصول به مقام رضا را.

پس رضا ثمره محبت است، بلکه هر کمالی رضا ثمره اوست، و محبت فرع معرفت است، و لهذا لازم دارد تصور رحمت او رجا را، و تصور هیبت او خشیت را، و عدم وصول به مطلوب شوق را، و با وصول انس را، و با افراط انس انبساط را، و^۷ با مطالعه عنایت او توکل را، و با نیکو دانستن آنچه صادر می‌شود از او رضا را، و^۸ با تصور^۹ قصور نفس خود در جنب کمالات غیر متناهیه او و کمال احاطه محبوب و قدرت او به او تسلیم را. و^{۱۰} منشعب می‌شود از تسلیم مقامات عظیمه، و منتهی می‌شود او به هر کمالی.

و راضی باید که از ماضی و مستقبل آزاد^{۱۱} آید و بر سر کوی حال نشیند، و هرچه آید، از محبوب بیند، «و کَلَّ مَا يَفْعَلُ الْمَحْبُوبُ مَحْبُوبٌ»^{۱۲} مصرع:^{۱۳}

۱۵

۱. ق: - هم

۲. ق: - کسی

۳. بقره / ۱۶۵: «ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیشتری دارند».

۴. ق: اینکه

۵. ق: شده

۶. ق: + دست

۷. ل: - و

۸. ل: - و

۹. ق: قصور

۱۰. ل: - و

۱۱. ق: از او

۱۲. بسنجید: بحر الانوار، ج ۱۲ / ۳۲۵: «هر آنچه محبوب انجام دهد دوست داشتنی است».

۱۳. کذا / نباید مصرع باشد

۱۸

« که هرچه دوست کند همچو دوست محبوب است».

- و رضا بیرون آمدن است از رضای نفس خود، و درآمدن در رضای حق
 به تسلیم احکام ازلیه، و تفویض امور^۱ کلی و جزئی به حضرت مقدر تقدیر و
 ۳ تدبیر ابدیه، بلاإعراض و اعتراض^۲.
 و بدان که رضا ترک اعتراض است بر افعال و اقوال^۳ محبوب، با پاکی
 ۶ نفس بقضائه و قدره.

نظم

از کویچه اعتراض دیگر مگذر^۴

- ۹ بنشین به سر کوی رضا باقی عمر
 بیا و ترک رضا و مراد خویش بگو
 بدان صفت که رضایت، رضای او باشد

۱۲ چنان که گفته‌اند:

و کلت علی^۵ المحبوبِ امری کلّه

فإن شاءَ أخیانی و إن شاءَ أتلف^۷

۱۵ بیت

گر ترک رضای خود بگویی یابی ز خدا بسی نکویی

۱۸

۲. ق: اغراض

۱. ق: + به

۴. ق: بگذر

۳. ق: اقوال و افعال

۶. ط: و ان

۵. ق، ط: الی

۷. به محبوب تمام امور خود را سپردم، اگر خواهد مرا زنده کند و اگر خواهد از بینم برد.

- و شیر مردی که از اوصاف ظلمانیه مرده شود، می‌دان که هدایت الهی و^۱
نور^۲ عنایت نامتناهی او را زنده گرداند.
- ۳ نظم
چون زنده شود زندگی اش او باشد
- والله به خدا که مرد^۳ نیکو باشد
- ۶ کما قال الله تعالى: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...﴾^۴؛ یعنی آن دل که به اوصاف ظلمانیه در شجره وجود انسانی مرده بود، به اوصاف ربانیه و الطاف رحمانیه زنده گردانیم، و به انوار جمال ذو الجلال منور سازیم.
- ۹ شعر
آن زنده دلی که او به حق زنده بود
- ۱۲ مانند کسی بود که او مرده بود
- بیت
آن دل که ز جهل بود مرده هان مژده که شد به علم، زنده
- ۱۵ لاجرم بعد از آن بر مرکب فراست^۷ نشیند، و در میدان جهان جولان کند، و در سایر بنی آدم به فراست نگرد، و شاهد احوال و ناظر افعال ایشان باشد.
-
۱. ل: به ۰.۲ ق: - نور
- ۱۸ ۳. مرد / ضبط متن به قرینه عبارت قبل است. ۰.۴ ل: جعلناه
۵. ل: - به
۶. انعام / ۱۲۲: «آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکیه‌است و از آن بیرون آمدنی نیست؟».
۷. ق: فرات

و مثل معنی آن دل در صورت این آب و گل، همچنان است که حقیقت نورانیه در ظلمت شجره انسانی که از آن شجره طیبه جاوید خالی نباشد و اوراق اسلامی او و شکوفه مؤمنیه ابداً مثمر بود به اثمار ولایت و میوه نبوت. ۳

نظم

آن دل که چنین بود صفاتش بنگر چه بود حیات ذاتش
گفته است شهید ثانی - رحمه الله - در کتاب مسکن الفؤاد که: «مرتبه رضا
عالی است؛ چه او^۱ اعلاست از مرتبه صبر، بلکه نسبت صبر به رضا نزد اهل
حقیقت، نسبت معصیت است به طاعت، زیرا که محبت، اقتضا می‌کند لذت
را از بلا؛ چه در بلا می‌یابد که او^۲ در ذکر محبوب است، پس زیاد می‌شود
قرب و انس او. و صبر، اقتضا می‌کند کراهت داشتن بلا و صعب شمردن او را
تا^۳ یافت شود صبر. و کراهت^۴ منافی انس است.^۵
پس ظاهر شد این که محبت و صبر هر یک منافی دیگری می‌باشند.^۶
و أيضاً صبر اظهار جلادت است و او در مذهب اهل محبت از اشد
منکرات و اظهار علامات عداوت است، چنانچه گفته شد.

۱۵

نظم

و یحسن اظهار التجلّد^۷ للعدی و یقبح الا العجز عند الاحبّة^۸

۱۸

۱. ل: - او
۲. ق: - او
۳. ق: یا
۴. ق: + دانش بلا و صعب شمردن او را
۵. ق: هست
۶. ق، ط: می‌باشد
۷. ل: التجلّد
۸. اظهار سخت دلی برای دشمنان نیکوست و جز اظهار درماندگی برای محبوبان ناشایست است.

و از این جاست که گفته است اهل الحقیقه که: صبر از^۱ اصعب منازل است بر عامه و اوحش اوست در طریق محبت، و انکر اوست در طریق توحید؛ زیرا که عامه عادت ننموده است به ریاضت، و بر خود قرار نداده است صبر بر بلا را، و معتاد خود ننموده است قلع و قمع هوای نفسانی را، پس متحمل نمی شود بلا را. پس نمی باشد از اهل محبت مادام که متلذذ نشود به بلا.^۶

و هر گاه امتحان فرماید جناب اقدس الهی کسی را به بلا و او در مقام نفس باشد متحمل نمی شود بلا را، و غالب می شود به او جزع، و صعب می شود به او حبس نمودن نفس از اظهار، از جهت عدم حصول اطمینان قلبی او را.^۹

و اما اوحش بودن صبر در طریق محبت، چه محبت اقتضا می کند انس به محبوب و التذاذ به بلا را، و ایثار نمودن مراد محبوب را بر مراد خود، و صبر اقتضا می نماید کراهت بلا را، پس هر یک منافی دیگری می باشد.^{۱۲}

و اما بودن صبر انکر در مقام توحید، زیرا که صابر ادعا می نماید^۳ قوت ثبات را^۴، و دعوی ثبات^۵ و تجلّد از^۶ مرغوبات نفس است، و توحید مقتضی است فناء نفس را، پس می باشد انکر؛ چه ثبات نفس^۷ در طریق توحید از اقبیح منکرات است.

۱۸

۱. ق: - از

۲. ل: می باشند

۳. ق: + و

۴. ق: او

۵. ق: - و دعوی ثبات

۶. ل: - نفس

بلکه رضا با عِظَم قدرش و علو منزلت‌اش نزد اهل تحقیق، در توحید از
 اوّل منازل اوست؛ زیرا که سلوک ایشان فناء در توحید است به ذوات خود
 ایشان، و رضا فنای اراده^۱ است^۲ در اراده^۳ حق تعالی، و وقوف صادق به امر^۳
 او - الله تعالی - و فناء صفات سابق است بر فناء^۴ ذات.
 و مبین شد به این تحقیقات، آنچه میانه صبر و رضا می‌باشد از مراتب
 بعیده و مسالک سدیده^۵، انتهى کلامه الشریفه. تأمل نما در او تا اطلاع یابی^۶
 به اسرار منظویه در او!

۹ **خاتمه^۷: در فوائد خاموشی**

فرموده است رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : «من صمت نجا»^۷.

نظم

۱۲ هر که خاموش و با ادب باشد در همه حال در طرب باشد
 و قال امیر المؤمنین - علیه السلام - : «سکوت اللسان سلامة الانسان»^۸.

بیت

۱۵ گرچه باشد^۹ فصیح و خوش گفتار خاموشی بهتر است از آن، صد بار

۱. ق: ارادت ۲. ق: - است

۳. ق: ارادت ۴. ق: افنا

۵. مسکن الفؤاد / ۸۹ - ۹۱. ۶. ق: - خاتمه ۱۸

۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰ / ۱۳۶، ارشاد القلوب / ۱۰۳ و مجموعه ورام، ج ۲ / ۶۲ و ج ۱ / ۱۰۴: «هر که خاموشی
 گزید نجات یافت».

۸. بسنجید: بحار الانوار، ج ۷۱ / ۲۸۶: «سلامة الانسان في حفظ اللسان» و «حسب اللسان سلامة الانسان» /

۹. ط: باشی / این ضبط بلیغ تر است. «خاموشی زبان سلامت انسان است».

۱ خاموشی^۲ بر دو قسم است:

خاموشی به زبان از سخن غیر الله تعالی با^۳ غیر الله تعالی.

۳ و^۴ خاموشی^۵ به دل است از تفکر و تصوّر غیر او، و این نعمت بی بدل است.

نظم

۶ به زبان و به دل شدم خاموش تا هم او گوید و هم او شنود
و هر که را زبان از حدیث غیر خاموش باشد و دل خاموش نباشد، وزری
مخفی باشدش، و هر که را دل و زبان^۶ از کلام^۷ غیر صامت شدند، ظاهر شود
۹ او را سرّ تجلی باری، جلّ جلاله.

بیت

زبان ببند ازین سو وز^۸ آن طرف بگشا

۱۲ که این سخن، ز زبانی است که بی زبان باشد
و کسی که به دل خاموش بود به زبان نشاید که جز به لسان حکمت
متکلم باشد، و هر که به دل و زبان از حدیث غیر خاموش نیست، مملکت
۱۵ شیطان است و مسخر فرمان او.

و صمتِ دل از کلام غیر صفت مقربان است که اهل مشاهدات اند. و
خاموشی سالکان را سلامت است از آفات، و مقربان را خطاب است به مؤانست.

۱۸

۲. ل: خاموش

۳. ل: - و

۴. ق: + هر دو

۵. ق: از

۱. ل: - و

۳. ق: یا

۵. ق: خاموش

۷. ق: ذکر

و هرگاه که دل و زبان از سخن غیر خاموش شوند، چون ناطق گردند به نطق، با صواب ناطق خواهند بود؛ زیرا که از خدای تعالی ناطق باشند.

۳

نظم

چون نغمه بلبل ز پی گل شنوی گل گفته بود گر چه ز بلبل شنوی
و نطق با صواب نتیجه خاموشی است از خطا، و سخن با غیر^۱ حق
خطاست به همه حال. و به غیر مؤانست گرفتن شر است از جمیع وجوه. قال
الله تعالی: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ^۲ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ
إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ...﴾^۳.

۱. ق: + او

۲. ق: امر او

۳. نساء / ۱۱۴: «در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست، مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کار پسندیده یا سازش میان مردم، فرمان دهد».

فصل هفتم

[در بیان ذکر خفی و جلی]

مشمول است بر سه فایده:

فایده اولی^۱: در بیان ذکر خفی و جلی و ادله آنها.

بدان که ذکر عبارت از یاد خداست، و مقصود از خلقت انسان و از وضع جمیع تکالیف همان است؛ چه مقصود از ذکر حق^۲ تعظیم اوست، چنانچه فرموده است: ﴿...أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۳.

و مقصود از صوم شکستن شهوات و صاف^۴ و پاک نمودن قلب است از آثار آنها، تا صحیح شود استقرار ذکر در او؛ چه قلب مملو است از شهوات، ابتدا متأثر نمی شود از ذکر، و نمی رسد به مقام قرب، و مقصود از حج هم ذکر اوست، و ذکر احوال قیامت و همچنین سایر عبادات.

و ذکر خفی که آن را ذکر^۵ سر نیز^۶ خوانند، و^۷ مقابل او ذکر جهر و علانیه است.

۱. ل: اول
 ۲. ق: + و
 ۳. طه / ۱۴: «و به یاد من نماز برپا دار».
 ۴. ق: - و صاف
 ۵. ق: - ذکر
 ۶. ل: - نیز
 ۷. کذا / «و» زائد است

بعضی از علما گفته‌اند که ذکر آهسته را در جانب تنزیل^۱ حدی نیست، بلکه این قدر لازم است که خود را داند که ذا کر است، و در جانب صعود حدش آن است که اگر صحیح السمعی^۲ قریب به وی باشد آن را بشنود^۳.
 ۳ ذکر علانیه در جانب صعود حدی ندارد، و در جانب نزول آن است که اگر صحیح السمعی قریب به وی باشد آن را بشنود.
 ۶ و حقّ نزد محققین عرفا آن است که ذکر خفی آن است که در حال ذکر، زبان بلکه هیچ عضوی از اعضای او حرکت به هیچ وجه نکند، بلکه به محض نفس باشد، چنانچه از احادیث آتیه مستفاد می‌شود.
 ۹ و ذکر جلیّی آن است که زبان حرکت نماید.
 و هر دو قسم از ذکر به دلیل عقل و نقل مستحب‌اند.

۱۲ اما دلیل عقلی:

[۱]: آن که ذکر الهی موجب آن است که ذا کر^۴ تعداد صفات الهی نماید، و آن مستلزم آن است که تفکر در مبدأ و معاد که شعار ایمان و اسلام است کند،
 ۱۵ و آن موجب رفع درجات است. و بی ذکر خدا تحصیل امور راجحه نتوان کرد و هرچه بی او تحصیل امور راجحه نتوان کرد مقدمه امر راجح است^۵؛ و شک نیست که مقدمه امر راجح^۶ راجح است.
 ۱۸

۲. ق: سمعی

۴. ق: ذکر

۶. ل: - راجح

۱. ط: تنزیل

۳. ط: نشنود

۵. ل: را حجت

- [۲]: و دیگر آن که ذکر خدا موجب تصفیه باطن است، و تصفیه باطن موجب علو درجات است؛ و هر چه چنین باشد، عمل به آن واجب است. پس ذکر الهی راجح باشد. و شک نیست که ذکر خفی، ابعد از ریا است. ۳
- [۳]: و ایضاً شکر منعم واجب است، و حال آن که شکر قسمی از اقسام ذکر است.
- [۴]: و به^۱ جهت آن که رفع می‌کند ضرر مظنون را^۲، و هر ضرر مظنون واجب است دفع^۳ آن با قدرت بر^۴ رفع. از این جهت رجحان دارد بر ذکر جلی.
- و بعضی تفضیل داده‌اند ذکر لسانی را هرگاه با حضور قلب باشد بر ذکر قلبی فقط؛ چه در او زیادتی است که عمل جوارح باشد بر عمل ذکر قلب، و زیادتی عمل اقتضا می‌کند^۵ زیادتی اجر را، این خلاف در حالی است که قلب در ذکر لسان حاضر باشد، و الا^۶ ذکر لسان فایده چندانی ندارد. ۱۲

اما دلیل نقلی برای استحباب ذکر خفی:

- [۱]: آن است که: کلینی به اسناد خود در آن باب روایت نموده که: «قال الله تعالی لعیسی بن مریم: یا عیسی! اذ کرنی فی نفسک اذ کرک فی نفسی، و اذ کرنی فی ملئک^۷ اذ کرک فی ملاء خیر من ملاء الادمیین. یا عیسی! ان لی قلبک، و اکثر

ذكري في الخلوات، و اعلم أن سروري ان تبصص^۱ الی و كن في ذلك حیاً و لا تكن ميتاً^۲.

- ۳ یعنی حضرت فرمود که «خدای تعالی فرمود که^۳ ای عیسی! ذکر کن مرا در نفس خود، تا من نیز تو را در نفس خود ذکر کنم، و ذکر کن مرا در میان مردمان - یعنی در وقتی که در میان مردمان باشی - تا من نیز تو را ذکر کنم در میان جماعتی که ایشان بهترینند از جماعت آدمیان که ملائکه‌اند.
- ۶ پس مراد^۴ به ملاء اول، ملاء از ناس است، و به اخیر ملاء^۵ از ملائکه است، چنان که^۶ در خبری دیگر تفسیر او مذکور است.
- ۹ و در این حدیث دلالت است بر تفضیل ملائکه بر بنی آدم مجملاً، و همچو هست. و اما انبیا و اوصیا ظاهراً این است که اشرف‌اند از ملائکه، از جهت دلالت روایات متکثره به او^۷، پس^۸ خلاف در تفضیل ملائکه بر انبیاء
- ۱۲ است در غیر^۹ پیغمبر ما؛ چه او افضل از جمیع است^{۱۰} بلا خلاف.
- ای عیسی! نرم کن از برای من دل خود را، و بسیار کن ذکر مرا در خلوت،

۱۵ ۱. تبصص ای تملق (نسخه‌ها: التملق طرح الله!)، «تبصص الكلب بذبذبه اذ حرکه، انما يفعل من ذلك من خوف او طمع» نهاية [ابن اثیر ج ۱ / ۱۳۱] (منه رحمة الله عليه).

۲. کافی، ج ۲ / ۵۰۲: «خداوند متعال به عیسی بن مریم فرمود: ای عیسی! مرا در نفس خود یاد کن تا من [نیز] تو را به نزد خود یاد کنم، و مرا در میان قومت یاد کن تا من [نیز] تو را در جماعتی یاد کنم که برترند از جماعت آدمیان، ای عیسی، قلبت را برای من نرم و آرام کن، و یاد مرا در خلوت‌ها بسیار کن، و بدان که خشودی من در آن است که خود را از خوف من به حرکت در آوری و در این امر زنده [دل] باشی نه آن که مرده [دل] و پژمرده باشی.»

۱۸ ۳. ل: - که
 ۴. ق: + ملاء
 ۵. ل، ط: - ملاء
 ۶. ق، ط: چنانچه
 ۷. ل: - به او
 ۸. ل: + و
 ۹. ق: است الآ
 ۱۰. ل: هست

و جاهایی که کسی آنجا نباشد، و بدان که خشنودی و خوشحالی من در آن است که به حرکت درآری خود را برای خوف، و رسیدن به مراتبی که میسر نمی‌گردد بدون شوق و حرکت نمودن به سوی من، و در این باب زنده دل باشی؛ نه آن که مرده دل و پژمرده باشی.

[۲]: و در کتاب روضه، در حدیث طولانی مشهور به حدیث عیسی - علیه السلام - که خدای تعالی گفت: «یا عیسی! اطلب^۱ لی قلبك، و اكثر ذكری فی الخلوات و اعلم ان سروری أن تبصص الیّ و کُنْ فی ذلك حیّاً و لاتکن میتاً»^۲. یعنی ای عیسی! پاکیزه کن برای من دل خود را. و ترجمه باقی عبارات، مذکور شد.

و این حدیث^۳ دلالت صریح دارد^۴ که ذکر نفسی نیز می‌باشد که آن را در خلوت باید به جای^۵ آورد، با نرمی و پاکیزگی دل از ادناس تعلقات به عالم حس^۶ و ملک، با حرکتی که آن نیز موجب نرمی و صافی دل است.

[۳]: و نیز^۷ کلینی به اسناد خود از حضرت امام جعفر الصادق - علیه السلام - روایت نموده است که «قال: لا یکتب الملك الا ما سمع، و قال الله تعالی ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً...﴾^۸ فلا یعلم ثواب ذلك الذکر فی

۱. ق: اطیب

۲. امالی صدوق / ۵۲۱، ۵۲۲، مجلس ۷۸ و کافی، ج ۸ / ۱۴۱: «ای عیسی! قلبت را برای من پاک و نیکو ساز و

۱۸ یاد مرا در خلوت‌ها بسیار کن، و بدان که خشنودی من در آن است که خود را به جهت من به حرکت آری [و نیاز آری]، و در این امر زنده [دل] باشی نه آن که مرده [دل] باشی».

۳. ط: حدیث‌ها

۴. ل، ط: دارند

۵. ل: حسن

۵. ق، ط: بجای باید

۸. اعراف / ۲۰۵.

۷. ط: - نیز

- نفس الرجل غير الله»^۱؛ یعنی فرشته‌ای که ثواب را می‌نویسد، نمی‌نویسد مگر آن چیزی را که می‌شنود، و ذکر خفی را که نمی‌شنود ثواب آن با خداست.
- و خدای عز و جل فرمود: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ﴾^۲ الی آخره^۳؛ یعنی ذکر کن پروردگار خود را در نفس خود به حیثیتی که هیچ کس نشنود؛ یعنی به کلام قلبی که به زبان جاری نشود، از روی تضرع و هیبت و زاری و ترس.
- [۴]: و ابن فهد حلّی - رحمه الله - صاحب عدة الداعی از جناب رسول - صلی الله علیه و آله - روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «یا اباذر! اذکر الله ذکراً خاملاً. قلت: ما الخامل؟ قال: الخفی»^۴. یعنی حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - به اباذر فرمود که: «ای اباذر! ذکر کن خدا را پوشیده. اباذر گفت: پوشیده چه معنی دارد؟ حضرت فرمود: پوشیده ذکر خفی است».
- [۵]: و قوله تعالى: ﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۵.
- [۶]: و فی الصحيفة السجادية: «واشغل قلوبنا بذكرك عن كل ذکر، و الستتنا بشكرك عن كل شكر»^۶.
- [۷]: و أيضاً فيها: «اللهم اجعل ما يلقي الشيطان في روعي من التمني و

۱۵

۱. کافی، ج ۲ / ۵۰۲: «فرشته جز آنچه را می‌شنود نمی‌نویسد حال آن‌که خداوند متعال فرموده است: "در دل خویش، پروردگارت را با تضرع و ترس یاد کن"، جز خداوند هیچ کس ثواب این ذکر را که شخص در دل خود می‌کند، نمی‌داند».

۲. اعراف / ۲۰۵.

۳. ق: - الخ

۴. عدة الداعی / ۲۵۸، امالی طوسی / ۵۲۹ و بحار الانوار، ج ۹۰ / ۳۴۲.

۵. رعد / ۲۸: «آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد».

۶. صحیفه سجادیه / ۹۰، دعای ۱۵: دل‌های ما را از یاد هر چیز دیگر به یاد خود و زبان‌های ما را از شکر هر کس دیگر به شکر خود مشغول دار.

- التنظنی و الحسد، ذكراً لعظمتك، و تفكراً فی قدرتك، و تدبيراً علی عدوك^۱.
- [۸]: و أيضاً فیها: «و فرّغ قلبی لمحبتك، و اشغله بذكرك، و انعشه بخوفك، و بالوجل منك»^۲.
- [۹]: و فی المناجات الخمسة عشر المنسوبة الیه: «و ازهق الباطل عن ضمائرنا، و ثبت الحق فی سرائرنا»^۳.
- [۱۰]: و أيضاً فیها: «الهی ما الذّ خواطر الالهام بذكرك علی القلوب»^۴.
- [۱۱]: و أيضاً فیها: «الهی فالهمنا ذكرك فی الخلاً و الملاً و اللیل و النهار و الاعلان و الاسرار و فی السراء و الضراء و آنسنا بالذکر الخفی و استعملنا بالعمل^۶ الزکی و السعی المرضی»^۷.
- [۱۲]: و روى الكلینی عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال: «قال الله عزّ و جلّ: من ذكرنی سرّاً ذکرته علانیه»^۸.
-
۱. صحیفه سجاده / ۹۲، دعای ۲۰: «معبودا یاد عظمت خود را در قلبم، به جای آنچه شیطان در دلم از خواهش و بدگمانی و حسد می افکند، قرار ده».
۲. صحیفه سجاده / ۱۰۴، دعای ۲۱: «قلبم را خلوتگاه محبت خود ساز و به یاد خود مشغول دار، و به خوف و هراس خود بلندمرتبه اش گردان».
۳. بحار الانوار، ج ۹۴ / ۱۴۷: «معبودا از روی دلمان پرده های تردید و حجاب را بردار، و باطل را در نهادمان نابود کن». (ترجمه زبده مفاتیح / ۴۴۵)
۴. بحار الانوار، ج ۹۴ / ۱۵۱: «معبودا چه خوش است گذر [نسیم جان بخش] یاد تو بر دل ها». (ترجمه زبده مفاتیح / ۴۵۹).
۵. ل: - استعملنا
۶. ل: العمل
۷. بحار الانوار، ج ۹۴ / ۱۵۱: «معبودا یاد خود را در خلوت و انجمن و شب و روز و پیدا و نهان و خوشی و ناخوشی به ما الهام فرما و ما را انیس و مونس "ذکر خفی" دار، و ما را به کردار نیک و تلاش رضایت بخش بگمار». (ترجمه زبده مفاتیح / ۴۶۱).
۸. کافی، ج ۲ / ۵۰۱: «خداوند متعال می فرماید: هر که مرا در خفا یاد کند من او را در میان جمع یاد کنم».

- [۱۳]: و روى عن امير المؤمنين - عليه السلام - : «من ذكر الله عزّ و جلّ فى السرّ^۱ فقد ذكر الله كثيراً، انّ المنافقين كانوا يذكرون الله علانيةً و لا يذكرونه^۲ فى السرّ. فقال الله تعالى: ﴿...يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۳»^۴.
- [۱۴]: و روى انّ رسول الله - صلّى الله عليه و آله - كان فى غزاة، فاشرف على^۵ وادّ فجعل الناس يهلّلون و يكبرون و يرفعون اصواتهم، فقال - صلّى الله عليه و آله - : «ايها الناس اربعوا [على انفسكم]، فانكم^۶ لا تدعون اصمّ و لا غائباً، و انما تدعون سميعاً قريباً^۷ معكم^۸».
- [۱۵]: و فى بعض الاحاديث القدسية: «ايما عبد اطلعت فى قلبه، فرأيت الغالب عليه التمسك بذكرى، توليت سياسته^۹، و كنت جليسه و محادثه و انيسه»^{۱۰}.

مجملاً شاهد بر اين مطلب بسيار است، و از آن جمله مذکور شد [ه]

۱۲

۱. ق: - فى السرّ
 ۲. ق: يذكرون
 ۳. نساء / ۱۴۲: «با مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند».
۴. کافی، ج ۲ / ۵۰۱: «از امیرمؤمنان روایت شده است: هر که خداوند متعال را در خفا یاد کند، پس خدا را همانا بسیار یاد کرده است. منافقان خدا را در میان جمع یاد می‌کردند و اما او را در خفا یاد نمی‌کردند. پس خداوند متعال می‌فرماید...».
۵. ق: الى
 ۶. نسخه‌ها: ما انکم (?)
 ۷. مصدر: بصيراً.
۸. بحار الانوار، ج ۹۰ / ۳۴۳، وسائل الشیعة، ج ۷ / ۱۶۴، السنن الكبرى، ج ۴ / ۳۹۸، ۳۹۹ و کتّز العمال، ج ۲ / ۹۱: روایت شده است که رسول خدا در یکی از جنگ‌ها بودند، به وادی‌ای رسیدند، مردم هل هله می‌کردند (یا تهلیل می‌گفتند) و تکبیر می‌گفتند در حالی که صدای خود را رها کرده بودند، رسول خدا (ص) فرمودند: «ای مردم! درنگ کنید، شما انسان کر یا غائبی را فرا نمی‌خوانید و همانا شما شنوایی را فرا می‌خوانید که نزدیک و با شماست».
۹. ل، ق: سياسة
 ۱۰. عدة الداعی / ۲۲۵ و بحار الانوار، ج ۹۰ / ۱۶۲: «هرگاه به قلب بنده‌ای نظر افکنم و یاد خود را بر آن مستولی بینم، امور آن بنده را بر عهده گیرم، و همنشین، هم صحبت و دوست او شوم».

معلوم مُنصف می شود که تلقین و تعلیم ذکر خفی نمودن و متوجه به او شدن تشریح و بدعت نیست؛ با این که واضح است که ذکر را به مجرد لفظ، متمر ثمری معتد به^۱ نیست؛ و مقصود بالذات تذکر^۲ قلب است، و امر به متلفظ^۳ شدن از جهت آگاهانیدن قلب است بنابر مقتضی عادت اغلب ناس؛ چه قلب در ایشان^۴ متنبه نمی شود مگر از این راه.

و اما بعد از مداومت و اصرار بر ذکر لسانی حبّ مذکور در قلب رسوخ می نماید، و انس به ذکر حاصل می شود، و رفع احتیاج از ذکر لسانی می شود؛ مگر در تلاوت قرآن مجید یا بعضی از^۵ ادعیه معظمه که حرکت لسان در او در کار است.

پس مقصود اصلی از ذکر آگاهی قلب و شعور باطنی ذا کر است به مذکور.

۱۲

نظم

تا فراموشت نگردد غیر حقّ در حقیقت نیستی ذا کر بدان
چون فراموشت شود مادون او ذا کری گر چه نجبنانی^۶ زبان
پس تفسیق بعضی - از منسویین به علم - مشایخ را به این جهت، خالی از
دو شقّ نیست، یا مجرد لجاج است - چنانچه بنای بعضی بر این است - و یا از
جهت عدم وقوف و اطلاع اوست بر این شواهد.

و بر فرض تسلیم هم جواب می گوئیم که: مشایخ مدّعی می باشند که به

۱. ق: مقید / ط: مفید
۲. ق: ذکر
۳. ق، ط: تلفظ
۴. ط: انسان
۵. ق: از
۶. ق: بجنانی

این وضع، ذکر از جناب معصوم - علیه السلام - به آنها یداً بیداً^۱ رسیده است، و مجرد ادعا هم نیست، بلکه در نزدا کثر بلکه همگی، سلسله‌ای که منتهی به معصوم بشود^۲ می‌باشد، غایتش خیر^۳ ضعیفی باشد، و در امور مستحبه ۳ تسامح جائز است علی الاشهر و^۴ الاقوی.

و فاضل محقق ابن فهد حلی و مولانا المحقق احمد اردبیلی در دیباجه^۵ کتاب عدة الداعی^۶ و در آیات الاحکام^۷ در تفسیر آیه شریفه: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...﴾^۸ ادعای اجماع بر این مطلب نموده‌اند. بلکه اجماع ظاهر است از کلام اکثر علما، و سوای سید سند^۹ المحقق صاحب مدارک کسی از علما دیده نشده است که خدشه در این امر نموده باشد، و او هم بعد رجوع نموده است به قول مشهور.

و اخبار هم شاهد است بر او. کما روی الصدوق عن محمد بن یعقوب بطرقه الی الائمه - علیهم السلام - : «إِنَّ مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ^{۱۰} فَعَمِلَ بِهِ، كَانَ لَهُ^{۱۱} مِنَ الثَّوَابِ مَا بَلَغَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا نَقَلَ إِلَيْهِ»^{۱۲}.

۱۵ ۱. ط: بیداً

۲. ط: می‌شود

۳. ل: خیر

۴. ق: - و

۵. کذا / در ارجاع ما مطلب فوق در دیباجه نیست.

۶. عدة الداعی / ۳۰۱: «إِذَا قَدْ عَرَفْتَ فَضْلَ الدَّعَاءِ وَ الذِّكْرَ وَ عَرَفْتَ أَنَّ الْإِفْضَالَ مِنْ كُلِّ مِنْهُمَا مَا كَانَ سَرًّا».

۷. بنگرید: زیدة البیان / ۱۹۳ به بعد؛ مطلب صریحی در باب ذکر خفی در این‌جا به چشم نمی‌خورد.

۸. کهف / ۱۱۰ و فصلت / ۶: «بِگُو: مِنْ هَمْ مِثْلَ شَمَا بَشْرِي هَسْتَم».

۱۸

۹. ط: السنن

۱۰. ل: خیر / ق: الخیر

۱۱. ق: - له

۱۲. «هر که چیزی از خیر به او برسد (= بر مطلب خیری وقوف یابد) پس بدان عمل کند قطعاً ثواب آنچه به او رسیده، برای اوست و اگرچه مطلب آن چنانی که برای او نقل شده، نباشد».

- و روی أيضاً باسناده الى صفوان عن ابي عبدالله - عليه السلام - : «ان^۱ من بلغه شيء من الخير فعمل به كان له اجر ذلك و ان كان رسول الله - صلى الله عليه و آله - لم يقله»^۲.
- ۳ و روی محمد بن يعقوب عن على بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي محمد عن هشام بن سالم عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «من سمع شيئاً من الثواب على شيء فصنعه، كان له أجره و ان لم يكن على ما بلغه»^۳.
- ۶ و من طريق العامة ما رواه عبدالرحمن الحلواني مرفوعاً الى جابر بن عبدالله الانصاري قال: «قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : من بلغه فضيلة فأخذ بها^۴ و عمل بما فيها ايماناً بالله و رجاء ثوابه، اعطاه الله تعالى ذلك و ان لم يكن كذلك»^۵.
- و من طريقهم أيضاً ما روی فی كتبهم عن ابي هريرة قال: «قال رسول الله: ما بلغكم عني حديث^۶ طاعة قلْتُ او لم قلت، فقد قلت. قالوا: يا رسول الله! و ان
- ۱۲
-
۱. ق، ط: - ان
۲. عدة الداعي / ۱۲، ۱۳ و ثواب الاعمال / ۱۳۲: «هر که چیزی از خیر به او برسد پس بدان عمل کند قطعاً اجر آن برای اوست اگر چه رسول الله (ص) آن را نفرموده باشد».
۳. کافی، ج ۲ / ۸۷، مجموعه ورام، ج ۲ / ۱۸۷، فلاح السائل / ۱۲ و مفتاح الفلاح / ۱۸۲: «کسی که چیزی را درباره ثواب بر چیزی بشنود، و آن را انجام دهد، اجر آن عمل بر اوست اگر چه [در نفس الامر] چنانی نباشد که بدو خبر رسیده».
۴. ل: فأخذها
۵. عدة الداعي / ۱۳ و الاصول الاصلية / ۶۵: «اگر فضیلت بر امری [خبرش] به کسی برسد، و آن را برگیرد و بدان از روی ایمان به خداوند و امید به ثواب آن چیز عمل کند، خداوند آن ثواب را بدو می دهد اگر چه اصلاً چنین [مطلبی] نباشد» در روایت های اهل سنت آمده: «من بلغه عن الله فضيلة فلم يصدق بها لم ينلها» (مسند ابي يعلى، ج ۲ / ۱۶۳، الجامع الصغير، ج ۲ / ۵۸۶ و فيض القدير، ج ۳ / ۱۲۴) و به عین نقل مؤلف روایتی در کتب عامه نیامده است.
۶. ل: + هو / ط: نبوية.

- لم يكن قلبته؟ قال: نعم؛ لأنني به بعثت. و^۱ قال من^۲ سمع بفضيلة عن الله و عن^۳ نبيه^۴ فعمل بتلك الفضيلة ايماناً و احتساباً، اعطاه الله ذلك و ان لم يكن ذلك كذلك^۵. فصار هذا المعنى مجمعاً عليه عند الفريقين؛ فتدبر.
- با این که عموم ادله ذکر شامل ذکر قلبی می باشد، بلکه ذکر قلبی فرد اکمل^۶ او می باشد از جهت قرب او به اخلاص و بُعدش از سُمعه و ریا، پس تفسیق ذا کر قلبی نه موافق عقل است و نه نقل، بلکه مخالف هر دو. نعوذ بالله من اللجاج و الاعوجاج.
- و اشرف اذکار ذکر «لا اله الا الله» می باشد؛ چه^۷ او معجوننی است مرکب از نفی ماعدا و اثبات حق، و به این جهت است که مشایخ عظام در اوّل سلوک تلقین مریدین^۸ این ذکر را می نموده اند.
- و روی الصدوق عن ابی سعید الخدری، قال: «قال رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله^۹ - : ما قلت و لا^{۱۰} قال القائلون قبلي مثل^{۱۱} قول لا اله الا الله»^{۱۲}.
-
۱. ل. ط: - و
۲. ق، ط: ممن
۳. ل: من
۴. ل: نبه
۵. در منابع معتبر اهل سنت یافت نشد در سنن الدارمی، ج ۱ / ۴۷ آمده است: «... ما بلغكم ممن حفظ من اصحاب محمد (ص) فاعملوا به». رسول خدا (ص) فرمودند: آنچه که به شما از اخبار فرمانبرداری [حق] می رسد - چه من گفته ام یا نگفته ام - همانا من گفته ام. گفتند: ای رسول خدا! اگر چه نگفته باشی؟ فرمودند: بلی، زیرا من به آن [خبر فرمانبرداری] مبعوث شده ام.
۶. ل: اکمال
۷. ق، ط: چو
۸. ق: مرید
۹. ط: - ص
۱۰. ط: ما
۱۱. مصدر: بمثل
۱۲. التوحید / ۱۸ و ثواب الاعمال / ۳: «رسول خدا (ص) فرمودند: نه من و نه گویندگان قبل از من سخنی مانند لا اله الا الله نگفته اند».

- و عن علی (ع) قال: «امن عبید مسلم یقول لا اله الا الله^۱»، الحدیث.
- و عن النبی - صلی الله علیه و آله - : «ما من الکلام^۲ احبّ الی الله من قول^۳
- ۳ لا اله الا الله، و ما من عبد یقول لا اله الا الله یمد بها صوته فیفرغ الا تناثرت ذنوبه تحت قدمیه، كما یتناثر ورق الشجر تحتها»^۴.
- و عنه - صلی الله علیه و آله - : «ان لا اله الا الله کلمة عظیمة کریمة علی
- ۶ الله عزّ و جلّ، من قالها مخلصاً استوجب^۵ الجنة، و من قالها کاذباً عصمت ماله و دمه و کان مصیره الی النار»^۶.
- و أيضاً عنه - صلی الله علیه و آله - : «من قال لا اله الا الله فی ساعة من
- ۹ لیل او نهار طمست ما فی صحیفته^۷ من السيئات»^۸.
- و بدان که حُجُب روندگان نتیجه نسیان است، و علت نسیان آن است که
- چون روح به قالب پیوست حجب بسیار در او هم رسید^۹ که به کلی حق را^{۱۰}
-
- ۱۲ ۱ . معانی الاخبار / ۳۷۰: «لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی». این همان روایت سلسله الذهب است «بنده مسلمانی که لا اله الا الله گوید در امان است».
- ۲ . ق: کلمة ط: کلمة ۳ .
- ۴ . ثواب الاعمال / ۶: «هیچ گفتاری در نزد خدا دوست داشتنی تر از گفتن لا اله الا الله نیست و هیچ بنده‌ای نیست که ذکر لا اله الا الله را بگوید و صدایش را بدان بلند کند، جز آن که به هنگامی که فارغ شود گناهانش زیر
- ۱۵ دو پایش می‌ریزد، همان‌گونه که برگ درخت زیر آن ریخته می‌شود».
- ۵ . ط: استوجبت
- ۶ . توحید / ۲۳، وسائل الشیعه، ج ۷ / ۲۱۳ و بحار الانوار، ج ۳ / ۵: «ذکر لا اله الا الله برای خداوند متعال بسیار بزرگ و ارزنده است، هر که آن را با اخلاص بگوید بهشت را [بر خود] واجب داشته، و هر که آن را از روی دروغ بگوید مال و خونس را حفظ می‌کند در حالی که پایان کار او آتش است».
- ۱۸ ۷ . ل: صحیفة
- ۸ . توحید / ۲۳: «هر که ذکر لا اله الا الله را در هر ساعتی از شب یا روز بگوید هر آنچه گناه در نامه اعمال اوست محو می‌شود».
- ۹ . ط: بهم رسید
- ۱۰ . ط: + فراموش کرد

و حق تعالی هم او را از یاد عنایت فراموش کرد که ﴿...نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيهِمْ...﴾^۱!

۳ پس چون حجب از نسیان هم رسید و سبب بیماری ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...﴾^۲ این بود، لاجرم در مقام معالجه به حکم آن که: «العلاج بالصد»، از شفاخانه قرآن، این شربت می فرماید: ﴿...وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۳، تا باشد به ذکر کثیر از حجب نسیان کثیر بیرون آید، سیما به کلمه شریفه «لا اله الا الله». زیرا که در این کلمه نفی و اثبات است، و مرض نسیان را^۴ به معجون نفی و اثبات ذکر حق علاج^۵ توان کرد، زیرا که نسیان مرکب است از نفی و اثبات، نفی ذکر حق و اثبات ذکر^۶ اغیار.

پس شربت سکنجبین از سرکه نفی و شکر اثبات می باید، تا ماده صفراوی نسیان را قطع کند، و بر این معالجه مداومت نماید، تا به تدریج ۱۲ مرض تعلقات روح از ماسوای حق به شربت لا اله زائل گردد، و آفت علت نسیان منقطع گردد، و صحت ذاکری به واسطه شهود^۸ انوار الهی از پس تفتق عزت روی نماید.

۱۵ و معلوم شود که بنای مسلمانی چرا^۹ به این کلمه است و بر کلمات

۱. توبه / ۶۷: «خدا را فراموش کردند، پس [خدا هم] فراموششان کرد.»

۲. بقره / ۱۰ و مائده / ۵۲. ۳. ق: که

۴. انفال / ۴۵: «و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.»

۵. ق، ط: - را ۶. ق: - علاج / ط: دفع

۷. ل: نفی و اثبات و اثبات ذکر حق نفی ذکر ۸. ق: مشهور و

۹. ل: خود

دیگر نیست؛ از بهر آن که خلاص از شرک معنوی به معنی این کلمه است. پس خلاص از شرک صورتی جز به صورت این کلمه نتوان یافت.

۳ اما کیفیت ذکر خفی را^۱ به انحاء مختلفه گفته‌اند، و جمعی از ائمه اطهار - علیهم السلام - نقل نموده‌اند.

از آن جمله بعضی فضلا از شیخ بزرگوار کفعمی - رحمه الله - نقل نموده

است^۲ که او در حواشی مصباح از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - ۶ روایت کرده^۳ که آن حضرت فرمود که: «من أراد أن يشتغل بالذكر فيغسل و يتوب عن جميع المعاصي، و يغسل ثيابه و يجلس في الخلوّة مرّبّعاً، مستقبل القبلة، واضعاً يديه على ركبتيه^۴، غامضاً عينيه، شارعاً في الذكر بالتعظيم و القوة، بحيث يطلع لا اله الا الله من تحت السرة، و يضرب على القلب، بحيث يصل تأثيره على الاعضاء، مختلفياً صوته^۵ - كما قال الله تعالى: ﴿واذكّر ربك [في نفسك] تضرعاً و خيفة^۶ - متفكّراً معناه في القلب، حتى يحيط الذكر بجميع الاعضاء و يستغرق فيها^۷، فان ورده وارد فينفيه بلا^۸ اله، يقطع محبته و يثبت^۹ الله، و يفرغ القلب عن الخيالات النفسانية و يشتغل^{۱۰} بالمشاهدات الروحانية».

یعنی هر که اراده نماید که مشغول گردد به ذکر خفی، باید غسل نماید و توبه کند از جمیع گناهان، و بشوید جامه‌های خود را پاکیزه، و بنشیند در

۱. ل: - را

۲. ق: نموده‌اند

۳. ق، ط: نموده

۴. ق: رکیه

۵. ق: - صوته

۶. اعراف / ۲۰۵: «در دل خویش، پروردگارت را با تضرّع و ترس یاد کن».

۸. ط: به لا

۷. ق: منها

۱۰. ل: يشغل

۹. ط: + الا

خلوت مربع، روی به قبله، و دو^۱ دست خود را بر زانوی خود گذارد^۲ - و دست^۳ راست را بر زانوی راست^۴، و چپ را بر زانوی^۵ چپ گذارد - در حالتی که پوشانیده باشد هر دو چشم خود را، و شروع نماید به ذکر با تعظیم ذکر^۶ با مذکور و به قوت دل، به حیثیتی که بیرون آید کلمه «لا اله الا الله»^۶ از زیر ناف و قوت آن بر دل رسد، به مرتبتی^۷ که تأثیر آن به همه اعضا برسد. و آهسته باشد صوت او - و^۸ بنا بر احادیث سابقه اگر اصلاً صوت نداشته باشد، بهتر خواهد بود - در حالتی که تفکر نماید معنای او را در دل خود، تا احاطه کند همه اعضا او را و فرورود در اعضا. پس اگر خیالی سوای خدا در دل او آید^۹ نفی نماید آن را و در کند^{۱۰} به کلمه طیبه «لا اله»، و قطع محبت او کند، و ثابت کند خدای واحد را به کلمه «الا الله»، و فارغ سازد دل خود را از جمیع خیالات فاسده و دواعی نفسانی، و مشغول گردد به مشاهدات روحانی.

۱۲ و در کلمه «یضرب علی القلب^{۱۱}» اطوار مختلفه رسیده است. بعضی از محققین گفته‌اند: طریق ذکر «لا اله الا الله» آن است که زبان به کام بچسباند و نفس را زیر ناف حبس کند و کلمه «لا» را از^{۱۲} ناف بکشد و به فرق سر

۱۵

۱. ل: - دو
 ۲. ق: بگذارد
 ۳. ل: - خود گذارد و دست
 ۴. ل: - را بر زانوی راست
 ۵. ل، ط: - زانوی
 ۶. جهت تعلیم و آداب تلقین ذکر تهلیل بنگرید: رشاعت عین الحیات، ج ۱ / ۴۳ - ۴۴
 ۷. ق: مرتبه‌ای
 ۸. ق: - و
 ۹. ق: - آید
 ۱۰. ق: - کند
 ۱۱. ق: + به
 ۱۲. ط: + زیر

- رساند، و «اله» را از فرق سر به کتف راست آورد، و^۱ «الا لله» را از کتف راست، بر دل صنوبری که در پهلوی چپ واقع است بیاورد، و نقش^۲ این مجموع، به صورت لای منکوس^۳ می‌شود.
- و این کلمات را از محلی به محلی دیگر باید که به خیال باشد، و به حرکت اعضا و نفس در زیر ناف بند باشد، و حبس نفس به قدر امکان بکند.
- لیکن در هر نفس طاق بگوید، جفت نگوید^۴. لهذا این ذکر را «وقوف عددی»^۵ گویند؛ یعنی واقف عدد باید بود^۶، و^۷ چون نفس تنگی کند بگذارد. بعد از آن، معنی این کلمه را چنان^۸ تصوّر کند که نیست هیچ مقصودی جز ذات پاک، باز حبس نفس کند و بر سنن سابق ذکر مذکور گوید؛ ثمّ کذا، ثمّ کذا.
- و بعضی دیگر گفته‌اند که: «ذاکر بدن خود را از ناف تا حلق، قطر^۹ دایره‌ای فرض کند که جنین او از طرفین قوسین آن دایره باشد، و از ناف شروع کرده، «لا اله» را به تائی بر قوس طرف یمین که تعلق به نفس او دارد منطبق گرداند، و «الا لله» را از پیش حلق فرود آورد^{۱۰} بر قوس طرف یسار که تعلق به قلب دارد، و^{۱۱} باید که نفس را نگاه دارد و^{۱۲} به قدر وسع و به^{۱۳} قوت

۱. ق: - و

۲. ق: نفس

۳. ل: معکوس

۴. ل: + و

۵. نیز بنگرید: رشحات عین الحیات، ج ۱ / ۴۷ - ۴۸.

۶. ل: - و

۷. ق: قطره

۸. ل: - چنان

۹. ق: ۱۰

۱۰. ق: - و

۱۱. ط: - به

۱۲. ق: - و

۱۳. ق: - و

ادا کند، چنانچه دل متأثر شود».

- و این ذکر را بعضی با حرکت سر و بدن، قریب به هیأت دایره محسوسه
 ۳ ادامی کنند، و بنابر آن در موضعی باید که کسی بر آن مطلع نشود از غیر اهل آن^۱.
 و بعضی به تصوّر حرکت اکتفا نموده، ملاحظه می کنند که اثر آن بر بدن
 ظاهر نشود، و این در مجالس و محافل نیز ممکن است، مادام که به حال^۲
 ۶ خود باشد و با غیر متکلم نشود. لهذا این را «خلوت در انجمن»^۳ گویند. و
 اصل این ذکر را ذکر هیکلی و حمایلی نامیده اند، بنابر تشبیه هیأت این دایره
 به حمایلی که در گردن آویزند.
 ۹ و قسمی دیگر آن است که با رعایت قوت و حفظ نفّس به قدر امکان،
 اولاً سر را برابر ناف آورده، «لا» را بر قطر مذکور بالا کشد، و «اله» را به جانب
 راست به قصد نفی ما سوی فرود^۴ آورد، و باز «الا» را به همان قطر بالا کشد، و
 ۱۲ «الله» را از جانب چپ^۵ فرود آورد، و در این ذکر بنابر لزوم حرکات مذکوره
 از خلوت و اختفا از غیر، ناچار است.
 و این نوع را خفی و چهار ضرب نامیده اند، بنابر ضرورت خفا و تعیین
 ۱۵ مواضع کلمات اربع که «لا اله الا الله» یا «لا اله الا هو» بر آن مشتمل است.
 و در^۶ این ذکر جنبین که طرفین ناف و حلق اند به دو دایره کامله منقسم
 می شود:

۱۸

۱. ل: - آن
 ۲. ل: - مجال
 ۳. نیز بنگرید: رشحات عین الحیات، ج ۱ / ۴۲ - ۴۳.
 ۴. ق: بیرون
 ۵. ل: - چپ
 ۶. ق: - در

- یکی: دایره نفی که برداشتن «لا»^۱ است، به دستور مذکور، و فرود آوردن در «اله» از طرف راست، چنانچه باز به ناف متصل شود^۲ بر هیأت دایره، که این دو کلمه قوسین آن باشند، و آن را دایره امکان تصوّر باید کرد، چنانچه^۳
- هیچ فردی از افراد ممکنات از آن خارج نباشد، تا همه در نفی حقیقت وجود از ما سوی داخل باشند.
- و دیگری: دایره اثبات که آن برداشتن «الا» است، به همان دستور، و فرود آوردن «الله» از طرف چپ بر هیأت^۴ مزبوره که قوسین آن دایره باشند که در تصوّر دایره وجوب است، و در آن انحصار وجود حقیقی در آن حضرت مطلوب.
- و^۵ مناسب است نامیدن این ذکر به «مجمع البحرین» که دایره امکان بحر اجاج باشد، و دایره وجوب^۶ بحر عذب^۷ به اعتبار امتیاز عالم امکان که او را در^۸ حقیقت خود وجودی^۹ نیست، و به سبب ارتباط به وجود حقیقی موجود گردیده از عالم وجوب.
- و^{۱۰} هر وقت که در اندرون دل نظر کرد، و چیزی را دید که دل بدو پیوند دارد، به نفی «لا اله» آن پیوند باطل می‌کند که هیچ چیز^{۱۱} نمی‌خواهم و هیچ

۱. ط: الا
 ۲. ق: + و
 ۳. ق: چنانکه
 ۴. ق: هیئات
 ۵. ق: - و
 ۶. ق: وجود
 ۷. اقتباس از آیه فرقان / ۵۳: «هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج».
 ۸. ل: - در
 ۹. ل: وجود
 ۱۰. ل: - و
 ۱۱. ل: چیزی

چیز^۱ نمی‌طلبم، و هیچ مقصود و محبوب ندارم، پس محبت آن چیز از دل برافتد، و به تصرف «الّا الله» محبت حق قائم مقام آن محبت می‌گردد.

۳ و مداومت نمودن به این ترتیب به تدریج دل را از جمله مألوفات و محبوبات فارغ گرداند^۲ که استهزاز در ذکر از مداومت خیزد. و استهزاز از آن^۳ باشد که به غلبات ذکر، هستی‌ذاکر^۴ در نور ذکر^۵ مضمحل شود، و ذکر‌ذاکر را مفرد^۶ گرداند و بار علایق و عوایق وجود از او فرو نهد، و او را از دنیای جسمانیات به آخرت روحانیات سبکبار در آورد.

۹ اما مؤیدات ذکر جلی:

[۱]: آن است که کلینی - رحمه الله - از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - روایت نموده است که «ما من مجلس یجتمع^۷ فیہ ابرار و فجّار ۱۲ فیقومون علی غیر ذکر الله - عزّ و جلّ - الا کانت^۸ حسرة علیهم یوم القیامة»^۹.

یعنی: نیست هیچ مجلسی که جمع شوند در آن مجلس، نیکوکاران و بدکاران، پس بپا دارند آن مجلس را به غیر ذکر خدا؛ مگر آن که آن مجلس حسرت باشد بر ایشان در روز قیامت.

۱۵ و این حدیث با احادیث دیگر، دلالت صریح دارد که ذکر در مجلسی که

۲. ط: می‌گرداند

۴. ق: ذکر

۶. ق: منفرد

۸. ط: کان

۱۸ ۱. ل: - چیز

۳. ق، ط: - از

۵. ط: فکر

۷. ق، ل: مجتمع

۹. کافی، ج ۲ / ۴۹۶.

ابرار و فجّار باشند، نیز می‌توان کرد. ابرار و فجّار را لازم است که قائم دارند مجلس را به ذکر الهی تا موجب حسرت ایشان نگردد.

- ۳ و مجلس صادق است بر واحد، و حکم مذکور مشترک است بین واحد و بین جماعت، و مندرج می‌شود در ذکر، اسماء الله و ذکر حلال و حرام، و قرآن و سنت و آثار صلحا و اخبار ائمه هدی، صلوات الله عليهم اجمعین.
- ۶ [۲]: و دیگر کلینی و غیره از امام جعفر صادق - علیه السلام - روایت نموده‌اند که: «قال الله تعالى: يا ابن آدم! اذكري^۱ في ملاء^۲ اذكري في ملاء خير من ملئك»^۳.

- ۹ یعنی: ذکر کن مرا در ملاء خود، تا ذکر کنم تو را در ملائی که بهتر از ملاء تو باشد. و این حدیث دلالت دارد که مطلق ذکر را در میان مردمان می‌توان کرد.

۱۲ [مؤیدات حلقه ذکر]

- [۱]: و ابن فهد حلی - رحمه الله - در کتاب عدة الداعی از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - روایت نموده که آن حضرت فرمود که: «ان الملائكة تمرون على حلق الذكر، فيقومون على رؤوسهم، و يبكون لبكائهم، و يؤمنون لدعائهم^۴، فاذا سعدوا الى السماء، يقول الله: يا ملائكتي: أين كنتم؟ و هو أعلم. فيقولون: يا ربنا! انا حضرنا مجلساً من^۵ مجالس الذكر، فرأينا قوماً يسبّحونك و يمجدونك و يقّدسونك [و] يخافون نارك. فيقول الله سبحانه: يا

۱. ل: اذکر ۲. ط: ملئک

۳. عدة الداعی / ۲۴۹ و وسائل الشیعة، ج ۷ / ۱۵۹.

۴. ل: علی دعائهم ۵. ل: عن

- ملائکتی! ها ازود^۱ عنهم، و اشهدکم انی قد غفرت لهم، و امنتمهم ممّا یخافون.
 فیقولون: ربّنا إنّ فیهم فلاناً، و أنّه لم یذکرک، فیقول: قد غفرت له بمجالسته
 لهم؛ فانّ النّاکرین لایشقی بهم جلیسهم^۲. ۳
- یعنی: ملائکه می گذرند بر حلقه‌ای از حلقه‌های ذکر که ذا کران آن را بر پا
 داشته‌اند، پس می ایستند بر محاذی سرهای ایشان، و می گریند بر گریه‌های
 ایشان، و می گویند: خدایا! مستجاب کن دعای ایشان را. پس چون به آسمان
 روند، خدای تعالی به ایشان می گوید که ای فرشتگان من کجا بودید؟
 پس فرشتگان می گویند: ای پروردگارا ما حاضر شدیم در مجلسی از
 مجلس‌هایی که ذکر می کردند، پس دیدیم جماعتی را که تسبیح و تمجید و
 تقدیس^۳ شما می کردند^۴ از ترس عذاب و آتش دوزخ.
 پس خدای عزّ و جلّ می گوید^۵: ای فرشتگان من! دور می گردانم آتش را
 از ایشان، و شاهد می گیرم شما را که آمرزیدم گناهان ایشان را، و ایمن
 گردانیدم ایشان را از آنچه می ترسیدند از آن.
 پس ملائکه می گویند: خداوندا! در میان ایشان، فلان ذکر نمی کرد، پس
 خدای تعالی می گوید که او را نیز بخشیدم، به سبب مجالست او مرذا کران را؛
 چرا که ذا کرین، سبب شقاوت همنشین خود نمی شوند.
 و از این حدیث معلوم می شود که هر کس در مجلس ذکر حاضر شود، او

۱. ط: ازور / مصادر: ازووها

۲. عدة الداعی / ۲۵۶، بحار الانوار، ج ۷۳ / ۴۶۸ و اعلام الدین / ۲۸۰.

۳. ط: تقدیس و تمجید

۴. ل: می کرده‌اند

۵. ط: می فرماید

را نیز خدای تعالی به سبب مجالست اهل ذکر می‌بخشد، و از گناهان او می‌گذرد. و گفته‌اند که^۱ این حدیث صریح است در این که مراد از ذکر، ذکر جلی است.

۳

[۲]: و روایت نموده‌اند نیز از جناب رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - که فرمود: «بادروا الی ریاض الجنّة. فقالوا: ما ریاض الجنّة؟ فقال: حلق الذكر»^۳.

۶

یعنی: مبادرت نمایید به بستان‌های بهشت. پس اصحاب گفتند: چه چیز است بستان‌های بهشت؟ حضرت فرمود: حلقه‌هایی که منعقد گردد از برای اقامه نمودن ذکر.

۹

و گفته‌اند: این حدیث نیز دلالت دارد که به مجلس ذکر داخل شدن ثواب بسیار دارد؛ و^۴ چه جای آن^۵ جماعت که ذکر کنند. اگر چه احتمال دارد که مراد از «مبادرت»، رفتن به قصد ذکر باشد.

۱۲

ضعیف مسکین معروض می‌دارد که قائلین به جواز ذکر جلی، به عنوان حلقه نشستن و مشغول به ذکر جهر گردیدن عمده تمسک^۶ آنها این دو خبر است، لیکن در ما بین اصحاب پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - یا یکی از ائمه اطهار - علیه السلام - ذکر جلی به این نحو حلقه متعارف گویا نبوده؛ چرا که نقل ننموده‌اند.

۱۸

۱. ط: - که

۲. ق: - ما ریاض الجنّة فقال

۳. امالی صدوق / ۳۶۳، مجلس ۵۸ و معانی الاخبار / ۳۲۱.

۴. ق: - و

۵. ل: این

۶. ل: - تمسک

۷. ل: ما

- بلی! حلقه نشستن و نقل احادیث و موعظه نمودن متعارف بوده است، دور نیست بلکه ظاهر این است که مراد اخیری است نه اولی، از این جهت
- ۳ است که بعضی از عرفا منکر ذکر جلی می‌باشند، و می‌گویند: «بدعت است هر چند که ذوق و شوق بخشد». چرا که عمل پیغمبر یا ائمه - صلی الله علیهم - به دو نوع است: یا بر سبیل عبادت، یا به طریق عرف و عادت.
- ۶ عملی که بر سبیل عبادت بود^۱ خلاف آن از بدعت‌های منکر است، و به منع آن مبالغه می‌نمایند که اِحداث در دین است، و آن مردود است.
- و عملی که بنابر عرف و عادت است، خلاف آن را بدعت منکر نمی‌دانند
- ۹ و در منع آن مبالغه نمی‌نمایند که به دین تعلق ندارد، و^۲ وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت^۳ است نه بر دین و ملت؛ چه عرف بعضی بلاد دیگر است، و همچنین^۴ در یک بلده به اعتبار تفاوت از منته تفاوت عرف واقع است. مع
- ۱۲ ذلك گفته‌اند: «رعایت سنت عادت‌ی نیز مثمر نتایج است و منتج سعادت».
- و کلینی به سند خود^۵ از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - روایت کرده است که: «با کی نیست در ذکر الهی اگر چه بول کنی، به درستی که ذکر الهی در همه احوال خوب است، پس باید که تو را ملال به هم نرسد از ذکر الهی، از جهت شرافت ذکر و حسنات محل»^۶.

۱۸

۱. ق: بوده

۲. ق: - و

۳. ق، ط: عادت و عرف

۴. ق: - و همچنین

۵. ق: - خود

۶. کافی، ج ۲ / ۴۹۷: «لابأس بذكر الله و أنت تبول؛ فان ذكر الله عزوجل حسن على كل حال، فلا تسأم من ذكر الله».

- و این حدیث دلالت دارد بر استحباب ذکر در حال جنابت و خلا بودن، و در حال طهارت و عدم او، و^۱ در خلوت و عدم او.
- ۳ و نیز از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - روایت کرده است که حضرت موسی - علی نبینا و علیه الصلوة و السلام -^۲ گفت: مجلس چند واقع می شود که من تو را از آن عظیم تر می دانم که در آن مجلس یاد کنم. خطاب رسید که ای موسی! ذکر من [در همه احوال]^۳ خوب است»^۴.
- ۶ و به سند صحیح، از آن حضرت روایت کرده است که در توراتی که یهودان آن را تغییر نداده اند و نزد ما هست^۵، مذکور است که حضرت موسی - علیه السلام - سؤال کرد که: «ای پروردگار من! آیا تو به من نزدیکی که با تو راز خود را^۶ آهسته بگویم، یا دوری که فریاد کنم؟ خداوند عالمیان^۷ وحی کرد به او که: ای موسی! من همنشین کسانی ام که به یاد من اند.
- ۱۲ پس موسی - علیه السلام - گفت: خداوندا! که در ستر تو خواهد بود، روزی که ستری نباشد مگر ستر تو؟ یعنی به غیر سایهٔ عرش تو سایه ای نباشد، و همگی در آفتاب قیامت گرفتار باشند.
- ۱۵ حق سبحانه و تعالی^۸ فرمود که^۹: کسانی که در دار دنیا مرا یاد کنند من ایشان را در دنیا و عقبی به همهٔ الطاف یاد کنم، و جمعی که از جهت رضای

۱. ق: - و ۲. ق: موسی علیه السلام

۳. اضافه از نسخهٔ «ط».

۴. کافی، ج ۲ / ۴۹۷: «... أن موسى سأل ربه، فقال: الهی انه یأتی علیّ مجالس أعزک و أجلك أن أذکرک فیها، یا

موسی! ان ذکرى حسن علی کل حال».

۵. ل: است

۷. ق: - عالمیان

۶. ل: - را

۹. ط: - که

۸. ق: - و تعالی

من با یکدیگر دوستی کنند، من نیز ایشان را دوست می‌دارم. پس این جماعت‌اند که هرگاه می‌خواهم که عذابی به اهل زمین بفرستم^۱، به برکت ایشان نمی‌فرستم^۲».

۳ اخبار در فضیلت ذکر علاوه بر آیات لاتعدّ و لاتحصی می‌باشد.

۶ اما آن که حضرت موسی - علیه السلام - گفت: «آیا دوری یا نزدیک؟»
 علی الظاهر، منافی مرتبه نبوت می‌باشد. و^۳ به چند وجه می‌توان توجیه نمود:
 یکی آن که: کیفیت ذکر و دعا را طلبدیده باشد که آیا بلند ذکر بکنم، مانند کسانی که دورند، و ملاحظه بعد خود بکنم که چون آنچه می‌باید از قرب الهی در من نیست، و^۴ مناسب آن است که به نحو دور آن دعا کنم، یا ملاحظه قرب تو کنم به فضل و رحمت تو، که هر چه ما دوریم اما نظر رحمت تو بر عالمیان نزدیک است.

بیت

۱۲ دوست، نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم
 و^۵ آهسته یاد کنم مانند نزدیکان. و بنابر این احتمال، جواب نیز دو
 ۱۵ احتمال دارد.

۱. ل: می‌فرستم

۱۸ ۲. کافی، ج ۲ / ۴۹۶ و وسائل الشیعه، ج ۱ / ۳۱۱: عن ابی جعفر(ع) قال: مکتوب فی التوراة التي لم تُعزیز أن موسی(ع) سأل ربه، فقال یا رب اقرب أنت منی فاناجیک، أم بعید فانادیک؟ فأوحی الله - عزوجل - الیه، یا موسی! أنا جلیس من ذکرنی. فقال موسی: فمن فی سترک یوم لایستر الا سترک؟ فقال: الذین یذکروننی فاذکرهم، ویتحابون فی فاحبهم، فالولک الذین اذا اردت أن اصیب أهل الارض بسوء ذکرتهم، فدفعت عنهم

۳. ل، ق: - و

بهم

۵. ق: + یا

۴. ق: - و

- و جهی^۱ دیگر: آن که شاید این کلام از قبیل سؤال او بود که به اصرار و^۲ ابرام قوم خویش گفت: ﴿...رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ...﴾^۳ با^۴ آن که می دانست که جناب اقدس الهی به دیده^۵ سر دیده نمی شود. پس ممکن است که ایشان^۳ طلبیده باشند قرب و بعد او را، حضرت موسی به ایشان^۶ گفته باشد که حقّ - سبحانه و تعالی - از قرب و بعد صوری منزّه است، و این هر دو از لوازم جسم است، و ایشان مبالغه کرده باشند، و^۷ به امر الهی حضرت موسی این سؤال کرده باشد.^۶
- و جهی دیگر ذکر کرده اند: ممکن است که حضرت موسی خواهد که به این وسیله رتبه خود را بیابد که آیا از مقربان است یا از دوران، و جواب مجمل شنید که همان در میان خوف و رجا باشد.^۹
- ای عزیز! به حقایق و^۸ معارفی که از^۹ این اخبار مفهوم می شود تفکر نمای^{۱۰}! با تضرّع و زاری شاید به عنایت الهی فتح بابی از این جهت به هم رسد^{۱۱}. ملاحظه نما فضل الهی را که نمی خواهد^{۱۲} در بیت الخلاء کسی بی یاد^{۱۳} او باشد^{۱۴}. گاهی به این نوازش ها او را^{۱۵} می نواز د^{۱۶}، و گاهی ملائکه را^{۱۷}

۱۵

۱. ل: - وجهی
۲. ط: + به
۳. اعراف / ۱۴۳: «پروردگارا، خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم».
۴. ل: یا
۵. ل: دید
۶. ق: - به ایشان
۷. ق: - و
۸. ط: - و
۹. ق، ط: در
۱۰. ق، ط: نما
۱۱. ل: جهت هم رسد
۱۲. ط: می خواهد
۱۳. ط: - یاد
۱۴. ط: نباشد
۱۵. ل: - را
۱۶. ق، ط: می نوازند
۱۷. ق، ط: - را

۱۸

می فرماید^۱ که سرها را به زیر افکنده و^۲ بگویند^۳ که نظر کن به آنچه از تو بیرون^۴ آمده است از طعامهای لطیف و شرابهای لذیذ که به مجرد چند ساعت مصاحبت ما، چنین گندی به هم رسانیده است که تصوّر آن نمی توان^۵ کرد.

باز می گویند به ما که ای فرزند آدم! تو همیشه^۶ مصاحب یک مَنْ از فضیلت خبیثه هستی که اگر اندکی بر رَحمت ما باشد، در نظرها چنان بی اعتبار می شویم که نمی خواهد دوست ما به^۷ ما ملتفت شود، و^۸ تفضّل^۹ الهی را^{۱۰} ملاحظه باید کرد که این فضیلت را با این تعفّن، چنان کرده است که گند آن ظاهر نمی شود، با آن که حائل آن را پوستی کرده است، و اگر در غیر شکم باشد، هیچ چیز حائل آن نمی تواند شد، با آن که اینها چیزهای سهل است. آن صفات ذمیمه که در ما مخزون است^{۱۱} هزار هزار^{۱۲} مرتبه از اینها گندیده تر است، و آثار آن گندها، نزد علماء ربانی ظاهر است، و لیکن ستّاریت الهی از ایشان نیز مخفی ساخته است، با^{۱۳} آن که^{۱۴} ایشان را به خود مشغول ساخته که به دیگری نپردازند.

۱۵

۱۸

۱. ق، ط: می فرمایند	۲. ط: - و
۳. ل: بگوید	۴. ل: + می آید و
۵. ل: نمی تواند	۶. ق: - همیشه
۷. ق: با	۸. ط: - و
۹. ق: به فضل	۱۰. ق: - را
۱۱. ق: - است	۱۲. ق: - هزار
۱۳. ق: ما	۱۴. ط: این که

و باز باید تفکر^۱ کرد که اخس حیوانات که سگ و خوک است، فضله آنها این مقدار^۲ تعفن^۳ ندارد که فضله انسان دارد^۴، و حکمت الهی در این تعفن^۵ آن است که نظر به خُبث^۶ خود کنند، و^۷ تکبر و عجب را از سر بیندازند، و کبریا را مخصوص جناب اقدس الهی دانند.

و نقل نموده است فاضل عارف مولانا محمد صالح مازندرانی - رحمه الله - از قرطبی که در تفسیر آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ^۸ بُكْرَةً^۹ وَ أَصِيلاً^{۱۰}﴾ گفته است که: «این آیه دلالت می کند بر وجوب ذکر کثیر؛ زیرا که جناب اقدس الهی اکتفا نفرموده است به محض صیغه امر، بلکه مؤکد ساخته است او را به مصدر^{۱۱}، و اکتفا به مصدر هم نفرموده است، تا آن که موصوف ساخته است او را به کثیر، و این سیاق در مندوب نمی باشد»^{۱۱}.

و ظاهر شد این که ذکر کثیر واجب است، و حال آن که قائل نشده است احدی، به وجوب ذکر لسانی دائماً، پس رجوع می نماید به ذکر قلبی، و ذکر خدا دائماً در قلب رجوع می نماید^{۱۲} به ایمان به وجود او و صفات و^{۱۳} کمال

۱۵

۱. ق: + باید
 ۲. ق: قدر
 ۳. ل: نقص
 ۴. ط: - دارد
 ۵. ل: نقص
 ۶. ل، ق: به حسب
 ۷. ط: - و
 ۸. ق: سَبِّحُوا
 ۹. احزاب / ۴۱ - ۴۲: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را یاد کنید، یادی بسیار. و صبح و شام او را به پاکی بستاید».
 ۱۰. ل: + هم
 ۱۱. شرح اصول الکافی، ج ۱۰ / ۲۸۱.
 ۱۲. ل: + یا
 ۱۳. ق: - و

او، و او واجب است در قلب باشد ذکراً یا حکماً در حالت غفلت؛ زیرا که منفک نمی‌شود از او مگر به نقیض او که عبارت از کفر است.

- ۳ یا رجوع می‌نماید به ذکر خدا نزد شروع در فعلی؛ چه احدی اقدام نمی‌نماید بر فعلی یا قولی مگر آن که می‌شناسد حکم خدا را در او، و حال^۱ آن که منفک نمی‌شود مکلفی از فعلی یا قولی دائماً، پس واجب می‌شود ذکر خدا علی‌الدوام.
- ۶

فایده دوم^۲: در بیان^۳ تفکر

- ۹ قال الله تعالى: ﴿أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ۚ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾^۴.
- هرچند در معنی تفکر، وجوه بسیار گفته‌اند، خلاصه همه وجوه آن است که تفکر سیر انسان است از مبادی^۵ به مقاصد، و نظر را همین معنی گفته‌اند در اصطلاح علما، و^۶ هیچ کس از مرتبه نقصان به مرتبه کمال نمی‌رسد بی‌سیر، و به این جهت گفته‌اند: «اول واجبات، تفکر و نظر است».
- ۱۲ و در^۸ هر یک از^۹ قرآن مجید و احادیث، تحریص و ترغیب بر تفکر
- ۱۵

۲. ق، ط: تبصرة اخرى

۱. ق: خاک

۴. ل: - و الارض

۳. ق: - بیان

۵. روم / ۸: «آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟ خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به

۶. ل: - از مبادی

حق نیافریده است».

۸. ق: - در

۷. ل: - و

۹. ق: در

بیش از آن است که بتوان شمرد ﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱. و
 باید دانست که مبادی سیر که از آنجاست آغاز حرکت^۲ آفاق و انفس است؛
 چنانچه فرموده است: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ
 الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۳.

یعنی زود باشد که^۴ مکحل نمایم چشم بصیرت ایشان را به نور توفیق و
 هدایت خود، تا این که مشاهده نمایند آیات ما^۵ را در مظاهر آفاق و انفس،
 مشاهده عیان^۶، تا آن^۷ که مبین شود از برای ایشان این که نیست در آفاق و
 انفس مگر من و صفات من و افعال و آثار من. پس مؤکد ساخته او را به قولش
 ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ﴾؛ یعنی شهود او.

و^۸ ماثور است از سید اوصیاء - علیهم الصلوة - که فرموده است کلامی را
 که معنای او این است که^۹: «قسم به خدا که نیست او را آیاتی اعظم^{۱۰} از من»^{۱۱}.
 پس مقصود از آیه مشاهده نور ولایت است در جمیع آفاق و انفس، چنان که
 حدیث جندب^{۱۲} هم دلالت به این مطلب دارد^{۱۳}، و فرموده است

۱. رعد / ۳: «قطعاً در این [امور] برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه‌هایی وجود دارد».

۲. ط: + و او از

۳. فصلت / ۵۳: «به‌زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی‌گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا
 برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟».

۴. ق: - که

۵. ق: یا

۶. ق: - عیان

۷. ق: یا این

۸. ل: - و

۹. ط: - که

۱۰. ط: عظیم‌تر

۱۱. کافی، ج ۱ / ۲۰۷ و بصائر الدرجات / ۷۶: «کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه يقول: ما لله عزوجل آية هي
 اكبر مني ولا لله من نأ اعظم مني».

۱۲. ق: جناب

۱۳. بحار الانوار، ج ۲۶ / ۱. بظاهر منظور حدیث نورانیت می‌باشد: «یا سلمان و یا جندب ... لا يستكمل احد
 الايمان حتى يعرفني كنه معرفتي بالنورانية...».

شیخ شبستری:

نظم

تفکر رفتن از باطل سوی حق^۱ به جزو اندر بدیدن کل مطلق^۱ ۳
 و این سیر و سفر انسان را دادند از جهت قوت جامعیت و مظهریت کل
 اسماء و صفات نه غیر انسان را. و غیر انسان هر که^۲ باشد او را مقامی است
 معلوم و معین که از او تجاوز نمی تواند نمود، و^۳ از انانیت خود نمی تواند
 گذشت. و ملک را عقل دادند نه شهوت؛ و حیوان را شهوت دادند نه عقل؛ و
 انسان را هر دو کرامت کردند، از اعلی علیین تا اسفل السافلین راه نمودند و
 اختیار دادند^۴ هر کدام را اختیار کند از او بگذرانند.^۵ ۶
 و اگر به جانب مبدأ حرکت کند، از ملائکه بهتر و عالی تر شود^۶، چنانچه
 در قرآن مجید به این اشارت^۷ شده^۸ است، قوله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَ
 نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۹، و اگر میل به جانب هواهای
 باطله و شهوات عاطله نماید، از حیوانات زبون تر گردد، چنان که در قرآن
 می فرماید: ﴿...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...﴾^{۱۰}. ۹
 ۱۲
 ۱۵

۱. گلشن راز / ۹، بیت ۷۳.

۲. ل: کدام

۳. ق: - و

۴. ق: + و

۵. ق: - شود

۶. ق: - شده

۷. ق: اختیار کند و بگذرانند

۸. ق، ط: اشاره

۹. آل عمران / ۳۳: «به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.»

۱۰. اعراف / ۱۷۹: «آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند.»

نظم

- آدمی زاده طرفه معجونى است
- ۳ از فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این^۱، شود به از این
ور کند سعی^۲ آن، شود کم از آن
- ۶ چون سلسله موجودات از مجردات و مادیات و بسائط تمام شد، بنای
عروج شد از بسائط به معادن، و به^۳ نبات و حیوان و انسان رسید، و^۴ برای
انسان مراتب و منازل مقرر فرمودند تا به اعتبار عروج و عود به اصل وجود
۹ منبسط، به قوس نزولی و عروجی، دایره وجود از نقطه «منه البدأ و الیه العود»
تمام گردید، و هر یک به جای خود قرار یافت.
- و چون مُبرهن است که مبدأ جمیع موجودات از مبدعات و مکونات و
۱۲ مجردات و مادیات و مفردات و مرکبات، فعلِ حضرت واجب الوجود است،
که تعبیر شده است از او به عالم^۵ مشیت و عالم امر، چنانچه ماثور است: «یا
من کلّ شیء قائم بأمرك»^۶ و از جمیع موجودات، چیزی در انسان ودیعت
۱۵ نهاده‌اند.

چنانچه سرور اولیا - علیه السلام - فرموده است^۷:

۰۲ ق: میل

۰۴ ق: - و

۱۸ ۰۱ ق: آن

۰۳ ق: - به

۰۵ ل: + به

۶. بسنجید: بحار الانوار، ج ۹۱ / ۳۸۸: «یا من کل شیء قائم به»، اقبال / ۴۰۱: «وکل شیء قائم بک» / «ای

کسی که تمام چیزها به امر او وجود دارند». ۰۷ ق: - است / ل: ق: + و

بیت

أتزعم أنّك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر^۱

- ۳ پس معرفت انسان باعث معرفت همه اشیاء، بلکه موجب معرفت ربّ
می شود، چنانچه فرموده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۳، و دیگری^۴
فرموده است: «أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ، أَعْرِفْكُمْ بِرَبِّهِ»^۶ و همچنین فرموده‌اند: «مَنْ
۶ عرف نفسه فقد بلغ غاية المعرفة»^۷.
- پس بر سالک است که کمال اهتمام در شناسایی خود نماید. و او به این
شود که به ذکر خدا تصفیه یابد بر قانون طریقت، تا محل استوای صفت^۸
روحانیت گردد.
- ۹ اما آن که دل چیست؟ و تربیت و تصفیت او به چیست؟ و کمال او در
چیست؟

- ۱۲ بدان که دل را صورتی است و آن^۹، آن است که مضغه خوانند، و او،
گوشت پاره‌ای است صنوبری در جانب پهلوئی چپ از سینه که جمله

۱. ق: عالم

۱۵ ۲. دیوان علی(ع) / ۱۷۵: «و تحسب أنك...» / تو پنداری جرم کوچکی هستی حال آن که در تو عالم بزرگی
نهان است.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۲۰ / ۲۹۲، متشابه القرآن، ج ۱ / ۴۴ و عوالی الثالی، ج ۴ / ۱۰۲: «هر که خود را بشناسد
قطعا پروردگار خود را شناخته است.» ۴. ل: دیگر

۵. ق: - است

۱۸ ۶. جامع الاخبار / ۴، روضة الواعظین، ج ۱ / ۲۰ و متشابه القرآن، ج ۱ / ۴۴: «داناترین شما به خویش داناترین به
پروردگارش است.»

۷. بسنجید: غرر الحكم / ۲۳۲: «غاية المعرفة أن يعرف المرء نفسه»: «هر کس خود را شناسد به نهایت معرفت
رسیده است.» ۸. ق: صفت استوای

۹. ق: - آن

حیوانات را هست، و او را جانی است روحانی که عقل نتیجه آن است، و آن مخصوص انسان است.

۳ و دل را صلاحی و فسادی هست^۱، صلاح او در صفای اوست، و فساد او^۲ در کدورت. و صفای دل در سلامتی حواس است، و کدورت او در بیماری و خلل حواس^۳.

۶ زیرا که دل را پنج حاسه است چنان که قالب را، و چنان که صلاح تن در سلامتی حواس او^۴ می باشد تا همگی^۵ عالم شهادت را بدان پنج حس^۶ ادراک نماید، همچنین دل را پنج حس می باشد که اگر اینها^۷ به سلامت باشند جملگی عالم غیب را - از ملکوتیات و روحانیات - بدان ادراک می نماید.

چنان که دل را چشمی است که مشاهدات غیبی را به او می بیند، و گوشی که استماع کلام اهل غیب و کلام حق بدو^۸ می کند، و مشامی دارد که روایح غیبی^۹ بدان شنود، و کامی دارد که ذوق محبت و حلاوت ایمان و طعم عرفان بدان یابد. و همچنان که حس لمس قالب را^{۱۰} در همه اعضاء است، بالجمله اعضاء^{۱۱} از ملموسات منتفع می گردد، و^{۱۲} دل را عقل بدان نهج است تا به جملگی دل به واسطه عقل از کل معقولات نفع می برد؛ پس هر که را^{۱۳} این

۱. ق: + که	۲. ل، ط: - او
۳. ل، ط: + او	۴. ل: و
۵. ل: - همگی	۶. ق: حاس
۷. ل: آنها	۸. ق: به او
۹. ق: + را	۱۰. کذا
۱۱. ل: - اعضاء	۱۲. ط: - و
۱۳. ق: - را	

حواس دل به سلامت نیست، فساد دل او در آن است.^۱ و هر که را در حواس دل خللی هست دوزخ و درکات وی از^۳ برای اوست که: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا...﴾^۴.

و محققین عرفا گفته‌اند: دل را اطوار مختلف است که: ﴿وَ قَدْ هَدَّيْنَاكُمْ أَطْوَارًا﴾^۶.

طور اول دل را صدر می‌گویند^۷، و آن معدن گوهر اسلام است که: ﴿أَفَنَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ...﴾^۸، و هر وقت که از نور اسلام محروم ماند، معدن ظلم و کفر است که: ﴿...لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا...﴾^۹.

و محلّ وساوس شیطان و تسویل نفس، صدر بیش نیست که: ﴿يُوسِوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾^{۱۰}. و صدر پوست^{۱۱} دل است، و^{۱۲} اندرون دل اینها را راه

۱. ق: - است

۲. ق: - دل

۳. ق: - از

۴. اعراف / ۱۷۹: «و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با

۱۵ آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند».

۵. نسخه‌ها: لقد

۶. نوح / ۱۴: «و حال آن که شما را مرحله به مرحله خلق کرده است».

۷. ق: می‌گویند

۸. زمر / ۲۲: «پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده، و [در نتیجه] برخوردار از نوری از

۱۸ جانب پروردگارش می‌باشد [همانند فرد تاریکدل است]؟».

۹. نحل / ۱۰۶: «لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد».

۱۰. ناس / ۵: «آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند».

۱۱. ط: پیوست / سایر نسخه‌ها نیز چنین می‌تواند خوانده شود / ضبط متن بر اساس حدائق السیاحة / ۲۳۶ به

نقل از مرحوم مجذوب‌علیشاه می‌باشد. ۱۲. ق: + در

نیست؛ زیرا که دل خزانه حق است و آسمان صفت است، اینها را به آن جا راه نیست: ﴿وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾^۱.

۳ و طور دویم از دل را^۲ قلب خوانند، و آن معدن ایمان است که: ﴿... كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...﴾^۳، و محل نور عقل است که: ﴿... فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا...﴾^۴.

۶ طور سیم: شغاف است، و آن معدن محبت و عشق^۵ و شفقت است بر خلق که ﴿قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا﴾^۶ و محبت خلق از شغاف نگذرد.

و طور چهارم: فؤاد است و آن معدن مشاهده و محل رؤیت است که ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾^۷.

طور پنجم را حب^۸ القلب گویند که معدن محبت حضرت عزت است، و خاص آن محبت راست، که محبت مخلوق را^۹ در آن^{۱۰} گنجایش نیست^{۱۱}.

۱۲ و طور ششم را^{۱۲} سویدا گویند، و آن معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی است و منبع حکمت و گنجینه خانه اسرار الهی و محل علم اسماء: ﴿وَعَلَّمَ

۱۵

۱. حجر / ۱۷: «وَأَن رَّا مِنْ هِر شَيْطَانٍ رَانْدَه شْدَه اِی حَفْظ کَرْدِیْم.»

۲. ق: - را

۳. مجادله / ۲۲: «در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته است.»

۴. ق: له

۵. حج / ۴۶: «تا دلها بی داشته باشند که با آن ببینند.»

۱۸

۶. ق: تعشق

۷. یوسف / ۳۰: «سخت خاطر خواه او شده است.»

۸. نجم / ۱۱: «دل آنچه ببیند انکار نمی کند.»

۹. ط: حبه

۱۰. ق: - را

۱۱. ل: او

۱۲. ق: ندارد

۱۳. ق: - را

آدَمَ الْأَسْمَاءِ كُلَّهَا...^۱ و در وی انواع علوم کشف شود، که ملائکه از آن محروم‌اند.

- ۳ طور هفتم را مهجة القلب گویند، و آن معدن ظهور انوار تجلی‌های صفات الوهیت است، و سرّ ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...﴾^۲ این است و این جنس کرامت با هیچ نوع از انواع موجودات نکردند.^۳
- ۶ پس تمامی صحّت و سلامت و صفای دل در آن است که به کلی از آفت بیماری ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...﴾^۴ خلاص^۵ یابد؛ و همگی آن اطوار سر بر خط عبودیت نهند، و هر طور - به خاصیتی از معنی که در او مودع است - مخصوص گردد بر وفق فرمان و طریق متابعت.
- ۹ و چنان که قالب را هفت عضو است، و بر هر هفت عضو سجده فرموده‌اند که: «أمرت ان اسجد على سبعة»^۶، اعضای دل را نیز هفت طور سجده واجب است، و سجده او آن است که روی از همه مخلوقات بگرداند، و از تمتعات دنیوی و اخروی اعراض کند، و به همگی وجود متوجه حضرت شود، و از حقّ جز حقّ هیچ نطلبد، و به^۷ هر طور سجده‌ای مناسب آن طور بیاورد که از دیگری آن سجده نیاید.
- ۱۵ و اما ابتدا، دل را طفولیتی هست، و مرض بر وی مستولی است، بدین

۱. بقره / ۳۱: «و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت».

۲. اسراء / ۷۰: «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم».

۳. عبارت مؤلف در بیان اطوار، عین عبارت مرصاد العباد / ۱۹۵ - ۱۹۷ است.

۴. بقره / ۱۰: «در دل‌هایشان مرضی است».

۵. ل: خلوص

۶. سنن دارمی، ج ۱ / ۳۲: «من مأمورم که بر هفت عضو سجده کنم».

۷. ق: - به

صفات موصوف نگردد تا به تربیت به حدّ بلاغت خویش نرسد و شفا و صحّت کلی در نیابد. و تربیت دل به سرّ شریعت - که آن طریقت است - توان کرد.^۳

و اطباء حاذقِ دل را در معالجهٔ دل اختلاف است. و هر کس به نوعی شروع در معالجه کرده‌اند، بعضی در تهذیب و تبدیل اخلاق کوشیده‌اند و^۱ علاج به ضد^۲ کرده‌اند.^۶

و طریقه مشایخ بر آن است که در این کار، اوّل در تصفیه دل کوشند؛ نه در تبدیل اخلاق^۳ نفس^۴؛ چون تصفیه دل دست دهد و توجّه به شرط حاصل آید و بر مراقبت مداومت نماید، امداد^۵ فیض حقّ را قابل شود؛ و از فیض حقّ در یک زمان، چندان تبدیل اخلاق نفس و تحصیل صفات میسر شود که به عمرها به مجاهدات و ریاضات ممکن نشدی، و این معنی چون به فیض حقّ آید حدّ اعتدال باشد.^{۱۲}

اما طریقهٔ تصفیهٔ دل، آن بود که در ضمن ده^۶ اصل مفصلاً مذکور شد، و چون سالک به قدر وسع در تصفیهٔ دل اقبال نماید، و در ملازمت ذکر و فکر تقصیر نکند، و ساوس شیطانی و هواجس نفسانی که باعث تشویش و تکدر دل می‌باشد از او منقطع، و دل بعد از خلاصی از آنها به احوال خویش پردازد، و ذوق ذکر یابد.

و چون دل به ذکر مشغول گردد، هر زنگار و کدورت که از تصرّف^{۱۸}

۱. ل: - و

۳. ل: - اخلاق

۵. ق: + او

۲. ل: بالضد

۴. ق: اخلاق که

۶. ل: دو

- شیطان و نفس به دل رسیده باشد و در او متمکن شده باشد، آغاز محو شدن گیرد، چون مصقل زنگار آینه را. از این جا است که^۱ فرموده اند: «انّ لكلّ شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله»^۲. به قدر آن که کدورت برمی خیزد و^۳ حجاب کم می شود^۴، تا نور ذکر بر دل تابد، در دل رجا و خوف حقّ پدید آید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ...﴾^۵.
- و چون دل از ذکر شرف یافت، قساوت از او برخیزد، و لین^۶ و رقت پدید آید: ﴿...ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۷.
- و چون دل^۸ بر ذکر مداومت نماید، سلطان ذکر بر^۹ ولایت ذکر مستولی شود، و هرچه غیر یاد و محبت حقّ است از دل بیرون کند، و سر را به مراقبت بر در دل بنشانند.

بیت

- ۱۲ سر بر در دل به پرده داری بنشست
تا هرچه نه یاد اوست در نگذارد
و چون سلطان ذکر ساکن و مقیم ولایت دل بود، دل را به او انس و طمأنینت حاصل شود، و با هر چه جز ذکر مذکور است وحشت ظاهر کند، و
- ۱۵

۱. ق: از این حالت که
۲. ط: القلب
۳. مستدرک الوسائل، ج ۵ / ۲۸۵: «برای هر چیزی جلا دهنده ای است، و جلا دهنده دل ها ذکر خداست».

۱۸ ۴. ق: - و
۵. ق: شود
۶. انفال / ۲: «مؤمنان همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دل هایشان بترسد».

۷. ق: لینت
۸. زمر / ۲۳: «سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می گردد».

۹. ق: - دل
۱۰. ق: بر ذکر

- دل در این حال به مقام دلی رسد که: ﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱.
- تاذکر محبت دنیا و آخرت و هر چه در آن است در دل پدید می آید^۲،
 ۳ بدانند که دل هنوز^۳ به کمال دلی نرسیده است، و کدورت و بیمار[ی] هنوز
 قدری باقی است.
- هم به مصقل ذکر، شربت فکر، خاطر را ازاله باید نمود، تا همت سوخته
 ۶ شود، و جوهر ذکر قائم مقام جمله نقوش گردد، و فرمان روای: ﴿وَعَنْتِ
 الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ...﴾^۴ بارگاه دل را از زحمت اغیار خالی کرده است^۵، و
 تختگاه عظمت خاص ساخته، که: «لا یسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی
 ۹ قلب عبدی المؤمن»^۶، و در این مقام دل^۷ محل ظهور صفات الهی گردد، که:
 «فتخلّقوا باخلاق الله»^۸ به عمل آمده.
- و چون صفات بر دو نوع است: صفات لطف و صفات قهر؛ گاه صفت
 ۱۲ لطف در او و گاه صفت قهر ظاهر گردد، و پیوسته در تصرف و تقلب این دو
 صفت باشد. چنان که جناب نبوی - صلی الله علیه و آله - اشاره فرموده است
 که: «قلب المؤمن بین الاصبغین من اصابع الرحمن یقلّبها کیف یشاء»^۹، اشاره
-
- ۱۵ ۱. رعد / ۲۸: «آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرام می گیرد».
۲. ق: می آمد
۳. ق: هنوز دل
۴. طه / ۱۱۱: «و چهره ها برای آن [خدای] زنده پاینده خضوع می کنند».
۵. ق: - است
۶. اتحاف السادة المتقين، ج ۷ / ۲۳۴ و عوالی اللثالی، ج ۴ / ۷: «بل یسعی» / «زمین و آسمان من گنجایش مرا
 ۱۸ ندارد، و لکن قلب بنده مؤمنم گنجایش مرا دارد».
۷. ل، ط: - دل
۸. بحار الانوار، ج ۶۱ / ۱۲۹.
۹. ط: القلب
۱۰. بحار الانوار، ج ۲ / ص ۶۲: «قلب مؤمن در میان دو انگشت از انگشت های [خداوند] رحمان قرار دارد،
 هرگونه خواست آن را دگرگون می سازد».

به رحمانیت کرده، به الوهیت نکرده؛ زیرا که دل محلّ نور استوای رحمانیت است.

- ۳ ای برادر عزیز! باید وقت را غنیمت شماریم، و به نازکی و ناز مشغول نشویم، که آخر پشیمانی سود ندهد، که شخص چون وقت نگاه ندارد و صفت حیوان برگیرد^۱، رزق آسمانی چون قوم موسی از او باز گیرند، و توبره سیاه، پُر از گاه کنند و بر زرخش بیاویزند، و به کار دنیاش مشغول کنند، بعد از آن واحسرتا و او یلاه^۲ سود ندهد.

رباعی

- ۹ این دم که توانی که نگهداری دل
ز نهار بکوش، تا نیازاری دل
فردا که چو دوزخی سیه رو گردی
- ۱۲ سودی ندهد که در نظر آری دل
ای عزیز! اشاره اجمالی به فکر می‌نمایم، و طریق آن را به دست تو می‌دهم، «لا حول و لا قوّة الا بالله^۳» می‌گوییم.
- ۱۵ مثلاً زید را ملاحظه کن، و بدن او را از عوارض جسمی پاک ساز، و از اجزای فضلیه که لاینقطع در تبدّل است دور کن! نمی‌ماند مگر یک شکل جوهری؛ یعنی کالبد خالی. این عالم مثال است.
- ۱۸ و چون شکل که عبارت از ابعاد جوهری است ملاحظه کنی و از ابعاد او

۲. ق، ط: واویلا

۱. ق: + در

۳. ط: + العلی العظیم

۳ راپاک سازی، یک جوهری^۱ موجود معقول تو شود، این عالم مجردات است و ملکوت، و اوست جوهری که زید از خود به «انا» تعبیر می‌کرد، به اعتبار آن که مربی بدن است، فراگیری.

و اگر به صرافت جوهریت ملاحظه نمایی بی اعتبار تربیت بدن، عقل است.

۶ و چون جوهریت و عرضیت دو وصف زایدند مر^۲ حقیقت ممکن را^۳، چون آن زید معقول را بی اعتبار جوهریت و عرضیت^۴ فراگیری^۵، معلوم تو می‌شود امری لطیف^۶ متعین به زید که او ثابت است. این عین ثابت زید است، و این است عالم اعیان ثابت.

۹ و در این وقت چون ملاحظه کنی، این عین ثابت زید صورتی از صور علمیه توست. پس تعینی از تعینات عالمیت تو باشد، و چون علم خود را که متعین بود به صورت زید از باقی اشیاء پاک سازی، همین^۷ عالمیت تو^۸ ملحوظ تو می‌ماند^۹. این عالم اسما است. و در این حال هیچ امتیاز در علم تو نیست و صورتی و تعینی نیست.

۱۵ و [چون] نظر به صرف علم کردی، عالم صفات است و جبروت. و چون این مرتبه را از این ابهام و عموم پاک سازی و صفات ملحوظ تو

۱۸ ۱. ق، ط: جوهر

۲. ل: بر

۳. ل: - را

۴. ق: - دو وصف ... عرضیت

۵. ل: ذاکری

۶. ط: + و

۷. ق: عین

۸. ق: - تو

۹. ق: می‌نماید

- نباشد، همین وجود صرف بی هیچ چیز و خبر از این عالم، به غیر از موجود نمی‌توانی داد، و این تعین^۱ اول است و وجود عام. و چون اعتبار وجود عام نکنی، از علم تو غایب می‌شود و این مرتبه غیب هویت است. ۳
- و چون این غیبت به غیبت تو مبدل گردد؛ یعنی از این ادراک و عدم ادراک غافل شوی - که فنا عبارت از این است - در این حال غیب الغیب - «و کان الله و [لم یکن]^۲ معه شیء^۳»^۴ - است، و تجلی ذاتی و معاد و اتمام دایره رجوع به اصل همه این است. ۶
- و^۵ اکنون به همین دستور عالم محسوس را که تو یک جزو از آنی^۶ پاک کرده، این مراتب را که از تو علمی است در محض عالم همه را موجود دان^۷، ۹
- و همه را بالفعل در ضمن وجود این عالم متحقق بدان، و از این عالم به همین دستور سیر کرده، مرتبه مرتبه پاک ساخته، مرتبه بالا را در این وجود ببین، تا آن جا که به اصل وجود عام برسی. در آن وقت خواهی دید که این عالم محسوس اوست که محسوس است، و این اشیاء همه نمونه وجود اوست در عقل و اعتبار، در این حال که او محسوس است عالم با^۸ او معقول^۹؛ چون محسوسیت^{۱۰} بخار و معقولیت آب. والله اعلم بحقایق الامور. ۱۵

۱. ل: تعینی
 ۲. ل: ق: - و لم یکن
 ۳. ل: ق: شیء معه
 ۴. بسنجید: بحار الانوار، ج ۳ / ۳۰۷ و ج ۱۵ / ۲۳: «خدایند بود و هیچ چیز با او نبود».
 ۵. ق: ط: - و
 ۶. ل: آن
 ۷. ل: و آن
 ۸. ط: - با
 ۹. ط: + است / ق: عالم او با معقولیت
 ۱۰. ق: محسوسی است

فایده سیم^۱: در مرابطه است

- بدان که همگی مشایخ، از همه سلاسل از برای مبتدی لازم می دانند که
- ۳ دل خویش را پیوسته با دل شیخ می دارد، تا به این وسیله قلب او مورد نسیم
- نفحات الطاف الهی گردد؛ زیرا که مرید در اوّل وهله^۲ حُجَب بسیار دارد،
- درست متوجّه حضرت حقّ جلّ شأنه نمی تواند شد، چه او خو کرده عالم
- ۶ شهادت است، با غیب صرف آشنایی ندارد، و صورت شیخ از عالم شهادت
- است، پس به صورت او اعانت می جوید بر ذکر صورت آفرین.
- چنانچه مجالست و مصاحبت با صلحاء و اتقیاء به حسب ظاهر تأثیر در
- ۹ انسان می نماید و به طاعت و عبادت وا می دارد، همچنین است معاشرت
- باطنی، بلکه تأثیر این بیش از اوست. مؤید قول ایشان است آیه شریفه:
- ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ...﴾^۳. چه توجّه
- ۱۲ جناب مقدّس نبوی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - از جهت افاضه و افاده است، و از
- مریدین از جهت استفاضه و استفاده^۴ است.^۵
- و آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۷ و
- ۱۵ کلام حضرت عیسی که در جواب حواریین فرمود که: «مجالست نمائید با
- اشخاصی که دیدن او، باعث تذکّر شما می شود جناب اقدس الهی را، که آن

۱۸

۱. ق: دویم

۲. ط: وحله

۳. کهف / ۲۸: «و با کسانی که پروردگارش را صبح و شام می خوانند، شکیبایی پیشه کن».

۴. ق: استفاده و استفاضات

۵. ق: - است

۶. ق: + و

۷. توبه / ۱۱۹: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید».

اشتغال باعث صفاء ذات و ضیاء صفات او گردیده؛ چه رؤیت این اشخاص و معاشرت با آنها، باعث اقبال به امور اخرویه و اعراض از شواغل دنیویه می‌گردد.^۱ با این که مقصود حقیقی از سلوک، معرفت نورانیت ائمه اطهار^۳ می‌باشد چنانچه^۲ سید او صیا - علیه و علی اولاده آلف التحیه و الثناء^۳ - در حدیث جندب، اشاره فرموده است که:

«یا سلمان و یا جندب! لایکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالتورائیه، و اذا عرفنی بذلك فهو مؤمن ممتحن امتحن الله قلبه للايمان^۴، و شرح صدره للاسلام، و صار عارفاً بدینه مستبصراً، و من قصر عن^۵ ذلك فهو شاك مرتاب. یا سلمان و^۶ یا جندب! ان معرفتی^۷ بالتورائیه معرفة الله، و معرفة الله^۸ معرفتی، و هو الدین الخالص»^۹.

و نور جناب مقدس^{۱۰} نبوی^{۱۱} و اولاد اطهار او - صلوات الله علیهم

۱۲

۱. بسنجید: کافی، ج ۱ / ۳۹، عوالی اللثالی، ج ۴ / ۷۸ و مصباح الشریعة / ۲۰: «قالت الحواریون لعیسی: یا روح الله من نجالس؟ قال: من یدکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویزغبکم فی الآخرة عمله».

۲. ق: چنان که

۳. ق: - و الثناء

۱۵

۴. ق: بالايمان

۵. ط: من

۶. ق: - و

۷. ق: معرفتی

۸. ق: - و معرفة الله

۹. بسنجید: بحار الانوار، ج ۲۶ / ۱ (با اختلاف اندک): «ای سلمان و ای جندب! (= ابوذر) ایمان مؤمن کامل

نمی‌شود تا این که به نورانیت مرا بشناسد و هنگامی که مرا بدان شناخت پس او مؤمنی است آزمایش شده که

خداوند قلب او را برای ایمان آزمایش کرده است و سینه او را بر اسلام گشاده ساخته است، آنگاه او عارف و بینا

به دین او گشته است. و هر که از آن (شناخت من به نورانیت) کوتاهی ورزد در شک افتاده است. ای سلمان و ای

جندب! شناخت من به نورانیت قطعاً شناخت خداست، شناخت خدا شناخت من است، و این همان دین خالص

و ناب است». ۱۰. ق: - جناب مقدس

۱۱. ق: النبوی

۱۸

اجمعین - نظر به احادیث ابتدای خلقت موجودات ماده‌ی مواد همگی آنها می‌باشد، نور ایشان در قلب مؤمن خالص ظاهر و هویداست. چنانچه در حجت کتاب کافی روایت نموده است از ابی خالد کابلی:

«قال: سألت ابا جعفر - عليه السلام - عن قول الله عزّ وجلّ: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ^۲ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...﴾^۳ فقال: يا أبا خالد! النور و^۴ الله الأئمة من آل محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - الى يوم القيامة. و هم والله نور الله الذي أنزل، و هم والله نور الله^۵ في السموات و في^۶ الارض. والله يا ابا خالد! لنور^۷ الامام في قلوب المؤمنين أنور من الشمس المضيئة بالنهار، و هم والله ينورون قلوب المؤمنين^۸. و يحجب الله عزّ و جلّ نورهم عمّن يشاء، فتُظلم قلوبهم»^۹.

پس^{۱۰} مقصود اصلی از توجه به صاحب اجازه آن است که بلکه به توسط او به تدریج نور امام را در قلب ملاحظه نماید، و این که بعضی^{۱۱} جهّال خیال

۱۲

۱. ط: فامنو

۲. ل، ق: رسله

۳. تعاین / ۸. - ق: - و

۴. ل: - انزل ... الله

۵. ل: بالنور

۶. ق: - انور ... المؤمنين

۷. ۹. کافی، ج ۱ / ۱۹۴ و تفسیر القمی ج ۲ / ۳۷۱: «گفت: از امام صادق(ع) در مورد گفتار خداوند متعال ﴿ پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید ﴾ پرسیدم. پس فرمودند: ای ابو خالد! نور - به خدا سوگند - امامان از خاندان محمد (صلی الله علیه و آله) تا روز قیامت هستند و آنان - به خدا سوگند - نور خدایند که فرو فرستاده، و آنان - به خدا سوگند - نور خدایند در آسمان ها و زمین. به خدا سوگند ای ابو خالد! [روشنایی] نور امام در قلب مؤمنان بیشتر از خورشید فروزان در روز است، و آنان - به خدا سوگند - قلب های مؤمنان را روشن می کنند. و خداوند متعال از هر که بخواهد نورشان را پنهان می کند، بنابراین قلب های شان تیره و تاریک می شود».

۸. ۱۰. این عبارت به منزله نتیجه عبارت «و آیه شریفه...» است.

۹. ۱۱. ق: + از

۱۵

۱۸

- نموده‌اند که اهل سلوک آن صورت را پرستش می‌نمایند، محض جهالت است؛ چه هیچ ذی‌شعوری صورت مصنوعی خود را سزاوار پرستش نمی‌داند و نمی‌کند. و ظاهر شدن انوار در قلب اهل سلوک با آن که قطعی است و مجرب است، روایت ابی‌خالد هم شاهد است. و محقق مجلسی - رحمه الله - هم تصریح نموده است.
- و در فقرات ادعیه ماثوره از اهل بیت عصمت^۱ هم وارد است. چنانچه در مناجات شعبانیه است که: «انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک»^۲ و در مناجات محیین از مناجات خمسة عشر مذکور است که: «یا من أنوار قدسه لأبصار محبیه راتقة، و سُبُحات و جهه^۳ لقلوب عارفيه شائقة»^۴.
- و همچنین در مناجات عارفین^۵، و در دعای عرفه سید الشهداء - علیه السلام - که در اقبال ابن طاووس - رحمه الله -^۶ و مصباح کفعمی^۷ مذکور است، این فقرات شریفه می‌باشد: «أنت الذی اشرقت الانوار فی قلوب اولیائک، حتی عرفوک و وحدوک»^۸ و^۹ «أنت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی لم یحببوا سواک»^{۱۰}.

۱. ق: العصمة

۲. اقبال الاعمال / ۶۷۸: «دیده قلبمان را با فروغی که بدان تو را مشاهده کنند روشن فرما»، (ترجمه زبده مفاتیح).

۳. ل: وجه

۴. بحار الانوار، ج ۹۴ / ۱۴۹: «ای آن که تابش قدسش در دیدگان دوستانش در کمال در خشننگی است و تجلیات ذاتش دل عارفان را بیمناک سازد»، (ترجمه زبده مفاتیح).

۵. کذا / در مناجات عارفین فقرات زیر نمی‌باشد.

۶. ق: - رحمه الله

۷. کذا / در مصباح کفعمی یافت نشد.

۸. بعضی مصادر: وجدوک

۹. ق: ما

۱۰. اقبال الاعمال / ۳۴۹: «و تویی آن‌که انوار [معرفت و شناخت خود را] در دل دوستانت ساطع گرداندی، تا بدان تو را شناسند و یگانه‌ات دانند، و تویی آن‌که دوستی اغیار از دل آنان بر کندی تا غیر تو دوست نگیرند»، (ترجمه زبده مفاتیح).

و در کتاب مستطاب نهج البلاغه این فقرات کریمه موجود است که: «لقد احیی قلبه و أمات نفسه، حتی دقّ جلیله و لطف غلیظه، و برق له لامع کثیر البرق، فأبان له الطریق، و سلك به السبیل، و تدافعتہ الابواب الی باب السلامة و دار الاقامة، و ثبت رجلاه بطمانینة بدنہ فی قرار الأرض^۱، و الراحة بما استعمل قلبه و أرضی ربّه»^۲.

یعنی چنین قلب را به زودی به عالم ملکوت می‌برند، و از آن جا به باب جبروت، و از آن جا به باب الله الاعظم - که فیض اقدم و صادر اوّل باشد - می‌برند. و «لیس وراء عبادان قریة»^۳. و در آن جا اقامت می‌نمایند و در امن و سلامت^۴ می‌باشند.

و نزد محققین «لامع» عبارت است از نوری که سریع الزوال باشد که در مبدأ سلوک از جهت سلاک مشهود قلبی^۵ می‌باشد، و بعد از امعان و ریاضت بسیار می‌شود، و دوامی و ثبوتی هم می‌رساند، چنانچه در ادعیه مأثورہ مذکور است که «لا تفرّق بینی و بینهم»^۶ که مراد از ضمیر «هم» به قرینه سابق او ائمه

۱. مصدر: الامن

۲. بحار الانوار، ج ۶۹ / ۳۱۶ و نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰: «همانا خرد خود را زنده گرداند و نفس خویش را میراند، چندان که [اندام] درشت او نزار شد و ستبری‌اش زار. نوری سخت رخشان برای او بدرخشید، و راه را بر وی روشن گردانید، و او را در راه راست راند، و از دری به دری برد تا به در سلامت کشاند، و خانه اقامت و دو پای او در قرارگاه ایمنی و آسایش استوار گردید به آرامشی که در بدنش پدیدار گردید، بدانچه دل خود را در آن به کار بُرد، و پروردگار خویش را راضی گرداند، (ترجمه نهج البلاغه شهیدی).

۳. ماورای آبادان آبادی‌ای نیست. ۴. ق: - باشد ... سلامت

۵. ق: - قلبی

۶. اقبال الاعمال / ۳۹۰: «بین ما و ایشان جدایی می‌فکن».

- اطهار می‌باشند که طرفه عین ابدأ فی الدنيا و الاخرة؛ زیرا که تفرّق و جدایی ظاهری محقق است. پس مراد استدعا و^۱ ابتهال است در رفع جدایی باطنی.
- و در بدو سلوک که نور مشهود می‌شود، کمال اضطراب و قلق از جهت^۳ شخص هم می‌رسد، بلکه هرگاه ظهور او بغتاً در سرحد کمال باشد، شده است که باعث موت و هلاک صوری آن شخص شده است، تا به تدریج نفس معتاد می‌شود^۲ بعد از وصول به دار اقامت، کمال اطمینان از جهت سلاک^۶ حاصل می‌شود.
- و^۳ قول حضرت - علیه السلام - «بطمأنینة» و «بما استعمل» هر دو متعلق‌اند به «ثبت رجلاه»؛ یعنی ثابت می‌شود دو رجل او به سبب استعمال کردن قلب و نفس خود را در طاعت جناب اقدس الهی، و راضی گردانیدن او جناب حق^۴ جلّ و علا را به سبب این استعمال.
- و ضعیف معروض می‌دارد که کلام سرور و سید او صیا - علیهم الصلاة و السلام^۵ - که فرمود: «یا سلمان! لایکمل المؤمن ایمانه»^۶ الی آخره - چنانچه آنفاً^۷ نقل نمودیم - ارکان وجود قاصرین را که متدین باشد^۸، می‌شکند؛ چرا که از تصوّر مفهوم این کلام قاصرند، تا به رسیدن آن مقام چه رسد.
- چه مستفاد از این کلام اعجاز نظام ولایت انتظام آن است که مؤمن ممتحن کسی است که او امام را به نورانیّت شناخته باشد. و این معرفت امر

۱۸

۲. ط: + و

۱. ق: - و

۴. ق: - حق

۳. ق: - و

۶. مؤمن ایمانش کامل نمی‌گردد.

۵. ق: - و السلام

۸. کذا / ط: باشد / این ضبط اصحّ است.

۷. ط: سابقاً

عظیمی^۱ است که معرفه الله به او حمل می توان کرد - به حمل هو هو - و او را بر معرفت الله حمل می توان کرد به حمل هو هو؛ چرا که فرموده است که

۳ «معرفتی يستلزم معرفة الله» یا «يتضمن^۲ معرفة الله»^۳، یا امثال آن، بلکه فرموده است که «معرفتی هو عين معرفة الله، و معرفة الله هو عين معرفتی»^۴.

و معلوم است که مراد از نور، نورِ حسی - مانند نور شمس و کواکب و نار - نیست، بلکه مراد نور عقلی مجرد از ماده^۵ جسمانی^۶ است، و هرگاه مراد نور حسی نباشد و نور مجرد باشد - نور در این جا مرادف با روح است، و نورانیت مرادف با روحانیت است، چنانچه حضرت خاتم انبیاء، صلی الله علیه و آله، تعبیر از حقیقت خود به هر دو عبارت فرموده که: «اَوَّل ما خلق الله نوری»^۷، و یک مرتبه دیگر فرموده که: «اَوَّل ما خلق الله روحی»^۸ - پس مراد از مقام نورانیت^۹ امام - علیه السلام - مقام روحانی تجرّدی کلی آن جناب است

۱۲ که مقام اوّل مبدعات^{۱۰} است، و در این^{۱۱} مقام همگی متحدند، چنانچه فرموده است: «انا و علی من نور واحد»^{۱۲}. و جناب ولایت مآب - علیه السلام - در همین خطبه شریفه فرموده است که: «کلّنا واحد و امرنا واحد و سرّنا واحد و

۱۵

۱. ق: عظیم

۲. ق: يتضمن

۳. شناخت من مستلزم شناخت خداست یا شناخت من در بر دارنده شناخت خداست.

۴. شناخت من عین شناخت خداست و شناخت خدا عین شناخت من است.

۵. ط: + و

۶. ق: جسمانیت

۷. بحار الانوار، ج ۱ / ۹۷، ۱۰۵: «نخستین چیزی که خداوند خلق کرد نور من بود».

۸. بحار الانوار، ج ۵۷ / ۳۰۹: «نخستین چیزی که خداوند خلق کرد روح من بود».

۹. ط: روحانیت

۱۰. ق: مبدعات

۱۱. ق: أن

۱۲. بحار الانوار، ج ۱۵ / ۱۸: «من و علی از یک نوریم».

۱۸

- نحن شیء واحد عند الله^۱. و بالله التوفیق.
- و علامه محقق مکاشف، محمد ابن ابی^۲ جمهور الاحساوی کتابی در علم کلام تصنیف فرموده بوده است که اسم او را مسالك الافهام قرار داده^۳ بوده، فرموده است:
- «دفعه ثالثه که^۴ به عراق آمدم از جهت زیارت عتبات عالیات، در سنه هشتصد^۵ و نود و چهار، مشغول شدند به تحصیل آن کتاب جماعت بسیاری از طلبه، از جهت فوائد عظیمه که در او دیدند، و در اثنای مباحثه نکات غریبه و مطالب عجیبه از این جانب^۶ ظاهر می شد، طلاب از من استدعا نمودند که آنها را به قید تحریر در آورم^۷، تا دایم باشد او را^۸ ثبات^۹، و محفوظ باشد از اتلاف، و او را به اصل ضم^{۱۰} نمودم. بعد از مرور زمانی زیادتی^{۱۱} دیگر افاضه شد که او را هم ضم^{۱۲} به اصل نمودم.»
- ۱۲ «قال» علامت متن اول، و «قوله» علامت دومی، «أقول» علامت ثالثی. اسم هر سه کتاب را قرار داده است: مجلی مرآت المنجی. طلاب با بصیرت و فطانت از آن کتاب بهره کامل می‌برند.^{۱۲}

۱۵

۱. بسنجید: بحار الانوار، ج ۲۵ / ۳۶۳ به نقل از حضرت صادق - علیه السلام، «همه ما یکی هستیم و امر ما [نیز] یکی است و سرّ ما [نیز] یکی است و همه ما نزد خداوند یک چیز هستیم».
۲. ل: - ابی
۳. ق: - که
۴. ط: هفتصد
۵. ق: آنجا
۶. ق: در آوردم
۷. ق: تا دایم ... را
۸. ق: اثبات
۹. ق: - ضم
۱۰. ق: زیادتی
۱۱. المجلی / ۳: «وكانت الثالثة من تلك الملاقيات...».
۱۲. این بند، برگرفته از همان مقدمه المجلی / ۴ می‌باشد.

۱۸

- در اواخر^۱ کتاب مجلی^۲ فرموده است که: «وصیت می‌کنم شما را دربارهٔ مشایخ، این که باشی درباره آنها به شکر و ثنا و حمد، و حمل نمایی کلمات و رموز ایشان را بر محل^۳ صحیح، اگر چه دور باشد از عبارات ایشان؛ چه بودند ایشان از اهل جد و اجتهاد و با سلامت دین و اعتقاد.
- و^۴ متوجه ساز نفس خود را اکثر اوقات به ملاحظهٔ ایشان، و بگردان ذات خود را آینه‌ای - که صافی باشد از کدورات اوهام - محاذات با^۵ آینه ایشان، به قوهٔ اعتصام که خالی باشد از شک در ایشان؛ چرا که نفوس ایشان به سبب قطع کردن علایق بالکلیه زائل شده است از ایشان حجاب، پس گردیده‌اند محل تجلی حقایق الهیه. و هر گاه آینهٔ تو مقابل آینهٔ ایشان می‌باشد^۶، سزاوار^۷ این [است] که فائز شوی به قرب ایشان، و مستعد شوی برای ادراک معارف و حقایق ایشان.
- پس قبول نمایی به واسطهٔ این استعداد کمال امداد و اسعاد^۸ را؛ چه قرب حقیقی او عبارت است از تخلّق به صفات و موافقت در هیأت، چنانچه گفته است^۹ بعضی^{۱۰} اکابر که دوری صوری ضرر ندارد با قرب معنوی. پس می‌درخشد بر تو از شعاعات آینه نفوس ایشان اشراقات بسیاری، و می‌گردد نفس تو به واسطه انس به ایشان با صفا و^{۱۱} درخشنده، و به تحقیق یافتن از

۱. ق. ط: اخر
 ۲. ق: - مجلی
 ۳. کذا / «محمل» صحیح‌تر است.
 ۴. ط: - و
 ۵. ق: - با
 ۶. ط: ایشان شود می‌باشی
 ۷. ل: ضرور
 ۸. ل: واسط / ق: - اسعاد
 ۹. ل: گفته‌اند
 ۱۰. ط: بعض
 ۱۱. ل: - و

این قرب معنوی اثر عظیم^۱ و بسیار طول داده است بیان این مطلب را، همین قدر ضعیف نقل نمود.

۳ و مولانا المحقق الکاشف، عبدالرحیم دماوندی که در اواخر ایام نادرشاه هم در عتبات عالیات حیات داشته و مجاور بوده، رساله‌ای تصنیف کرده^۳ و^۴ در دیباجه آن کتاب نوشته است که: «این کتابی است مشتمل بر بعضی اسرار که در کتب و رسائل اکابر عرفا و حکما نیست: کم ترکوا^۵ الاولون للآخرین^۶. و آنچه اولیاء الله مشاهده نموده‌اند دلایلش از اشارات کتاب و سنت در این کتاب مذکور است، و خدای تعالی آن اشارات را به این فقیر الی الله افاضه فرمود^۷».

۹ و عرفا گفته‌اند که مشاهدات قلبیه^۸ وقتی که مؤید است به اشارات کتاب و سنت، «نور علی نور»^۹ است، آن مشاهدات و جمیع مراتب و مقامات در کتاب و سنت می‌باشد، طوبی لمن لقیها.

۱۲ و متردد بودم در نوشتن مطالب این کتاب، به اعتبار آن که طالب مطالب عالیه کم است، و اهل ظاهر و منکرین بسیار است، و^{۱۰} همیشه چنین بوده

۱۵

۱. ط: عظیمی

۲. المجلی / ۵۷: «الوصیة الثالثة فیما یتعلق بالمشایخ...».

۳. ق: نموده

۴. ق، ط: - و

۱۸

۵. ق: ترکو / کذا / صحیح: ترک

۶. ق: الاخرین / بسنجید: النهایة فی غریب الحدیث، ج ۱ / ۱۴ و قاموس المحيط، ج ۱ / ۱۸: «چه بسیار

چیزهایی است که پیشینیان برای پسینیان وا نهاده‌اند».

۷. ل: فرموده

۸. ق: + که

۹. اقتباس از: نور / ۳۵.

۱۰. ق: چه

است علی الخصوص در این ایام. و جهت دیگر آن که مطالب عرفانیه را در بیان آوردن بسیار مشکل است، لهذا عرفا اعتراف به عجز از بیان نمودن نموده‌اند. بعد از تردّد استخاره نمودم از کلام مجید، این آیه وافر البشارة^۱ آمد:

﴿وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ^۳ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۴. حمد منعم حقیقی نمودم.

از آیه شریفه معلوم است که تصحیح مکاشفاتم نموده و بشارت فرمود که جمعی مؤمنین از این کتاب منتفع خواهند شد. ان شاء الله تعالی.

بیت

بیا ای شیخ در خم‌خانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد
امیدوارم که از نامحرم و منافق حفظ نمایند، و اگر این جماعت ملاحظه نمایند^۵ منتفع نشوند.

بیت

آب نیل است این حدیث جان‌فزا یا ربش! در چشم قبطی خون نما
و به خاطر رسیده بود که بعضی مکاشفات و واردات که به این فقیر الی
الله واقع شده مناسب مقام باشد، نقل نمایم، اظهار شکر منعم است و تشویق طالبان، و در این خاطر تردّی داشتم، استخاره نمودم در سه وقت مختلف،

۱. ق. ۲. ل. - و

۱۸. ۱. ق. وافر ما بشارة

۳. ق. - عليك

۴. هود / ۱۲۰: «و هر یک از سرگذشت‌های پیامبران [خود] را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را

بدان استوار می‌گردانیم، و در اینها حقیقت برای تو آمده، و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.»

۵. ق. نمائید

در دو وقت این آیه شریفه آمد: ﴿...فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾^۱. در یک وقت دیگر این آیه شریفه آمد:^۲ ﴿لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۳. لهذا بعضی از مکاشفات خود را نقل می‌نمایم، ان شاء الله تعالی^۴.

و این کتاب تذکره است برای عارف، و تبصره و مرشد است برای سالک صادق، و مسمی شده است به مفتاح اسرار الحسینی، موافق تاریخ اتمامش^۵، و چون از فیوضات آن جناب است به نام نامی او مسمی شده است، و مشتمل بر سی و هفت مفتاح. و منه الاعانة و النجاح^۶.

ضعیف مسکین عرض می‌نماید که از این رساله و بعضی رسائل دیگر او^۸ که عارف چیزی ملاحظه نماید، علم قطعی به جلالت قدر مصنف و کامل بودن او در مراتب سیر و سلوک و جمیع علوم نظریه می‌نماید، و تتبع کامل داشتن او از احادیث ائمه اطهار - صلوات الله علیهم.

فرموده است در آن کتاب در بیان مرشدشناسی: «بدان که کسی که^۹ خواسته باشد عارف به حق^{۱۰} بشود باید که اول به دلیل عالم به حق شود به اتفاق کل، و تا داند که مقامی هست^{۱۱} که باید به آن مقام رفت، در آن وقت

۱. یوسف / ۸۸: «بنابر این پیمانه ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد».

۲. ق: - فآوف... آمد. / ط: + و

۳. یوسف / ۲۲: «و چون به حد رشد رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنین پاداش

۴. ق: - ان شاء الله تعالی می‌دهیم».

۵. ق: تمامش. مصدر: النجاة

۶. کذا / عبارت قدری مبهم است. / ق، ط: + را

۷. مفتاح اسرار حسینی / ۵۷۷ - ۵۷۹.

۸. ق: - که

۹. ق: بحق / این ضبط، نشانگر قیدی بودن کلمه است.

۱۰. ق: است

تدارک اسباب سفر می‌کند و مسافر می‌شود. علم دانش است و معرفت بینش، و راه معرفت راه بسیار نزدیک و پرخطر است.

بیت

۳

دو خطوه بیش نبود راه سالک اگر چه دارد آن چندین مهالک
و این دو خطوه: «دع» و «تعال» است. و قال سید الساجدین: «و انّ الراحل
اليك قريب المسافة»^۱، و چون مقصود که عرفان به حقّ باشد، فوق مقاصد
است، راهزنان از جنّ و انس بسیارند، بی مدد پیغمبری و مرشدی عین
گمراهی است^۲، و سبب تسلط دشمن است.

۹ کما فی الکافی^۳ عن الصادق - علیه السلام - : «من لم یکن له قرین مرشد
استمکن^۴ عدوه من عنقه»^۵.

و قال مولانا امیر المؤمنین - علیه السلام - : «رحم الله امرءاً سمع الحکمة^۶
فوعی، و اخذ بحجزهما^۷ هاد فنجی^۸»^۹.

و قالت العرفاء: «لا دین لمن لا شیخ له»^{۱۰}.

۱۵ ۱. بحار الانوار، ج ۹۵ / ۸۲، البلد الامین / ۲۰۵ و مصباح المتهدد / ۵۸۲: «مسافر سوی تو راهش کوتاه است».

۲. ط: گمراهیت ۳. کذا / در کتاب شریف کافی چنین روایتی یافت نشد.

۴. ط: تمکن

۵. من لایحضره الفقیه، ج ۴ / ۴۰۲، روضة الواعظین، ج ۲ / ۴۲۰ و وسائل الشیعة، ج ۱۲ / ۴۱: «هر کس همنشین
و مرشدی نداشته باشد دشمنش را رخصت داده تا برگردنش چیره شود».

۱۸ ۶. ط: حکماً ۷. ط: بحجزه

۸. مصادر و ط: فنجا

۹. بحار الانوار، ۷۴ / ۴۲۵، نهج البلاغه / ۱۰۳، خطبه ۷۶، غررالحکم / ۹۴ و خصائص الائمة / ۱۱۱: «خداوند

بیامرزد آن بنده‌ای را که چون حکمتی بشنود بپذیرد و چون به راه راست خوانده شود رو به آن آورد، و چون در پی
هدایت‌گری افتد نجات یابد». ۱۰. «کسی که شیخ ندارد، دین ندارد».

بیت

بی عنایات حقّ و خاصان حقّ گر ملک باشد سیاهستش ورق
 ۳ بدان که اکابر فرموده‌اند که سلوک یکی به طریق اهل حقایق است، و
 دیگر به طریق اهل معاملات. اما روش اهل حقایق را ناچار است از استاد، که
 جامع علوم دین و معارف یقینی باشد، نه علم تنها^۱.

۶

نظم

ای بسا عالم ز دانش بی نصیب حافظ علم است آن کس نه حبیب
 مستمع از وی همی یابد پیام گرچه باشد مستمع از جنس عام
 ۹ بلکه علم یا^۲ کشف غیب باید که عبارت از نور الهی باشد، قال النبی -
 صلی الله علیه و آله - : «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»^۳. این نور به
 تحصیل و کسب حاصل نمی‌شود. محض موهبت است. عطار فرماید^۴:

۱۲

نظم

هفتصد و نه از کتب من خوانده‌ام زآن به علم معرفت ارزنده‌ام
 گر چه دانستی نکو باشد نکو لیک کشف غیب هم باید بدو
 ۱۵ و جذبه حقّ بر او باید^۵ وارد بشود.
 و^۶ اما روش اهل معاملات را^۷ این جامعیت که مذکور شد ضرور نیست،

۱۸

۱. ل: + قدس سره ۲. ق: با
 ۳. بسنجید: بحار الانوار، ج ۶۸ / ۲۳۶ و ج ۷۰ / ۱۴۰: «علم نوری است که در قلب هر که بخواهد خداوند قرار
 می‌دهد».
 ۴. ق: - عطار فرماید
 ۵. ق: باید بر او
 ۶. ق: - و
 ۷. ق: - را

- بلکه علم به ضروریات شرعیه باید داشته باشد و سالک راه حق شده باشد،^۱ و جذبه حق بر او وارد بشود. و فی الحدیث: «جذبة من جذبات الحق، توازی عمل الثقلین»^۲ که اگر مجموع اینها را نداشته باشد، استادی را نشاید.
- ۳ و طالب هم باید که غرضش، انکشاف قلب و رسیدن به یقین باشد، این غرض مشوب به اغراض دیگر نشود، و اعتقاد بسیط ساذج^۳ خود را که فطرة الله است گرفتار نکند، بلکه چون درد^۴ طلبش^۵ بیدار^۶ شود استادی بجوید که به واسطه آن استاد، به یقین برسد.
- ۶ و^۷ اعتماد بر کرامات و خوارق عادات نکند؛ چه به مکر و استدراج و سحر و شعبده خوارق ظاهر می شود، و از کفره نیز خوارق حاصل^۸ می شود؛ چه باعث بر خوارق ریاضت دادن^۹ نفس است، و قلب به منزله آینه است، بعد از ریاضت به هر سمتی که محاذی شود عکس در آن سمت در او حاصل می شود؛ و هر قدری که نفس قوت داشته باشد یقین در عالم خلق خواهد بود ۱۲ قوی تر، بیشتر و ضعیف تر، کمتر.
- و همچنین است اطلاع بر مغیبات. بعضی را جن و شیاطین مطلع می سازند، و بعضی از نفوس متصل می شود^{۱۰} به عالم افلاک و صور کائنات را از آن جا مطلع می شود، و بعضی دیگر به عالم مثال متصل می شود و از آن

۱. ق: + جذبه راه حق شده باشد

۱۸ ۲. کشف الخفاء، ج ۱ / ۳۳۲: «جذبه‌ای از جذبات حق با عمل جن و انس برابری می‌کند».

۳. ط: ساذج

۴. ل: در

۵. ق: طپش

۶. ق، ط: پیدا

۷. ل، ط: - و

۸. ق: ظاهر

۹. ل: درون / ق: + بر

۱۰. ق: مطلع است

جا مطلع می شود.

و خلاصه کلام این است که عرفا می گویند که: «در این مراتب، مؤمن و کافر شریک اند، کمالی که مقصود است در این مراتب نیست، بسا عارف که روحش خبری از کرامات ندارد و^۱ بسا صاحب کرامات که روحش خبری از عرفان ندارد».

۶

بیت

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست
صد نشان نادیده هر دم می دهند تا گمان آید که ایشان زان دهند
به عبادت بسیار هم باید که سالک^۲ نشود، از جهت آن که آن دخلی به معرفت ندارد، بلکه طالب باید^۳ اول مطلب خود را معین سازد^۴، پس استاد طلب کند، که آن را بر وی چون روز نماید. اما طالبِ حقّ که هیچ غرضی غیر حقّ نداشته باشد^۵ بسیار کم است. عطار فرماید^۶:

۱۲

نظم

راه رو بسیار دیدم در جهان لیک یک رهرو ندیدم راه دان
و این که گفتم مطلب سالک را چون روز بر وی نماید، برای این است که هر یک از علماء و مشایخ می گویند: «طریقه ما حقّ است»، و اختلاف میان ایشان بسیار است، و طالب بیچاره در [این] میان سرگردان است.
پس لازم است طالب را که به خدمتِ علماء طریقت برسد و با ایشان

۱۸

۱. ق: - و

۲. ط: + مغرور

۳. ق: + که

۴. ط: نماید

۵. ق: - نداشته باشد

۶. ق: - عطار فرماید

صحبت بدارد، و ملاحظه نماید که^۱ کدام از این اکابر^۲ یقین او در تزايد است، و یا^۳ قلب او روشن می شود، و یاد خدا را می کند، و یا معرفت او به خدا^۴ بیشتر می شود. هرگاه یکی از این علامات و یا مجموع را در نزد هر کس از اکابر ملاحظه نماید، دست به دامان آن بزرگ زند، که او مرشد اوست.

و^۵ از معصوم پرسیدند^۶ که: «با که مجالست نمایم؟» در جواب فرمودند که: «من یدکرکم الله رؤیته و یزیدکم فی العلم منطقه»^۷؛ یعنی با کسی مجالست نمایید که دیدن او شما را به یاد خدا آورد^۸، و از نطق او بر^۹ علم شما بیفزاید.

بیت

۹ زین چنین امداد دل پر فن شود بجهد از دل چشم هم روشن^{۱۰} شود
لنگر عقل است عاقل را امان لنگری در یوزه^{۱۱} کن از عاقلان
کشتی بی لنگر آمد مرد شر که ز باد کج بیابد^{۱۲} او حذر^{۱۳}
۱۲ در حدیث است از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - : «الکذب ریهة
و الصدق طمأنینة»^{۱۴}.

۱۵ ۱. ل، ط: + نزد ۲. ق: + را
۳. ق: با ۴. ق: - به خدا
۵. ق: - و
۶. بنا به روایات گذشته و مصادر، مراد از معصوم حضرت عیسی - علیه السلام - است.
۷. کافی، ج ۱ / ۳۹ و تحف العقول / ۴۴: «فی علمکم»، «هر کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش علم شما را افزون کند».
۱۸ ۸. ق: دارد
۹. ل، ط: در ۱۰. ق: بجهد از چشم دل و روشن
۱۱. ل: نوره ۱۲. ط: نیابد
۱۳. مشوی معنوی، دفتر ۳ / ۷۸۰.
۱۴. المستدرک حاکم، ج ۴ / ۹۹ و الاسانید / ۳۲: «دروغ، شک (= دو دلی) است و راستی، آرامش».

و در حدیث دیگر از حضرت صادق - علیه السلام - مروی است که:
«قلب وقتی طالب حق شود تردد می‌کند، از سینه به حنجره می‌آید، وقتی که
کلمه حق را شنید قرار می‌گیرد»^۱ ۲.

۳

نظم

دل به یار آمد^۳ به^۴ گفتار صواب

۶

آن چنان که تشنه آرامد به آب
جز دل محجوب کورا^۵ علتی است

از ویش تا نبی تمیز نیست

۹

ورنه آن پیغام کز موضع بود

بر زند بر مه شکافیده شود

مه^۶ شکافد، از^۷ دل محجوب نی

۱۲

زان که مردود است آن^۸، محجوب نی^۹

از شیخ ابو سعید ابوالخیر - رحمه الله -^{۱۰} نقل است که بعد از تحصیل

علوم به خدمت شیخ ابوالفضل سرخسی - قدس سره - مشرف شد، خلعت

۱۵

مقتدایی در آن وقت بر قامت شیخ ابوالفضل استقامت داشت، شیخ ابو سعید

۱. بنگرید: الکافی، ج ۲ / ۴۲۱: «ان القلب لیرجح فیما بین الصدر و الحنجره حتی یعقد الایمان، فاذا عقد علی الایمان قر...».

۱۸

۲. ل: + مولوی «دروغ در شک افتادن است و راست گفتن آرامش یافتن است».

۴. ط: ز

۳. ق: بیار آید

۶. ل: جو

۵. ل: که او را

۸. ق: از

۷. ط: آن

۱۰. ق، ط: - ره

۹. مثنوی معنوی، دفتر ۶ / ۱۶۲۹.

شبی^۱ در خدمت شیخ از معارف الهی سخن مذکور ساخت؛ کلام رسید به
مسأله مشکلی، و آن هر دو بزرگ فرو ماندند، در همان ساعت دیدند که لقمان
۳ سرخسی - قدس سرّه - چون مرغی از سقف صومعه^۲ فرود آمد و مشکل هر
دو را حل کرد، و باز پرید و رفت!

شیخ ابوالفضل گفت: «یا ابا سعید! مرتبه این مرد را می بینی در آن درگاه،
۶ اما اقتدا را نمی شاید، زیرا که علم ندارد»^۳.

میر حسینی - قدس سرّه:

چون طالب ره شدی به تدبیر دریاب نخست صحبت پیر
۹ پیری که اصول را بداند پیری که فروع در نماند
پیری که ببایدش کرامت پیری که بباید استقامت^۴
و فی الحدیث: «ما اتخذ الله جاهلاً ولیاً»^۵.

۱۲ و شیخ عطار - رحمه الله - نقل نموده اند که: «روزی مرشد حبیب عجمی
بر کنار شطّ انتظار کشتی می کشید که بباید^۶ از شطّ عبور نماید، در این^۷ حال
حبیب پیدا شده^۸ و از مرشدش پرسید که: چه انتظار می کشید^۹؟ فرمودند:
۱۵ انتظار کشتی که عبور نمایم. حبیب گفت^{۱۰} که توکل بر خدا باید کرد و رفت،

۱. ق: شبلی

۲. ق: خانه

۳. بنگرید: نفحات الانس / ۲۹۶، ذیل شیخ لقمان سرخسی.

۴. در مثنوی کنز الرموز یافت نشد.

۵. شرح اصول الکافی، ج ۸ / ۳۴۸ و کشف الخفاء، ج ۲ / ۱۸۰: «ولياً جاهلاً». «خداوند هیچ نادانی را ولی (یا

دوست) خود قرار نداد».

۶. ق: + او

۷. ل: آن

۸. ق: شد

۹. ق: می کشی

۱۰. ل، ق: گفتند

و^۱ حبیب بر روی شطّ عبور کرد^۲ و مرشدش ماند.

و شیخ عطار فرموده‌اند^۳ که: گمان نکنی که حبیب درجه‌اش عالی‌تر از

مرشدش بود، به اعتبار آن که کرامات و خوارق عادات در مرتبه چهاردهم^۳
طریقت است، و علم در مرتبه هشتادم طریقت است، و کمال عرفا می‌گویند
که صاحب کرامات نزد عوام ولی است، اما نزد خواص ولی آن است که^۴ به
اسرار برسد.^۵ عطار فرماید:

نظم

صد هزاران مرد گم گردد مدام تا یکی اسرار بین گردد تمام

کاملی باید در آن جان شگرف تا کند غواصی این بحر ژرف^۹
و بعضی از سالکان به حق می‌رسند، اما قلب قوی و علم و عرفان ندارند
تا به اسرار تجلی حق برسند. این سالک به حق رسیده است و بزرگ است، اما
دست دیگری^۶ را نمی‌تواند گرفت.

و اگر کسی گوید: «مرشدی نمی‌یابم»، جوابش این است که «مرشد

هست، تو طالب حق نیستی، بلکه طالب هوایی». مصرع^۷:

«ای خواجه درد نیست وگرنه طیب هست»^{۱۵}

قال: «لیس شیء اکبر من العشق»^۸. و بر تقدیر تسلیم که به حسب ظاهر

۱. ق: - و ۲. ق: نمود ۱۸

۳. بسنجید: تذکرة الاولیاء / ۶۳ - ۶۴، حبیب عجمی، (چاپ دکتر استعلامی) دماوندی کلام شیخ عطار را نقل به

معنی نموده است. ۴. ق: - که

۵. ق: برسند ۶. ل: دیگر

۷. ط: ع ۸. چیزی برتر از عشق نیست.

- مرشدی نمی باشد^۱، اما به حسب واقع عالم خالی^۲ از اولیاء نخواهد بود، و فی الحدیث: «انّ لله عبداً اولیاء اخفیا»^۳. و ما نشان می دهیم مرشد را بعون الله. ای برادر! خدای تعالی محال است که خُلف وعده نماید. قال الله: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...﴾^۴، وقتی که سالک فی الله مجاهده نماید که به غرض مشوب نباشد مجاهده او - نه غرض دنیوی و نه اخروی - خدای تعالی او را به سبیل خود می رساند، چنانچه وعده کرده است، و سبیل حق تعالی اولیای خدایند که^۵ محمد و خلفای محمدند - صلوات الله علیهم اجمعین^۶.
- ۹ و طریقه آن است که توسل تامّ و تمام نماید به محمد - صلی الله علیه و آله - و آل محمد^۷، و انقطاع تام^۸ و تمام نماید از ما سوی تا به خدا برسد. قال الله تعالی^۹: ﴿...وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...﴾^{۱۰}. و ایشان اند وسیله، چنانچه در اخبار است که نور محمد و آل محمد - صلی الله علیه و آله - در نظر سالک باید باشد، در نماز و در ذکر و در تلاوت و در وضو و غسل و خواب و بیدار شدن از خواب و اکل و شرب، و فی الزیارة الجامعة: «و مُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلَبَتِي و
- ۱۵

۱. ق: - نمی باشد

۲. ق: - خالی

۳. برای خداوند بندگانی است که از اولیائند و پنهانند.

۴. ق: ان ۱۸

۵. عنکبوت / ۶۹: «و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نمایم».

۶. ق: و ۷. ل: خلفای محمد صلوات الله علیه

۸. ل: + ص ۹. ق: - و

۱۰. ق: - تعالی ۱۱. مائده / ۳۵: «و به او [توسل و] تقرب جوید».

- حوائجی و ارادتی فی کلّ احوالی و أموری»^۱.
- و در کتاب فقه رضوی حدیثی است از حضرت رضا - علیه السلام -
 فرموده‌اند که در وقت تکبیرة الاحرام: «ذکر رسول الله و اجعل واحداً من
 الائمة - صلوات الله و سلامه عليهم - نصب عينيك»^۲.
- و به نحوی که بیان کردیم اگر عمل نمایی، خدای تعالی مرشد حق را به
 تو می‌رساند، و آن مرشد باذنہ تعالی درد تو را دوا می‌کند که^۴ به حقّ خدای
 محمّد و آل محمّد^۵ - صلی الله علیه و آله - که از این راه رسیدم به^۶ آنچه
 رسیدم و خواهم رسید هم، الی الابد ان شاء الله تعالی.
- و کمل عرفا - رضوان الله عليهم - می‌گویند: تا جذبۀ حقّ بر وجود سالک
 وارد نشود و او را از خودی خود^۷ نستاند، از تفرقه خلاصی ندارد. و راه علاج
 تفرقه و جمع شدن خاطر سالک همین است که بیان نمودیم، و لهذا عرفا بنا
 گذاشته‌اند که سالک باید صورت مرشد خود را در نظر بگیرد، و مشغول کار
 شود و این امر برای رفع تفرقه و جمع شدن خاطر است.
- و جمعی بزرگان که از دنیا رحلت نموده‌اند، از ارواح ایشان در باطن
 استمداد خواستن، و ایشان را در نظر داشتن سبب قوّت قلب^۸ سالک
-
۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲ / ۶۱۳ و بحار الانوار، ج ۹۹ / ۱۳۱: «و شما را پیش روی خواسته و نیاز و حاجات و اراده‌ام قرار دهم در همه احوال و امورم»، (ترجمه زبده مفاتیح الجنان / ۵۰۱).
۲. ل: ق: عینک
۳. فقه الرضا / ۱۰۵ (چاپ کنگره امام رضا علیه السلام) و بحار الانوار، ج ۸۱ / ۲۰۷، ۲۱۹: «رسول خدا را یاد کن و یکی از ائمه (صلوات الله و سلامه عليهم) را نصب‌العین خود قرار ده».
۴. ق: - که
۵. ق: - و آل محمد
۶. ق: - به
۷. ل: - خود
۸. ل: طلب

- ۳ می شود، و روح سالک را اتصال معنوی با ارواح آن اکابر حاصل می شود، و فیوضات الهیه به واسطه این ارواح بر روح سالک وارد می شود، تا آخر الامر روح سالک به مرتبه ای قوی می شود که نظر به استعداد خودش از حق تعالی بلا واسطه قبول فیض می نماید.
- ۶ و دیده ام بعضی علما نوشته اند که: «صورت مرشد را در نظر گرفتن بت پرستی است»، و اکثر خلق هم انکار دارند. لهذا تحقیق امر را می کنیم، ان شاء الله.
- ۹ بدان ای سالک که نفس انسان یک لحظه فارغ و بی کار نیست، و همیشه از حالی به حالی و از صورتی به صورتی منتقل می شود و از جایی به جایی می رود، همیشه در تدابیر امور این نشأه است، و صور این نشأه در نفس قرار گرفته است، و برای آن که از این نشأه بعضی از اوقات فارغ گردد، و از ۱۲ حدیث نفس و وسوسه شیطان خلاص شود و مبدأ خود را یاد نماید، صاحبان شرایع - بامر تعالی - وضع انواع عبادات نموده اند.
- ۱۵ و از جمله عبادات شرعیه نماز و حج است، و زیارات انبیاء و اولیاء است.
- ۱۸ و غرض از نماز این است که در آن وقت نفس متوجه جناب حق باشد^۱، متذکر حق شود به واسطه اوصاف و اورادی که در نماز می خواند، با هیأت قیام و رکوع و سجود و سلام.
- و غرض از حج این است که در آن موضع شریف، به وقت استلام حجر

۲. ط: می شود

۱. ق: - از

- الاسود، و در وقت طواف به^۱ یاد آرد حقّ را، و قال النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - : «وَأَمَّا شَرَعْتَ الْمَنَاسِكَ لِإِقَامَةِ^۲ ذِكْرِ اللَّهِ^۳، و یاد آرد که در آسمان ملائکه طواف بیت المعمور را می نمایند و مشغول بندگی اند.
- ۳ و غرض از زیارات این است که برابر مرقد شریف نبی یا ولی بایستد، صورت صاحب مرقد را در خیال در^۴ آورد و با او مکالمه نماید، و قلب را متوجّه نفس زکیّه صاحب مرقد نماید تا به واسطه او قلب زائر مستفیض می شود.
- و همچنین است به^۵ مساجد رفتن و به جهت خاص متوجه شدن، و حال آن که از جمله صفات حق تعالی ﴿...فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فَمَّ وَجْهَ اللَّهِ...﴾^۶ است، و ﴿...هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَا كُنْتُمْ...﴾^۷ است و «یا من لایحویه مکان^۸ و لایخلو منه مکان^۹» است. و حکما هم تصریح نموده اند به آنچه بیان شده.
- مجموع مراتب مذکوره در خیال است که^{۱۰} تا خیال مقید به حقّ شود و جای دیگر نرود، تا قلب ملاحظه جمال حقّ نماید. کما قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - : «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ أَنْ لَمْ تَكُن تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^{۱۲}.

۱۵ ۱. ق: - به ۲. ل: الاقامة

۳. عوالی اللثالی، ج ۱ / ۳۲۳: «أَمَّا فَرَضْتَ الصَّلَاةَ وَ أَمَرَ بِالْحَجِّ وَ الطَّوْفِ وَ اشْعَرْتَ الْمَنَاسِكَ...» / «و عبادات را در شرع بیان کردم تنها برای برپا داشتن یاد خداوند».

۴. ق: - در ۵. ل: - به

۶. بقره / ۱۱۵: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَنْجَارُ رُؤْيٍ [بِه] خَدَّاسْت».

۷. حدید / ۴: «وَ هَر كَجَا بَاشِيدَاو بَا شَمَاسْت» . ۸. ط: المکان

۹. مدینه المعاجز، ج ۱ / ۱۱۴: «أَيَّ أَنْ كَه هِيَج جَا أَوْ رَا دَر بَر نَمِيْ گِيْرِد وَ هِيَج جَا بَدُون أَوْ نِيْسْت».

۱۰. كَذَا / «كَه» نَبَاشِد بَهْتَر اسْت. ۱۱. ق: - و

۱۲. رسائل الشهيد الثاني / ۱۰۶ و بحار الانوار، ج ۲۵ / ۲۰۴. بسنجيد: فقه الرضا / ۱۰۱ (آل البيت): «فَإِذَا ارْتَدَّ أَنْ

- اولیاء الله - حسب^۱ الاشارة نبی و آل او - بنا گذاشته اند که سالک در اوایل امر صورت مرشد را در نظر بگیرد، تا از تفرقه و وسوسه شیطان خلاص شود
- ۳ - چنانچه پیش از این فصل بیان نمودیم - و آن اشاره این است کما قال الصادق - علیه السلام - : «و من لم یکن له قرین مرشد استمکن^۲ عدوّه من عنقه»^۳.
- ۶ و مشهود^۴ این فقیر شده است که هر قدر مرشد کامل تر است، خلاص از تفرقه بیشتر است، تا به مرشد^۵ کلّ مولانا علی - علیه السلام -^۶ برسد.
- و ممکن است که بعضی از بی بصیرتان بگویند: «مرشد کلّ وقتی که باشد، چه احتیاج است صورت مرشد را در نظر گرفتن؟»
- ۹ جوابش این است که این مرشد ظاهر عکس مرشد کلّ است، و نور قوی نور ضعیف را تمکین نمی دهد تا به واسطه مرشد ظاهر روح سالک قوی^۷ شود، آن وقت می تواند^۸ که از مرشد کلّ به^۹ قدر استعدادش فیض ببرد.
- ۱۲ و از اخباری که در فصل تعریف عرفا مذکور شد، معلوم می شود که مرشد ظاهر، عکس مرشد کلّ است، لا تغفل! انتهی کلامه - اعلی الله مقامه.^{۱۰}
-
- ۱۵ تقوم الى الصلاة... و تحسب کانک ترا... / «پروردگارت را آن چنان عبادت کن گویی این که او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی قطعاً او تو را می بیند». ۱. ق: حب
۲. ط: التمكن
۳. من لایحضره الفقیه، ج ۴ / ۴۰۲، امالی صدوق / ۵۰۶ و وسائل الشیعة، ج ۸ / ۴۲۵: «هرکس برای او همنشین و مرشدی نباشد دشمنش را رخصت داده تا برگردنش چیره شود».
- ۱۸ ۴. ل، ق: شهود ۵. ط: + کلّ
۶. ط: - علیه السلام ۷. ق: قوای
۸. ق: می توان ۹. ط: - به
۱۰. مفتاح اسرار حسینی / ۶۷۲ - ۶۷۹، مفتاح نوزدهم.

و از جمله مؤیداتِ مطلب مذکور است حدیثی که روایت نموده است
 محمد ابن ابی جمهور الاحساوی از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - و
 غیر او از حضرت صادق - علیه السلام - : «انّ الصورة الانسانية اكبر حجة الله
 ۳ علی خلقه و هی الكتاب [المبین] الذی كتبه بیده، و هی الهيكل الذی بناه
 بحكمته^۱، و هی مجموع صور العالمین، و هی المختصر من العلوم فی اللوح
 المحفوظ، و هی الشاهد علی كلّ غائب، و هی الحجة علی كل جاحد^۲، و هی
 ۶ الطريق المستقیم الی كلّ خیر، و هی الصراط الممدود بین الجنة و النار».^۳

بیان^۴:

۹ اما قول او - علیه السلام - که: «ا کبر حجة الله علی خلقه» اشاره است به آن
 که جمیع^۵ مایحتاج معرفت الهی در این صورت مندرج است، و محتاج به
 بیرون از خود نیست، و حقّ تعالی همین را حجّت خواهد ساخت بر کسانی
 ۱۲ که از نعمت معرفت الهی محروم‌اند، که جمیع آنچه شما را در بابت^۶ معرفت
 ضرور بود در صورت شما نهادم تا محتاج به دیگری نباشید؛ چرا طریق
 معرفت نسپردید؟^۷

۱۵

۱. ل: بحکمة

۲. ط: جاهد

۳. مجلی / ۱۶۹: «همانا صورت انسانی بزرگترین حجت خدا بر خلق اوست، و آن همان کتابی است که با دست
 خود نوشته، و همان هیكلی است که با حکمت خویش ساخته و آن مجموع صورت‌های عالمیان است، و
 ۱۸ مختصر علمی است که در لوح محفوظ نگاشته شده و آن شاهد بر هر غایب و حجت بر هر منکری است، راه
 راست به سوی هر چیز و صراط و پلی است که میان بهشت و دوزخ کشیده شده است» (بحر المعارف، ج ۲ /

۴. ل، ط: - بیان

۴۶۲.

۵. ط: باب

۵. ق: جمع

۷. ق، ط: نسپردید

و تلویحی بر این معنی ضرور است. بدان که عقل صریح و فطرت صحیح شاهد است بر این که هرچه در حیطة وجود است صلاحیت معلومیت را دارد نظر با انسان، و علم جمیع افراد انسان قابل تعلق به آن هست، و ممکن است^۱ که آن تعلق به وقوع آید، چنان که از بسیاری آمده. و چون گفتیم که هرچه^۲ در حیطة وجود است، پس ذات مقدس متعالی در این داخل نباشد، تا توهم صلاحیت تعلق علم به آن شود. واللّه اعلم، واللّه الموفق^۳ المبین^۴.

و عبارت «و هی الکتاب الذی کتبه بیده» اشاره^۵ است به تخمیر طینت آدم به دو دست قدرت و ارادت، چنان که فرموده که:

شعر

و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمرا^۶
 ۱۲ و از این جاست که بعضی اکابر گفته است که: «لفظ القرآن و بدن الانسان توأمان، و معنی القرآن و روح الانسان توأمان، و حقیقة القرآن و حقیقة الانسان شیء واحد»^۷.

۱۵ «و هی الهیکل الذی بناه بحکمته^۸»، بشارت است به اندراج امانت؛ چه

۱. ق: هست ۲. ط: دو

۳. ل: + و ۴. ل: - واللّه الموفق المبین

۵. ل: اشارت ۱۸

۶. دیوان امام علی - علیه السلام - / ۱۷۵: «تو آن کتاب روشنگری هستی که با حروفش نهان را آشکار می‌سازد».

۷. واژه‌های قرآن و بدن انسان با هم‌اند، و معنی قرآن و روح انسان باهم‌اند، و حقیقت قرآن و حقیقت انسان یک چیز است. ۸. ل: بناء بحکمة

حکیمان جای امانت و ذخیره خود را به طلسم می‌کنند، و امانت اسماء و صفات الهی از روی جمع و احکام مظاهر آن در این صورت انسان ودیعت نهاده به حکمت قاهره، و مجموع صورة العالمین اسماء به مطابقت آفاق و ۳ انفس است؛ چه انسان انموذج^۱ وجود و هندسه ایجاد است، و هم در این معنی فرموده است - علیه السلام^۲:

۶

شعر

اتزعم أنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر^۳

و مختصر لوح محفوظ است؛ زیرا که احاطه جزئیات که در لوح است او را نیست، اما کلیات همه در او بالفعل است، و بعضی جزئیات نزد توجه، نزد ۹ او^۴ حاضر. چنانچه سید المتألهین او یس قرنی - قدس سره - فرموده که: «من عرف الله لا يخفى عليه شيء»^۵. و شاهد هر غایب^۶ است، که مشاهده او مشاهده عالم غیب است، که همه عالم غیب را در نسخه او شاهد است، و هم ۱۲ غائبان از طریق حق را او به شهود می‌رساند، و حجّت بر جمیع منکران است، هم به علم و هم به کشف.

و طریق مستقیم به سوی همه خیرات است، به واسطه آن که جمیع ۱۵ مسافران عالم ملکوت را گذر بر اوست، و همه از او به حقیقت خود

۱۸

۲. ق: + و

۱. ط: انموذج / انموذج: نمونه

۳. دیوان امام علی - علیه السلام - / ۱۷۵: «و تحسب انك» / «آیا گمان داری که جرم کوچکی هستی، حال آن که

۴. ل: در

در تو عالم بزرگی نهفته است».

۵. بسنجید: تذکرة الاولیاء / ۲۷، او یس قرنی (چاپ دکتر استعلامی): «کسی که خدا را شناسد چیزی بر او

۶. ط: شاهد برای غایب

پوشیده نیست».

- می‌رسند، و به وجودی^۱ که خیر محض است به او واصل می‌شوند.
- و صراط کشیده میان دوزخ^۲ و بهشت است؛ زیرا که هر روحی که گذر بر این صورت کند از مطالب قوا و آلات و طبیعت آن بگذرد و به همراهی عقل ۳ راه طی کند، به بهشت می‌رسد. و اگر به دست حواس و قوا باز ماند، به دوزخ می‌افتد؛ زیرا که بهشت و دوزخ دو عالم‌اند که بر پی این صورت واقع‌اند، که هر چه به این صورت برسد^۳ او را به بهشت و دوزخ کار نیست، و الله اعلم. ۶
- و از سرور اولیا و والد^۴ اوصیاء^۵، علی مرتضی - علیه و علی^۶ اولاده^۷ التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ - خطبه‌ای در نهج البلاغه مذکور است که مشتمل بر فوائد ذکر است^۸ و مرابطه است، لهذا او را تيمناً ذکر می‌نمایم با شرح او، و خطبه را می‌فرموده است نزد تلاوت نمودن آن جناب آیه شریفه^۹: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيمُ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^{۱۰}.
- و خطبه این است: ۱۲
- «انَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ، وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْغَشْوَةِ، وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ^{۱۱}، وَ مَا بَرِحَ اللَّهُ - عَزَّتْ آلاؤُهُ^{۱۲} -
- ۱۵

۱. ل، ط: وجود

۲. ق: برزخ

۳. ق: نرسد

۴. ل: - والد

۵. ل: الاوصیاء

۶. ق: - علی

۷. ق: + و

۸. ل: + و

۹. ل: - است

۱۰. ق: العاندة

۱۱. ط: غیرت آلائه

۱۲. ق: العاندة

۱۸. نور / ۳۷: «مردانی که نه تجارت و داد و ستدی، آنان را از یاد خدا به خود مشغول نمی‌دارد».

فی البرهة بعد البرهة^۱ و فی أزمان الفترات عبادةً ناجاهم فی فکرمهم^۲، و کلمهم فی ذات عقولهم، فاستصبحوا بنور یقظة و^۳ الأسماع و الأبصار^۴ و الأفتدة. یدکرون بایام الله، و یخوفون مقامه، بمنزلة الأدلة فی الفلوات، من أخذ^۳ القصد حمدوا الیه طریقہ، و بشرّوه بالنجاة. و من أخذ یمیناً و شمالاً ذمّوا الیه الطريق، و حذّروه من الهلکة، و كانوا^۵ كذلك مصابیح تلك الظلمات، و ادلة تلك الشبهات.

و ان للذکر لاهلاً^۶ اخذوه من الدنيا بدلاً، فلم تشغلهم تجارة و لا بیع عنه. یقطعون به آیام الحیوة، و یهتفون بالزواجر عن محارم الله فی اسماع الغافلین، و یأمرون بالقسط، و یأتمرون^۸ به، و ینهون عن المنکر و یتناهون عنه. فکأنما^۹ قطعوا الدنيا الی الآخرة و هم فیها، فشاهدوا^۹ ما وراء ذلك، و كأنما^{۱۰} اطلعوا غیوب أهل البرزخ فی طول الاقامة فیہ، و حققت القيامة علیهم عداتها^{۱۱}. فکشفوا غطاء ذلك لاهل الدنيا حتی کأنهم یرون ما لا یرى^{۱۲} الناس، و یسمعون^{۱۲} ما لا یسمعون. فلو مثلتہم لعقلک فی مقامهم^{۱۳} المحمودة و مجالسهم المشهودة، و قد نشروا دواوین اعمالهم، و فرغوا لمحاسبة انفسهم علی کل صغيرة و کبيرة، امروا بها فقصرّوا عنها، و^{۱۴} نهوا عنها ففرطوا فیها، و حملوا ثقل أوزارهم^{۱۵}

۱. ق: - بعد البرهة	۲. ق: ذکرهم
۳. ل: فی	۴. ط: - و الابصار
۵. ل: فکانوا	۶. ق: اهلًا
۷. ل: - و	۸. مصدر: یأمرون / این ضبط صحیح تراست.
۹. ل: قد شاهدوا	۱۰. ط: فکأنما
۱۱. ل: عذابها	۱۲. ق: الا یرو(؟)
۱۳. ط: مقاومهم	۱۴. ق: - و / مصدر: أو

ظهورهم، فَضَعَفُوا عن الاستقلال بها، فنشجوا نشجاً، و تجاوزوا نحيباً^۲،
يَعَجُّون الى ربهم من^۳ مقام ندم و اعتراف.

۳ لرأيت اعلام هدى و مصايح دجى قد حفت بهم الملائكة، و تنزلت^۴ عليهم
السكينة و فتحت لهم^۵ أبواب السماء و^۶ أعدت لهم مقاعد الكرامات فى مقعد^۷
اطلع^۸ الله عليهم فيه. و رضى^۹ سعيهم و حمد مقامهم. يتنسمون بدعائه روح
۶ التجاوز رهائن فاقه^{۱۰} الى فضله، و أسارى ذلة لعظمته، جرح طول الأسى قلوبهم
و طول البكاء عيونهم، لكل باب رغبة الى الله سبحانه^{۱۱}، منهم يد قارعة، يسألون
ممن^{۱۲} لاتضيئ لديه المنادح، و لا يخيب عليه الراغبون، فحاسب نفسك لنفسك،
۹ فان غيرها من الانفس لها حسيب غيرك^{۱۳}.

۱. ط و مصدر: نشيجاً

۲. ط: + و

۳. ل: - من

۴. ل: تنزلت

۵. ق: - لهم

۶. ق: - و

۷. ط: مقام

۸. ل: الطلع

۹. مصدر: فرضى

۱۰. ق: فاقد

۱۱. ط: - سبحانه

۱۲. ق، ط: من

۱۳. نهج البلاغه / خطبه ۲۲۲ و شرح نهج البلاغه، ج ۲ / ۲۱۱: «هنگامی که آیهٔ رجال تلهيهم تجازة ولا يبع عن ذكر الله را تلاوت کرد، فرمود:

۱۵ همانا خدای سبحان یاد - خود - را روشنی بخش دل ها کرد، تا از آن پس که ناشنوا بند بدان یاد بشنوند، و از
آن پس که نایبنا بند بینا شوند، و از آن پس که ستیزه جویند رام گردند، و همواره خدا را - که بخشش های او
بی شمار است و نعمتهایش بسیار - در پاره ای از روزگار پس از پاره ای دیگر، و در زمانی میان آمدن دو پیامبر،
بندگان است که از راه اندیشه با آنان در راز است، و از طریق خرد دمساز، و آنان چراغ هدایت را بر افروختند به
نور بیداری که در گوش ها و دیده ها و دل ها تُوختند. ایام خدا را فرا یاد مردمان می آرند، و آنان را از بزرگی و جلال
او می ترسانند. همانند نشانه هایند که در بیابان های بی نشان برپایند. آن که راه میانه را پیش گیرد، بستایندش
۱۸ و به نجات مژده دهندش، و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند، و از تباهی اش بر
حذر دارند، و این چنین، چراغ ظلمت ها بوده اند و راهنما در شبهت ها.

و همانا یاد خدا را مردمانی است که آن یاد آنان را جایگزین زندگی - جهان فانی - است. نه بازگانی

بیان^۱:

- «وقره»: بر وزن فعله است که مشتق است از وقر^۲، که به معنی کری است.
- ۳ و «غشوه»: هم فعله است از غشا، که تاریکی چشم است در شب؛ نه روز.
- و «البرهه»: مدت طولانی است از زمان.
- و «یهتفون»: یعنی صدا می‌زنند.
- و «نشر»: بعد از مرگ طبیعی است از مکان و زمان^۳ تا روز حشر خلایق،
- ۶ و «النشج»: صدای گریه است.

→

- ۹ سرگرمشان ساخته، و نه خرید و فروخت یاد خدا را از دل آنان انداخته. روزهای زندگانی را بدان می‌گذرانند، و نهی و منع خدا را - در آنچه حرام فرموده - به گوش بیخبران می‌خوانند. به داد فرمان می‌دهند، و خود از روی داد کار می‌کنند، و از کار زشت باز می‌دارند، و خود از زشتکاری به کنارند. گویی دنیا را سپری کرده و به آخرت درند، و آنچه از پس دنیا دیده‌اند، و بر نهان برزخیان آگاهند که چه مدتی است در آن به سر می‌برند؛ و قیامت وعده‌هایش را برای آنان محقق داشته است، و آنان برای مردم دنیا پرده از آن برداشته‌اند. گویی می‌بینند آن را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آن را که مردم نمی‌شنوند.
- ۱۲ و اگر در خرد خود صورت آنان را بنگاری، و مقاماتی پسندیده را که در آن به سر می‌برند و مجلسهایی را که بدان اندرند، در نظر آری، که چسان دفتر کردارهایشان را گشاده‌اند و برای محاسبه نفس آماده، و می‌اندیشند که چه کارهای بزرگ و کوچک را که بدان مأمور بودند، وا گذاشتند، یا از کارهایی بازداشته شدند، که کردن آن را به افراط روا داشتند؛ بار سنگین گناهان خویش را بر پشت نهادند، و در برداشتن آن به ناتوانی در افتادند، گریه‌شان شکسته در گلو، با ناله پراسان و پاسخگو. به پروردگار خود فریاد بر می‌دارند، پشیمانند و به گناه اعتراف دارند؛ - هم در آن حال - نشانه‌های رستگاری را ببینی و چراغ‌های شیان تاری، گرداگردشان فرشتگان، آرامششان در جسم و جان، درهای آسمان به روی آنان گشاده، کرسی‌های کرامت برایشان نهاده، آنجا که خدا از حالشان آگاه است و از کوششان خشنود و مقامشان نزداو محمود، دست دعا به خدا بر می‌دارند، و آمرزش او را امیدوارند. درویشانی‌اند در گرو بخشش حق مانده، اسیرانی در ساحت عظمت او خوار نشانده.
- ۱۵ درازی مدّت اندوه دل‌هایشان را شکسته و گریه فراوان دیده‌هایشان را خسته. هر در خواهش از خدا که فراز است، دستی از آنان به کوفتن آن دراز است. از کسی می‌خواهند که پهنه بخشش او را تنگی نیست، و خواهندگانش را نومیدی نیست. پس حساب نفس خود برای خودگیر که دیگران را حسابرسی است - چیز (ترجمه نهج‌البلاغه استاد شهیدی / ۲۵۵ - ۲۵۷).
- ۱۸

۱. ط: - بیان

۳. ق: زمان و مکان

۲. ط: وقره

- و «المنادح»: جمع مندح^۱، محل وسیع است^۲.
- و^۳ قوله - علیه السلام^۴: «انّ اللّٰه سبّحانه» الی قوله: «بعد المعاندة» ظاهر و واضح می شود به اشاره به ذکر و فضیلت و فائده او.
- و نقل نموده صاحب بصائر که صاحب قاموس است از بعضی علما که او گفته است: «ذکر نموده است جناب اقدس الهی لفظ ذکر را در قرآن، بر^۵ بیست وجه:
۱. ذکر لسان است، ﴿...فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبَائِكُمْ...﴾^۶.
۲. ذکر است به قلب، ﴿...ذَكُرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ...﴾^۷.
۳. سیم: وعظ است، ﴿و ذِكْرٌ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ﴾^۸؛ ﴿فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتْ الذِّكْرِی﴾^۹.
۴. چهارم: به معنی تورات^{۱۱}، ﴿...فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...﴾^{۱۲}.
۵. پنجم: به معنی قرآن، ﴿وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ...﴾^{۱۳}.
۶. ششم: به معنی لوح محفوظ، ﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ...﴾^{۱۴}.
-
۱. ق: + است که
۲. ق: باشد
۳. ل: - و
۴. ق، ط: به
۵. بقره / ۲۰۰: «همان گونه که پدران خود را به یاد می آوردید».
۶. ق: استغفر لذنبهم
۷. آل عمران / ۱۳۵: «خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند».
۸. ذاریات / ۵۵: «و پند ده، که مؤمنان را پند سود بخشد».
۹. اعلی / ۹: «پس پند ده، اگر پند سود بخشد».
۱۰. ل، ق: توریه
۱۱. انبیاء / ۷: «از اهل ذکر بپرسید».
۱۲. انبیاء / ۵۰: «و این [کتاب] - که آن را نازل کرده ایم - پندی خجسته است».
۱۳. انبیاء / ۱۰۵: «و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم».

- هفتم: به معنی رسالت رسول، ﴿أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ...﴾^۱؛
یعنی رسالت.
- ۳ هشتم: به معنی عبرت، ﴿أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا...﴾^۲؛ یعنی عبرت.
نهم: به معنی خبر، ﴿...هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي...﴾^۳.
- دهم: به معنی رسول، ﴿قَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ذِكْرًا^۴ رَسُولًا﴾^۶ پس (رسولاً)
۶ بدل است از ذکر.
- یازدهم: به معنی شرف، ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ...﴾^۷، ای شرف.
دوازدهم: به معنی توبه، ﴿...ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ﴾^۸.
- ۹ سیزدهم: به معنی صلوات خمس، ﴿...فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ...﴾^۹.
چهاردهم: به معنی صلوات عصر خاصه، ﴿...إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن
ذِكْرِ رَبِّي...﴾^{۱۱}.
- ۱۲ پانزدهم: به معنی صلوات جمعه، ﴿...فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^{۱۲}.
شانزدهم: به معنی عذر از تقصیر^{۱۳}، ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا
-
۱. اعراف / ۶۳: «أيا تعجب کردید که بر مردی از خودتان، پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده...».
۲. زخرف / ۵: «أيا به [صرف] این که شما قومی منحرفید [باید] قرآن را از شما باز داریم؟».
۳. انبیاء / ۲۴: «این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده».
۴. ط: انزل الله
۵. ط: + ای
۶. طلاق / ۱۰ - ۱۱: «... راستی که خدا سوی شما تذکری فرو فرستاده است. پیامبری که...».
۷. زخرف / ۴۴: «و به راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکری است».
۸. هود / ۱۱۴: «این برای پند گیرندگان، پندی است».
۹. بقره / ۲۳۹: «خدا را یاد کنید که آنچه نمی دانستید به شما آموخت».
۱۰. ل: ذکری
۱۱. ص / ۳۲: «واقعاً من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دارم».
۱۲. جمعه / ۹: «...به سوی ذکر خدا بشتابید...».
۱۳. ل: تقصر

اللَّهِ...^۱.

- هفدهم: به معنی شفاعت، ﴿...أَذْكُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ...^۲﴾^۳.
- ۳ هيجدهم: به معنی توحید، ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي...^۴﴾؛ ﴿...وَمَنْ يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ...^۵﴾.
- نوزدهم: به معنی ذکر^۶ نمودن نعمت، ﴿...أَذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ...^۷﴾،
- ۶ ﴿...أَذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي^۸ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ...^۹﴾.
- بیستم: به معنی طاعت و خدمت، ﴿فَاذْكُرُونِي^{۱۰} أَذْكُرْكُمْ...^{۱۱}﴾؛ یعنی یاد کنید مرا به طاعت^{۱۲}، یاد نمایم شما را به دخول جنت» انتهى ترجمه کلامه.
- ۹ ضعیف معروض می دارد: کلام صاحب بصائر که گفته است: «مراد از ذکر در قوله تعالی ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾^{۱۳} تورات^{۱۴} است» محل تأمل است؛ چه در تفسیر صافی^{۱۵} از کافی^{۱۶} و قمی^{۱۷} و عیاشی^{۱۸} منقول است از ائمه اطهار -
- ۱۲
۱. نساء / ۱۰۳: «و چون نماز به جای آوردید خدا را [در همه حال] یاد کنید...».
۲. ل: ربکم
۳. یوسف / ۴۲: «مرا نزد آقای خود به یاد آور.»
۴. طه / ۱۲۴: «و هر کس از یاد من دل بگرداند.»
۵. جن / ۱۷: «... و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند...».
۶. ق: یاد
۷. مائده / ۱۱۰: «نعمت مرا به خود به یاد آور.»
۸. ل: - التی
۹. بقره / ۴۷: «از نعمت‌هایم که به شما ارزانی داشتم یاد کنید.»
۱۰. نسخه‌ها: اذکرونی
۱۱. بقره / ۱۵۲: «پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم.»
۱۲. ق: + و
۱۳. انبیاء / ۷.
۱۴. نسخه‌ها: توره
۱۵. التفسیر الصافی، ج ۳ / ۳۳۱.
۱۶. الکافی، ج ۱ / ۲۱۰: «... قال رسول الله: الذکر أما و الاثمة.»
۱۷. تفسیر القمی، ج ۲ / ۶۸: «عن أبي جعفر في قوله ﴿فسئلوا أهل الذکر...﴾ من المعنون بذلك؟ فقال: نحن و الله...».
۱۸. تفسیر العیاشی، ج ۲ / ۲۶: «... عن أبي جعفر... نحن أهل الذکر و نحن المسؤولون.»

علیهم السلام - در اخبار بسیاری که مراد از ذکر رسول خداست، و اهل بیت او اهل ذکرند، و مسؤول آنها می باشند.

- ۳ و در عیون اخبار الرضا^۱ زیاده^۲ نموده است از آن حضرت - علیه السلام - که فرمود: ^۳ قال الله تعالی: «قد انزل الله الیکم ذکراً رسولاً، یتلوا علیکم آیات الله، فالذکر رسول الله و نحن أهله»^۴.
- ۶ و در بصائر الدرجات از حضرت باقر - علیه السلام - و در کافی از حضرت صادق - علیه السلام - : «الذکر القرآن و اهله آل محمد»^۵. و زیاد نموده است در کافی: «امر الله بسؤالهم و لم یؤمروا بسؤال الجهال و سمی الله القرآن ذکراً فقال: ﴿و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیکم﴾»^۶.
- ۹ و در کافی و عیاشی از حضرت باقر - علیه السلام - مرویست که: «قیل له: ان من عندنا یزعمون ان قول الله ﴿فستلوا اهل الذکر [ان کنتم لاتعلمون]﴾ انهم الیهود و النصارى. قال: اذا یدعونکم الی دینهم. ثم قال و [أشار] بیده الی صدره، نحن اهل الذکر و نحن المسؤلون»^۷.

۲. ل: زیاد

۱. ل: رضا

۳. ط: فرموده

۴. عیون اخبار الرضا، ج ۲ / ۲۱۶ و تحف العقول / ۴۳۵: «خداوند برای شما ذکرى فرو فرستاده است، رسولی که آیاتش را بر شما می خواند، پس ذکر، رسول خداست و ما که خاندان اوئیم».

۵. ق: - حضرت

۶. بسنجید: بصائر الدرجات / ۴۱۰ و بحار الانوار، ج ۲۳ / ۱۷۷: «کتاب الله الذکر و اهله آل محمد» / «ذکر قرآن است و اهل آن خاندان محمد(ص) می باشند».

۷. کافی، ج ۱ / ۲۹۵: «خداوند فرمان داده است به پرسیدن از ایشان، در حالی که برای پرسیدن از نادانان به ایشان فرمان داده نشده است و خداوند قرآن را ذکر نامید پس فرمود (...).».

۸. کافی، ج ۱ / ۲۱۱: «به ایشان گفته شد: بعضی از ما می پندارند قول خداوند که فرمود: 'از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانستید' در حقیقت یهود و نصاری می باشند. فرمود: نگاه که شما را به دینشان فرا خوانند [چنین

- و در عیون از حضرت رضا - علیه السلام - مثل او روایت شده است. و زیاد نموده است عیاشی قال: «و^۱ قال: الذکر القرآن»^۲:
- ۳ و در کافی از حضرت سید سجاد - علیه السلام - روایت نموده است که: «علی الائمه من^۳ الفرض ما لیس علی شیعته، و علی شیعتنا ما لیس علینا، أمرهم الله أن یسألونا، قال: ﴿فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون﴾، فأمرهم أن یسألونا و لیس علینا الجواب، ان شئنا^۴ أجبنا و إن شئنا أمسکنا»^۵. و مثل او روایت شده است از حضرت باقر و رضا، علیهم السلام.
- و مراد از^۶ حضرت سرور اولیاء از ذکر در این خطبه^۷ شریفه، تحمید و تسبیح و تکبیر و تهلیل جناب اقدس الهی می باشد.
- ۹ و اما فضیلت این ذکر و ترغیب و تحریم به او^۸ در قرآن مجید و احادیث بسیار است، و بعضی از آنها در فصول سابقه نقل شد.
- و اما فائده او را جناب حضرت^۹ اشاره فرموده است. لیکن باید^{۱۰} آگاه شد که مؤثر از ذکر و نافع از او آن است که دائمی باشد، لا اقل اکثر اوقات

→

- می باشد [سپس با دست به سینه خویش اشاره فرمودند و گفتند: مائیم اهل ذکر و مائیم که [باید] از ما سؤال شود].
- ۱۵ ۱. ق: - و
۲. در این مصدر یافت نشد. مستدرک الوسائل، ج ۱۷ / ۲۸: «کتاب الله الذکر» / «ذکر همان قرآن است»
۳. ل، ق: - من
۴. ط: شیئا
۵. کافی، ج ۱ / ۲۱۲: «بر ائمه چیزهایی واجب است که بر شیعیان آنها واجب نیست و بر شیعیان ما چیزهایی واجب است که بر ما نیست. خداوند بدانها امر کرده که از ما بپرسند، فرموده: «از اهل ذکر پرسش کنید اگر نمی دانید». خداوند به آنها امر کرده که از ما پرسش کنند حال آن که بر ما پاسخ به آنها واجب نیست؛ اگر خواستیم پاسخ می دهیم و اگر خواستیم امساک می کنیم و جواب نمی دهیم».
- ۱۸ ۶. ط: - از
۷. ل: شریف
۸. ق: باد
۹. ط: خضر
۱۰. ق: - باید

- مشغول و مستغرق در او باشد، مثلاً شبانه^۱ روز - بیست و چهار ساعت است - شانزده ساعت که دو ثلث اوست متوجه باشد، و باید با^۲ حضور قلب باشد، و بدون این دو شرط قلیل الجدوی^۳ می باشد.
- ۳ و با این دو اعتقاد مقدم است برا کثر عبادات مستحبه، بلکه او روح عبادات عملیه و غایت ثمره آنها می باشد.
- ۶ و از برای اولی است که باعث می شود انس به خدا را، و آخری می باشد که موجب اوست انس به خدا؛ چه سالک در مبدأ امر، خود را به مشقت و تکلف و امی دارد برد کر، و مراعات حضور قلب و رفع خاطر؛ بعد از مدتی از ایام مداومت و مواظبت انس^۴ هم می رساند به ذکر، و رسوخ می نماید در قلب او حب مذکور. پس سالک در اوّل سلوک، متکلف^۵ است در ذکر تا وقتی که انس و^۶ محبت به او^۷ هم رسد.

نظم

- ۱۲ عشق از^۸ اوّل سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود و بعد^۹ صبر از او کمال صعوبت بلکه امتناع دارد، و^{۱۰} بعد از حصول انس به خدا^{۱۱} انقطاع به^{۱۲} هم می رسد از ما سوی الله، و او چیزهایی^{۱۳} است که
- ۱۵

- | | | |
|----|---------------|----------------|
| | ۱. ل: شبان | ۲. ق: - با |
| | ۳. ل: الجدودی | ۴. ق: + به |
| ۱۸ | ۵. ق: مکلف | ۶. ق: با |
| | ۷. ق: - او | ۸. ق: - از |
| | ۹. ل: + از | ۱۰. ق: - و |
| | ۱۱. ق: + و | ۱۲. ق، ط: - به |
| | ۱۳. ل: چیزی | |

- مفارقت می‌کند از انسان به حصول موت و باقی نمی‌ماند با او در قبر، از اهل و عیال و مال و اولاد و حکومت و ریاست، و باقی نمی‌ماند مگر محبوب مذکور، و متمتع^۱ و ملتذ می‌شود از او به سبب برطرف شدن عوائق صارفه از او، از اسباب دنیا و محبوبیات او.
- ۳ پس قول او - علیه السلام - : «جعل جلاء» اشاره است به فائده ذکر، و او^۲
- ۶ مستعد شدن نفس است به مداومت به ذکر بر وجه مذکور، از برای محبت به مذکور، و اعراض از ما سوای او.
- ۹ و استعاره کرده است لفظ «جلاء» را از جهت ازاله ماسوای مذکور، از لوح قلب، به سبب مداومت به ذکر، چنانچه ازاله می‌شود خبث و زنگ مرآت به سبب صقالت.
- ۱۲ و تجوّز نموده است به لفظ «سمع» از اقبال نمودن نفس بر هر چه سزاوار است این که بشنود از اوامر و نواهی الهی و سایر کلمات او، و به لفظ «وقره» تجوز نموده است از اعراض نمودن نفس از اوامر و نواهی.
- و همچنین به لفظ «بصر» در^۳ ادراک نفس مر حقایق و چیزهایی را که سزاوار است از برای نفس؛ و لفظ «غشوه» را از برای عدم ادراک. و اطلاق شده است در مجازات اربعه اسم سبب بر مسبب، و ذکر نمودن هم سبب می‌شود از برای منقاد شدن نفس از برای حق، و سلوک نمودن به طریق حق
- ۱۸ بعد از دوری از او و انحراف از او.

۱. ق: تمتع

۲. ق: - او

۳. ق: و

- و قوله - علیه السلام - : «و ما برح الی قوله عقولهم» اشاره است به این که هیچ زمانی و مدتی خالی نمی ماند از عباد خاصه الهی و اولیاء او، که الهام می نماید جناب اقدس الهی به آنها معرفت خود را، و افاضه می نماید بر افکار و عقول ایشان مطالب حقه و کیفیت هدایت به او را به عنوان الهام و کشف، و مراد به مناجات و تکلیم این افاضه و الهام است.
- و قوله - علیه السلام - : «فاستصبحوا - الی قوله - و الافئدة»؛ یعنی طلب ضیاء و روشنایی نمودند به مصباح نور یقظه. و یقظه در افئده عبارت است از فطانت نفس و استعداد کامل او از برای کمالات عقلیه، و نور یقظه علوم و معارفی است که افاضه می شود بر نفس به سبب استعداد او به این فطانت.
- و یقظه^۱ ابصار و اسماع^۲ پیروی نمودن ابصار است امور نافع را که باعث حصول اعتبار و کمالات نفسانیه است، و شنیدن کلام نافع است. و انوار یقظه در هر دو عبارت است از چیزهایی که حاصل می شود به سبب ابصار و اسماع از انوار کمالات نفسانیه.
- پس شروع فرموده در وصف حال ایشان در هدایت نمودن ایشان به راه خدا، به تذکیر «ایام الله». و این کنایه است از شدائد نازله به امم ماضیه، و ظاهراً اطلاق شده است^۳ اسم محل بر حال، و مقام الله کنایه است از عظمت و جلال که مستلزم است مر هیبت و خوف را، و تشبیه نموده است ایشان را به دلیل که در بیابانها دلالت نماید به راه.

۲. ق: - و اسماع

۱. ق: + و

۳. ق: - است

و وجه شبه بودن ایشان است هادی به راه خدا، چنانچه ادله هادی است به مقصد. و چنانچه ادله ستایش می نماید به کسی که متابعت او را نماید، و بشارت می دهد او را به نجات یافتن - و مذمت می نماید کسی را که منحرف شده است از طریق یمیناً و شمالاً. و^۱ همچنین است: «هداة الی الله» کسی که سلوک نماید به طریق عدل و منحرف از او نشود، بشارت می دهد او را به نجات یافتن از مهلکه ها^۲، و کسی که منحرف شد به احدی طرفی افراط و تفریط مذمت می نمایند او را، و می ترسانند او را از هلاک ابدی.

و قوله - علیه السلام - : «فکانوا کذلک»، یعنی چنانچه وصف نمودیم ایشان را و^۳ استعاره آورده است از برای ایشان لفظ^۴ «مصاییح» را به اعتبار «اضاءه»^۵ و روشن نمودن ایشان به کمالات خود مر راه خدا را، و لفظ «ادله» هم استعاره است به اعتبار هدایت نمودن ایشان به حق، و جدا و تمیز نمودن ایشان حق را از شبهات^۶ باطله.

و قوله - علیه السلام^۷ - : «انّ للذکر^۸ لاهلاً - الی قوله - فی ایام الحیوة». اهل ذکر اشخاصی می باشند که ذکر نمودیم که شغل خود را، منحصر ساخته اند به ذکر، تا به مرتبه ای که دوست داشته اند مذکور را، و فراموش نموده اند ماعدای او را از محبوبات دنیویه، و باعث شده است محبت مذکور محبت ذکر نمودن او را، تا این که گرفته شده است او، بدل از متاع دنیا و طیبیات او، و باز نداشته است

۱۸

۱. ق: - و	۲. ق: - کسی که... مهلکه ها
۳. ق: - و	۴. ق: + الله
۵. ق: اضاء	۶. ل، ط: مشبهات
۷. ق: - ع	۸. ق: الذکر

او را از ذکر تجارتهی و نه مبیعی^۱، و قطع کرده‌اند به او، حیات دنیوی خود را.

- ۳ و قوله: «و یهتفون - الی قوله: - و یتناهون عنه»، اشاره است به وجوه اطاعت ایشان بر جناب الهی، و عبادت نمودن ایشان از برای او. و این طاعت و عبادت از ثمرات ذکر و محبت مذکور است؛ چه محبت را سلوک و مسلوک محبوب است، و هجرت می‌نماید از مخالف رضاء او، و می‌باشد در این امر در کمال ابتهاج و سرور.
- و قوله: «فکانما قطعوا^۲ - الی قوله - عاداتها» تشبیه فرموده است مر اهل ذکر را در یقین ایشان به خدا - و به آنچه آورده است او را کتاب‌ها و پیغمبرهای او، و محقق بودن بر^۳ ایشان احوال قیامت از وعد و وعید^۴ در آخرت^۵ به عین الیقین - به^۶ اشخاصی که قطع نموده‌اند^۷ بالمره التفات خود را از دنیا، و مقصور ساخته‌اند التفات خود را به آخرت با بودن ایشان در دنیا و به^۸ اشخاصی که مطلع شده‌اند به آنچه غایب است از اهل دنیا از احوال اهل برزخ و طول مکث و اقامت ایشان در او.
- ۹ پس بعد از اطلاع کشف غطاء نموده‌اند این احوال را از برای اهل دنیا به عبارات^۹ واضحه و بیانات لایحه به مرتبه‌ای که گویا می‌بینند به دیده‌های

۱۸

۲. ق: سقطوا
۴. ق: وعید و وعد
۶. ل: چه
۸. ل: یا

۱. کذا / صحیح: مبیعتی
۳. ل: - بر
۵. ق، ط: - در آخرت
۷. ل: نموده
۹. ق: عبارت

خود - به جهت صفای ضمائر و لطافت سرائر و صیقل یافتن نفوس ایشان به ریاضات^۱ کامله می بینند -^۲ آنچه را نمی بینند مردم، و می شنوند به گوش های خود آنچه را^۳ نمی شنوند مردم؛ زیرا که خبر می دهند از مشاهدات و مسموعاتی که ادراک نمی نمایند آنها را مردم.

و^۴ چون که می باشد سبب در قصور نفوس^۵ از ادراک احوال^۶ آخرت تعلق ایشان به این ابدان، و مشغول بودن نفوس به تدبیر و تصرف در^۷ آنها، و فرو رفتن نفوس در هیئت دنیویه که مکتسب گردیده^۸ است از ابدان، و می باشند طایفه اهل ذکر جماعتی^۹ که پاک و طاهر نموده اند الواح^{۱۰} نفوس خود را از زنگ و کدورت و چرک هایی که در او بود، تا به مرتبه ای که می گردد نفوس ایشان مثل آینه جلا داده شده که برابر او باشد حقائق و معارف الهیه، پس البته^{۱۱} تجلی می نماید و منتقش^{۱۲} می شود به آنها، پس مشاهده می نماید به عین یقین سبیل نجات و سبیل هلاک را^{۱۳} و ما بین هر دو را^{۱۴}.

پس سلوک می نمایند با بصیرت، و^{۱۵} هدایت می نمایند مردم را بر یقین، و خبر می دهند از اموری که مشاهده نموده اند به چشم باطنی خود و شنیده اند

۱۵

- | | |
|----------------|---------------------|
| ۱. ل، ط: ریاضت | ۲. ق، ط: - می بینند |
| ۳. ق، ط: - را | ۴. ط: - و |
| ۵. ق: + ایشان | ۶. ق: احوال و ادراک |
| ۷. ق: - در | ۸. ل: کرده |
| ۹. ق: جماعت | ۱۰. ل: انواع |
| ۱۱. ل: - البته | ۱۲. ق، ط: منقش |
| ۱۳. ل: - را | ۱۴. ل: - را |
| ۱۵. ل، ط: - و | |

- به گوش عقل خود، و وضوح این امور از برای ایشان به مرتبه احساس به باصره و سامعه است، پس گویا مشاهده نموده‌اند آنچه را مردم مشاهده نمی‌نمایند^۱، و شنیده‌اند آنچه را مردم نشنیده‌اند.
- تا^۲ این عبارت متعلق به فوائد ذکر و بیان احوال اهل ذکر است. و قوله: «فلو مثلتهم^۳ بعقلک» متعلق به مرابطه و فوائد او^۴ است؛ یعنی هرگاه حاضر نمایی صور و اعمال ایشان را در مقام محموده و مجالس مشهوده ایشان که مقامات عبادت و مجالس او باشد.
- و «دواوین اعمال»^۵ عبارت از اذهان و آنچه ثابت است در آنها از افعال ایشان، و نشر آنها تتبع و جستجو نمودن نفس است به فکر و تخیل مر صور این اعمال را، و تشبیه نموده است تصفح نمودن نفوس را به تصفح^۶ اوراق. و لفظ «واو» در قول او - علیه السلام - : «وقد» از برای حال است.
- و قوله - علیه السلام - : «و فرغوا لمحاسبة انفسهم علی کل صغيرة و کبيرة»، معنای محاسبه این است که مطالبه می‌نماید نفس خود را اول به فرائض که آنها به منزله رأس مال است، پس اگر ادا نموده است بر وجهی که مقرر است، شکر نماید جناب اقدس الهی را که توفیق عبادت صحیحه به او داده است، و ترغیب نماید نفس خود را به مثل آن عبادت.
- و اگر فوت نموده است او را از اصل، مطالبه نماید او را به قضاء؛ و اگر ادا کرده

۱۸

۲. ق: - تا

۱. ل: می‌نمایند

۴. ق: - و فوائد او

۳. ل: مثلهم

۵. شرح عبارت: «و قد نشروا دواوین اعمالهم» است.

۶. ق: تفصح

- است بر وجه ناقصی^۱ تکلیف نماید اصلاح او را به نوافل. و اگر مرتکب شده است معصیتی را مشغول شود به عقاب و تعذیب او تا آن که استیفا نماید از او آنچه تدارک بشود^۲ به او تفریط و تقصیری را که کرده است، چنانچه تفتیش کرده می شود در حساب دنیا از حبه و قیراط، و محافظت کرده می شود مداخل از زیاده و نقصان تا مغبونی هم نرسد در آن عمل.
- ۳ همچنین سزاوار است این که کسی احتراز نماید از مکاری و حيله بازی نفس خود که مبادا^۳ او را مغبون نماید؛ چه او مکار و خداع است.
- ۴ پس اولاً^۴ او را مطالبه نماید به تصحیح جواب از آنچه تکلم نموده است به او^۵ در روز و شب، و متولّی شود حساب را در کمال دقت، آنچه را در محضر قیامت غیر او از ملائکه متولّی خواهند شد، و همچنین مطالبه نماید از افکار و خواطر او و قیام و قعود و اکل و شرب و نوم و یقظه او، حتی از سکوت او که چراسا کت گردید، و از سکون او که چراسا کن شد.
- ۱۲ پس هرگاه شناخت مجموع^۶ آنچه واجب است بر نفس او، و این که ادا نموده است آنچه بر او واجب است در جمیع، در^۷ این صورت این قدر محسوب است از برای او، و ظاهر می شود به او هر چه باقی به^۸ او باشد، ثابت می کند او را به امر خود^۹ و می نویسد بر لوح قلب خود چنانچه می نویسد باقی

۱۸ ۱. ل: ناقص
 ۲. ط: نشود
 ۳. ل: مباد
 ۴. ل: اول
 ۵. ل: - به او
 ۶. ل: مجمع
 ۷. ل: از
 ۸. ط: بر / ق: بر باقی
 ۹. ل: - خود

را بر شریک خود بر قلب و جریده خود.

- و نفس غریم است، باید استیفاء کرده شود از او دیون را، یا به غرامت و ضمان، یا به ردّ عین، یا به عقوبت^۱ نمودن به او به جهت آن فعل. مثل این که ۳ هرگاه زید از عمرو^۲ مالی را غصب نموده باشد، اگر باقی است باید عین را ردّ نماید، و الاً مثل یا قیمت او را ردّ نماید. و صلاة و صوم یا زکات و خمس در ذمه^۳ او باشد باید ادا نماید، و کفّاره و قصاصی^۴ هرگاه بر او باشد، باید تدارک نماید، و همچنین^۵ موثقی و ایمان را هرگاه اخلاص نموده باشد.
- و ممکن نیست شیئی از اینها مگر بعد از تحقیق حساب، و تمیز نمودن باقی از حقّ واجب را بر او. و هرگاه حاصل شد این محاسبه، پس مشغول می شود بعد از او به مطالبه و استیفاء.
- و از حضرت کاظم - علیه السلام - مآثور است که فرموده: «نیست از ما کسی که محاسبه ننماید با نفس خود در هر روز، پس اگر عمل نموده است ۱۲ حسنه را، طلب زیادتی نماید از خدا و اگر عمل سیئه نموده است طلب آمرزش نماید از خدا و رجوع نماید به او^۶».
- و آیات^۸ و اخبار در خصوص حساب زیاده از حدّ تحریر است. قال الله ۱۵ تعالی: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ

۱. ل: شقویت

۲. ل: ق: عمر

۳. ق: خمس و روزه

۴. ل: قضایی

۵. ق: + است

۶. ق: - از خدا... او

۷. کافی، ج ۲ / ۴۵۳: «لیس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم، فان عمل حسناً استزاد الله وان عمل سيئاً

استغفر الله منه و تاب اليه».

۸. ق: - و آیات

۹. ل: يوم

مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ^۱ خَرْدَلٍ^۲ آتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ﴿۳﴾. و غیر ذلك من الآيات الكثيرة.

۳ پس سزاوار است که انسان محاسبه نفس خود را در جمیع اعضاء ظاهره و باطنه يوماً فیوماً^۴ و ساعة بساعة^۵ در جمیع عمر نماید.
چنانچه نقل نموده‌اند از یکی از اکابر^۶ که محاسبه نفس^۷ خود را می نمود،
۶ پس حساب نمود روزی یافت که شصت سال عمر او شده، پس حساب نمود روزهای او را یافت که بیست و یک هزار و پانصد روز است.^۸ پس فریاد نمود و گفت: «آیا ملاقات خواهم نمود پادشاه قادر مقتدر را با بیست و یک هزار و پانصد^۹ گناه؟» پس افتاد بر زمین و حال آن که از خوف و دهشت به
رحمت الهی فائز شده بود^{۱۰}، پس شنید^{۱۱} از گوینده‌ای که گفت: «از برای توست فردوس اعلیٰ». پس همچنین سزاوار است این که بوده باشد محاسبه.
۱۲ ضعیف معروض می دارد^{۱۲} که این بزرگوار از برای خود هر روز یک سیئه شمرد و قرار داد نمود به این عدد منتهی شد، و حال او به این وضع شد که شنیدی، اگر امثال ما غافلین از روی انصاف محاسبه هفته عمر خود را

۱۵

۱. ق: - من
۲. ط: خردل
۳. انبیاء / ۴۷: «و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهمیم، پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی‌بیند، و اگر [عمل] هموزن دانه خردلی باشد آن را می‌آوریم و کافی است که ما حساب‌رس باشیم».
۴. ط: - و
۵. ق، ط: ساعة / کذا، شاید فساعة باشد.
۶. ل: - از اکابر
۷. ل: - نفس
۸. ل: پس حساب... است
۹. ل: - و پانصد
۱۰. ق: فائز شد
۱۱. ل: + از
۱۲. ق: معروض می‌دارد ضعیف

نماییم^۱ می بینیم که از حدّ اندازه خارج است، بلکه یقیناً جمیع طاعات خود را حقیقه، سیئه می بینیم:

- ۳ پس اگر دریای رحمت و فضل او کارسازی ما را نموده که چه بهتر، و الاً وای بر ما و بر کردار ما. و هرگاه کسی در ازای هر معصیتی سنگ کوچکی به خانه بیندازد، هرآینه در مدت قلیلی مملوّ خواهد شد، لیکن در این امورات^۲ کمال مساهله و مسامحه را شعار خود ساخته ایم.
- ۶ اما ملائکه الهی حفظ نموده اند اعمال ما را؛ چنانچه جناب اقدس الهی^۳ فرموده است: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۴
- ۹ و فرموده است: ﴿وَ وَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لَ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^۵
- ۱۲ و فرموده است: ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۶

۱. ط: نمایم
۲. ط: امور / کذا
۳. ق: - اقدس الهی
۴. ق: قدیر
۵. مجادله / ۶: «روزی که خداوند همه آنان را بر می انگیزد و به آنچه کرده اند آگاهشان می گرداند. خدا [کارهایشان را] بر شمرده است و حال آن که آنها آن را فراموش کرده اند، و خدا بر هر چیزی گواه است.»
۶. کهف / ۴۹: «و کارنامه [عمل شما در میان] نهاده می شود، آنگاه بزهکاران را از آنچه در آن است بیمناک می بینی، و می گویند: «ای وای بر ما، این چه نامه ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب آورده است.» و آنچه را انجام داده اند حاضر یابند، و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد.»

۷. زلزله / ۶-۸: «آن روز، مردم [به حال] پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان به آنان نشان داده شود. پس هر

و فرموده است: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...﴾^۱. و فرموده است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ...﴾^۲.

و^۳ از این جهت است که ارباب بصیرت از عباد کمال اهتمام در محاسبه نفس خود داشته‌اند، حتی در خطرات و لحظات؛ چه فهمیده‌اند که هر کس محاسبه خود را پیش از آن که محاسبه او را نمایند معمول دارد خفیف می‌شود در قیامت^۴ حساب او، حاضر می‌شود نزد سؤال جواب او، و^۵ نیکو می‌شود منقلب و مآب او، و^۶ کسی که محاسبه ننمود نفس خود را حسرت او طولانی و عذاب او جاودانی خواهد بود.

و سزاوار است مر عبد را این که مراقب بشود نفس خود را نزد خوض در اعمال، و ملاحظه نماید آنها را به بصیرت کامله در هر حرکت و سکونی، به این که بداند که جناب اقدس الهی مطلع است بر ضمائر، و عالم است به سرائر، رقیب است بر اعمال عباد، و قائم است بر هر نفسی، به آنچه کسب نموده است. و این که سر قلب در نزد او مکشوف است، چنانچه ظاهر بشره^۷

۱۵

→

کس که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید. و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید.

۱. آل عمران / ۳۰: «روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد؛ و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بود».

۱۸

۲. بقره / ۲۳۵: «و بدانید که خداوند آنچه را که در دل دارید می‌داند. پس از [مخالفت] او بترسید».

۳. ق: - و ۴. ق: - در قیامت

۵. ل، ط: - و ۶. ق: + مَر

۷. ل: شده

- از جهت خلق مکشوف است؛ بلکه شدیدتر از این فرموده است: ﴿أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي﴾^۱ و فرموده است: ﴿...إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۲ و فرموده است: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ﴾^۳ و هو اللطيفُ الخبيرُ^۴. و جناب مقدس نبوی -
 ۳ علیه و آله الصلوة و السلام - فرموده است: «الاحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه، فإنه يراك»^۶.
- ۶ اعلی مرتبه مراقبه، مراقبه^۷ مقربین است، و او این است که ملاحظه عظمت و جلال الهی نماید، و قلب مستغرق ملاحظه این جلال^۸ و منکسر تحت هیبت او باشد، پس باقی نماند در او مجالی از جهت التفات به غیر، همچو کسی [که] هم^۹ او^۹ واحد گردیده، و کفایت نموده است جناب اقدس الهی از او سایر هموم را.
- و^{۱۰} مرتبه انزل از این مرتبه مراقبه اهل ورع است^{۱۱} از اصحاب یمین، و ایشان قومی می باشند که غالب شده است یقین به^{۱۲} اطلاع الهی بر ظاهر^{۱۳} و باطن ایشان، لکن قلب ایشان به مرتبه استغراق در ملاحظه جمال و جلال نشده است، بلکه باقی است بر حد اعتدال، و وسعت دارد از جهت التفات به
- ۱۵
-
۱. علق / ۱۴: «مگر ندانسته که خدا می بیند». ۲. نساء / ۱. «که خدا همواره بر شما نگهبان است».
۳. ق: - من خلق
۴. ملک / ۱۴: «آیا کسی که آفریده است نمی داند؟ با اینکه او خود باریک بین آگاه است».
۵. ق: اله
۶. بحار الانوار، ج ۶۵ / ۱۱۶: «احسان آن است که پروردگارت را آنچنان عبادت کنی گویی این که او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند».
۷. ل: - مراقبه
۸. ق: + باشد
۹. ق: - او
۱۰. ق: + مرتبه
۱۱. در نسخه ها «ورعیت» نیز خوانده می شود.
۱۲. ل: ظواهر
۱۳. ل: ط: - به
- ۱۸

- ۳ احوال و اعمال و مراقبه در^۱ آنها، و غالب شده است به او حیا از جناب الهی، و اقدام نمی‌نماید مگر بر امری که مأذون شده باشد، و امتناع می‌نماید از هر چه باعث افتضاح او در قیامت می‌شود؛ چه علم قطعی دارند به این که خدا مطلع است بر ایشان، پس محتاج به انتظار قیامت نیستند، و بنده خالی نیست یا این که می‌باشند در طاعت یا معصیت یا مباح.
- ۶ پس^۲ مراقبه^۳ او^۴ در طاعت آن است که با اخلاص و اکمل^۵ شرایط و مراعات آداب و حراست از آفات باشد.
- ۹ و مراقبه عبد در معصیت به اقلاع و ندم و توبه و حیا و اشتغال به آنچه ضد معصیت است هم رساند.
- ۱۲ و مراقبه در مباح مراعات آدابی^۶ است که شارع - علیه السلام - قرارداد فرموده، مثلاً بنشینند^۷ سمت قبله و بخوابد به دست راست به سمت قبله و امثال ذلك. و همگی اینها داخل می‌باشد در مراقبه، و به شهود^۸ منعم در نعمت و به شکر نمودن به او و به صبر بر بلا.
- ۱۵ و از برای هر امری حدی می‌باشد^۹، باید مراعات نماید آنها را به دوام مراقبه: ﴿...وَمَنْ ۱۰ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ۱۱...﴾^{۱۲}. از مقصود^{۱۳}

۲. ط: و / ق: - پس

۴. ق: - او

۶. ق: آداب

۸. ل: + و

۱۰. ق: - و من

۱. ق: از

۳. ق: فمراقبه

۵. ق: اکمال

۷. ق: + به

۹. ق: + که

۱۱. ق: + و

۱۲. طلاق / ۱: «هر کس از مقررات خدا [پای] فراتر نهد، قطعاً به خودش ستم کرده است».

۱۳. ق: - از مقصود

بی اختیار بیرون رفتم، چنانچه گفته‌اند، مصرع^۱:

«یاد یاران یار را میمون بود»

- ۳ رجوع نمودیم^۲ به مطلب. قوله - علیه السلام -^۳ «و فرغوا لمحاسبة انفسهم - الی قوله - ندم و اعتراف^۴»، اشاره است به حال وجدان ایشان نزد محاسبه مرتقصیر خود را، و خسران سرمایه ایشان که طاعات باشد، و نشیج^۵ و نحیب^۶ و عجیج^۷ ایشان در ندامت و اعتراف به ذنوب اشاره است به حال ایشان در تدارک^۸ نمودن خسران و شروع نمودن به جبران، و اول مقامات او توبه است و لوازم او، پس عمل^۹.
- ۹ و قوله - علیه السلام - «لرأیت - الی قوله - الرّاعبون»، صفات احوال محمودة ایشان است، و لام در قول او «لرأیت» جواب «لو^{۱۰}» می‌باشد، در قول او - علیه السلام -^{۱۱}: «فلو مثلتهم»، و استعاره نموده است از برای ایشان لفظ «اعلام» و «مصاییح» را به اعتبار بودن ایشان ادله بر طریق الله، و صاحب بودن ایشان انوار را که موجب استضاء [ه] طریق الی الله است.
- و حروف^{۱۲} ملائکه به ایشان کنایه است از احاطه عنایت ملائکه به ایشان از جهت کمال استعداد ایشان از برای قبول نمودن انوار الهی به واسطه ملائکه
- ۱۵

۱. ق: - مصرع

۲. ط: نمودم

۳. ل: ص / ط: - ع

۴. ل: عترف

۵. نشیج: گریه گلوگیر

۶. نحیب: گریه با صدا.

۷. عجیج: نعره زدن.

۸. تدارک: جبران

۹. ل: - عمل

۱۰. ق: أو

۱۱. ق: - ع

۱۲. ل: خضوف

کرویین^۱، و وجوب فیض آنها به ایشان. و در این اشاره است به اکرام نمودن به ایشان.

۳ و قوله - علیه السلام - : «و تنزلت علیهم السکینه»، اشاره است به بلوغ استعداد نفوس ایشان مر افاضه سکینه را به آنها و این بعد از حصول اطمینان است.

۶ «و فَتَحُ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لَهُمْ» شاید مراد از سماء^۲، عالم علوی روحانیت باشد؛ چنانچه مراد از ارض، عالم سفلی جسمانیات می باشد. و اشاره است به گشودن درهای بسته فیض عالم روحانیات و افاضه کمالات به ایشان،

۹ چنانچه فرموده است: ﴿فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ﴾^۳.
«و أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ»^۴؛ یعنی منتظر و مراقب می باشند وصول به سوی او.

۱۲ و این مقاعد امکنه ایست که مطلع شده است جناب اقدس الهی به ایشان در آنها، و پسندیده است اعمال صالحه آن اهل ذکر را که باعث وصول به آن مقامات گردیده است، و ستایش نموده است قرار گرفتن و مقام نمودن در آن امکنه را.

و قوله - علیه السلام - : «و یتنسمون^۵ بدعائه روح التجاوز»، یعنی

۱۸ ۱. ط: کرویین

۲. ق: السماء

۳. قمر / ۱۱: «پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم».

۴. بحار الانوار، ج ۶۹ / ۳۲۶: «و نزلت علیهم».

۵. ق: بسمونه

- می خوانند او را، و توقع دارند به خواندن او تجاوز نمودن جناب اقدس الهی [را] از ذنوب ایشان، و^۱ این که نگرداند آنچه را شاید در او تقصیری از ایشان در او^۲ اتفاق افتاده باشد سبب از برای انقطاع فیض از ایشان.
- ۳ اگر کسی شبهه نماید و بگوید که هرگاه شخصی به این مراتب که مذکور شد رسیده باشد، صدور ذنوب از او چه معنی دارد؟
- ۶ در^۳ جواب می‌گوییم که شاید ذنوبی باشد که سابق بر وصول الحقیقه - اسلام - از ایشان صادر شده باشد، «لأن الاسلام یجبّ^۴ ما کان قبله»^۵ و حقیقت اسلام، معرفت جناب اقدس الهی است به طریق احسان و ایقان، نه محض تکلم به شهادتین، و این صورت اسلام است.
- ۹ و ممکن است مراد ذنوب بعد از معرفت باشد، و اراده شود از ذنوب، صغائر، نه کبائر؛ زیرا که اولیاء الله محفوظاند از کبائر^۶.
- ۱۲ و این که از بعض^۷ مشایخ نقل شده است^۸ که: «من عرف الله لایضره ذنب»^۹ محمول است به آن^{۱۰} دو وجهی^{۱۱} که ذکر نمودیم، و بنابر ثانی مراد از عدم اصرار تدارک نمودن صغائر است بلافضل بالتوبه و الاستغفار.

۱۵

۱. ق: - و
 ۲. ل: - در او
 ۳. ل، ط: - در
 ۴. ل: یحو یحیط
 ۵. بحار الانوار، ج ۶ / ۲۲: «یجب: أن یحو». / «اسلام [تمام] گذشته را محو می‌کند».
 ۶. ق: - زیرا که... کبائر
 ۷. ق: بعضی
 ۸. ق: - است
 ۹. «کسی که خدا را بشناسد هیچ گناهی بدو ضرر نمی‌زند».
 ۱۰. ق: این
 ۱۱. ق: وجه

۱۸

- و آنچه بعضی^۱ ملاحظه توهم نموده اند از عبارت مشایخ از این که جایز است از برای عارف ارتکاب ذنوب، باطل است قطعاً، و زندقه است صریحاً:
- ۳ ﴿...أَوْلَيْكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۲، ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^۳.
- و اگر گفته شود که آن اهل ذکری که در این خطبه، جناب سرور اولیاء ذکر فرموده است حال ایشان را، اختصاص به اولاد اطهار او دارد، صدور ذنوب از ایشان با قول به عصمت جمع نمی شود.
- ۶ جواب گوئیم^۴ که اختصاص به ایشان مسلم نیست، بلکه ظاهراً اطلاق و شمول را دارد، و بر فرض^۵ اختصاص جواب می گوئیم^۶: سیئات نسبت به ایشان راجع است به ترک اولی، چنانچه جمعی از محققین گفته اند، و حق این است که خلاف اولی نیز صادر نشود، مگر وقتی که اولی شود.
- ۱۲ مثلاً هرگاه کسی در نزد پادشاهی که کمال شفقت و مرحمت به شخصی داشته با کمال سطوت و قهر و غلبه، و این شخص غایت شفقت و محبت او را نسبت به خود مشاهده نماید، و خود نیز نهایت محبت به جناب آن پادشاه داشته باشد، البته چنین کسی از سه جهت محال است که خلاف رضای او کند.

۱. ط: بعض / ق: + از

۱۸. ۲. مجادله / ۱۹: «آنان حزب شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند».

۳. آل عمران / ۸: «می گویند: پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری».

۴. ل: می گوئیم

۵. ق: - اختصاص... فرض

۶. ق: می گوئیم

- یکی: از جهت شدت حَقِّ محبّت؛ چه بالضرورة دوست هرگاه به حقیقت دوستی رسیده باشد، خلاف رضای دوست نکند.
- ۳ دوّم: شرم و حیا؛ چه البته با این همه محبّت و احسان غایبانه نیز کسی را حیا نگذارد که مخالفت چنین مهربانی کند، چه جای حاضرانه.
- سیم: خوف و ترس؛ چه با این قدر خصوصیت و نسبت قدرت و سلطنت، هرگاه رعایت رضای او نکند، بالضروره مستحقّ نهایت عقوبت شود، و از غایت عذاب ایمن نباشد، و کدام عقوبت صاحب این مقام را به تغییر محبّت و تنزّل از مرتبه قرب و عزّت رسد، نعوذ برحمة اللّٰه و شفقت من غضبه و نعمته. با این که می‌گوییم: «حسنات الابرار سیئات المقربین»^۱.
- ۹ چون عظمت و جلال الهی در قلب ایشان به نحوی که ممکن است ظاهر و هویدا گردیده، عبادات و طاعات خود را در جنب عظمت او تعالی سیئات می‌پندارند، یا ملاحظه عبادات جناب مقدس نبوی - صلی اللّٰه علیه و آله - را ۱۲ نموده‌اند و عبادات خود را در جنب او سیئات تصوّر نموده‌اند، لهذا کمال نشیج و عجیج از ایشان - صلوات اللّٰه علیهم اجمعین - بروز نموده است.
- ۱۵ قوله - علیه السلام - : «رهاین فاقه الی فضله و اساری ذلة لعظمته»، استعاره نموده است از برای ایشان لفظ «رهاین» را از جهت بودن ایشان در محل خاصّه به فضل الهی نیست ملجأ و منجایی از برای ایشان از او، مثل رهاین در ید مسترهن.
- ۱۸ و همچنین است لفظ «أساری»، و وجه مشابهت بودن ایشان در مقام

۱. بحار الانوار، ج ۱۱ / ۲۵۶: «نیکی‌های ابرار گناهان مقربان است».

ذلت تحت عظمت او تعالى، مثل اسير نظر به عظمت آن شخصی که اسير نموده است.

۳ و قوله: «قد جرح - الی قوله - عيونهم» مجروح شدن قلوب ایشان از لوازم اطلاع ایشان است بر خیانت‌های نفوس ایشان، و خسران او در معامله‌ای که کرده‌اند بعد از محاسبات.

۶ و قوله: «لکل باب - الی قوله - ید قارعة» اشارت است به کوبیدن مر هر بابی از ابواب رغبة الی الله از طاعات و ترک منہیات، و متوجه ساختن قلوب و ارواح و اسرار خود را به سمت قبله حقیقی از جهت طلب اشراق انوار الهی و طلب بخشش جود او.

۱۲ و قوله: «یسألون - الی قوله - المنادح» اشاره است به سعه جود و فضل و کرم او و این که او اکرم الا کرمین است، تا این که ظاهر و هویدا شود این که او تعالی احقّ مسؤول است به عطاء سؤال، و اولیٰ مرغوب الیه است به رسانیدن مرغوب.

۱۵ و قوله: «فحاسب نفسك» الی آخره، یعنی متولّی و متوجه شو حساب نفس خود را؛ زیرا حساب غیر نفس تو از نفوسی که صاحب آنها محاسبه آنها را ننموده است بر تو نیست، و متولّی و متوجه می شود به او غیر تو، و اوست تعالی ﴿...أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾^۱؛ و این در معنی تهدید انسان است بر ترک محاسبه نفس خود.

و بالله التوفیق. انتهى شرح الخطبة الشريفة.

۱. انعام / ۶۲: «... و او سریع‌ترین حساب‌رسان است».

فصل هشتم

در نقل نمودن برخی از کلمات محقق مجلسی، مولانا
محمد تقی و ولد فاضل محدث او، مولانا محمد باقر، رحمهم الله

اما اولی در^۱ جلد اخیر شرح من لایحضره الفقیه حکایتی از خود نموده
است که ترجمه او این است که:

«آنچه من یافتم در ازمنه ریاضات این که مشغول بودم به مطالعه تفاسیر،
تا این که دیدم در شبی میانه خواب و بیداری جناب سید المرسلین را -
صلوات الله و سلامه علیه و علی آله. پس گفتم در نفس خود: تدبّر نما در
کلمات^۲ و اخلاق او، هر چقدر زیاده تدبّر نمودم^۳ ظاهر می شد از برای من
عظمت و^۴ انوار او، به مرتبه ای که پُر کرد میان^۵ زمین و آسمان را.

پس بیدار شدم و ملهم شدم به این که قرآن خلق سید انبیا می باشد، پس
سزاوار است این که^۶ تدبّر در او نمایم. و هرچه زیاد می شد تدبّر من در آیه
واحد،^۷ زیاده می شد حقایق، تا این که وارد شد بر من از علوم لایتناهی دفعه
واحد. پس در هر آیه که^۸ بودم تدبّر می کردم^۹ در او، ظاهر می شد مثل این، و

۱. ل: کمالات

۲. ق: - و

۳. ط: آنکه

۴. ط: - که

۱. ل: - در

۲. ق: می نمودم

۳. ط: میانه

۴. ق، ط: + می بود

۵. ل: + و

ممکن نیست تصدیق به این معنی پیش از وقوع؛ زیرا که او ممتنع عادی است.

۳ و لکن غرض من از ذکر نمودن آن^۱ ارشاد اخوان فی الله می باشد، و قانون ریاضت صمت و سکوت از غیر ضروریات، بلکه از غیر ذکر الله و ترک نمودن مستلذات از مطاعم و مشارب و ملابس و مناكح و منازل و امثال اینها، و کناره گیری^۲ نمودن از غیر اولیاء الله، و ترک نمودن خواب بسیار و دوام ذکر با مراقبه.

و تجربه نموده اند قوم ذکر «یا حی^۳ یا قیوم یا من لا اله الا انت» و من هم تجربه نموده ام^۴ نیز، لکن اکثر ذکر من «یا الله» بود با اخراج غیر تعالی از قلب، به توجه به جناب الهی - تعالی - و عمده این شرایط ذکر با مراقبه است، و بواقی مثل ذکر نیست، و مداومت به این نحو، یک اربعین سبب می شود^۵ از برای این که بگشاید خدا بر قلب او انوار حکمت و معرفت و محبت را، پس ترقی می نماید به مقام فناء فی الله و بقاء بالله، چنانچه مقدم شد اخبار متواتره در مطلب.

۱۵ و چون که این طریق نزدیک ترین طرق است به قرب خدا، می باشد معارضه نفس و شیاطین ظاهره و باطنه^۶ در او بسیار شدید؛ زیرا که هرگاه مشغول می شوند^۷ همگی مردم به طلب نمودن علوم شیاطین با او معارضه

۱۸

۱. ل، ط: او

۲. ق: کنارگی

۳. ق: + و

۴. ل: نمودم

۵. ط: است / ق: - می شود

۶. ل، ط: ظاهراً و باطناً

۷. ق: شوند

نمی‌نمایند، چه غالب در طلب کردن علوم حبّ مال و جاه و عزّت است نزد خلاق، پس امداد می‌کند آنها را شیاطین.

- ۳ اما هرگاه بوده باشد غرض از طلب علم، رضای جناب الهی^۱ - تعالی - حاصل می‌شود معارضات، پس مادام که حاصل نشده است سزاوار است که تدبّر نماید که در مهلت دادن شیاطین غرضی هست.
- ۶ و من مدت چهل سال است که مشغولم به هدایت مردم، و اتفاق نیفتاده است که دیده باشم که احدی به این طریق سلوک و عبادت نموده باشد، نیست این مگر از جهت عزّت و نفاست او در هدایت^۲ عامّه و نشر علوم دینیّه، هدایت نموده‌ام زیاده از صد هزار نفس را.
- ۹ و اتفاق افتاد^۳ که در ایام ریاضات، به خدمت جناب پیغمبر - صلی الله علیه و آله - رسیدم، و سؤال نمودم از او [از] اقرب طرق به سوی قرب خدای [تعالی] - سبحانه - فرمودند: «آن چیزی است که تو می‌دانی».
- ۱۲ و انسان به مجرد قول دروغ‌گویی که من می‌دانم کیمیا را، مصروف می‌سازد اموال و اوقات خود را در او، با این که می‌داند که اگر راستگو بود احتیاج به اظهار نداشت، بلکه ظاهر نمی‌ساخت، و هر چند مقتول می‌شد به اشدّ عذاب، و با وجود این صرف می‌نماید اموال خود را به احتمال او.
- ۱۵ و آنچه را من می‌گویم او عین آیات خدا و اخبار سید المرسلین و ائمه مهتدین هادین است، و تصدیق نموده است او را حکمای ظاهری، مثل
- ۱۸

۲. ق: هدايات

۱. ق: رضای خدای

۳. ق: افتد

ابوعلی^۱ سینا در اشارات خود در نمط تاسع، پس با کی نیست این که مصروف سازی اوقات خود را چهل روز در عبادات^۲، با این که مکلف می‌باشی در جمیع عمر خودت به این، لکن با تضرع و ابتهال باشد به جناب او در^۳ حصول این مطلب، نه به قصد امتحان، بلکه به قصد عبادت نمودن از برای خدای تعالی، چنانچه فرموده است جناب پیغمبر -صلی الله علیه و آله-: «من أخلص لله أربعين صباحاً فتح الله يناييع الحكمة من قلبه على لسانه»^۴،
 ﴿...وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ...﴾^۵.

و روایت کرده شده است از سید ساجدین پانزده مناجات، سزاوار است سالک را که مداومت نماید به آنها، و مشهور است میانه مردم تا به مرتبه‌ای که کم است این که بوده باشد کسی صاحب خط و یافت^۶ نشود نزد او. و مجموع اینها به محض تأیید جناب الهی و توسل^۷ به سید مرسلین و ائمه طاهرین -صلوات الله علیهم اجمعین- می‌باشد. انتهی ترجمه کلامه^۸ -رحمة الله علیه^۹.

ای عزیز! انصاف بده می‌توانی در این نقل‌ها که -رحمة الله علیه- کرده

۱۵

۱. ق، ط: ابوعلی

۲. ق: عبادت

۳. ل: - در

۴. بحار الانوار، ج ۵۳ / ۳۲۶ و ج ۷۰ / ۲۴۹: «هر کس برای خداوند چهل صبح خویش را خالص گرداند، خداوند

چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش می‌گشاید».

۵. اعراف / ۴۳: «ستایش خدایی را که ما را بدین [راه] هدایت نمود، و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما خود

هدایت نمی‌یافتیم».

۶. ل: خط دریافت

۸. ل: کلام

۷. ل: + ما

۹. ق: - رحمة الله علیه / ط: رحمة الله

۱۸

- است، او را تکذیب نمایی، و^۱ می بینی که او خود ادّعی خارق عادات نموده است، و او که معصوم نبود^۲ و خود او - رحمه الله - گفته است^۳ که: «غرض از نقل، ارشاد برادران دینی می باشد»، با این که گوینده امثال این کلمات بلکه بسیار بسیار^۴ بلند از این نوع کلمات، جمع کثیر از محققین بوده اند که تکذیب هیچ یک را نمی توان کرد، چه جای^۵ همگی را^۶.
- ضعیف مدتی مدید شغل خود را منحصر به این نوع رفتار نمودم، و کمال انزوا از خلق الله^۷ داشتم، لهذا متّهم به تصوّف، بلکه به لامذهبی گردیدم. لا حول و لا قوّة الا بالله.
- و در همین شرح مستطاب در ابتدای شرح زیارت جامعه کبیره فرموده است که: «دیدم تقریر نمودن امام علی بن موسی الرضا - علیهم السلام - مرا^۸ به این زیارت، و تحسین نمودن او مرا به این زیارت، و چون که توفیق داد مرا خدای تعالی از جهت زیارت امیر المؤمنین - علیه الصلاة و^۹ السلام - و شروع نمودم در حوالی روضه مقدّسه در مجاهدات، و گشود خدای تعالی بر من به برکت مولای ما ابواب مکاشفات که متحمّل نمی تواند شد او را عقول ضعیفه.
- دیدم در این عالم^{۱۰} - اگر بخواهی بگو میانه نوم و یقظه - زمانی که بودم^{۱۱} در رواق عمران نشسته بودم، این که من در «سرّ من رأی» می باشم، و

۱۸	۱. ق: - و	۲. ق: نبوده
	۳. ق: فرموده	۴. ق: - بسیار
	۵. ط: + آنکه	۶. ق: + و
	۷. ط: - الله	۸. ق: را
	۹. ق: - الصلاة و	۱۰. ق: + و
	۱۱. ل: - بودم	

- دیدم مشهد آن دو امام را در نهایت ارتفاع و زینت، و دیدم بر قبر ایشان لباس سبزی از لباس‌های بهشت؛ زیرا ندیده بودم مثل او در دنیا، و دیدم مولای خود^۱ و مولای سایر خلق را صاحب عصر و زمان را^۲ نشسته، پشت او بر قبر و روی او مقابل در روضه، پس چون که او را دیدم شروع نمودم در قرائت این زیارت به صدای مرتفعی^۳، مثل مداح‌ها. چون که تمام نمودم، فرمود آن جناب - صلی الله علیه و آله - که: «خوب است زیارت تو».
- ۶
- عرض نمودم: «مولای من! روح من فدای تو باد، زیارت جدّ تو می‌باشد»، و اشاره به قبر نمودم.
- ۹
- فرمودند: «بلی، داخل شو».
- چون که داخل شدم، ایستادم نزدیک به در، پس فرمود - علیه السلام -^۴: «پیش بیا».
- ۱۲
- پس عرض کردم: «مولای من! می‌ترسم که کافر بشوم^۵ به ترک ادب».
- پس^۶ فرمود: «با کی نیست، هرگاه بوده باشد به اذن ما».
- پس پیش رفتم اندکی، و بودم ترسان و با رعشه.
- ۱۵
- پس فرمود: «پیش بیا^۷»، تا آن که^۸ گردیدم نزدیک به او.
- فرمودند: «بنشین».
- عرض کردم: «می‌ترسم از مولای خود».

۱. ق: + را	۲. ق: - را
۳. ل، ط: مرتفع	۴. ق، ط: - علیه السلام
۵. ق: شوم	۶. ق: - پس
۷. ل: + پیش بیا	۸. ق: این که

فرمود: «مترس».

- پس چون که نشستیم به نشستن عبید، در حضور مولای جلیل، فرمود -
- ۳ صلی الله علیه و علی آبائه الطاهرین^۱: «استراحت نما و بنشین مربع؛ زیرا که تعب کشیده‌ای و پیاده^۲ و پابره‌نه بوده‌ای».
- و حاصل این که واقع شد از او - علیه السلام - به نسبت به عبد خود،
- ۶ الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه که ممکن نیست شمردن آنها، و فراموش نموده‌ام^۳ اکثر آنها را.
- پس بیدار شدم از این رؤیا، و هم رسید در همان روز اسباب زیارت
- ۹ سرّمن رأی. بعد از آن که مدتی بود که راه‌ها مسدود بود در مدت طولیه به جهت حصول موانع عظیمه، و آنها مرتفع شد به فضل خدا و میسر شد زیارت با پیادگی و پابره‌نگی. چنانچه فرموده بود حضرت صاحب - علیه السلام - و بودم شب در روضه مقدسه، و زیارت می‌نمودم مکرّر به این
- ۱۲ زیارت، و ظاهر شد از^۴ برای من در روضه کرامات عجیبه، بلکه معجزات غریبه، که طول هم رساند^۵ ذکر آنها^۶». انتهى ترجمه کلماته الشریفه.
- ۱۵ ضعیف^۷ معروض می‌دارد که اگرچه آن - طاب ثراه - در این شرح در کمال اختصار متوجه شرح زیارت شده است، لکن مع^۸ ذلك مشتمل است بر

۱۸

۱. ق: - و علی آبائه الطاهرین
 ۲. ط: + آمده‌ای
 ۳. ق: شده
 ۴. ق: - از
 ۵. ق: می‌رساند
 ۶. روضة المتقین، ج ۵ / ۵۴۱
 ۷. ق: حقیر
 ۸. ق: معه

اسرار خفیه و تحقیقات لطیفه، چنانچه بر ناظر خبر مخفی نیست^۱.
 ای عزیز! تأمل نما در این کلمات و متنبه شو؛ زیرا که فضل و رحمت
 جناب اقدس الهی مقصور به احدی نیست^۲، «و من تقرب الی^۳ شبراً^۴ قربت
 الیه ذراعاً^۵» ثابت و بلاشبهه است، و تخصیص به بعضی دون بعضی^۶ ندارد،
 پس باید به عون و عنایت الهی همت نمود، و با توسل تام^۷ به ائمه هدی^۸ -
 علیهم السلام - مردانه قدم در سلوک نهاد تا به فیض عظمی و مقصد قصوی
 فائز گردید. تا دیده شود از عجایب ملک و ملکوت و آیات جبروت: «ما لا
 عین رأت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر»^۹، پس اگر ادراک نماید
 سالک را در این سفر موت، فأجره علی الله لقوله تعالی: ﴿...و مَنْ یُخْرِجْ مِنْ
 بَیْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ...﴾^{۱۰}، الآیة.

پس بر سالک است مجرد ساختن دل و تطهیر نمودن سر از ماسوی الله،
 و انقطاع شدید از خلق، و مناجات کثیره با حق، و اعراض نمودن از شهوات
 و ریاسات و سایر اعراض حیوانات به نیت^{۱۰} صافی و دین خالص، و متوجه

۱۵. ۱. ق: + که

۲. ط: + مرا به جای همت نمود و با توسل تام به ائمه هدی

۳. ق: - الی

۴. ق: + فی

۵. بحار الانوار، ج ۳ / ۳۱۳، ج ۸۷ / ۱۹۰: «هر کس به اندازه وجبی به من نزدیک شود من به اندازه یک ذراع بدو

نزدیک می شوم».

۶. ق: بعض

۱۸. ۷. ق: تام

۸. بحار الانوار، ج ۸ / ۶۱: «آنچه که نه هیچ چشمی آن را دیده و نه هیچ گوشی آن را شنیده و نه بر قلب هیچ

بشری خطور کرده است».

۹. نساء / ۱۰۰: «و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه اش به در آید».

۱۰. ل: تنبیه

- ۳ شدن به ولی خیر^۱ و جود، تا برسد به عالم نور و الی متاع لن تبور^۲، از بذل نمودن این متاع^۳ وجه فانی و اخذ نمودن عوض از وجه باقی، ﴿...و ما عندَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾^۵.
- ۶ اعاذنا^۶ الله و اخواننا من شرّ الشیاطین و المضلّین، و نورِ قلوبنا بانوار الحکمة و الیقین بحقّ محمّد و آله الطاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین^۷.
- ۹ و فرموده است در شرح فارسی آن کتاب مستطاب، در باب نیّت نماز که در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر الصادق - صلوات الله علیه - منقول است که عبادت کنندگان یا^۸ عبادت بر سه قسم است:
- ۱۲ طایفه ای عبادت الهی می کنند از ترس عذاب، و این عبادت به منزله عبادت بندگان است، که از ترس آقا^۹ خدمت می کنند.
- و طایفه ای عبادت الهی را می کنند^{۱۰} به واسطه ثواب الهی، و این عبادت به منزله خدمت مزدوران^{۱۱} است.
- و جمعی عبادت الهی را می کنند از جهت محبت الهی، و این عبادت^{۱۲} آزادان است، و این عبادت بهترین عبادت ها است^{۱۳}.

۱. ل، ط: خبر

۲. اقتباس از فاطر / ۲۹: ﴿تجارة لن تبور﴾.

۳. ق، ط: مطاع

۴. ل، ق: فما

۵. آل عمران / ۱۹۸: «و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است».

۶. ق: اعاذنا

۷. ق: - صلوات... أجمعین

۸. ق، ط: با

۹. ل: - آقا

۱۰. ق: می کند

۱۱. ل: مزدور

۱۲. ل، ط: عبادت

۱۳. بسنجید: کافی، ج ۲ / ۸۴.

- و به طرق^۱ متکثره از یونس ابن ظبیان^۲ منقول است که حضرت امام جعفر الصادق - صلوات الله علیه - فرمودند که: «مردمان عبادت الهی را بر سه وجه می‌کنند: ۳
- طایفه‌ای از جهت رغبت در ثواب او می‌کنند، و این عبادت حریصان و طامعان است.
- ۶ و جماعتی عبادت می‌کنند از جهت خوف عذاب^۳ و عقاب او^۴، و این عبادت غلامان و کنیزان است.
- و لیکن من عبادت او می‌کنم به محض دوستی او و این عبادت^۵
- ۹ بزرگواران است»^۶. و این راه، راه ایمن^۷ است، چنانچه حق - سبحانه و تعالی - در شأن ایشان فرموده است که: ایشان از فزع روز قیامت ایمنانند.
- و دیگر فرموده است که: اگر شما حق - سبحانه و تعالی - را دوست می‌دارید^۸، متابعت من کنید؛ یعنی از جهت دوستی او^۹، تا حق - سبحانه - شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد. پس کسی که خدا را دوست دارد، خداوند عالمیان او را دوست دارد، و هر که را خدا دوست می‌دارد^{۱۰}، از

۱۵

۱. ل: طریق

۲. ط: طیبیان

۳. ل: عقاب

۴. ق: - او

۵. ق: - غلامان... عبادت

۱۸ ۶. بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۱ / ۶۲: «ان الناس یعبدون الله عزوجل علی ثلاثة اوجه فطیقة یعبدونہ رغبة فی ثوابه فتلك عبادة الحرصاء وهو الطمع وآخرون یعبدونہ خوفاً من النار، فتلك عبادة العبيد وهی رهبة، ولكنی

اعبده حباً له عز وجل فتلك عبادة الكرام...».

۷. ق، ط: ایمنی

۸. ق: دارید

۹. ق: من

۱۰. ل: - خداوند عالمیان... می‌دارد

جمله ایمنان است از عذاب او.

- در اخبار بسیار از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - وارد است که در
 ۳ مناجات خود چنین عرض می‌کردند که: خداوندا تو را از جهت بهشت
 عبادت نکردم، و از ترس بندگی نکرده‌ام، بلکه از جهت محبت عبادت
 کرده‌ام.
- و در اخبار بسیار چنین است که آن حضرت، بعد از هر دو فرمودند که:
 ۶ تو را سزاوار عبادت یافتم، عبادت تو را نمودم^۱. و دو قسم اول هم
 علی‌الظاهر صحیح باشد، ولیکن کامل نباشد.
- و هیچ شک نیست در آن که چنین عبادات^۲ سبب قرب نمی‌شود. و قرب
 ۹ الهی عبارت است از ارتباط بنده به جناب اقدس او، و این نیز چندین معنی
 دارد:
- یکی: آن که بنده را ارتباط از مطالب دنیوی یا اخروی باشد، و این نیز به
 ۱۲ سابق بر می‌گردد.
- و دیگر آن که چون لذتی بالاتر از این نمی‌باشد که بنده انیس و جلیس
 ۱۵ خداوند باشد از این جهت عبادت می‌کند^۳، و این نیز معلول است؛ چون مراد
 نفسِ مطلوب است.
- و همچنین اگر عبادت الهی را از جهت دوستی حق - سبحانه - کند که
 ۱۸ اصل محبت الهی سبب محبوبیت الهی است، و این نیز لذتش به اضعاف
-
۱. بسنجید: بحار الانوار، ج ۴۱ / ۱۴: «الهی ما عبدتک خوفاً من عقابک و لا طمعاً فی ثوابک، ولکن وجدتک
 اهلاً للعبادة؛ فعبدتک» و عوالی اللئالی، ج ۲ / ۱۱: «ما... و لا شوقاً الی جنبتک بل وجدتک...».
۲. ل: عبادت
 ۳. ق: می‌کنند

مضاعف از آن بالاتر است. اما اگر عبادت از جهت حصول محبت یا محبوبیت باشد، از آن جهت که حق - سبحانه - دوست می‌دارد این را، و

۳ ظاهراً عبادت معصومین - صلوات الله عليهم أجمعین^۱ - باشد.

و مرتبه دیگر آن است که عظمت الهی را دانسته، و می‌داند که چنین خداوند را بندگی کردن سزاوار است، چنان که در کلمات^۲ حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - و دعاهای آن حضرت - صلوات الله علیه و آله -^۳

بسیار واقع شده که: «من عبادت تو می‌کنم، چون تو سزاوار عبادتی، لیکن حباً لله و^۴ اهلاً له» مرتبه‌ای نیست که هر کس^۵ تواند چنین عبادت کردن، بلکه تا^۶

۹ عاشق نشود یا عارف نشود - به نحوی که سابقاً گذشت که: «من عرف الله و عظمه منع فاه من الكلام»^۷ - به مرتبه اخلاص فائز نمی‌گردد.

و ترجمه این حدیث آن است که: «هر کس خدا را شناخت و عظمت الهی در دل او جلوه گر شد، منع می‌کند زبان خود را از ما لایعنی؛ چون همیشه خداوند با عظمت حاضر و ناظر است، در حضور چنین خداوند کجا رواست که یاد^۸ غیر او در خاطر گذرد^۹ یا بر زبان جاری شود. و همچنین شکم خود را باز می‌دارد از خوردنی‌ها، و همیشه خود را در تعب می‌دارد به روزه روز و عبادت شب، بلکه تعب نیست در آن مرتبه، بلکه نهایت لذت دارد، و نه از

۱. ل، ط: - اجمعین

۲. ق: کلام

۳. ق: - ص

۴. ق: - و

۵. ق، ط: کسی

۶. ل: - تا

۷. کافی، ج ۲ / ۲۳۷، امالی صدوق / ۳۰۳ و بحار الانوار، ج ۶۹ / ۲۸۹ (با حذف آغاز): «کسی که خدا را شناسد و بزرگش دارد، دهان خود را از گفتار فرو می‌بندد».

۸. ق: باو

۹. ق: گذراند

جهت لذت نفس می‌کند، بلکه محبت الهی همه لذات جسمانی و روحانی او را محو کرده است و سوخته است و فانی فی الله شده است.

- ۳ و چون مبتدی را ممتنع است این نیت کردن، بلکه نیت کردن اختیاری نیست مطلقاً و مقدمات آن اختیاری است؛ زیرا که نیت معنی ای است که داعی بر^۱ فعل است، و هر حالتی که دارد آن حالت او را بر فعل وا می‌دارد، پس اگر خوف عذاب بر او غالب باشد نمی‌تواند نیت ثواب کردن و بر عکس. ۶ و همچنین اگر قبول خلائق منظور نفس او باشد، و در برابر ایشان عبادت می‌کند، اگر هزار سعی کند که نیت را از جهت خوف الهی بجا آورد نمی‌تواند، بلی بر زبان می‌توان گذرانیدن^۲ و در خاطر در می‌توان آوردن، اما اینها نیت نیست.

- پس اگر مبتدی خواهد که نیتش صحیح شود^۳، می‌باشد که ترک مألوفات و مستلذات جسمانی بکند، و همگی خود را به عبادات^۴ و طاعات و اوراد و اذکار بدارد با مراقبه که^۵ همیشه خاطر^۶ را منظور خداوند داند.

- و جمعی از ارباب قلوب تلقین مریدان می‌کرده‌اند این ذکر را که: «الله حاضری و ناظری»، و به فارسی^۷ معنی اش این است که حقّ - سبحانه و تعالی - حاضر است مرا؛ یعنی علم او احاطه کرده است مرا، و همیشه نظر تربیت به سوی من دارد؛ چون ربّ العالمین است، و خطاب است با حقّ - سبحانه و

۱۸

۱. ل، ط: به

۲. ل، ط: گذرانید

۳. ق، ط: باشد

۴. ق: عبادت

۵. ق: - که

۶. ل: خود

۷. ل: فارس

تعالی - که: خدایا^۱ تو حاضری و تو^۲ ناظری.

و بر مبتدی - خصوص عوام - بسیار مشکل است که ایشان تصور نکنند
 ۳ خدا را به صورتی و مکانی، بلکه همین که متوجه ذکر و فکر می شود قوت
 واهمه^۳ همان ساعت^۴ خدای^۵ می سازد، و صورتی از جهت او قرار می دهد، و
 مکانی از^۶ جهت او مقرر می سازد یا^۷ در عرش، یا تصور می کند که از قبیل هوا
 ۶ احاطه کرده است به او^۸، هرچه تصور کند حق - سبحانه و تعالی^۹ - نه چنان
 است. حتی آن که اگر تصور لامکان^{۱۰} کند. یا چنین تصور می کند که جای
 خاص ندارد، و^{۱۱} گاهی در آسمان است و گاهی در زمین است، غلط است.
 ۹ تصور نفس ناطقه که عین اوست نمی تواند کردن، چگونه تصور خداوند
 خود می تواند کردن.

و با^{۱۲} این حال همیشه به ذکر الهی مشغول باشد، و از اهل دنیا عزلت^{۱۳}
 ۱۲ اختیار کند، که نفس او با ایشان الفت نگیرد، چنان که^{۱۴} محققان گفته اند^{۱۵}:

نظم

صمت و جوع و سهر^{۱۶} و عزلت و ذکر به دوام

۱۵ نـاتمامان جهان را بکنند کار تمام

۱. ق: خداوندا	۲. ق: - تو
۳. ق: + را	۴. ل: است
۵. ق: خدا	۶. ق: - و صورتی... از
۷. ق: - یا	۸. ق: + و
۹. ق، ط: - و تعالی	۱۰. ق: - لامکان
۱۱. ق: - و	۱۲. ل: به
۱۳. ق، ط: عزلتی	۱۴. ق، ط: چنانچه
۱۵. ق: + که	۱۶. ل: سحر

- و هرگاه مدّتی مداومت بر اینها به قانون شرع مبین کند، به موجب فرموده الهی که: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا^۱ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...﴾^۲، چنان که ترجمه‌اش این است که: آن جماعتی که مجاهده می‌کنند با نفس و هوا و شیطان، هرآینه البته هدایت خواهیم کرد ایشان را به راه‌های قرب خود، و حصول این معنی از قبیل ممتنعات نیست، به سهولت حاصل می‌توان کرد.
- ۳
- ۶ اما ترک مألوفات مشکل^۳ است؛ مگر جمعی را که حقّ - سبحانه - هدایت کند، بلکه خود، ایشان را به راه خود ببرد، پس چون حقّ - سبحانه و تعالی - فرموده است که: «بنده من تقرب می‌جوید به نوافل تا مرتبه‌ای که محبوب من می‌شود»^۴، و آیه^۵: ﴿...يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...﴾^۶ و احادیث بسیار دلالت می‌کند که چون محبوب الهی شدند، خاصیت محبّت اقتضا می‌کند که ایشان را عاشق کند.
- ۹
- ۱۲ و کسی نگوید^۷: عشق الهی محال است؛ زیرا که عشق تعلق به صورت خوب می‌گیرد، و حقّ - سبحانه و تعالی^۸ - را صورت نیست، پس چگونه
- ۱۵
-
۱. ق: و من جاهد
۲. عنكبوت / ۶۹: «و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم...».
۳. ل: مشکلی
۴. بحار الانوار، ج ۶۱ / ۱۴۸: «العبد يتقرب الى بالنوافل حتى أنا أحبّه».
۵. ق: + و
۶. مائده / ۵۴: «...آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند...».
۷. ط: که گوید / ق: + که
۸. ق: - و تعالی
- ۱۸

عشق ممکن است^۱ باشد؟

- جوابش این است که: اکثر مردمان عاشق دنیااند، و دنیا صورتی ندارد، و^۲
- ۳ چنانچه حق - سبحانه و^۳ تعالی - فرموده است که: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ...﴾^۴، الآية. یعنی شیطان زینت می دهد از جهت آدمیان دوستی شهوات^۵ را، از زنان^۶ و فرزندان ذکور و قنطارهای طلا و نقره - یعنی
- ۶ کیسه های پر از زر، و خلاف بسیاری هست در معنی قنطار، و همه به این برمی گردد که زر بسیار دوست می دارد، و دیگر اسبان با زینت و چهارپایان و مزارع و امثال اینها^۸ از زینت های زندگانی دنیا - و هیچ شکئی نیست که اکثر
- ۹ مردمان عاشق زر بسیارند، و عاشق صورت زر نیستند، و عاشق اند که در زیر زمین باشد، گو هرگز نبینند.
- و همچنین جمعی از شیعیان، عاشق حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله
- ۱۲ علیه - می شوند و هیچ کس عاشق صورت آن حضرت نمی شود، بلکه جمعی فی نفسه محبت دارند، و بعضی به اعتبار کمالات آن حضرت و بعضی از جهت افعال آن حضرت که نسبت به او خواهد فرمود، از شفاعت و حضور
- ۱۵ در وقت مردن و حشر و نشر و خلاص گردانیدن از آتش و رسانیدن به بهشت. و اما آنچه حق - سبحانه تعالی - فرموده است: «فاذا احببته كنت سمعه

۱. ق: - است

۱۸

۲. ق: - سبجان و

۳. ق: - سبجان و

۴. آل عمران / ۱۴: «دوستی خواستنی ها [ی گوناگون] برای مردم آراسته شده...».

۵. ق: زمان

۵. ق: شهوت ها

۶. ط: آنها

۷. ق: - از

- الذی یسمع^۱ به^۲، در معنای او و جوه^۳ بسیار گفته‌اند محققان^۴.
- یک وجه این^۵ است که چون سالک به ریاضات و مجاهدات - نفس،
 ۳ خود را که به منزله آینه جهان نماست و زنگ‌های تعلقات بر آن آینه نشسته،
 آن را سیاه کرده بود^۶، ریاضات به آداب و قوانین - آن زنگ‌ها را زدود، آینه
 روشن می‌شود، و به سبب ذکر بسیار او را به جناب اقدس الهی ربطی به هم
 ۶ می‌رسد. پس منعکس^۷ می‌شود در آن آینه انوار الهی، و به سبب آن روح شنوا
 می‌شود و بینا می‌شود، به آن شنوایی می‌فهمد مخاطبات الهی را که در قرآن و
 احادیث مذکور است، و به آن بینایی مطالعه می‌کند در کتاب الهی که عالم
 ۹ آفاق و انفس است، و می‌ریزد بر دل او انوار حقایق و معارف الهی، و زبانش
 به آن گویا می‌شود، و به قوت الهی می‌کند هر چه را می‌کند.
 مجملآ آیات و احادیث در این باب زیاده از حدّ و حصر است، و در هر
 ۱۲ جا اشعاری به بعضی از آنها می‌شود.
 و آن که در احادیث صحیحه متکثره^۸ وارد شده است که حقّ - سبحانه و
 تعالی - تمام می‌کند فرایض را به نوافل. آنچه این شکسته را به خاطر می‌رسد
 ۱۵ - و الله یعلم - این است که چون ظاهر است که غرض الهی از جمیع تکالیف
 قرب بندگان است به جناب اقدس او، و سبب آن که جمع کثیر همیشه عبادت

۱۸

۱. ق: سمع

۲. بحار الانوار، ج ۶۱ / ۱۴۸ و ج ۷۰ / ۲۲: «وقتی او را دوست داشتم گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود».

۳. ق: - محققان

۳. ل: و چون

۴. ق: سیاه گردانیده

۵. ق: آن

۸. ق: - متکثره

۷. ل: - منعکس

- می‌کنند و اصلاً ایشان را قرب حاصل نمی‌شود آن است که طبیعت بشری بهانه جوست، همین که شنیدند که در نماز حضور قلب در کار نیست، چون
- ۳ فقها آن را نشمرده‌اند از جمله واجبات - بلکه اکثر در تحت مستحبات ذکر نکرده‌اند - این را عذر خود^۱ کرده‌اند.
- و آیات و^۲ احادیث متواتره را هیچ نظر نکرده‌اند که حق - سبحانه و^۳
- ۶ تعالی - فرموده است که: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾^۴ که ترجمه‌اش این است که: «رستگاری یافتند^۵ آن^۶ مؤمنان که در نماز خود خاشع‌اند»، و خشوع بدون حضور قلب، محال است.
- ۹ حضرت سید المرسلین - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمودند که: «لا صلاة الا بحضور القلب»^۷، «نمازی نیست بی حضور قلب».
- و در احادیث صحیحه و حسنه وارد شده است که: «نماز، آن مقدار مقبول است که دل با خدا باشد، اگر در ثلث نماز با خداست، همان ثلث را
- ۱۲ حساب می‌کنند و اگر عشر، عشر».
- و^۹ چون اکثر بنی آدم به اشغال دنیوی گرفتارند، و بسیار مشکل است که
- ۱۵ از اول نماز تا آخر نماز به یاد حق - سبحانه و تعالی - توانند بود، بلکه تجربه

۱. ل: عذرخواه

۲. ط: - و

۳. ق: - سبحانه و

۱۸ ۴. مؤمنون / ۱ - ۲: «به راستی که مؤمنان رستگار شدند. همانان که در نمازشان فروتنند».

۵. ق: یافته

۶. ق: - آن

۷. مصدر، ق، ط: - لا صلاة... القلب

۸. بسنجید: مستدرک الوسائل، ج ۱ / ۳۵۵: «لا صلاة الا باسباغ الوضوء و احضار التیة و خلوص الیقین و إفراغ

۹. ق: - و القلب...».

- کرده‌ایم که اگر در مقام مراقبه باشد، و این غم داشته باشد، شاید ثلثی از نماز با یاد الهی تواند بود. بنابر این حضرت سید المرسلین - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - دو برابر فرائض، نوافل را مقرر فرمودند که در آنجا نیز اگر سعی نماید، ثلثی با یاد خدا باشد که آن به مقدار دو ثلثی است که از نماز بی حضور قلب بوده است، به تفضّل الهی نمازی تمام می‌شود.
- ۶ و لیکن اکثر عالمیان در فریضه متوجه حقّ - سبحانه و تعالی - نمی‌شوند، در نافله چه احتمال دارد متوجه شوند؛ بنابر این در مرتبه اوّل مانده‌اند، و اصلاً غم خود ندارند که اگر در سابق تقصیری شده باشد بعد از این نکنند^۱، شاید که تلافی ما فات بشود؛ و لیکن با خود قرار داده‌اند که نماز همین است ۹ و قرائت را درست می‌باید کرد و اگر - العیاذ بالله - قرائت را^۲ درست کرده باشند همگی در اظهار آن می‌کوشند.
- ۱۲ و بسیار باشد که جمعی در آن نکوشیده باشند و در حضور قلب کوشیده باشند و در مقام محبّت و معرفت در آمده باشند، و بر تقدیری که تقصیری^۳ در آن کرده باشند، دوست دوست خود را عذاب نخواهد کرد، بلکه هر دو^۴ می‌باید^۵ که جمیع شرایط ظاهری باشد با باطنی^۶. انتهی کلامه الشریف.
- ۱۵ ضعیف معروض می‌دارد^۷ در ترجمه این دعا که روایت شده است از حضرت امام محمد باقر که در تعقیب هر نماز باید خوانده شود، و دعا این

۱. ل: بکنند / ق: نکته

۲. ل، ط: - را

۳. ق: تقصیر

۴. ق: دویم

۵. ل: می‌شوند

۶. لوامع صاحبقرانی، ج ۳ / ۳۹ - ۴۷.

۷. ل: - ضعیف معروض می‌دارد

است: «اللهم أهدني من عندك، و أفض علي من فضلك، و انشر علي من رحمتك، و أنزل علي من بركاتك»^۱. گفته است که خداوند! هدایت کن مرا از نزد خود به هدایات خاصه که بداری^۲ مرا به آن راهی که محبوب‌ترین راه‌هاست نزد تو، و فائز گردان بر من از فضل خود از^۳ انوار مکاشفات و مشاهدات هرچند قابلیت آنها^۴ را ندارم، و پهن گردان بر من از رحمت خود که هر عضوی از اعضای من صرف شود در راهی که محبوب توست، که تا شکر آن بجا آورده شود از رحمت‌های خاصه تو، و نازل گردان بر من از برکات نعمت‌های دنیوی، تا آن که به خاطر جمع متوجه جناب اقدس تو توانم شد.

۹ یا^۵ مرتبه اول: مرتبه محبت است. و دوم^۶: معرفت. و^۷ سیم: لوازم آن از واردات قدسیه، و^۸ چهارم: فناء فی الله و بقاء بالله.

یا^۹ سیم: مرتبه فناست^{۱۰} و چهارم: بقاء^{۱۱}.

۱۲ مجمل^{۱۲} شامل جمیع کمالات و خیرات است و جامع‌ترین دعاهاست و اعظم و سایل قرب^{۱۳} است هرگاه از روی حضور قلب و تضرع و زاری خوانده شود.

۱۵

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱ / ۲۳۴ و بحار الانوار، ج ۸۶ / ۱۹.
 ۲. ق: در آری
 ۳. ط: - از
 ۴. ق: آن
 ۵. ط: تا
 ۶. ق: + مرتبه
 ۷. ل: - و
 ۸. ل، ط: - و
 ۹. ل: با
 ۱۰. ل: - است
 ۱۱. ط: + است
 ۱۲. ط: مجماً
 ۱۳. ل: - قرب

- و از جهت این دعا عددی مقرر نساخته‌اند و ظاهرش آن^۱ است که یک مرتبه کافی است، و اظهر این است که به قدر قوت و قدرت مقرر فرموده باشند، و آنچه مقرر است نزد ارباب دعا از مشایخ عدد جمل را اعتبار^۲ می‌کنند - و آن چهار هزار و هشتصد است تقریباً - و پنج هزار مرتبه در شبانه روزی، به زودی می‌رساند به جمیع مطالب.
- و در شرح فارسی آن کتاب هر جا مقام مناسب این گونه تحقیقات او بوده است، فرو گذاشت^۳ نشده است، و همچنین شرح عربی و شرح فهرست رجال او. اگر کسی خواسته باشد شرح عربی را مطالعه به دقت^۴ نماید که به فواید عظیمه فایز می‌شود. و این هر دو نسخه، عزیز الوجود است و جناب اقدس الهی به فضل^۵ و کرم خود، به اسهل و جهی از جهت این ضعیف^۶ مهیا فرمود. و^۷ کتب مبسوطه و مختصره از محققین محدثین و عرفا و حکما الهیین آنچه نزد این ضعیف^۸ جمع شده است، مظنه این است که نادر است نزد عالمی دیگر جمع شده باشد، و لله الحمد^۹ و المنة، و الله الموفق المعین.

۱۵

۱۸

- | | |
|-----------------|-------------------|
| ۱. ط: این | ۲. ل: اعتقاد |
| ۳. ط: فروگذار | ۴. ق: بدقت مطالعه |
| ۵. ق: - به فضل | ۶. ق: حقیر |
| ۷. ق: + به | ۸. ق: حقیر |
| ۹. ق: الحمد لله | |

[رسالة طريقة سلوك ورياضت مجلسی اول]

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

- ۳ این رساله ای است در طریق سلوک و ریاضت، از قدوه محققین و علامه دین، مولانا محمد تقی - روح الله روحه العزیز^۲ - اگر چه اسم سامی و نام گرامی خود را در رساله ذکر نفرموده اند، لیکن بر اربابان بصیرت و بر^۳ صاحبان تتبع کتب مولانای مرحوم مخفی نخواهد بود، خصوص بر کسانی^۴ که به امعان نظر شرح عربی و فارسی من لایحضره الفقیه مرحوم مغفور را ملاحظه نموده باشند.
- ۹ فقیر سراپا تقصیر، محمد جعفر بن الحاج صفر خان قراگوزلو به جهت بسیاری قرائن و کثرت مطالعه کتب جناب ایشان - قدس سره^۵ و روحه^۶ - همین رساله را از دُرر کلمات ایشان شمرده و لثالی معانی ایشان دانسته است، و همین رساله را^۷ در میان کتب والد مرحوم خود دیده که در^۸ عنوان رساله تصریح شده بود به خط اصل رساله که از آن مرحوم است^۹، و مرحوم مغفور هم در این امورات دقت بسیار داشته اند و می فرمودند که این رساله هم از آن - قدس سره - می باشد، و رساله معروضه این است که بی^{۱۰} کم و زیاد^{۱۱} نسخه می شود، بعون الله تعالی^{۱۲}.

۱۸ ۱. ل: + و به نستین
 ۲. ط: - العزیز
 ۳. ق: - بر
 ۴. ق: کسان
 ۵. ق: - قدس سره / ق: + دانسته است
 ۶. ق، ط: - و روحه
 ۷. ق: - از در... را
 ۸. ق، ط: - در
 ۹. ل: - مرحوم است
 ۱۰. ق: بدون
 ۱۱. ق: زیاد و کم
 ۱۲. ق: - بعون الله تعالی

[آغاز رساله]:

چون بنای ایمان و ایقان بر ریاضات و مجاهدات^۱ است، كما قال الله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲، و^۳ شکی نیست در آن که مراد از این مجاهده، مجاهده کبیره است که سبب هدایت طریق الهی است.

و این آیه به این اختصار متضمن معانی بسیار است:^۶
 اولاً: مجاهده و آن شمشیر زدن است نفس را که اعداء^۳ عدو است، که الفت نموده است به مشتبهات جسمانی. و لشکرهای او بسیار است، و هر قوتی که در بدن است، همگی اقتضای شهوتی می کند از مألوفات جسمانی، و^۹ جامع همه شهوات^۴ و غضب است، چنان که^۵ حق - سبحانه و تعالی - فرموده است که: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۶. و چنانچه شهوت از هواست، غضب نیز از هواست.^۷

و اگر آدمی خواهد که با شهوت نفسانی مجاهده کند مشقت او بسیار است، و همیشه مغلوب است. پس ناچار است که به گرسنگی سد مواد کند، تا بعضی از قوای او ضعیف شود، و آسان شود مجاهده. و جوع نیز آدمی را از^{۱۵} قوت عبادت و اذکار می اندازد؛ پس ناچار است از آن که مرتبه به مرتبه کم کند

۱. ل: مجاهد

۱۸ ۲. عنکیوت / ۶۹: «و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نمایم، و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.»

۳. ط: اعدا

۵. ق: چنانچه

۴. ل: شهوت

۶. نازعات / ۴۰: «و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس [خود] را از هوس بازداشت.»

۷. ق، ط: - غضب نیز از هواست

خوردن را تا قوت جسم کم شود، و آرزوهایش تخفیف^۱ یافته^۲، مجاهده آسان شود.

۳ و^۳ دیگر الفت و^۴ معاشرت است، که همیشه نشسته است با جمعی که او را ممانعت می کنند از این مجاهده، و اگر نکنند اصل معاشرت مانع است. و دیگر الفت با کلام، و رفع آن به صمت است از ما لایعنی، و رفع آن با الفت با ذکر و فکر است.^۵

۶ دیگر از موانع، الفت با خواب است، و جوع آن^۶ را کم می کند. و جامع همه آن است که^۷ هرچه نفس خواهد مخالفت کند در ابتداء و مشغول شود به ذکر الهی.

۹ و غرض او در همه اینها می باید قرب باشد، چنانچه لفظ ﴿فینا﴾^۸ دلالت بر آن می کند؛ یعنی مجاهده می کند با نفس و شیطان از جهت^۹ قرب فی الله، و قرب فی الله بعد از قرب لله است؛ زیرا که از قرب لله منظور رضای الهی است، و در قرب فی الله رضاست در ضمن ارتباط و سیر الی الله.

۱۲ و از لفظ ﴿جاهدوا﴾ ظاهر می شود مطلق قریبی، و از ﴿فینا﴾^{۱۰} این نوع از قرب که در همه مجاهدات، خواه در ترک منهیات باشد و خواه در فعلی مأمورات بکند^{۱۱}، در همه^{۱۲} اینها منظورش ربط باشد به ذات و صفات و

۱۸

۱. ق: به حقیقت	۲. ط: یابد
۳. ل، ط: - و	۴. ق: - و
۵. ق: ذکر است و فکر	۶. ق: - آن
۷. ل، ط: و	۸. ل: فنا
۹. ط: + ما	۱۰. ل: فنا
۱۱. ق: - در فعل... بکند	۱۲. ق: - همه

تخلّق باخلاق اللّٰه، و آن در ضمن اکل و شرب و جماع حاصل نمی شود^۱، به خلاف قرب لله که جمع می شود.

- ۳ و تصحیح^۲ نیت نیز از اعظم مجاهدات است^۳ و راهش این است که این معنی منظور دارد، که هرچند مطلب عظیم تر است^۴ کمال بیشتر است، و کمال بنده در^۵ اتّصاف است به صفات باری تعالی تا به مرتبه ای که به حسب اخبار صحیحه، برسد^۶ به آن که گفته اش گفته خدا باشد و دیدنش دیدن خدا باشد و شنیدنش شنیدن خدا باشد که: «بی یسمع و بی ینطق و بی یبصر و بی یمشی»^۷. و این مرتبه را تصوّر صحیح^۸ نمی توان کرد در ابتداء، بلی مجمل می توان تصوّر کردن، که چنان شود که همه کارهای او خالص شود در ابتداء، به آنچه^۹ اگر خواهد نمازی خالص کند نمی تواند کرد، و هر چند می کوشد چون تأمل می نماید با ریاست، یا از جهت خلاص از جهنّم یا رسیدن به نعمت های بهشت است، و در همه مراد نفس مطلوب است، و او مأمور است به آن که عبادت خالص بجا آورد، و هر عملی که می کند همه ضایع است، و او را اصلاً به جناب اقدس الهی راهی به هم نمی رسد.
- ۱۵ و در آخر چنین می شود که همه افعال و ثوابش را ببیند، و^{۱۰} اَنَا فَاَنَّا ذُوقَ و

۱. ل: می شود
۲. ق: صحت
۳. ط: - است
۴. ق، ط: هست
۵. ق: - در
۶. ط: رسد
۷. بسنجید: بحار الانوار، ج ۷۳ / ۷۸: «به وسیله من بشنود، به وسیله من سخن گوید، به وسیله من ببیند و به وسیله من راه رود».
۸. ق: درست
۹. ق: آن که
۱۰. ق: - و

- شوق^۱ و محبتش^۲ در تزايد ببند، و کمال بندگی را مشاهده نماید که همه کارهای او خالص شود: «و من كان لله كان الله له»^۳ شود، که هرچه در خاطرش خطور کند چنان شود، و همه کمالات او را حاصل گردد تا برسد به معنی کمالاتی که فوق کمالات است.
- و از مرتبه: «إِنَّهُمْ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۴ خلاصی یافته، به درجه‌ای رسد^۶ که بهتر از ملائکه مقربین باشد. چنانچه احادیث صحیحه بر آن دلالت می‌کند، و علومش همه علوم حقیقه لدنیه شود، و از مرتبه اسفل السافلین طبیعت خلاص شده، بهتر از مقربانی شود که چندین هزار سال بندگی کرده‌اند که اصلاً غبار عصیان^۷ بر دامن عصمت ایشان ننشسته باشد، و به مرتبه: «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل»^۸ رسد، هرچند هیچ نخوانده باشد.
- و آنچه علماء در هفتاد سال به ریاضت کسب کرده باشند او را در آنی حاصل شود، به دلیل: ﴿لِنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيلَنَا﴾، که قسم است به ذات اقدس خود که معنی آن این است که والله البتة او را هدایت کنیم^۹ به راه‌های قرب خود، که در هر ساعتی کشف حجابی شود و راهی به دست او دهند، که اگر خواهی از این راه به نزد ما آی.

۱. ق: شوقش ۲. ق: - و محبتش

۳. بحار الانوار، ج ۸۵ / ۳۱۹: «کسی که برای خدا باشد خدا برای اوست».

۴. ط: ان هم الآ ۱۸

۵. اقتباس از فرقان / ۴۴: «ان هم الا کالانعام...» / «انان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراهترند...».

۶. ق: برسد ۷. ط: عصیانی

۸. بحار الانوار، ج ۲ / ۲۲ و ج ۲۴ / ۳۰۷: «دانشمندان امت من همچو انبیاء بنی اسرائیل اند».

۹. ط: کنم

- و بعد از آن قسم، قسمی دیگر می فرماید که: واللّٰه! حقّ - سبحانه و تعالیٰ^۱ - با محسنان است، در این تتمه اشاره است به مقصودی که اعظم مقاصد انسانی است و راه مجاهده عظیمه غیر متناهی است که همیشه حقّ -^۳ سبحانه و تعالیٰ - با اوست، و او را به قرب خود فایض می گرداند.
- چون پرسیدند از حضرت سید الانبیاء^۲ - صلّی اللّٰه علیه و آله - که: «احسان کدام است؟» حضرت فرمودند که: «احسان آن است که عبادت کنی خداوند خود را چنان که^۳ او را در عبادت بینی»^۴. چنان که از حضرت سید الاوصیاء^۵ - علیه التّحیة و الثناء - پرسیدند که: «آیا خداوند خود را دیده‌ای؟» حضرت فرمودند^۶ که: «هرگز چنین نبوده‌ام و نخواهم بود که خداوند ندیده را عبادت کنم»^۷.
- و بعد از آن حضرت سید انبیا فرمودند که: «اگر به این مرتبه نرسیده باشی که خداوند خود را بینی، به این مرتبه می رسی، اوّل مرتبه که خود را منظور او بینی» و این مرتبه چنان است که بنده‌ای به این مرتبه می رسد محال است که مخالفت الهی کند.
- و همچنان که اشاره به مطلوب است، اشاره به این راه است که راه عبادت را به قرب عظیم می رساند که آن رتبه «لی مع اللّٰه»^۸ است^۹ که حضرت سید
-
۱. ق: - و تعالیٰ
۲. ق: انبیاء
۳. ق: چنانچه
۴. بحار الانوار، ج ۶۲ / ۱۱۶: «الاحسان أن تعبد الله كأنك تراه».
۵. ق: اوصیاء
۶. ل، ط: فرمود
۷. کافی، ج ۱ / ۹۷ و ۱۳۸: «ما كنت اعبد رباً لم أره».
۸. بحار الانوار، ج ۱۸ / ۳۶۰: «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب أو نبی مرسل».
۹. ق، ط: - است

المرسلین فرموده‌اند که: «مرا با خداوند خود وقتی هست^۱ که در آنجا راه ندارد ملک مقرّبی و نه نبی مرسلی»، و اشعاری دارد به آن که اگر چنین عبادت بکنی^۲ نیکی به خود کرده‌ای، جناب اقدس از آن ارفع است که از این عبادات نفعی به او عاید گردد.

پس از این آیه کریمه ظاهر شد اصول خمسہ ریاضت، که آن صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام با رعایت مراقبه، که در همگی، حقّ - سبحانه تعالی^۳ - را بر خود مطلع داند، و جلال^۴ و عظمت او را مشاهده نماید، که با این عظمت و جلال حاضر و ناظر است، و بر ضمائر و سرائر^۵ مطلع است.

پس مشغول اربعینات شود، چنان که^۶ وارد شده است^۷ که: «هر که چهل روز^۸ خالص از جهت^۹ حقّ - سبحانه و تعالی^{۱۰} - باشد، حقّ - سبحانه و^{۱۱} تعالی^{۱۲} - چشمه‌های حکمت را از دل او به زبان او جاری گرداند»^{۱۲}.

پس می‌باید عزلت و انقطاع تام^{۱۳} داشته باشد از خلایق، و مطلقاً با مردم الفت نداشته باشد، و شب و روز مشغول ذکر باشد از نماز با حضور قلب، و

۱۵

۱. ل: است

۲. ق: نکنی

۳. ق: - تعالی

۴. ط: جلالت

۵. ل، ط: اسرار

۶. ق، ط: چنانچه

۷. ل: - است ۱۸

۸. ط: صباح

۹. ل: + از

۱۰. ق: - حق سبحانه و تعالی

۱۱. ق: - و

۱۲. جامع الاخبار / ۹۴ و عدة الداعی / ۲۳۲: «من اخلص الله اربعین صباحاً ظهرت ینایح الحكمة من قلبه علی

۱۳. ط: تمام

لسانه».

همیشه رعایت دل کند که در خاطرش چیزی در نیاید، و اگر درآید به تضرع و ابتهال رفع آن را از خداوند خود طلب نماید و باز مشغول شود.

۳ و گاه^۱ مشغول دعاها باشد؛ مثل: دعا‌های پانزده مناجات، و گاهی متوجّه ذکر «یا الله» شود.

و می‌باید ملاحظه نماید که بدانند حقّ - سبحانه و تعالی^۲ - همه جا حاضر

۶ است؛ نه به عنوان آن که جسمی تصوّر کند خداوند خود را، خواه جسم لطیف و خواه جسم کثیف، که بزرگش داند نه به^۳ بزرگی^۴ جسمانی، و نه کوچکش داند به کوچکی جسمانی، و نه^۵ حاضرش داند^۶ به حضور جسمانی، و نه غائبش داند به غیبت جسمانی، که اعظم حجب اعتقادات فاسده است.

و از لوازم بشریت است که آدمی خداوند خود را جسم داند، چنان که

۱۲ روح در بدن است و نه خارج از بدن، نه بزرگ است و نه کوچک، و نه سیاه است و نه سفید. چنان که علومی که آدمی حاصل می‌کند با آن که در قوّه حافظه جا دارد، تصوّر نمی‌تواند کرد که حافظه در کجاست؛ هرچند حکما از جهت قوی^۷ و حواسّ باطنه^۸ مقرر ساخته‌اند که حسّ مشترک در مقدم دماغ جا دارد، و بعد از آن متخیّله و امثال اینها، امّا خیالی است، برهانی تمامی ندارد.

۱۸

۲. ق: - و تعالی

۴. ل: بزرگ

۶. ط: + نه

۸. ط: باطنیه

۱. ق، ط: گاهی

۳. ل، ق: - به

۵. ط: - و نه

۷. ل: قول

و بنابر این است که یک جا راه اینها را بسته، بقوله^۱ تعالی: ﴿...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲. بلکه حواس ظاهر را تصوّر نمی توان کرد که در قوه^۳ باصره صد هزاران چیز درآید^۳، نه بزرگ شود و نه کوچک، و قوه تکلم - خصوصاً وقتی که ینابیع حکمت از او^۴ جوشان شود - چه ربط است دل را به آن، و دل از کجا می یابد.

۶ پس می باید ذات مقدّس خداوند خود را حاضر داند، نه از قبیل حضور^۵ جسمانیات^۶ و نه روحانیات؛ چون هرچند اقوی است، رفیع تر است، و با این همه تنزه^۷ که حق^۸ دارد نهایت قرب به بندگان [را] دارد، و اقرب از^۹ حبل الورد است، و مدبّر و مربّی^{۱۰} است انواع مکونات را.

و به این نحو ذکر کردن و خداوند خود را حاضر دانستن و در هر ذکر او را یاد کردن و دل متوجّه او ساختن و ذکر را از دل کردن، به اندک زمانی^{۱۱} ترقیات عظیم حاصل می شود. و آنچه این فقیر^{۱۲} تجربه کرده ام فتح ابواب در ده روز شده است، و در حین اربعین تمام چیزها ظاهر شده است که وصف نمی توان کرد.

۱۵

۱. ق: لقوله

۲. اسراء / ۸۵: «... و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است».

۳. ق: + و

۴. ق: + و

۵. ق: جسمانی

۶. ق: - حضور

۷. ط: + سبحانه و تعالی

۸. ق: تنزیه

۹. ق: تدبّر و مربیت

۱۰. ل، ط: من

۱۱. ل: فقیر

۱۲. ق، ط: زمان

۱۸

- و لیکن شیاطین انس و جن^۱ ممانعت‌های عظیمه می‌کنند؛ چون هرچند راه نزدیک‌تر است ممانعت ایشان عظیم‌تر است؛ و لهذا شیاطین در مباحثات متعارفه هرگز ممانعت نمی‌کنند؛ بلکه معاونت می‌نمایند. و هر که متوجه این ۳ راه شد هزار وجه می‌گویند که این خوب نیست، و تحصیل علم^۲ واجب است و اوقات ضایع می‌شود. چنان‌که اگر خواهد تصدّقی خالص از^۳ جهت خدا کند^۴ هزار وجه از ممانعت دارند، و اگر خواهد چیزی در باطل صرف کند^۵ هزار وجه در تحسین او می‌گویند؛ و مجاهده همین معنی دارد که بر نفس دشوار است و بر شیاطین دشوارتر.
- ۹ پس می‌باید که مبتدی هرچند ایشان معارضه نمایند، او نیز به جناب اقدس متوجه شده، ایشان را به سهام: «لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم»^۶ از خود دور گرداند؛ تا آن که به مرتبه محبّت فائز شود و دیگر معارضه کم شود.
- ۱۲ و در اوقات صلوات^۸ می‌باید که سعی نماید که همه با حضور قلب باشد، و معانی آیات و اذکار و دعوات را بفهمد، و دل^۹ با خداوند تعالی داشته باشد که مطلب عظیم از این مجاهدات آن است که نمازهای او همه^{۱۰} با حضور قلب باشد، و لمحّه‌ای که شیاطین خاطر را به جایی دیگر برند باز تدارک کند و
-
- ۱۸
- | | |
|----------------------------|-----------------------|
| ۱. ق: جنّ و انس | ۲. ق: علوم |
| ۳. ط: - از | ۴. ق: کنند |
| ۵. ل: - کند | ۶. ق: - العلیّ العظیم |
| ۷. بحار الانوار، ج ۲ / ۶۲. | ۸. ط: صلوات |
| ۹. ق، ط: + را | ۱۰. ق، ط: - همه |

- خود را متوجّه سازد، و متوسّل به جناب اقدس نماید تا به مرتبه محبّت برسد. و بعد از آن، مشقّت نماز بالکلّیه برطرف می شود، چنان که سید المرسلین^۱ - صلی الله علیه و آله - می فرماید: «ارحنا یا بلال! و کان یقول قرّة عینی فی الصلاة»^۲.
- ۳ مجملاً تا کسی به مرتبه محبّت فائز نشود، نه اسلام دارد و نه ایمان، و نه نمازش مقبول است و نه سایر عبادات.
- ۶ و نه تصوّر کنی که کتب حکمت خواندن منافات ندارد با راه خدا! بلکه از حجب ظلمانیّه است که سدّ^۴ صریح این راه است، و همچنین کتب کلامیه است و معارضات و مجادلات! لهذا مبالغت عظیمه در نهی از همه وارد شده است؛ و اصلاً از دلایل ایمان زیاده نمی شود، بلکه اغلب آن است که ایمان فطری که حقّ - تعالی - به او عطا فرموده است زایل می شود، و^۵ یک شبهه در ۱۲ نفس تأثیرش بیشتر است از هزار برهان^۶، و زیادتی ایمان و ایقان به ریاضت می شود و به قانون شریعت مقدسه و به نصوص قرآنیّه و حدیثیه^۷.
- پس اگر معارضات نفس و شیطان به کثرت دعوات و تضرّعات کم نشود، استعانت جوید به تضرّعات و توجّهات مقرّبان که در این راه هستند، و غالب آن است که مخفی می باشد، همان بهتر که هرچند اینها معارضه کنند

۱۸ ۱. ق، ط: الوصیین

۲. بحار الانوار، ج ۸۰ / ۱۵: «ما را آسوده کن ای بلال! و می گفت: نماز نور چشم من است.»

۳. ق: - تا

۴. ق: صدّ

۵. ق: - و

۶. ق: + است

۷. در «ق»: حدیبه نیز خوانده می شود.

متوسّل به جناب اقدس خداوند خود شود، و تضرّع^۱ کند تا حقّ - سبحانه و^۲ تعالی - حمایت فرماید.

- ۳ و این ضعیف مکرّر به خدمت جمعی رسیده‌ام که تقرّب از جبین ایشان ظاهر بوده که استمداد و استعانت از ایشان جسته‌ام، و لیکن اطلاع ایشان از احوال^۳، سبب بُعد شده است، و آن جماعت الیوم مفقودند به حسب ظاهر، اگر چه این جماعت سبب وجود سماوات و ارضین اند^۴، امّا به موجب:
- ۶ «اولیائی تحت قبایب لایعرفهم^۵ غیری»^۶ مستورند، و تا کسی مثل ایشان نشود، ادراک نمی‌تواند کرد و شناخت.
- ۹ والحمد لله ربّ العالمین و الصّلوة علی أشرف الواصلین و المحسنین و العارفين، محمد^۷ و آله و عترته الانجبین^۸، و السلام علیکم.

□ □ □

- ۱۲ ضعیف^۹ معروض می‌دارد که چون به السنه و افواه اکثر ناس افتاده است که جناب علامه محدّث مولانا محمّد باقر مجلسی^{۱۰} منکر و جارح^{۱۱} اهل سلوک است، بلکه مخزّب اساس ذکر و اوراد او شده است، با این که کتب
- ۱۵

۱. ط: + و زاری / ق: زاری

۲. ق: - سبحانه و

۳. کذا / بظاهر: از احوال ایشان

۴. ق: ارضند

۵. ق: لاتعرفهم

۶. احیاء العلوم، ج ۴ / ۲۵۶ (احادیث مثوی / ۲۵۲): «اولیاء من زیر سرپرده منند، غیر از من کسی آنها را نمی‌شناسد».

۷. ق، ط: - محمد

۸. ط: - الانجبین / ق: - والحمد لله... الانجبین

۹. ق: حقیر

۱۰. ط: + رحمه الله

۱۱. ل، ق: خارج / ضبط متن از نظر معنی استوارتر است.

عربی و فارسی او مشتمل بر تحقیقات شریفه از آن محققین می باشد، و ضعیف^۱ قدری از عبارات او را در این رساله درج نمودم تا معلوم شود^۲ اهل انصاف را^۳ که آن مرحوم منکر و جارح^۴ مطلق اهل ذکر نیست. و اطوار و احوالی را که آن مرحوم منکر است صاحبان آن را، جناب اقدس الهی در کلام عزیز لعن فرموده است؛ چه آن اشخاص داخل در ضمن^۵ فاسقین و ظالمین و کافرین می باشند، و رساله ای از او بعبارته نقل شد:

[رساله اجوبه ملا خلیل از مجلسی دوم]

بسم الله الرحمن الرحيم ۹

«و بعد^۶ چنین گوید احقر عباد الله؛ یعنی محمد باقر بن محمد تقی - حشرهما الله مع موالیهما^۷ الطاهرین - که این دو کلمه ای است در جواب ۱۲ سؤال مرد عزیزی که از این فقیر نموده بود، حق تعالی آن برادر ایمانی و خلیل روحانی و طالب دقایق معانی^۸ را از وساوس شیطانی و تسویلات نفسانی در امان خود بدارد.

۱۵ چون در نامه گرامی منظوی و^۹ مندرج ساخته بود که: «در این زمان غیبت، شیعیان را در مسایل دینی و مسالک یقینی، اشتباه بسیار عارض

۱۸ ۱. ق: حقیر
۲. ق، ط: - را
۳. ق: تحت
۴. ق: مولیها
۵. ق: مطوی و/ق: - منظوی و
۶. ق، ط: + بر
۷. ق: خارج
۸. ق، ط: - بسم الله... و بعد
۹. ق: - و طالب... معانی

می شود»، و اظهار فرموده که: «بر این داعی، در این مراتب، به اعتبار کثرت تتبع اخبار ائمه اطهار - سلام الله علیهم - وثوقی دارند.»

۳ بر آن برادر^۱ ایمانی مخفی نماند، هر که در راه دین، خود را از اغراض نفسانی خالی گرداند و طالب حق - تعالی^۲ - بشود، البته حق تعالی به مقتضای: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۳ او را به راه راست هدایت می فرماید.^۴

۶ و بحمد الله حق تعالی^۵ شما را به اخبار اهل بیت رسالت و آثار ایشان آشنا گردانیده، و^۶ خود می فرمایند^۷ از کلام هدایت نظام ایشان آنچه حق است در این مسائل استخراج نمایند.

۹ و چون مبالغه فرموده بودید^۸ که در سه مسأله که از امهات^۹ مسائل اسلامیه است، طریق حق امامیه را این شکسته تحریر نماید، لهذا به جهت اطاعت امر و رعایت حقوق اخوت ایمانی به ذکر آنها مجملاً مصدع می گردد،^{۱۲} و تفصیل آنها را حواله به کتب مبسوطه می نماید.^{۱۰}

اما مسأله اولی: یعنی طریقه حکما، و حقیقت و بطلان آن.

۱۵ باید دانست که حق - تعالی - اگر مردم را در عقول خود مستقل می دانست، انبیاء و رسل - علیهم السلام - را^{۱۱} برای ایشان نمی فرستاد، و همه

۱. ل: برادران
۲. ق: - تعالی
۳. عنکبوت / ۶۹: «و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نمایم».
۴. ق: می فرمایند
۵. ق: - حق تعالی
۶. ق: - و
۷. ق، ط: می فرماید
۸. ل، ط: بودند
۹. ل: مهمات
۱۰. ق: می نمایند
۱۱. ق: - علیهم السلام را

را حواله به عقول ایشان می نمود، و چون چنین نکرده و ما را به اطاعت انبیاء و اوصیاء مأمور گردانیده^۱، فرموده است که: ﴿... مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۲.

۳ پس در زمان حضرت رسالت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - رجوع نمایند به آن حضرت، و چون آن حضرت را ارتحال به عالم بقا پیش آمد فرمود که: «اَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَ عِترَتِي اَهْلَ بَيْتِي»^۳ و ما را حواله به کتاب خدا و اهل بیت خود نمود، و فرمود که کتاب با اهل بیت است، و معنی کتاب را ایشان می دانند. پس ما را رجوع به ایشان باید کرد در جمیع امور دین، از اصول و فروع.

۹ و چون معصوم - علیه السلام - غایب شد، فرمود که: «رجوع کنید^۴ در امور مشکله که بر شما مشتبه شود به آثار ما، و^۵ راویان^۶ احادیث ما»^۷.

۱۲ پس در امور به عقل خود مستقل بودن و قرآن و احادیث متواتره را به شبهات ضعیف حکما تأویل کردن و دست از کتاب برداشتن، عین خطاست.

۱۵ اما مسأله دومی: که طریقه مجتهدین و اخباریین را سؤال فرموده بودند.

۱. ق: + و

۲. حشر / ۷: «و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید».

۳. بحار الانوار، ج ۲ / ۱۰۴ و ۲۶۶ و مصادر دیگر: «من دو چیز گرانبها و پر ارزش را قطعاً در میان شما می گذارم، کتاب خداوند و عترت من که اهل بیت منند».

۴. ل، ق: کند

۵. ق: در

۶. ق: ادیان

۷. بنگرید: وسائل الشیعه، ج ۲۷ / ۱۴۰، خاتمة المستدرک، ج ۲ / ۹، کفایة الاحکام / ۸۳ و الحق المبین / ۹: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة حدیثنا، فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله».

- از جواب سؤال سابق، جواب این مسأله نیز قدری معلوم می‌شود، و مسلک فقیر^۱ در این باب، وسط است،^۲ افراط و تفریط در جمیع امور مذموم است، و بنده مسلک جماعتی را که گمان‌های بد به فقهای امامیه می‌برند و^۳ ایشان را به قلت تدین متهم می‌دانند، خطا می‌دانم، و ایشان اکابر دین بوده‌اند، مساعی ایشان را مشکور و زلات ایشان را مغفور می‌دانم.
- و همچنین مسلک گروهی که ایشان را پیشوا قرار می‌دهند و مخالفت^۶ ایشان را در هیچ امر جایز نمی‌دانند و مقلد ایشان می‌شوند، درست نمی‌دانم، و عمل به اصول عقلیه که از کتاب و سنت مستنبط نباشد درست نمی‌دانم.
- ولیکن اصول و قواعد کلیه که از عمومات کتاب و سنت معلوم شود با^۹ عدم معارضه نص، به خصوص اینها را تتبع می‌دانم، و تفصیل این امور در مجلد آخر بحار الانوار مذکور است.
- فاما مسأله سیم^۳: که از حقیقت طریق فقها و صوفیه سؤال کرده بودند.^{۱۲} باید دانست که راه دین یکی است، حق تعالی یک^۴ پیغمبر فرستاده و یک شریعت مقرر ساخته، ولیکن مردم در مراتب عمل و تقوی مختلف می‌باشند.^{۱۵}
- و جمعی از مسلمانان را که عمل به ظواهر شرع شریف نبوی - صلی الله علیه و آله - کنند و به سنن و مستحبات عمل نمایند،^۵ و ترک مکروهات و شبهات کنند، و متوجه لذائذ^۶ دنیا نگردند، و پیوسته اوقات خود را صرف

۱. ق: حقیق

۲. ط: سوم

۳. ط: یک

۴. ل: نماید

۵. ق: اوائد

- طاعات و عبادات کنند، و از اکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تضييع^۱ عمر است کناره جویند، ایشان را مؤمن زاهد متقی گویند، و مسمی به صوفیه نیز ساخته‌اند؛ زیرا که در پوشش خود از نهایت قناعت به پشم کنده که ۳ خشن‌تر و ارزان‌ترین جامه‌هاست قناعت می‌کرده‌اند، و این جماعت زبده مردم‌اند. ولیکن چون در هر سلسله جمعی داخل می‌شوند که آنها را ضایع می‌کنند، و در هر فرقه از سنی و شیعه و زیدی و صاحبان مذاهب باطله می‌باشند، تمیز میان آنها باید کرد؛ چنانچه علماء که اشرف مردم‌اند میان ایشان بدترین خلق می‌باشند؛ و یکی از علماء هم^۲ شیطان است، و یکی ابوحنیفه و همچنین میان صوفیّه، سنی و شیعه و ملحد می‌باشند. ۹
- و چنانچه سلسله شیعه در میان این امت از سلسله‌های دیگر ممتاز بوده‌اند، همچنین سلسله صوفیه شیعه از غیر ایشان ممتاز بوده‌اند، و چنانچه ۱۲ در عصرهای ائمه معصومین^۳ - علیهم السلام - صوفیه اهل سنت معارض ائمه بوده‌اند، در زمان غیبت امام - علیه السلام - صوفیه اهل^۴ سنت^۵ معاند و معارض^۶ صوفیه اهل حق^۷ بوده‌اند، و بر این معنی شواهد بسیار است.
- ۱۵ اول: آن‌که ملاً جامی که نفحات را نوشته و به اعتقاد خود جمیع مشایخ صوفیه را ذکر کرده^۷، حضرت سلطان العارفين و برهان الواصلین شیخ صفی الدین اردبیلی - نور الله برهانه - را که از آفتاب مشهورتر بوده و در علم و

۱. ق: تلف
 ۲. ق، ط: - هم
 ۳. ق: طهرین
 ۴. ل: ناهل
 ۵. ل: - سنت
 ۶. ق: معارض و معاند
 ۷. ق، ط: + است

- ۳ فصل و حال^۱ و مقام و کرامات از همه در پیش بوده، ذکر نکرده است؛ و از مشایخ نقشبندیه و غیر ایشان جمعی را ذکر کرده است، که به غیر^۲ از بکان^۳ نادان دیگری نام ایشان را ننشیده.
- و همچنین سید بزرگوار علی بن طاووس که صاحب کرامات و مقامات بوده، و شیخ ابن فهد^۴ حلّی که در زهد و ورع و^۵ کمال مشهور آفاق بوده و کتب او در دقائق اسرار صوفیه مشهور است، و امثال ایشان از صوفیه امامیه، از برای تعصب و مخالفت، طریقه ایشان را ذکر نکرده.
- دویم: صوفیه شیعه همیشه علم و عمل را با یکدیگر جمع می کرده اند؛ و در زمان های تقیه مردم را به ریاضات و مجاهدات از اغراض باطله صاف می کرده اند، و به حلیه^۶ علم و عمل ایشان را محلّی می کرده اند؛ و بعد از آن دین حقّ ائمه اثنی عشر^۷ - علیهم السلام - را به ایشان القا می کرده اند.
- ۹ و صوفیه که تابع طریق اهل سنت اند، مردم را منع از تعلّم علم می کنند؛ زیرا که می دانند که با وجود علم کسی عُمر را بهتر از علی - علیه السلام - نمی داند، پس باید جاهل باشند که این قسم امر باطل را قبول کنند؛ چنانچه حضرت شیخ صفی الدّین - رضوان الله علیه - چندین هزار کس را به این طریقه مستقیمه به دین حقّ تشیّع در آورد، و از برکت اولاد امجاد آن بزرگوار - ادام الله برکاتهم - عالم به نور ایمان مَنور شد. و علم شیخ - رضی الله عنه - به

۱. ق: عالمی
 ۲. ط: + از
 ۳. ل: اوزبکان
 ۴. ل: - فهد
 ۵. ق: در
 ۶. ق: حیل
 ۷. ل، ط: عشری

- حدّی بود که فضیله عصر در هر امر مشکلی که ایشان را پیش می‌آمد^۱، پناه به علم کامل او که از اجداد بزرگوار خود به میراث داشت می‌بردند.
- ۳ چنانچه از والد خود شنیدم که از شیخ بهاء الدین محمد - علیه الرحمة - روایت می‌کرد که: روزی حضرت شیخ در «مسجد دار الارشاد» اردبیل مشغول مباحثه علوم دینیّه بودند و جمعی دیگر از علماء آن عصر باز در آن مسجد مشغول درس بودند. یکی از آن علماء در اثنای درس به این^۲ حدیث رسیده که اهل سنت روایت کرده‌اند که:
- حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - در نماز عصر سهو کرد، و چون ۹ دو رکعت نماز کرد، سلام گفت. یکی از صحابه گفت: «یا رسول الله! آیا نماز را خدا کوتاه کرد یا شما فراموش کردید؟» حضرت فرمود که: «هیچ یک نبود».
- ۱۲ پس شاگردان اعتراض کردند که چون تواند بود که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - دروغ بگوید.
- استاد ایشان در جواب عاجز شد، نزد عالم دیگر رفتند او نیز از روی ۱۵ عجز ساکت شد، و از چند عالم دیگر پرسیدند و از هیچ یک جواب شافی نشنیدند، تا آن‌که به خدمت شیخ - رضوان الله علیه - آمدند و گفتند که: «آیا راوی، این حدیث را دروغ نقل کرده، یا حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم^۳ - دروغ گفته است؟»

۱. ل: به آن

۱. ق: می‌آید
۳. ط: - صلی... و سلم

- شیخ نخواست که تکذیب روایت ایشان کند، فرمود که: «هیچ یک نبوده^۱ و لیکن چون نماز معراج مؤمن است و چون نماز به آخر می‌رسد، مؤمن کامل به مقام حضور می‌رسد و مناسب حضور آن است که سلام بکند، و برای این^۳ سلام در آخر نماز مقرر شده است، و در آن روز سیر حضرت - صلی الله علیه و آله - در مراتب قرب الهی تندتر از روزهای دیگر^۲ بود^۳، زود به مقام قرب وصل حضرت ذوالجلال رسید؛ و به این سبب در تشهد اول سلام گفت، پس^۶ نه پیغمبر دروغ گفتند^۴ و^۵ نه راویان^۶، پس آن گروه آن جواب را پسندیدند، و از حسن جواب شیخ متعجب گردیدند، و وفور علم و کمال آن^۷ مقرب ملک متعال بر ایشان ظاهر شد.^۹
- سیم: آن که اولاد امجاد آن جناب که طریقه مستقیمه او را می‌دانسته‌اند، پیوسته تعظیم و تکریم علمای دین می‌کردند، و بنای امور دین^۸ و دولت را بر گفته ایشان می‌گذاشتند، و صوفیان صافی طویت را که به هدایت ایشان ارشاد می‌یافتند امر می‌کردند که به شرایع دین عمل کنند و از علماء اخذ نمایند؛ چنانچه سلطان سلاطین و مروّج دین مبین، شاه اسماعیل - حشره الله مع آبائه الطاهرين - خاتم المجتهدين، شیخ علی بن عبدالعال را از جبل عامل طلبید،^{۱۵} و او را اعزاز و اکرام بسیار نمود و پیوسته از مسائل دینی به او رجوع

۱۸

۲. ق: - تندتر از روزهای دیگر

۴. ق، ط: گفت

۶. ط: + دروغ گفتند

۸. ق: - می‌کردند... دین

۱. ل: نبود

۳. ق: شد

۵. ل، ط: - و

۷. ل: به آن

۹. ق: - و

- می فرمود، و بعد از آن جناب پیوسته این طریق مسلوک^۱ بود.
- چهارم: آن که طریقه^۲ صوفیان عظام - که حامیان دین مبین بودند در ذکر و فکر و ریاضت و ارشاد - مابین است با طریقه صوفیان [ی] که به مشایخ
- منسوب اند^۳، و چرخ زدن و سماع کردن و برجستن و شعرهای عاشقانه خواندن در میان ایشان نمی باشد، و به غیر تهلیل و توحید حق - تعالی - و
- توسل به انوار مقدسه ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم^۴ - و حمایت حامیان
- شیعیان امیرالمؤمنین - علیه السلام - چیزی در میان ایشان^۵ نیست. و اینها همه موافق^۶ شریعت مقدسه است، و لهذا نواب خاقان، خلد آشیان - احله الله
- بجوبحة الجنان - در فرمان ارشادی که برای صوفیان این دودمان نوشتند و به
- اطراف فرستادند^۷، فرمودند که: «جمیع اوامر که در شرع متین و دین مبین ائمه طاهرین وارد شده است، در آن درج نمایند».
- و حضرت شیخ در مقالات، در چندین جا مریدان خود را مبالغه می فرمایند^۸ در متابعت شریعت مقدسه، و زبان بستن از امری که مخالف ظاهر شرع باشد.
- و نواب قدسی جناب شاه اسماعیل به خانقاهای^۹ مشایخ اهل سنت می رسیدند خراب می کردند، و حيله و مکرهای ایشان را بر مردم ظاهر

۱۸

۱. ق: سلوک

۲. ل: طریق

۳. ل: + به آن

۴. ل: - صلوات الله علیهم / ط: + اجمعین

۵. ق، ط: - ایشان

۶. ط: موافقت با

۷. ق: فرستاده اند

۸. ق: می فرماید

۹. ق: خانقاهی

- می‌گردانیدند^۱، و از جمله آنها^۲ در محله ما بقعه‌ای بود که مزار ابو اسحاق بوده است، و در سقف بقعه چراغی افروخته بودند که پیوسته روشن بود، و در کناره آن نوشته بودند^۳:
- چراغی را که ایزد بفرورد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد
آن معدن اسرار ربّانی چون آن حالت را مشاهده نمودند که مبنی بر حيله
است، مردی را فرستاد که پف کند، پف کرد و چراغ را خاموش کرد و ریشش
نسوخت. پس فرمودند^۴ که آن عمارت را خراب کردند، ظاهر شد که راهی از
سقف عمارت به خانه متولّی ساخته بودند، و از آن راه فتیله و روغن به چراغ
می‌رسانیده‌اند.
- و أيضاً بسیاری از علمای دین^۵ طریقه مرضیه صوفیه حقّ را داشتند و
اطوار و اخلاق ایشان مباین این جماعت بود، مانند شیخ بهاء الدین محمد -
رضوان الله علیه - که کتب او مشحون است به تحقیقات صوفیه، و والد
مرحوم فقیر^۶ از او تعلّم ذکر نموده بود، و هر سال یک اربعین به عمل
می‌آورد.
- و جمع کثیر از تابعان شریعت مقدّسه موافق قانون شریعت ریاضت
می‌داشتند، و فقیر نیز مکرّر اربعین‌ها بسر آوردم، و در احادیث معتبره وارد
شده است^۷ که: «هر که چهل صباح اعمال خود را برای خدا خالص کند، حقّ

۱. ق: می‌گردانید
۲. ط: اینها
۳. ل: + این بیت / ط: + این بیت را
۴. ق، ط: فرمود
۵. ق: این
۶. ق: حقیر
۷. ق: - است

- تعالی چشمه‌های حکمت را از دل او، به زبان او جاری می‌گرداند^۱.
- پس از این شواهد و دلایل که ذکر آنها موجب تطویل کلام^۲ است، باید که
 ۳ بر شما ظاهر باشد که این سلسله عالیه را که مرجو آن دین مبین و هادیان
 مسالک یقین‌اند با سایر سلسله‌های صوفیه که^۳ سالک مسالک اهل ضلال‌اند
 ربطی نیست، و ایشان برای ترویج امر خود به این سلسله عالیه خود را
 ۶ منسوب می‌گردانند^۴.
- و باید دانست که آنها که تصوّف را عموماً نفی می‌کنند از بی‌بصیرتی
 ایشان است، که فرق نکرده‌اند میان صوفیه^۵ شیعه و صوفیه اهل سنت، و چون
 ۹ اطوار و عقاید ناشایست از اینها دیده و شنیده‌اند گمان می‌کنند که همه^۶
 چنین‌اند؛ و غافل شده‌اند از آن که^۷ طریقه خاصّ شیعیان اهل بیت - علیهم
 السلام - همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و انزوای از اشرار
 ۱۲ خلق بوده، و طریقه صوفیه حقّ طریقه^۸ ایشان است.
- و سال‌هاست که شیعه به برکت آثار و انوار ایشان در مهد امنیّت^۹ و
 رفاهیّت‌اند، و علانیّه به ترویج دین مبین و نشر آثار ائمه طاهرین و دفع
 ۱۵ اعدای ایشان مشغول‌اند. و از زمان حضرت رسول^{۱۰} - صلی الله علیه و آله -
 تا ابتدای ظهور این دولت عالیه هرگز فرقه محقّه امامیه را چنین دولتی میسر

۱. بنگرید: جامع الاخبار / ۹۴ و عدة الداعی / ۲۳۲: «من أخلص لله أربعين صباحاً ظهرت ينبوع الحكمة من

۱۸ قلبه علی لسانه». ۲. ق: طول
 ۳. ق: و ۴. ق: می‌گردانید
 ۵. ق: + حقّه ۶. ق: همین
 ۷. ط: این که ۸. ق: طریق
 ۹. ق: امن ۱۰. ق، ط: رسالت

نشده بود که علانیةً به شرایع دین امامیه عمل کنند، و بر منابر و منارات اعدای دین را لعنت کنند و از شرّ مخالفان دین ایمن باشند.

- ۳ و^۱ مجملأً باید دانست که در همه امور افراط و تفریط خوب نیست، و طریقه حقّ طریقه^۲ و وسط است، چنان که^۳ حقّ تعالی فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...﴾^۴، و اگر در آنچه گفتیم تفکر نمایند^۵، در هر باب حقّ بر شما ظاهر می شود ﴿...وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۶.
- ۶ والحمد لله أولاً و آخراً، و صَلَّى اللهُ على محمد و آله الطاهرين^۷.
- ۹ تا این جا کلام آن - رحمة الله^۸ علیه - بود.

۱۲

۱۵

۱۸

۱. ق، ط: - و

۲. ق: چنانچه

۳. بقره / ۱۴۳: «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم».

۴. ق: نمایند

۵. بقره / ۲۱۳: «و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند».

۶. أجوبة مسائل ملا خلیل / چاپ شده در شرح باب حادی عشر چاپ سنگی.

۷. ق: - تا این جا کلام آن رحمة الله

فصل نهم

در نقل کلمات^۱ محدّث ربّانی، مولانا محمّد محسن کاشانی

- ۶ آن - قدّس سرّه - کتب و رسائل مطوّله و مختصره در تحقیق مطالب و معارف متألّهین تألیف فرموده که اکثر آنها به نظر این ضعیف^۲ رسیده است. لیکن رساله‌ای که مسمّی به انصافیه است و در اواخر^۳ ایام عمر شریف خود^۴ تألیف فرموده^۵ چون عزیز الوجود و مشتمل بر احوالات خود ایشان است^۶، لهذا او را بعبارتی در این رساله نقل می‌نمایم. و الله المستعان.
- فرموده است بعد از ادای حمد و صلوات:

[رسالة انصاف]

- فهمه رسالة فی بیان طریق العلم بأسرار الدین، المختصّ بالخواصّ و الأشراف، تسمّی بالانصاف لخلوّها من الجور و الاعتساف^۷.
- ۱۵ چنین گوید مهتدی به شاهراه مصطفی - صلّی الله علیه و آله - محمّد بن

۱. ق، ط: + فاضل
۲. ق: حقیر
۳. ق، ط: آخر
۴. ق: + نوشته
۵. ق، ط: + است
۶. ق، ط: می‌باشد
۷. این رساله‌ای است ویژه خاصان و بزرگان در بیان راه علم به اسرار دین، و به نام انصاف نامیده شد، از آن روی که از هرگونه ستم و نسجیدگی تهی است.

مرتضی - زاده الله الهدی علی الهدی - که در عنفوان شباب چون از تفقه در دین و تحصیل بصیرت^۱ در اعتقادات و کیفیت عبادات به تعلیم ائمه معصومین - علیهم السلام - آسودم، چنان که به توفیق حق^۲ سبحانه در هیچ مسأله محتاج به تقلید غیر معصوم نبودم، به خاطر رسید که در تحصیل معرفت اسرار دین و علوم راسخین نیز سعی نمایم^۳ شاید نفس را کمالی آید.

لیکن چون عقل را راهی به آن نبود و نفس در آن پایه ایمان که بود دری نمی‌گشود و^۴ صبر بر جهالت هم نداشت و علی الدوام مرا رنجه می‌داشت، بنابراین چندی در مطالعه^۵ مجادلات متکلمین خوض نمودم، و در ازاله جهل ساعی بودم، و چندی طریق مکالمات متفلسفین را به تعلم و تفهم پیمودم^۶، و یک چند باز بلندپروازی‌های متصوفه را در اقاویل ایشان دیدم، و یک چند در رعونت‌های من عندین گردیدم؛ تا آن که گاهی در تلخیص سخنان طوایف اربع، کتب و رسائل می‌نوشتم، و گاهی از برای جمع و توفیق بعضی را در بعضی می‌سرشتم. من غیر تصدیق بکَلِّها، و لاعزیمه قلب علی جلِّها، بل أُحطت بما لديهم خُبراً، و کتبت فی^۷ ذلك علی التمرین زبراً، فلم أجد فی شیء من إشاراتهم شفاء عِلَّتِي، و لا فی ارادة^۸ عباراتهم بلال غُلَّتِي؛ حتی خِفت^۹ علی نفسی اذ رأيتها فيهم، كأنها من ذویهم^{۱۰}، فتمثلت يقول من قال:

۱۸ ۱. ق: بصارت
 ۲. ق: - حق
 ۳. ل: تمام
 ۴. ل، ط: - و
 ۵. ل: مطالع
 ۶. ق: می‌پیمودم
 ۷. ق: علا
 ۸. ط: ادوات
 ۹. ق: نقصت / ل، ط: تعقت
 ۱۰. ل: دونهم

- خدعوني، نهبوني^١، اخذوني غلبوني^٢
- وعدوني، كذبوني، فإلى من أتظلم
- ٣ ففررت الى الله من ذلك، و عدت بالله من أن يوفّقني هنالك، و استعدت بقول امير المؤمنين - عليه السلام - في بعض ادعيته^٣: «أعدني اللهم من أن^٤ استعمل الرأي فيما لا يدرك قعره البصر و لا يتغلغل^٥ فيه الفكر»^٦.
- ٦ ثم أنبتُ الى الله و فوّضتُ أمرى الى الله، فهدانى الله ببركة متابعة الشرع المبين^٧ الى التعمّق في اسرار القرآن و احاديث آل سيّد المرسلين - صلوات الله عليهم أجمعين^٨.
- ٩ و فهمنى الله منها بقدر حوصلتى و درجتى من الايمان، فحصل لى بعده^٩ بعض الاطمينان، و سلب الله منى و ساوس الشيطان؛ و لله الحمد على ما هدانى، و له الشكر على ما أولانى، فأخذت انشد. [شعراً]:
- ١٢ ملك^{١٠} الشرق تشرق، و الى الروح تعلق
- غسق^{١١} النفس تفرق و رفض الفكر^{١٢} تهدم
- [...] ثم ائى جرّبت الأمور، و اختبرت الظلمة و النور. حتّى استبان لى انّ
- ١٥ طايفة من أصحاب الفضول المتخلّين متابعة الرسول غمضوا العينين، و رفضوا

٢. ق: عبنونى

١. ل: مهبونى

٤. ل: - ان

٣. ق: ادعية

١٨

٥. ط: - لا يتغلغل

٦. نهج البلاغة / خطبه ٨٧: «فلا تسمعوا رأى فيما لا يدرك قعره...»، (حاشية الانصاف / ١٨٤).

٨. ق، ط: - آل... أجمعين / ق، ط: + سيّد الأنام

٧. ق: المتين

١٠. ط، بعضى از نسخهها: تلك

٩. ل، مصدر: - بعده

١٢. ل: الكفر

١١. ط: عتق / ق: عن

الثقلين، و احدثوا فى العقايد بدعاً^١ و تخربوا فيها شيعاً، لا فى اثنين منهم اتفاق^٢، و لا فى ما بينهم تؤالف^٣ دين^٤. و لاتجانب اخوانى الا النفاق.

٣ و ذلك لانهم كانوا يطوفون حول الطوائف الاربع من غير بصارة و لا متابعة بصير، و كانوا بالحرى ان يتلى عليهم: ﴿و من الناس من يجادل فى الله بغير علم و لا هدى و لا كتاب منير﴾^٥ و كان الله مقتهم على صنعتهم^٦، هذا اذ لم يرزقهم الله^٧ التؤالف و الاتفاق، و وكلهم الى حب الرياسة و رذيلة النفاسة و النفاق، الى ان وقعوا بشؤوم هذا الصنع الشنيع الى التخالف و التدابر و التباغض و التناكر على من شأن النفوس الحسد و الكبرياء و عدم الانقياد^٨، و لمن كان من ابناء جنسها اذا كان معها فى زمان واحد، و أشدّ منهما^٩ اذا كان معها فى بلد واحد. و ليس كذلك اذا كان قد مات، أو لم يولد.

١٢ ثم حبهم الرياسة أوقعهم فى استبدادهم بالأراء و تشتتتهم فى الأهواء، فهم بما عندهم مغرورون، و بأنفسهم مُعجبون، و بمن سواهم مستهزؤون، و بما هم فيه مستهزؤون: ﴿...كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^{١٠}، فذرهم فى غمرتهم حتى حين.

١٥ قال امير المؤمنين - عليه السلام -: «ما كان ذى قلب بلييب، و لا على^{١١} كلّ ذى سمع بسميع^{١٢}، و لا كلّ ذى ناظر ببصير^{١٣}! فيا عجبا^{١٤} من خطأ هذه

١. ق: - بدعا	٢. ل: انفاق
٣. ط: تولف	٤. ق: - دين
٥. حج / ٨.	٦. ق: ضيعهم
٧. ق: - الله	٨. ط: الاتقياء
٩. ق: - منهما	١٠. مؤمنون / ٥٣.
١١. ط: - على	١٢. ق: سميع
١٣. نهج البلاغه / خطبه ٨٨.	١٤. ط: عجا و مالى لأعجب

الفرق على اختلاف حججها في دينها لا يقتضون اثر نبى، و لا يقتدون بعمل
وصى، و لا يؤمنون بغيب، و لا يعفون عن عيب^١؛ يعملون في الشبهات و
يسرون في الشهوات، المعروف بينهم ما عرفوا، و المنكر عندهم ما أنكروا،
مفرعهم في المعضلات الى^٢ أنفسهم، و تعويلهم في المبهمات على آرائهم. كان
كل امرئ^٣ إمام نفسه، قد أخذ منها^٤ فيما يرى بعري وثيقات^٥ و أسباب
محكمات^٦.

و قال - عليه السلام - في حديث آخر: «فأمرهم الله^٧ بالاختلاف
فأطاعوه، أم نهياهم عنه فعصوه؟ أم انزل الله سبحانه ديناً ناقصاً فاستعان بهم
على اتمامه؟ أم كانوا شركاء له؟ فلهم أن يقولوا و عليه ان يرضى، أم انزل الله
ديناً تاماً فقصر الرسول - صلى الله عليه و آله - عن تبليغه و ادائه؟ و الله
سبحانه يقول: ﴿... ما فرطنا في الكتاب من شيء^٨﴾^٩، فيه تبيان كل شيء^{١٠}»،
الحديث^{١١}.

و ما ذلك كله إلا لرفضهم التمسك بحبل الثقلين و تركهم وصية سيد
الثقلين!

١٥ ترى أحدهم مولعاً بالنظر الى كتب الفلاسفة، و ليس له طول عمره^{١٢} همّ

١. ل: غيب
٢. ط: + منهم
٣. ط: ثقات
٤. ط: + تعالى
٥. ط: + و قال
٦. ل: على
٧. ق: اخذتها
٨. نهج البلاغه / خطبه ٨٨ و بحار الانوار، ج ٣٢ / ٤٣.
٩. انعام / ٣٨.
١٠. اقتباس از نحل / ٨٩: «تبياناً لكل شيء».
١١. بحار الانوار، ج ٢ / ٢٨٤.
١٢. ل: عمر

سواه، و لایکون فی غیره هواه^۱، من قبل ان یحکم علماً شرعیاً اصلياً أو فرعیاً؛ بل ربّما لم یسمع قطّ ممّا جاء به^۲ نبیه^۳ فی^۴ ذویه^۵ سوی ما سمعه فی صغره من أمّه و أبیه، لم یتعلّم من الشریعة ادباً و لا سنّة، و لم یتقلّد من صاحبها فی علمه سنّة^۶.

۱. ق: سواه
۲. ط، ل: - به
۳. نسخه‌ها: بیئنة
۴. ل: - فی
۵. ط: ذروية / ذراریه
۶. مصدر: منة
۷. بدون گواهی و تصدیق، و میل قلبی به تمام آنها، بلکه از آن روی که بدان چه نزد آنهاست احاطه یابم از روی تمرین نگاهشته‌ای بنویسم. در اشارات آنها شفای بیماری خود را نیافتم (اشاره‌ای است لطیف به کتاب اشارات و شفای ابن سینا) و نوشتجات آنها جرعه‌ای بر تشنگی من نبود؛ تا بدان جا که بر جان خود ترسیدم؛ زیرا گفته‌های آنها را بافته‌هایی از خود دیدم، در این مقام این گفتار در خاطر من مجسم شد که:
۹. نیرنگ با من کردید و مرا به یغما بردید؛ مرا گرفتید و بر من چیره شدید * با من از سر وعده درآمدید و دروغ گفتید؛ پس من به که شرح مظلومیت خود برم.
۱۲. پس به سوی حضرت حق گریختم و به خدا پناه بردم که مرا بر آن موفق دارد، به گفته امیر مؤمنان در دعایش به سوی حق پناه جستیم: «پناه به تو می‌جویم بار خدایا از آن اندیشه که خود را به آنچه پردازم که بینایی به کنه آن نرسد و اندیشه بدان راه نیابد.» پس به سوی خداوند انابت کردم و کارم را بدو سپردم، خداوند به برکت پیروی از شرع مبین مرا به ژرفانگری در اسرار قرآن و احادیث اهل بیت پیشوای رسولان - که درود خدا بر آنها باد - هدایت نمود؛ و به اندازه دریافتن و درجهام از ایمان به فهم آن نائل آورد. پس اطمینان اندکی بر من حاصل شد و خداوند وسوسه‌های شیطان را از من دور ساخت. شکر خدای را بر آن راهی که بر من نمود و شکر بر آن نیکی‌ای که بر من کرد. در این مقام شعری سرودم!
۱۵. سلطان مشرق طلوع کرد و بر جان آویخت * تیرگی نفس از بین رفت و بی‌فکری نابود گشت. [و این فضل خداست که بر هر که او خواهد آید.]
۱۸. پس آنگاه آن کارها را آزمودم، روشنی و تاریکی را آزمایش کردم تا آن که بر من معلوم گشت که گروهی از دونان - که خود را به پیروی حضرت رسول منسوب می‌دارند - چشمان خود را فرو بسته‌اند و تقلین (کتاب و عترت) را به گوشه‌ای نهاده‌اند، و در اعتقادات بدعتی نو نهاده‌اند و در آن گروه گروه شده‌اند، در هیچ دو نفری از آنان همبستگی نیست و در آنچه که بدان گروهیده‌اند همدلی نیست، جز دورویی در بین ایشان هیچ دوستی‌ای نیست، و این از آن روست که آنان بدون بینش و پیروی صاحب بصیرتی بر گرد گروه‌های چهارگانه می‌گردند، و شایسته است که بر آنان خوانده شود: «برخی از مردم از روی جهل و گمراهی بدون هیچ کتاب و حجت روشنی کار خدا جدل می‌کنند». بر آنچه اینان می‌سازند خشم الهی است، چه حضرت حق همدلی و دوستی و

سبحان الله! عجب دارم از قومی که بهترین پیغمبران را برای ایشان فرستادند به جهت هدایت، و خیر ادیان ایشان را ارزانی فرمودند^۱ از روی مرحمت و عنایت، و پیغمبر ایشان کتابی گذاشته و خلیفه دانایان کتاب واحد^۳

→

همبستگی روزی آنان نکرده، و به جای آن بدینان دوستاری ریاست و خودپرستی و نفاق داده است، تا به واسطه نحسی این ساخته ناشایست آنها به دوری از یکدیگر و دشمنی و کینه‌توزی و دورویی افتند؛ افزون بر آن که حال نفسانی ایشان حسد و کبر و عدم پیروی از اقران است، و این عدم پیروی از هم‌شهریانسان بیشتر است. بهتر این بود که اینان زاده نمی‌شدند یا می‌مردند.

دوستاری ریاست در اینان، آنها را به خودرایی در هوس‌های گوناگون می‌کشانند. بدان‌چه دارند مغرورند و به خویشتن مُعجب و به دیگران سخریه پیشه: «هر گروهی به آنچه نزد خود پسندیدند در جهل و غفلت خود تا قیامت به سر برند».

امیر مؤمنان که درود، بر او باد فرمودند: «نه هرکسی دل دارد اندیشه‌مند است و نه هر صاحب‌گوشی شنواست و نه هر صاحب‌چشمی بینا؛ شگفتا از اشتباه این گروه‌ها؛ با دلایل گوناگونی که بر دین خود دارند، [به گمان خود] پا بر جای پای پیامبر می‌نهند حال آن‌که از عملی وصی او پیروی نمی‌کنند، نه به غیب ایمان دارند و نه خود را از عیب مبرا می‌دانند؛ به شبهات عمل می‌کنند و در شهوات غوطه‌ورند؛ عمل نیک به نزدشان همان است که خود نیک می‌شمردند و عمل منکر و زشت آن است که خود آن را زشت می‌دانند. در مشکلات به خود پناه می‌جویند، در مبهمات تنها به رأی خود تکیه می‌جویند؛ گویی که هر یک امام خویشند که به دستگیره‌های مطمئن و اسباب محکمی که خود می‌اندیشند و ساخته‌اند، چنگ می‌زنند».

و همو در حدیث دیگری فرمودند: «آیا خداوند سبحان آنان را به پراکندگی و اختلاف فرمان داده و آنها اطاعتش کردند؟ و یا آنها را از پراکندگی و اختلاف نهی نموده و آنان نافرمانیش کردند؟ و یا این که خداوند دین ناقصی فرو فرستاده و در تکمیلش از آنان یاری خواسته؟ و یا این که آنان شریک خدایند که سخن سر دهند و خدا بر گفتار آنان رضایت دهد؟ و یا این که خداوند سبحان دینی کامل فرو فرستاده ولی پیامبرش - که درود خدای بر او باد - در تبلیغ و ادای آن کوتاهی ورزیده، حال آن که خدای سبحان می‌فرماید: «در قرآن از هیچ چیز فروگذاری نکردیم». و نیز می‌فرماید: «در قرآن بیان همه چیز آمده است».

و همه جز این نیست که اینان از چنگ زدن به ریسمان کتاب و عترت روی برتافته‌اند، و وصیت سرور زمینان و آسمانیان را به گوشه‌ای وانهادند؛ می‌بینی که یکی از ایشان به وَّلَع تمام سر به کتاب‌های فلاسفه فرو برده و در درازی عمر خود همتی جز این ندارد و آرزویی غیر این در سر نمی‌پروراند، حال آن که پیش از آن، دانش اصلی و فرعی شرع را فرا نگرفته؛ بلکه چه بسا اصلاً از آنچه پیامبر خدا آورده جز آنچه در کودکی از پدر و مادر شنیده، چیزی به گوش او نرسیده؛ از شریعت نه ادبی و نه سنتی را فرا گرفته، و نه از مرجعی از روی منت تقلید نموده.

بعد واحد به جای خود گذاشته به نصی از جانب حق تا^۱ افاضه نور او تا قیام قیامت باقی، و تشنگان علم^۲ حکمت را به قدر حوصله و درجه ایمان هر یک ساقی باشد. ^۳ حيث قال: «انّی تارك فيكم الثقلين ان تمسّکتُم بهما^۴ لن تضلّوا بعدی: کتاب اللّٰه و عترتی و اهل بیتی»^۵. ایشان التفات به هدایت او نمی نمایند، و از پی دریوزه علم بر در امم سابقه می گردند، و از نم جوی آن قوم استمداد می جویند، تا به عقول ناقصه خود استبداد^۶ می نمایند.

بیت^۷

مصطفی اندر جهان آن گه کسی گوید ز عقل

آفتاب اندر فلک، آن گه کسی جوید سُها^۸

روی: «انّ اناساً من المسلمین آتوا رسول اللّٰه - صلّی اللّٰه علیه و آله -

بکتف، کتب فیها بعض ما یقولہ الیهود، فقال - صلّی اللّٰه علیه و آله - : کفی بها

ضلالة قوم ان یرغبوا عمّا جاء به نبیّهم الی^۹ ما جاء بغير^{۱۰} نبیّهم^{۱۱}، فنزلت: ﴿أَوْ

لَمْ یَکْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْکِتَابَ یُتْلَىٰ عَلَیْهِمْ إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَّ ذِکْرًا لِّقَوْمٍ

یُؤْمِنُونَ^{۱۲}﴾^{۱۳}.

۱. ق: یا ۲. ط: + و

۳. ق: حدیث ۴. ق: بها ۱۵

۵. ارشاد القلوب، ج ۱ / ۱۳۱: «ما إن»، نیز بنگرید: تنمة المراجعات با ذکر مصادر گوناگون. «میان شما ثقلین را وامی گذارم، اگر بدان تمسک شود، پس از من گمراه نگردید؛ کتاب خدا، و عترتم را یعنی اهل بیتم را»

۶. ط: استمداد ۷. ق: - بیت / ط: نظم

۸. ل: زهار ۹. ط: + غیر

۱۰. ط: به ۱۸

۱۱. بسنجید: المصنف عبدالرزاق، ج ۳۶ / ۱۱ و مجمع الزوائد، ج ۱ / ۱۸۲ (حاشیه انصاف).

۱۲. عنکبوت / ۵۱.

۱۳. روایت شده است که گروهی از مسلمانان کنفی به نزد رسول خدا(ص) آوردند که بر آن گفته‌ای از یهود نوشته

و ورد أنه ذکر فی مجلس النبی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - أرسطاطاليس، فقال: «لو عاش حتى عرف ما جئت به لا تبعني^۱ على ديني^۲».

۳

نظم^۳

باز ار چه گاه^۴ گاهی بر سر نهد کلاهی

مرغان قاف دانند آیین پادشاهی

۶

همانا این قوم گمان کرده‌اند که بعضی از علوم دینی^۵ هست که در قرآن و حدیث یافت نمی‌شود و از کتب فلاسفه و یا متصوفه می‌توان دانست^۶، از پی آن باید رفت. مسکینان نمی‌دانند که خلل و قصور^۷ نه از جهت حدیث و قرآن است؛ بلکه خلل در فهم و قصور در درجه ایمان ایشان است. قال الله سبحانه: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۸، الی غیر ذلك ممّا فی معناه.

۱۲

هرگاه خلل و قصور در فهم و ایمان^۹ ایشان باشد، مطالعه کتب فلاسفه و

→

۱۵

شده بود. رسول خدا(ص) فرمودند: در گمراهی یک قوم این بس است که از گفته پیامبر خود به گفته غیر از پیامبر خود میل و رغبت کنند. سپس این آیه بر پیامبر نازل شد: «ایا بر ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود بر تو فرو فرستادیم، در حقیقت در این کار برای مردمی که ایمان دارند، رحمت و یادآوری است.»

۱. ق: لاتبعینی

۱۸

۲. در جوامع معتبر روایی یافت نشد. «اگر [ارسطو] آن قدر زنده بود که آنچه را من آوردم می‌شناخت از دین من

۳. ق: - نظم

پیروی می‌کرد.»

۵. ق: دنیه

۴. ق: گاهی

۷. ق: تصور

۶. ق: داشت

۸. نحل / ۸۹: «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود است و رحمت و بشارتگری

۹. ق: - و ایمان

است، بر تو نازل کردیم.»

متصوّفه نیز سود^۱ نخواهد داشت؛ چرا که آن را نیز کما هو حقّه نخواهند فهمید.

نظم^۳

۳

گر جهان را پر در مکنون کنم روزی تو گر نباشد چون کنم^۴
این کوته آستینان تا کی دراز دستی نمایند، باید بدانند که اگر آسمان
رفته‌اند زیاده از قدر حوصله و درجهٔ ایمان خویش نمی‌توانند فهمید، اگر
توانند به تقویت ایمان حوصله را وسیع‌تر گردانند شاید به بالاتر بتوانند^۵
رسید: ﴿...لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۶، و الا هر چند که^۷ در این^۸ مطالب بیشتر خوض
کنند گمراه‌تر گردند، من حیث لایشعرون. نعوذ باللّٰه من الضلال بعد الهدی.^۹

نظم

نکته‌ها چون تیغ پولاد^۹ است تیز

چون نداری تو سپر واپس گریز^{۱۲}

پیش این پولاد^{۱۰} بی‌اسپر میا

کز بریدن تیغ را نبود حیا^{۱۱}

قال مولانا الباقر - علیه السلام - : «انّ الله العليم الحكيم^{۱۲} انما غضبه على^{۱۵}

۱. ق، ط: سودی

۲. ق: نخواهد

۳. ق: - نظم

۴. ر. ک: مثنوی معنوی، دفتر ۱ / ۱۶۴.

۵. ق، ط: توانند

۶. زمر / ۲۶ و قلم / ۳۳: «... واگر می‌دانستند».

۷. ق: - که

۸. ط: + قسم

۹. ق: فولاد

۱۰. مصدر: الماس

۱۱. مثنوی معنوی، دفتر ۱ / ۵۰.

۱۲. ق: الحكيم العليم

من لم یقبل منه^۱ رضاه، و انما یمنع من لم یقبل منه عطاءه، و انما یضلّ من لم یقبل منه^۲ هداه^۳.

۳

نظم

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست^۴

۶

ای برادر! سعی کن تا ایمان و یقینت از راه زهد و تقوی قوی تر گردد تا علم و حکمت بیفزاید: ﴿و اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ...﴾^۵. و الاّ زیاده^۶ سری مکن و پا از گلیم خویش بیشتر مکش! «رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعدّ طوره»^۷.

۹

نظم

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی^۸

۱۲

که جام جم نکند سوذ وقت بی بصری^۹
نعم «انّ شاهی المعرفة اشمخ من^{۱۰} ان یطیر الیه^{۱۱} کلّ طایر، و سرادق

۱۵

۱. ق: - منه

۳. بحار الانوار، ج ۷۸ / ۳۵۹: «خداوند مسلماً دانا و حکیم است، غضب او فقط بر کسی است که رضای او را نپذیرد و فقط رضای خود را از کسی منع می کند که عطای او را نپذیرد، و فقط کسی را گمراه می کند که هدایت او را نپذیرد».

۴. دیوان حافظ / ۲۳۳.

۱۸

۵. بقره / ۲۸۲: «و از خدا پروا کنید، و خدا [بدین گونه] به شما آموزش می دهد...».

۶. ل: زیاد

۷. بحار الانوار، ج ۷۵ / ۶۶: «خدا رحمت کند آن بنده ای را که قدر خویش بشناسد و از حد خویش نگذرد».

۸. ل، ط: مجو

۹. دیوان حافظ / ۲۶۳.

۱۰. ق: - من

۱۱. ق: الله

البصيرة أحجب^۱ من ان يحوم حوله كل سائر^۲.

نظم

۳ شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس

که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست^۳

۶ نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست

۹ نه هر که سر نتراشد^۴ قلندری داند^۵

این سخن که مذکور شد با متفلسفه و متصوفه و پیرو ایشان است.

و اما مجادلات با^۶ متکلمین و متعسفان من عندین^۷ فهم کما قیل، افسار

۱۲ تقلید از سر بیرون انداخته، فطرت^۸ اصلی را سرنگون ساخته، به ظواهر نبوت

و توابع آن قانع نباشند، و از خود سخن چند بیهوده تراشند، نه طبعشان گذارد

که بر^۹ سر تقلید روند و نه توفیقشان باشد که بوی تحقیق شنوند: ﴿مُذَبِّبِينَ

۱۵

۱. ل: اعجب

۲. شرح رساله زینون فارابی / ۸، به نقل از افلاطون: «بلندای معرفت شامخ تر از آن است که هر پرنده‌ای بر دور

۱۸ آن بگردد، و سراپرده بصیرت پوشیده تر از آن است که هر رهگذری بر گرد آن راه یابد».

۳. دیوان حافظ / ۳۷. ط: بتراشد

۵. دیوان حافظ / ۱۱۷. ق: - با

۷. ل: عندیتی. ق: خطرات

۹. ل، ط: با

بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ...^۱.

نظم

۳ از بهر فساد و جنگ، بعضی^۲ مردم
کردند به کوی گمرهی خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته‌اند

۶ فِى الْقَبْرِ يَضْرِبُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ^۳
و بالجمله طایفه‌ای واجب و ممکن^۴ گویند، و قومى علت و معلول
می‌نامند، و فرقه‌ای وجود و موجود نام می‌نهند، و من عندی را هر چه خوش
آید، و ما متعلمان که مقلدان اهل بیت معصومین و متابعان شرع مبینیم سبحان
۹ الله^۵ می‌گوییم، الله را الله می‌خوانیم، و عبید^۶ را عبد می‌دانیم. قال الله
سبحانه: ﴿إِنَّ كُلَّ^۷ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا^۸﴾. نام دیگر
از پیش خود نمی‌تراشیم^۹، و [به] آنچه شنیده‌ایم قانع می‌باشیم.

۱۲ و شکى در این نیست که در محکّمات ثقلین از این نوع سخنان که در
میان طوایف متداول و اصطلاحی^{۱۰} که بر زبان^{۱۱} ایشان جاری و^{۱۲} متقابل^{۱۳}

۱۵

۱. نساء / ۱۴۳: «میان آن [دو گروه] دو دلند؛ نه با اینانند و نه با آنان...».

۲. ل: بعض

۳. ق: + بیند

۴. ق: + چه

۵. ل: - کل

۶. ط: عبد

۷. ق: + بیند

۸. ق: + چه

۹. ق: + بیند

۱۰. ق: + چه

۱۱. ق: + چه

۱۲. ق: + چه

۱۳. ق: + چه

۱۴. مصدر: متداول / این ضبط صحیح‌تر است.

۱۸

است هیچ خبر و اثر نیست، و تأویل متشابهات هر کسی^۱ را میسر نیست^۲، بلکه مخصوص راسخین فی العلم است: «و هم المقرون^۳ بجملة^۴ ما جهلوا تفسیره، المعترفون بالعجز عما لا یحیطون به^۵».^۶

۳ قال رجل لامیر المؤمنین - علیه السلام - : «صف لنا ربنا لنزداد له حباً و به^۷ معرفة». فغضب - علیه السلام - ثمّ صعد المنبر و خطب خطبةً جلیلةً قال فیها: «فانظر ایها السائل فیما ذلك القرآن علیه من صفته فأتم^۸ به، و استضىء^۹ بنور هدیته، و ما کلفک الشیطان علمه ممّا^{۱۰} لیس علیک فی الكتاب فرض^{۱۱} و لا فی سنّة النبی - صلی الله علیه و آله - و ائمة الهدی اثره، فکلّ علمه الی الله سبحانه، فانّ ذلك منتهی حق الله علیک».

۹ و اعلم انّ الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم الله عن اقتحام السدد^{۱۲} المضروبة دون الغیوب، فلزموا^{۱۳} الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب. فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علماً، و سمی ترکهم التعمق فیما لم یكلفهم البحث عن کنهه رسوخاً، فاقصر علی ذلك القدر^{۱۴}، و لا تقدر عظمة الله سبحانه علی قدر عقلک، فتكون من الهالکین^{۱۵}.

۱. ط: کس

۱۵

۲. ل، ق: - نیست

۳. ل: مقرون

۴. ق: بجملة

۵. ط: - لا یحیطون به

۶. راسخان در علم آنانی هستند که اقرار دارند به جهل خود، در اموری که تفسیرش را نمی دانند، و اعتراف دارند به ناتوانی خود از آنچه که بدان علم ندارند.

۷. ق: - به

۸. ل: استغنی

۸. ط: فانتم

۱۸

۹. ط، مصدر: لیس فی الكتاب علیک فرضه

۱۰. ق: عما

۱۱. ط: - فلزموا

۱۲. ق: + و

۱۴. ط: - القدر

اشار - علیه السلام - فی کلامه هذا الی قوله عزّ و جلّ^۱: ﴿...يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدَ رَبِّنَا...﴾^۲ ۳.

۳ و قال - علیه السلام - لابنه الحسن فی وصیّته كتبها الیه: «دع القول فیما لاتعرف، و الخطاب فیما لاتکلف^۴، و امسک عن طریق اذا خفت ضلالتہ، فان الکفّ عند حیرة الضلال خیر من رکوب الالهوال»^۵.

۶

→

۱۵. نهج البلاغه / خطبه ۹۱ و بحار الانوار، ج ۵۱ / ۱۰۶ و ج ۳۱۷ / ۷۷: «مردی به حضرت امیر مؤمنان - که درود خدا بر او باد - گفت: خدایت را بر من وصف نمای تا دوستی من بر او زیاده گردد و به او شناخت یابم. حضرت از این سخن در غضب گشتند و بر منبر برآمدند و خطبه‌ای گران قدر ایراد کردند. در آن فرمودند:

۹ سپاس خدایی را که نابخشیدن، و بخل ورزیدن بر مال او نیفزاید، ودهش و بخشش او را مستمند ننماید. چه هر بخشنده‌ای جز او - چون بخشد - مال خود را کاهش دهد، و هر نابخشنده‌ای - مگر او - سزاوار نکوهش بود. - او را سزد - که منت نهد بر بندگان، با بسیاری بخشش و نصیب که دهد - به این و آن.

۱۲ آفریدگان، روزی خوار اویند، و روزی آنان را پایندان است. قوت آنان را مقدر داشته - و رساننده بدیشان است. راه مشتاقان را به سوی خود گشاده است. و به خواهندگان نعمتش - صلاهی عام داده است. به خواهند بیشتر نبخشد از ناخواهان، بخشش وی بدین، کمتر نیست از آن. اولی است، که آغازی ندارد تا پیش از او چیزی بود؛ و آخری است، که پایانش نیست تا تصوّر چیزی پس از او رود. دیده‌ها را نگذارد تا بدو تواند رسید؛ یا عظمت و بزرگی وی را تواند دید. روزگار بر او نگذشته تا دگرگون شود، در جایی نبوده تا به جای دیگر رود. اگر ببخشد آنچه از کاهای کوهستان‌ها برآید، و صدف‌های دریاها بدان دهان گشاید، از سیم و زر باب برآورده از زمین، و مروارید غلطان، و مرجان دست‌چین، در بخشش او اثری نگذارد، و خزانه گسترده‌ی وی را به پایان نیارد. ۱۵ و اندوخته‌های انعام نزد او چندان است، که افزون از درخواست آفریدگان است. او بخشنده‌ای است که پرسش خواهندگان چشمه جود او را نخشکاند؛ و ستهیدن آنان در طلب، او را به زفتی نکشاند». (ترجمه نهج البلاغه شهیدی، ۷۴ و ۷۵).

۱. ط: + والراسخون فی العلم

۲. آل عمران / ۷.

۳. آن حضرت (ع) در گفتار خود به این کلام خداوند عزّ و جلّ اشاره کرده‌اند: «می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست».

۱۸

۴. ق: أن تکلف

۵. آن حضرت (ع) در وصیت مکتوب خود به فرزندشان امام حسن نوشتند: «در مورد آنچه نمی‌دانی سخن مگوی و در آنچه وظیفه نداری کسی را مخاطب مساز، در راهی که بیم گمراهی داری گام مگذار، چه خودداری به هنگام بیم از گمراهی، بهتر از آن است که خود را در مسیرهای خطرناک بیفکنند».

و قال أيضاً في هذه الوصية: «واعلم يا بني إن أحب ما أنت أخذ به إلى من وصي تقوى الله، و الاقتصار على ما فرضه الله عليك، و الاخذ بما مضى عليه الاولون من آباءك و الصالحون من اهل بيتك. فانهم لم يدعوا ان نظروا لانفسهم كما انت ناظر، و فكروا كما انت مفكر^۳، ثم ردهم آخر ذلك الى الاخذ^۴ بما عرفوا، و الامسك عما لم يكلفوا^۵. با حضرت امام حسن - عليه السلام - چنين خطاب می کند تا به امثال ما چه رسد.

نظم

حافظ اينجا آشنایان در مقام^۶ حيرتند

دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب^۷

و قال - صلوات الله و سلامه عليه - : «ما وَّحَّدَهُ مِنْ كَيْفِهِ، وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ، وَ لَا آيَاهُ عَنِّي مَن شَبَّهَهُ، وَ لَا صَمَدَهُ مِنْ أَشَارِ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ»^۸.

و قال السجّاد - عليه السلام - : «ان الله عزّ و جلّ علم أن^۹ يكون في آخر

۱. ق: افترضه

۲. ق: - ناظر... انت

۳. ل: متفكر

۴. ق: الاخذ

۵. نهج البلاغه / نامه ۳۱: و نیز در آن وصیت فرمودند: «بدان پسرکم آنچه بیشتر دوست دارم از وصیتم به کار بندی، از خدا ترسیدن است و بر آنچه بر تو واجب داشته، بسنده کردن؛ و رفتن به راهی که پدران پیمودند و پارسایان خاندانت بر آن راه بودند، چه آنان از نگریستن در کار خویش باز نایستادند، چنان که تو می نگری، و نه از اندیشیدن چنان که تو می اندیشی؛ و انجام کار چنانشان کرد که آنچه را شناختند به کار بستند، و از بند آنچه بر عهده شان نبود رستند». (ترجمه نهج البلاغه شهیدی، ۲۹۸).

۶. ق: طریق

۷. دیوان حافظ / ۹.

۸. نهج البلاغه / خطبه ۱۸۶: «یگانه اش ندانسته آن که برای او چگونگی انگاشته، و به حقیقت او نرسیده آن که برایش همانندی پنداشته، و نه بدو پرداخته آن کس که او را به چیزی همانند ساخته، و نه قصد او کرده آن که بدو اشارت نموده، و یا به وهمش درآورده»، (ترجمه نهج البلاغه شهیدی، ۲۰۰).

۹. ق: ط: أنه

- الزمان أقوام متعمقون فأنزل الله: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ و الآيات من سورة الحديد الى قوله: ﴿...عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۲ فمن رام وراء ذلك فقد هلك^۳.
- و قال: «لو اجتمع اهل السماء و الارض ان يصفوا الله بعظمته لم يقدرُوا»^۴.
- و قال الباقر - عليه السلام - : «هل سمى عالماً قادراً الا لما وهب العلم للعلماء، و القدرة للقادرين، كلما ميزتموه^۵ بأوهامكم فى ادق معانيه، فهو مخلوق مصنوع مثلكم مردود اليكم، و لعل النمل الصغار^۶، يتوهم ان لله زبانيتين؛ لانهما^۷ كمالها و يتوهم^۸ ان عدمهما^۹ نقصان لمن لا يكونان^{۱۰} له. و هكذا حال العقلاء فيما^{۱۱} يصفون الله تعالى [به]»^{۱۲}.
- و قال - عليه السلام - : «تكلّموا فى خلق الله و لا تكلّموا^{۱۳} فى الله فان

- ۱ . توحيد / ۱ : «بگو: او خدایى است یکتا». ۲ . آل عمران / ۱۱۹ و غیره: «و او به راز دلها داناست».
- ۱۲ ۳ . کافی، ج ۱ / ۹۱ و التوحید / ۲۸۳ : «حضرت سجاده (ع) فرمودند: خداوند عزّ و جلّ می دانست که در آخر الزمان گروهی ژرفانگر می آیند، خداوند «قل هو الله احد» و آیهایى از سوره حدید را تا «علیم بذات الصدور» نازل فرمود؛ هرکس چیزی وراى این بخواهد نابود گردد».
- ۴ . کافی، ج ۱ / ۱۰۲ و هموع (ع) فرمودند: «اگر تمامی اهل زمین و آسمان گرد هم آیند تا وصف بزرگی خداوند کنند، نمی توانند».
- ۱۵ ۵ . ط: منبرتموها / ق: میزتموها
- ۶ . ق: الصغایر ۷ . ق: كأنها
- ۸ . ط: تتصور ۹ . ل: عدمها
- ۱۰ . ق: لا یكون
- ۱۱ . مصدر: زبانیتین فان ذلك کمالها ویتوهم أن عدمها نقصان لمن لا یتصف بهما وهذا حال العقلاء فیما
- ۱۲ . بحار الانوار، ج ۶۹ / ۲۹۳ : «حضرت باقر (ع) فرمودند: آیا جز این نیست که خداوند، عالم قادر از آن روست که به علماء، علم بخشیده است و به قادران، قدرت. هر آنچه که شما به نازک اندیشی درباره او توهم کنید مخلوق و دست ساخته ای همچو شماست که ارزشی جز برای شما ندارد. مورچه کوچک چنین می پندارد که شاید خداوند دارای دو شاخک است زیرا که آن را کمال وی می پندارد و عدم آن را نقصان کسی می داند که ندارد. و چنین است حال دانش ورزان در آنچه که خدا را بدان توصیف می کنند».
- ۱۳ . ق: لا تتکلموا

- الكلام في الله^۱ لايزداد صاحبه الا تحييراً^۲.
- وقال الصادق - عليه السلام - : «كيف اصفه بالكيف و هو الذي كيف الكيف،
 ۳ حتى صار كيفاً، فعرفت^۳ الكيف بما كيف لنا من الكيف»^۴.
- و^۵ قال - عليه السلام - : «لا تعدوا القرآن فتضلوا بعد البيان»^۶.
- وقال الكاظم - عليه السلام - : «ان الله اعلى و اجل و اعظم من ان يبلغ كنه
 ۶ وصفه [وصفوه] بما وصف^۸ به نفسه، و كفوا عما سوى ذلك»^۹.
- و قيل له - عليه السلام -^{۱۱} : «بما اوحى الله؟» قال: «لا تكونن^{۱۲} مبتدعاً، من
 هلك، و من ترك اهل [ص] نظر برأيه ضلّ، و من ترك^{۱۳} كتاب الله و قول نبيه
 ۹ بيت نبيه كفر^{۱۴}»^{۱۵}.

۱. ل. ق: - فان الكلام في الله
۲. كافي، ج ۱ / ۹۲ و وسائل الشيعة، ج ۱۶ / ۱۹۶: «و هموع) فرمودند: درباره مخلوقات خداوند گفتگو نمائید و
 ۱۲ درباره خداوند گفتگو نکنید؛ چه گفتگو درباره خداوند چیزی جز حیرت را برای شخص نمی افزاید».
۳. ق: تعرف
۴. بسنجید: بحار الانوار، ج ۵۰ / ۱۷۸ با اختلاف از حضرت رضا - عليه السلام. حضرت صادق(ع) فرمودند:
 «چگونه خداوند را به چگونگی (کيف) وصف کنیم. حال آن که او «چگونگی» (کيف) را چگونگی (کيف) کرده تا
 چگونه باشد، چگونگی را به همان نوع چگونگی که در نزد ما چگونگی است، در می یابیم».
۵. ل. ط: - و ۱۵ ۶. ط: التبيان
۷. کافي، ج ۱ / ۱۰۰: «بر قرآن سبقت مجویید چه بعد از بیان [واقع در آن] گمراه می گردید».
۸. ل: وصفه ۹. ق: عما سواك
۱۰. کافي، ج ۱ / ۱۰۲: «خدا بالاتر و والاتر و بزرگتر از این است که حقیقت صفتش درک شود، پس او را به آنچه
 خود توصیف نموده بستایید، و از غیر آن باز ایستید»، (ترجمه اصول کافي، ج ۱ / ۱۳۷).
۱۱. ق: - ع ۱۸ ۱۲. ط: + بالله
۱۳. ل: تيرك ۱۴. ط: كفرك / ق: كفروا
۱۵. کافي، ج ۱ / ۵۶ و وسائل الشيعة، ج ۲۷ / ۴۰: «گفتند به چه وسیله خدا را به یگانگی پرستم؟ فرمود: [ای
 یونس] بدعتگزار مباش، کسی که به رأی خویش توجه کند هلاک شود، و هر که خانواده پیامبرش (ص) را رها
 کند گمراه گردد، و کسی که قرآن و گفتار پیامبرش را رها کند کافر گردد»، (ترجمه اصول کافي، ج ۱ / ۷۳).

قال الرضا - عليه السلام - : «اللهم لا اصفك الا بما وصفت به نفسك»^۱.

و قال: «و ما توهمت^۲ من شیء فتوهم^۳ الله غیره»^۴.

۳

نظم

جهان مستفق بر الهیئتش

فرو مانده در کنه ماهیئتش [...]

۶

نه ادراک در کنه ذاتش رسد

نه فکرت به غور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

۹

نه در ذیلِ وصفش رسد دستِ فهم

که خاصان در این ره فرس رانده‌اند

بلا احصی از تک فرو مانده‌اند^۵

۱۲

فلاتلفت الی^۶ من یزعم^۷ انه قد وصل الی کنه^۸ الحقیقة المقدسة، بل

أحثّ التراب فی فیه، فقد ضلّ و غوی و کذب و افتری^۹، فانّ الامر أرفع و

أظهر من ان یتلوّث بخواطر البشر، و کلّ ما یتصوّر^{۱۰} العالم الراسخ فهو عن

۱۵

حُرْم^{۱۱} کبریائه بفراسخ، و أقصى ما وصل الیه الفکر العمیق فهو غایة مبلغه من

۱. بحار الانوار، ج ۴ / ۴۰: «بار خدایا تو را توصیف نمی‌کنم مگر بدان چه خویش را بدان توصیف کرده‌ای».

۲. ل: توهم

۳. فتوهموا

۱۸

۴. کافی، ج ۱ / ۱۰۱.

۵. بوستان سعدی / ۲۰۷، دیباجه، با تفاوت در ترتیب ابیات.

۶. ل: علی

۷. ق: + ابی

۸. ل: کنهه

۹. ل: افتر

۱۰. ط: تصوّر

۱۱. ط: حریم

التدقيق^۱.

نظم

- ۳ آنچه پیش تو غیر^۲ آن ره نیست
غایت فهم^۳ توست الله نیست
گفتم: همه ملک حسن سرمایه توست
۶ خورشید فلک چو ذره در سایه توست
گفتا: غلطی زما نشان نتوان یافت
از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه توست
۹ فسبحان^۴ من حارت^۵ لطایف الاوهام فی بیداء کبریائه و عظمته، و
سبحان من لم يجعل للخلق سبيلاً الى معرفته الا بالعجز عن معرفته^۶.
و ليعلم ان هذه الطوائف الاربع و ان كانوا يسيرون في الحيرة يجولون في
الضلال، الا ان الانصاف يحكم بانهم على اختلاف مذاهبهم لم يخرجوا بشيء
۱۲ من أقاويلهم و عقايدهم من الاسلام، و لم يأتوا بما يوجب على أحدهم اسم
الكافر باتفاقهم جميعاً على الاقرار بالله و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر،
و إلزامهم أحكام الشرايع و عزيمة من قلوبهم و جدتهم في السعي في وجدان
۱۵

۱۸ . ۱ به کسی که می‌پندارد به کنه حقیقت مقدس حضرت حق رسیده، التفات منمای و خاک در دهان او ریز! او
گمراه گشته پس گمراه سازد، دروغ گفته و دروغ می‌بندد؛ زیرا حقیقت حضرت حق بلندمرتبه‌تر و آشکارتر از آن
است که به اندیشه بشر آوده گردد؛ و هر آنچه عالم سترگ در این مقام تصور کند از غرقگاه کبریای الهی
فرسنگ‌ها دور است، و نهایت آنچه که فکر ژرف بدان رسد همان رسیدن به نهایت دقت‌ورزی است.

۳. ق: فکر

۲. ق: + از

۵. ل: جارت

۴. ق: سبحان

۶. ل: معرفة

ما ضلّ عنهم^۱ من مطلوبهم.

فان ثبت تحقق^۲ فی^۳ شخص من اشخاصهم إنّه لم یهدد بولاية^۴

المعصومین - علیهم السلام - فهو خارج عن الايمان بالمعنی الأخصّ دون^۳
الاسلام كما یستفاد من الاخبار المعصومیّة؛ الا اذا كان ناصبياً^۵، فحینئذٍ یرج
من الاسلام و یرتفع السبّ و اللعن بشرط أن یركون مصرّاً علی النصب الی
حین موته من غیر توبة.^۶

ثمّ لمّا ثبت من ائمتنا - علیهم السلام - المنزلة بین المنزلتین و هی الضلال
دون الکفر بین^۶ الايمان و الکفر، و ثبت أنّ أمر صاحبها الی الله سبحانه؛
فلا یجوز لعن أحد ممّن^۷ كان علی الفطرة بمجرد کونه ضالّاً ما لم یرتفع کفره^۹
یقیناً، و ما لم یرتفع ثباته علی کفره الی أن ادركه الموت متیبناً^۸.

۱. ل: منهم
۲. ط: + قطعاً
۳. ق: من / کذا، عبارت قدری مضطرب است.
۴. ل: بولايتهم / ط: + الائمة
۵. ل، ق: ناصباً
۶. ق: عمن
۷. منزه و پاک است خدایی که پندارهای نازک، در فلات کبریا و عظمت او سرگشته‌اند، و منزّه و پاک است کسی که برای مخلوقات راهی به شناسایی خود جز ناتوانی از شناختش قرار نداده است.
۸. باید دانست که این گروه‌های چهارگانه اگرچه در سرگشتگی سیر می‌کنند و در گمراهی جولان می‌دهند، ولی با توجه به اختلاف روش‌هایشان انصاف حکم می‌کند که با هیچ یک از گفتارها و عقیده‌هایشان از اسلام خارج نیستند، و چیزی که به واسطه آن نام کافر بر آنان نهاده شود نیآورده‌اند؛ زیرا که تمامی آنها به وجود خداوند و فرشتگانش، کتاب‌ها و پیامبرانش و سرای آخرت اقرار دارند و به احکام شریعت با آهنگ قلب‌هایشان ملتزمند، و در دستیابی به آنچه ندارند کوشا می‌باشند.
۹. پس اگر برآستی ثابت و محقق شود که فردی از آنها به ولایت ائمه معصومین راه نیافته بنا به روایت‌های ائمه معصومین وی از ایمان به معنای خاص خارج است نه از اسلام، جز این که او ناصبی باشد [و هتک ائمه معصومین کند] که در این صورت از اسلام خارج است و سزاوار دشنام و لعن است، به شرط آن که بر ناصبی بودن خود تا هنگام مرگ بدون هر گونه توبه‌ای اصرار داشته باشد.

قال رجل للصادق - عليه السلام - : «انا نتبرأ من قوم لا يقولون^۱ ما نقول، قال: و قال^۲ يتولونا و لا يقولون ما تقولون، تتبرئون^۳ منهم. قال: قلت نعم، قال: و هو^۴ ذا عندنا ما ليس عندكم، فينبغي لنا ان نتبرء^۵ منكم» قال: «قلت: لا، جعلت فداك^۶» قال: «و هو ذا عند الله ما ليس عندنا افتراه اطرحناه^۷»، قال: «قلت جعلت فداك^۸ ما نفعل»، ثم^۹ قال: «فتولوهم و لاتتبرؤوا منهم، ان من المسلمين من له سهم^{۱۰}، و منهم من له سهمان^{۱۱}، و منهم له من ثلاثة اسهم^{۱۲}» الحديث بطوله^{۱۳} رواه في الكافي^{۱۴}.

فما بال أقوام يطلقون ألسنتهم بلعن من يتكلم يوماً بكلمة^{۱۵} التي

→ ۹

حال که از ناحیه ائمه معصومین ثابت گشته که گمراهی واسطه بین کفر و ایمان است، نه کفر واسطه ایمان و کفر؛ ثابت گشته که حکم این شخص بر عهده خدای سبحان است، پس لعن هیچ یک از افرادی که بر فطرت خود باقیند به صرف گمراهیشان جایز نیست جز آن که کفر آنان به طور یقین اثبات گردد. و تا به هنگامی که سرسختی آنها بر کفرشان تا به هنگام مرگ آشکار نشود لعنشان جایز نیست.

- | | | |
|----|----------------------------------|-------------------------|
| ۱۲ | ۱. مصدر: نبأ منهم انهم لا يقولون | ۲. مصدر: فقال |
| | ۳. ق: تبرعون | ۴. مصدر: فهو |
| | ۵. ل، ط: تبرء | ۶. ط: - قلت: لا... فداك |
| | ۷. ل: بالاقوام / ق، ط: + ثم | ۸. ط: ثم قلت جعلت |
| | ۹. مصدر و ط: - ثم | ۱۰. ل: بينهم |
| ۱۵ | ۱۱. ق: سهم | ۱۲. ق: سهم |
۱۳. کافی، ج ۲ / ۴۳.

۱۴. «شخصی به حضرت صادق(ع) گفت: ما از آنانی که عقیده ما را ندارند دوری می کنیم. حضرت فرمودند: آنها ما را دوست دارند و چون عقیده شما را ندارند از آنها بیزار می جوئید؟ گفت: گفتم آری. حضرت فرمودند: ما اعتقاداتی داریم که شما ندارید، پس بر ما شایسته است که از شما بیزار می جوئیم. گفت: گفتم فدایت شوم، نه. حضرت فرمودند: نزد خداوند نیز چیزهایی است که نزد ما نیست؛ آیا می پنداری که خداوند ما را در گوشه ای رها می کند. گفت: گفتم سوگند به خدا، نه! دیگر چنین نمی کنیم. حضرت فرمودند: آنها را دوست دارید و از آنان بیزار می جوئید. چه از برای برخی از مسلمانان یک سهم و برای دیگری دو سهم و برای دیگری سه سهم [از ایمان] است (تمام حدیث در کتاب کافی آمده است).

۱۵. ق: بالكلمة

- لا یرتضیها الا عن^۱، و لعل لها معنی صحیحاً لایفهمه الطاعن، أو لعله تاب من ذلك، و لعله قالها لمصلحة كانت هنالك أو لأمر غیر ذلك.^۲
- ۳ قال مولانا الباقر - علیه السلام - : «ان اللعنة اذا خرجت من صاحبها ترددت^۳، فإن وجدت مساعاً و الا رجعت علی صاحبها»^۴.
- ثم غیر خاف علی اولی النهی^۵ ان من رفض منهاج الثقلین فی اكتساب المعارف و اتبع بعض هذه الطوائف فهو ضالّ عن سبیل الهدی الا من تاب و آمن و عمل صالحاً، ثم اهتدی^۶.
- ۶ فاشهدوا ایها الاخوان شهادة اسألکم بها عند الحاجة، انی ما اهتدیت الا بنور الثقلین و ما اقتدیت الا بائمة المصطفین و برئت الی الله ممّا سوی هدی الله، فان هدی الله هو الهدی^۷.
- نه متکلم^۸ و نه متفلسف و نه متصوفم و نه متکلف، بلکه مقلد قرآن و
-
- ۱۲ ۱. ل: الله عن / ق: الاعن
۲. این گروه‌ها را چه می‌شود که زبان‌های خود را به لعن افرادی می‌گشایند که یک روز سخنان دلپسند آنان را نمی‌گویند، شاید سخن آنها دارای معنی درستی باشد که این لعن کنندگان در نمی‌یابند و یا شاید روزی از آن توبه کرده‌اند، و یا شاید این سخن را از سر مصلحت یا چیز دیگری در این جا گفته‌اند.
- ۱۵ ۳. ق: مترددة
۴. بحار الانوار، ج ۷۲ / ۲۰۸: «سرور گرامی ما حضرت باقر(ع) فرمودند: لعنت هرگاه از دهان لعن کننده‌ای خارج شود، می‌گردد تا بر جایی فرود آید، وگرنه به سوی خود لعن کننده برمی‌گردد.»
۵. ق: الّذی
۶. اقتباس از طه / ۸۲: ﴿و انی لغفار لمن تاب و...﴾. بر اندیشه‌ورزان پوشیده نیست، کسی که راه قرآن و عترت را در بهره‌گیری از معارف در گوشه‌ای نهد و از یکی از این گروه‌های چهارگانه پیروی نکند، از راه هدایت گمراه گشته، جز آن که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، تا آن که هدایت گردد.
- ۱۸ ۷. ای دوستان برای من در جایی که بدان نیازمند شهادت دهید که من هدایت نشدم مگر به نور قرآن و عترت، و پیروی نکردم مگر از پیشوایان برگزیده (ائمّه اطهار). از هرچه غیر هدایت الهی است بیزاری می‌جویم، چه فقط هدایت الهی، هدایت است.
۸. ق: متکلم

حدیث پیغمبر و تابع اهل بیت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوایف اربع، ملول و بر کرانه^۱، و از ما سوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت و آنچه نه بدین دو آشنا باشد^۲ بیگانه.

نظم

هرچه^۳ خوانده‌ام همه از یاد من برفت

۶
 الا حدیث دوست که تکرار می‌کنم
 چرا که در این مدت که در بحث و تفتیش و تعمق در فکرهای
 دوران‌دیش بودم، طریق مختلفه اقوام^۴ آزمودم، و به کنه سخنان هر یک
 رسیدم، و به دیده بصیرت دیدم که چشم عقل از^۵ ادراک سبحات جلال
 خاسر، و نور فکر از رسیدن به سرادقات جمال احدیت قاصر.
 کَلَّمَا رَامَ الْعَقْلُ أَنْ يَبْصُرَ شَيْئًا أَنْقَلَبَ إِلَيْهِ الْبَصْرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ، وَ كَلَّمَا
 ۱۲
 زَاغَ نَوْرَ الْفِكْرِ لِيُضِيَءَ اِضْمَحَلَّ مِتَلَاشِيًا، ثُمَّ اَفْلَى^۷ وَ هُوَ خَطِيرٌ، وَ لِأَنْبِئِكَ^۸ مِثْلَ
 خَيْرٍ^۹ فَلَمَّا رَأَيْتَ الْأَمْرَ كَذَلِكَ نَادَيْتَ مِنْ وَرَاءِ حِجَابِ الْعِبُودِيَّةِ: ﴿...سُبْحَانَكَ
 إِنْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^{۱۰}، ﴿... قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^{۱۱} ۱۲.

- ۱۵
 ۱. ق: کران
 ۲. ق: نباشد
 ۳. نسخه‌ها: من هر چه / مصدر: آنچه
 ۴. ق: قوم
 ۵. ل: - از
 ۶. مصدر: ادام
 ۷. ل: اقل
 ۸. ق: ينبئك
 ۹. ل: خير
 ۱۰. انعام / ۷۶.
 ۱۱. انعام / ۷۶.

۱۲. هرگاه خرد آهنگ دیدن چیزی کند زبون و درمانده به سویش باز گردد، و هر آنگاه روشنی فکر پرتو افکند زبون گردد و با تاری و تیرگی فرو افتد. اکنون چون کارشناسی به تو گویم، چون جز این ندیدم از پشت پرده عبودیت ندا سر دادم: «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، براستی که من از ستمکاران بودم». [بار الها به آمرزش تو چشم دوخته‌ام] که «من غروب کنندگان را دوست ندارم».

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾^۲.

۳

نظم

هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم

۶ هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم

کبریای حرم حسن تو چون روی نمود

چار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم

۹

پرتو حسن تو تا تافت برفتیم ز^۳ هوش

چون که هوش از سر ما رفت خبردار شدیم

در پس پرده پندار به سر می بردیم

۱۲ خفته بودیم و^۴ ز هیهای تو بیدار شدیم

شربت لعل لبث بود شفای دل ما

به عبث ما ز^۵ پی نسخه عطار شدیم

۱۵

مصحف روی و حدیث لبث از یاد ببرد

هر چه خواندیم و دگر بر سر تکرار شدیم

۱ . انعام / ۷۹ : «من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید

۱۸

آورده است؛ و من از مشرکان نیستم».

۲ . انعام / ۱۶۲ و ۱۶۳ : «بگو: در حقیقت، نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار

جهانیان است. [که] او را شریکی نیست، و بر این [کار] دستور یافته‌ام، و من نخستین مسلمانانم».

۳ . ط: ۴ . - و

از . ط:

۵ . ق: باز

- راه رفتیم بسی تا که به ره پی بردیم
 کار کردیم که تا واقف این کار شدیم^۱
- ۳ روز ما نیک‌تر از دی و^۲ دی ما^۳ ز پریر
 سال و مه خوش که به^۴ از پار و ز پیرار^۵ شدیم
 هر چه دادند به ما از دگری بهتر بود
- ۶ تا سزاوار سراپرده اسرار شدیم^۶
 در دل و دیده ما نور تجلی افروخت
 تا به نیروی یقین مظهر انوار شدیم
- ۹ سر ز دریای حقایق چو برون آوردیم
 بر سر اهل سخن ابر گهربار شدیم
 آشنا «فیض» ازین گونه سخن بهره برد
- ۱۲ نزد بیگانه عبث بر سر گفتار شدیم
 مولای مولای انت الّذی تسربلت باللاهوتیة^۷ الازلیة^۸، و تفرّدت
 بالوحدانیة الابدیة السرمدیة، نفدت^۹ دون دیمومیّتک سلسله الزمان، و
 ۱۵ عقدت^{۱۰} عن وصف قیمومیّتک شقشقة البیان، تجلیت لعبادک فی مشارق^{۱۱}
 البهجة و الجمال، و تحجبت عنهم بسرادق العزّة و الجلال، عمیت أعین

۱. ق: - مصحف روی... شدیم

۲. ط: - و

۳. ل، ط: + به

۴. ق: - به

۵. ق: بیزار

۶. ق: - هرچه... شدیم

۷. ط: بالاهوتیة

۸. ق: الازلیة

۹. ط: فقدت

۱۰. ق: قعدت

۱۱. ل: شارق

- العقول عن استجلاء كبريائك، و عيبت^١ السنة الفحول عن استملاء^٢ آلائك،
 أشرقت بنور ظهورك خناوس^٣ ظلم الديجور. واحتجبت عن نواظر العقول
 ٣ بأشراق ذلك النور، تركت قلوب الطالبين في بيداء كبريائك والهة جرى، و
 لم تجعل^٤ لمراقى اقدم العقول الى حرم عظمتك مجرى، هيهات هيهات^٥ ما
 لأذلاء اسراء^٦ العبودية و ادراك سبحات جلال الربوبية، و انى لاسراء ذل
 ٦ الناسوت و نيل سرادقات جمال اللاهوت.
- سبحانك^٧ سبحانك لاتحصى ثناء عليك أنت كما اثنيت على نفسك و
 فوق ما يقول القائلون، اعصم قلوبنا بنور هدايتك عن ورطات الضلال، و وفقنا
 ٩ لقرع باب خدمتك بالغدو و الأصال، ثم كحل أبصار بصائرنا بنور معرفتك
 حتى تلاحظ بضياك حضرة الجلال، فيلوح لنا من البهجة و البهاء و الكمال^٨
 ما يستقبح^٩ دون مبادئ اشرافه كل حسن و جمال، و تستثقل ما يصرفنا عن
 ١٢ مشاهدتك و ملازمتك غاية الاستثقال، و تصل بكنه هممنا على حضرتك
 واثقين منك بوصال ليس دونه فصال.
- و ارحم يا الهنا نفوسنا عن مذاهب الهدى جارية^{١٠}، و فى غياهب الردى
 ١٥ حائرة. و ارفع لنا علم الهداية و اقشع عنا ظلم الغواية^{١١}. و اسلخ^{١٢} عنا ظلم

١. ق: يميت	٢. ط: استجلاء
٣. مصدر: حنارس	٤. ط: لم يجعل
٥. ق: + هيهات	٦. ق: اسز
٧. ل: - سبحانك	٨. ل: اكمال
٩. ط: يستفتح	١٠. ط: جائرة
١١. ط: العماية	١٢. ط: اسلخ

- التلبس^۱ و التمویة، و اشرق علینا شمس التوحید و اقمار التنزیه، و علمنا من لدنك علماً یكون دواء قلوبنا، و بصر عمی افئدتنا، و شفاء مرض أجسادنا، و صلاح فساد صدورنا، و ظهور دنس انفسنا. ۳
- و اجعل حبك شعارنا و ذكرك دثارنا، بجودك و كرمك یا حنان یا منان، ﴿سبحان ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین﴾^۲ * ۳. تمّت الرسالة^۴ ۶

۲. صافات / ۱۸۰ - ۱۸۲

۱. ل: التلبیس

- * مولای من، سرور من! ای کسی که وصف لاهوتیت ازلی را برگرفته‌ای و در وحدانیت ابدی سرمدی یگانه‌ای؛ هر آنچه در زنجیرهٔ زمان زیر مرتبهٔ ثبات توست، پایان‌پذیر است. گفتارهای گشاده و فصیح از وصف قیمومیت فرونشسته‌اند، حال آن که تو بر بندگانت از مشرق بهجت و جمال جلوه نموده‌ای و در خیمه‌گاه عزت و جلالت از آنها پرده برگرفته‌ای. دیدهٔ خرده‌ها از پرده‌گشایی مقام کبریائیت کورند و زبان بزرگان از زیادگی نعماتت درمانده. با پرتو ظهورت شب‌های تاریک را جلوه بخشیده‌ای و با اشراق آن پرتوها از دیده عقول پرده گرفته‌ای؛ قلب‌های جویندگانت را در بیابان کبریائیت شیدا و حیران وانهاده‌ای. ای خداوندگاری که نردبان گام‌های خرد را به سوی حرم بزرگیت راهی نموده‌ای؛ هیهات، هیهات، چه ربطی است میان بندگان عبودیت و درک رخشندگی‌های جلال ربوبیت؛ ما بندگیان پستی ناسوتیم و واماندگان راه به خیمه‌گاه جمال لاهوت. منزّه و پاکیزه‌ای، هیچ ثنایی جز آنچه تو خود ثناء نموده‌ای قابل شماره نیست، تو برتر از آنی که آنان می‌گویند؛ [بارالها] قلب‌های ما را به پرتو هدایت از نابودی گمراهی نگاهدار و بر کوبانیدن در خدمت صبحگاهان و شبانگاهان موفق دار؛ چشم‌های بصیرت ما را به پرتو شناسائیت نورانی گردان تا پرتو بزرگی جلالت را نظاره کنیم؛ بر ما از سر بهجت و بهایت جلوه گر شو تا آنچه فرو از مرتبهٔ پرتوافشانی به هر حسن و کمالی است گشاده گردد. [بارالها] ما را از آنچه از دیدار و همراهیت وامی‌دارد باز دار، و ما را با جان خواسته‌هایمان به خودت - با حالی که امیدوار به وصالی بدون جدایی هستیم - برسان. ۱۲
- بارالها بر ما رحم کن تا از آنانی نباشیم که از راه‌های درست سر باز زده‌اند و در تیرگی‌های بدبختی سرگشته و حیرانند. برای ما نشانه‌های هدایت و راهروی را برگشا؛ و تاریکی‌های کوردلی را برفکن و تاریکی، حق‌پوشی و گمراهی را از ما جدا نما. ۱۸
- خورشیدهای توحید و ماه‌های تنزیه را بر ما روشن گردان و از جانب خود بر ما علمی عطا فرما که داروی بیماری قلب‌هامان باشد، روشنی کوری قلب‌هایمان، شفای بیماری‌های جسمانیمان، اصلاح تباهی سینه‌هایمان و پاکیزگی پلیدی جان‌هایمان.

- ضعیف معروض می‌دارد که از این رساله صریحاً معلوم می‌شود که رساله و کتبی که بر مذاق متفلسفه یا متصوفه از آن - رحمة الله علیه - باقی است نه آن است که معتقدات و معارف صحیحه خود را در آنها درج فرموده باشد؛ بلکه مقصود محض جمع و تلخیص اقوال آن فِرَق بوده.
- ۳ پس بر تقدیری که کسی محامل صحیحه از جهت بعضی مطالب او قرار نتواند داد، تکفیر یا تفسیق مؤلف را نباید نماید. و از غزلی که در اواخر رساله داخل نموده مشخص می‌شود که آن - قدس سره - به مراتب عالیه از سیر و سلوک فایز گردیده، دیوان غزلیات و مثنوی‌های او مشحون است از معارف و حقایق حقیقیه و ترقیات او به مراتب قرب. غزلی فرموده است این است^۱:

غزل

شدم آگه ز راه، الحمد لله

- ۱۲ که عشقم شد پناه، الحمد لله

سحاب رحمتش بر من ببارید

ز دل شستم گناه، الحمد لله

- ۱۵ به یک دم کهربای عشق بر بود

دل و جان را چو کاه، الحمد لله

→

- ۱۸ دوستاری خود را روپوش ما قرار ده و ذکر خود را زیرپوش ما فرما؛ به جود و کرمیت امیدواریم ای حنان و ای منان، «منزه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند، از آنچه وصف می‌کنند و درود بر فرستادگان و ستایش ویژه پروردگار جهان هاست».
۳. ل: + هذا
۴. الانصاف / ۱۸۳ - ۱۹۹.
۵. ق: - تمت الرسالة
۱. ق: - این است

- رسن آمد ز بالا یوسف جان
 برون آمد ز چاه، الحمد لله
- ۳ چو در تاریکی زلفش فتادم
 رخی دیدم چو ماه، الحمد لله
 طریقت را، حقیقت را بدیدم
- ۶ در آن زلف سیاه، الحمد لله
 ره ایمان ز کفر زلف دیدم
 نهادم رو به راه، الحمد لله
- ۹ چو «فیض» از فیض حقّ جامی کشیدم
 وجودم شد تباه، الحمد لله^۱
- و نیز فرموده است:
- ۱۲ غزل
- گرفتم ملک جان الحمد لله گذشتم از جهان، الحمد لله
 مکان را در نور دیدم به همّت شدم تالا مکان، الحمد لله
 ۱۵ برون^۲ کردم سر از عالم نهادم قدم بر آسمان، الحمد لله
 ز مهر فانیان دل بر گرفتم شدم از باقیان، الحمد لله
 ز محکومان بریدم رو نهادم سوی آن حکمران، الحمد لله
 ۱۸ ز چاه طبع یوسف وار رفتم به صحرای عیان، الحمد لله

۰۲:ق: بر آن

۱. دیوان فیض کاشانی، ج ۳ / ۱۲۶۰.

- ز بود «فیض» نابودش گذشتم^۱ نه این ماند و نه آن، الحمد لله^۲
منظومه‌ای دارد مسمّی به آب زلال^۳، مشتمل بر دو جرعه، جرعه اول:
۳ خطاب با حقّ تعالی، جرعه دویم: عتاب^۴ با نفس. و هر جرعه مشتمل بر سه
نفس است. در نفس سیم از جرعه دویم، کیفیت سیر و سلوک خود را اظهار
نموده، و آن این است:
- ۶ بس^۵ عمر عزیز تو تلف شد
طفل عمل^۶ تو ناخلف شد
اکنون به خود آی و کارکی کن
- ۹ اوقات را شمارکی کن
می‌کوش بود که لیل دایم
قایم باشی نهار صایم
قایم باشی به خدمت حقّ
- ۱۲ صایم باشی زشر مطلق
در بز رُخ خویش بسته باشی
در خانه خود نشسته باشی
- ۱۵ برداشته دل ز دنییی دون
وسواس ز سینه کرده بیرون
گردیده به قدر قوت قانع
- ۱۸ مشغول به فکر در صنایع

۱. مصدر: برستم

۲. همان کتاب، ج ۳ / ۱۲۶۱.

۳. چاپ نشده است.

۴. ق: خطاب

۵. ق، ل: پس

۶. نسخه‌ها: عمر

- در حکمت و کسبِ علمِ کوشی
 امر حق را به جان نیوشی
- ۳ با علم، عمل شعار سازی
 تقوی و ورع دثار سازی
 پیوسته به یاد حق گذاری
- ۶ با گریه و سوز و آه و زاری
 یک دم غافل نگردی از وی
 یادت نباید سوای او شیء
- ۹ مشغول به نفس خویش باشی
 وارسته ز قوم و خویش باشی
 کس کار به کار تو ندارد
- ۱۲ هم زحمت بار تو ندارد^۱
 تو کار به کار کس نیاری
 زحمت بینی و درگذاری
- ۱۵ در جستن عیب خویش کوشی
 چشم از بد مردمان بپوشی
 پیش همه همچو خاک گردی
- ۱۸ از خبث و رذیله پاک گردی

- ده چیز شعارِ خویش سازی
 سرمایه کار خویش سازی
- ۳ بی خوابی و جوع و عزلت و فکر
 صمت و زهد و عبادت و ذکر
 باشی پیوسته با طهارت
- ۶ با غیر خدا نبوده کارت
 گه سجده و گه رکوع کرده
 گه زاری و گه خشوع کرده
- ۹ بگریسته بر گُنه شب و روز
 از درد به ناله‌های جان‌سوز
 چون گریه کنی ز اشک رو شوی
- ۱۲ شاید که نسوزد آتش آن روی
 می‌جو به نبی و آل و عترت
 پیوسته تشفّع [و] وسیلت
- ۱۵ هر لحظه درود بر روانش
 بفرست بر آل و^۱ پیروانش
 تقصیر خود اعتراف می‌کن
- ۱۸ اقرار به اقرار^۲ می‌کن

۱. ق: بروان (?)

۲. ق: اعتراف / اقرار: گناه کردن

- از شرم سری به پیش می‌دار
 دردی به درون خویش می‌دار
 با این همه ترس و خوف و غم‌هاش ۳
 نومید مباش از کرم‌هاش
 نومید مشو ز فیض آن شاه
 از دل می‌گو^۱ که «اللّه! اللّه!» ۶
 از حق بطلب هر آنچه خواهی
 کو می‌دهد همه «کما هی»
 دل را به امید شاد می‌دار ۹
 زین گفته «فیض» یاد می‌دار
 او را به دعای شاد می‌کن
 در حالت فیض یاد می‌کن ۱۲
 ها بیرون آچو مغز از پوست
 من گفتم و تو شنیدی ای دوست
 از سر تا پای گوش بادت ۱۵
 زین آب زلال نوش بادت^۲

۱۸

فصل دهم

در نقل کلماتی از مؤلفات شیخ المشایخ،
شیخ بهاء الدین العاملی، أعلى الله درجاته

معروض^۱ می‌دارد که اکثر مؤلفات او مشحون است از تحقیقات عالیه که مناسب مذاق عرفای الهیین^۲ می‌باشد، خصوص کتاب اربعین و کتاب کشکول که غالب او کلمات منظوم و منثور اکابر است.

و در کشکول نقل کرده است از تاریخ ابن زهره الاندلسی، این که ابو یزید بسطامی خادم حضرت امام جعفر الصادق - علیه السلام - بود سال‌های بسیار، و^۳ حضرت او را «طیفور سقا» می‌نامید؛ چه او در منزل حضرت مشغول خدمت سقائی^۴ بود.

و از کلمات او است که گفته است: «نمی‌باشد بنده دوست‌دار مر خالق خود را، مگر در وقتی که بذل^۵ نماید نفس خود را در اموری که باعث رضای او باشد، سرّاً و علانیّه، و بداند خدای متعالی از قلب او این که او^۶ نمی‌خواهد مگر جناب اقدس الهی^۷ را».

۱. ل: الهی

۱. ق: ضعیف معروض

۲. ل: سقاء

۳. ق: + جناب

۳. ق: - او

۵. ط: بدل

۷. ق: - الهی

- و از او سؤال کردند که چه چیز است علامت عارف؟ پس گفت^۱: «کمال^۲ برسانیدن از ذکر وی، و ملال نرسانیدن در ادای حقوق او، و مأنوس نشدن^۳ به غیر او».
- و گفته است: «نیست تعجب از دوست داشتن من او را؛ چه من بنده‌ای می‌باشم که از همه جهت به او احتیاج دارم؛ ولیکن تعجب از دوست^۴ داشتن اوست مرا، با این که پادشاهی است با قدرت و کمال^۵ استغنا».
- و از او سؤال نمودند: به چه عملی می‌رسد بنده^۶ به اعلیٰ درجات؟ گفت: «به این که بنده صفت خرس و عمی و صمم را هم رساند. یعنی زبان او از غیر ذکر الهی گنگ و لال باشد، و چشم او از غیر ملاحظه آیات^۷ عظمت و قدرت او کور باشد، و گوش او از غیر شنیدن کلام حق کر باشد».
- و داخل شد به او احمد بن خضرویه البلخی^۸، پس گفت به او ابویزید: تا کی مشغول سیاحت باشی^۹؟ و او گفت: «هر گاه آب بایستد در مکانی، متعفن می‌شود»، ابو یزید به او گفت: «باش دریا تا متعفن^{۱۰} نشوی».
- و گفت: «تصوّف، صفت جناب اقدس الهی می‌باشد که پوشانیده است به بنده».
- و گفته است: «کسی که بشناسد جناب اقدس الهی^{۱۱} را، نیست او را در

۱۸. ۱. ق: گفتند
 ۲. ل، ط: کلال
 ۳. ق: دوستی
 ۴. ق: کمال و قدرت
 ۵. ق: بنده می‌رسد
 ۶. ق: + و
 ۷. ق: ط: می‌باشی
 ۸. ق: ۱۰ - الهی
 ۹. ق: معفن
 ۱۰. ق: ۱۰ - الهی

- صحبت خلایق لذتی؛ بلکه لذت او منحصر است به ذکر و طاعت. و کسی که شناخت دنیا را، نمی‌باشد در معیشت و گذران او از دنیا، لذتی. و کسی که چشم باطن او گشوده شد، فراغت هم نمی‌رساند از برای کلام؛ بلکه به چشم^۱ باطن متوجه است به سیر عالم ملکوت و جبروت».
- و گفته است: «مادام که بنده مظنه دارد در خلق، شریرتر از وی آن شخص متکبر است».
- و گفته شد به او: آیا می‌توان رسید به وصال^۲، در ساعتی؟^۳ گفت: «بلی؛ لیکن نفع به قدر سفر^۴ است». یعنی سالک باید اهتمام در حصول آگاهی دائمی داشته باشد و او را هم رساند.
- و سؤال نمود از او شخصی^۵: با که مصاحبت باید نمود؟ گفت: «با کسی که کتمان معارف و حقایق وارده خود را از او نباید بکنی». یعنی سالک به اعلی درجه از خود مصاحبت باید نماید که از او مستفید بشود و حل مشکلات خود^۶ از او نماید؛ نه با کسی که لایق صحبت نباشد؛ چه صحبت مفسری است، صفات رذیله‌ای^۷ که در او^۸ باشد سرایت به این سالک می‌نماید.^۹
- و گفته است کاتب احرف - که شیخ بهائی - رحمه الله - باشد - این که:

۱. ق: جسم
 ۲. ق: وصل
 ۳. ل: ساعت
 ۴. ط: مفر
 ۵. ق: + که
 ۶. ط: + را
 ۷. ط: رذیله
 ۸. ق: که او را
 ۹. بسنجید: تذکره الاولیاء ۱۶۰ - ۲۱۰ (چاپ دکتر استعلامی) جهت این گونه حکایات و مطالب.

- «ملاقات ابو یزید بسطامی مر حضرت امام جعفر^۱ الصادق - علیه السلام - را و بودن او سقا در^۲ منزل او - سلام الله علیه - نقل نموده است جماعتی از ارباب تاریخ، و ایراد نموده است او را فخر رازی در بسیاری از کتب کلامیه^۳ خود، و^۴ ایراد نموده است او را سید جلیل رضی الدین علی بن طاووس^۵ در کتاب طریف، و علامه حلّی - قدس الله روحه - در شرح او بر تجرید^۶.
- ۳ بعد از شهادت امثال این اکابر اعتباری نیست به آنچه در بعضی کتب است، مثل شرح مواقف^۷ از این که ابایزید ملاقات ننموده^۸ است امام - علیه السلام - را و ادراک نکرده است زمان او را، بلکه متأخر بوده است زمان او از زمان امام - علیه السلام - مدت مدیده.
- ۶ و بسا رفع کرده شود منافات از میانه قائلین و منکرین به این که مسمی به این اسم دو شخص بوده است. یکی از آن دو نفر ادراک زمان امام - علیه السلام - را نموده^۹ و خادم او بوده، و دیگری را اتفاق نیفتاده باشد و مثل این اشتباه واقع شده است بسیار^{۱۰} در مسمای به افلاطون^{۱۱}؛ چه ذکر نموده است صاحب ملل و نحل این که: «جماعتی متعدّدین از حکمای قدماء بودند، که هر
- ۹
۱۲
۱۵
-
۱. ل: + بن محمد
۲. ق: - در
۳. ل: کلامه
۴. ق: - و
۵. ر. ک: الطوائف، ج ۲ / ۵۲۰: «ومما يدلّ علی علوّ شأنهم أن افضل المشايخ واعلاهم درجة ابویزید البسطامی وکان سقاء فی دار جعفر الصادق».
۶. ر. ک: کشف المراد / ۵۳۸: «فابو یزید البسطامی کان یفتخر بأنه یسقی الماء لدار جعفر الصادق(ع)».
۷. شرح مواقف، ج ۸ / ۳۷۲: «و اما ابویزید فلم یدرک جعفرًا، بل هو متأخر عن معروف، و لکنه کان یستفیض من روحانیه جعفر، فلذلک اشتهر انتسابه الیه».
۸. ط: نموده
۹. ق: + است
۱۰. ط: - بسیار
۱۱. ق: فلاطون

یک از ایشان مسمی شده بودند به افلاطون^۱).

- و گفته است شیخ - رحمه الله - نیز در کشکول^۲: «شیخ علی بن سهل
 ۳ الصوفی الاصفهانی انفاق می نمود بر فقرا و^۳ صوفیه، و احسان می نمود به
 ایشان، پس داخل شد به او روزی جماعتی از این فرقه، و نبود در نزد او
 چیزی که به ایشان احسان نماید؛ پس رفت یکی از اصدقای^۴ خود و
 ۶ التماس نمود^۵ از او چیزی از جهت فقرا، پس عطا نمود قلبی از دراهم، و
 طلب عذر نمود از شیخ از کمی او و گفت: «مشغول می باشم به بنای خانه و
 منزلی^۶، و او محتاج است به خرج بسیاری؛ پس مرا معذور دار!».
 ۹ پس گفت به او شیخ علی بن سهل: چقدر می گردد اخراجات این خانه
 او؟

گفت: شاید برسد به پانصد درهم.

- ۱۲ پس گفت شیخ: بده به من تا آن وجه را انفاق فقرا نمایم، و من تسلیم
 می نمایم به تو خانه ای در بهشت، و تمسک و ضمانت^۷ خانه برای تو نویسم^۸
 و^۹ به تو می دهم.
 ۱۵ و گفت آن مرد: یا اباالحسن! من نشنیده ام از تو خلافتی و دروغی هرگز،
 و^{۱۰} اگر ضامن شوی^{۱۱} من می دهم!

۱. ملل و نحل، ج ۲ / ۴۶۷. چنین مضمونی در مصدر یافت نشد، جز آن که شهرستانی از فیلسوفی به نام

۲. ط: + که «افلاطون ثانی» یاد می کند.

۳. ق: - و ۱۸

۴. ل: اصدق

۵. ق: منزل

۶. ط: خانه را نویسم

۷. ق: - و ۱۰

۸. ق: - و ضمانت

۹. ق: - برای ... و

۱۰. ط: می شوی

- و گفت شیخ - رحمه الله -^۱: ضامن می شوم، و نوشت که ضامن ام که داری و خانه‌ای^۲ در بهشت به او بدهم.
- ۳ نوشته را به او داد، و آن شخص پانصد درهم را به او تسلیم نمود، و وصیت نمود این که هرگاه وفات نماید، بگذارند آن نوشته را در کفن او. در همان سال وفات نمود و کردند آنچه وصیت نموده بود.
- ۶ پس داخل شد شیخ به مسجد خود از جهت صلات صبح و یافت این کتاب را، بعینه در محراب، و بر پشت او نوشته شده بود به خط سبزی^۳ که: «ما تو را از ضمانت بیرون کردیم، و تسلیم نمودیم به صاحب دراهم خانه‌ای را در بهشت».
- ۹ و بود این نوشته در نزد شیخ مدتی از زمان، و استشفای می نمودند به او مرضای^۴ اهل اصفهان و غیر او، و بود میانه کتب شیخ، و سرقت نمودند آن صندوق را و این نوشته هم سرقت شد^۵.
- ۱۲ و دیدم در بعضی تواریخ موثوق بها این که شیخ علی بن سهل بود معاصر مر^۶ شیخ جنید را^۷، و بود تلمیذ شیخ محمد بن یوسف بناء. نوشت جنید به او که: سؤال نما شیخ خود را^۸ چه غالب است بر امر^۹ خود. سؤال نمود از شیخ خود محمد بن یوسف؛ پس گفت: بنویس: ﴿...وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى

۱. ق: + من

۲. ق: + از

۳. ق: - مر

۴. ق: + که

۱۸ ۱. ق: + من

۳. ق: سبزی

۵. ق: شده

۷. ق: - را

۹. ق: برادر / او

أمره... ﴿۱﴾.

می‌گوید کاتب این احرف، محمّد المشتهر ببهاء الدین العاملی - عفی الله عنه - : دیدم در رؤیا در ایام توقّفم^۲ در اصفهان که گویا زیارت می‌نمایم امام و^۳ سیّد و مولای خود حضرت امام رضا - علیه السلام - را، و بود قبه و ضریح آن - علیه السلام - مثل قبه و ضریح شیخ علی بن سهل، صبح که شد فراموش نمودم خواب را. و اتفاق افتاد این که بعضی از اصحاب بودند، منزل نموده^۶ بودند در بقعه شیخ، پس رفتم از جهت ملاقات آن اصحاب، بعد از آن داخل شدم که^۳ شیخ را زیارت نمایم، و همین که بقعه^۴ و ضریح را دیدم به خاطر^۵ آمد مرا خوابی که دیده بودم، و باعث زیادتی اعتقاد من شد به جلالت شیخ^۶.^۹

«و سیّد جلیل القدر، امیر قاسم انوار تبریزی مدفون است در ولایت جام - قدس سرّه و روحه - صحبت داشت در اوّل سلوکش با شیخ صدر الدین اردبیلی، بعد صحبت داشت با شیخ صدر الدین علی الیمنی، و بود عظیم^{۱۲} المنزله، متوفی شد سنه هشتصد و سی و هفت، و مدفون شد در ولایت جام در قریه‌ای که به^۷ اسم^۸ خرجرد است، و بسیار مجالست و مکالمه او با^{۱۵} مجذوبین بود.

حکایت می‌نموده است در هنگامی که رسیدم به ولایت روم، گفته شد به من که در این جا مجذوبی هست، رفتم به نزد او، همین که دیدم او را شناختم

۱۸

۱. یوسف / ۲۱: «و خدا بر کارش چیره است».

۲. ق: توقف

۳. ق: دو

۴. ق: قبه

۵. ق: خواطر

۶. الکنکول، ج ۱ / ۲۴۳ - ۲۴۴.

۷. ق: - به

۸. ل، ق: + او

او را؛ چه او را^۱ دیده بودم^۲ در ایام تحصیل علوم در تبریز، پس به او گفتم:
چگونه این حال شدی؟

گفت او: تا^۳ بودم در مقام تفرقه، بودم همیشه هرگاه صبح می نمودم،
می کشید شخصی مرا به سمت راست و شخصی به دست^۴ چپ. برخاستم
روزی، پس فروگرفت مرا چیزی، و^۵ خلاص^۶ گردانید مرا از جمیع اینها، و
بود سید مذکور - رحمه الله - هر زمان که نقل می نمود این حکایت را، روان
می شد اشک چشم او^۷.

این^۸ غزل از شاه قاسم^۹ انوار^{۱۰} - رحمه الله:

نظم

سربلندی بین که دایم در سرم سودای اوست
قیمت هر کس به قدر همت والای اوست
﴿لَنْ تَرَانِي﴾ می رسد از طور موسی را خطاب
این همه فریاد مشتاقان ز استغناى اوست
بندۀ آن چشم مخمورم که از مستی و ناز^{۱۱}
در میان شهر در هر کوچه‌ای غوغای اوست

۱. ق: - او را

۲. ق: + او را

۳. ق: - او تا

۴. ط: به سمت

۵. ق: - و

۶. ل: خلاصی

۷. بسنجید: نفاتح الانسی / ۵۹۲ - ۵۹۳، ذیل: «امیر سیدقاسم تبریز».

۸. ط: - این

۹. ل: - قاسم

۱۰. ط: - انوار

۱۱. ق: ای دل اندر راه عشق از خوردن غم، غم مخور

- ای دل اندر راه عشق از خوردن غم، غم مخور^۱
- مایه شادی عالم دولت غم‌های اوست
- ۳ از تو مانده "قاسم"، کز تو تنها کس مباد
- لاجرم غم‌های عالم بر دل^۲ تنهای اوست
- و از گفته‌های شیخ - رحمه الله - است:
- ۶ نظم
- خوش آن که صلاهی جام وحدت در داد
- خاطر ز ریاضی و طبیعی آزاد
- ۹ بر منطقه فلک نَزَد دست امید^۳
- بر پای عناصر سر فکرت ننهاد^۴
- و نیز او - قدس سره - گفت:
- ۱۲ نظم
- دیدی که بهائی چه غم از سر وا کرد
- از مدرسه رفت و دیر را مأوا کرد
- ۱۵ مجموع کتاب‌های علم رسمی
- از هم بدرید و کاغذ حلوا کرد^۵
- ۱۸

۱. ق: بنده آن چشم مخورم که از مستی و ناز

۲. ق: تن

۳. مصدر: خیال

۴. دیوان شیخ بهائی / ۱۳۶، رباعیات.

۵. همان کتاب / ۱۳۶، رباعیات.

و أيضاً منه^۱:

- دوش از درم آمد آن مه لاله نقاب
- ۳ سیرش نه بدیدیم و روان شد به شتاب
- گفتم که دگر کی ات بخوام^۲ دیدن؟
- گفتا که به وقت سحر امّا در خواب^۳
- ۶ و از سوانح سفر حجاز است:
- نظم^۴
- قد صرفت^۵ العمر فی قیل و قال
- ۹ یا ندیمی! قم فقد ضاق المجال^۶
- و اسقنی تلك المدام السلسبیل
- انّها تهدی الی خیر السبیل^۷
- ۱۲ و اخلع النعلین یا هذا الندیم
- انّها نار أضاءت للکلیم^۸
- ۱۵

۱. ق: - و أيضاً منه

۲. ق: بخوام

۳. همان کتاب / ۱۳۳.

۱۸ ۴. ترجمه‌های منقول در این قسمت از حواشی نسخه چاپی دیوان شیخ بهایی است که در بعضی موارد اندکی تغییر یافته.

۵. ق: صرفنا

۶. همانا عمر خود را در قیل و قال صرف کردم، ای همدم من برخیز که وقت و فرصت تنگ است.

۷. از آن باده سلسبیل مرا سیراب کن، که آن باده راهنما به سوی نیکوترین راه‌هاست.

۸. ای ندیم! کفش از پای بر کن که این همان آتشی است که برای کلیم روشن شد.

- هاتنی^۱ صهباء من خمر الجنان
 دع کـووساً و اسقنیها بالدنان^۲
 ۳ ضاق^۳ وقت العمر عن آلاتها
 هاتها من غیر عصر هاتها^۴
 قم! ازل عتی بها رسم الهموم
 ۶ إن عمري ضاع فی علم الرّسوم^۵
 علم رسمی سر بسر قیل است و قال
 نه از آن کیفیتی حاصل نه حال
 ۹ طبع را افسردگی بخشد مدام
 مولوی باور ندارد این کلام [...] ^۶
 علم نبود غیر علم عاشقی
 ۱۲ مابقی تلیس ابلیس شقی [...] ^۷
 هر که نبود مبتلای ماه رو^۷
 نام او از لوح انسانی بشو [...] ^۸
 ۱۵ سینۀ خالی ز مهر گلرخان
 کهنه انبانی بود پر استخوان [...]

۱. ق: هاتها

۱۸ ۲. آن باده سرخ قام بهستی را به من ده، جامها را واگذار و مرا با خمهایی از آن باده سیراب کن.

۳. ل: ضاغ

۴. فرصت عمر برای ساختن شراب با آلات و ادوات تنگ است، پس آن را بدون فشردن به من ده.

۵. برخی نشان غمها را با آن باده از من بزداي که همانا زندگیم در علم رسمی ضایع شد.

۶. ل، ق: روی

- گر دلت خالی بود از عشق یار^۱
- سنگ استنجای شیطانش شمار
- ۳ وین^۲ علوم و این خیالات و صور
- فضله شیطان بود بر آن حجر
- توبه غیر عشق ار^۳ دل می نهی
- ۶ سنگ استنجا به شیطان می دهی
- شرم بادت زان که داری ای دغل
- سنگ استنجای شیطان در بغل
- ۹ لوح دل، از فضله شیطان بشوی
- ای مدرس! درس عشقی هم بگوی
- چند چند از حکمت یونانیان
- ۱۲ حکمت ایمانیان را هم بخوان^۴ [...]
- دل منور کن به انوار جلی
- چند باشی کاسه لیس بو علی
- ۱۵ سرور عالم، شه دنیا و دین
- سور مؤمن را شفا گفت ای حزین^۵
- سور رسطالیس و سور بو علی
- ۱۸ کی شفا گفتی نبی مقبلی^۶

۱. مصدر: دل که فارغ شد ز مهر آن نگار

۲. ط: این

۳. ق: در

۴. مصدر: بدان

۵. ق: - لوح دل... حزین

۶. دیوان شیخ بهایی / ۱۵۳ - ۱۵۵. مصدر: منجلی

[حکایت]

- با دَف و نی دوش آن مرد عرب
- ۳ وه چه خوش می‌گفت از روی طرب
- سینه خود را برو صد چاک کن
- ۶ دل از این^۱ آلودگی‌ها پاک کن^۲
- اَیْهَا الْقَوْمَ الَّذِی فِی الْمَدْرَسَةِ!
- ۹ کَلَّمَا حَصَلْتُمُوهُ^۳ وَسُوسَةَ^۴
- فکرکم آن کان فی غیر الحیب
- ۱۲ ما لکم فی النشأة الاخری نصیب^۵
- فاغسلوا بالراح^۶ عن لوح الفؤاد
- کَلِّ عِلْمَ لَیْسَ یَنْجِی فِی الْمَعَادِ^۷
- ساقیا یک جرعه از روی کرم
- بَر «بِهَائِی» رِیْزَازِ جَامِ قَدَمِ

۱۵

۱. ق: آن

۲. ترتیب دو بیت «با دَف و نی...» و «سینه» در مصدر بر عکس است.

۱۸

۳. ط: حَصَلْتُمُوها

۴. ای کسانی‌که در مدرسه‌اید، حاصلتان چیزی جز وسوسه نیست.

۵. اگر اندیشه‌ای غیر از دوست دارید، از جهان آخرت بهره‌ای نخواهید داشت.

۶. ق: یَراَح

۷. بشوید ای قوم از صفحه دل هر دانشی را که در روز رستاخیز انسان را نجات ندهد.

تا کند شقّ پرده پندار را

هم به چشم یار بیند یار را^۱

فرموده است: ۲: ۳

«سانحة: دنیا طلب کرده نمی شود لذاته؛ بلکه از جهت تمتّع یافتن از لذات او^۴، آن که عاقل است طلب نمی کند او را مگر بذل نماید او را از جهت مرد صالحی که امید داشته باشد اعانت او را؛ یا طالحی که بترسد از اهانت او.

نظم

دنیا به کسی ده که بگیرد دستت یا پیش سگی نه که نگیرد^۵ پایت
سانحة^۶: به تحقیق که فاسد شده است زمان و اهل او، متصدی و متعرض
تدریس شده است کسی که کم است علم او و بسیار است جهل او؛ پس پست
شده است مرتبه علم و اصحاب او، و مندرس شده است علامات او در میان
طلّاب او.

۱۲

نظم

بساط سبزه لگدکوب شد به پای نشاط

ز بس که عارف و عامی به رقص برجستند

سانحة^۷: مصاحب ملوک^۸، محسود^۹ خاص و عام است، لکن فی الحقیقة

۱۵

۱. دیوان شیخ بهایی / ۱۵۵ - ۱۵۶.

۲. هیچ یک از سوانح یاد شده در این بخش تا بیت «یا ندیمی...» در نسخه چاپی دیوان نیست.

۳. ق: - فرموده است

۴. ق: + و

۵. ق: بگیرد

۶. این سانحه و سانحة قبل در الکشکول، ج ۱ / ۲۱۰ به زبان عربی آمده است.

۷. این سانحه در الکشکول، ج ۱ / ۲۱۲ به زبان عربی آمده است.

۸. ق: ملک

۹. ق: محمود

۱۸

محل زحمت^۱ است به جهت بسیاری واردات^۲ هموم خفیه به او که مطلع
 نیستند سایر ناس از آنها، و نمی‌رسد نظر ایشان به او. و از این جهت گفته‌اند
 ۳ از حکما: «مصاحبت سلطان مثل سوار شدن شیر است، همچو می‌نماید که
 فرس اوست، لیکن پاره کن اوست». پس مغرور همنشین شدن ملوک مباشید
 به جهت ملاحظه نمودن ظاهر احوال او، و نظر نمایید به چشم^۳ باطن به
 ۶ تفرق بال و سوء مآل و تقلب احوال او.

نظم

آن خون گرفته‌ای^۴ که تو ساقی آن شوی
 ۹ پیدا شراب نوشد و پنهان جگر خورد
 سانحة: ایها الطالب الراغب! انئی اکلّمک علی قدر عقلک و عرفانک، لانّ
 ۱۲ شأن اسرار المكتوبة^۵ فوق مرتبتک و شأنک، فلا تطمع فی أن ا کشف^۶ لك الأمر
 المكتوم و أن اسقیك من الرحیق المختوم، اذ لا طاقة لك علی شرب ذلك، و لا
 قدرة لأمثالك^۷ علی سلوك تلك المسالك^۸.

۱۵

۱. ل: رحمت
 ۲. ق: وارد است
 ۳. ق: دیده
 ۴. ق: گرفت
 ۵. کذا / بظاهر باید الاسرار المكتونة باشد.
 ۶. ق: کشف
 ۷. ط: لا قدرت لا قیالک

۱۸

۸. سانحة: ای طالب راغب! من به اندازه عقل و شناخت تو با تو صحبت می‌کنم، زیرا مرتبه رازهای نهان بیش
 از مرتبه و اندازه توست، طمع مورز که از امور پنهان بر تو پرده بکشایم. و باده سر به مهر را بنوشانمت، چه تو را
 توان نوشیدن آن نیست، و همچو تویی را توان پیمون این راهها نیست.

نظم

جام یاقوت و شراب لعل، خاصان را رسد

۳ عام را کهنه سفال و درد کی^۱ اندر خور است
 ثمّ اذا ترقیت عن مرتبة العوام، و صرت قریباً من درجة اولوا البصائر و
 الأفهام، فانا اسقیك من شراب أصحاب المرتبة الوسطی و الا اترك محروماً
 ۶ من هذا الاعطاء، فكن قانعاً بما فی الحباب من ذلك الشراب، و لاتكن طامعاً
 بما فی الابریق و الأكواب^۲.

نظم

۹ باده خواهی باش تا از خم برون آرم که من

آنچه در جام و سبو دارم مهیا آتش است
 ۱۲ سانحة: قد هبت^۳ من عالم القدس نفحة من نفحات الانس علی قلوب
 أصحاب العالیق الدنیة و العوایق^۴ الدنیویة، فتعطر^۵ بذلك مشام ارواحهم، و
 تجری روح الحقیقة فی رمیم أشباحهم، فیدرکون قبح الانغماس فی الادناس
 ۱۵ الجسمائیة و یذعنون^۶ نجاسة الانتکاس فی مهاوی^۷ القیود الهیولائیة،
 فیمیلون الی سلوک مسالك الرشاد، و ینتبهون من نوم الغفلة عن المبدأ و

۱. ق: بی

۱۸ ۲. پس هرگاه از مرتبه عوام عبور کردی و به نزدیکی درجه صاحبان بصیرت و اندیشه رسیدی، من تو را از شراب
 افراد مرتبه متوسط بنوشانم؛ و اگر نه تو را دور از این پاداش رهایت سازم. پس به شراب در این شیشه قانع شو و

به آنچه در خم و ابریق است طمع موز!

۳. ق: بهت

۴. ق: فقطر

۵. ط: مهدی

۶. ق: العالیق

۷. ط: یزعنون

المعاد؛ لكن هذا التنبه^۱ سريع الزوال و حتمی^۲ الاضمحلال.
 فیا لیتہ یبقی الی حصول جذبة الهیة تمیط^۳ عنهم أدناس عالم الزور، و
 تطهرهم من أرجاس دار الغرور.
 ثم انهم عند زوال تلك النفخة القدسیة و انقضاء هاتيك النسمة الانسیة
 یعودون الی الانتكاس فی تلك الادناس، فیتأسفون^۴ علی ذلك الحال الرفیع
 المنال، و ینادی لسان حالهم بهذا المقال ان كانوا من أصحاب الكمال^۵.

نظم

تیری زدی و زخم دل آسوده شد از آن
 هان ای طیبب خسته دلان! مرهمی دگر
 سانحة: ان^۶ ذوات^۷ الكاینات تنصحك^۸ لیلاً و نهاراً بأفصح لسان، و

۱. ق: التنبیه
 ۲. کشکول: وحی (به معنی سریع) / ضبط متن صحیح‌تر به نظر می‌آید.
 ۳. نسخه‌ها: تمیت
 ۴. ط: فتأسفون
 ۵. الکشکول، ج ۱ / ۲۱۲ - ۲۱۳.
 ۶. سانحه: نفعه‌ای از نفعات انس بر دل‌های صاحبان علایق پست و حجاب‌های دنیوی، از جهان قدس وزید، و به آن نفعه بویایی جان آنها عطرآگین شد، و روح حقیقت در کالبدهای پوسیده آنها جریان یافت؛ زشتی
 ۷. فرورفتن در پلیدیهای جسمانی را دریافتند و به پلیدی سرنگونی در دره‌های قید و بند ماده اعتراف کردند؛ به
 ۸. راه پیمودن راه‌های رستگاری روی کردند؛ از خواب غفلت از مبدأ و معاد بیدار شدند، لیک این بیداری دیرپاست
 و حتماً از بین روند.
 ۹. ای کاش این حالت تا دریافت جذبه‌ای الهی که چرکی‌های جهان ماده را از آنان می‌زدود و از پلیدیهای جهان غرور
 پاک می‌ساخت؛ باقی می‌ماند.
 ۱۰. اینان به هنگام از بین رفتن این نفعه قدسی و پایان یافتن این وزش آنسی به سرنگونی در این چرکی‌ها باز
 می‌گردند؛ پس بر این حالت بلند مرتبت افسوس خواهند خورد، و زبان آنان اگر از اصحاب کمال باشند
 بدین‌گفتار به سخن آید.
 ۱۱. کشکول: ذرات / این ضبط صحیح‌تر به نظر می‌آید.
 ۱۲. ق: بنصحك

تعظك سرّاً و جهراً^۱ بأبلغ بيان؛ لكن لا يفهم نصايحها الفتى البليد. و لا يعقل مواعظها إلا من له البصر و السمع و هو^۲ الشهيد^۳.

نظم

۳

مگو^۵ که نغمه سرايان عشق خاموشند

که نغمه نازک و اصحاب پنبه در گوشند

سانحة: الى كم تكون في طلب اللذات الفانية الدنيوية! و أنت معرض عما
يثمر السعادات الباقية الأخروية! فان كنت من أصحاب العقول و أرباب
المعقول، فاقنع من الدنيا كل يوم بخبزين، و اكتف منها كل سنة بثوبين، لئلا
تسقط من البين، و تجيء يوم القيامة يخفى^۶ و حنين^{۷*}.

نظم

هر چیز ز دنیا که خوری یا پوشی

معدوری اگر در طلب آن کوشی

۱۲

۱. ل: چهاراً

۲. اقتباس از ق / ۳۷: «ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب أو القى السمع و هو شهيد».

۱۵. سانحه: موجودات این جهان شب و روز به زبانی گشاده تو را نصیحت کنند و به آشکار و نهان با رساترین بیان تو را پند دهند، لیک تو ای جوان کودن پندهای آنان را در نمی‌یابی، و [یا کی نیست چه] پندهای آنان را کسی نمی‌فهمد مگر آن که صاحب چشم و گوش است و او همان شهید (= عالم حقیقی) است.

۴. الکشکول، ج ۱ / ۲۱۳. ۵. ق: بگو

۶. ط: نجفی

۱۸. * سانحه: تا به چه اندازه در دنبال لذت‌های گذرنده این جهان هستی! و از آنچه که خوشبختی جاودان آن جهان را به بار می‌آورد، روی گردانی! پس اگر از صاحبان اندیشه‌ای و از بزرگان دانش‌های عقلی‌ای، هر روز به دو نانی از این دنیا خشنود باش، و هر سالی به دو لباس بسنده کن، تا آن که هلاک مگردی و روز قیامت مویه کنان و پنهان نیایی.

۷. ق: - یخفی و حنین

۸. الکشکول، ج ۱ / ۲۱۴.

باقی جهان جوی نیرزد زینهار

تا عمر گرانمایه بدان نفروشی

- ۳ سانحة: اذا غادت جنود الضعف على مملكة القوى، فعليك بالعزلة عن الخلق و الانزواء، فاسأل ربّ التوفيق، و لاتبال اذا عدم الرفيق الشفيق^۱.

نظم

- ۶ مجنون تو با اهل خرد یار نباشد
غارت زده را قافله در کار نباشد
سانحة: من أعرض عن مطالعة العلوم الدينيّة و صرف أوقاته في إفادة
الفنون الفلسفيّة^۲، فعن قريب لسان حاله يقول عند شروع^۳ شمس^۴ عمره في
الأفول^۵:

نظم

- ۱۲ تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم
کنون می میرم و از من بت و زنار می ماند
سانحة: العزلة^۶ عن الخلق^۷ هو الطريق الأقوم الأسدّ، كما ورد في

۱۵

۱ . سانحة: هرگاه سپاهیان ناتوانی بر قوای بدنی غلبه کرد، بر تو باد که از خلق کناره گیری و گوشه نشینی پیشه کنی، از خداوند توفیق بخواه، و دوست شفیق اگر یافت نشد دل گیر مشو.

۱۸ ۲. ق: الفلسفة ۳. ق: مشروع

۴. ق: - شمس

۵ . سانحة: هر کس از مطالعه دانش‌های دینی روی بر تافت و روزگار خویش به تدریس فنون فلسفی پرداخت، دیری نباید که با سر آغاز خاموشی فروغ عمرش گوید:

۶. ق: المعزلة ۷. ل: بخلق

الحديث: «فرّ من الخلق فرارك من الأسد»^۱، فطوبى لمن لا يعرفونه بشيء من الفضائل و المزايا؛ لأنه سالم من الآلام و الرزايا، فالفرار عنهم، و البدار البدار^۲ الى الخلاص منهم.

و بهذا يظهر أنّ الاشتهار بالفضائل من جملة الآفات، و أنّ خمول الاسم أمان من المخافات، فاحبس نفسك في زاوية العزلة، فإنّ عزلة المرء^۳ عزّة^۴، و قد قلت في ذلك و ان كنت غير سالك في تلك المسالك:^۵

نظم

کردیم دلی را که نبد مصباحش

در گوشه عزلت از پی اصلاحش ۹

وز «فرّ من الخلق» بر آن خانه زدیم

قفلی که نساخت قفلگر مفتاحش

۱۲ الشيخ الجليل ابو الحسن الخرقاني، اسمه على بن جعفر، كان من أعظم

أصحاب الحال، توفى ليلة عاشورا سنة ۴۲۵ [هـ.ق.]، و من كلامه في ذمّ

۱۵ ۱. بحار الانوار، ج ۶۷ / ۱۱۰ و مصباح الشريعة / ۹۹: «فر من الناس...».

۲. ط: - البدار

۳. ط: المرآه

۴. ط: عزّة

۵. سانحه: گوشه گیری از خلق راه استوار و محکم است، همچنان که در حدیث آمده: «از خلق فرار کنید همچنان که از شیر بیابان فرار می کنید»، خوشا به حال آن که به هیچ یک از فضایل و برتری ها نمی شناسندش، چه از تمام دردها و مصیبت ها در امان است. پس فرار از آنها باید کرد، فرار! به شتاب از آنها باید رها شد، به شتاب.

۱۸ و بدین گفتار معلوم شد که اشتهار به فضایل از جمله آفات است، و عدم اشتهار آسایش از ترس هاست. پس خود را در گوشه کناره گیری نگاه دار، چه گوشه گیری شخص سربلندی اوست؛ و اگر چه خود این راه را نیمودم، در این باره گفته ام:

العلماء الذين صرفوا أعمارهم في تصنيف الكتب قال: «إنَّ وارث النبي - صَلَّى
الله عليه و آله - من اقتدى به^۱ من الأفعال و الأخلاق، لا مَن لا يزال يسود
بأقلامه و جوه الأوراق».

۳

و قيل له: «ما الصدق؟» فقال: «ما يكاد يقوله القلب قبل^۲ اللسان^۳»^۴.

و من سوانحه - قدس سره - في سفر الحجاز:^۵

۶

نظم

يا نديمي ضاع عمري و انقضی قم لاستدراك وقت قد مضى^۶
و اغسل الأدناس عني بالمدام و املاً الاقداح منها يا غلام!^۷
و^۸ اسقني كأساً فقد لاح الصباح^۹ و الثريا غربت و الديك صاح^{۱۰} [...] ۹
اشف قلبي، ايها الساقى الرحيم بالتي يحيى بها العظم الرميم^{۱۱}

۱۲

۱. ل، ق: - به ۲. ط: قيل

۳. تا این قسمت هیچ یک از سوانح نقل شده در نسخه چاپی نیست.

۴. شیخ بزرگوار علی بن جعفر، ابوالحسن خرقانی از بزرگان اصحاب معنا بود، در شب عاشورای سال ۴۲۵ هـ.ق درگذشت؛ از کلمات وی در ندامت علمایی که عمر خود را در نگاشتن کتاب دریافتند این است که: «وارث

۱۵ پیامبر(ص) کسی است که بدو در افعال و اخلاق اقتدا کند، نه آن که دائم با قلمش روی کاغذها را سیاه کند.»
«بدو گفتند: صدق چیست؟ گفت: دائماً قلب قبل از زبان سخن گوید».

۵. از سوانح او در سفر حجاز این است:

۶. ای همدم من! عمرم تباه گشت و به پایان رسید، برخیز تا گذشته از دست رفته را جبران کنیم.

۷. پلشتی‌ها را از من با شراب تاک* بشوی و پیمانه‌ها را ای جوان از آن شراب پر کن!

۱۸

* در ترجمه دیوان تاک به «مدام» ترجمه شده است.

۸. این بیت در مصدر، بعد از بیت قم و لاتمه‌ل آمده است.

۹. مصدر: قم فلاتمه‌ل فان الصبح لاع

۱۰. از آن شراب مرا با جامی سیراب کن، زیرا که صبح دمید و ستاره تریا غروب کرد و خروس بانگ زد.

۱۱. قلب مرا شفا بخش! ای ساقی مهربان با چیزی که استخوان پوسیده از آن زنده می‌شود.

زوج الصهباء بالزلال و اجعلن عقلى لها مهراً^۱ حلال^۲
 هاتها من غير مهل^۳ يا نديم! خمرة نحى^۴ بها عظم الرميم^۵
 بنت كرم تجعلن الشيخ شاب من يذق منها عن الكونين غاب^۶
 خمرة من نار موسى نورها دنها^۷ قلبى و صدرى^۸ طورها^۹
 قم و لاتمهل فما فى العمر مهل^{۱۰} لاتصعب^{۱۱} شربها، فالامر سهل^{۱۲}
 قل لشيخ قلبه منها نفور لاتخف و الله^{۱۳} توّاب غفور^{۱۴}
 يا مغنى! انّ عندى كل غمّ قم و الق النار فيها و النقم^{۱۵}
 [يا مغنى قم فانّ العمر مناع لايطيب العيش الا بالسمع^{۱۶}]
 [انت أيضاً يا مغنى لاتنم قم و اذهب عن فؤادى كلّ غم^{۱۷}]
 غنّ^{۱۸} لى دورا فقد دار القدح^{۱۹} و الصبا قد فات و القمري^{۲۰} صاح^{۲۱}

۱. ق: مهر

۲. می‌انگوری را به ازدواج آب زلال در آور و خرد مرا کابین (مهريه) آن کن.

۳. ق: جهل ۴. کذا / «تحیی» صحیح تر است.

۵. ای نديم! من بدون هیچ درنگی آن باده را برایم بیاور باده‌ای که بدان استخوان پوسیده را زنده می‌کنیم.

۶. دختر تاک، پیر را جوان می‌کند و هر کس از آن بچشد، از هر دو جهان غایب می‌شود.

۷. ق: انها ۸. ق: صدرى و قلبى

۹. شرابی که از آتش (طور) موسى روشنی گرفته، سبویش دل من و «طور»ش سینه من است.

۱۰. ق: جهل ۱۱. ق: لاتعقب

۱۲. برخیز و درنگ مکن (بشتاب) زیرا عمر مهلت نمی‌دهد. نوشیدنش را سخت مگیر، کار آسانی است.

۱۳. ق: فالله

۱۴. بگو به آن پیری که دلش از می‌روگردان است مترس! خدای توبه‌پذیر و بخشنده است.

۱۵. ای آوازه‌خوان! همه غم‌ها در من حاضرند. برخیز و با نغمه‌ها [یت] آتش به غم در انداز. / شاید: نغم

۱۶. ای آوازه‌خوان برخیز! که عمر تباه شد. و زندگی گوارا نمی‌شود مگر با سماع.

۱۷. تو نیز ای آوازه‌خوان نخواب؛ برخیز و هر غمی را از دلم بزداى.

۱۸. ل: غنى ۱۹. ل: القداح

۲۰. ق: العمرى

۲۱. برایم آوازی بخوان! جام به گردش در آمد، نسیم وزید و قمری آوازش را سر داد.

	و اذ کُرْن عندی ^۱ أحادیث الحبيب	إِنَّ عِيشِي مِنْ ^۲ سواها لا يطيب ^۳
	و احذرن ^۴ ذكری أحادیث الفراق	إِنَّ ذَكَرَ الْبَعْدَ مِمَّا لَا يَطَاقُ ^۵
۳	رَوْحِن رُوحِي بِأشعار العرب	كِي ^۶ يَتَمَّ الْحِظَّ فِينَا وَ الطرب ^۷
	افتتح ^۸ منها بنظم مستطاب	قَلَّتْهُ فِي بَعْضِ أَيَّامِ الشَّبَابِ ^۹
	قد صرفنا العمر في قيل و قال	يا نديمي! قم فقد ضاق المجال ^{۱۰} *
۶	ثمَّ اطربني بأشعار العجم	وَ اطردن هما على قلبي هجم ^{۱۱}
	و ابتد ^{۱۲} منها بيت ^{۱۳} المثنوی	للحكيم المولوی المعنوی ^{۱۴}
	«بشنو از نی چون حکایت می کند	وز جدایی‌ها شکایت می کند»
۹	قم و خاطبني بكلّ الالسنة	عل ^{۱۵} قلبی یتبّه من ذی السنّة ^{۱۶}

- ۱۲
۱. ق: عند
۲. ق: + لا
۳. اخبار محبوب را نزد من باز گوی، که زندگی من بی او خوش گذار نیست.
۴. مصدر: واذکرن / ضبط متن صحیح تر است.
۵. خاطرهٔ فراق را به خاطر من نیاور، زیرا که طاقت یاد هجران را ندارم.
۶. ق: کم
۷. دلم را به شعر عرب شاد کن! تا بهره و شادی با آن به نهایت رسد.
۸. مصدر: و افتحن
۹. نغمه را با همان شعر شادی بخشی آغاز کن که در زمان جوانی سرودم.
۱۰. ط: المجال
- * . عمرمان را در قیل و قال سر کردیم. ای دوست برخیز! که وقت تنگ است [و مجالی نیست].
۱۱. سپس، با شعرهای فارسی مرا به طرب آور و با آن، غم مهاجم بر دل را از من بران.
۱۲. ق: ط: ابتدی
۱۳. ط: به بیت
۱۴. [و این اشعار] را با بیتی از مثنوی حکیم مولوی معنوی آغاز کن.
۱۵. ق: عتل
۱۶. برخیز و با همهٔ زبان‌ها مرا خطاب کن! باشد که دلم از این خواب آلودگی هشیار شود.
- ۱۸

۱. انه في غفلة عن حاله خابط^۱ في قبيله مع قاله^۲*
۲. كل ان فهو في قيد جديد قائلاً من جهله: «هل من مزید»^۳
۳. تائه في الغي قد ضل الطريق قط من سكر الهوى لا يستفيق^۴
۴. عاكف دهرًا على أصنامه تنفر^۵ الكفار من اسلامه^۶
۵. كم أنادی و هو لا یصغی^۷ التناد وا فؤادی، وا فؤادی، وا فؤاد^۸**
۶. یا «بهائی»! اتخذ قلباً سواه فهو ما معبوده الا هواه^۹***
- أيضاً من سوانحه^{۱۰} - قدس سره:
- از دست غم تو ای بت حور لقا
- نه پای ز سر دانم و نه سر از پا
- گفتم دل و دین ببازم از غم برهم
- این هر دو بباختیم و غم ماند بجا^{۱۱}

۱۲

۱. مصدر: خائض ۲. ق: - انه في... قاله

* دل از حال خود غافل است و در قیل و قال خویش فرو رفته است.

۳. هر لحظه، در بند تازه‌ای است در حالی که به خاطر جهلش «هل من مزید» می‌گوید (یعنی زنجیر و بندی دیگر می‌طلبد).

۱۵

۴. این دل در وادی گمراهی سرگردان است و از راه به در شده است و هرگز از مستی هوی و هوس هشیار نمی‌شود.

۵. ل: بیهزاً

۶. روزگاری است که با بتان [محبوبش] گوشه‌ای گرفته و کفار از اسلام او می‌گریزند.

۷. مصدر: لایسقی ۸. ق: - عاکف دهرًا... افؤاد

۱۸

** . چقدر فریاد کردم [اما او گوش شنوا ندارد] فریادی را نمی‌شنود، وای دلم، وای دلم، وای دلم!

۹. ای بهایی! دلی دیگر برای خود بگیر، زیرا دل تو جز هواهایش معبودی ندارد (ترجمه‌ها با تصرف اندک از

دیوان شیخ بهایی / ۱۷۴ - ۱۷۶) *** . دیوان شیخ بهایی / ۱۷۲ - ۱۷۴.

۱۰. دو بیت زیر در بخش رباعی‌های دیوان آمده نه در بخش نان و حلوا.

۱۱. دیوان شیخ بهایی / ۱۳۳.

وله أيضاً:

دل درد و بلای عشق افزون خواهد^۱

۳ دیده خود را^۲ همیشه در خون خواهد
وین طرفه که این از آن به حل^۳ می طلبد
و آن در پی آن که عذر آن^۴ چون خواهد^۵

وله أيضاً:

دل جور تو ای مهر گسل می خواهد

۶ خود را به غم تو متصل می خواهد
۹ می خواست دلم^۶ که بی دل و دین باشم
باز آ^۷ که چنان شدم که دل می خواهد^۸*

وله - طاب ثراه - فی المستزاد^۹:

۱۲ هرگز نرسیده ام من سوخته جان
وز بخت سیه ندیده ام هیچ زمان^{۱۰}
قاصد چه نوید وصل او با من گفت
در حیرتم از بخت بد خود که چسان
روزی به امید
یک روز سفید
آهسته بگفت
این حرف شنید

۱. ق: + دو
۲. ق: - را / مصدر: او دیده دل
۳. ل، ط: محل / ق: محل
۴. ق: این
۵. همان کتاب / ۱۳۷.
۶. مصدر: باز آی
۷. ق: - و له أيضاً... می خواهد
۸. ق: این بخش در نسخه چاپی دیوان نیست.
۹. * همان کتاب / ۱۳۷.
۱۰. ق: زیان

وله أيضاً:

روز از دود دلم تاریک و تار شب چو روز آمد ز آه شعله بار
 ۳ کارم از هندوی زلفش واژگون^۱ روز من شب شد شبم روز از جنون
 ممّا سَنَحَ له فی اثناء سفر الرجوع من زیارة المشهد المقدّس المنور
 الرضوی - علی ساکنه أفضل التسلیمات - فی شهر محرم الحرام سنة الف و
 ۶ ثمان^۲.

نظم

نگشود مرا ز یاریت کار دست از دلم ای رفیق بردار
 ۹ گرد رخ من، ز خاک آن کوست ناشسته مرا به خاک بسیار
 رندیست ره سلامت ای دل من کرده ام استخاره صد بار
 سجّاده زهد من که آمد خالی از عیب^۳ و عاری از عار
 ۱۲ بودش، همگی ز تار چنگ است^۴ تارش، همگی ز پود زَنار
 خالی شده^۵ کوی دوست از دوست از بام و درش چه پرسى اخبار
 کز غیر صدا جواب ناید هرچند کنی سؤال تکرار
 ۱۵ گر می گویی^۶: کجاست دلدار؟ آید ز صدا: کجاست دلدار؟
 از بهر فریب خلق، دامی است هان! تا نشوی بدان گرفتار

۱۸ ۱. ط: بازگون

۲. از سوانحی (عنوان بخش های کتاب سانحه است) که در هنگام بازگشت از شهر مشهد منور رضوی - که بر

ساکنش برترین درودها باد - در شهر محرم الحرام سال ۱۰۰۸ ه. ق رخ داد.

۳. ق: غیب ۴. ل: صلیب

۵. ل: شد ۶. مصدر: می پرسى

صد شکر که زهد تو «بهائی»^۱ شد شهره به رندی آخر کار^۲
و له ایضاً - رحمه الله^۳:

- ۳ مَضَى فِي غَفْلَةٍ عَمْرِي كَذَلِكَ يَذْهَبُ الْبَاقِي
أَدْرِ كَأْسًا وَ نَاوِلْهَا أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي^۴
شراب عشق می سازد تو را از سرِّ حَقِّ آگاه
- ۶ نَه تَدْقِيقَاتٍ مَشَائِي نَه تَحْقِيقَاتٍ اشْرَاقِي
الَا يَا رِيحِ اِنْ تَمَرَّرْ بِأَهْلِ الْحَيِّ فِي حُرُوي^۵
فَبَلِّغْهُمْ تَحْيَاتِي وَ نَبِّئْهُمْ بِأَشْوَاقِي^۶
- ۹ وَ قُلْ^۷ أَنْتُمْ نَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ ظُلْمًا بِلَا سَبَبِ^۸
وَ اَنْي ثَابِتٌ أَبَدًا عَلَيَّ عَهْدِي وَ مِيثَاقِي^۹
«بهائی» خرقه خود را مگر آتش زدی کامشب
- ۱۲ جِهَانِ پَر شَد ز دُودِ كُفْرٍ وَ سَالُوسِي وَ زَرَاقِي^{۱۰}

۱. مصدر: افسوس که تقوای بهایی
۲. دیوان شیخ بهایی / ۱۲۳، غزلیات.
۳. ق: رحمهم
۴. در غفلت گذشت عمر من و بقیه آن نیز همچین. ساقیا پیمان را بگردان و به من بده.
۵. مصدر: الا یاریح ان تمرد عل وادی اخلائی / واژه «حروی» در ضبط متن به اعتبار نسخه‌ها است، نه به اعتبار صحت آن.
۶. ای نسیم چون از سرزمین یاران من گذر کنی، درودها و شادباش‌های مرا به آنان برسان و از اشتیاق من آگاهشان کن.
۷. ق: قد
۸. مصدر: وقل یا ساداتی انتم بنقض العهد عجلتم
۹. و بگو [ای بزرگان و سروران من]، شما ظالمانه و بدون سبب پیمان را شکستید، اما من همچنان بر پیمان خویش استوارم.
۱۰. دیوان شیخ بهایی / ۱۲۹، غزلیات.

مما سَنَحَ في الخلوات القمية المباركة السميّة^١ العليّة الفاطميّة^٢ وقد كنت فيها كثير التحدث^٣ مع نفسي^٤ الخاطئة العصية في كلّ بكرة و عشية^٥.

نظم ٣

در خلوت اگر با خودم اندر گفتار

عیبم به جنون مکن که دارم من زار

٦ صد گونه حکایت طربناک اینجا

با هر ذره ز خاک کوی دلدار

أول مقامات^٦: الانتباه^٧، و هو اليقظة من سنة الغفلة.

٩ ثمّ التوبة، و هي الرجوع الى الله بعد الاباق.

ثمّ الورع و التقوى؛ لكن ورع اهل الشريعة عن المحرّمات، و ورع أصحاب الطريقة عن الشبهات.

١٢ ثمّ المحاسبة، و هي تعداد ما صدر عن الانسان بينه و بين نفسه، و بينه و^٨ بين بنى نوعه.

ثمّ الارادة، و هي الرغبة في نيل المراد مع الكدّ.

١٥ ثمّ الزهد، و هو ترك الدنيا و حقيقة التبرّي عن^٩ غير المولى.

ثمّ الفقر، و هو تخلية القلب عمّا خلت منه اليد. و الفقير من عرف أنّه

١. ط: السميته

٢. ل، ق: الفاطمة

٣. ط: كثيراً ما تحدث ١٨

٤. ق: نفى

٥. از سوانحی که در گوشه گیری های قم مبارک حضرت فاطمه بلند مرتبه و نامی روی داده، در حالی که

صبحگاهان و شبانگاهان با نفس گناهکار و سرکشم زیاد گفتگو می کردم.

٦. کذا / عبارت عربی مشوش است. ٧. ق: انتباه

٨. ط: - بينه و ٩. ط: + غير

لا یقدر علی شیء.

- ۳ ثمّ الصدق، و هو استواء الظاهر و الباطن.
 ثمّ التصبر^۱ و هو حمل النفس علی المکاره.
 ثمّ الصبر^۲، و هو ترك الشکوی و قمع النفس.
 ثمّ الرضا، و هو التلذذ بالبلوی.
 ۶ ثمّ الاخلاص، و هو اخراج الخلق عن معامله الحقّ.
 ثمّ التوکل، و هو الاعتماد فی کلّ الامور علی الله سبحانه، مع العلم بأنّ
 الخیر^۳ ما اختاره^۴.

- ۹ ۱. ل، ط: الصبر
 ۲. در کشکول این واژه «التصبر» است و فقره قبل «الصبر».
 ۳. ق: المخیّر
 ۴. بسنجید: الکشکول، ج ۱ / ۲۴۱.
 ۵. اولین مقام هشیاری است و آن بیداری از خواب غفلت است.
 سپس توبه و آن بازگشت به سوی خداوند است پس از تواری از او.
 ۱۲ سپس ورع و تقوی است، لیک ورع اهل شریعت از محرمات است. حال آنکه ورع اصحاب طریقت در دوری از
 شیئات است.
 سپس محاسبه است، و آن شماره کردن و بررسی نمودن آن چیزی است که از انسان با خود و از انسان با دیگران
 ظهور می‌یابد.
 سپس اراده است، و آن رغبت به رسیدن به منظور با کوشش است.
 ۱۵ سپس زهد است و آن ترک دنیاست، و حقیقت آن دوری جستن از غیر حق است.
 سپس فقر است، و آن تخلیه قلب است از آنچه در دست نیست. و فقیر آن کسی است که بداند قدرت بر چیزی
 ندارد.
 سپس صدق است، و آن یکسانی ظاهر و باطن (آشکار و نهان) است.
 سپس صبرپیشگی است، و آن بردباری نفس بر ناخوشایندهاست.
 ۱۸ سپس صبر است، و آن ترک گلایه و خوار کردن نفس است.
 سپس رضاست، و آن لذت بردن در بدبختی‌ها و فجایع است.
 سپس اخلاص است، و آن بیرون نمودن خلق است در داد و ستد با حق.
 سپس توکل است، و آن اعتماد بر خدای در تمام امور است با علم به آن که خیر و شایسته آن چیزی است که او
 انتخاب کند.

من سوانحه - أعلى الله درجته^١.

نظم

٣ زد به تیرم بعد چندین انتظار گرچه دیر آمد خوش آمد تیر یار
شد دلم آسوده چون تیرم زدی ای سرت گردهم چرا دیرم زدی
وله أيضاً رحمه الله^٢:

٦ از بس که رفو زدیم و شد چاک

ایین سینه همه بدوختن رفت

ندانم آن گل خودرو چه رنگ و بو دارد؟

٩ که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد

و من تاریخ الیافعی^٣ «الحسین بن منصور الحلاج أجمع علماء بغداد علی

قتله^٤ و وضعوا خطوطهم، و هو یقول: «الله فی^٥ دمی»؛ فأنه حرام و لم یزل

١٢ یردد ذلك، و هم یثبتون خطوطهم، و حمل الی السجن و امر المقتدر بالله

تسلیمه^٦ الی صاحب الشرطة^٧ لیضربه ألف سوط فان مات و الا یضربه ألفاً

أخری، ثم یضرب عنقه. فسلمه^٨ الوزیر الشرطی و قال له^٩: ان لم یمت^{١٠} فاقطع

١٥ یدیه و رجلیه، و جز رأسه و أحرق^{١١} جثته و [١] نصب رأسه علی الجسر^{١٢}، و

١. ق: درجاته	٢. ق: - رحمه الله
٣. ق: یافعی	٤. ق: قله
٥. ق: - فی	٦. ق: به تسلیمه
٧. ل، ق: الشرط	٨. ل: فسلم
٩. ط: - له	١٠. ق، ل: ان یمت
١١. ل: احرف	١٢. ل، ق: - نصب رأسه علی الجسر

لاتقبل خدعة، فتسلّمه الشرطی و^۱ أخرجه الی باب الطاق و هو^۲ یتبحر فی
قیوده و اجتمع علیه خلق کثیر، و ضربه الف سوط فلم یتأوه، ثمّ قطع أطرافه و
جزّ رأسه و أحرق جثّته و نصب رأسه علی الجسر، و ذلك سنة ۵۳۹هـ^۳.
من سوانحه:

نظم

۶ روی تو گل، تازه خطّ سبز تو نو خیز
نشکفته گلی همچو تو در گلشن تبریز
شد هوش دلم غارت این غمزه خونریز
۹ ایمن بود مرا فایده از دیدن تبریز
ای دل! تو در این ورطه مزین لاف صبوری
وی عقل تو هم بر سر این واقعه بگیریز
۱۲ فرخنده شبی بود که آن خسرو خوبان
افسوس کنان، لب به تبسم شکرآمیز

۱. ق: - و قال له... و ۲. ق: - و هو

۳. الکشکول، ج ۱ / ۳۲۱ و ج ۲ / ۲۰۸: از تاریخ یافعی، علمای بغداد بر قتل حسین بن منصور حلاج اتفاق کردند و این حکم را ابلاغ کردند، و این در حالی بود که حسین می‌گفت: «خدا در خون من است». و دایم این را می‌گفت؛ و این مطلب حرام بود؛ علما حکم خود را تنفیذ کردند؛ حسین روانه زندان شد و مقتدر بالله حکم کرد که او را به دست جلاد سپرند تا او را هزار تازیانه زند تا بمیرد و الا هزار تازیانه دیگر بر او زند؛ و گردن او را جدا کند.

۱۸ وزیر، حسین را به دست جلاد سپرد و گفت: اگر وی نمرد، دست و پای او را قطع و در این کار فریب مخور. حسین را به جلاد سپرد، جلاد وی را در حالی که در زنجیر بود و افراد بی‌شماری در آنجا بودند به «باب الطاق» آورد، هزار تازیانه بر او زد و حسین دم بر نیاورد؛ دست و پای او را برید، سر او را جدا ساخت، بدن او را آتش زد، و سر او را بر پل آویخت؛ و این حادثه در سال ۵۳۹ هـ. ق. بود.

- از راه و فاء، بر سر بالین من آمد
 وز روی کرم گفت که ای دل شده بر خیز
 ۳ از دیده خونین^۱ به نثار قدم او
 کردم گهر اشک منِ مفلس بی چیز
 چون رفت دل گمشده ام، گفت: «بهائی!»
 ۶ خوش باش که من رفتم و جان گفت که: من نیز^۲
 وله أيضاً:
 دگر از درد تنهایی، به جانم یار می باید^۳
 ۹ دگر تلخ است کامم، شربت دیدار می باید^۴
 ز جام عشق او مستم، ز پندم بگذر ای^۵ ناصح!
 نصیحت گوش کردن را دل هشیار می باید^۶
 ۱۲ مرا امید بهبودی نمانده^۷، ای خوش آن روزی
 که می گفتم: علاج این دل بیمار می باید^۸
 «بهائی» بارها ورزیده^۹ عشق، اما جنونش را
 ۱۵ نمی بایست زنجیری، ولی این بار می باید^{۱۰}*

۱. مصدر: خونبار

۲. دیوان شیخ بهایی / ۱۲۵، غزلیات.

۳. ق: می آید

۴. ق: می آید

۱۸

۵. مصدر: مستم دگر پندم مده ای

۶. ق: می یابد

۷. مصدر: نماندست

۸. ق: می یابد

۹. مصدر: ورزید

۱۰. ق: می یابد

*. دیوان شیخ بهایی / ۱۲۱.

[شیر و شکر]

و قال: احمد الله على جزيل آلائه، وأصلى على أشرف أوليائه و انبيائه، و
 بعد این شکسته بسته چندی است در بحر جنب که در میان عرب مشهور و
 معروف است، و در ما بین شعراء عجم غیر مألوف، به خاطر^۱ فاتر افقر فقراء
 باب الله، بهاء الدین العاملی رسیده^۲، و نفعه ای از نفعات جنون، بر صفحات
 حقایق مشحون آن وزیده، رجاء واثق است که اهل استعداد - کفاهم الله^۳ شر^۴
 الاضداد - دامن عفو بر آن پوشند، و در اصلاح معایب آن کوشند، و أجرهم
 على الله، و لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم^۵.

۹

[فصل]

فی^۵ التنبيه من رقدة الغافلین

۱۲	ای مرکز دایره امکان	وی زبده عالم کون و مکان ^۶
	تو شاه جواهر ناسوتی	خورشید مظاهر لاهوتی
	تا کی ز علایق جسمانی	در چاه طبیعت خود مانی؟
۱۵	تا چند به تربیت بدنی	قانع به خزف ز درّ عدنی؟
	صد ملک ز بهر تو چشم به راه	ای یوسف مصر برا از چاه
	تا والی مصر وجود شوی	سلطان سریر شهود شوی

۱۸

۱. ل: خواطر

۲. ق: - الله

۳. ل: و

۴. ق: + است

۵. ق: - العلیّ العظیم

۶. ق: عالم و کون مکان

- در روز الست «بلی» گفתי^۱ امروز به بستر «لا» خفتی^۲
 ز معارف عالم عقلی^۳ دور به زخارف عالم حس مغرور
 ۳ از موطن اصلی ناری یاد پیوسته به لهو و لعب دلشاد
 نه اشک روان، نه^۴ رخ زردی الله الله! تو چه بی‌دردی
 یک دم به خود آ و بین چه کسی به چه بسته دلی، به که هم نفسی
 ۶ زین خواب گران بردار سری می‌پرس ز عالم دل‌خبری^۵

[فصل]

۹ فی المناجاة والالتجاء الی قاضی الحاجات

زین رنج عظیم خلاصی جو

دستی به دعا بردار و بگو

۱۲ یارب! یارب! به کریمی تو

به صفات کمال، رحیمی تو

یارب! به نبی و وصی و بتول

۱۵ یارب! یارب! به دو سبط رسول

یارب به عبادت زین عباد

به زهدات باقر علم و رشاد^۶

۱۸

۱. ق: گفتن و

۲. ق: خفتن

۳. مصدر: تاکی ز معارف عقلی

۴. ق: نه اشک و نه

۵. مصدر: برگیر ز عالم اولین خبری

۶. مصدر: یارب به تقرب سبتین

۷. ق: باقر و علم رشاد

- یارب! یارب! به حقّ صادق
 به حقّ موسای به حقّ ناطق
 ۳ یارب! یارب! به رضا شه دین
 آن ثامن^۱ ضامن اهل یقین
 یارب! به تقی و مقاماتش
 ۶ یارب! به نقی و کراماتش
 یارب! به حسن شه بحر و برّ
 به هدایت مهدی دین پرور
 ۹ کاین بنده مجرم عاصی را
 وین غرقه بحر معاصی را
 از قید علایق جسمانی
 ۱۲ وز بند وساوس شیطانی
 لطفی بنما و خلاصش کن
 وز اهل کرامات خاصش کن
 ۱۵ یارب! یارب! که «بهائی» را
 آن بیپهده گگرد هوایی را
 که به لهو و لعب عمرش شده^۲ صرف
 ۱۸ ناخوانده ز لوح وفا یک حرف

- زین غم برهان که گرفتار است
در دست هوا و هوس زار است
- ۳ در شغل زخارف دنیوی دون
مانده به هزار امل مفتون
رحمی بنما به دل زارش
- ۶ بگشا به گرم گره از کارش
زین بیش مران ز در احسان
به سعادت ساحت قرب رسان
- ۹ وارسفته ز دُنیی دوش کن
سرحلقه اهل جنونش کن
- ۱۲ [فصل]
- فی نصیحة نفس الامارة و تحذیرها من الدنيا الغدّارة
ای باد صبا به پیام کسی
۱۵ چو به شهر خطا کاران بررسی
بگذر به محله مهجوران
وز نفس و هوا ز خدا دوران
- ۱۸ و آن گاه بگو به «بهائی» زار
آن نامه سیاه خطا کردار

- کای^۱ عمر تباہ گنہ پیشه
 تا چند به پات زنی تیشه؟
 ۳ تا کی باشی بیمارِ گناه
 ای مجرمِ عاصی نامه سیاه!^۲
 شد عمر تو شصت و همان پستی
 ۶ وز باد لهو و لعب مستی
 گفتم که مگر چو به سی برسی^۳
 یابی خود را و^۴ دانی چه کسی
 ۹ درسی، درسی ز کتابِ خدا
 رهبر نشدت به طریق هدی
 وز سی به چهل چو شدی واصل
 ۱۲ ز چهل جز جهل نشد حاصل
 در راه خدا قدمی نزدی
 بر لوح و فا رقمی نزدی
 مستی ز علایقِ جسمانی
 ۱۵ رسوا شده‌ای و نمی‌دانی
 از اهل غرور بُر پیوند
 خود را به شکسته‌دلان دربند
 ۱۸

۱. ق: ای

۲. این بیت در مصدر نیست و به جای آن بیت: «یک دم به خود... هم نفسی» که قبلاً در ص ۴۲۲ آمده بود، آمده است.

۳. ق: رسی

۴. ط: -و

- شیشه چو شکست، شود ابتر
جز شیشه دل که شود بهتر^۱
- ۳ ای ساقی باده روحانی
زارم ز علایق جسمانی
یک لمعه ز عالم نورم بخش
- ۶ یک جرعه ز جام طهورم بخش
گر^۲ سرفکنم به صد آسانی
این کهنه لحاف هیولانی
- ۹

[فصل]

فی ذمّ من صرّف عمره^۳ فی العلوم الرسمیة الدنیویة^۴

- ۱۲ و لم یلتفت الی العلوم الحقیقة الأخریة
ای کرده به علم مجازی خوی^۵ نشنیده ز علم حقیقی بوی^۶
سرگرم به حکمت^۷ یونانی دلسرد ز حکمت ایمانی
۱۵ در^۸ علم رسوم چه^۹ دل بستی؟ بر اوجت اگر ببرد پستی
یک در نگشود ز مفتحاش^{۱۰} اشکال افزود ز ایضاحش^{۱۱}

۱۸ ۱. ق: ابتر
۲. ق: کز
۳. ق: عمر
۴. ق: - الدنیویة
۵. بعضی از اساتید ما این شعر را در تعریض میرداماد، از شیخ بهایی می‌دانند، والله اعلم.
۶. ق: بو
۷. ق: حقیقت
۸. مصدر: بر
۹. مصدر: چو
۱۰. اشاره به کتاب مفتاح سکاکی
۱۱. اشاره به کتاب ایضاح خطیب بغدادی.

ز مقاصد ^۱ آن مقصد نایاب	ز مطالع ^۲ آن طالع در خواب
راهی ننمود اشاراتش ^۳	دل شاد نشد ز بشاراتش ^۴
«محصول» نداد «مُحصَل» ^۵ آن	اجمال افزود «مفصل» ^۶ آن
تا کی ز شفا ^۷ ش شفاطلبی	وز کاسه زهر دوا طلبی
تا چند چو نکبتیان مانی ^۸	بر سفره چرکن یونانی؟
تا کی به هزار شعف لیبی	ته مانده کاسه ابلیبی
«سؤر المؤمن» فرمود نبی	از ^۹ سؤر ارسطو چه می طلبی؟
سؤر آن جو که به روز نشور	خواهی که شوی با او محشور
سؤر آن ^{۱۰} جو که در عَرَصات	یابی ز شفاعت او درجات
در راه طریقت او رو ^{۱۱} کن	با نان شریعت او خو کن
کان راه نه ریب در او نه شک است	وان نان نه شور و نه بی نمک است
تا چند ز فلسفهات لافی ^{۱۲}	وین یابس و رطب به هم بافی ^{۱۳}
رسوا کردت ما بین بشر	برهانِ ثبوتِ عقول عشر
در کف ^{۱۴} نهاده به جز بادت ^{۱۵}	برهانِ تناهی ابعادت

۱۵

۱۸

۱. اشاره به کتاب مقاصد قاضی.

۳. اشاره به کتاب اشارات یوعلی.

۵. اشاره به کتاب محصول و محصل فخر رازی

۷. اشاره به شفاء ابن سینا.

۹. ل، ق: - از

۱۱. ل: رد

۱۳. ق: بانی

۱۵. ق: یادت

۲. اشاره به کتاب مطالع ارموی.

۴. شاید اشاره به کتاب بشارات الاشارات سمرقندی.

۶. اشاره به کتاب مفصل زمخشری.

۸. ق: فانی

۱۰. ق: او

۱۲. ق: لانی

۱۴. مصدر: در سر

- تا کی لافی ز طبیعیِ دون
وان فکر که شد به هیولیِ صرف
تصدیق چگونه به این^۱ بتوان
علمی که مطالب او این است
تا چند دو اسبه پیش تازی
و^۲ این علم دنی^۳ که تو را جان است
خود گو تا چند چو خرمگسان
تا چند ز غایت بی دینی
اندر پی آن کُتب افتاده^۴
نه رو به شریعت مصطفوی
نه بهره ز علم فروع و اصول
ساقی ز کرم دو سه پیمانه
ز آن می که کند مس او اکسیر
ز آن می که اگر ز قضا روزی
از صفحه خاک رود اثرش
- ۳
۶
۹
۱۲
۱۵
- تا کی باشی به رهش مفتون
صورت نگرفت از آن یک حرف
کاندر ظلمت برود الوان
می دان که فریب شیطان است
تا کی به مطالعه اش نازی
فضلات فضایل یونان است
لرزی به سر فضلات کسان
خشت گُتیش بر هم^۴ چینی
پشتی به کتاب خدا داده
نه دل به طریقت مرتضوی
شرمت بادا ز خدا و رسول
در ده به «بهائی» دیوانه
«و علیه یُسَهِّل کَلَّ عَسیر»^۶
یک جرعه از آن شودش روزی
وز قلّه عرش رسد خبرش

۱. ق: به این چگونه

۳. ق: دینی

۵. ق، ط: - افتاده

۲. ق: - و

۴. ق: بهم

۶. بر او تمام دشواری ها را آسان سازد.

[فصل]

- ۳ فی ترغیب العباد فی العلم النافع للمعاد
ای مانده ز مقصد اصلی دور
آکنده دماغ ز باد غرور
- ۶ در علم رسوم گرو مانده
نشکسته ز پای خود این گنده^۱
تا چند زنی ز ریاضی لاف
- ۹ تا کی افتی به هزار گزاف
ز دوایر عشر و دقایق وی
هرگز نبری به حقایق پی
- ۱۲ وز جبر و مقابله و^۲ خطأین^۳
جبر و^۴ نقصت نشود فی البین^۵
در روز پسین که رسد موعود
- ۱۵ نرسد ز عراق^۶ و رهاوی^۷ سود

۱۸ ۱. این بیت در مصدر نیست ولی قبلاً در مصدر آمده است.
۲. ق: - و
۳. ل: خطا بین
۴. ط: - و
۵. ق: العین
۶. عراق، نام نغمه‌ای در دستگاه نوا، ماهور و افشاری است.
۷. رهاوی، نام نغمه‌ای در دستگاه شور است.

- زایل نکند ز تو^۱ مغبونی
- نه شکل عروس^۲ و نه مأمونی
- ۳ در قبر به وقت سؤال و جواب
- نفعی ندهد به تو اسطربلاب
- زان ره نبری به در مقصود
- ۶ فلسش قلب است و فرس نابود
- از علم رسوم چه می جویی
- اندر طلبش تا کی پویی؟^۳
- ۹ علمی بطلب که تو را فانی
- سازد ز علایق جسمانی
- علمی بطلب که به دل نور است
- ۱۲ سینه ز تجلی او طور است
- علمی که از آن چو^۴ شوی محظوظ
- گردد دل تو لوح محفوظ^۵
- ۱۵ علمی بطلب که کتابی نیست
- یعنی ذوقی است، خطابی نیست
- علمی که نسازدت از دونی
- ۱۸ محتاج به آلت قانونی

۲. ط: عروض

۴. ل: چه

۱. ق: + این

۳. این بیت در مصدر نیست.

۵. ل: المحفوظ

- علمی بطلب که نماید راه
وز سـرّ ازل کُـندت آگاه^۱
- ۳ علمی بطلب که جدالی نیست
حالی است تمام و مقالی نیست
علمی که مجادله را سبب است
- ۶ نورش ز چراغ ابولهب است
علمی بطلب که گزافی نیست
اجماعیست و خلافی نیست
- ۹ علمی که دهد به تو جانِ نو
علمِ عشق است ز من بشنو
به علوم غریبه تفاخر چند
- ۱۲ زین گفت و شنود زبان در بند
سهل است نُحاس که زر کردی
زر کن مس خویش اگر مردی
- ۱۵ از جفر و طلسم به روز پسین
نفعی نرسد به تو ای مسکین
بگذر ز همه، به خودت پرداز
- ۱۸ کز پرده برون نرود آواز

۱. این بیت در مصدر نیست.

- آن علم تو را کند آماده
از قید جهان کند آزاده [...] ۳
- در ده به^۱ «بهائی» دل خسته
آن دل به قیود جهان بسته
تا کُنده جاه ز پا شکند
وین تخته کلاه ز سر فکند ۶

[فصل]

- ۹ فی الشوق^۲ الی صحبة أصحاب الحال و أرباب الكمال
عُشاقُ جَمالِكَ قَدْ غَرَقُوا^۳
فِي بَحْرِ صِفَاتِكَ أَحْتَرَقُوا^۴ *
۱۲ فِي بَابِ نَوَالِكَ قَدْ وَقَفُوا
و لِغَيْرِ^۵ جَمالِكَ مَا عَرَفُوا^۶
نِيرانُ الفِرْقَةِ تُحْرِقُهُمْ
۱۵ أَمْواجُ الأدمعِ^۷ تُفَرِّقُهُمْ^۸

۱. ق: - به

۲. مصدر: فی المناجاة

۳. ط: جمالك احترقوا

۴. ط: قد غرقوا

۱۸. * عاشقان جمال تو غرقه شدند و در دریای صفات سوختند.

۵. ل: بغیر

۶. بر درگاه نواله تو ایستاده‌اند و جز جمال تو چیزی نمی‌شناسند.

۷. ق: الامع

۸. آتش هجران و فراق تو آنها را می‌سوزاند و امواج اشک غرقه‌شان گردانیده است.

- گر پای نهند به جای سر
 در راه طلب ز ایشان بگذر
 ۳ که نمی‌دانند ز شوق لقا
 پا را از سر، سر را از پا
 مِنْ غَيْرٍ^۱ زُلَّالِكَ مَا شَرُّوا
 ۶ وَ بِغَيْرِ خَيَالِكَ^۲ مَا طَرُّوا^۳
 صَدَمَاتُ جَلَالِكَ تُفْنِيهِمْ
 نَفَخَاتُ وِضَالِكَ تُحْيِيهِمْ^۴
 ۹ كَمْ قَدْ أَحْيَوْا، كَمْ قَدْ مَاتَ^۵
 عَنْهُمْ فِي الْعَشَقِ رَوَايَاتُ^۶
 طُوبَى لِفَقِيرٍ رَافَقَهُمْ
 ۱۲ بُشْرَى لِحَزِينٍ^۷ وَأَفْقَهُمْ^۸
 یا رب! یا رب! که بهایی عاصی را
 آن عمر تباه ریایی را
 ۱۵

۱. ط: غیر ۲. مصدر: جمالك

۳. جز از زلال تو ننوشتند و جز به خیال تو طرب نیافتند.

۴. صدمه‌های بزرگی و عظمت تو فنایشان می‌کند و نسیم وصلت زنده‌شان می‌دارد.

۵. ق: قد ماتوا

۶. خوشا به حال درویشی که همراهشان شد، و بشارت باد بر غمگینی که هم‌نشینشان شد.

۷. ق: بحزین

۸. خوشا به حال درویشی که همراهشان شد، و بشارت باد بر غمگینی که هم‌نشینشان شد.

- حظی ز صداقت ایشان ده
توفیق رفاقت ایشان ده
باشد که شود ز فنا^۱ منشان ۳
نه اسم و نه رسم و^۲ نه نام و نشان
- ۶
فی التوبة^۳
- عن الخطايا والاناة الى واهب العطايا
- ای داده خلاصه عمر به باد ۹
ای^۴ گشته به لهو لعب دلشاد
ای^۵ مست ز جام هوا و هوس
دیگر ز شراب معاصی بس
تا چند روزی به ره عاطل
یک بار بخوان «زهق الباطل»^۶
زین پیش خطیئه پناه^۷ مباش ۱۲
از توبه بشوی^۸ گناه و خطا
مرغابی بحر گناه مباش
نومید مباش ز عفو آله
وز توبه بجوی^۹ نوال^{۱۰} و عطا [...]
گرچه گنه تو ز عدّ بیش^{۱۱} است ۱۵
ای مجرم عاصی نامه سیاه
عفو و کرمش از حدّ بیش^{۱۲} است

۱. مصدر: وفا

۱۸ ۳. ل، ق: التوفیق

۵. ل: وی

۷. ل، ط: تباه

۹. ق: بجو

۱۱. ق: پیش

۲. مصدر: - و

۴. ل، ط: وی

۶. اقتباس از اسراء / ۸۱: «باطل رفت».

۸. ق: بشو

۱۰. نوال: عطا، بخشش

۱۲. ق: پیش

<p>خواهان گناه فزون ز عدّ است که امکان صلح نماند هیچ ۳ توبه تلقین به^۲ «بهائی» زار وین توبه به روزِ دگر فکند در توبه صبح و شکست مسی ۶ دارم ز حیات هزار مال بر من بگشا در عیش و سرور زین توبه سستِ بدتر ز گناه ۹ آزرده دلم ز غم ایّام غم‌های جهان ز دلم بزدای اللّٰه، اللّٰه، اللّٰه، اللّٰه! ۱۲ وین نظم بدیع بلند اختر درهای فرح بر خلق گشود وز قلّه قاف^۹ شنو تحسین ۱۵ به هدایتِ راهروانِ وفا کاورده ز عالم قدس خبر</p>	<p>عفو ازلی که برون ز حدّ است لیکن چندین^۱ در جرم مپیچ تا چند کنی ای شیخِ کبار کو توبه روز، به^۳ شب شکند عمرش بگذشت به لیت و عسی ای ساقی^۴ دلکش فرخ^۵ فال در ده قدحی ز شرابِ طهور که گرفتارم به غم جان‌گاه ای ذاکرِ خاص بلند مقام زین ذکر جدید فرح افزای می‌گوی^۶ با ذوق و دل آگاه کاین ذکر رفیع همایون‌فر در بحرِ غریب^۷ چو جلوه نمود آن را بر خوان به نوایِ حزین^۸ یا ربّ! به کرامتِ اهل صفا کاین نامه^{۱۰} نامی نیک اثر</p>
---	---

۱. مصدر: چندان

۲. ق: - به

۳. ق: و

۴. ل: ساغر

۵. ق: + و

۶. مصدر: می‌گو

۷. مصدر: جنب / این ضبط صحیح است.

۸. «حزین» نیز نام یکی از نغمه‌های موسیقی در دستگاه بیات اصفهان است.

۹. مصدر: عرش

۱۰. ق: کان نام

- پیوسته خجسته پیامش کن مقبول خواص و عوامش کن^۱
- ***^۲
- ۳ و^۳ من سوانحه^۴ - رحمة الله عليه^۵;
از گستان و سمور بیزارم
- باز میل قلندری دارم
- ۶ تکیه بر خوابگاه نقش^۶ بس است
بر تنم بوریا هوس است
- دل از این مهملات گشته^۷ ملول
- ۹ ای خوشا ژنده و خوشا کشکول
گر^۸ نباشد اطاق و فرش حریر
- کنج مسجد خوش است و کهنه حصیر
- ۱۲ ور مزعفر^۹ مرا زود از یاد
سر نان جوین سلامت باد
- لوحش الله ز سینه جوشی‌ها
- ۱۵ ییاد ایام خرقه‌پوشی‌ها

۱. دیوان شیخ بهایی / ۱۷۹ - ۱۸۸.

۲. پایان رساله شیر و شکر.

۱۸ ۳. ق: - و

۴. این بخش تا «و من سوانحه فی مقام تجلی ذلت» در دیوان نیست.

۵. ق: - رحمة الله عليه

۶. ق: نفس

۷. ق: گشت

۸. ق: گو

۹. مزعفر: چیز زعفران دار، چیز زعفرانی

- کی بود، کی که باز گردم فرد
 با دل ریش و سینه پر درد
 ۳ دامن افشانده زین سرای مجاز
 فارغ از فکرهای دور و دراز^۱
 نخوت جاه را ز سر فکنم
 ۶ کنده حرص را ز پا شکنم
 باز گیرم شهنشهی از سر
 وز کلاه نمد کنم افسر
 ۹ شود آن پوست تخته تخته باز
 گردد از خواب چشم بختم باز
 خاک بر فرق اعتبار کنم
 ۱۲ خنده بر وضع روزگار کنم^۲

- و من سوانحه أيضاً در^۳ مقام تجلی صفات فرموده است: چه در آن حال
 ۱۵ سالک را^۴ به عالم وجود آورد و نفس او به خلعت‌های روحانیت مشرف
 گردد، تا آن که محلی و^۵ مخلع به انوار روحانیت کلی گردد و آینه دل او که
 بیکر معنوی اوست قابل جلوۀ بیکر معنوی اولیا گردد و سراپای آن آینه را از^۶
 ۱۸ زنگار هستی باطل پاکیزه نماید. و دست‌انداز خواهش صوری را بالکلیه

۲. الکشکول، ج ۱ / ۲۶۹ - ۲۷۰

۴. ط: رو

۶. ق: در

۱. ق: مکرهای وعده در او

۳. ل: فی

۵. ل: - محلی و

کوتاه گرداند. و آن تجلی است که چون بر سراپای آن آینه ظهور نماید، قوتش چنان نباشد که احساس معنوی را از ادراک آن آثار علامات غیبی بالکلیه بستاند، لیکن به قدر قوت خود بی خودی بخشد.

و جناب شیخ - قدس سره - از آن حالت خبر می دهد:

نظم

- ۶ آن قیامت قامتِ پیمان شکن
آفتِ دوران، بلائی مرد و زن
از دم ناگه درآمد بی حجاب^۱
- ۹ لب‌گزان از رخ بر افکنده نقاب^۲
کاکل مشکین به دوش انداخته
وز نگاهی کار عالم ساخته
- ۱۲ گفت: ای شیدا دلِ محزون من
وی بلاکش، عاشقِ مفتون من
کَيْفَ حَالُ الْقَلْبِ فِي نَارِ الْفِرَاقِ^۳
- ۱۵ گفتمش: واللّه حالی لایطاق^۴
یک دمک بنشسته^۵ بر بالین من
رفت و با خود بُرد عقل و دین من

۱۸

۲. ق: حجاب

۱. ق: نقاب

۳. حال قلب در آتش فراق و دوری چگونه است.

۴. قسم به خدای، من در حالی طاقت فرسایم. ۵. ق: نشست

گفتمش^۱: کی بینمت ای خوش خرام؟

گفت: نِصْفُ اللَّيْلِ لَكِنْ فِي الْمَنَامِ^۲

۳

و من سوانحه: فی مقام تجلّی ذات.

من آینه طلعت معشوق وجودم

۶ وز نورِ رخسِ مظهرِ انوارِ شهودم

خود آینه و عکسم و خود ناظر و منظور

خود جلوه گری در^۳ نظر خویش نمودم^۴

۹

تا کس نبرد پی به شناسایی وجودم^۵

گه مؤمن و گه کافر و گه گبر و یهودم

ز آن پیش که ظاهر شود آثار وجودم

۱۲ من صدر نشین حرم می کده بودم^۶

ابلیس نشد ساجد و ملعون ابد شد

ز آن رو که ملایک همه کردند سجودم

۱۵

حقّ است که ناطق شده از نطق «بهائی»

از ﴿انطقنا الله﴾^۷ شنو اسرار شهودم^۸

۱۸

۱. ق: گفتمش

۲. نیمه شب اما در خواب.

۳. ق: و

۴. این بیت در مصدر نیست.

۵. ق، ط: ذاتم

۶. ق: ط، ذاتم

۷. فصلت / ۲۱: «خدا ما را به سخن آورده است».

۸. دیوان شیخ بهائی / ۱۲۶، غزلیات.

این است آنچه قطره‌ای از بحار کلمات دلکش آن - قدس سره - نقل شد.
 غزل‌های بسیار^۱ شورانگیز^۲ هم دارد از آن جمله این چند فرد در خاطر
 ۳ بود نوشته شد.

نظم

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی
 ۶ تا دمی بی‌سایم^۳ زان^۴ حجاب جسمانی^۵
 خانه دل ما را از کرم عمارت کن
 پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی
 ۹ هر کسی کسی دارد، یار دل‌رسی دارد
 من همین تو را دارم، ای خدا تو می‌دانی^۶
 زاهدی به میخانه، سرخ‌رو ز می^۷ دیدم
 ۱۲ گفتمش: مبارک باد، ارمنی، مسلمانی!
 ما ز دوست غیر از دوست^۸ مقصدی نمی‌جوییم
 حور و جنّت ای زاهد! بر تو باد ارزانی
 ۱۵ ماسیه گلیمان را، جز بلا نمی‌شاید^۹
 بر دل «بهایی» ریز^{۱۰} هر بلا که بتوانی^{۱۱}

۱۸
 ۱. ق: - بسیار
 ۲. ق: - انگیز
 ۳. مصدر: بر آسایم
 ۴. ق: زین
 ۵. ل، ط: ظلمانی
 ۶. این بیت در مصدر نیست.
 ۷. ق: سرخ رو همی
 ۸. ق: دوست آلا دوست
 ۹. ق: نمی‌باشد
 ۱۰. ق: بهائی نه
 ۱۱. دیوان شیخ بهایی / ۱۲۹ - ۱۳۰، غزلیات (ترتیب ابیات متن با مصدر هماهنگ نیست).

فصل یازدهم

در نقل کلمات جمعی دیگر از اعظم

[گفتار شهید ثانی]:

- یکی از آنها شهید ثانی -رحمة الله علیه- است که صاحب تصانیف کثیره عظیمه است، مثل: مسالك الافهام فی^۱ شرح شرایع الاسلام و شرح لمعة دمشقیه و روض الجنان فی^۲ شرح ارشاد الأذهان و غیر ذلك که اینها در احکام شرعیّه فرعیّه می باشد، و رساله اسرار الصلوة که مشحون است از تحقیقات عرفا، و حال حضور نداشت که از کلمات قدسیّه او نقل نمایم، بعضی از تحقیقات او علی الإجمال در نظر است^۳، لیکن چون اعتمادی^۴ به قوه حافظه خود نداشتم نقل ننمودم.
- و یکی دیگر از تألیفات شریفه او رساله مسکن الفؤاد است که در تحقیق مراتب صبر و رضا است، مؤید به احادیث نبویّه و اولاده الطاهرین -صلوات الله و سلامه علیهم- و کلمات جمعی از اکابر را هم نقل نموده و استشهاد به آنها کرده.
- و از تصانیف او کتاب منية المریدین است، و در آن جا فرموده است که

۰۲. ل، ق: - فی

۰۴. ق: اعتماد

۰۱. ل، ق: - فی

۰۳. ق: هست

ترجمه او این است که:

- «علما سه طایفه‌اند: یکی آن است که عالم به ذات و صفات الهی می‌باشد، و دانا به اوامر الهی^۱ نیست، و او بنده‌ای است که مستولی شده است ۳ معرفت و شناخت الهی در دل او، و گردیده است مستغرق دریای مشاهده نور جلال و کبریای حضرت عزّت و فراغتی ندارد از معرفت و مشاهده تا ۶ بداند احکام شریعت را؛ مگر قدری که او را ضرور است از آداب نماز و روزه و غیره. و این جماعت مجذوبان‌اند که به جذبات عنایت حقّ به مرتبه قرب و وصول رسیده‌اند، و از دست ساقی: ﴿...و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۳ باده ۹ عرفان نوشیده‌اند.^۴
- دویمی: عالم به احکام، و غیر عالم به ذات و صفات الهی، و او آن کسی^۵ است که بداند مسائل حرام و حلال^۶ و دقایق احکام را؛ و لیکن عارف به ۱۲ اسرار جلال حضرت الوهیت نباشد.
- سیم: آن که عالم^۷ است به ذات و صفات حضرت الهی، و دانا به احکام شرع کما هی؛ و او متمکن است بر حدّ مشترک میان عالم معقولات که عالم ۱۵ غیبش گویند، و عالم محسوسات که عالم شهادتش خوانند.
- و او یک مرتبه با خدا است، از جهت دوستی [ای] که هست او را با خدا، و یک مرتبه با خلق است به واسطه شفقت و مرحمت [ی] که با ایشان دارد؛ و

۱۸

۱. ق: اوامر و نواهی
 ۲. ل: او
 ۳. انسان / ۲۱: «پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند».
 ۴. ق: + و
 ۵. ق: کس
 ۶. ق: حلال و حرام
 ۷. ق: عارف

- چون رجوع کند از خدمت پروردگار خود سوی خلق، می‌گردد با ایشان مثل یکی از ایشان بر وجهی که گویا نمی‌شناسد خدای تعالی را، و چون خلوت کند با پروردگار خود در حالتی که مشغول به ذکر و خدمت باشد، پس گویا ۳ نمی‌شناسد^۱ خلق را، و این طریق پیغمبران مرسل و صدیقان است.
- و این سه طایفه‌اند مراد حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - آنجا که فرموده‌اند: «سؤال کنید از علما و آمیخته باشید با حکما و بنشینید با کبرا»^۲. ۶ پس مراد آن حضرت از علما، علمایی‌اند که دانا به اوامر و نواهی می‌باشند؛ نه به ذات و صفات الهی. پس امر فرموده‌اند به سؤال کردن از ایشان، نزد احتیاج به طلب فتوی. ۹
- و اما حکما آنان‌اند که عالم‌اند به ذات و صفات الهی، و نمی‌دانند احکام شرع را کماهی، پس امر فرموده‌اند به آمیخته شدن به ایشان از برای اجر آخرت. ۱۲
- و اما کبرا آنان‌اند که دانان‌اند به ذات و صفات الهی و اوامر و نواهی، پس امر فرموده‌اند به همنشینی با^۳ ایشان؛ از برای آن که در همنشینی ایشان خیر دنیا و آخرت است. ۱۵
- و از برای هر یک از^۴ این سه طایفه سه^۵ نشان می‌باشد:
- پس نشان عالم به احکام که عالم^۶ باللّه نباشد ذکر او به زبان است، نه به

۱. ق: نمی‌باشد

۲. منیة المرید / ۱۲۵: «سائل العلماء وخالط الحكماء وجالس الكبراء».

۳. ق: به

۴. ل، ط: - از

۵. ط: - سه

۶. ق: - که عالم

- دل؛ و ترس از خلق نه از خالق، و حیا از مردم در ظاهر نه از خدای تعالی در سر^۱.
- ۳ و سه^۲ نشان عالم بالله که دانا به احکام نباشد آن است که ذکر گوید^۳، و ترسد^۴، و با شرم و حیا باشد^۵، اما ذکرش ذکر دل باشد نه زبان، و ترسش ترس امید باشد، نه ترس معصیت^۶. و حیائش حیا چیزی باشد که خطور کند در دلش؛ نه حیا از مردم در ظاهر.
- ۶ و نشان عالم به هر دو شش نشان است، سه نشان که مذکور شد از برای عالم بالله که عالم به احکام نیست، با سه نشان دیگر:
- ۹ یکی متمکن بودن است بر حدّ مشترک میان عالم غیب و شهادت. و یکی تعلیم کردن احکام بر مسلمانان.
- و یکی بودن او محتاج الیه بودن از جهت دو طایفه دیگر، و مستغنی بودن از هر دو.
- ۱۲ پس مثل عالم بالله و عالم بامر الله مثل آفتاب است که نه زیاد شود و نه کم و مثل عالم بالله که عالم بامر الله نیست، مثل ماهی است که گاه بدر است و گاه هلال. و مثل عالم بامر الله مثل چراغ است که می سوزد و روشنی می دهد^۷.
- و عالمان به حدّ مشترک - خواه بوده باشند مجذوبان سالک و خواه

۱. ق: شر / ل: - در سر
 ۲. ق: ط: - سه
 ۳. ق: گوینده
 ۴. ق: ترسند
 ۵. ق: باشند
 ۶. ق: عصیان
 ۷. منیة المرید / ۱۲۴ - ۱۲۵: «قال بعضی المحققین العلماء ثلاثة...»

- سالکان مجذوب - نشان کلی ایشان آن است که قلب ایشان را تزلزلی و پراکندگی از ملامت‌کننده بروزی نمی‌نماید، و طالبان آن^۱ را به مجالست ایشان به جز از خشوع و خضوع و رغبت و رهبت در دل نیفزاید^۲، و چون نشینند با ایشان جماعتی که پراکندگی در قلب ایشان است فی الفور دنیا را فراموش کرده به یاد حق افتند و به ذکر متوجه شوند.
- ۳ چنانچه حواریین از حضرت عیسی - علی نبینا و علیه الصلوة و^۳ السلام - سؤال کردند، «من نجالسه؟»؛ با کی نشینیم؟^۴ فرمودند: «من یدکرکم الله رؤیته، و یرید فی علمکم منطقه»^۵؛ یعنی با کسی بنشینید^۶ که دیدن او شما را به یاد حق آورد^۷ [وگفتارش علم شما را زیاده کند].»
- ۶ و شهید ثانی در همین کتاب بعد از بیان مراتب علوم رسمیه می‌فرماید: «ثم^۸ ینتقل بعده - ای بعد العلم الظاهر - الی العلوم و الفنون الحقیقه، فانها لباب هذه^۹ العلوم و نتیجه کل معلوم، و بها یصل الی درجه المقریین، و ۱۲ یحصل علی^{۱۰} مقاصد الواصلین، أوصلنا^{۱۱} الله و ایاکم الی^{۱۲} ذلك الجناب انه کریم وهاب»^{۱۳}.
- ۹ یعنی بعد از مراتب علم ظاهر^{۱۴} باید که نقل کرده شود به علوم حقیقت
- ۱۵

۱. ق، ط: - آن
 ۲. ق: - بیفزاید
 ۳. ق: - نبینا... و
 ۴. ق: نشینم
 ۵. بحار الانوار، ج ۱ / ۲۰۳ و ج ۱۴ / ۳۳۱.
 ۶. ط: بشیند
 ۷. ق: آرد
 ۸. ل: - ثم
 ۹. ق: هذا
 ۱۰. ق، ط: اعلی
 ۱۱. ق: وصلنا
 ۱۲. ل: علی
 ۱۳. منیه المرید.
 ۱۴. ط: ظاهری

۳ که علم باطن است؛ پس به درستی که آن لبّ این علم‌ها^۱ و حاصل هر معلوم است، و به آن می‌رسد مرد به درجهٔ مقرّبین، و^۲ حاصل می‌شود از برای او مقصد رسیدگان، برساند^۳ خدا ما را و شما را به آن جناب، به درستی که او کریم و بخشنده است.

۶ و منقول است از شرح نغلیه او که در شرح این قول که: «المراد بالعالم هیئنا العالم بالعلوم الدینیّة و احکام شرعیّة»^۴ فرموده است آنچه ترجمه او این است که: «عالم کسی است که دانا باشد به خدای تعالی و به کتاب او، و به کیفیت طهارت قلب و تزکیه نفس که از علوم باطنی است».

۹ بعد از آن گفته است که جناب پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرموده است که: «علما، وارثان انبیا می‌باشند؛ به درستی که انبیا میراث نمی‌بخشند مجرد علم رسم را، و غیر از آن علمایی که ذکر کرده شد که عالم اند به خدا و کتاب او و به کیفیت طهارت قلب و تزکیه نفس، هیچ تعلقی نیست ایشان را به وراثت انبیا؛ بلکه ایشان به خلاف آن مایل ترند و به ضدّ ایشان شبیه تر.

۱۲ و از این روشن تر دلیلی قول حقّ تعالی است که: ﴿...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾^۵ که حصر کرده است حقّ تعالی خشیت را در علما بر وجه عموم، و این حصر دلالت می‌کند بر این که علمی که سبب قرب به^۶ خدا و خشیت از او نمی‌شود^۷ علم نیست در حقیقت»^۸.^۸ انتهی ترجمه کلامه.

۱۸ ۱. ق: علم است
۲. ق: - و
۳. ل: می‌رساند
۴. ق: الشرعیّة / کذا، صحیح: الاحکام الشرعیّة.
۵. فاطر / ۲۸: «از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند».
۶. ق: - به
۷. ق: می‌شود
۸. شرح نغلیه

[گفتار ابن فهد حلّی]:

- و یکی دیگر از اکابر بزرگوار شیخ^۱ ابن فهد حلّی است که از اعظام
 مجتهدین اثنی عشریه است - مؤلف کتاب مهذب که شرح بر مختصر نافع
 ۳ محقق [است] - رساله نوشته است و در دیباجه او گفته است:^۲
 «فهذا کتاب مضمونة العزلة و الخمول بأسانید^۳ المتلقاة من آل الرسول -
 ۶ علیهم السلام - [و] سمّيته کتاب التحصين و صفات العارفين. و مداره علی ثلاثة
 أقطاب:
 القطب الاول: تصورها. فنقول: العزلة الانتطاع الى الله في كهف جبل، أو
 ظلّ مسجد، أو زاوية بيت.
 ۹ و قد يقال: العزلة هي^۴ الفرار عن الناس، و الوحشة من^۵ الخلق، و
 الاستيناس بالحقّ، و هو أعمّ من الاول.
 و لايتها^۶ ذلك إلا لمن قويت^۷ نفسه علی هجر^۸ فضول الدنيا و
 ۱۲ مشتھياتها، و كانت نفسه و هواه من وراء عقله، كما هو^۹ معلوم من أوصاف
 العارفين.
 و قال بعضهم لبعض الامراء و قد قال له: سلني حاجتك،^{۱۰} أو لي^{۱۱} تقول
 ۱۵

۱. ق: شیخ بزرگوار

۲. کذا / بظاهر عبارت ذیل به نقل از دیباجه مهذب نقل شده حال آنکه بنابر اول عبارت نقل شده و کتاب التحصین، این عبارات از کتاب التحصین می باشد.

۳. کذا / صحیح: بالاسانید / ق: باسناد
 ۴. ق: - هی
 ۵. ق، ط: عن
 ۶. ط: لا تهباء
 ۷. ق: فدیت
 ۸. ق: بحر
 ۹. ل: + موصوف
 ۱۰. ط: + قال: ان تسئلنی حاجتك
 ۱۱. ق، ط: + ان

هذا؟ و لی عبدان، هما سیّدك. قال: و من هما؟ قال: الحرص و الهواء، و قد غلبتهما و غلباك و ملكتهما و ملكاك.

۳ و قيل لذي النون المصري: متى يصح لي العزلة عن الخلق؟

قال: إذا قويت على عزلة نفسك.

قال: فمتى يصح لي طلب الزهد؟

۶ قال: إذا كنت زاهداً في نفسك، هارباً عن جميع ما يشغلك عن الله^۱ ۲.

و مؤلف گفته است: چون که می باشد عزلت، فرار از مردم و اقبال نمودن به حق تعالی، پس مادام که قلب فارغ نگردد از شهوات دنیا، و منقطع نشود از علایقی^۳ که متعلق به دنیا می باشد، اقبال نمی نماید به حق تعالی به سبب

۱. التحصين / ۱۹ - ۲۰.

۲. این کتاب که موضوع آن درباره گوشه نشینی و گمنامی است، با استناد به احداث ائمه اطهار علیهم السلام تألیف گردیده. نام آن را التحصين و صفات العارفين نهادم و در سه قطب تدوین کردم. ۱۲ قطب نخست: تعریف و توضیح عزلت:

عزلت عبارت است از روی گردان شدن از همه و روی نهادن به خدای تعالی در غار کوهی، یا شبستان مسجدی و یا گوشه خانه ای.

گاهی در تعریف عزلت گفته می شود: عزلت، دوری گزیدن از مردم و بریدن از آفریدگان و انس گرفتن با حضرت حق است و این تعریف دایره شمولش بیشتر از تعریف نخست است. ۱۵

گوشه نشینی، تنها برای کسی امکان پذیر است که نفس خویش را به ترک فزون خواهی ها و خواسته های دنیا توان مند ساخته و نفس و خواهش های نفسانی او پیرو خردش باشد. آن گونه که از حالات عارفان هویدا است. عارفی به امیری که به او گفته بود: حاجتی از من بخواه، گفت: چگونه از من می خواهی که از تو در خواستی داشته باشم حال آن که من دارای دو بنده ام که آن هر دو سروران تواند [و تو بنده آنانی]؟! ۱۸

امیر پرسید: آن دو کیانند؟ پاسخ گفت: از و خواهش های نفسانی که من آن هر دو را به زیر فرمان خود دارم، در حالی که آن دو بر تو چیره اند. من مالک آن دو ام، حال این که آن دو تو را در ملک خود دارند.

کسی ذی النون مصری را گفت: چه وقت عزلت گزینی از خلق، برایم درست است؟

گفت: هرگاه از نفس خویش رها و از هر آن چه تو را از خدای تعالی باز می دارد، روی گردان گردیدی (ترجمه التحصين). ۳. ق: علایق

شدت کدوراتی که مانع‌اند و حجب‌اند از قرب و وصول، بلکه اینها باعث مسلوب شدن لذت مناجات و عبادات می‌شوند.

۳ و به این جهت است که می‌بینی که صباغ^۱ اولاً سعی می‌نماید در پاک نمودن جامه از وسخ، و بر طرف نمودن اثر چربی و غیره را از او، تا این که قابل شود از برای اشراق الوان.

۶ پس تجلی به فضایل مسبوق است به تخلی از رذایل، و همچنین طیب ابتدا می‌نماید به اسهال از جهت اخراج عفونات و ازاله نمودن اخلاط مضره، پس مبادرت نماید بعد از او به آنچه می‌باشد موجب مر^۱ صلاح بدن و قوت اعضا.

۹ و مادام که خالی نباشد بدن از عفونات نفع نمی‌دهد او را اصلاح^۲ غذا، و مادام که پاک کرده نشود جامه از وسخ و چربی^۳ ظاهر نمی‌شود در او نور الوان، و همچنین قلب مادام که پاک نشود از حرص و سورت^۴ غضب و تقاضای شهوت، نمی‌باشد محل از برای اشراق انوار الهیه؛ بلکه صلاحیت ندارد از برای خدمت ربوبیت^۵.

۱۵ «کما قال عیسی - علیه السلام - بحق أقول لكم: كما يضطر^۶ المريض الى الطعام، فلا يلتذ به من شدة الوجع، كذلك صاحب الدنيا لا يلتذ بالعبادة ولا يجد حلاوتها^۷ [مع ما يجده من حلاوة الدنيا]. بحق أقول لكم: انّ الدابة اذا لم تتركب و

۱۸

۱. ل: بر

۲. ق: صلاح

۳. ق: جرم

۴. سورت: حصار

۵. این عبارتها ترجمه تحریری عبارتهای قبلی کتاب التحصین است.

۶. مصدر: ينظر

۷. بحار الانوار، ج ۱۴ / ۳۲۵.

- لم تمتهن تصعبت و تغير خلقها^١، كذلك القلوب^٢ اذا لم ترقق بذكر الموت و بنصب
العبادة تقسو و تغلظ.
- ٣ و بحق أقول لكم: انّ الزق اذا لم ينخرق^٣ يوشك ان يكون وعاء العسل،
كذلك القلوب ما لم تخرقها الشهوات، أو يدنسها الطمع، أو يقسها^٤ النعيم، فسوف
تكون أوعية^٥ الحكمة^٦.
- ٦ و روى فيما أوحى الى داود - عليه السلام - : «[يا داود] حدّر و أنذر
أصحابك من أكل الشهوات، فانّ القلوب المتعلقة بشهوات الدنيا عقولها محجوبة
عني»^٧.
- ٩ و فى الحديث: «من أكل طعاماً للشهوة حرم الله على قلبه الحكمة».
و يحتاج صاحبها الى ثلاثة أشياء:
- الاول: قطع الطمع عن الخلق. الثانى: أن ييأس من^٨ كل شىء، و يأنس
١٢ بالله سبحانه كما سيجىء فى صفاتهم. [حتى قال قائلهم]
عوى الذئب فاستأنست بالذئب اذ عوى
و موت انسان فكنت اطيير
- ١٥ الثالث: الهيبة بحيث لا يجترى^٩ الراغب فى الدنيا ان يذكر بين يديه شيئاً
منها. فربما ثارت^{١٠} نفسه، و انبعثت ارادته و انتعشت شهواته، فيحتاج الى

١. ط: خلقاً

٢. ل، ط: قلوب

٣. ط: يتحرق

٤. ط: يقسيها

٥. ط: ادعية

٦. بحار الانوار، ج ١٤ / ٣٢٥.

٧. بحار الانوار، ج ١ / ١٥٤: «قلوبهم محجوبة».

٨. ط: لا يتجزى

٩. ق، ط: عن

١٠. ط: طارت

قسرها^۱ و تأدیبها^۲ و مجاهدتها [و] فی ذلك شغل شاغل له.
 و لقد کان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حين يدخل احدی زوجاته
 فیجد علی بابها الستر و فیہ التصاویر، فيقول: «غَيَّبَ عَنِّي فَأَنَّى اذا نظرتُ اليه
 ذكرتُ الدنيا وَ زَخارفها^۳».*

۱. ق: قبرها
 ۲. ط: تاویلها
 ۳. نهج البلاغه / ۲۲۸، خطبه ۱۶۰ و بسنجید: بحار الانوار، ج ۴۳ / ۸۳.
 * التحصين / ۲۱ - ۲۶.
- ۶ حضرت عیسی - علیه السلام - [به یاران خود] فرمود: به راستی و از روی حقیقت به شما می‌گویم: همان‌گونه که بیمار به غذا می‌نگرد اما به جهت شدت درد، لذتی از آن نمی‌برد؛ انسان دنیادوست نیز به جهت چشیدن شیرینی دنیا، از بندگی حق لذتی نمی‌برد و شیرینی آن را نمی‌چشد.
 ۹ به راستی و از روی حقیقت به شما می‌گویم: همان‌گونه که هرگاه چهارپا به سواری و کار گرفته نشود، چموش و سرکش می‌گردد؛ قلوب آدمیان نیز چنین است. هرگاه بوسیله یاد مرگ و انجام عبادت رقت و نرمی نیابد، قسی و سخت می‌گردد.
- ۱۲ به راستی و از روی حقیقت به شما می‌گویم: همان‌گونه که مشک تا آن‌گاه که سوراخ نگردیده، می‌تواند ظرف عسل قرار گیرد؛ قلوب آدمیان نیز چنین است تا آن‌گاه که به وسیله شهوات آسیب ندیده و از آن را نیالوده و نعمت‌های دنیا آن را به قساوت نکشاند، جایگاه‌هایی برای حکمت خواهند بود.
 خدای تعالی به حضرت داود - علیه السلام - وحی فرستاد: ای داود! یارانت را از انجام خواهش‌های دنیایی برحذر دار و بترسان؛ زیرا خرد قلب‌هایی که به خواهش‌های دنیا وابسته گردند، از من دور و محروم‌اند.
 در روایتی آمده است: کسی که غذایی را برای برآوردن خواهش‌های نفسانی خود بخورد، خدای تعالی حکمت را بر قلب او حرام می‌گرداند.
 ۱۵ سالک عزلت‌گزین باید دارای سه ویژگی باشد:
 نخست بریدن هرگونه وابستگی به مردم.
 دوم: دل بریدن از هر چیزی و دل بستن به خدای سبحان - که به زودی به هنگام بیان حالات آنان خواهد آمد - چنان که شاعری از ایشان سروده است:
 ۱۸ به هنگام گوشه‌نشینی و عزلت از خلق، گرگی آواز سر داد و من به آواز آن گرگ دل خوش می‌داشتم تا آن‌گاه که انسانی آوازی سر داد و من از ترس بر هم خوردن خلوتم، روح از کالبدم به پرواز در می‌آمد.
 سوم: هیبت، به گونه‌ای که انسان دنیادوست جرأت آن نیابد که در نزد او سخنی از دنیا به زبان آورد.
 چه بسا که نفس سالک عزلت‌گزین به سرکشی پردازد و تمایل نفسانی او بر انگیزخته شود و شهوات او به جنبش
 ←

«القطب الثاني: في الاذن فيها.

و الاخبار في ذلك لاتحصى كثرة فلنذكر ما^١ يحضر^٢:

٣ الاول: ما روى أبو عبدالله^٣ بن أبي عمير^٤، عن ابراهيم بن عبدالحميد عن الوليد بن صبيح^٥، قال: «سمعت أبا عبدالله - عليه السلام - يقول: لولا الموضع الذي وضعني الله^٦ فيه يسرنى^٧ ان أكون على رأس الجبل^٨ لاعرف^٩ الناس و لا أعرفوني^{١٠} حتى يأتيني الموت»^{١١}.

الثاني: روى أبي بكر عن فضيل بن يسار عن عبدالواحد بن مختار الانصاري قال: «قال لي أبو جعفر - عليه السلام - : يا عبدالواحد! ما يضرك^{١٢} و ما يضرك^٩ رجلاً اذا كان على الحق ما قال الناس و لو قالوا: مجنون، و ما يضرك^٩ لو كان على رأس جبل يعبد الله حتى يحشر^{١٣} الموت»^{١٤}.

١٢

→

در آيند که در اين صورت او ناگزير به سرکوبي، حس، تاديب و سختگيري بر آن خواهد بود، و همه تلاش سالک نيز در اين است.

چنانکه هرگاه پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - به خانه یکی از زنان خود وارد می شد و پرده ای نقش دار بر در خانه او آویخته می دید، می فرمودند: ای زن! این پرده را از پیش من دور کن؛ زیرا هرگاه چشم به این پرده می افکنم دنیا و زیورهای آن را به یاد می آورم.

١٥

١. فلنذكرها . ٢. ط: نحضر

٣. ط: + ع

٥. ط، و بعضی نسخه ها: مسیح

٧. ط: يسترنى / مصادر: لسرنى ١٨

٩. ق: اعراف

١٠. ط: لاعرفونى

١١. مستدرک الوسائل، ج ١١ / ٣٨٤

١٣. کذا / مصدر: يجيئه

١٤. کافی، ج ٢ / ١٤٥، مجموعه ورام، ج ٢ / ٢٠٣ و بحار الانوار، ج ٦٤ / ١٥٣ با اختلاف اندک.

- الثالث: روى فضيل بن يسار عن أبى عبدالله - قال: «ما يضّرّ المؤمن أن يكون منفرداً عن الناس و لو على قلّة جبل. فأعادها ثلاث مرّات».^۱
- الرابع: عنه عن أبى جعفر - عليه السلام - «ما يضّرّ من عزّفه^۲ الحقّ^۳ أن يكون على قلّة الجبل^۴ يا كل من نبات الارض حتّى يجيئه الموت».^۵
- الخامس: روى ابن فضال عن رفاعه^۶ بن موسى عن عبدالله بن يعقوب^۷، قال: «سمعت أبا عبدالله - عليه السلام - يقول: ما يضّرّ من كان على هذا الامران لا يكون له ما يستظلّ به الا الشجر، ولا يأكل الا من ورقة».^۸
- السادس: روى ابن عباس عن النبى - صلّى الله عليه وآله - قال: «ألا أخبركم بخير الناس منزلة؟ قالوا: بلى، يا رسول الله! قال: أنه^۹ رجل ممسك بعنان فرسه فى سبيل حتّى يموت أو يقتل. ألا أخبركم بالذى يليه؟ قالوا: بلى^{۱۰}، يا رسول الله! قال: رجل فى جبل يقيم الصلوة و يؤتى الزكوة و يعتزل شرور الناس. ألا أخبركم بشرّ الناس منزلة؟ قالوا: بلى، يا رسول الله! قال: الذى يسأل بالله فلا يعطى به^{۱۱}».
- ثمّ نقل المصنّف - رحمة الله عليه - عشرة روايات أخرى كلّها تدلّ على الاذن فى العزلة.*

- ۱۵ ۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱ / ۳۸۴ . ط: عرف
۳. مصدر: عرفه الله تعالى
۵. كافي، ج ۲ / ۲۴۵ و بحار الانوار، ج ۶۷ / ۱۵۴ .
۶. ط: رقامة
۷. مصدر: بن أبى يعفور
۸. شرح الاخبار، ج ۳ / ۴۷۲ . ل: انّ
۱۰. ق: بل
۱۱. كنز العمال، ج ۴ / ۳۱۱ و المستدرک حاكم، ج ۲ / ۶۷ .

* قطب دؤم: ادلة جواز عزلتگزينى

روايات موجود درباره جواز عزلت گزیدن به جهت فراوانی آنها، قابل شمارش نیست. بدین جهت در اینجا به برخی
←

و بعدها قال:

- ۳ از آنها که در دسترس است، اشاره می‌شود.
- روایت نخست: ابوعبدالله بن ابی عمیر از ابراهیم بن عبدالحمید از ولید بن صبیح روایت کرده است که از حضرت امام صادق - علیه السلام - شنیدم که می‌فرمودند: اگر نبود جایگاهی که خداوند مرا در آن قرار داده است، دوست می‌داشتم بر فراز کوهی می‌بودم که نه کسی را می‌شناختم و نه کسی مرا می‌شناخت تا این که مرگ مرا دریابد.
- ۶ روایت دوم: ابن‌بکیر از فضل بن یسار از عبدالواحد بن مختار انصاری روایت کرده است که حضرت امام باقر - علیه السلام - به من فرمودند: ای عبدالواحد! آنچه مردم دربارهٔ انسانی که بر حق است، می‌گویند، زبانی برای او ندارد؛ هر چند که او را دیوانه خوانند، و زیان نکرده است انسانی که بر فراز کوهی به عبادت خدای به سر برد تا آن‌گاه که مرگ او را در بر گیرد.
- ۹ روایت سوم: فضیل بن یسار از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت کرده است که حضرت فرمودند: مؤمنی که از مردم گوشه می‌گیرد، زیان نمی‌کند؛ هر چند اگر بر فراز کوهی به سر می‌برد. حضرت سه بار این جمله را تکرار فرمودند.
- روایت چهارم: فضل بن یسار از حضرت امام باقر - علیه السلام - روایت کرده است که حضرت فرمودند: کسی که خدای تعالی حق را به او شناسانده است اگر تا آن‌گاه که مرگش فرا رسد، بر فراز کوهی به سر برد و از گیاه زمین خورد، زیان نکرده است.
- ۱۲ روایت پنجم: ابن فضال از رفاعه بن موسی از عبدالله بن ابی یعفر روایت کرده است که از حضرت امام صادق - علیه السلام - شنیدم که می‌فرمودند: کسی که بر این امر می‌باشد، اگر سایه‌بانی جز سایه درخت و خوراکی جز برگ آن نداشته باشد، زیان نکرده است.
- روایت ششم: ابن عباس از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت کرده است که حضرت فرمودند: آیا می‌خواهید شما را از کسی که بهترین جایگاه را دارد، آگاه سازم؟
- ۱۵ اصحاب گفتند: آری؛ ای رسول خدا! حضرت فرمودند: او کسی است که در راه خدا به دهانهٔ اسب خود چنگ زده [و آن را رها نمی‌سازد] تا بمیرد یا کشته شود. [حضرت دوباره فرمودند]: آیا می‌خواهید شما را از کسی که مقام او پس از فرد پیشین قرار دارد، آگاه سازم؟
- اصحاب گفتند: آری؛ ای رسول خدا! حضرت فرمودند: او انسانی است که در کوه به سر می‌برد، به نماز می‌ایستد، زکات می‌پردازد و از بدی‌های مردمان روی‌گردان است. [باز حضرت فرمودند]: آیا می‌خواهید شما را از کسی که بدترین جایگاه را دارد، آگاه سازم؟ اصحاب گفتند: آری؛ ای رسول خدا! حضرت فرمودند: او کسی است که سائل در درخواست خود او را به خدا سوگند می‌دهد ولی او چیزی به سائل نمی‌دهد (ترجمة التحصین).
- ۱۸ سپس مصنف - که رحمت خدای بر او باد - ده روایات دیگر نقل کرده که تمام آنها بر جواز گوشه‌گیری و عزلت دلالت دارد، و بعد از این فرموده:

«القطب الثالث^١: فى فوايدها و هى أمور.

□ الاول: أنّها من حقايق الايمان.

٣ روى عن النبى - صلى الله عليه و آله - أنّه قال^٢: «لايستكمل العبد حقيقة الايمان حتّى يكون ان لايعرف احبّ اليه من ان يعرف، و حتّى يكون قلّة الشىء أحبّ اليه من كثرته»^٣.

٦ □ الثانى: السلامة عن الريا.

فقد قيل: «من استوحش من الوحدة و استأنس بالناس لم يسلم من الرياء».

٩ [روى^٤] أبو عبدالله [و] ابن فضال عن على بن نعمان عن يزيد بن خليفة قال: «قال أبو عبدالله - عليه السلام -^٥: ما يضرب أحدكم ان يكون على قلّة جبل حتّى ينتهى اليه أجله، أتريدون الناس؟ إن من يعمل للناس^٦ كان ثوابه [على الناس و من عمل لله كان ثوابه] على الله، ان كلّ رياء شرك»^٨.

١٢ □ الثالث^٩: السلامة من الخلق و حفظ الدين بالهرب منهم.

روى عن ابن مسعود - رحمه الله - قال: «قال رسول الله: ليأتين على الناس زمان لايسلم لذى دين دينه؛ الا من يضر من شاهق الى شاهق، و من حجر الى حجر كالثعب بأشباهه^{١٠}. قالوا: و متى ذلك الزمان؟ قال: اذا لم تنل

١. ق: الثانى

١٨ ٢. ق: - قال

٣. تنبيه الخواطر، ج ١ / ٢٣١.

٤. نسخهها: الثالث (?)/ تصحيح اعداد قياسى و بر اساس متن التحصين صورت گرفت.

٥. ق: - ع

٦. ط: بصرکم

٧. ق: الناس

٨. علل الشرايع، ج ٢ / ٥٦٠.

٩. نسخهها: الرابع

١٠. ط: ماشياً له / ل: بأشباعه

- المعيشة إلا بمعاصي^١ الله فعند ذلك حلّت العزوبة.
قالوا: يا رسول الله! أمرتنا بالتزويج.
٣ قال: بلى^٢، ولكن اذا كان ذلك الزمان، فهلاك الرجل على يد [ى] ابويه. و اذا لم يكن له أبوان فعلى يد [ى] زوجته و ولده، فان لم يكن له زوجة^٣ و لا ولد فعلى يد [ى] اقربائه^٤ و جيرانه.
٦ قالوا: و كيف ذلك يا رسول الله؟
قال: يعيرونه بضيق المعيشة، و يكلفونه ما لا يطيق؛ حتى يوردوه^٥ موارد الهلكة^٦.
٩ □ الرابع^٧: إنها توفر^٨ العرض و تستر الفاقة و ترفع نقل المكافات.
مرّ اويس القرنى براهب^٩، فقال: يا راهب! لم تخليت من الدنيا و لزممت الوحدة؟
١٢ فقال: يا فتى! لو ذقت حلاوة الوحدة لأنست بها من نفسك.
فقال: يا فتى! الوحدة رأس العبادة، ما أنستها الفكرة.
قال: يا راهب! ما اقل ما يجد العبد من الوحدة؟
١٥ قال: الراحة من مداراة الناس و السلامة من شرهم.
و قال بعضهم: جربت^{١٠} الناس منذ^{١١} خمسين سنة، فما وجدت^{١٢} الى أخا

١. مصدر: بمعصية

٢. ق: الى

٣. ق: زوجته

٤. ق: يدى قرابته

٥. ل: يوردوا / ط: يوردونه

٦. ط: توقر

٧. نسخها: الخامس

٨. ط: جريت

٩. ق: - براهب

١٠. ط: وجدت

١١. ق: من

ستر لى عورة ولا غفر لى ذنباً فيما بينى وبينه، ولا وصلنى اذا قاطعته ولا آمنتته اذا غضب^١، فلاشتغال بهؤلاء حمق كثير.

٣ □ الخامس^٢: السلامة من آثام الخلق و الوقوع فيهم و الخلاص من تبعاتهم.

و لهذا قيل: ان^٣ كانت الفضيلة فى الجماعة فالسلامة فى العزلة.

٦ قيل لراهب فى صومعته: الا تنزل؟
فقال: من^٤ مشى على وجه الارض عشر.
و قيل لراهب من رهبان الصين: يا راهب!

٩ قال: لست براهب، انما الراهب من رهب الله فى سمائه، و حمده على نعمائه، و صبر على بلائه، فلا يزال فاراً الى ربه مستغفراً لذنبه، و إنما^٥ انا كلب عقور حبست نفسى فى هذه الصومعة لئلا اعقر الناس.

١٢ □ السادس^٦: انها اقرب الى السلامة و^٧ دليل قوّة العقل.

١٢ قال الصادق - عليه السلام - «عزّت السلامة حتى لقد خفى فى^٨ مطلعها^٩ فان تكن فى شىء فيوشك ان تكون فى الخمول. فان طلبت فى الخمول^{١٠} فلم توجد، فيوشك ان يكون فى الصمت. و ان^{١١} طلبت فى الصمت فلم توجد، فيوشك ان تكون فى التخلّى. و ان^{١٢} طلبت فى التخلّى فلم توجد، فيوشك ان يكون فى كلام السلف الصالح، و السعيد من وجد فى نفسه خلوة يشتغل بها». ذكره فى كشف

١٨ ١. ق، ل: اذا غبت غضبت هو / ط: غبت ٢. نسخةها: السادس
٣. ل: اذا ٤. ل: منه
٥. مصدر: اما ٦. مصدر: فان
٧. ق: - و ٨. ق: من
٩. ط: مطلبها ١٠. ق: الخمل
١١. مصدر: فان ١٢. مصدر: فان

- الغمّة عن سفيان الثوري^١
- و عنهم - عليهم السلام - : «الصبر على الوحدة دليل قوّة العقل»^٢.
- ٣ □ السابع: انها ترفّه العمر و تحرس عن الضياع و تقصّره على مصالح الآخرة، و رضى الرب من النظر و الفكر و الاعتبار و الفكر [...] .
- الثامن: انها عبادة بانفرادها.
- ٦ روى ابو بصير، قال: «سمعت ابا عبدالله - عليه السلام - يقول: «العزلة عبادة و ان اقل العيب على الرجل قعوده [ه] فى منزله»^٣.
- و مرّ عيسى - عليه السلام - على رجل نائم، فقال له: «قم». فقال الرجل: «قد تركت الدنيا لاهلها». فقال [له]: «نم مكانك اذن».
- ٩ و قيل لحكيم: الدنيا لمن هي؟ قال: لمن تركها. فقال له: لمن الآخرة؟ فقال: لمن طلبها.
- ١٢ قال حكيم: الدنيا دار خراب، و آخرّب منها قلب من يعمّرها.
- و قيل لعابد: خذ حظك من الدنيا، فانك فانٍ عنها^٤. قال: الآن و جب أن لاأخذ حظّي منها.
- ١٥ □ التاسع: انها عافية.
- عن على بن اسباط عن بعض رجاله رفعه، قال: قال امير المؤمنين - عليه السلام - : «يأتى على الناس زمان تكون العافية فيه عشرة أجزاء، تسعة منها فى الاعتزال و واحدة فى الصمت»^٦.

٢ . كافي، ج ١ / ١٧ و تحف العقول / ٣٨٧.

٤ . ق: فيها.

٦ . الخصال، ج ٢ / ٤٣٧ و ثواب الاعمال / ١٦٢.

١ . كشف الغمة، ج ٢ / ١٥٨.

٣ . مشكاة الانوار / ٢٦١.

٥ . ق: انى.

- [العاشر: ان المتصف بها أحسن حالاً.]
- روى محمد بن على عمّن ذكره عن أبي حمزة عن أبي جعفر - عليه السلام -
- ۳ - قال: كان أمير المؤمنين - عليه السلام - يقول: «يأتي على الناس زمان يكون فيه احسنهم حالاً من كان جالساً في بيته».^۱
- الحادى عشر^۲: ان المتصف بها^۳ سالم.
- ۶ قال امير المؤمنين - عليه السلام - : «و ذلك زمان لا يسلم فيه الا كل مؤمن و مؤمنة، ان شهد لم يعرف، و ان غاب لم يفتقد، اولئك مصايح الهدى و أعلام السرى، يفتح^۴ الله عليهم أبواب الرحمة، و يدفع عنهم ضرّ النعمة، ليسوا بمصايح^۵ و لا بالمذاييع البُدُر».^۶
- ۹ □ الثانى^۷ عشر^۸: ان المتصف بها من الاتقياء المحبوبين الى الله تعالى.
- قال النبى - صلى الله عليه و آله - : «ان احبّ العباد الى الله تعالى الاتقياء الذين اذا حضروا لم يعرفوا، و اذا غابوا لم يفتقدوا، و اذا خطبوا لم يزوجوا».^۹
- ۱۲ □ الثالث^{۱۱} عشر: ان المتصف بها من اهل الجنة.
-
- ۱ . نسخه‌ها: - العاشر... بيته / چون در نسخه‌ها مورد دهم و توضیح آن نبود از مصدر نقل شد، و بالتبع به سایر شماره‌ها یک رقم بر اساس مصدر افزون گردید.
- ۱۵ ۲ . نسخه‌ها: العاشر
- ۳ . ل، ط: + كان
- ۴ . ق، ط: فتح
- ۵ . ل: + ليسوا الذين يسعون بالشر و النيمة و المذاييع جمع مذياع من اذاع الشيء اذا أفشاه، و البذر جمع بذر، يقال بذات الكلام بين الناس، أى أخشيتته، و فرقة الاشعب المغبر الرأس، و الطمر الثوب الخلق، و لا يؤبه بالشيء: أى لو بناها به و لا يلتفت اليه.
- ۱۸ ۶ . نهج البلاغه / ۱۴۹، خطبه ۱۰۳ (با تقدیم و تأخیر در پایان عبارت).
- ۷ . نسخه‌ها: الحادى
- ۸ . ط: العشر
- ۹ . ق: اذ
- ۱۰ . ل، ط: يزوجوا
- ۱۱ . نسخه‌ها: الثانى

قال النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: «ألا أخبركم بأهل الجنة؟ قالوا: بلى يا رسول الله! قال: كل أشعث^۱ أغبر^۲ ذي^۳ طمرين^۴ لا يؤبه به^۵، لو أقسم على الله

لا ير قسمه^۶».

۱. ل: اشعب
۲. ط: ذو
۳. ق: طريق
۴. ق: علی
۵. تنبيه الخواطر، ج ۱ / ۱۸۲ و امالی طوسی / ۴۲۹.
۶. التحصين / ۳۱ - ۴۳. / قطب سؤم: فواید عزلت
فایده نخست: عزلت یکی از حقایق ایمان است.
از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت شده است که حضرت فرمودند: انسان تمام حقیقت ایمان را درک نمی‌کند، مگر این‌که در نزد او گمنامی از شهرت و دارایی اندک از دارایی زیاد پسندیده‌تر باشد.
۹. فایده دوم: رهایی یافتن از ریا.
گفته شده: کسی که با تنهایی انس نگیرد و با مردم مأنوس گردد، از ریا رهایی نیافته است.
ابوعبدالله [بن ابی عمیر] و ابن فضال از علی بن نعمان از یزید بن خلیفه روایت کرده‌اند که حضرت امام صادق - علیه السلام - فرمودند: اگر کسی از شما تا آن‌گاه که مرگش فرا رسد، بر فراز کوهی به سر برد، زبان نکرده است. آیا می‌خواهید برای مردم ریا کنید؟ کسی که برای مردم کاری را انجام دهد، پاداش او بر مردم است، و کسی که برای خدا کاری را انجام دهد، پاداش او بر خداست. به درستی که هرگونه ریایی شرک است.
۱۲. فایده سوم: رهایی یافتن از مردم و حفظ دین به وسیله گریختن از آنان.
از ابن مسعود - رحمه الله - روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمودند: برای مردم زمانی فرا خواهد رسید که انسان دیندار برای حفظ دین خود همانند روباه برای حفظ بچه‌های خود، چاره‌ای جز این ندارد که از فراز کوهی به فراز کوهی دیگر و از پشت سنگی به پشت سنگ دیگر بگریزد.
۱۵. اصحاب پرسیدند: این زمان کی فرا خواهد رسید؟
حضرت فرمودند: هنگامی که زندگی جز با معصیت خدای تعالی صورت نمی‌پذیرد. در این هنگام مجرد زیستن جایز و رواست.
اصحاب گفتند: ای رسول خدا! شما که ما را به ازدواج امر نموده‌اید؟!
حضرت فرمودند: آری؛ اما چون آن زمان فرا رسد، هلاک آدمی به دست پدر و مادر او، و اگر پدر و مادر نداشته باشد، به دست همسر و فرزندان او، اگر همسر و فرزندان نداشته باشد، به دست نزدیکان و همسایگان او صورت می‌پذیرد.
۱۸. اصحاب پرسیدند: ای رسول خدا! این امر چگونه صورت می‌پذیرد؟
حضرت فرمودند: او را به سبب سختی زندگی مورد سرزنش قرار می‌دهند و به برآوردن خواسته‌های خارج از توان او وا می‌دارند تا این‌که او را به هلاکت می‌کشانند.
←

-
- ۳ فایدهٔ چهارم: عزلت آبرو را حفظ می‌کند، تنگ‌دستی را می‌پوشاند و سنگینی مکافات را بر می‌دارد. اویس قرنی به راهبی برخورد و به او گفت: ای راهب! برای چه از دنیا دست کشیدی و تنهایی را برگزیدی؟ راهب پاسخ گفت: ای جوان! اگر تو هم شیرینی تنهایی را می‌چشیدی یقیناً به جای انس با خود با تنهایی انس می‌گرفتی.
- ۶ ای جوان! تنهایی سرلوحهٔ عبادت است. چه بسا اندیشه که مجذوب آن گردیده است! اویس پرسید: ای راهب! کمترین نتیجه‌ای که انسان از تنهایی بدست می‌آورد، چیست؟ راهب پاسخ گفت: دور ماندن از نیرنگ مردم و رهایی از شر آنها. یکی از عارفان گفته است: مدت پنجاه سال مردم را آزمودم، کسی را نیافتم که زشتی‌ام را ببوشاند و از خطایی که بین من و او روی داده است، درگذرد. چون از او بریدم به سوی من آید و چون به خشم آید، از او در امان باشم. پس پرداختن به اینان حماقت فراوان است.
- ۹ فایدهٔ پنجم: رهایی از گناهان مردم و از ارتکاب به آنها و در امان ماندن از پیامدهای آن گناهان. بدین جهت است که گفته شده است: اگر در جماعت فضیلت است در عزلت سلامت است. به راهبی که در صومعهٔ خویش به سر می‌برد، گفته شد: چرا از صومعهٔ خود پایین نمی‌آیی؟ پاسخ گفت: هر کسی که بر روی زمین گام زده است، لغزیده است. به راهبی از راهبان چین خطاب شد: ای راهب!
- ۱۲ گفت: من راهب نیستم؛ زیرا راهب کسی است که خدای سبحانه و تعالی را از بزرگی و جلالش بیم، نعمتش را ستایش و بر بلای او شکیبایی دارد. به سوی پروردگارش گریزان و بر گناهان خود آمرزش خواه باشد. حال این‌که من تنها، سگی گزنده‌ام، خود را در این صومعه حبس نموده‌ام تا گزندی به مردمان نرسانم. فایدهٔ ششم: عزلت نزدیک‌ترین راه به سوی آسودگی و نشانهٔ نیرومندی خرد است.
- ۱۵ حضرت امام صادق - علیه السلام - فرموده‌اند: آسودگی به قدری از دسترس دور است که سرچشمهٔ آن ناپدید است. اگر آسودگی در چیزی باشد، به گمان می‌آید که در گمنامی است. و اگر آن را در گمنامی جستی و نیافتی به گمان می‌آید که در سکوت است. و اگر آن را در سکوت جستی و نیافتی به گمان می‌آید که در تنهایی است. و اگر در تنهایی جستی و نیافتی، به گمان می‌آید که در سخنان سلف صالح می‌باشی و حال این‌که انسان سعادت‌مند کسی است که تنهایی را در وجود خود بیاید و به آن بپردازد.
- ۱۸ [محقق اربلی] این روایت را در کتاب کشف الغمّة از طریق سفیان ثوری [از حضرت امام صادق(ع)] روایت کرده است.
- از ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام روایت شده است که شکیبایی بر تنهایی، نشانهٔ نیرومندی خرد است. فایدهٔ هفتم: عزلت زندگانی را آسان و فراخ می‌سازد و آدمی را از نابودی باز می‌دارد و او را به رعایت مصالح آخرت و به‌دست آوردن رضای پروردگار در نظر و اندیشه، و پند گرفتن و به یاد داشتن، وا می‌دارد.
- ←

-
- ۳ فایده هشتم: عزلت عبادتی است مستقل. ابوبصیر روایت کرده است که از حضرت امام صادق - علیه السلام - شنیدم که می‌فرمودند: عزلت عبادت است و کمترین عیب بر مرد، خانه‌نشینی است.
- ۶ حضرت عیسی - علیه السلام - به مردی که خوابیده بود، رسید و به او گفت: برخیز. مرد گفت: دنیا را برای اهل آن واگذارده‌ام.
- حضرت به او فرمودند: اگر چنین است، همچنان در جای خود بخواب. به حکیمی گفته شد: دنیا از آن کیست؟ گفت: برای کسی که آن را رها ساخته است. به او گفته شد: آخرت از آن کیست؟ گفت: برای کسی که در پی آن است. فرزانه‌ای گفته است: دنیا سرایی است ویران، و ویران‌تر از آن قلب کسی است که به آبادانی آن می‌پردازد.
- ۹ به عابدی گفته شد: بهره‌ات را از دنیا برگیر، زیرا تو از دنیا رخت بر می‌بندی. عابد گفت: اکنون بر من واجب گردید که بهره‌ام را از دنیا برنگیرم.
- فایده نهم: عزلت‌گزینی عافیت است. از علی بن اسباط به چند واسطه مرفوعاً از امیرمؤمنین حضرت علی - علیه السلام - روایت شده است که حضرت فرمودند: زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که در آن زمان عافیت دارای ده جز است، نه جزء آن در عزلت و یک جزء آن در سکوت.
- ۱۲ [به یکی از دانشمندان گفته شد: اگر تو از انزوای خود برخیزی، تو هم مشهور می‌گردی؛ آن‌گونه که دیگران مشهور گردیدند.
- گفت: چون دریافتیم که رسیدن به مدارج و کارهای مهم به انس گرفتن با مردم وابسته است، به گمنامی بسنده نمودم؛ زیرا که می‌پندارم عافیت در گمنامی است.]
- ۱۵ فایده دهم: انسان عزلت‌گزین نکوحال‌ترین مردمان است. محمد بن علی به واسطه از ابی‌حمزه از حضرت امام محمدباقر - علیه السلام - روایت کرده است که حضرت فرمودند: امیرمؤمنین حضرت علی - علیه السلام - می‌فرمودند: بر مردم زمانی فرا می‌رسد که نیکوحال‌ترین آنان کسی خواهد بود که در خانه بنشیند.
- ۱۸ فایده یازدهم: انسان عزلت‌گزین رها و در امان است. امیرمؤمنین حضرت علی - علیه السلام - فرموده‌اند: و آن زمانی (مراد، آخر زمان است) است که جز انسان‌های مؤمن گمنام کسی در امان نخواهد بود. اگر او در بین مردم باشد، شناخته نمی‌شود و اگر از مردم پنهان گردد، کسی به جستجوی او بر نمی‌خیزد. اینان چراغ‌های هدایت و نشانه‌های راه‌اند. خداوند درب‌های رحمت را بر روی ایشان می‌گشاید و سختی عذاب را از ایشان دور می‌سازد. ایشان، نه فتنه جویند و نه سخن این را بدان
- ←

و ذکر خمسة فوايد أخرى و لم تذكرها^۱ لطولها، و اقتصرنا^۲ على الوجوه^۳ التي نقلنا حصول^۴ المقصود عنها.^۵

۳

[نقل گفتار ملا جلال الدين دوانی]:

و یکی دیگر از جمله محققین اثنا عشریه، فاضل محقق مولانا جلال الدین الدوانی^۶ است، اگر چه اثنی عشری^۷ بودن او در نزد جمعی مشکوک^۸ فیہ است، لیکن ضعیف را از مطالعه رساله زوراء که به نام نامی سرور اولیاء^۹ و سید اوصیاء به رشته تحریر کشیده، و همچنین در رباعیات او ظن متأخ^۹ به علم به اثنی عشری بودن او هم رسیده و از جمله رباعیات او سه رباعی نوشته شد.

۹

→

رسانند، و نه زشتی کسی را به گوش این و آن خوانند (ترجمه بخش پایانی کلام از: ترجمه نهج البلاغه دکتر شهیدی، ص ۹۵).

۱۲

فایده دوازدهم: انسان عزلت‌گزین از پرهیزکاران محبوب در نزد خداست. پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرموده است: محبوب‌ترین بندگان در نزد خدا، پرهیزگاران هستند که چون در بین مردم باشند، شناخته نمی‌شوند و چون پنهان گردند، کسی به جستجوی آنان بر نمی‌خیزد، و چون به خواستگاری روند، کسی به همسری آنان در نمی‌آید. فایده سیزدهم: انسان عزلت‌گزین، اهل بهشت است.

۱۵

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - [به اصحاب خود] فرمودند: آیا می‌خواهید شما را از اهل بهشت آگاه سازم. اصحاب گفتند: آری؛ ای رسول خدا! حضرت فرمودند: هر ژولیده موی گردآلودی که جامه‌های کهنه بر تن دارد و کسی به او اعتنایی ندارد. اگر به خدای سوگند خورد، به راستی سوگند خورده است (ترجمه التحصین).

۱. ط: لم تذكرها

۲. ق: اخترقنا

۱۸

۳. ق: وجوه

۴. ل: بحصول

۵. این فهد حلّی پنج فائده دیگر در تحصین نقل کرده که به جهت درازای آن از نقل آن خودداری می‌کنیم و بر همان بخش‌هایی که ناظر به مقصود ما بود بسنده می‌کنیم.

۶. ق: دوانی

۷. ق: عشرية

۸. ق: - و

۹. ق: متأخ / متأخم: در حدّ

رباعی

رو رخت طلب به ساقی کوثر کش

وز کوثر کثرت^۱ می وحدت در کش ۳

لا یظماً أضلاً أبداً شارِبها^۲

رمزی است از آن می ار توانی در کش

۶ و أيضاً منه:

در ملک حقیقت است آن شاه مدار دست طلب از دامن آن شاه مدار

آن باب مدینه علوم است درآ زآن در که رسی زود به مسندگه یار

۹ و أيضاً منه:

خورشید کمال است نبی ماه ولی

اسلام محمد است و ایمان چو^۳ علی

۱۲ گر بیینه‌ای بدین سخن می طلبی

بنگر که ز بیّنات اسماست جلی

و أيضاً از جمله افاضات او است^۴:

۱۵ نظم

روی بنما که جهان ظلمت زنگار گرفت

صیقلی زن که مرا آینه زنگار گرفت

۱۸

۱. ق: وحدت

۲. هیچگاه نوشنده آن تشنه نمی‌گردد.

۳. ل: است

۴. ق: - أيضاً... است / ق: + منه

- تویی آن شاه که از کشور حسنت خِیَلی
 ملک جان و دل و دین جمله به یکبار گرفت
- ۳ آفتاب ازل مشرق رویت چو دمید
 همه ذرات جهان لمعه انوار گرفت
- صدق دعوی تو از نور جبینت پیداست
- ۶ منکر از کوردلی شیوه انکار گرفت
 چون «دوانی» نخورد درد و غم از کاسه چرخ
 هر که جامی ز کف ساقی ابرار گرفت
- ۹ و قریب به این مضمون اشعار بسیار از او دیده شده است.
 و رساله‌ای دیگر که مسمی است به نور الهدایة از او به نظر رسید که در
 آنجا تصریح به اثنی عشری بودن خود نموده، و در ابتدای رساله گفته است
- ۱۲ که: «این رساله را بنا بر مسألت و الحاح بعضی از عزیزان که در اکثر مسائل
 معقوله و منقوله به هنگام مباحثه و مذاکره به چشم انصاف می‌دیدند به تحریر
 درآورده، بر سبیل امانت به ایشان سپردم، بعد از اخذ میثاقی که افشا نکنند، و
- ۱۵ اهلیت نموده از نظر نااهل که مورد کریمه: ﴿...و علی أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ...﴾ اند
 پوشیده دارند؛ چه این طایفه متعصبه متکبره که این محبوس سرای سپنجی را
 با آنها شرکت بدنی است، از بقیه آن جماعت اند که به حسب ظاهر اظهار
- ۱۸ کلمات حقّه قدسیّه^۲ با پیغمبران و امامان و حکیمان معانده نموده، اخراج

۱. بقره ۷/ «و بر دیدگانشان پرده‌ای است». ۲. ق، ط: قدسیه حقه

- ایشان را از اوطان و مبادرت بر قتل ایشان را عین صواب می دانسته اند»^۱.
- بعد از تحقیق چند، مسایل مختلف فیة از الهیات و وجوب عصمت انبیاء
- ۳ - علیهم السلام - گفته است:
- «مخفی نماناد^۲ که عقل صحیح اگرچه مستقل است در اثبات نبوت، و در این که نبی باید معصوم باشد و افضل اهل زمان بود، تا تفضیل مفضول بر
- ۶ فاضل لازم نیاید، و حاکم محکوم نگردد؛ و در آن که صاحب نفس قدسی متصرف در اجزای عالم باشد و صاحب معجزه باشد؛ اما این که دین او پاینده باشد یا نباشد، عقل در اثبات او مستقل نیست، و استدلال نمودن عقل بر
- ۹ مطلب مذکور موقوف است بر اخبار مُخبر صادق^۳ تا بر مقصد استدلال نماید. به این طریق که به این مطلب خبر داد مُخبر^۴ صادق، و خبر او^۵ حَقّ است؛ پس این مطلب^۶ حق است.
- ۱۲ پس رسید که تصدیق نمودن به این که دین حضرت^۷ سرور کاینات و خلاصه موجودات ابوالقاسم محمد^۸ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - پاینده و باقی است، به استمداد خبر صحیح^۹ باشد، مثل قوله تعالی: ﴿خَاتَمُ النَّبِيِّينَ﴾^{۱۰}؛ یعنی
- ۱۵ ختم پیغمبران همه^{۱۱} به او شده^{۱۲}؛ پس آن حضرت بعد از تمام انبیا باشد و بعد

۱. نور الهدایة / ۱۱۲. ۲. ق: نماند

۳. این گفتار برگرفته از کلام ابن سینا در الهیات شفا و نجات است.

۱۸ ۴. ط: - مخبر ۵. ق: و خبر ده

۶. ق: مطلوب ۷. ق: - حضرت

۸. ق: + مصطفی ۹. ق: صریح

۱۰. احزاب / ۴۰. ۱۱. ق: چه / ط: هم

۱۲. ق: باشد

- از وی نبی^۱ نباشد؛ پس دین مبین او منسوخ نشود؛ زیرا که نسخ شریعت پیغمبری نشود مگر به ارسال رسل و^۲ پیغمبر دیگر، و ثابت شده که بعد از او پیغمبری نیست.
- ۳ و نباید دانست که بقای دین و احکام شرعیه بین الناس بعد از خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله -^۳ نه آن است که باقی باشد همین در کتاب یا در لوح محفوظ، یا در علم الله تنها؛ چه به این معنی دین هر پیغمبری باقی است، بل^۴ بقای دین عبارت است از آن که احکام آن در میان افراد امت کلاً^۵ أو بعضاً معمول و متداول باشد.
- ۹ پس بعد از نبی - صلی الله علیه و آله - کسی از امتان او باید باشد که در رسانیدن احکام دین خطا نکند؛ چه اگر مخطی باشد احکام دین تبدیل یابد. پس باید که آن کس مانند نبی - صلی الله علیه و آله - معصوم باشد تا عقلاً بر قول او اعتماد^۵ کنند؛ چه غیر معصوم که جایز الخطا است اعتماد را نشاید.
- ۱۲ و باید که صاحب نفس قدسی باشد تا به حسب استعداد ذاتی از ابتدا وجود تا آخر حال او را واجب متعال در مرتبه عصمت محفوظ بدارد.
- ۱۵ و باید که افضل اهل زمان باشد تا تفضیل مفضول لازم نیاید، که نزد عقل صحیح نیست، کما لایخفی.
- بعد از تصویر مقدمه مبرهنه تحریر می نماید که علمای امت محمد - صلی الله علیه و آله - اگرچه اتفاق دارند بر آن که بعد از نبی - صلی الله علیه و

۱. ق: پیغمبری

۲. ق: - و

۳. ق: - ص

۴. ق: - بل

۵. ق، ط: اعتقاد

- آله - باید امامی و خلیفه‌ای^۱ باشد در میان امت - تا معلّم مسایل علمی و عملی و مروج احکام دینی و دنیوی باشد، و دین نبی را نشر کند و باقی دارد - اما
- ۳ اختلاف نمودند در آن که استحقاق خلافت در کدام شخص از امتان فی نفس الامر متحقق باشد، رأی جمعی بر آن قرار گرفت که خلیفه بر حقّ بعد از پیغمبر ابوبکر بن اُبی قحافة، و بعد از وی عمر بن خطّاب، و بعد از وی عثمان بن عفان، و بعد از آنها علی بن اُبی طالب^۲ - علیه السلام.
- ۶ و جمعی دیگر بر آن اند که خلیفه بر حقّ و امام مطلق بعد از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - بلا واسطه غیر از^۳ علی بن اُبی طالب - علیه السلام - کسی نیست، و بعد از او امام حسن - علیه السلام - و بعد از او^۴ امام حسین - علیه السلام - و بعد از وی امام زین العابدین - علیه السلام - و بعد از وی امام محمّد باقر - علیه السلام - و بعد از وی امام جعفر الصادق - علیه السلام - و بعد از وی امام^۵ موسی کاظم^۶ - علیه السلام - ثمّ علی بن موسی الرضا^۷ - علیه السلام - ثمّ محمّد التقی - علیه السلام - ثمّ علی النقی - علیه السلام - ثمّ الحسن العسکری - علیه السلام - ثمّ المهدی الهادی^۸، القائم بالحقّ.
- ۱۵ و اگرچه اختلاف میان اسلاف در تعیین خلیفه بسیار است، اما به حسب اقوال معتدّبه حقّ دایر است میان مذهبین مذکورین، و در کتب هر دو فرقه برای اثبات مدعای خویش اقوال و استدلال زیاد از آن دیدم که به تحریر

۱. ق: خلیفه و امامی
 ۲. ق: ابوطالب
 ۳. ق: - از
 ۴. ق: وی
 ۵. ل، ط: - امام
 ۶. ق: کاظم
 ۷. و بعد از وی امام رضا
 ۸. ق: الهادی المهدی

توان آورد.

- لیکن چون اقوال هر دو فریق را پیش قانون عقلی بردم، حکم نمود که
- ۳ خلیفه نبی انموزج او است، و باید که مثل او باشد در کمالات علمی و عملی و نفسی و روحی، و باید که صاحب نفس قدسی باشد تا به حسب استعداد ذاتی از ابتدای تکوین تا آخر حال در کمال عصمت باقی و محفوظ ماند و
- ۶ قول او با احتمالات عقلی حجّت باشد و دین نبی - صلی الله علیه و آله -^۱ به حال خود ماند.
- و چون از تتبع کلام متفق علیه و مختلف^۲ فیه دانسته بودم که کمالات علمی و عملی امیر المؤمنین - علیه السلام - به حدی است که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله - به موجب امر الهی او را در مرتبه نفس خود دانسته، چنانچه آیه مباهله به آن ناطق است، حیث قال الله تعالی^۳: ﴿...نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
- ۱۲ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ...﴾^۴، چه^۵ به اتفاق مفسرین مراد از ﴿انفسنا﴾ حضرت مرتضی علی - علیه السلام - است، چنانچه مراد از ﴿ابناءنا﴾ و ﴿نساءنا﴾ حسنین و فاطمه زهرا است.
- ۱۵ و [نیز] دانسته بودم که نفوس شریفه ایشان قدسی و علم ایشان لدنی است^۶، به حدی که در حالی که به مشیمه رحم امّ خود فاطمه بنت اسد بودند،

۱. ل، ط: - ص
 ۲. ط: مختلفة
 ۳. ق: + قل تعالوا
 ۴. ق: أنفسنا و أنفسکم و نساءنا و نساءکم
 ۵. آل عمران / ۶۱: «بیاید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم».
 ۶. ق: - چه
 ۷. ق: - است

چون حضرت خیر البشر - صلی الله علیه و آله -^۱ فاطمه را می دیدند، فاطمه بی اختیار از جای برمی خاستند^۲، چون از حقیقت آن استفسار می نمودند^۳ همین^۳ می فرمود که [غریب حالتی مشاهده می کنم که] هرگاه حضرت سید البشر را می بینم جنینی که در رحم من است حرکت می کند که قیام نماید^۴، و چون حضرت از طرفی به طرف^۵ دیگر حرکت می کند، جنین مذکور نیز حرکت می کند، که می دانم که روی به آن طرف می کند که حضرت توجه کرد^۶.
 و اکثر علمای اهل سنت وجه آن که ایشان را «کرم الله» وجهه می خوانند، همین معنی نوشته اند، پس دانستم که ایشان را حالتی و مرتبه ای چنان منکشف بود در حالتی که تولد نیافته بودند، و این از خواص نفس قدسی است، به خلاف خلفای ثلاثه مذکوره؛ چه ایشان به اتفاق مخبرین اولین و آخرین مشرک بودند، و مدت های مدید در بت پرستی و در اموری که به^۷ حساب عقل صحیح^۷، حرام است صرف نمودند. و بعد از آن که در صدد این آمدند که^۸ به شرف ایمان مشرف شوند به مجرد قول جناب مصطفوی - صلی الله علیه و آله - و به محض دلیل عقلی ایشان ایمان نیاوردند، و به توحید الهی قائل نشدند، و از ایشان معجزه خواستند، و بعد از مشاهده معجزه گردن نهادند و ایمان آوردند. و بعد از آن که ایمان آوردند در امور دین غلطها

۱۸

۲. ق: می خاست

۴. ط: نمایم

۶. ق: کرده

۸. ق: - که

۱. ق: - ص

۳. ق: - می نمودند همین

۵. ق: طرفی

۷. ق: - صحیح

- کردند و اعتراف بر آن می نمودند، چنان که حدیث: «لولا علی لهلك العمر»^۱ اشهر از آن است که کسی بیان نماید که در محلّش فرموده اند.^۲
- ۳ از این جا معلوم شد که استعداد نفوس ایشان در مرتبه بعضی اوساط ناس که مرتبه حکمای اسلامیه^۳ است، مثل لقمان و بقراط و افلاطون و ارسطو هم^۴ نبوده؛ چه در کتب متفق الیه مکتوب است که ایشان به عقل خود وحدت جناب اقدس الهی را دانستند و ایمان آوردند، و اصلاً به بت پرستی^۵ راضی نشدند؛ بل بعضی از ایشان را^۶ بر منع از بت پرستی به درجه شهادت رسانیدند.^۷
- ۹ و جمعی که مرتبه استعداد ایشان در مرتبه اوساط ناس نبود، در مرتبه اعلای ناس - که انبیا - علیهم السلام -^۸ اند - به طریق اولی نباشد تا به مرتبه حضرت خیر البشر - صلی الله علیه و آله -^۹ که افضل انبیا است، چه رسد.
- ۱۲ پس یقین دانستم که خلیفه بر حقّ بعد از نبی مطلق امیر المؤمنین - علیه السلام -^{۱۰} علی بن ابی طالب^{۱۱}، و بعد از ایشان امام حسنین اند الی المهدی الهادی - علیهم السلام -^{۱۲} که در تحقیق صفت علم ایشان احدی انکار ندارد، و چون معصوم باشند مستحقّ امر خلافت معنوی باشند، و بی وجود^{۱۳} ایشان

۱. کافی، ج ۷ / ۴۲۴، تهذیب، ج ۶ / ۳۰۶ و من لایحضره الفقیه، ج ۴ / ۳۵: «اگر علی (ع) نبود، عمر هلاک می شد».

۲. ق: فرمودند

۳. ل: اسلامیان

۴. ل: هم

۵. ط: را

۶. ط: رسیدند

۷. ق: - علیهم السلام

۸. ل: اند

۹. ل، ط: - ص

۱۰. ق: - علیه السلام

۱۱. ق: + ع

۱۲. ق: - و بعد از... السلام

۱۳. ق: باشند و هوجود(?)

آنچه غرض از خلافت است که بقای دین محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله -^۱ است صورت نبندد.

- ۳ پس از تقلید رستم و به تحقیق پیوستم، و صاحب فتوحات که این دوازده امام را تعبیر به دوازده قطب نموده، در باب ثالث و^۲ ستون و اربعه‌اُمه در این باب بعد از تعریف قطب اوّل اشاره، بل تصریح نموده که بیان تبلیغ حکم الهی به نیابت حضرت مصطفی^۳ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - در ابی بکر بن ابی قحافه نبود، اگرچه صاحب مدارج عالیّه بود، و ما عبارت ایشان را جهت تسلی عوام و خواصّ بالفاظها بیاوریم تا شمه‌ای از منزلت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که در^۴ عبارت ایشان معبر^۵ به قطب اوّل است معلوم گردد.
- ۹
- ۶
- ۳
- ۱۲
- ۱۵
- ۱۱
- ۱۸
- ۱۰
- ۱۱

۱. ل، ط: - ص

۲. ق: - و

۳. ق: - در

۴. ق: رسول

۵. ط: هذا لقطب

۵. ل: معتبر

۸. ق: یونس

۷. ل: - له

۱۰. ط: هذا لقطب

۹. ل: اکمال

۱۱. مصدر: - والقطب الاخير

صلی الله علیه و آله - فی تلاوة سورة براءة على أهل مكة، و قد كان بعث بها ابوبکر، ثم رجع عن ذلك فقال: لا يبلغ القرآن عني إلا رجل^۱ عن اهل بيتي، فدعا بعلي - عليه السلام - فأمره، فلحق^۲ بأبي بكر، فلمّا وصل الى مكة حجّ ابوبکر^۳ بالناس و بلغّ علي بن ابي طالب الى الناس سورة براءة و تلى عليهم نيابة^۴ عن رسول الله - صلی الله علیه و آله - و هذا ممّا يدلّك على خلاف حجة خلافة^۵ ابي بكر^۶ الصديق و منزلة علي بن ابي طالب^۷ - عليه السلام. [...]

و اما حال هذا القطب فله التأثير في العالم ظاهراً و باطناً، شيّد الله به^۸ هذا الدين، اظهره بالسيف و أعصمه من الجور، فحكم بالعدل الذي هو حكم الحق^۹ في النوازل، و ربّما يقع فيه من خالف حكمه من اهل المذاهب مثل الشافعية و المالكية و الحنيفة و الحنابلة، [...] فاذا حكم بخلاف ما يقتضيه ادلة هؤلاء الائمة قال اتباعهم بتخطئته في حكمه ذلك] و اثموا عند الله بلا شكّ و ريب و هم لا يشعرون^{۱۰}. انتهى ما نقلناه من كلماته الشريفة^{۱۱}.

۱۲

۱. ق: رجليه
 ۲. ق: بالحق
 ۳. ق، ط: ابي بكر
 ۴. ل: بنيانه / ق، ط: بيناته
 ۵. مصدر: على صحة خلافة
 ۶. ق، ط: ابي البكر
 ۷. ق: ابو طالب
 ۸. ق: - به
 ۹. ق: - هو حكم الحق

۱۵

۱۰. الفتوحات المكية، ج ۴ / ۷۸: اين قطب بر قدم حضرت نوح (ع) بوده، و برای او سوره يس است. وی از حيث حکم کامل ترين قطب هاست، خداوند دو صورت ظاهر و باطن را در او گرد آورده، پس او با شمشير خليفه عالم ظاهر است و با همت خليفه عالم باطن، اگر قرار بود قطبی بر قدم حضرت محمد (ص) باشد همين قطب بود، جز آن که قطبی بر قدم حضرت محمد (ص) نيست.

۱۸

منازل اين قطب در نزد خدا بر تعداد عدد آيه های سوره يس است، اين قطب اخير نايب حضرت حق می بوده، چنان که امير مؤمنان (ع) نايب محمد [مصطفى] (ص) در تلاوت سوره براءة برای اهل مکه بود. [پيش از آن] رسول خدا ابوبکر را جهت تلاوت اين سوره گسيل داشت و سپس از اين اقدام صرف نظر فرمود و

و محقق مذکور رباعیاتی چند در تحقیق مطالب اهل عرفان فرموده است، و بعد از چندی حسب الخواش جمعی از اصدقای خود متوجه شرح بعضی غوامض او گردیده‌اند. از آن جمله به نقل قلیلی اختصار شد. فرموده است:

«رباعیة: فی الحثّ^۱ علی التوجّه الی تعرّف الحقایق الالهیة من صفحات
المکونات و التدرّب^۲ فیها و تلقی اسرار الغیوب و اشارات الکائنات، المعبر
عنها بقوله تعالی: ﴿...وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ^۳
تَسْبِیحَهُمْ...﴾^۴ و المنع عن الانهماک^۵ فی تتبع قداید^۶ مدرکات الغبرة الاخذ^۷
من الکتب.^۸

→

گفت: «قرآن را جز مردی از اهل بیتم از ناحیه من نمی‌تواند ابلاغ کند»، از این رو علی(ع) را فراخواند و وی را مأمور ابلاغ نمود، وی به ابوبکر ملحق شد و وقتی به مکه رسید، ابوبکر با مردم حج گزارد و علی بن ابی طالب سوره را به مردم ابلاغ نمود و از جانب رسول خدا شواهد آن را بر ایشان تلاوت کرد. این مطلب تو را به سمت عدم استدلال بر خلافت ابوبکر راهنمایی نموده و جایگاه و منزلت علی بن ابی طالب را به تو نشان می‌دهد. و اما حال این قطب آن چنان است که در عالم به صورت آشکار و نهان تأثیر می‌گذارد و خداوند دین اسلام را به واسطه او محکم و استوار سازد، وی را با شمشیر ظاهر گردانیده و از هر گونه ستم محفوظ دارد، وی به همان حکم الهی که نازل شده به عدل حکم راند، و چه بسا حکم وی با حکم پیروان مذاهب شافعی، مالکی، حنفی و حنبلی مخالف باشد، و هر آن گاه که به حکمی بر خلاف ادله پیشوایان چهارگانه [اهل سنت] داد پیروانشان وی را در این حکم تخطئه می‌کنند، اینان بدون شک در بارگاه حضرت حق گناهکارند و خود نمی‌دانند.

۱۱. نور الهدایة / ۱۱۹ - ۱۲۴ با اندکی اختلاف.

۱. ل: المبحث

۲. ق: المتمدّر

۳. لا یفقهون

۴. اسراء / ۴۴.

۵. ط: الاهتماک

۶. ق: فلاید / مصدر: قواعد

۷. ق: للاخذ / مصدر: غیر الأخذ (ضبط غلطی است).

۸. رباعی: در تشویق به سوی فراگیری حقایق الهی از عالم خارج و اندیشه در آن، دریافتن اسرار عالم غیب و اشاره‌های عالم ماده که در گفتار خداوند متعال آمده و دوری از غوطه‌ور شدن در پیروی از فضولات اندیشه‌های

←

نظم

از لوح جهان خط^۱ الهی خواندن

- ۳ خوش تر بود از حرف سیاهی خواندن
بر صفحه کاینات خطی است کز آن
اسرار ازل توان کما هی خواندن
۶ چون حقایق اسماء الهی از مظاهر اعیان کاینات و صفحات افراد
مکونات متجلی و ظاهر است، مستبصر^۲ دیده باز در مجاری اطوار و احوال
عالم مشاهده آن می کند، و هر لحظه او را از مطالعه آن آثار قدرت و حکمت
نامتناهی مشاهده می شود؛ بلکه در آن مرئی جز حقایق اسماء و صفات - که
۹ عین ذات است - معاینه نمی کند.

- پس شأن سالکان و طالبان حقیقت توجّه به نیل این سعادت است و فوز
به این مرتبه علیّه و درجه سنیّه؛ نه به تتبع اقوال دیگران و طلب حقایق از
۱۲ مسطورات و مقولات ایشان، که در معارف تقلید نیست. و لهذا محققان ائمه
دین بر آن اند که تقلید در اصول دین جایز نیست.

نظم

- ۱۵ دین حق را مجو^۳ علی التقلید راه حق را مرو علی العمیاء
«رباعیة: فی انّ العلوم الرسمیة لایوصل الی التحقیق و انّما الموصول الیه

- ۱۸ تاریخ برگرفته از کتابهای [رایج و رسمی]. «و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش، تسبیح او
می گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی یابید».

۲. ق: متبصر

۱. ق: نقش

۴. شرح رباعیات فلسفی و عرفانی / ۵۹.

۳. ط: بجو / ق: ل: جو

بعد مساعده التوفيق^۱ مصاحبه اهل الطريق و ملازمة الرفيق^۲.

نظم

۳ در مدرسه کردیم بسی گفت و شنود

وز سرّ جهان یک سر مو رخ ننمود

هرچند گشودیم بسی مشکلها

۶ ز آنها^۳ به جز از فسانه کاری نگشود

رباعیه آخری:

خواهی که رهی به کوی تحقیق بری

۹ چون اهل حقّ از جدال می باش بری

با اهل خدا نشین و با ایشان باش

باشد که مگر به بال ایشان بپری

۱۲ طریق استدلال اگرچه مؤدی بسی مشکلات و وضوح بسیاری معضلات

می گردد، اما نفوس مشرفه^۴ را شرح^۵ صدر و سکون غلبه^۶ طلب به آن حاصل

نمی شود، چنانچه از احوال و اقوال ائمه صاحب کمال - که در مبادی احوال به

۱۵ تتبع علوم رسمیه و جدال اشتغال داشته اند و چون مقصود خود از آن

نیافته اند، آن طریق را گذاشته و رایت ترک و تجرید افراشته اند - معلوم

۱۸ ۱. نسخه ها: + و

۲. مصدر: ذلک الفریق / متن صحیح تر است. رباعی درباره این که علوم رایج راه به حقیقت نمی برد و راهبر به

حقیقت بعد از یاری توفیق، همنشینی با اهل طریقت و همراهی با رفیق سلوک است.

۴. مصدر: مشرقه

۳. مصدر: آنجا

۶. مصدر: علت / کذا، عبارت آشفته است.

۵. مصدر: تلج

- می‌گردد. و اخباری که امام حجة الاسلام در منقذ من الضلال^۱ و غیر آن از کتب و رسایل از حال خود ادا نموده، و همچنین شرح حال خود که در همدان^۲ همدانی در زبدة الحقایق باز نموده، در این باب کافی است.^۳
- و آنچه مقصود ارباب بصایر می‌باشد از خدمت و مصاحبت اهل مشاهده و متابعت ایشان حاصل می‌شود، چنانچه در زبدة الحقایق می‌گوید:
- «نعم المعین للطالب^۳ علی تصفیة الباطن مصاحبة اهل الذوق و مجالستهم و خدمتهم من صمیم القلب، و اعنی بأهل الذوق أقواماً طهّروا^۴ بواطنهم عن^۵ رذایل الاخلاق حتی فاضت علیها من ألطاف الحقّ ما تستحیل عنه العبارة، و هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم و قلماً^۶ تخلو بقعة من البقاع عنهم، و السعادة کُلّ السعادة للطالب ان ینفرد^۷ بکلیّة روحه و قلبه لخدمته^۸ و اصل منهم و فنی فی^۹ الله و^{۱۰} مشاهدته، حتّی اذا افنی عمره فی خدمته أحياء الله حياة طیّبة، لیس منها مع العلماء سوی اسم و رسم»^{۱۱}.

۱. ل: الضلالة
۲. مصدر: که همه دان / این ضبط صحیح‌تر است.
۳. ق: المطالب / مصدر: للطالبین
۴. ق: ظهروا
۵. ق: علی
۶. کذا عبارت مشوش به نظر می‌رسد.
۷. مصدر: یتفرّغ
۸. ط: بخدمته / کذا «لخدمة» صحیح‌تر است.
۹. نسخه‌ها: منهم ففی
۱۰. ل، ط: - و
۱۱. زبدة الحقائق / ۷۱ - ۷۲: برای جوینده حقّ، مصاحبت اهل ذوق و همنشینی با ایشان و خدمت ایشان از صمیم دل، چه کمک نیکویی است در امر تصفیة باطن، مقصود من از اهل ذوق کسانی هستند که باطن خود را از رذایل اخلاق زدوده‌اند تا الطاف خداوندی بر دل‌های ایشان چیزهایی افاضه کرده، که تعبیر از آن امکان‌پذیر نیست. ایشان مردمانی هستند که همنشین آنان به شقاوت گرفتار نمی‌شود. و هیچ سرزمینی از وجود ایشان خالی نیست. سعادت به معنی حقیقی آن برای جوینده این است که با تمام وجود و روح و دل خویش به خدمت یکی از واصلان کامل که به فناء فی الله و مقام مشاهده نائل آمده است، کمر بندد. حتی اگر تمامی عمر خویش

و اوحد عصره الشيخ العارف الرباني اوحد الملة و الدين عبدالله البلياني
در آخر رساله دايه مي فرمايد: و من لا يعرف لا يعرف^۱ الا بصحبة شيخ مرشد
و استاد كامل^۲. انتهى ما نقلناه^۳ من شرح الرباعيات^۴.

[نقل گفتار مير سيد شريف جرجاني]:

۶ و از جمله محققين مير سيد شريف جرجاني است، هر چند او را بعضی،
از علمای عامه می دانند؛ چه او در ایام امیر تیمور حسب خواهش او از
شیراز به سمرقند نقل نمود، و کمال قرب و اعتبار را در نزد امیر داشت^۵، و
۹ امیر ترجیح میانه مذهب حنفی و شافعی را از او خواهش نمود شد، و او
علی رغم ملا سعد^۶ تفتازانی که شافعی بود - و مراعات خواهش^۷ اکثر امرای
امیر که غالب حنفی بودند - ترجیح مذهب حنفی را بر^۸ شافعی داد.
۱۲ لیکن چنانکه^۹ محقق تستری، صاحب مجالس تصریح نموده است از
فرقه ناجیه اثنی عشریه می باشد؛ چه ولایت جرجان از قدیم الایام محل
سکنای این فرقه بوده است، و تشیع ولد ارشد او - مؤلف رساله کبری و صغری

۱۵

→

را در خدمت او فنا کند، خداوند او را زندگانی نیکو و حیات طیبه ای خواهد بخشید که نزد علماء جز اسمی و
رسمی از آن وجود ندارد (ترجمه زبدة الحقایق).

۱۸ ۱. کذا / سیاق عبارت دلالت می نماید که شناخت فقط با مصاحبت شیخ مرشد و استاد کامل میسر است.

۲. ل: الكامل ۳. ق: نقلنا

۴. شرح رباعیات فلسفی و عرفانی / ۷۳ - ۷۴. ۵. ط: داشت در نزد امیر

۶. ل: سعید ۷. ل: + خواهش

۸. ق: مذهب حنفی سایر مذهب ۹. ق: چنانچه

- در منطق چنانچه قاضی فرموده است - شاهد بر تشیع او است، و مؤید است به نقلی که صاحب نفحات ملا جامی و صاحب رشحات دخترزاده او - گفته‌اند که: «سید مذکور در ترکستان توفیق انخراط در سلک اصحاب خواجه علاء الدین^۱ عطار یافته بوده است، و نیاز و اخلاص تمام به خادمان و ملازمان^۲ ایشان داشته. بارها می‌گفته است که تا من به صحبت شیخ زین الدین علی کلال - که از مشایخ شیراز است - نرسیدم از رفض خلاص نشدم؛ و تا به صحبت حضرت^۳ خواجه علاء الدین عطار نپیوستم خدای را نشناختم»^۴.
- ضعیف^۵ معروض می‌دارد که این سخن هم شاهد است بر تشیع^۶ او؛ چه الی حال مسموع نشده است که احدی از علمای شیعه میل به تسنن نموده باشند، معلوم است که این سخن را تقیّه گفته است؛ به خلاف عکس که جمعی از علمای عامّه به سبب صحبت با علمای خاصّه منحرف شده شیعه شده‌اند.
- از آن جمله والد بزرگوار شیخ بهاء الدین عاملی - رحمهما الله - فرموده است با یکی از علمای عامّه - که در ایام تحصیل^۷ رفیق و شریک تحصیل^۸ بودم - صحبت مستوفی در مسأله امامت داشتیم^۹ و او را شیعه گردانیدم^{۱۰}.
- و همچنین از رساله محقق دوانی هم ظاهر می‌شود که او هم در بدو عمر از اهل عامّه بوده است، بعد به توفیق و عنایت الهی هدایت یافته، شیعه

۱۸	۱. ق: علاء الدولة و الدین	۲. ق: - و ملازمان
	۳. ل، ط: - حضرت	۴. رشحات عین الحیات، ج ۱ / ۱۸۶ - ۱۸۷
	۵. ق: حقیر	۶. ق: شیعه
	۷. ق: + و	۸. ق: - و شریک تحصیل
	۹. ط: داشتیم	۱۰. ط: گردانیدیم

گردیده.

- و از غزالی هم نقل است که به مصاحبت سید مرتضی رازی - رحمه الله -
 ۳ شیعه گردیده است، خلاصه در این استبعادی نیست، بسیار بسیار اتفاق
 افتاده، چنانچه مخفی بر متتبع نیست؛ اما عکس که شیعی، سنی شده باشد
 معلوم نیست.
- ۶ و صاحب رشحات از مرشد خود خواجه عبدالله نقل کرده است که او
 گفته بوده است که: «خال من خواجه ابراهیم می گفتند که در مدرسه
 ۹ یکی تیمور می بودم^۲، حضرت سید^۳ شریف نیز آنجا می بودند، در زمستان
 سرد سحرگاه پای به کفش به ملازمت حضرت خواجه علاء الدین عطار به
 مدرسه اولاد صاحب هدایت می آمدند، مرا نیز همراه می آوردند، بسیار
 می نشستیم^۴ تا فرصت و اجازت درآمدن می شد، در سحرها ملازمان حضرت
 ۱۲ خواجه طابخها به تکلف^۵ می کردند. مولانا بهاء الدین اندجانی - که از علما
 بوده است - گاهی در آن مجلس حاضر می شد، یک بار در سحری این
 طعامها آوردند، به خاطر وی گذشت^۶ که در سحر مردم درویش را این نوع
 ۱۵ تکلف است، چرا باید آن مقدار تکلف کنند، حضرت خواجه را بر ضمیر
 منیر^۷ اشرافی شده^۸ فرمودند: مولانا بهاء الدین طعام خورید^۹ اگر چنانچه

۱۸

۱. ق: ابی

۳. ط: میر سید

۵. ل: متکلف

۷. ق: وی

۹. ق: خورند

۲. ق: بودم

۴. ق: می نشستیم

۶. ل: گذشته است

۸. ق: + است

حلال باشد ضرر نخواهد داشت.

- و حضرت خواجه علاء الدین خدمت سید شریف را به صحبت مولانا نظام الدین خاموش فرموده بودند^۱، خدمت سید به فرموده حضرت خواجه ملازمت^۲ مولانا نظام الدین را بسیار می کرده اند، و حضرت ایشان در اوقات مفارقت و محرومی از ملازمت خواجه علاء الدین عطار مکاتیب و رقاع به ملازمان ایشان می فرستادند، از آن جمله یک مکتوب نوشته می شود، و او^۳ این است:
- حضرت حق تعالی و تقدس سایه ارشاد پناهی^۴ حضرت قطب الاقطاب، مَحْرَم حَظیره قدس، زین الالباب، سلطان المحققین و برهان المدققین، واقف الاسرار و قدوة الاخيار، مرشد الخلائق و موضح الطرائق، ظلّ الله على العالمين، و مرجع الطلاب المسترشدين - اعلى الله سبحانه امره و شأنه - را بر سر کافه انام الی يوم القیام ممدود و مبسوط دارد، این ضراعت^۵ از مقام معلوم مرفوع گردانیده، و به یمن [التفات] خاطر [عاطر] کیمیا خاصیت آن درگاه، مستظهر بوده و می باشد،^۶ رجاء واثق است که سعادت پابوس و شرف ملازمت عتبه علیه بر احسن احوال میسر گردد.
- دیگر^۷ احوال ظاهر و باطن موجب حمد و ثناست^۸، و اعتصام کلی به

۱۸

۱. ق، ط: بوده اند.

۲. ق: + بندیک

۳. ل، ط: + و

۴. ق: - است

۵. ضراعت: سستی

۶. ق: آن

۷. ق: و دیگر

۸. ق: و دیگر

کرم عزیزان است، و تمسک به عروة الوثقی به سبب^۱ ایشان، و الحمد لله علی ذلك.

۳ مخدوم زادگان علی الاطلاق علی الخصوص و الخلوص، نادره الآفاق، کریم الشمایل و الاخلاق^۲، تاج الملة و الدین، خواجه نظر حسن، احسن الله لقائنا و احوالنا ببقائه، خدمات قبول فرماید.

۶ ملازمان سده علیا و مبارزان میدان بقاء بعد الفناء، مولانا صلاح الدین و الدنیا، مولانا کمال الدین ابو سعید با سایر اخوان صفا دعوات مشتاقانه تأمل^۳ نمایند. والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته و تحياته^۴. انتهى ما نقلناه من کلمات رشحات^۵.

ضعیف معروض می دارد که رسیدن میر سید شریف به اخلاص و ارادت به خدمت شیخ زین الدین و خواجه علاء الدین عطار در رساله ای که مشتمل بر برخی از احوالات سید المحققین و المتألهین، سید نعمت الله ولی می باشد هم مذکور است، و در آن جا^۶ نوشته شده است: «در اوقاتی که جناب سید نعمت الله - طاب ثراه - به شیراز تشریف می آوردند، میر سید شریف به استقبال و دیدن ایشان به قلات که مرقد شیخ سعدی است رفتند و ملاقات کرده، و در حالت معانقه ترشح بارانی می شد، میر سید شریف فرمودند: عجب لطف الهی متوجه است؛ نعمت الله در بر و رحمت الله بر سر! و از اکابر کرمان به این عبارت مسموع شده: نعمة الله معنا و رحمة الله علينا و

۱. ق: نسبت

۲. ق: الاخلاص

۳. ط: نایل

۴. ق: و بركاته و تحياته

۵. رشحات الحیات، ج ۱ / ۱۸۷ - ۱۸۸.

۶. ل، ط: - در آن جا

ذلك فضل الله بنا»^۱.

و در آن رساله منقول است که: «در زمان امیرزاده، میرزا اسکندر بن عمر شیخ بن امیر^۲ تیمور، روز جمعه مقرر شد که میرزا و جناب سید نعمت الله و جناب میر سید شریف - رحمهما الله^۳ - در قفصه مسجد عتیق شیراز به نماز مجتمع شوند، سلطان تشریف داشتند، خواجه حافظ رازی صدر سلطان - که از تلامذه میر سید شریف رحمه الله^۴ - بود سجاده میرزا سید شریف را بر دست راست سلطان گسترده، و اکابر و خلائق منتظر آمدن حضرت سید نعمت الله بودند.

ناگاه آن حضرت از در بازار بزرگ به اندرون مسجد ورود^۵ فرمودند، و خلائق به استقبال و دست بوس متوجه^۶ و مشغول شدند، و میر سید شریف از قفصه استقبال فرمودند، چندان ازدحام شد که نزدیک بود میر سید شریف زیر پای مردم پایمال گردد، و حضرت سید دست او را گرفته از میان مردم همراه به قفصه درآمدند، میر سید شریف سجاده خود برداشته در دست چپ سلطان گسترده، خواجه حافظ گفت که چرا چنان کردید^۷، فرمودند: بگذار! تو حالت اولیا را نمی دانی»^۸.

۱۵

[نقل گفتار خواجه نصیرالدین طوسی]:

و شارح مقاصد اشارات خاتم الحکماء المحققین نصیر الملة والدین

۱۸

۱. مناقب حضرت شاه نعمت الله ولی / ۸۶. ۲. ق: ابی
 ۳. ل: رحمه الله / ق: - رحمهما الله ۴. ل، ط: - رحمه الله
 ۵. ق: - ورود ۶. ق: - متوجه و
 ۷. ل: - کردید ۸. پیشین / ۸۶ - ۸۷.

- الطوسی - طاب ثراه -^۱ در شرح نمط تاسع اشارات که مسمی به مقامات العارفين است، کمال سعی و اهتمام در تبیین و توضیح^۲ مقامات فرموده^۳، و در دیباجه رساله مسمی به اوصاف الاشراف گفته است که:
- ۳ «محرر این^۴ رساله و مقرر این مقالت^۵، محمد الطوسی بعد از تحریر کتابی که موسوم است به اخلاق کریمه اخلاق ناصری - که مشتمل است بر بیان کیفیت اخلاق کریمه^۶ و سیاسات مرضیه بر طریق حکما - اندیشه نمود که مختصری در بیان سیر اولیا و اهل بینش بر قاعده سالکان طریقت و طالبان حقیقت، مبنی بر قواعد عقلی و سمعی، و مبنی از دقایق نظری و عملی که به منزله لب آن صناعت است و خلاصه آن^۷ فن باشد، مرتب گرداند.
- ۹ اشتغال به آن امر مهم از سبب کثرت شواعل بی اندازه میسر نمی شد، و اخراج آنچه در ضمیر بود از قوه به فعل دست نمی داد، تا آن که^۸ حسب الخواش افضل و اکمل جهان، ملجأ و مرجع امیران^۹، محمد بن صاحب السعید، بهاء الدین جوینی - رحمه الله - به اتمام آن اندیشه نفاذ یافت، و در این مختصر شرح این^{۱۰} حقایق و ذکر آن دقایق وضع کرد، و در هر باب آیتی از تنزیل مجید که^{۱۱}: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ...﴾^{۱۲} به
- ۱۵

۱. ط: رحمه الله
 ۲. ق: توضیح و تبیین
 ۳. شرح الاشارات، ج ۳ / ۳۶۳ - ۳۹۵.
 ۴. ق: - این
 ۵. نسخه‌ها: مقاله
 ۶. ق: - اخلاق ناصری... کریمه
 ۷. ق: این
 ۸. ق: این که
 ۹. ط: ایران
 ۱۰. ق: آن
 ۱۱. ق: - که
 ۱۲. فضلت / ۴۲: «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سوبش نمی آید».

- استشهاد وارد بود، ایراد کرد، و آن را اوصاف الاشراف نام نهاد [...]
- آغاز سخن و آنچه این مختصر مشتمل بر آن خواهد بود:
- ۳ شبهه نیست که هر کس در خود و احوال خود نگیرد، خویش را به غیر خویش محتاج داند؛ و محتاج، ناقص باشد به خود، و چون از نقصان خود خبردار شود، در باطن او شوقی به کمال پدید آید؛ پس محتاج شود به حرکتی در طلب کمال، و اهل طریقت این حرکت را سلوک خوانند. و کسی که به این حرکت رغبت کند شش چیز لازم حال او باشد:
- اول: آنچه در بدایت حرکت ضرور است. که به منزله زاد و راحله است در حرکت ظاهر.
- دوم: ازاله عوایق و قطع موانع که او را از حرکت و سلوک باز دارد. سیم: حرکتی^۱ که به واسطه آن از مبدأ به مقصد رسد^۲، و آن سیر و سلوک باشد و احوال سالک در آن حال.
- چهارم: حالی که در اثنای سیر و سلوک از مبدأ حرکت تا وصول به مقصد بر او گذارد^۳.
- پنجم: حالهایی که بعد از سلوک اهل وصول را سانح شود.
- ششم: نهایت حرکت و عدم آن و انقطاع سلوک که آن را در این موضع فناء در توحید خوانند.
- و هر یکی از معانی مشتمل بود بر چند فصل؛ الا نهایت حرکت که در آن

۲. ق: رسد

۱. ق: حرکت

۳. ق: گذرد

تعدّد نبود، و ما این شش معنی را در شش باب ایراد می‌کنیم، و هر بابی مشتمل بر شش فصل؛ الاّ باب آخر که آن قابل تکثر نباشد»^۱.

۳ و در دیباجه رساله مسمی به آغاز و انجام فرموده است که: «دوستی عزیز^۲ از محرّر این^۳ تذکره التماس کرد که بُدّی از آنچه سالکان راه آخرت مشاهده کنند از انجام کار آفرینش، شبیه به آنچه در کتاب خدای تعالی مسطور است و بر زبان انبیاء و اولیاء مذکور از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند، و او متعذّر بود به حکم آن که نه هر چه هست نصیب هر کس هست^۴، و نه هر چه نصیب کسی است تواند دید، و نه هر چه بیند تواند دانست^۵، و نه هر چه بداند بتواند^۶ گفت، و نه هر چه بگوید بتوانست^۷ گفت، و نه هر چه بگوید بتوانست^۸ نوشت [...]، و چون خاطرش^۹ بدان ملتفت^{۱۰} بود چاره‌ای ندید از اسعاف به آنچه ممکن بود»^{۱۱}. انتهی کلامه.

۱۲ ضعیف معروض می‌دارد که این رساله‌ایست بسیار دقیق، تا کسی صاحب بصیرت کامله نباشد به غور او نمی‌رسد، و از رساله فصول او که به لغت عربی است بعد از اثبات ذات و صفات الهی به قدر قدرت عقل جزئی می‌فرماید، و ترجمه فرموده او این است که: «این قدر در معرفت ذات خدای

۱. اوصاف الاشراف / ۲ - ۵، با اختلاف اندک. ۲. مصدر: دوستی از عزیزان

۳. ق: این محرر

۴. ق: است ۵. مصدر: نه هر چه هست نصیب هر کسی است، و نه هر نصیب کسی بتوان دیدن

۶. ق: بتواند

۷. ق: بتواند

۸. ق: بتواند

۹. ل: خواطرش ۱۰. مصدر: متلطف

۱۱. آغاز و انجام / ۱ - ۲، با اختلاف‌های بنیادی.

- تعالی و صفاتی^۱ که آن اعظم معارف است، و اصلی است از اصول دین کافی است؛ زیرا که شناخته نمی شود به عقل بیشتر از این، و میسر نمی شود در علم کلام تجاوز کردن از اینها^۲؛ چه معرفت حقیقت ذات مقدسه الله تعالی مقدر^۳ خلاق نیست، و کمال الاهیت او بالاتر است از آن که برسد به او قدرت عقل و وهم، و ربوبیت او سبحانه اعظم است از آن که برسد به او خاطرها و فهمها.
- ۶ و آنچه می شناسیم ما، نیست مگر آن که خدای تعالی موجودی است بالذات؛ پس اگر اضافه کنیم آن را به بعضی ما عدا، یا سلب کنیم ما^۳ از او چیزی که منافی او باشد، می ترسیم ما از آن که^۴ یافت شود مر او را به سبب این وصف ثبوتی و سلبی، یا حاصل شود مر او را صفت ذاتی معنوی که بالاتر ۹ باشد خدای سبحانه از این اوصاف.
- پس اگر^۵ کسی اراده کند ترقی از این مقام، سزاوار است که بداند آن که ورای او چیزی هست که بالاتر است از این مقام، و مقصور^۶ نسازد همّت خود را به آنچه درک کرده است به این عقل جزیی، و مشغول نشود به معرفت کثرتی که علامت عدم است، و توقّف نکند نزد آرایش هایی که محل لغزش قدم است، بلکه قطع کند از نفس خود علایق دنییه^۷، و زایل کند از خاطر^۸ خود مانع های دنیوی، و ضعیف کند به جوع^۹ حواس و قوایی^{۱۰} که

۱۸

- | | |
|---------------|-------------------------------|
| ۱. ل: صفات | ۲. ق: این |
| ۳. ق: یا | ۴. ق: می ترسیم یا آن که از او |
| ۵. ل، ق: -اگر | ۶. ق: مقصود |
| ۷. ل: بدنی | ۸. ل: خواطر |
| ۹. ق: + و | ۱۰. ق: قوی |

درک کرده می‌شود به آن امور فانیه، و محبوس کند در زندان ریاضت نفس
 اماره را^۱ که به خود راه می‌دهد خیالات واهی، و منحصر کند آرزو و همّت
 خود را به رسیدن محل روح و انس، و بخواهد از روی تضرّع و زاری از
 حضرت صاحب جود صاحب^۲ فضل، آن که بگشاید بر دل او در خزانة
 رحمت خود، و روشن گرداند قلب او را به نور هدایت خود؛ تا ببیند آثار
 ملکوت و اسرار جبروت، و مکشوف شود به او حقایق غیبیه و دقائق فیضیه.
 مگر این که این قدر هست که این قبایی است که دوخته نشده است بر قد
 هر صاحب قدی، و نتیجه‌ای است که ندانسته مقدمات او را جدّ هر صاحب
 جدی، بلکه این فضل خدای تعالی است که شامل می‌شود هر که را
 می‌خواهد».^۳ انتهی ما نقلناه من ترجمة كلامه.^۴

و جناب خواجه نصیر الدین - طاب ثراه - معاصر بوده است با شیخ صدر
 الدین^۵ القونوی که کنیت او ابوالمعالی است و وی از تلامذه و مریدین شیخ
 محیی الدین اعرابی است، و جامع بوده میان علوم ظاهری و باطنی.
 و صاحب نفحات گوید که: «او نقاد کلام شیخ است، و مقصود شیخ در

۱۵

۱. ق: - را ۲. ل: - جود صاحب

۳. الادلة الجلیة فی شرح الفصول المنبرية / ۹۲ - ۹۳: «ختم و ارشاد، هذا القدر فی معرفة الله وصفاته...».

۴. ق: ط: + و از جمله محققین قطعی التشیع، فاضل محقق، ابن میثم و ابن ابی جمهور است که اولی مؤلف [و]
 شارح کتاب مستطاب نهج البلاغه، و ثانی مؤلف کتاب مجلی است، و این هر دو کتاب در مرتبة خود، محتوی بر
 مطالب عرفانی عرفای کاملین و اولیاء الهیین می‌باشند، مغبون است صاحب مدرکی که به مطالعه این دو کتاب
 فایز نشده باشد.

۱۸

و از فضلاء متأخرین اکثر مایل به طریقه انیقه ریاضت بوده‌اند؛ حتی محقق لاهیجی (ق: لاهیجی)، مؤلف کتاب
 گوهر مراد با این که معدود است در حکماء ظاهر در آن کتاب.

۵. ق: - صدر الدین

مسأله وحدت وجود بر وجهی که مطابق عقل و شرع باشد جز به تتبع تحقیقات او، فهم آن کما ینبغی میسر نمی شود. وی را مصنفات است چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب و نصوص و نفحات الهیه که بسیاری از واردات قدسیه خود را در آن جا درج کرده»^۱.

و رساله ای در تحقیق بعضی مطالب الهیه نوشته، او را با مکتوبی به خدمت خواجه - رحمه الله - ارسال داشته، و^۲ معظم الیه^۳ تعلیقه ای به آن رساله نوشته، و مکتوبی در جواب او در کمال ادب و احترام نوشته، و از آن نوشته قطع به تشیع شیخ صدر الدین و جلالت قدر او با کمال انصاف و جلالت خواجه - رحمه الله^۴ - هم می رسد؛ چه اصرار شیخ در بیان حقیقت مذهب اثنا عشریه، و کوشش و اهتمام او در اضمحلال معاندین این فرقه ناجیه اظهر من الشمس است، و همچنین فضیلت او در کل^۵ علوم عقلیه - حتی به مرتبه ای که ملقب به خاتم الحکماء الاسلامیین گردیده، و اقتدار او به حسب ظاهر هم - از حدّ تقریر زیاده است^۶، با این همه ملاحظه باید نمود که به چه احترام از شیخ صدر الدین نموده است، که کمتر مریدی نسبت به مراد خود این نحو مراعات نموده است.

۱۵

مکتوب شیخ این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸

۱. نفحات الانس / ۵۵۴ - ۵۵۵: «شیخ صدر الدین قونوی»، تصحیح دکتر عابدی.

۲. ق: - و

۳. کذا در نسخه ها.

۴. ق: رحمه هم

۵. ط: کمال

۶. ق: - است

- [...]^۱ گوش ایام و لیالی به استماع مآثر و معالی مجلس عالی^۲ خواجه معظم، صدر اعظم، مالک ازمه الفضایل، افتخار الاواخر و الاوائل، ملک^۳ حکماء العصر، حسنة^۴ الدهر، نصیر الملة^۵ و الدین - اطال^۶ الله فیما یرضیه بقاءه و ادام فی درج المعالی ارتقائه، و لازلت مهجته الشریفة بعین الله تعالی مکلیه^۷، و تالی^۸ حمده مقدماً^۹ لانتاج کل قضیة - همیشه مشنف^{۱۰} و عالی باد. خدمت و دعا از منبع صفا و مشرع^{۱۱} و لا^{۱۲} رسانیده می آید. تشوق و تعطش به جانب آن جناب همایون هر چه بیشتر است، لکن چون احکام مقادیر از نیل این چنین نعمتی^{۱۳} مانع آید بر دعایی که فی ظهر الغیب موظف است، و از شوائب ملق^{۱۴} و ریا مخلص و مطهر اقتصار کرده می شود، و الله ولی الاجابة و الاحسان.
- بر رأی غیب نمای آن جناب معظم پوشیده نیست که طلب مواصلت و تأسیس قواعد مودت با اهل فضل پیوسته معهود و مألوف بوده است، سیما که چون حق سبحانه بعض بندگان خود را به مرتبت^{۱۵} اجتبا و مکرمت مخصوص گردانیده، و بر اهل روزگار در اجناس و انواع علوم و فضایل
- ۱۵

۱. پیش از عبارت فارسی در مصدر، دو بیت شعر عربی آمده است.
 ۲. ط: مجالس
 ۳. ل: - ملک
 ۴. ط: حجة
 ۵. مصدر: الحق
 ۶. ل: طال
 ۷. ق: - مکلیه و تالی
 ۸. ط: شنیف / مشنف: آراسته
 ۹. ط: مقاماً
 ۱۰. ل: ط: شرع
 ۱۱. ل: ط: شرع
 ۱۲. ق: ل: والا
 ۱۳. مصدر: بغیتی
 ۱۴. ل: علق / ملق: چالوسی
 ۱۵. ق: مرتب / مصدر: مزیت

- رجحان داده، و به صفات جمیل با حضور^۱ نفس شریف او را تحلیه بخشیده،
 که هر صنعتی^۲ از آن موجب انجذاب دل‌ها و طلب توّدّ تواند بود؛ فکیف
 ۳ بالمجموع، بل کیف بالذات الجامعة^۳ لتلك الصفات.
 لاجرم داعی مخلص مبنی بر این مقدمات، خواهان فتح^۴ باب مواصلت
 با آن^۵ جناب گشت، و چون التقاء - من حیث الصورة و الحالة هذه - تعذّری
 ۶ داشت مواصلت به طریق مکاتبت که آن را احد اللقائین^۶ نام نهاده‌اند - متعیّن
 بود، و^۷ نخواست که از فواید علمی - که شریف‌ترین صور ترقیات نفوس
 است - از این مفاتحت^۸ خالی باشد، و از فواید نتایج افکار^۹ آن ذات شریف
 ۹ بی نصیب ماند.
 لهذا رساله‌ای که^{۱۰} پیش از این به مدّتی مدید - در بیان حاصل نتایج
 افکار و مزید وضوح و تحقیقی که حاصل اهل استبصار است - ساخته بود
 ۱۲ و^{۱۱} مسأله‌ای چند از مشکلات مسایل درج کرده و به صورت مفاوضه^{۱۲} با
 بعضی از اکابر فضلاء دوستان در بحث آورده، در صحبت این مکاتبت^{۱۳} به
 خدمت فرستاد، تا از مقام افادت و حسن معاونت در راه تحقیق آنچه درون
 ۱۵ مبارک را در آن باب سانح گشته باشد، و صحّت و فساد آن را به برهان واضح

۱. مصدر: جمیل نامحصور / این ضبط صحیح‌تر است.

۲. مصدر: صفتی

۳. ل: آی معه

۴. ق: + از

۵. مصدر: بان

۶. ط: اللقائین

۷. ل، ط: - و

۸. مصدر: مفاتحه

۹. ق: - افکار

۱۰. ق: - که

۱۱. ل، ط: - و

۱۲. مصدر: مفاوضت

۱۳. ل، ط: مکاتیب

شده، به حکم کرمِ اعلام فرمایند؛ چه این نوع تفضّل موجب^۱ ثناء عاجل، و مثمر^۲ ثواب آجل خواهد بود. واللّه خیر معین.

۳ پیوسته آن جناب عالی مقصد ارباب حاجات و مصدر اجناس فضایل و انواع خیرات باد. آمین! و السلام معاد علیه و رحمة الله.^۳

□ □ □

۶

مکتوبی که جناب خواجه - رحمه الله - به او نوشته است این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

۹

و عليه اتوكل^۴ و هو حسبی

۱۲ اتانی کتاب ما اراه مشابهاً بغير كتاب الله من ساير الكتب
أتى من امام، نور الله قلبه و صير مرفوعاً للذى سرّه الحجب^۶
خطاب عالی مولانا المعظم^۷، هادی الامم، کاشف الظلم، صدر الملة و
۱۵ الدين، مجد الاسلام و المسلمين، لسان الحقيقة، برهان الطريقة، قدوة
السالكين الواحدین^۸، و مقتدى الواصلين المحققين، ملك الحكماء و العلماء

۱ . مصدر: مثمر

۲ . مصدر: - مثمر

۳ . ط: التوکل

۴ . المراسلات / ۱۱ - ۱۴.

۵ . ل، ط: - و

۶ . کتابی به نزد من آمد که در میان کتابها - جز کتاب الهی - مشابهی ندارد، از جانب پیشوایی آمد که خداوند دل او را نورانی ساخته و حجابها را از نهان او برداشته.

۷ . ط: - الواحدین

۸ . ط: المنعم / مصدر: مولانا امام معظم

فی الارضین، برهان^۱ الرحمن، افضل و اکمل اهل^۲ جهان - ادام الله ظلّه و حرس^۳ و بئله و طله^۴، به خادم دعا و ناشر ثنا، مرید صادق و مستفید عاشق، محمد الطوسی رسید، و بر سر^۵ چشم نهاد و گفت:

۳

نظم

از نامه تو ملک جهان یافت^۶ دلم

۶ وز لفظ تو عمر جاودان یافت دلم

دل مرده بدم چون نامه شد بر خوانده^۷

از هر طرفی هزار جان یافت دلم

۹ هر چند که در ما تقدّم چیست فضایل و آوازه^۸ مناقب آن ذات بی همال^۹

استماع کرده بود، و به مشاهده جمال^{۱۰} مبارک وجود بی نظیر مشتاق شده، و به وصول به خدمت او نیازمند گشته، و روزگار در نیل این^{۱۱} مأمول مساعدت

۱۲ مبذول نمی کرد، همّت بر آن می گماشت که به کتابت راه استفادت گشاده گرداند، و به مراسلت به آن حضرت بزرگوار توسّل جوید.

ناگاه بخت خفته بیدار گشت^{۱۲}، و مطلوب حقیقی روی نمود، به ایراد

۱۵

۱. مصدر: ترجمان / این ضبط لطیف تر است. ۲. مصدر: - اهل

۳. ط: + الله

۴. وبل: باران دانه درشت / طلل: باران دانه ریز / کنایه از آن است که از هر چیز کوچک و درشتی او را محفوظ دارد. و یا آن که همه گونه افاضات او را نگهبانی کند.

۱۸

۵. ل: - سر ۶. ق: تافته

۷. ق، مصدر: بر خوانده شد ۸. ق: + آن

۹. همال: مانند ۱۰. مصدر: خیال

۱۱. ق: آن ۱۲. ق: گشته

خطاب جان افزای^۱ و مفاوضه دلگشای^۲ این بیچاره مشتاق را مشرف گردانید. و چون در همه فضایل بر همگنان متقدم است - و الفضل^۳ للمتقدم^۴ - در این معنی هم تقدم نمود، و این مرید محروم را رهین منت و شا کر نعمت گردانید، و جان تشنه^۵ شوق^۶ او را به زلال ینبوع^۷ کمال آبی بر لب زد، خدای تبارک و تعالی آن ظلّ ظلیل را بر بندگان خویش گسترده دارد، و آن^۸ پرتو نور تجلی در میان اهل کمال تابنده و پاینده باد، بحق حقه.

۶ از آن جناب بزرگوار دو کتاب^۹ نفیس رسانیدند، که هر یک در باب خویش بی نظیر بود:

۹ یکی کتاب حاصل نتایج افکار که متضمن سؤال چند از معظّمات مسؤوله^{۱۰} و اشارات^{۱۱} به این مرید مستفید رفته که از بضاعت مزیجات خود کلمه‌ای نویسد و به موقف عرض فرستد. هر چند این ضعیف خود را در محل آن نمی دانست که زیره به کرمان و خرما به بصره^{۱۲} فرستد، اما انقیاد^{۱۳} اشارت واجب بود، به طریق استعجال^{۱۴} آنچه در خاطر بود نوشت^{۱۵} و به خدمت فرستاد، [و] چشم انتظار به راه می دارد که در ردّ و قبول آن به وقت

۱۵

- | | |
|--|--------------------------------------|
| ۱. مصدر: افزا | ۲. مصدر: دلگشا |
| ۳. ل: افضل | ۴. ق: للتقدم / مصدر: + گفته اند |
| ۵. ط: مستمند | ۶. ل: شوقی |
| ۷. ق: منبع / ینبوع: چشمه | ۸. ق: این |
| ۹. ق: کتابت | ۱۰. ق: اسؤله |
| ۱۱. مصدر: اشارت | ۱۲. ق: - و خرما به بصره / مصدر: بهجر |
| ۱۳. ط: انفاذ | ۱۴. ل: استعمال |
| ۱۵. مصدر: آنچه به طریق استعجال... نوشت | |

نقد چه حکم رود.

- ۱ و دیگر رساله رشح البال بود، مشتمل بر شرح سوانح غیبی که در وقت^۲
 ۳ سلوک روی نموده، و ذکر^۳ واردات ذوقی که در هر حال^۴ از احوال حرکت
 باطن متجدد شده، و آن را در لباس دعا و مناجات و استعاذات^۵ به ایما و
 استدعا بیان فرموده^۶، مرید مستفید از آن بحر بی پایان متعرف^۷ شد، و از آن
 ۶ نوال بی مثال محتظی^۸ گشت^۹، دانست که غرض ارشاد مریدان و تحریص
 مبتدیان بود تا بر متجددات احوال باطن واقف شوند، و در اثناء سلوک از
 ترغیبات و ترهیبات و وساوس و هواجس باخبر باشند، نه غرور^{۱۰} را مجال
 ۹ دهند، و نه یأس را محل تهوّر^{۱۱} نهند؛ چه فرموده است به این عبارت: «و انما
 هذه نفثة^{۱۲} مصدر و تحفة مشکور^{۱۳}، حبيب^{۱۴} بها الی عبادك و أنشر فضلك
 فی ارضك و بلادك^{۱۵}، و اسلی^{۱۶} نفسی بما^{۱۷} اقاویه طلباً للخلاص ممّا انا
 ۱۲ فیه»^{۱۸}.

مرید مستفید، هر چند نه حد او ست گستاخی می کند و می گوید: درجتك

- | | | |
|----|------------------------------------|---|
| | ۱. ق: - و | ۲. مصدر: - وقت |
| ۱۵ | ۳. ق: دگر | ۴. مصدر: حالی / این ضبط گویاتر است. |
| | ۵. ط: استعارات | ۶. ق: + و |
| | ۷. مصدر: معترف | ۸. ق: محتظی |
| | ۹. مصدر: - گشت | ۱۰. ق: غرر |
| | ۱۱. ق، ط: - تهوّر | ۱۲. ط: بعثة |
| ۱۸ | ۱۳. مصدر: شکور / این ضبط صحیح است. | ۱۴. نسخه‌ها و مصدر: احببک / متن مبهم است! |
| | ۱۵. ط: بلانك | ۱۶. ط: ابتلی |
| | ۱۷. مصدر: مما | |

۱۸. این رساله راحتی سینه و هدیه سپاسگزاری است که می‌خواهد به وسیله آن فضل تو را در سرزمین‌ها و شهرها بت گستراند و خویش را از ستمی که نموده دلداری دهد، باشد که از آنچه که در آن است رهایی یابی.

اعلى أن يشتغل بالمناجات و الدعاء، فان [كل] من كان في هذه المرتبة^١ كانت
 [قبلته] في^٢ صلوته هي نفسه، و الهه بالحقيقة هو هواه، و انما يعبد الله و
 يدعوه تقرباً الى ذاته، و يفعل كل ذلك وسيلة الى نيل مراده. و هو بعد اسير
 الهواء معتكف على طلب الراحة^٣ و دفع الاذى، تارة يعتريه^٤ الخوف، و تارة
 يسليه^٥ الرجاء، في بعض اوقاته من المحن يلتجى الى الصبر، و في بعضها
 للنعم يستزيد بالشكر.

ثم [ان] ارتقى الى^٦ هذه المنزلة الى درجة الرضاء و التسليم استراح من
 جميع ذلك، فلم يحتاج الى جذب مطلوب له أو دفع مهروب عنه، فلا يبقى له
 دعاء اذ لا يطلب شيئاً، و لا مناجاة اذ لا يغيب عنه ما^٧ يناجيه؛ بل ينظر الى جميع
 المخلوقات بعين الرضاء، و يجد من نفسه في جميع المجردات الارتضاء، و
 ذلك باب الله الاعظم. مع ان تلك الرتبة أيضاً قاصرة من مراتب الواصلين الى^٨
 ادنى حد من حدود الكمال، فإن الراضي مدعى^٩ ان له وجوداً مقابلاً لوجود
 المرضى عنه، و له محل^{١٠} تصرف تركه باحسان^{١١}، و ذلك دعوى الشرك^{١٢} في
 الوجود دون التصرف^{١٣}، تعالى الله أن يكون له شريك أو معه متصرف.

١٥

١. ل: الرتب
 ٢. نسخهها: من
 ٣. ق: + يدعو تقرباً الى ذاته و يفعل كل ذلك وسيلة الى نيل
 ٤. ط: يعير به
 ٥. ل: تسكينه / ط: تسليه
 ٦. ل: على
 ٧. مصدر: من / صحيح تر است.
 ٨. ق، ط: على
 ٩. مصدر: يدعى
 ١٠. مصدر: محال
 ١١. مصدر: باختياره
 ١٢. مصدر: الشركة / اين ضبط صحيح تر است.
 ١٣. مصدر: في الوجود و التصرف

١٨

فان ارتقى من هذه الدرجات و^۱ وصل الى مقام الفناء المحض و محو
 الاثر - الذى هو منزلة^۲ اهل الوحدة المطلقة، - [و هناك] ينقطع السلوك و
 السالك، و ينعدم الوصول و الواصل، فانّ الى الله المنتهى و اليه الرجعى.^۳
 و خادم الداعى متيقن^۴ بانّ المولى - دام ظلّه - لا يجد من نفسه القناعة
 بالدرجات المذكورة، بل ارتقى الى^۵ درجة لا درجة فوقها، لكنّه ما دام فى قيد
 هذه العالم بحسب الصورة، يجرى امثال هذه المعانى [والبينات] على لسانه،
 و تفيض منه على متابعه^۶ من غير قصد منه الى شىء، و يتبع ذلك ارشاد
 الطالبين و اكمال الناقصين.
 فهذا ما عندى فى هذا^۷ الموضوع، و رأيه أعلى و اجلّ من أن يحيط به
 ناقص مثلى، أو يقدر على اتّصافه من ان يكون فى مرتبتى، و السلام على من
 اتّبع الهدى.^۸

- ۱۲
۱. ق: - و
 ۲. ل، ط: المنزلة / مصدر: منزل / ضبط مصدر صحيح تر است.
 ۳. در مصدر چند خط زياده است. ۴. ل: يتقن
 ۵. ل: على ۶. ط: متابعته
 ۷. ل: هذه
 ۸. «درجه شما از آن بالاتر است که به مناجات و دعا مشغول باشید، چه هر آن که در این مرتبه است قبله‌اش در
 نماز خودش است و خداوندش در حقیقت هوئى و آرزویش، خدا را می‌پرستد و دعا می‌کند در حالی که وجه قربت
 وی در عملش خودش است، تمامی این امور را جهت رسیدن به مراد خود می‌کند. او افزون بر آن که بنده هوئى و
 آرزویش است، خوگرفته با آسوده‌طلبی و دوری از ناراحتی است؛ گاه ترس او را اذیت نمود و گاه امیدواری و رجا او
 را دلداری می‌دهد، در پاره‌ای از اوقات در ناملایمات صبر پیشه می‌کند و در پاره‌ای اوقات در نعم الهی
 زیاده‌خواهی با شکر می‌کند.
 اگر از این مرحله به مرحله رضا و تسلیم رود از تمامی این امور آسوده می‌شود و نیازی به کشش سوی
 خواسته‌هایش یا دوری از ناخواسته‌هایش ندارد. حال چون چیزی نمی‌خواهد دعا و خواسته‌ای برای او
 نمی‌ماند، مناجات با حق نمی‌کند چون حق را از خود پنهان نمی‌بیند؛ به تمامی موجودات با چشم رضا و
 ←

هر چند ترک ادب است این کلمات به خدمت عرض کردن، اما چون حاضر وقت بود در حال مطالعه این کتاب^۱ [شریف] و رساله لطیف که به حقیقت در هدایت طالبان و اکمال ناقصان عظیم المثل و النظیر است، آن را از خدمت پوشیدن و جهی ندانست، ان شاء الله به ترک ادب معاتب و ملوم^۲ نگردد، و^۳ اطناب از حد گذشت و زحمت بسیار شد.

انتظار ورود مخاطبات و اعلام^۴ سوانح واردات خصوصاً از نقد این کلمات مقرون به انعام استخدام در خدمات خواهد رفت^۵. ایزد - سبحانه تعالی و تقدس - آن کامل را مقتضی اکمال این چنین^۶ ناقصان^۷ دارد همیشه،

۹

→

خرسندی می نگردد و در خود نسبت به تمامی موجودات خوشنودی [و راحت] می یابد. این درب بزرگ الهی است، با این که این مرتبه نیز پائین تر درجه کمال از مرتبه اصلاان است. چه شخص راضی و خرسند مدعی آن است که خود دارای وجودی مقابل حضرت حق است، و دارای منزلتی از تصرف است که از روی احسان آن را ترک نموده؛ این خود گویای یک نوع شرک در مرتبه وجود است نه مرتبه تصوف [شرک خفی در مرتبه صفات و ذات است نه افعال]؛ بزرگ مرتبه است خدای از آن که شریک داشته باشد یا متصرفی با او باشد. اگر از این مراتب بالاتر رود و به مقام فنای محض و محو اثر وجودی خود - که جایگاه اهل وحدت مطلق است - رسد، سیر و سلوکش خاتمه می یابد، رسنده و رسیدن از بین می رود، چه به سوی حضرت حق انتها و بازگشت هر چیز است.

۱۲

این بنده خدمتگزار یقین دارد که آن جناب - که سایه او مستدام باد - به این درجات بسنده نکرده، بلکه به درجه ای دست یازیده اند که بالاتر از آن مرتبه ای نیست، لکن تا به هنگامی که در حالت ظاهری در این عالم اند، این گونه گفتارها و معانی از زبانشان جاری می شود و بر مریدانشان بدون قصد افاضه می فرمایند، و از این امور چیزی جز ارشاد جویندگان و اکمال ناقصان منظور ندارند.

۱۵

این نظر من در این جا بود اگرچه رأی آن جناب بالاتر و والاتر از آن است که ناقصی همچو من آن را دریابد و یا حتی شخصی در مرتبه من خود را بدان متصف سازد».

۱. ق: + به خدمت ۲. مصدر: ملوم و معاقب

۳. مصدر: - و ۴. مصدر: + از

۵. ل، ط: یافت ۶. ق: - این چنین

۷. ط: ناقص

بحقّ حقّه.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته^۱.

- این مکتوب را در ابتدای تعلیقه‌ای که بر رساله‌ی شیخ قرار داده است و^۲ نوشته است، و در ختم تعلیقه به این عبارت املاء فرموده است:
- «فهذا ما خطر^۳ ببال داعیه و مستفیده و المشتاق الی خدمته و مریده فی هذه الابحاث عاجلاً، و اذا تشرف بنظر مولاه و مفیده و المفاض علیه انواع السعادة، فان سنح^۴ له علیه کلام و اشار بذلك لم یکن ذلك من انعامه العام و کرمه العمیم بغریب. [و] الله تعالی یدیم ظلّه علی طالبی الکمال، و یسیغ^۵ علیه فیضه الّذی لایزال، انه اللطیف المجیب^۶. و الحمد لله ذی الجود الفایض و الکرم العام، و صلّی الله علی محمّد و آله خیر الانام». انتهى^۷ کلامه.
- ضعیف معروض می‌دارد که به دیده اعتبار و اختیار در مکتوب جناب - طاب ثراه - ملاحظه نما، و بین که آن بزرگوار با آن اعتبار صوری و معنوی، و جلالت قدر ظاهری و باطنی، به چه نسبت ملاحظه و مراعات احترام شیخ صدر الدین را نموده است، که نادر اتفاق افتاده که متعلم نسبت به معلم، و

۱۵

۱. المرسلات / ۸۶ - ۹۳.

۲. ل، ط: - و

۳. ق: خطیر

۴. ط: شح

۵. مصدر: اسبع

۶. این چیزی بود که شتابزده به نظر حقیر در این پژوهش‌ها رسید - حقیری که آرزومند خدمت و ارادت و استفاده از آن جناب است - اگر این مطلب به نظر آن سرور - و آن کسی که به انواع سعادت دست یازیده - رسید اگر کلامی به نظرشان آمد و ما را بدان خاطر نشان ساختند از انعام و اکرام عامشان دور نخواهد بود. خداوند سایه آن جناب را بر جویندگان کمال مستدام دارد و فیض دائمش را بر وی کامل گرداند. او لطیف است و مجیب.

۷. پیشین / ۱۲۸ - ۱۲۹.

- مرید نسبت به مراد، به این نوع مراعات ادب را نموده باشد. از این مکتوب،
ظنّ قریب به علم، [به] شیعه امامی بودن^۱ شیخ حاصل می شود.
- ۳ و از جمله محققین که اثنی عشریه بودنشان^۲ قطعی است؛ فاضل محقق،
ابن میثم بحرانی و ابن ابی^۳ جمهور احسائی^۴ است، که اول مصنف و شارح^۵
کتاب مستطاب نهج البلاغه و ثانی مؤلف کتاب مجلی است.
- ۶ و این هر دو نسخه شریفه محتوی می باشد بر مطالب و مقاصد عرفای
کاملین، و اولیای واصلین، مغبونست صاحب مدرکی که به مطالعه این دو
کتاب فایز^۶ نشده باشد.
- ۹ و از فضلی متأخرین از قبیل سید محقق کامل، میرزا ابوالقاسم
فندرسکی و میر محمد باقر داماد و ملا شمساء جیلانی و میرزا حسن قمی و
مولانا ملا رجبعلی تبریزی و قاضی سعید قمی و غیر ذلك - طاب ثراهم - اکثر
۱۲ مایل به طریقه انیقه مجاهدت و ریاضت بوده اند؛ حتی فاضل محقق لاهیجی -
مؤلف کتاب شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام^۷ و کتاب گوهر مراد که به
فارسی^۸ نوشته است - فرموده است^۹:
- ۱۵ «صوفیه بر آنند که صدور معلول از علّت عبارت است از تنزّل علّت به
مرتبه وجود معلول، و تطوّر وی به طور معلول، و^{۱۰} از این جا متفطن شده اند

۱. ق: بودن امامی

۲. ق: اثنی عشری بودن او

۳. ل، ط: - ابی

۴. ط: الاحسای / ل: الاحسای

۵. ل: شارع

۶. ق: فایض

۷. ق: - و از فضلی... الکلام

۸. ق: و گوهر مراد و غیر اینها از رسایل دیگر با آن که معدود است از حکمای ظاهر در کتاب گوهر مراد

۹. ق: - فرموده است

۱۰. ل، ط: - و

- به وحدت وجود، و به این که وجود حقیقت واحده است ساری در جمیع موجودات و ماهیات ممکنات نیست، مگر امور اعتباریات. و حقایق موجودات همگی مظاهر آن حقیقت واحده‌اند، به نحوی که اتحاد و حلول لازم نیاید؛ چه این هر دو فرع اثنیّت است و لا وجود الا واحد. و فهم این معنی به غایت مشکل است، و مدّعی آنند که به ریاضات و مجاهدات - که در میان ایشان معهود است - انکشاف این معنی ممکن شود، و ادراک آن به عقول متعارفه نتوان کرد؛ بلکه طوری باید و رای طور عقل.
- و آن فانی شدن سالک است^۱ از خود و جمیع معقولات و موهومات - فضلاً عن المحسوسات - و مقصور ساختن همّت و توجّه باطن به محض عنایت الهی، و مداومت نمودن به ذکر قلبی و لسانی، به نحوی که غیر مذکور در خاطر به هیچ وجه خطور نکند؛ بلکه نفس نیز ملحوظ و منظور نشود، فضلاً عن الذاکر.
- و چون مداومت عظیم بر این نهج به عمل آمد، نوری از انوار الهیه فایز شود، و لمعه‌ای از بوارق ربّانیّه ساطع گردد، که به آن نور حقایق اشیاء چنان‌که هست مشاهده شود، چنانچه به نور بصر انواع محسوسات بصری مدرک گردد^۲.
- و ما به حسن^۳ ظنّ اعتقاد کرده‌ایم به امکان صدق این دعوی^۴، نه بر نهجی که از کتب و رسایل این طایفه مفهوم تواند شد؛ چه این معنی گفتنی و

۱. ق: شدن است سالک را

۲. ق: + که به آن نور حقایق اشیاء چنان که هست

۳. ق: - ما به حسن / ق: + همچنین

۴. ل: دعوت

نوشتنی نیست، و غرض اکابر از گفتن و نوشتن این معانی بیان حقیقت آن نبوده؛ بلکه مقصود اعانتی بوده که سالک مستعد^۱ را از این گفتگوی حاصل تواند شد، و نیز غرض اخباری بوده که موجب تهییج^۲ اشواق صاحبان اذواق تواند گشت.

۳ زنه‌ار که به ظاهر اقوال این طایفه مغرور نشوی، و انکار ایشان را نیز بر خود لازم نشمیری، که اگر چه در میان این طایفه مبطلان بسیارند، لیکن محققان نیز بسیارند، و این معنی فی نفسه حق است، گو مدعی آن بر حق باش؛ بلکه حسن ظن به اکابر قوم را بر خود لازم ساز، که شاید از برکت حسن ظن بهره‌مند گردی و موجب دریافتن عنایت الهی و انفتاح ابواب سعادت سرمدی گردد.

۶ و بیاید دانست که مراد ایشان از آن نورِ فیض که مذکور شد نه نوری است از خارج؛ بلکه همان نور است که حق سبحانه آن را در انسان تعبیه کرده،^۳ غرض از ریاضت به طریق مذکور، تصفیه آن نور است، و تجلیه وی از مدرکات طبیعیّه و حسّیه و خیالیّه و وهمیّه.

۹ و چون آن تصفیه و تجلیه بر نهج صواب به عمل آید، بعد از آن که مراتض به ریاضات علمیّه و معتقد اعتقادات حقّه بوده باشد، همان نور بالقوه، نوری شود بالفعل که به آن نور همه شنیده‌ها دیده شود، و همه چیز به یقین رسد.

۱. ل: متقدر

۲. ق: تهییج

۳. ق: + و

- اللهم بلغنا الى ذلك المقام العالی باخراجنا عن هذا المنزل الفانی البالی». انتهى ما اردنا نقله من كلماته^۱ رحمه الله.^۲
- ۳ ضعیف معروض می‌دارد: حَقَّ أَنْ اسْتِ که نور مُشَاهَد^۳ سَلَاکِ منحصر به نور بالقوه نیست، که بعد از تصفیة بالفعل شده باشد. بلکه نور خارجی و داخلی هر دو مشاهده می‌شود، چنانچه حضرت سید اوصیا در نهج البلاغه فرموده است: «وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرَقِ»^۴.
- ۶ و لامع نوری است که سریع الزوال باشد، که در مبدأ امر از جهت سلاک مشهود می‌شود، و بعد از امعان در ریاضت بسیار می‌شود، و دوامی و ثبوتی به هم می‌رساند. و قال الله تعالی: ﴿...يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ...﴾^۵، و قال عزَّوَجَلَّ: ﴿...وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾^۶، و^۷ ان شاء الله من بعد به وجه مفصّلی مذکور خواهد شد.
- ۱۲ و آنچه گفتند^۸ بر نهجی است که از کتب این طایفه مفهوم می‌شود، هرگاه مراد کتب حلولیه و اتحادیه باشد صحیح است، و الاً ضعیف، الی الآن در کتب محققان ایشان چیزی که گفتنی و نوشتنی نباشد ندیده.
- ۱۵ بلی، «انا الحق» منصور و «ما اعظم شأنی» بایزید اگرچه کلامی است

۱. ق: کلامه

۲. گوهر مراد / ۲۸۳ - ۲۸۵، مقاله دوم، باب سوم، فصل سوم.

۳. ل: مشاهده

۴. نهج البلاغه / خطبه ۲۲۰: «و برقی پر نور در وجودش در خشیده است».

۵. نور / ۳۵: «خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند».

۶. نور / ۴۰: «و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود».

۸. ط: گفته‌اند

۷. ق: - و

موهم حلول و اتحاد، لکن به قراین دیگر، عبارات ایشان عبارتت اخرای: «تخلّقوا بأخلاق الله»^۱ است، تا بنده سلب انانیت کرده، هم او هم واحد گردد، و به جز خدا چیزی نخواهد و نداند و نبیند، و اگر نه منصور، فرعون نشد که ادعای الوهیت کرده باشد.

و نزدیک به این کلام از حضرت سیّد انام نیز صادر شده^۲: «من رآنی فقد رای الحق»^۳. و از حضرت امام جعفر الصادق - علیه السلام - روایت نموده‌اند که در نماز این قدر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَّإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۴ را مکرّر نمود تا غش عارض شد، و چون به هوش آمد، از سبب غش سؤال شد^۵ فرمودند که: «آن قدر مکرّر نمودم، تا از قائل او شنیدم»^۶ و نعم ما قال:

نظم

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک‌بختی^۷
 و باز فرموده‌اند که: «أنا هو، و هو أنا، و أنا أنا، و هو هو» لکن شکی نیست که لفظ «أنا الحق» خوب لفظی نبود، و باعث سیاست و تأدیب صوری شد، و عجب از عقلا که هرگاه عشق مجازی^۸ به جایی برسد که اتحاد عاشق و معشوق به جایی برساند که - مصرع^۹:

۱. بحار الانوار، ج ۶۱ / ۱۲۹: «متخلّق به اخلاق خداوند شوید».

۲. ق: + که

۳. بحار الانوار، ج ۶۱ / ۲۳۵: «هر که مرا ببیند قطعاً حق را دیده است».

۴. حمد / ۵: «تورا می‌پرستیم تنها و بس، بجز تو نجویم یاری ز کس».

۵. ق: - سؤال شد . ۶. شنودم

۷. گلشن راز / ۴۷، بیت ۴۴۵ / «انا الحق راست باشد از درختی». و به ضبط متن مرحوم مجذوب‌علیشاه و شرح

گلشن راز / ۳۱۶، بیت ۴۴۴ . ۸. ق: مجاز

۹. ل، ق: - مصرع

«رگ از لیلی گشود و خون ز مجنون»

نظم

۳ وان زلیخا از سپیدان تا به عود نام جمله چیز یوسف کرده بود
 باده دُرد آلودتان مجنون کند صاف اگر باشد ندانم چون کند
 و کسی توهم نکند که غرض ایشان از تنزل علت به مرتبه وجود معلول،
 ۶ این است که خدا شمس و قمر شده؛ چه این کلام را هیچ خری^۱ نگفته، و
 محققان ایشان گفته‌اند که:

نظم

۹ مراتب باقی و اهل مراتب به زیر امر حقّ واللّه غالب
 پس در جمیع موجودات، حفظ مراتب وجود است؛ پس خدا خدا، و
 عقل عقل، و نفس نفس، و طبیعت طبیعت است، و لکن چنانچه ان شاء اللّه
 من بعد بر وجه مفصلی مذکور خواهد شد، جمیع موجودات به وجود مطلق
 ۱۲ لابشرطی که فعل اللّه و نور وجود حقیقی است منور گردیده، و آن نوری
 است که متطور به اطوار مختلفه شده، و در مظاهر مختلفه برآمده، و در مریای
 متعدده ظهور فرموده.

۱۵ قال اللّه تعالی: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...﴾^۲، و در دعای کمیل
 فرموده است: «و بنور وجهك الذی أضاء له کلّ شیء»^۳، و در کلام دیگر
 فرموده است: «نور یشرق من صبح الازل، فیلوح علی هیا کل التوحید آثاره»^۴

۱۸

۱. ل، ق: خر

۲. زمر / ۶۹: «و زمین به نور پروردگارش روشن گردد».

۳. بحار الانوار، ج ۸۶ / ۳۲۶.

۴. نوری است که از صبح ازل طلوع می‌کند و بر هیکل توحید آثارش پرتوافشانی می‌کند.

ملاحظه نفس ناطقه^۱ را نمای^۲ که شیء واحد است ساری در جمیع قوای مختلفه بدن، که در یک جا عین قوه باصره است، و در یک جا عین سامعه و هکذا؛ نه از قبیل سریان ماء و زرد^۳ در ورد که احمقان گویند؛ چه در این صورت تجزی و انقسام لازم آید.

پس عین همه قوا شده، و حال آن که غیر همه است، پس در وجود لابشرطی - که نور وجود حقیقی است، و جان عالم امکانست - به همین دیده ملاحظه نما؛ فتبصر!

→

۵. بخشی از حدیث حقیقت است که مورد شرح گروهی از عرفا همچون عبدالرزاق کاشانی و ملا عبدالله زنوری قرار گرفته ولی تاکنون سند معتبری بر آن یافت نشده است: انوار جلیه و میراث حدیث شیعه، ج ۳ / ۱۸۳، ج ۵ / ۲۰۷ و مجموعه رسائل و مصنفات عبدالرزاق کاشانی / ۶۳۷.

۱. ل: ناطق

۲. ل: نما

۳. ق: - ورد

فصل دوازدهم

در بیان مراتب سیر معکوس که سالکان راه دین و ناسکان طریق
یقین را لابد منه است که تا^۱ سر: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۲،

که از چشم اغیار پنهان مانده آشکارا شود، و طلسم آن گنج

به آسانی گشوده شود

ای عزیز! وقتی بوی آن گلستان به مشام جان ما برسد که از صحایف
کاینات حقایق بینات بخوانیم، و از لوح آفاق و انفس مفردات و مرکبات
کاینات ملاحظه کنیم، و از اوّل آفرینش که «اوّل ما خلق الله العقل»^۳ اشارت
است بدان، تا آخر سلسله موجودات که مقصود از اتصالات فلکی و
امتزاجات عنصری، وجود شریف و عنصر لطیف اوست، حرف حرف و
کلمه کلمه بدانیم.

و بعد از آن غواص^۴ وار در دریای وجود خود سفر^۵ کنیم، تا به عین
الیقین به فضل و کرم الهی ببینیم که جزو و کلّ غرق وجود آدمی است، و در
این ترکیب ضعیف، مختصر افلاک و انجم و طبایع و عناصر و معادن و نبات

۱. ق: - تا

۲. بحار الانوار، ج ۲ / ۳۲: «هر که نفس خویش را شناخت خدایش را شناخته است».

۳. بحار الانوار، ج ۱ / ۹۷: «نخستین چیزی که خدا خلق کرد، عقل بود».

۵. ط: فکر

۴. ل: غوامص

و حیوان و جنّ و ملائکه و عقول و نفوس مندرج است، و «فیک جمع الخلق و العرش و الكرسي» سخن محققان است.

۳ و اوّل بنیاد سخن از نطفه منی که به یک اعتبار اصل جسم و تن آدمی است نمایم، تا امثال آیه کریمه: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ﴾^۱ کرده شود.

۶ ای عزیز! چون نطفه مرد و زن عاشقوار دست توافق در گردن تعالق کنند، و ارادت صانع قادر عالم به ایجاد اعجوبه‌ای از اعاجیب مصنوعات متعلق شود، آن ذره - که در وقت تخمی آدم در قبضه قدرت چهل صباح تربیت یافته، و از تجلیات جمال و جلال و^۲ ذوق تمام -^۳ نصیب کامل کرده، چون تخم که در زمین افشانند آن نطفه در رحم افشاند، خطاب رسد به کواکب سبعة سیاره که هر چند نطفه از غذا حاصل شده، و غذا خواه حیوانی و خواه نباتی، فرزند آباء افلاک و امّهات عناصر است. اما در آن نطفه ذره‌ای هست که چهل هزار سال به نظر لطف و قهر پرورش یافته، و شما را که این اجرام علوی و هیا کل نوری بخشیده‌ایم،^۴ جهت خادمی و چاکری او داده‌ایم.

نظم

تو را نه چرخ و هفت اختر غلام است

تو شاگرد تنی حیف تمام است

۱. طارق / ۵ - ۷: «پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است؟ از آب جهنده‌ای خلق شده، [که] از صلب

مرد و میان استخوان‌های سینه زن بیرون می‌آید».

۲. ق: + و

۳. ق: - و

۴. ل: بخشیده‌ام

- ۳ اکنون وقت آن است که هر یک هر نقد که دارید نثارِ فرق او کنید، زحل که شهبسوار خنگ فلک هفتم است اولاً به دایگی او قیام نماید، و چون مزاج او بارد و یابس است، نطفه را از مقام نطفگی به مقام علقگی رساند، چنان که حق تعالی می فرماید که: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً...﴾^۲.
- و به نزد بعضی از محققان چنین است که چون نطفهٔ مرد و زن به هم رسند، بر مثال گوی چهار طبقه در میان رحم قرار گیرند، سودا که از مادر خاک همراه اوست در میان افتد، و بلغم که نتیجهٔ مادر آبی بود بر گرد او محیط شود^۳، و^۴ خون که از مادر هوا و باد یادگار داشت هر دو را در میان گیرد، و صفرا بر مثال کرهٔ آتش بر او محیط شود^۵.
- ۶ چون آن چهار اخلاط در رحم حاصل شود و هر یک در مرکز خود قرار گیرد^۶، افیاض کواکب متواتر شود، و معادنی که در این عنصر مضمَر بود به ترتیب افلاک و انجم روی به ظهور کند، و معادن ظاهری چون چشم و گوش و دهان و دست و پا، و معادن باطنی چون معده و جگر و دل و سایر اعضای ظاهری و باطنی - چنان که^۷ در تشریح اعضا در کُتب حکمت مسطور است - تمام شود.
- ۹ فلک هشتم که آن را فلک البروج خوانند، حق تعالی به عظمت او قسم

۱. ق: فخلقنا

۲. مؤمنون / ۱۴: «آنگاه نطفه را به صورت علقه در آوردیم».

۳. ل، ط: - شود

۴. ق: - و

۵. ق: می شود

۶. ق: + که

۷. ل: چنانچه

- یاد می‌کند که: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾^۱ دو اسبه تاختن آرد. جگر آن طفل را محل تجلی خود سازد به امر ربّ العالمین روح نامیه^۲ که آن را روح نباتی خوانند و روح طبیعی گویند در او دردمد. ۳
- و قوای طبیعی چون غذایی و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غیره در او پدید آید، و نشو و نما و بالیدن اعضا پیدا شود، طفل از راهگذار ناف غذاخواره شود، و جسم و روح به تدریج به کمال می‌رسد. ۶
- گویا مطلب خوب ظاهر نشد، روشن‌تر از این^۳ بگویم.
- بدان که چون نطفه به رحم افتد مدور می‌شود، از جهت آن که بالطبع مدور است، آنگاه به واسطه حرارتی که در رحم هست^۴ نطفه نضج می‌یابد، و اجزاء غلیظ^۵ وی از اجزاء لطیف از تمامت نطفه رو به مرکز نطفه^۶ می‌آورد، به این سبب نطفه چهار طبقه می‌شود، و هر طبقه محیط تحت خود می‌شود.
- یعنی^۷ آنچه^۸ غلیظ است رو به مرکز می‌نهد، و در میان نطفه قرار می‌گیرد، و آنچه لطیف است روی^۹ به محیط می‌آورد و^{۱۰} در سطح اعلاّی نطفه مقرر می‌سازد، و آنچه از سطح اعلاّی نطفه متصل سطح است در لطیفی کمتر از سطح اعلاّی است، و آنچه بالای مرکز متصل به مرکز است در غلیظی کمتر از مرکز است. ۱۵

۱. بروج / ۱: «سوگند به آسمان آکنده ز بُرُج».

۲. ل: نامه

۳. ل: این گونه ۱۸

۴. ق: است

۵. ق: غلیظه

۶. ق: + می‌نهند و اجزای لطیفه از تمامت نطفه رو به محیط نطفه

۷. ل: آنچه

۸. ق: - یعنی

۹. ل، ط: - و

۱۰. ق: رو

- به این سبب نطفه چهار طبقه می‌شود، مرکزی را که در میان نطفه است سودا می‌گویند، و^۱ سودا سرد و خشک است، طبیعت خاک دارد، لاجرم به جای خاک افتد.
- ۳ و آن طبقه را که بالای مرکز است و متصل است به مرکز محیط، بلغم گویند، و بلغم سرد و تر است و طبیعت آب دارد، لاجرم به جای آب افتاد.
- ۶ و آن طبقه که بالای بلغم است خون می‌گویند^۲، و خون گرم و تر است و^۳ طبیعت هوا دارد، لاجرم به جای هوا افتاد.
- و آن طبقه که بالای خون است صفرا گویند و صفرا گرم و خشک است و طبیعت آتش دارد، لاجرم به جای آتش افتاد.
- ۹ و آن جوهر که نامش نطفه بود، چهار عنصر و چهار طبیعت شد. و نطفه ظاهری دارد و باطنی.^۴ از ظاهر نطفه ظاهر فرزند و از باطن او باطن وی پدید آید.
- ۱۲ و چون اعضا و جوارح و قواها پیدا آمدند، آن گاه فرزند غذا آغاز کند، از راه ناف خونی که در رحم مادر جمع شده بود به خود درکشد، چون خون در معده فرزند درآمد یک بار دیگر هضم و نضج یافت، جگر آن کیلوس را از راه به خود در کشید، یک بار دیگر آن جا هضم یافت و آنچه زبده و خلاصه آن بود - کیلوس است^۵ که در جگر است - روح نباتی شد. و آنچه باقی ماند بعضی صفرا و بعضی خون و بعضی بلغم و بعضی سودا گشت. آنچه صفرا

۲. ق: گویند

۴. ق: + و

۱. ق: - و

۳. ل، ط: - و

۵. ق: - است

- بود، زهره آن را به خود کشید. و آنچه سودا بود، سپرز آن را به خود کشید. و آنچه خون بود، روح نباتی آن را از راه ناف آورده^۱ به جمله اعضا فرستاد، تا^۲ غذای جمله اعضا شد. ۳
- و قسّم غذا در بدن، این روح نباتی است که در جگر است، و جگر در پهلوی راست است.
- و چون غذا به جمله اعضا رسید، نشو و نما ظاهر شد، و چون^۳ نشو و نما تمام شد نبات تمام گشت، و روح نباتی قوّت گرفت، و معده و جگر قوی گشتند. ۶
- آن گاه زبده و خلاصه روح نباتی بود دل آن را جذب کرد و هضم و نضج یافت، همه حیات شد، و^۴ زبده و خلاصه او در دل ماند، و روح حیوانی^۵ شد. و آنچه باقی ماند، روح حیوانی آن را از راه شرایین به جمله اعضا فرستاد تا حیات اعضا شد، و موضع روح حیوانی در پهلوی چپ است. ۱۲
- و چون او به کمال رسید، آنچه زبده و خلاصه او بود دماغ آن را جذب کرده در آنجا هضم و نضج یافت، زبده او روح نفسانی شد.
- و آنچه از روح نفسانی باقی ماند، از راه اعصاب به جمله اعضا فرستاد تا حس و حرکت ارادی^۶ در جمله اعضا پدید آمد. ۱۵
- و قسّم حس و حرکت در بدن، روح نفسانی است. مرتبه عناصر و طبایع و نبات و حیوان در چهار ماه تمام شدند، هر یک در ماهی. ۱۸

۱. ق: آورد و

۳. ل: - نشو و نما... چون

۵. ق: حیاتی

۲. ق: و یا

۴. ق: - و

۶. ق: ارادت

- تا این جا که گفته شد آدمی با دیگر حیوانات شریک است؛ یعنی در سه روح، روح نباتی و حیوانی و نفسانی، و جمله حیوانات این سه روح دارند، و آدمیان روح دیگر دارند که حیوانات آن روح ندارند.
- ۳ و حقّ تعالی به کمال قدرت به امر خود از جگر تا به دل، رگِ مجوّف آفریده، آن خون را در آن جوی رگ روانه گرداند، تا به حوض دل صنوبری برآید^۱، و در آن منزل، فیض فلک الافلاک متوجّه تکمیل آن مولود شود. و از میانه دل رگی بزرگ میان تهی به دماغ آن مولود کشیده؛ چون به واسطه حرارتی که در دل است خون جوش زند، و از دل به راه گذر آن رگ متوجّه دماغ گردد. و در^۲ آن روح حیوانی بر مرکب خون سوار شود، میل دماغ کند.
- ۹ و در دماغ نیز رگ رقیق آفریده شده، و چون آن خون با شهسوار روح حیوانی به دماغ رسد، مجموع رگ‌ها را سقائی کند. و در هر رگی به^۳ قدر حوصله خود، جویی از آن خون روان شود، بعضی به دست آید و بعضی به پا رود، و روح در همه رگ‌ها ساری شود. کودک به امر حقّ تعالی به حرکت درآید و دست و پا جنبیدن گیرد.
- ۱۵ از این تقریر چنین معلوم می‌شود که از عناصر بنیه انسانی، اولاً معادن ظهور کرد، روح نباتی به او تعلق گرفت، و تا با^۴ او تعلق نگرفت، روح حیوانی به حصول نپیوست. و چون روح حیوانی ظاهر شد - که به حقیقت، معشوق روح انسانی اوست که او را لطیفه ربانی می‌گویند - نفس کلی - که به

۱. ق: درآید

۲. ق: - در

۳. ط: - به

۴. ق: - با

اصطلاح بعضی عبارت از عرش مجید است - به افاضت درآید، نفس جزوی که سردفتر کل کاینات اوست، به آن روح حیوانی تعلق سازد، و^۱ از عالم فنا قدم در عالم بقا نهاد^۲.

اگر خواهی که این اسرار بر تو منکشف شود از ریاضِ انفس به روضه آفاق گذر کن، و حال موالید این عالم از صحیفه کامله حکمت بخوان، و بدان که در^۳ آفاق چون فیض کواکب سبعة و سماوات به عناصر رسید، مولود اول که آن را جمادات می خوانند متولد شد.

و چون معادن جماد به مرتبه علیا که آن را یاقوت سرخ می خوانند واصل شد، فیض فلک هشتم درخشیدن گرفت، و جماد قدم در دایره نبات نهاد، و چون عالم نبات به ذروه اعلا که آن نخل صدق است برآمد، فیض فلک نهم که آن گرمی است اضافه شد، و عالم حیوان - علی اختلاف طبقاتهم - ظهور کرد.^۴

و چون ظهور به کمال رسید و حواسّ ظاهری و باطنی او تمام شد، نفس کلی به تجلی درآمد، و اول مرتبه انسانیت ظهور کرد، و نفس ناطقه انسانی که به واسطه آن از سایر حیوانات ممتاز می شود به حصول پیوست.

و این نفس بر مثال آینه ای است که چون از زنگار بشریت خلاص شود عقل کل بر او تجلی کند، و چون آن عقل را به صفاء خود باز گذارند، شایسته

۱۸

۱. ق: - و

۲. ط: نهید

۳. ق: هر

۴. در این جا مؤلف به طور بسیار ظریف و کنایی به حدّ واسط بین جماد و نبات، و نبات و حیوان، یعنی یاقوت و نخل اشاره کرده است.

- آن شود که نور کُلّ که: «اَوَّل ما خلق الله نوری»^۱ اشارت به آن است بر او تجلّی کند، و او را خلعت گرانمایه ایمان بخشد، و در راه علم قدم زند، به مرتبه علماء ربّانی برسد. و روح اعظم که روح اضافی نیز می‌گویند^۲ بر او^۳ تجلّی کند، و در اندرون وی ظاهر گردد، و اندرون وی را روشن گرداند و حیات وی شود. و حقیقت روح اضافی از جایی نمی‌آید و به جایی نمی‌رود، و او همیشه حاضر و محیط عالم است.^۶
- و چون^۳ آینه دل را کسی^۴ صاف نماید و زنگار از دل بیرون کرد، دل به روح اضافی زنده و دانا شود، و اگر صد هزار کس بیایند و به مرتبه انسانی رسند و استعداد حاصل کنند، روح اضافی حیات همه گردد و روح همه شود،^۹ و اگر صد هزار کس بمیرند روح اضافی به حال خود باشد، و یک ذره از روح اضافی کم نگردد^۵ و زیادت نگردد.
- چنانچه^۶ آفتاب اگر صد هزار کس بیایند و خانه سازند و روزن در او قرار دهند جمله را روشن کند، و شمع کلبه همه^۷ گردد. و اگر صد هزار خانه خراب شود، از آفتاب هیچ کم نشود و زیاده نگردد، آفتاب به حال خود باشد.
- سالک که به این مقام رسد، قدم در دایره ولایت نهاده^۸، بالای مرتبه ولایت مرتبه نبوت است، و بالای مرتبه نبوت مرتبه رسالت است، و بالای

۱. بحار الانوار، ج ۱ / ۹۷ - ۱۰۵: «نخستین چیزی که خدا خلق کرد، نور من بود».

۲. ق: گویند

۳. ق: + کسی

۴. ق: - کسی

۵. ق: نشود

۶. ق: چنانکه

۷. ق: جمال

۸. ق: نهاد

۹. ق: - مرتبه

مرتبۀ^۱ رسالت مقام اولو العزمی^۲ است، و بالای او مرتبۀ خاتمیت است - که عبارت از مرتبۀ^۳ سید المرسلین باشد، صلی الله علیه و آله - بالاتر از او مقامی نیست. ۳

نظم

غزلی می نوشت خاقانی قلم این جا رسید سر بشکست
 لطیفه ای بس غریب و نکته ای بسیار عجیب در این مقام بشنو، تا از ذوق
 شناخت آن، راحت تمام به روح رسد.
 حضرت عزت - جل جلاله - از ابتدای تکوین آدم چنین خبر می دهد که:
 ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾^۴، یعنی آفریدم آدمی را از خاک
 نمناک. حاصل سخن این که^۵: آب و گل را در تربیت علویات و سفلیات طوراً
 بعد طور و مرتبۀ بعد مرتبه، طعام لذیذ و غذای شهی^۶ لطیف رسانیدم،
 چنانچه آیه: ﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا *
 ۱۲
 وَعَبًّا * وَقَضْبًا * وَزَيْتُونًا * وَتَخْلًّا * وَحَدَائِقَ غُلْبًا * وَفَاكِهَةً * وَأَبًّا * مَتَاعًا
 لَكُمْ * وَإِنْعَامًا﴾^۷ بدان اشارت می کند.
 ۱۵ و چون ما کل^۸ لذیذ به چندین میانجی پرورش یافته، در احسن صورت

۱. ق: - مرتبه

۲. ق: العزم

۳. ق: + حضرت

۱۸ ۴. مؤمنون / ۱۲: «و به یقین، انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم».

۵. ق: آن که

۶. ط: - شهی

۷. عبس / ۲۵ - ۳۲: «که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم * آنگاه زمین را با شکافتنی [لازم] شکافتیم

* پس در آن، دانه رویانیدیم * و انگور و سبزی * و زیتون و درخت خرما * و باغ های انبوه * و میوه و چراگاه *

[تا وسیله] استفاده شما و دامهایتان باشد». ۸. ق: ما کیل

- به او^۱ می‌رسد، و بر فحوای: ﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا إِلَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ...﴾^۲ آن را آدمی تناول کرد، و کارکنان عالم انفس^۳ را اشارت شد که علویات و سفلیات کار خود تمام کردند، و این اغذیه متنوعه و اطعمه متلونه به مذاق شما^۳ رسانیدند. اکنون نوبت شماسست که شما نیز به صنعت خود قیام نمایید، و^۴ جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه که خدمتکاران غاذیه‌اند، هر یک به عمل خود مشغول شوند و پوست از مغز جدا کنند و لطیف را^۵ از کثیف دور گردانند.^۶
- و لطیف آن^۷ که اخلاط اربعه عبارت از آن است، دافعه به جگر فرستد، و مضار آن که روث است از راه گذر معین بیرون اندازد. و چون آن لطیف به جگر رسد نضج دیگر بیابد، و^۸ صفرا و خون و بلغم و سودا که در هر یک فواید بسیار است به حصول پیوندد.
- و افضل آن اخلاط خون است، یک بار دیگر آن خون در عصارخانه^۹ طبیعت نضج دهد، و روغن منی که فتیله چراغ معارف و عوارف است از او بیرون گیرند، و در پشت مرد و سینه زن قرار دهند، و بعد از آن متقاضی مولده را برایشان گمارند. و شحنة محبت که حق تعالی میان مرد و زن به کرم عمیم^{۱۰} آفریده که: ﴿...وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...﴾^{۱۱} بر سر ایشان شحنة^{۱۲} فرستد،

۱. ق: صورت باد

۲. انبیاء / ۸: «و ایشان را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم».

۳. ل: عالم و نفس

۴. ق: - و

۵. ق: - را

۶. ق: کند

۷. ق: + را

۸. ق: - و

۹. روم / ۲۱: «و میانتان دوستی و رحمت نهاد».

۱۰. ق: - شحنة

تا به آن نطفه به زبان گوید که: ای نقاوه کاینات! از این منزل سفر کن که تو را دار القرار جای دیگر است: «سافروا تصحّوا و تغنموا»^۱.

۳ به ارادت الله سلطان محبت کوس رحلت^۲ فرو کوبد و علم^۳ مودت بر پامی کند، آن دو نطفه از منزل پشت پدر و از سینه مادر متوجه رحم شوند، و در غریستان تنگ و تاریک رحم به هم رسند، و چون هر دو از بلاد آشنایی باشند^۴، دست توافق در گردن تعانق کنند، و محبوب وار و محبوب وار دوگانگی از پیش بگیرند، و به صفت یگانگی موصوف شوند، كما قال الله تعالی: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ...﴾^۵.

۹ باز کربت دیگر خطاب رسد به افلاک و انجم: اکنون نوبت تربیت، باری دیگر با شما افتاد، هر یکی از کواکب سبعة سیاره، یک ماه به یک ماه به تربیت آن مولود مشغول شوند، و چون هفت ماه برآید نوبت دیگر به ماه رسد. اگر ۱۲ مولود متولد شود بزید، و الا در ماه هشتم در تربیت زحل به امر حق تعالی درآید، و اگر در این ماه متولد شود غالباً زنده نماند؛ چه زحل سرد خشک است و طبیعت مرگ دارد.^۶

۱۵ القصه ماه نهم غالباً در تربیت مشتری از منزل رحم در بدرقه لطف به زندان سرای دنیا آید. و در این منزل پُر وحشت و محنت، در تربیت مادر و

۱۸ . ۱. بحار الانوار، ج ۶۲ / ۲۶۷ و ج ۷۶ / ۲۲۱: «مسافرت کنید تا تندرست شوید و سود برید».

۲. ق: - رحلت

۳. ق: + محبت و

۴. ق: - آشنایی باشند

۵. انسان / ۲: «و ما انسان را از نطفه ای اندر آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم».

۶. ق: + و

پدر روز به روز در جسم و جسد ترقّی می‌کند، و حق تعالی هر روز او را کمال می‌بخشد.

۳ اوّل عطیّه جذب منافع - آن چنان که فی الحال که متولّد شد در گرفتن پستان و مکیدن شیر و گریستن بر فقدان طعمه آن^۱، بی تعلیم و^۲ معلّمی که او را حاصل شود. و بعد از آن قوّت دفع مضارّ - در آن مولود پدید آید، و بعد از چند گاه^۳ آن قوّت تمیز میان پدر و مادر، و دوست و دشمن، و نفع و^۴ ضرر پیدا شود.

و چون به هفت سالگی رسد، اشارتِ شرع به پدر و مادر^۵ و اقارب^۶ و عشایر وارد گردد، که تا اکنون کارکنان آفاق و انفس در تربیت آن مولود کوشش‌ها کردند، و هیچ کدام تقصیر نکردند، شما هم تقصیر مکنید، «مرّوهم بالصلوة و هم ابناء سبع، و اضربوهم علی ترکها و هم ابناء^۷ عشرة^۸».

۱۲ سبحان الله! بار امانتی که آسمان بدین عظمت^۹ بر نتوانست داشت، به عنایت الله تعالی هفت ساله مأمور است که بردارد.

و چون سنّ^{۱۰} بلاغت رسد، الطاف الهی و اعطاف نامتناهی او را به تربیت رسول الله در حمایت کتاب الله حواله کند، و خطاب: «اطلبوا العلم ولو

۱. ق: - آن

۲. ق: - و

۳. ق: چندی

۴. ق: - و

۵. ق: مادر و پدر

۱۸

۶. ق: اعقاب

۷. ط: - ابناء

۸. بحار الانوار، ج ۸۵ / ۱۳۳ (با تفاوت در آخر آن): «آنان را به نماز امر کنید آنگاه که هفت ساله‌اند و آنان را به

ترک نماز بزنید آنگاه که ده ساله‌اند». ۹. ق: - بدین عظمت

۱۰. ط: - سنّ

بالصين»^۱ به گوش جان او رساند، و او را از اسفل السافلین جسمانیّت به اعلیٰ علیین روحانی و کمالات انسانی دعوت کند. در ضمن این ابیات درج است:

نظم ۳

که رخت خویش سوی لا مکان کش

بـراق عشق را در زیر ران کش

ملازم باش این در را که ناگاه ۶

به قرب خویشان راهت دهد شاه

اگر تو لازم درگاه باشی

ز مقبولان قرب شاه باشی ۹

و چون خطاب: ﴿إِرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾^۲ به گوش جان

رسد، روی از این منزل پروحشت و سرای غرور بگرداند، و روشنایی نامه

هدایت بخش: «التجافی عن دار الغرور و الانابة الى دار الخلود»^۳ و استعداد

للموت»^۴ در مشکلات دل برافروزد.

و بر فحوای: «سیروا سبق المفردون» منزل منزل باز پس می رود، و گنجی

که در آن منازل و مراحل برای کمال و تکمیل وی بنهاده^۵ بودند بر می دارد، و

حاجی وار احرام کعبه بیت الحرام توحید بسته، نه روز آرام می گیرد و نه شب

۱. بحار الانوار، ج ۱ / ۱۷۷، ۱۸۰ و ج ۲ / ۳۲: «در پی علم باشید اگرچه در چین باشد».

۲. فجر / ۲۸: «خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد».

۳. ل: الغرور

۴. بحار الانوار، ج ۶۸ / ۲۳۶ و ج ۷۳ / ۱۲۲ و ج ۷۷ / ۸۳: «جدا ساختن خویش از سرای غرور و مستی و

بازگشت به سوی سرای ابدی و مهیا ساختن خویش برای مرگ».

۵. ق: پنهان

قرار، و این دو بیت ورد خود ساخته:

نظم

- ۳ عشقی است که در ازل مرا در سر بود
کاری است که تا ابد مرا در پیش است
- ای به گهر هم کدر و هم صفی
- ۶ هم محک و هم زر و هم صیرفی
از این عبارت روح افزا سر: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...﴾^۱ دریافتی، و دانستی که مربی آخرین و معلم بازپسین حبیب^۲ الله و خاتم المرسلین است،
۹ کما قال تبارک و تعالی: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِّن قَبْلُ لَنِي ضَالَالٍ مُّبِينٍ﴾^۳. و معلوم است که مقصود از این کتاب و رسالت،
۱۲ هدایت است.
- پس بی «سوف» و «لعل» باید بحول الله و قوته برخاست، و دست در فترک توبه و انابه زد، و به طاعت قلبی و قلبی متوجه مسجد الاقصای:
- ۱۵ ﴿وَجَهَّتْ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۴ گردید.

۱. اسراء / ۷۰: «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم...».

۲. ق: حب ۳. ق: مناء

۴. آل عمران / ۱۶۴: «به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را برایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

۵. انعام / ۷۹: «من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان و زمین را پدید آورده است».

و چون این مقدمات بر صحیفه خاطر نقش گردید، وقت آن شد که به تحقیق سیر معکوس مشغول شویم.

نظم

۳

ای ز دو^۱ گهواره بر انگیخته مغز دو عالم به هم آمیخته
در خود باید سفر کرد، و نگریست که در اطوار عمر در کدام مقام الحال
مقام داری، بنیاد سفر باید کرد، اگر پیری است از او باید گذشت، و حالت
جوانی و اشتغال قوای حیوانی که در اطوار عمر خوش تر از آن منزل نبود یاد
آورد.

بیت

۹

رفت جوانی به تغافل بسر وقت دریغ است دریغی بخور
و از منزل جوانی هم عبور باید کرد، و حالت طفولیت که همه سهو و
غفلت بود ملاحظه کرد^۲، و از آن جا هم قدمی باز پس رفت و به
شیرخوارگی^۳ و فروماندگی خود یاد آورده^۴، بی توقّف متوجّه عالمی که^۵
رحم مادر باشد باید شد، و آن اطوار مختلفه که بیان کرده شد فراموش نکرد.
و چون به^۶ آن مرتبه که ملاقات جان و تن است که: ﴿...كُنْمُ أَنْشَانَاهُ خَلْقًا
آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾^۷ رسیده شود راه دو می شود، و راه راست که

۱۸

۱. ق: زده

۲. ق: کند

۳. ل: خارگی

۴. ق: آورد و

۵. ق: + و

۶. ط: - به

۷. مؤمنون / ۱۴: «أنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.»

در پی جان می رود باید رفت، و راه چپ که در پی تن می رود نرفت؛ چرا که بسیار دور و دراز است، چه از مقام: ﴿...فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ حَمًا...﴾^۲ به حالت مضغه عود می باید نمود، و به مقام علقگی واصل شد، و به اصل نطفه رجوع می باید کرد.

و همچنین تا به^۳ منزل خون و غذا و نباتات و عناصر و افلاک باز می باید^۴ آرמיד، راه دراز می شود، در پی جان می باید رفت.

و دانسته شد که جان لطیفه‌ای است ربّانی که از عالم علوی فایز شده، و او را از چنگ حیّات و عقارب باید خلاص کرد، و از چاه ظلمانی بشری بیرون آورد.

نظم

آخر از کنج دلم گشت چراغم روشن

آتشی بود مرا در ته خاکستر خویش
و روزنه‌ای که از آن جا آمده^۵ باید گشود، و در آن جا^۶ توقّف نکرد، به حدیقه الحقائق عقل خرامید، و از آن گلستان شقایق^۷ عوارف و دقایق معارف^۸ چند چید^۹، و از آن جا متوجّه روضة الانوار «خلق الله نوری»^{۱۰} شد، و

۱. ل: لهما

۲. مؤمنون / ۱۴: «... بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم...».

۱۸ ۳. ق: - به

۴. ق: افلاک باید

۵. ق: - آمده

۶. ق: - و در آن جا

۷. ق: + معارف و

۸. ق: بسیار

۹. ق: - چید

۱۰. بحار الانوار، ج ۱ / ۹۷، ۱۰۵: «اول ما...» / «خداوند نور مرا خلق کرد».

در آن خرّم‌زمین منزل به منزل، جهان اندر جهان، معنی دید، و^۱ در سراجۀ جان و قندیل روان مَشاعِلِ نور ایمان برافروخت، و در پرتو شمعشۀ آن نور، حجاب از چهرۀ جمال جهان‌آرای روح اعظم برداشت.

نظم

از خط خوش نگار بر خوان سرّ دو جهان ولی مکن فاش
 و از چشمۀ حیوان اقداح مالامال آب زندگانی نوش کرد، و سرمست
 جرعه شراب طهور گردید، و رمز: «کنت کنزاً مخفياً»^۲ را آموخت، و بعد از آن
 نعلین کاینات را از پای^۳ بیرون آورد، و بر فحوای: ﴿...فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ
 بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾^۴، قدم در مقاصد عالیه عالم اسما و^۵ صفات الهی آورد.
 و در تربیت^۶ «جذبۀ من الجذبات الحقّ توازی عمل الثقلین»^۷ در آن
 ریاض خرامیده^۸، و ثمره طیّبه باقیه: «اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأّت
 و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب احد بشر»^۹ چید.

نظم

می‌بین رخ جان فزای ساقی در جام جهان‌نمای باقی

۱. ق: - و
 ۲. بحار الانوار، ج ۸۷ / ۱۹۹: «من گنج نهانی بودم».
 ۳. ق: پا
 ۴. ق: - آورد
 ۵. طه / ۱۲: «پای‌پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس "طُوًی" هستی».
 ۶. ق: - و
 ۷. ق: + خدمت
 ۸. کشف الحفاء / ۳۳۲: «جذبۀ‌ای از جذبات حضرت حق به اندازه عمل جن و انس است».
 ۹. ق: خرامید
 ۱۰. بحار الانوار، ج ۸ / ۹۲: «برای بندگان صالحم آنچنان چیزی مهیّا کرده‌ام که نه هیچ چشمی دیده است و نه هیچ گوش‌ی شنیده است و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است».

یا للعجب! این همه الطاف بی پایان با این مشمت خاک مهیا می باشد، مع ذلك اوقات شریفه را ضایع می کند و فریب نفس و^۱ شیطان را می خورد و روی از چنین سعادت می گرداند^۲، و به طلب شقاوت ابدی و عتابت سرمدی^۳ بر می خیزد. اللهم یا هادی المضلین! و یا ارحم الراحمین! اهدنا الصراط المستقیم. و رحم الله قائل هذین البیتین:^۳

۶ نظم
تو را از دو گیتی برآورده اند به چندین میانجی پیورده اند^۴
نخستین فطرت پسین^۵ شمار تویی خویشتن را به بازی مدار
چون این اسرار مجملاً فهمیده شد، باید به حول و قوت الهی از خواب
۹ غفلت بیدار گردید، و به کلی متوجه کعبه دل که: «قلب المؤمن»^۶ اشاره بدان است گردید.

۱۲ نظم
در خم آن خم که کبود خوش است
قصه دل گو که سرود خوش است
تا مرید صادق صاحب دل نگرده، از درکات نفس که به حقیقت طبقات دوزخ
۱۵ است خلاص نیابد^۷، و از تجلیات آیات بینات محظوظ نگردد؛ كما قال الله

۱۸ ۱. ق: - و ۲. ط: می راند
۳. خدای، ای راهبر گمگشته گان، ای بخشاینده ترین بخشایشگران، ما را به راه راست هدایت فرمای و گوینده
این دو بیت را مورد رحمت قرار ده. ۴. ق: پرورده
۵. ق: فطرت لبال و (?) ۶. پیش از این روایات مختلف آن گذشت.
۷. ق: خلاف نباید

- تبارك! ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^۲.
- و صفا و صقالت او به اتیان طاعات قلبی و قلبی است؛ چنانچه^۳ حضرت
- ۳ سید^۴ انبیا - علیه و آله آلاف التحية و الثناء - فرموده است: «لكلّ شیء صقالة، و صقالة القلوب ذکر الله»^۵. و زنگار او به ارتکاب ملامی و مناهی و بسیار خوردن و بسیار خفتن، و با اشرار صحبت داشتن و سخن بی فایده گفتن و خیالات باطله کردن است. ۶
- چه هرگاه در اعضاء ظاهری حرکتی موافق فرموده ظاهر شود، از آن موافقت نوری تجلی کند و به دل واصل شود^۶ و^۷ حجاب میان دل و عالم
- ۹ غیب مرتفع گردد، و در آن رفع حجاب نوری به دل رسد، و دل را صفا و روشنی از او ظاهر شود.
- و هرگاه در اعضاء و بدن حرکت ناموافق فرموده ظاهر شود، ظلمتی از آن حرکت به تن رسد، و از او به دل رسد، و در دل نقطه ای سیاه ظاهر شود، و میان دل و عالم غیب حجاب پدید آید.
- ۱۲ و حضرت حبیب الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - فرموده است: «انّ فی جسد ابن آدم لمضغة، إذا صلحت صلح به سایر الجسد، و إذا فسدت فسدت بها سایر

۱. ق: + و تعالی

۱۸. ۲. ق / ۳۷: «قطعاً در این [عقوبتها] برای هر صاحب دل و حق نبوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است».

۳. ق: + جناب ۴. ق: - سید

۵. مستدرک الوسائل، ج ۵ / ۲۸۵ و کتال العمال، ج ۱ / ۴۲۸: «برای هر چیز جلا دهنده ای است و جلا دهنده قلبها

۶. ط: گردد یاد خداست».

۷. ل، ط: - و ۸. ل، ط: - ص

الجسد، الآ و هی القلب»^۱.

مقصود نه آن گوشت پاره صنوبری است؛ بلکه مراد جانی است که از او
منبعث می شود و سایر اعضا را حیات می بخشد، و صلاح او خلاص اوست
از صفات سبعی و بهیمی که از مادر طبیعی همراه آورده، و فساد^۲ به استیلائی
قوای نفسی و غضبی و شهوتی؛ نه بر قانون اوامر الهی است.

۳
۶
و اگر کسی از آینه دل خبردار شود، او را از کدورات هواجس و قاذورات
و ساوس پاک گرداند، تا^۳ مقصود علی احسن الوجوه جمال بنماید، و راز: «انّ
الله جمیل یحبّ الجمال»^۴ آشکارا گردد.

۹
نظم
در آینه وجود آدم بنمود جمال خود به عالم
این آینه را چوپاک کردند^۵ پاکان همه رو به خاک کردند
۱۲
ملک و ملکوت، عاشق جمال جهان^۶ آرای یوسف کنعانی است،
افسوس از ناجوانمردی که یوسف ماه روی را در چاه ظلمانی طبیعت سلاسل
و اغلال در بند آورد. یا للعجب!

۱۵

۱. غریب الحدیث، ابن سلام، ج ۲ / ۱۱۷: «در بدن بنی آدم پاره‌ای گوشت است هر آنگاه که آن سالم و صالح شود
بدان سایر بدن نیز صالح می شود و هر آنگاه که فاسد شود سایر بدن نیز بدان فاسد می شود و آن چیزی نیست
جز همان قلب».

۱۸

۲. ق: + و

۳. ق: - تا

۴. کافی، ج ۶ / ۴۳۸، مکارم الاخلاق / ۱۰۳ و بحار الانوار، ج ۱۰ / ۹۲ و ج ۷۳ / ۱۹۲: «خداوند زیباست و
زیبایی را دوست می دارد».

۵. ق: کردی

۶. ق: - جهان

نظم

- با سرشتت^۱ چها که همراه است
 ۳ خُنک آن کس که از خود^۲ آگاه است
 پس این کوه قرص خورشید است
 زیر این ابر زهره و ماه است
 ۶ گوهری در درون این سنگ است
 یوسفی در میان این چاه است
 ای برادر عزیز! تا تو انیم با ارباب غفلت صحبت باید نداریم و به خرقة و
 ۹ سجاد و طیلسان و عمامه فریب نخوریم و تا میسر شود از خدمت اهل دل
 دوری نکنیم؛ چنانچه مولانا فرموده است:

نظم

- ۱۲ ای خنک آن کس که از خود رسته شد
 در وجود زنده‌ای پیوسته شد
 وای از آن دانا که با نادان نشست
 ۱۵ مرده گشت و زندگی از وی بجست
 نار خندان باغ را خندان کند
 صحبت مردانت^۴ از مردان کند^۵

۱۸

۱. ق: سرشت

۲. ق: خرد

۳. ق: -از

۴. ق: مردان است

۵. مثنوی معنوی، دفتر ۱ / ۲۷۲۱، بیت اول و دوم در نسخه نیکسون نیست.

۳

فصل سیزدهم

در تعریف عظمت دل و^۱ جلالِ دل صاحب دل که منزل و مأوای
محبت^۲ حقیقی و حرم تحقیقی است

۶

بشنو از کلام قدوه عشاق - طاب ثراه:

شعر

۹

از نجیب، اول شنو تعریف دل

چون شنیدی ذره‌ای زان وا مهل

گوش بگشا تا نوازد این نیم

۱۲

چون نیم هرگز نیابی خود پیم

تا که هستم از دل من بهره بر

ورنه بی^۳ نی من نگردی بهره‌ور

۱۵

شادی^۴ دل در غم عشق آمده است

بهر دل این کار سرمشق آمده است

گوهر دریای عمّان است دل

۱۸

پرتو مهر درخشان است دل

۲. ق: حجت

۴. ق: شاهی

۱. ل: - دل و

۳. ق: بی

- دل شناس و قدرِ صاحبِ دل شناس
چون شدی عارف، مکن دیگر هراس
- ۳ چون شدی عارف به صاحبِ دل یقین
می شوی عاشق بدو ای مه جبین^۱
ذره ذره جذب اویت می کشد
- ۶ آفتابش کو به کویت می کشد
پخته می سازد ز گرمی خام تو
می کند لبریز می آن جامِ تو
- ۹ می کند قلب تو را خالی ز غش
گر فرو میری ز خود اندر برش
عشق او فراش خانه دل بود
- ۱۲ دل، خدا را بی گمان منزل بود
عشقش^۲ آرد پاک ایوان وجود
تا در آرد کل ملایک در سجود
- ۱۵ عرش پیش دل یکی خاتم بود
بحر پیش دل یکی شبنم بود
تا همای اوج دل پرواز کرد
- ۱۸ سوی دست شاه خود انداز کرد

۱. ق: مه چین

۲. ق: عشق

- هر چه گویم از دل و دلدار خود
 شمه‌ای باشد از آن اسرار خود
- ۳ بشنو از دل نکته‌های خوش صریح
 هر کسی^۱ آن دل نمی‌دارد صحیح
- هر چه گویم^۲ از دل و از جان جوی
 نیست از تعریف دل در مثنوی^۳
- ۶ این چنین فرمود شاه مولوی
 نکته‌ای از دل اگر خود بشنوی
- رو بـجـو ذات خدا اندر دلت
 چون شدی^۴ مایل بدو او مایلت
- ۹ باز بشنو نکته‌ای از راز دل
- ۱۲ تا به گوشت در رسد آواز دل
 گر به گوشت در رسد آواز دل
- هی هی و هیهای آن شهبازِ دل
 [هر دو عالم پر بود ز آواز دل
- ۱۵ هر دو عالم طعمه شهبازِ دل]^۵
- ۱۸

۱. ق: کس

۲. ل: - گویم

۳. ق: - هر چه گویم از دل و از جان... مثنوی

۴. ق: تویی

۵. این بیت فقط در نسخه «ط» ضبط است چون در سبع المثنای بود در متن نقل شد.

- دل چه باشد صد چو خورشید جهان
پیش آن^۱ چون ظلمتِ دیجور دان
- ۳ گاه چون جام است لبریز شراب
گاه ناری کان جگر سازد کباب
- گاه مرآت است بهر روی یار
۶ گاه چون زلفِ سیاه تابدار
- گاه چون کوکب شود بهر خلیل
گاه گردد ماه و خور حکمِ جلیل
- ۹ دل چه^۲ باشد گاه رود و گاه^۳ شط
گاه بحر و گاه^۴ ماهی گاه بطّ
- گاه سیمرغ و سمندر گه هما
۱۲ گاه ظلّ حضرت آن رهنما
- دل چه^۵ باشد آتشین هنگامه‌ای
صد هزار آتشکده‌اش یک لقمه‌ای
- ۱۵ دل چه باشد موجّه بحر محیط
دل چه باشد گاه مرکب، گه بسیط
- دل چه باشد مهبطِ آثار و حی
۱۸ دل چه باشد جبرئیل و وجهِ وحی

۱. مصدر: او

۲. مصدر: چو

۳ و ۴. مصدر: گاهی

۵. ق: چو / همین طور موارد بعد تا آخر ابیات / مصدر: چو

- دل چه باشد گلستان دلبرم
- دل چه باشد بُلبُلِ دستان کرم^۱
- ۳ دل چه باشد طوبی و جنّات و حور
- دل چه باشد موسی و انوار طور
- آن دلی کز عشق مستی می کند
- ۶ نقد جسمش باد دستی می کند
- سر فرو نارد به جز معشوق را
- بر سر رایت ز ند سر طوق را
- ۹ منظر نور است و جای^۲ دلربا
- یعنی این جا^۳ خانه خاص خدا
- تو نگویی این سخن با این دل است
- ۱۲ کاین دلت از منزل آب و گل است
- جهد کن تا دل ببینی در مثال
- کان دل اوّل بود بعد از^۴ خیال
- ۱۵ گر دل را تو وصفش بشنوی
- از دل خود پاک بیرون می روی
- آن دلِ پیر است و جلش^۵ دار گوش^۶
- ۱۸ تا که وایابی پلنگِ نفس، موش

۱. ق: - دل چه باشد گلستان... کرم / ط: گرم

۲. مصدر: ایجان / ضبط متن صحیح است

۳. نسخه‌ها: جلش / وجل: ترس، بیم.

۴. ق: + و

۵. ط: گوش

۶. ق: حین

- سروران را این دل آمد قبله گاه
آن بود قلب و کیلان اله
۳ شاه مردان را اگر دانسته‌ای
قلب تاریکت بدو وابسته‌ای
آفتابی گشته‌ای بس بی‌قیاس
۶ هان مخور غم و مباش اندر هراس
روز محشر صد هزاران را شفیع
می‌نمایی بر همه عالم رفیع^۱
۹

فصل چهاردهم

در بیان اطوار سبع المثانی

- ۶ ای رونده راه معارف دقیق خدا و ای قویم بر صراط مستقیم هدی! بدان
که مشکل ترین معارف اسرار حضرت کبریا دانستن اطوار سبع المثانی است
به طریق عین الیقین، نه به طریق شنیدن به گوش که او^۱ را علم الیقین گویند.
- ۹ و این ضعیف به عنوان اجمال - چنانچه از^۲ کلام محققین اختطاف نمودم
- معروض می دارم، و او این است که باید دانسته شود چنانچه مکرر اشاره شد
که خدای تعالی به قدرت خود هر آنچه در آفاق خلق کرده^۳ در نفس انسان
تعبیه نموده؛ چنانچه فرموده است: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ
يَتَّبِعَنَ لَهُمَ اللَّهُ الْحَقُّ...﴾^۴؛ یعنی ما نموده ایم علامات خود را در آفاق و در^۵
نفس های^۶ ایشان تا ظاهر شود از برای ایشان حق.
- ۱۵ و اراده کامله اش چنان تعلق گرفته که صدرنشینان سرادق افلاک را که در
احاطه تسخیر او سبحانه اند، از راه جنسیت اثر خود را از عالم علوی به

- سهولت - از علم و اراده و مشیت و قضا و قدر که تعلق به فلک قمر دارد - بر خاک نشینان عالم سفلی رسانند؛ چنانچه^۱ می فرماید که: ﴿...وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۲.
- ۳ و چون او سبحانه خواهد که اظهار نزول فیوضات خویش در خور قابلیت و ظرف هر یک از ذرات کاینات که مرحمت نموده کند، می فرماید که:
- ۶ ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ﴾^۳.
- و قلب ایشان^۴ را خزائن اسرار و دفینه انوار غیر متناهیة خود قرار داده، و انسان است دربان آن^۵ بیت الله، و نیست در شهرستان وجود انسانی مگر یکی از آن خزانه، چنان که می فرماید - جلّت عظمته - : ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...﴾^۶.
- ۱۲ و چون آن خزانه راز حرم سرای بی نیازی است، غیر را دست انداز به او نیست؛ چنانچه^۷ عارف شیرازی فرموده است:

۱۵

۱. ق: چنان که

۲. اعراف / ۵۴: «و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده اند [پدید آورد]. آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان».

۳. ق: انزل

۴. مؤمنون / ۱۸: «و از آسمان، آبی به اندازه [معین] فرود آوردیم. و آن را در زمین جای دادیم، و ما برای از بین بردن آسمان مسلماً تواناییم».

۵. ق: انسان

۷. ق: اجل

۶. ق: - آن

۸. احزاب / ۴: «خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دول ننهاده است».

۹. ق: چنانکه

۱۸

نظم

مدعی خواست که آید به تماشاگه راز

- ۳ دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد^۱
و حقّ تعالی برای شأن و بزرگی انسان و تزاید یقین در این خاکدان
زمین، دل صاحبان^۲ دل را خلق نمود؛ چنانکه می فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ
۶ لَا بَنُونَ﴾ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۳. و دل را خانه خود^۴ و حرم سرای
خود^۵ شمرده، با آن که منزّه است از جا و مکان. و در حدیث قدسی است^۶:
«لایسعی أرضی و [لا] سمائی؛ بل یسعی قلب عبدی المؤمن»^۷. و نفس انسان
۹ را من جمیع الجهات - که به ضرورت عالم صغیر است - نمونه عالم کبیر
گردانید^۸، و تمام افلاک و انجم را به قدرت کامله در او^۹ پنهان کرد.
و همچنان که در^{۱۰} عالم کبیر به صورت هفت فلک و هفت کوكب سیار
به گردش و سیران آورد، و هر فلکی از افلاک به رنگی از نوری است، و این
۱۲ رنگ آمیزی به سبب قرب و بعد این افلاک به یکدیگر نموده، و همچنین
است روشنی در عالم باطن.

۱۵

۱. دیوان حافظ / ۶۹. ۲. ق: + جان

۳. شعراء / ۸۸ - ۸۹: «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی دهد * مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد».

۴. ق: - خود ۵. ق: خویش

۱۸

۶. ق: - است

۷. عوالی اللثالی، ج ۴ / ۷ و تذکرة الموضوعات / ۳۰: «نه زمینم و نه آسمانم نمی توانند مرا در خود جای دهند،

بلکه قلب بنده مؤمنم مرا در خود جای می دهد».

۸. ق: گردانیده ۹. ق: - در او

۱۰. ق: - در

- و چنان که آفتاب بر زجاجه متلونه^۱ متنوعه می‌تابد، و زجاجه از شعاع آفتاب نور یابد - به الوان مختلفه - خود^۲ بر امکنه محاذیه عکس اندازد، آفتاب جبروت به شعاع ملکوت بر اجرام شفّاف افلاک و کواکب می‌تابد، و از افلاک و کواکب بر طبقات مخصوصه هر کدام از کواکب به الوان متنوعه عکس می‌اندازد. و همچنین روشنی در عالم باطن انسان از اطوار سبعه.
- ۳
- ۶ پس به حقیقت این عالم صورت، عنوانی است از عالم باطن انسان که عالم معنی است، چنانچه جناب پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - فرموده است که: «الظاهر عنوان الباطن»^۳.
- ۹ و چون حقّ تعالی خواهد که انسان را از چگونگی هر دو عالم خبردار کند، دیده دل او را گشاید^۴ تا مشاهده نماید آن چیز را که از او غایب است، چنانچه در حدیث وارد است: «إذا اراد الله بعد خيراً فتح عینی قلبه؛ فیشاهد
- ۱۲ بهما ما كان غائباً عنه»^۵.
- پس حاصل می‌گردد به سبب آن مشاهده معرفت نفس او که مقدمه معرفت رب است، و بلند می‌گردد درجه او در نزد حقّ تعالی، هر چند در نظر
- ۱۵ خلایق پست‌تر نماید. و شمه‌ای از کیفیت تحصیل او این است که بیان می‌کنم و او این است که:

۱۸

۱. ق: ملتونه

۲. ق: + و

۳. بحار الانوار، ج ۶۹ / ۳۶۵ و ج ۷۳ / ۲۷۹: «ظاهر نشان دهنده باطن است».

۴. ق: بگشاید

۵. مستدرک الوسائل، ج ۵ / ۲۹۷ و عوالی اللّالی، ج ۴ / ۱۱۶: «آنگاه که خداوند برای بنده‌ای خیر و نیکی بخواهد چشمان قلبش را می‌گشاید، آنگاه با آن دو [چشم] چیزی را مشاهده می‌کند که از او پنهان بوده است».

- به مدد طالع مسعود که مظهر عنایت الهی است، باعث اخلاص و دوستی
 به دوستان خدا می شود، و به قوّت آن باعثه معنویّه طالب قابل صحبت و
 ۳ خدمت ایشان می شود، و از مقتضیات طبیعت حیوانی و مشتتهیات طینت
 نفسانی روی می گرداند. و به موجب: ﴿...تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا...﴾^۱، از
 جمیع مناهی و ملاهی باز گردد، و از حول و قوّه خود به مقتضای «موتوا قبل
 ۶ ان تموتوا»^۲ بیرون آید، «کالمیت بین یدی الغسال»^۳ خود را به صاحب کمال
 سپارد تا از حضيض کبر و ریا به اوج کبریا، و از مکان ناسوت به مکان
 جبروت و لاهوت رساند.
- ۹ و این طریق تربیت به حکم اکثریت چنان است که نفس طالب مبتدی را
 بعدِ تطهیر ثوب و بدن از تلویث معصیت به آب توبه و انابه پاک گرداند،^۴
 تخم مکاشفه و مجاهده و معاینه^۵ که ذکر اسمی از اسماء حسناى الهی است
 ۱۲ از تلقین صاحب اجازه به دست آورد، و به اهتمام تمام متوجّه می شود^۶
 چنانچه فرموده اند: «یا من اسمہ دواء و ذکره شفاء»^۷.
- و سعی باعث وصول به مقصد است، و سالک به نور و ضوئ ابیض الهی
 ۱۵ می رسد، که یکی از انوار اربعه عرش اعظم است، و آن مرتبه را عارفان طور
 اوّل گویند، و چون منتهای آفرینش جماد است و منتهای هر چیزی به ضدّش
-
۱. تحریم / ۸: «... به درگاه خدا توبه ای راستین کنید...».
۲. بحار الانوار، ج ۶۹ / ۳۱۷ و ج ۷۲ / ۵۹: «بمیرید پیش از آن که بمیرید».
۳. امثال و حکم، ج ۳ / ۱۸۶ (شرح گلشن راز / ۱۲۲): «بسان مرده ای که میان دو دست غسال قرار گرفته است».
۴. ق: + و
۵. ق: مشاهده و معاتبه
۶. ق: شود
۷. بحار الانوار، ج ۹۰ / ۶۱ و ج ۹۵ / ۶۷: «ای کسی که نامت داروست و یادت شفا».

- رسد؛ پس جماد به عالم روحانیات نزدیک‌تر است^۱ از حیوان و نبات.
- پس شروع ترقی انسان گذشتن از حیوان است و نبات، تا منتهی شود به
- ۳ جماد که قرب عالم جوهر است. و علامت ترقی کننده در طور اول دل، آن باشد که به قدر قوت جذب و سلوک پاس نفس، تحصیل ثمره آن شجره که نور ابیض است، در دل نماید، و پیکر او را فرو گیرد، و حواسش را از
- ۶ پریشانی بیرونی به جمعیت درونی میل دهد، و باعث ازدیاد شوق و رقتش شود. و جمعیت دنیا و هم‌نشینی^۲ اهلش بر دل او سرد گردد و پرهیزکاری پیشه کند، و رؤیای صادقه او بیشتر از چیزهایی است که به نار و روشنی‌ها و
- ۹ نور آفتاب و ماه نسبت دارد.
- و چون نفرتی از دنیا و اهلش در دل پیدا شود، در خلوت تنهایی پای عزلت به دامان توکل پیچد، و به عبادت و ذکر حق تعالی مشغول گردد، لیکن
- ۱۲ چون این امر برای او کلی نشده مستقیم بر آن حالت^۳ نتواند بود.
- و چون آن ثمره عبادت او که نور ابیض است به سبب ازدیاد عقیدت و صدق و یقین در حقیقت تحصیل خود و ذکر^۴ دوام و حرارت نفس، روی به
- ۱۵ اصفریّت نهاد و به کمال رسید، به طور دویم استیلاء یابد. و میل او به مهر مبدل گردد، و غالب حالاتش به عبادت و ذکر پیوسته باشد، و ملامت نفس امّاره او را مسلم گردد، و در شکست خود کوشش نماید، و دیده او از پس
- ۱۸ آینه دل ناظر گردد، و فرق میان^۵ دوست و دشمن به مجرد دیدن سیما هر

۱. ق: - و منتهای هر... است

۲. ق: نشین

۳. ق: حالات

۴. ق: + و

۵. ق: میانه

کس نماید.

- و چون بدین مقام استوار گردید، خوارق عادات در عالم رؤیا و سینه^۱ در
 ۳ آینه خویش مشاهده نماید؛ مانند پریدن بر هوا و گذشتن از آب. و بیشتر از
 چیزها که بر او^۲ کشف می‌گردد آن چیزی^۳ است که به هوا نسبت دارد؛ مثل
 وزیدن بادهای و حرکت درخت‌ها از نسیم و باد و مرغ‌های خوش‌الحان و
 ۶ مطربان خوش‌آواز.
- و نفس خبیث به اخلاق ذمیمه شیطانی و سبعی و بهیمی گرفتار است، و
 تا به صفات شیطانی گرفتار باشد اماره است، هرگاه از صفات شیطانی مبرا
 ۹ گردد لوامه شود، و لوامه چون از صفات سبعی^۴ معرا گردد ملهمه شود. و او
 وقتی که از صفات بهیمی مزگی گردد، مطمئننه شود.
- و در مقام نفس قبل التزکیه، ابلیس به تلبیس خواهد که نار خود را به
 ۱۲ صفت نور نماید، اما نتواند آن جهنمی خود را از کدورات پاک ساختن و از
 جهت فوقانی نمودن؛ از بهر آن که کدورت عین شیطنت است، و انفکاک
 چیزی از نفس خود محال است.
- و جهت فوق محل فیضان انوار متعالیه، و کدورت سفلیه با صفاء علویه
 ۱۵ مانعة الجمع است؛ و از جهت تحت هم ممنوع است؛ به اعتبار آن که خدا از
 آن کریم‌تر است که از یک جهت دو دشمن متوجه قلب بشوند.
- ۱۸ یک دشمن نفس انسانی است که از تحت قلب منبعث^۵ می‌شود - مثل

۱. سینه: پینکی، چرت

۲. ق: چیزها که او را

۳. ق: چیز

۴. ق: سبع

۵. ل: مبعوث

- ابری یا بخاری تحت قلب را فرا^۱ گرفته - و دشمن دیگر شیطان است، و در خود قلب هم راه ندارد، كما فی الحدیث القدسی: «قلب المؤمن حرم الله، و حرام^۲ علی حرم الله ان یلج فیہ غیره»^۳.
- ۳ و از چهار طرف قلب مؤمن حمله می کنند، چنانچه در قرآن از قول شیطان خبر می دهد که: ﴿ثُمَّ لَا یُنَبِّئُهُم مِّن بَیْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِّن خَلْفِهِمْ وَ عَن أَيْمَانِهِمْ وَ عَن شَمَائِلِهِمْ...﴾^۴، و شیطان را تصرف است در خیال انسان و این معلوم است.
- ۶ و در حدیث است که در یوم بدر شیطان کفار را بسیار در نظر مؤمنان جلوه می داد و مؤمنان را کم در نظر کفار، تا آن که جبرئیل^۵ او را طرد کرد. و این تصرف آن ملعون است در خیال انسان، و از جهات دیگر که تصرف می نماید^۶ گاه به صفت نور مکدر و گاه به صور دیگر مانند انسان و غیره.
- و لیکن وقتی که به صورت انسانی نماید به صور حسنه نتواند بود، و هر چند به مکر و تلیس همه اعضاء خود را خوب نماید، چشم خود را نتواند خوب نمودن، یا اعمی نماید یا اعور یا ازرق یا احول. علی کل حال چشم شیطان و دجال بی عیب نتواند بود.
- ۹ و باقی صفات شیطانی که در طور^۷ نفس اماره روی نماید جنیان باشند، متمثل به صورت انسان به غایت کریه منظر، یا به صورت سهمناک ثعبانی، یا

۱. ق: فرو

۲. ل: حرم

۱۸ ۳. بسنجید: بحار الانوار، ج ۶۷ / ۲۵: «القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیر الله» / «قلب مؤمن حرم خداست و بر حرم خدا حرام است که غیر او در آن وارد شود».

۴. اعراف / ۱۷: «أنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم».

۵. ق: +ع

۶. ق: +ع

۷. ل: - طور

سایر حشرات مهلکه، یا آتش‌های خراب‌کننده دخانی، با جامه‌های هولناک ملوٲ مکدر پر وحشت ظلمانی.^۱

- ۳ و فرق میان صفات شیطانی نفس اماره، و صفات سبعی نفس لوامه آن است که: اماره شریر است و فرماینده شرّ نیست^۲؛ یعنی ضالّ است و مُضَلّ نیست و در حالتی که اماره تبدیل یابد و لوامه شود، کوه‌ها نماید به غایت درشت^۳ و بی‌آب و بی‌سبزه و انواع سباع در این حال دیده شود.
- ۶ و ترقّی سالک در طور نفس به طریق تنزّل است، یعنی نفس اماره که در شهر بدون داروغه شیطان است، صفت ناریه بر او غالب است.
- ۹ و چون از صفات ناری تنزّل نماید و لوامه شود، صفت هوایی به او غالب شود.

- و چون از صفات هوایی تنزّل نماید و ملهمه شود صفت مائیه بر او غالب شود.
- ۱۲ چون^۴ از صفات^۵ مائی تنزّل نماید و مطمئنه شود، صفت تراپیّت بر او غالب شود و تمکین یابد، و به صفت وقار و تواضع و خضوع و خشوع موصوف گردد.^۶
- ۱۵

- و چون صفات شیطانی و سبعی و بهیمی به صفات انسانی مبدّل شده باشد، در این مقام اشخاص انسانی از مردم مؤمن و پرهیزکار و نیکوکار و اهل

۱۸

۱. مطالب این دو بند اخیر برگرفته از مفتاح اسرار حسینی / ۷۸۷ است.

۲. ق: شیرین است

۳. ق: درست

۴. ق: و چون

۵. ق: - صفات

۶. جهت تفصیل دیگری از این بحث بنگرید همان کتاب.

خیر و صلاح و طهارت، و کسانی که ارباب نفوس مطمئنّه باشند^۱ بسیار دیده شود، و چون نفس از اخلاق ذمیمه مزکی گشته، قابل خطاب: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾^۲ شود به امر: ﴿إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۳ مؤتمر شده، به دل که مربی اوست باز گردد، و به اخلاق حمیده مُحَلّی گشته، در سلک قوای روحانی به حکم: ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾^۴ داخل و منسلک گردد.

۶ و چون از صفات خود فانی و به^۵ صفات دل باقی گشت، او را دل دانیم و دیگر نفس نخوانیم. و چون از ملکوت ارضی به ملکوت سماوی ترقی نمود، ابواب^۶ سماوات به روی وی^۷ گشود، و^۸ به موجب: ﴿وَادْخُلِي ۹ جَنَّتِي﴾^{۱۰} از اهل جنان گشته و به سعادت نجات فایز شده، و نجات واقعی انسان بر این نهج میسر می شود.

و چون مَهر سالک از اصفریّت میل به احمریت نمود، او را نور ملّت

۱۲ گویند، و^{۱۱} چون احمریت افزود او را نور ارغوانی نامند، و عارفان او را طور سیم^{۱۲} نامند.

و^{۱۳} مقام محبّت^{۱۴} است که معشوق را از گرمی خواهش خود مخبر

۱۵

۱. ق: باشد

۲. فجر / ۲۸: «خشنود و خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد».

۳. فجر / ۲۹: «و در میان بندگان من در آی».

۴. ق: - ابواب

۵. ق: او

۶. ل، ط: - و

۷. ق: فادخلی

۸. فجر / ۳۰: «و در بهشت من داخل شو».

۹. ل، ط: - و

۱۰. ق: - و

۱۱. ل، ط: - و

۱۲. ق: - و

۱۳. ق: - و

۱۴. ق: محب

۱۸

سازد، که: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۱، و در حدیث قدسی است: «حَتَّىٰ احِبَّهُ فَاذَا احببته»^۲. و به اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده^۳ - یعنی حکمت و عفت و عدالت و شجاعت و سخاوت و کرم و جود و سماحت و احسان و لطف و عطا و مروّت و وفا و محبّت و رفق و شفقت و عفو و مرحمت و تواضع و حلم و حیا و بشاشت و ورع و تقوی و عبادت و طاعت و غیرها - متّصف گردد.

و چون دل بدین^۴ صفات موصوف گردد، به صیقل ذکر اقدس الهی زنگ غبار کدورت علایق و عوایق از آینه دل زدوده شود، و انواع روح و صفا و نور و ضیا روی نماید، اخلاق حمیده جبلی و اوصاف پسندیده اصلی در صور معدنیّات شریفه و جواهر نفیسه دیده شود.

مثلاً اگر نقره بیند صفت صدق باشد، و زر اخلاص، و مروارید حقایق توحید، و شاید نقره مسکوک رواج و شهرت، و زر وقار و تمکین و عزّت باشد، و شمع اثر نور شریعت باشد^۵، و چراغ اثر نور طریقت. یا در لباس محسوسات علوی نوری مانند شهب ثواقب^۶ و ماه و کواکب دیده شود، و آن نور منور به حسب قابلیت و استعداد سالک، و قوّت و ضعف مزاج، و صحّت و سقم دماغ، و حضور و تفرقه خاطر، در قلت و کثرت و

۱۸

۱. مائده / ۵۴: «خدای آنان را دوست دارد و آنان خدای را».

۲. بحار الانوار، ج ۶۱ / ۱۴۸ و ج ۷۰ / ۲۲: «تا این که او را دوست می‌دارم و وقتی او را دوست داشتم».

۳. ط: بسندیده

۴. ق: به این

۵. ق: - باشد

۶. ط: ثابت

صغر و عظم تفاوت^۱ نماید.

- و چون سالک اهل صفا و نوربین شد، نور طاعات و عبادات و اخلاق و صفات مرضیه مشاهده نماید؛ مانند نور وضو و نور نماز و نور ذکر و نور روزه^۲ و نور حجّ، و نور تکبیر و نور تهلیل و نور تمجید و نور سایر عبادات، و نور ارادت و نور انابت و نور زهد و نور توکل و نور قناعت و نور صبر و نور شوق و نور ذوق و نور عشق و نور محبت و نور سایر اخلاق و صفات روحانی، هر نور^۳ به کیفیت و خصوصیتی ممتاز از نور دیگر دیده شود.
- و در این طور می باید سالک به یقظه آن چیزی را که مخفی بود در عالم سنّه، و به جهت متعذر^۴ شدن از مائده معنوی، به سبب جوع کلی آن بدن مستغنی از غذای عنصری، عیسی صفت هر لحظه^۵ میل سماوات نماید، و عروج او^۶ را میسر گردد.
- و چون دل از هلاکت کفر و ضلالت ریمیده به حیات ایمان و معرفت رسد، و مرض نفاق و شقاق به صحّت صلاح و وفاق مبدّل شود، و از خواب غفلت به سبب: «موتوا قبل ان تموتوا»^۷ انتباه یابد، و از عماء محبت دنیا به بصیرت ارادت اولیا و بی اعتباری حطام دنیا وصول یابد، و پنبه غرور از گوش دل به رعایت^۸ اوامر و رعایت اشارات معنوی بیرون آورد، و از بکم رعونت

۱. ل، ط: متفاوت

۲. ق: - و نور روزه / ط: + و نور زکات

۳. ل: نوری

۴. ل: معتدی

۵. ط: + وجودش

۶. ق: آن

۷. بحار الانوار، ج ۷۲ / ۵۹: «بمیرید پیش از آن که بمیرید».

۸. ط: - رعایت

و ریا مبراً گشته، پیوسته به ذکر الهی مشغول باشد و صفای دل زیاد^۱ شود.
تا این که بدین^۲ طور استیلا یافت، صاحب ولایت او را به طریق و خوب
از این طور به طور چهارم دهد، و او را از آن ورطه نجات بخشد، و آینه^۳ او را
به زنگار لقمه گیرد، و آنچه او دیده و دانسته از یاد او ببرد. و^۴ چون پرده
زنگار در پیش نظر آن سالک کشد، سالک چنان داند که آنچه دیده است اگر به
خاطر^۵ داشته باشد گویا^۶ در خواب دیده است، چنانچه سالکی در این حال
گفته است:

بیت

وقت است که آینه به زنگ آلایم
بی رنگی خویش را به رنگ^۶ آلایم
تا در خور هم صحبتی خلق شوم
آن صلح کل خویش به جنگ^۷ آلایم
و اگر از کوشش و مجاهده و ماند^۸ به جهت افشا نمودن سر و کرامات
فرعون روی زمین گردد.

نظم

کرامات تو گر در خود نمایست
تو فرعونی و این دعوی خدایست

۱۸

۱. ق: زیاد

۲. ق: زیاد

۳. ل: خواطر

۳. ق: - و

۴. ق: زنگ

۵. ق: کجا

۵. ط: وایماند

۷. ل: چنگ

از آن روی که کرامات کلی در نزد معصوم مفترض الطاعة واجب العظمة است، و بی اجازه ایشان بی ادبی و جسارت به حضرت ایشان است؛ چه^۲ ایشان مثل گل اند و بوی گل با ایشان است، و پیروان ایشان مثال همنشینان گل اند که بوی گل عارض ایشان شده^۳؛ پس خارق عادات از غیر^۴ ایشان کَلّی نباشد، و افشای او را نیز عاقبتی نباشد. و این مقام حدّ وسط صراط مستقیم و

۶ مقام هادیان سیل کعبه حقیقی است.

و نور مشهود در این مرتبه به رنگ سبز است، و از برای غیر اهل^۵ ملت اسلام، به سبب ریاضت، صفا میسر است، لیکن ایشان را صفای قلب مشکل

۹ دست بدهد، لهذا بی نصیب و بی بهره باشند از نجات اخروی.

و ایشان را طور دل نخواهد بود، و سیر ایشان در مقام نفس باشد، و به مقام دل^۶ نمی رسند، و خوارق عادات ایشان به صفای بدن است؛ نه به صفای

۱۲ قلب، چون نمود صورت در آب غیر مطهر، و خطرات مهلکات^۷ بسیار در راه است.

از آن جمله مرئی می شود به دیده قلب او نوری که مشتبه است به نور

۱۵ حقیقی، و سالک گاه هست که در این مقام می ماند و ترقّی نمی کند، بلکه به تدریج روی به تنزل می نماید، و داخل اهل استدراج می شود، و شک نیست که هر فلزی را که سعی در صیقل کاری او نمایند روشن گردد، و عکس اشیاء

۱۸

۱. ل: بی
 ۲. ق: چو
 ۳. ق: - شده
 ۴. ل، ط: - غیر
 ۵. ق: - اهل
 ۶. ل، ط: دلی
 ۷. ق: - مهلکات

در آن پیدا شود.

نظم

- ۳ می‌توان آینه کردن جسم دل را ز ارتیاض
لیک سعی کن که گردد نقطه اسود بیاض
چه در حدیث وارد است که: «دل را دو نقطه است: یکی ابیض، و دیگری
۶ اسود، هر یک را امکان تزاید و تضاعف است، یکی به اعمال حسنه، و یکی
به اعمال سیئه، و استیلاء هر یک به دیگری میسر است؛ پس اگر اسود استیلا
یافت و ابیض را پوشانید، صاحب آن قلب کافر گردد. و اگر ابیض مستولی
۹ شد، مؤمن حقیقی گردد»^۱.
- و چون سالک در این صراط مستقیم به دستیاری صاحب ولایت از این
طور گذشت - خود را به واسطه دایره نصف النهار حدّ مشترک رسانید، و میل
به قوس نزول نمود، از مقام استغنا درگذشت، و فروتنی اختیار نمود، که ابتداء
۱۲ سیر فی الله است - به^۲ یقین که دل را از خطر بازگشت رهانید، و به مقام
عبدیت حقیقی رسانید.
- ۱۵ و چون سالک بدین مقام^۳ تمکین متمکن گردد، و^۴ کشف کلی او را روی
نماید، و حجاب از پیش نظر او برخیزد، و یقین بی آفت او را حاصل گردد، و

۱. بسنجید: مجموعه ورام، ج ۱ / ۹۴: «قال امیر المؤمنین (ع) الایمان یبدو فی القلب نکتة بیضاء، کما ازداد الایمان ازداد ذلك البیاض، فاذا استکمل العبد الایمان ابیض القلب کله، وان النفاق لیبدو فی القلب لمعة سوداء کما ازداد النفاق ازداد ذلك السواد، فاذا استکمل النفاق اسود القلب کله».

۲. ل، ط: - به ۳. ق: - مقام

۴. کذا در نسخه‌ها / «و» زائد است و مخلّ معنی است.

حرکت تواجد و وجد که حرکت بی‌اختیاریست از او رفع گردد، چنانچه عارفی فرموده است:

نظم ۳

می‌نهفتم رازها از عشق او در دل ولی

بعد از آن، آن آیت نازل نمی‌دانم چه شد

۶ مطربا بسیار دلگیرم بجنبان تار را

کان سماع و وجد صاحب‌دل نمی‌دانم چه شد

و از آن مستی او را رجوع به هشیاری دهند، و این است تلوین بعد از

۹ تمکین.^۱ و آن کامل آزاد از مراد خود شده، بندگی حق او را مسلم گردد، و این

مقام را عارفان کامل و سروران قابل طور پنجم گویند، و نور سبز مشهود دیده روح سالک گردد.

۱۲ و رب حقیقی آن بنده را قابل خطاب: ﴿و لما قام عبدالله﴾^۲ گردانیده، قد

و^۳ قامت معنی او را چون سرو بوستان هدایت راست نماید، و نخلِ رطب

حقیقت او را پربار گردانیده بر پای دارند، و به صلات حقیقت حاضر

۱۵ گردانیده، و^۴ نصاب جمال حضرت معشوق و زکات لقای باب‌های رحمت

محبوب را به وساطت او به^۵ اهل استحقاق رسانند. و پیکر معنوی او را به

۱۸ ۱. کذا / صحیح: تمکین بعد از تلوین. تلوین در نزد اهل عرفان دارای سه مرتبه است، تلوین تجلی ظاهری در

مرتبه آثار اسماء الهی؛ تلوین تجلی باطنی در اثر تعاقب احکام تجلیات الهی؛ تلوین تجلی جمعی در اثر

حصول برزخ بین ظاهر و باطن. بنگرید: لطائف الاعلام / ۱۸۰ - ۱۸۲.

۲. جن / ۱۹: «چون بنده خدا بپا خاست».

۳. ق: - قد و

۵. ق: با

۴. ق: - و

شش جهت منور و مزین به انوار حقیقت گردانیده، و^۱ عاشق بی واسطه حواس به وصال معشوق رسد، و این را عرفای حقیقی به اصطلاح خود طور ششم گویند.

۳

و چون عاشق را^۲ در این نشأه به جز معشوق چیزی^۳ منظور نتواند شد، بلکه معشوق است هم چنان که خود با خود عشق می باخت، و غیر خود چیزی نمی شناخت. و در این مقام نور خرد مثل دیده ظاهر است نسبت به آفتاب. یعنی چنانچه شعاع آفتاب دیده را خیره^۴ و ضعیف و تاریک می گرداند، تجلی نور الهی - که وجود انبساطی باشد - دیده عقل را تاریک می سازد.

۹

و در هنگام ظهور آن، نور عقل^۵ به حکم: «المحدث اذا قرن بالقديم لم يبق له اثر»^۶ در ظلمت آباد عدم متواری می شود، چنانکه غایت قرب مرئی نسبت با^۷ دیده ظاهر سبب تاریکی بصر و عدم ادراک مبصر می گردد، نسبت با دیده باطن نیز همین حکم دارد.

۱۲

و چون سالک راه الله به سیر الی الله از مراتب انوار تجلیات انوار اسما و صفات عبور نمود^۸، و مستعد تجلی وجود انبساطی گردید، آن نور تجلی به رنگ سیاه متمثل می گردد، و از غایت نزدیکی که سالک را به حسب معنی و

۱۵

۱۸

۰۲.ق: - را

۰۴.ق: + می کند

۰۱.ق: - و

۰۳.ق: خیری

۰۵.ق: + و

۰۶. امر حادث (مخلوق) اگر قرین قدیم (خدایوند) شود اثری از او باقی نمی ماند.

۰۸.ق: نموده

۰۷.ق: به

حال حاصل شده است، دیده بصیرت تاریک می‌شود،^۱ از ادراک قاصر می‌گردد.

نظم ۳

عمری به آرزوی تو بودم ولی چه سود

جانم چو^۲ دید روی تو کلی ز دست شد

۶ و چون از غایت نزدیکی، تاریکی در دیده می‌آید و ادراک نمی‌نماید،

فرموده‌اند:

نظم

۹ سیاهی گر بدانی نور ذات است به تاریکی درون آب حیات است^۳

سیاهی و تاریکی به یک معنی است؛ یعنی سیاهی که در مراتب

مشاهدات ارباب کشف و شهود در دیده بصیرت سالک می‌آید، نور ذات

۱۲ الهی است که از غایت نزدیکی، تاریکی در بصر بصیرت او پیدا آمده؛ در

درون آن تاریکی که مقتضی فناست، آب حیات بقاء بالله که موجب حیات

سرمدیست پنهان است.

نظم ۱۵

هر کوه بدین مقام جا کرد دعوی قلندری خطا کرد

این فقر حقیقی است الحق این جاست سواد وجه مطلق

۱۸ شمشیر فنا در این نیام است آن نور سیه در این مقام است

۲. ق: چه

۱. ط: + و

۳. گلشن راز / ۱۵، ش ۱۲۴.

طاووس تو پر بریزد این جا سرچشمه کفر خیزد این جا
و باید دانست که مراد به این فنا که اولیا را به حسب حال دست دهد، نه
آن فنای علمی است که جماعت عارفان را که نه از اهل شهود و حال‌اند
حاصل است با وجود بقای عین و صفت ایشان.

نظم

۶ ای که اندر چشمه شور است جات
تو چه دانی شطّ و جیحون و فرات
و حقّ آن است که اظهار این مراتب نزد طایفه‌ای که نه از ذایقان حال‌اند،
موجب زیادتی ستر و خفا می‌گردد، و به گفت و شنید اطلاع به آن نمی‌توان
یافت.

بیت

۱۲ هر که غرق بحر وحدت شد خبر دارد ز ما
ورنه حال ما چه داند هر^۱ که او بر ساحل است
و در این حالِ فنای مدرک در مدرک، ادراک شعوری نمی‌ماند، و از
۱۵ غایت اتّحاد معنوی و قرب نور بصر نمی‌ماند، و مبصر و بصیرت نیز
نمی‌ماند، و نور سیه که از غایت افراط قرب است قبض نور بصر می‌کند، و
بصیرت در آن حال بی‌ادراک می‌شود. زیرا که چنانچه غایت ظلمت و افراط
۱۸ بُعد موجب خفا و عدم ظهور می‌شود، همچنین کمال نوریّت و افراط قرب
موجب خفا می‌شود، و نور محض و ظلمت محض مرئی نمی‌شود، و آنچه

مرئی می شود نور مخلوط به ظلمت است که مسما به ضیاء است، و ظهوری که نسبت به مخلوقات واقع است نسبت به عالم اسما و صفات است، و الاصل وجود انبساطی با بساطت صرفه هرگاه تجلی فرماید، کثرات به نهایت ظلمت اصلی خود که عدم است عاید گردند، و بی شعور و ادراک شوند.
مصراع^۱:

۶ «نظر بگذار کاین جای نظر نیست»

زیرا که نظر امر نسبی است. و منتسبین که ناظر و منظور است می طلبند^۲، و این مقام نظر نیست؛ چه آن جا مرتبه فنا و محو تعینات و رفع اثنیات^۳ است^۳، و ظهور وحدت اطلاقی است، چنانچه^۴ از جمیع صفات حتی العلم و الحیات منخلع گردد، و فناء فی الله که نزد محققان متداول و متعارف است عبارت از چنین محوی است.

۱۲ و چون به بقاء بالله برسد، دل او^۵ به شرف علم و حیات مشرف گردد بی مثالی و لونی و صورتی، و نور الأنوار بی رنگ و بی نهایت باشد، و خود را در این مقام به صفات الوهیت متصف بیند، اگر: «من رأنی فقد رأی الحق»^۶ گوید، حق گفته باشد. و نص قاطع کلام الله بر این معنی شاهد است که حضرت موسی - علی نبینا و علیه الصلوة و السلام -^۸ در شجره وادی ایمن،

۱۸ ۱. ل: شعر / ق: - مصراع
۲. ق: - و این مقام... است
۳. ق: برسد اول
۴. ق: - من رأنی فقد رأی الحق
۵. ق: - بی
۶. بحار الانوار، ج ۵۸ / ۲۳۴: «هر که مرا بیند، حق را دیده است»
۷. ق: موسی علیه السلام

نور تجلی مشاهده نمود، و از شجره در آن حین که مظهر تجلی بود^۱ نداء:
﴿...إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ...﴾^۲ شنود.

۳ این قصه در قرآن مجید مکرر مذکور است، کما قال حکایة عن موسی -
علیه السلام - : ﴿...قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ
جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي
الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۳ ۴.

۶ و چون حضرت موسی - علیه السلام - نور تجلی در شجره دید، و نداء
﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾^۵ از شجره شنید، یقین به او شد که شجره مظهر تجلی است، و
﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾ سخن حق تعالی است.

۹ بنا بر این مقدمه، شجره وجود انسانی که اشرف و اکمل از نشأه معدنی و
نباتی و حیوانی است، اگر مظهر تجلی شود عجب نباشد، و حدیث قدسی:
«لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احببه، فإذا احبته كنت سمعه و بصره و
۱۲ يده و رجله و لسانه، فبى يسمع و بى يبصر و بى يبسط و بى ينطق»^۶ دلیل

۱۵ ۱. ق: بودند

۲. قصص / ۳۰: «... منم، من، خداوند، پروردگار جهانیان...».

۳. ق: - رب العالمین

۴. قصص / ۲۹ - ۳۰: «به خانواده خود گفت: [اینجا] بمانید، که من [از دور] آتش دیدم، شاید خبری از آن یا
شعله‌ای آتش برایتان بیاورم، باشد که خود را گرم کنید. * پس چون به آن [آتش] رسید، از جانب راست وادی،

۱۸ در آن جایگاه مبارک، از آن درخت ندا آمد که: ای موسی، منم، من، خداوند، پروردگار جهانیان».
۵. ق: - و چون حضرت... الله

۶. بسنجید: فتح الباری، ج ۱۱ / ۲۹۵ و بحار الانوار ج ۵ / ۲۰۷: «دائماً بنده با نوافل و مستحبات به من نزدیک
شود تا آن که او را دوست می‌دارم، و نگاه که او را دوست داشتم من گوش و چشم و دست و پا و زبان اویم پس به
من می‌شنود و می‌بیند و به وسیله من می‌گیرد و سخن می‌گوید».

صریح است بر این که^۱ بنده به کثرت طاعت و عبادت و مجاهدت و ریاضت مظهر تجلی و متخلّق به اخلاق الله می شود.

۳ و حدیث نبوی: «اتَّقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۲ مؤید همین معنی است، که دیده بصیرت مؤمن هرگاه منور به نور الهی گردید، بر مغیبات تطلع تواند نمود.

۶ و جمیع کاملان نوع انسان را^۳ که ارتکاب ریاضات شاقّه می نمایند، مقصود آن است که دیده دل را به نور کشف و شهود منور سازند تا از تجلی بهره توانند برد؛ و اگر به دیده حسّی مشاهده جمال حضرت ذوالجلال میسر شدی، هر که دارای^۴ حسّ است از مؤمن و کافر، توانستی مشاهده آن جمال نمود. نعم ما قیل:

نظم

۱۲ گر بدیدی چشم سر آن شاه را پس بدیدی گاو و خرالله را^۵
همه کس مشاهده و ادراک نتوانند کرد؛ مگر کسی که بصر او به نور بصیرت منور و مؤید گردد از جهت او میسر است، لیکن از این نوع تجلی رؤیت حسّی لازم نیاید، به شهادت شاهدین.

۱۵ یکی: آن که اگر در آن وقت کسی از ارباب حاسّه باصره باشد نمی بیند.
دوم: آن که اگر آن صاحب تجلی در آن وقت حاسّه باصره را ببندد، همچنان که باصره گشاده می دید، بسته هم می بیند، و در این وقت چشم سر

۱۸

۱. ق: آنکه

۲. بصائر الدرجات / ۳۷۵ و کافی، ج ۱ / ۲۱۸: «از زیرکی مؤمن بهره یزید چه او با نور خداوند می نگرد».

۳. ق: - را

۴. ق: در

۵. مثنوی معنوی، دفتر ۲ / ۶۵: «بدیدی حس حیوان شاه را».

مغلوب چشم دل شده است.

بنابر این معنی معین شد که آن بصیرت است که از روزن بصر می بیند و بی روزن بصر هم می بیند. و لهذا ورد فی الحدیث القدسی: «لا یسعی أَرْضی و لا سَمائی و و لکن یسعی^۱ قلب عبدی المؤمن»^۲. و فی حدیث آخر: «قلب المؤمن عرش الله الأعظم»^۳. و فی مناجات امیر المؤمنین: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک»^۴. و قال - علیه السلام - : «و لکن رأته القلوب بحقایق الایمان»^۵.

و وقتی که چشم سر مغلوب چشم دل شد، چشم سر هم مطلق بین می شود، و گوش سر هم مغلوب گوش دل می شود، و چشم سر از مقیدبینی خلاص می شود.

و در مناجات خائفین از مناجات خمسة عشر وارد است: «و لا تحجب مشتاقیک عن النظر الی جمیل رؤیتک»^۶.

۱۲ در مناجات مطیعین^۷ فرموده است: «الهی فاسلک بنا سبل الوصول الیک، سیرنا فی أقرب الطرق للوفود علیک، قرّب علینا البعید، و سهّل علینا العسیر

۱۵ ۱. ق: سعی

۲. عوالی اللتالی، ج ۴ / ۷، تذکرة الموضوعات / ۳۰ و فیض القدر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۲ / ۶۲۹: «و أمّا حدیث ما وسعی... فلا اصل له»، «نه زمین و نه آسمان گنجایش مرا ندارد، لکن قلب بنده مؤمنم مرا در بر می گیرد».

۳. کشف الخفاء، ج ۲/ ۱۰۰: «قلب مؤمن عرش اعظم الہی است». / بسنجید: بحار الانوار، ج ۵۵ / ۳۹.

۱۸ ۴. بحار الانوار، ج ۹۴ / ۹۹: «معبودا! مرا به کمال گسستن از خلق و پیوستن به خودت رسان و دیده قلبمان را با فروغی که بدان تو را مشاهده کنند، روشن فرما» (ترجمه زبده مفاتیح الجنان).

۵. بحار الانوار، ج ۴ / ۲۷: «لکن قلبها اورا به حقیقت ایمان می بینند».

۶. بحار الانوار، ج ۹۴ / ۱۴۴: «و شیفتگان را از مشاهده جمالت ناکام مساز».

۷. ط: مریدین

- الشديد»^۱، الى ان قال: «و لك لا لسواك سهرى و سهادى^۲، و لقاءك قرّة عيني، و واصلك منى نفسى، و اليك شوقى، و فى محبتك و لهى^۳»^۴.
- ۳ و در مناجات محبين فرموده است: «فاجعلنا ممن اصطفتيه لقربك و ولايتك، و اخلصته^۵ لودك و محبتك، و شوقته الى لقاءك، و رضيته بقضاءك، و منحته بالنظر الى وجهك، و حبوته برضاك، و اعذته من هجرتك^۶ و قلاك»^۷ الى^۸
- ۶ ان قال: «يا من انوار قدسه لأبصار محبيه رائقة، و سبحات وجهه لقلوب عارفيه شايقة، يا منى قلوب المشتاقين و يا غاية آمال المحبين»^۹.
- و در مناجات متوسلين فرموده است: «و اجعلنى من صفوتك الذين
- ۹ احللتهم بحبوحه جنتك، و بواتهم دار كرامتك، و اقررت اعينهم بالنظر اليك يوم لقاءك»^{۱۰}.

- ۱۲ ۱. بحار الانوار، ج ۹۱ / ۱۴۷: «معبودا! ما را در راهى بر كه به آستانت رسد و ما را با نزديكترين راه به سرايت گسيل فرما. دور را براى ما نزديك كن و دشوارى را آسان».
۲. ط: سهارى
۳. ق: ولى
۴. پيشين، ج ۹۱ / ۱۴۸: «و تنها براى تو شب زندهدارى كنم و به خواب نرم؛ و ديدار تو ديدگانم را روشن سازد و وصال تو اميد دل و جان من است، به تو مشتاقم و در وادى دوستى تو سرگشته و حيرانم».
۵. ق: اخلصه
۶. ق: مجرد
۷. معبودا! ما را در شمار كسانى قرار ده كه براى مقام قرب و ولايت خود گزيدهاى و آنان را براى عشق و دوستى خالص گرداندهاى و به ديدارت شيفته و سينه چاك ساختهاى، به حكم و قضايست خرسند كردهاى و فيض ديدارت را به آنها بخشيدهاى و به رضوان خويش نويدشان دادهاى و از خشم و هجران خويش پناهشان دادهاى.
۸. ل: على
۹. بحار الانوار، ج ۹۴ / ۱۴۷: «اى آن كه تابش قدسش در ديدگان دوستانش در كمال در خشنديگى است و تجليات ذاتش دل عارفان را بيمناك سازد. اى آرزوى شيفته دلان و اى نهايت آرزوى دوستداران».
۱۰. بحار الانوار، ج ۹۴ / ۱۴۹: «و مرا از گزيدگان ساز كه ايشان را به ميانة بهشت در آوردهاى و در جاىگاه كرامت، جايشان دادهاى و ديدگان دلشان را به روز ديدار [در رستاخيز] به ديدارت روشن ساختهاى» (ترجمه زبدة مفاتيح الجنان در تمام موارد مناجاتهاى خمه عشر).

- و قریب به این مضامین در تتمه مناجات خمسة عشر و غیر ذلك از مناجات‌هایی که مأثور است، از ائمه اطهار - صلوات الله علیهم أجمعین - زیادہ از حدّ تحریر است. ۳
- مؤید تحقیق است حدیثی که در امالی صدوق - رحمه الله - می باشد. قال مفضّل^۱ بن عمر: «سمعت مولانا الصادق - علیه السلام - يقول فی ما ناجی الله عزّ و جلّ الی^۲ موسی بن عمران: یا بن عمران! کذب من زعم أنّه یحبّنی فاذا جنّه اللیل نام عنّی، ألیس کلّ حبیب محبّ^۳ خلوة، حبیبه‌ها أنا ذا. ۶
- یا بن عمران! مطلع علی احبّائی، فاذا جنّهم اللیل، حوّلت أبصارهم الیّ من قلوبهم، و مثلت نفسی بین اعینهم، یخاطبوننی^۴ عن المشاهدة، و یکلّموننی^۵ عن الحضور»^۶، الحدیث. ۹
- ابتداء تبدیل و تحویل^۷ از قلب است به بصر، و از روزنه بصر هم مکالمه و مشاهده می نماید. ۱۲

۱۵

۱. ل: مفضال

۲. ق: - الی

۳. مصدر: یجب / این ضبط صحیح تر است.

۴. ل: یخاطبون

۵. ل: یکلّمون

۶. امالی صدوق / ۳۵۶ مجلس ۵۷ و بحار الانوار، ج ۱۲ / ۳۳۰: «از سرورم امام صادق(ع) شنیدم که درباره

۱۸ گفتگوی خداوند با حضرت موسی بن عمران(ع) می فرمود: ای پسر عمران! دروغ می گوید، کسی که گمان دارد مرا دوست دارد و به هنگام شب می خوابد؛ مگر نه این است که هر عاشق دوستدار خلوت و تنهایی است، حبیب او منم این جا، ای پسر عمران! من بر عاشقانم آگاهم، هرگاه شب آنها را فراگرفت، چشمانشان از سوی قلبشان به طرف من می گردد، و من خود را در مقابل چشمان آنها قرار می دهم، با من رویارو گفتگو می کنند و چشم در رو صحبت می نمایند».

۷. ق: تحویل و تبدیل

نظم

همچو گل پیشت بروید او ز گل

۳ چون خیالی کو^۱ برآرد سر ز دل
و این روایت که در حدیث است که برای دوستان حق است، تجلی حق
است در مظاهر خلقیه، که آن تجلی را تجلی آثاری می‌گویند^۲ به آثار عرفا -
۶ رحمهم الله .

و از جمله تجلی آثاری است تجلی در شجره طور برای حضرت موسی
که آن آتش را موسی دید، و جمعی که با^۳ او بودند ندیدند، به اعتبار آن که
۹ چشم سر ایشان مغلوب دل نشده بود، و از مقیدبینی خلاص نشده بودند، آن
آتش را خودش دید و بس، و در آن دیدن اُنسی برای او حاصل شد، و لهذا
قال: ﴿إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا﴾^۴، من المولوی^۵:

نظم

آن بخت که را باشد کآید به لب جویی

تا آب خورد از جوی خود عکس قمر یابد [...] ۱۲
یا موسی آتش جوی^۶ آرد به درختی روی ۱۵
آید که برد آتش، صد صبح [و] سحر یابد^۷
و از جمله تجلی آثاری است که پیغمبر ما - صلی الله علیه و آله - فرمودند

۱۸

۲. ق: گویند

۱. ل: که

۴. قصص / ۲۹: «من آتش دیدم».

۳. ق: به

۶. ق: خوی

۵. ق: - من المولوی

۷. دیوان شمس تبریزی، مطلع غزل: «باران سحرخیزان...».

که: «رأيت ربِّي في ليلة المعراج في أحسن صورة»^۱. و أيضاً فرموده است: «وضع الله بظهري يده، فاحسَّ القلب حتى برد»^۲. و في الحديث القدسي: «من طلبني وجدني، و من وجدني عرفني، و من عرفني أحببني، و من أحببني عشقني، و من عشقني عشقته، و من عشقته قتلته»^۳، و من قتلته فعلى ديته، و من على ديته فأنا ديته»^۴.

و معلوم بوده باشد که چشم سرِ نبی و امام مطلق بین است، مثل چشم دل ایشان - بدون مغلوب^۵ شدن چشم سرِ ایشان - به اعتبار صفای ابدان ایشان. و مقام بسیاری از ارواح مؤمنین از مقام ابدان نبی و امام منبعث است، چنانچه از اخبار طینت ظاهر می شود، و این جا گنجایش ذکر آنها را ندارد، و من أراد فليراجع اليها.

و اما ارواح کُمل^۶ از اولیاء منبعث است، از شعاع ارواح نبی و امام - علیه السلام - لهذا حامل اسرار نبی و امام کل^۷ اولیا شده اند، و چون چشم سر امام مثل چشم سر نبی است، فرموده است حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله -

۱ . بسنجید: سنن الدارمی، ج ۲ / ۱۲۶ و کز العمال، ج ۱ / ۲۲۸: «در شب معراج پروردگارم را در بهترین صورت دیدم».

۲ . بسنجید: احتجاج، ج ۱ / ۱۷۹ و شجره طوبی، ج ۲ / ۳۰۶: «خداوند دستش را بر پشت من قرار داد تا بدان جایی که قلبم آن را احساس کرد و خنک شد».

۳ . ق: عشقه و من عشقه قتلته

۴ . بسنجید: جهت آخر حدیث منهج القوی، ج ۴ / ۳۹۸ (احادیث منوی / ۱۳۴): «هر کس مرا خواهد می یابد و هر کس مرا یافت می شناسد، و هر کس مرا شناخت دوستم می دارد، و هر کس دوستم داشت عاشقم می شود، و هر کس عاشق من شد عاشق او می شوم، و هر که را من عاشقش شدم می کشمش، و کسی را که کشتم خونبهایش بر عهده من است، و هر کس خونبهایش بر عهده من باشد من خونبهای او خواهم شد».

۵ . ط: منقلب

۶ . ل: کل

۷ . ط: کمل

- یا علی: «تسمع ما أسمع و تری ما أری»^۱.
- و معلوم بوده باشد که شیطان را تسلط بر انبیا و کمال اولیا نیست، قال الله
- ۳ تعالی: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...﴾^۲.
- و برا کابر مشتبه نمی شود تجلی حق، بل بر سالک ناتمام ممکن است که
- تجلی رحمانی با تلبیس شیطانی مشتبه شود. لهذا محققین^۳ قرار داده اند
- ۶ قاعده ای را^۴ که به سبب آن قاعده حق از باطل جدا شود، و آن قاعده از کلام
- حق تعالی معلوم می شود، که در حدیث امالی است، و ما^۵ حدیث را نقل
- نمودیم، و آن این است: «حولت أبصارهم الی من قلوبهم»^۶؛ یعنی تحویل و
- ۹ تبدیل می شود، چشم های ایشان به سوی من از قلب ایشان؛ یعنی ابتدای
- تحویل و تبدیل از قلب است.
- پس اگر تجلی داخل قلب شد، و چشم سر را آن تجلی فرو گرفت، به
- ۱۲ حیثیتی که از این روزن هم می بیند، آن تجلی رحمانی است. و رؤیت است، و
- شیطان را در قلوب مؤمنین راهی نیست، ما فی الحدیث: «قلب المؤمن حرم
- الله و حرام علی حرم الله ان یلج فیه غیره»^۷.
- ۱۵ و در کتاب بعضی اکابر مذکور است که شخصی در سجده بود، عارفی از
- او پرسید که: چه می بینی؟ آن مرد جواب داد که: خدا را در هوا می بینم که بر
- ۱۸
-
۱. بحار الانوار، ج ۱۴ / ۴۷۶: «می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم».
۲. حجر / ۴۲: «در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست».
۳. ق: + قاعده
۴. ق: - قاعده ای را
۵. ق: اما
۶. پیش از این گذشت.
۷. بسنجید: بحار الانوار، ج ۶۷ / ۲۵ و جامع الاخبار / ۲۸: «قلب مؤمن حرم الهی است، و بر حرم الهی حرام است که غیر او در آن راه یابد».

عرش نشسته است. آن عارف پرسید که: از چشم سر می بینی یا از چشم دل؟
آن شخص گفت که از چشم سر می بینم^۱، آن عارف گفت: آن شیطان است؛ نه
رحمان.

۳

و گاه باشد که بر سالک نوری ظاهر شود مثل نور وضوء، یا نور ذکر، یا
نور نماز، یا نور بعضی اولیاء و^۲ انبیاء، یا لوامع که عبارت از نوری است که
وارد می شود بر خیال، و از آنجا عکس می اندازد بر حسّ مشترک، و باصره آن
را می بیند، و گاه باشد آن نور زیاد باشد و خانه تاریک روشن می شود،
مجموع اینها و غیر اینها از انوار رؤیت نیست.

۹

و فرق میان انوار و تجلی به یکی از دو چیز قرار داده اند، یا فناء عارف، یا
علم به^۳ تجلی در حین تجلی، که یکی از این دو علامت در هر نشأه که بیابی
تجلی است.

۱۲

و تجلی را اقسام می باشد تجلی نوری می باشد، و تجلی صوری، و تجلی
ذوقی، و تجلی معنوی. ای بسا عالم های نور که دیده شود و آن تجلی نباشد؛
پس علامت تجلی به یکی از این^۴ دو چیز است که مذکور شد.

۱۵

و قاعده دیگر هم^۵ برای شناختن تلبیس شیطانی ذکر کرده اند، و آن^۶ آن
است که شیطان خود را به هر صورتی که بیاراید، یک نوع نقصانی در او
می باشد، یا احوال است یا اعور یا ازرق، یا در اعضای دیگر وی یک نوع

۱۸

۱. ق: - می بینم

۲. ق: یا

۳. ق: - به

۴. ق: آن

۵. ق: - هم

۶. ق: - آن

نقصانی خواهد داشت، و اگر به رنگ نور خودش را ظاهر کند^۱ صاف نخواهد بود، و یک نوع کدورتی در آن نور خواهد بود.^۲

۳ پس بر سالک است که باید همواره مراقب قلب باشد، و مراعات ادب با حقّ تعالی نماید، تا به تجلّی فایز شود، قال النبی - صلی الله علیه و آله - : «انّ لرّبکم فی ایّام دهرکم نفحات ألا فتعرضوا لها»^۳. فرموده اند:

۶ نظم

یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشی^۴

شاید که نگاهی کند آگاه نباشی^۵

۹ فاضل محقق مولانا عبدالرحیم دماوندی - رحمه الله - در رساله خود

بسیاری^۶ از وقایع خاصه^۷ خود را نوشته، یکی از آن جمله چون مناسب مقام است نقل می شود. فرموده است:

۱۲ «این فقیر از یک نحو نشستن بسیار راحت می بردم و محظوظ بودم، و آن

به این نحو بود که پای راست بر روی ران چپ می گذاشتم، و مشغول به مطالعه یا کار دیگر می شدم^۸، روزی به هیأت کذا به سمت قبله نشسته بودم و

۱۵ مشغول کاری می خواستم^۹ بشوم، تجلّی حقّ شد برین عاجز، به نحوی که بیان نمی توانم نمود.

۲. کذا / پیش از این، همین مطلب آمد.

۱۸ ۱. ق: + و

۳. بحار الانوار، ج ۷۱ / ۳۲۱: «در روزگارتان از ناحیه خداوندتان نفحاتی است، هان که از آن رو برنتابانید».

۵. ق: نباشید

۴. ق: نباشید

۷. ط: - خاصه

۶. ق: بسیار

۹. ل: می خواهم

۸. ق: + و یک

در همان حال دو زانو به ادب نشستم، و این حال استمراری به هم رسانید و حیا می‌کردم که با عیال خود مقاربت کنم، و از آن وقت ترک نمودم آن نوع جلسه^۱ را، و گاهی بر سییل سهو تا اراده می‌نمایم که به آن هیأت^۳ بنشینم، دفعه^۲ آن حال عود می‌کند، الحمد لله رب العالمین کما هو أهله و مستحقه^۲،^۲ انتھی کلامه^۳.

و محقق سابق فرموده است که: «هر کس قائل شده است که رؤیت حق^۶ تعالی محال است، حق گفته است. و هر کس قائل شده است که رؤیت حق ممکن است در دنیا یا عقبا، بلکه واقع است برای جمعی در نشأتین هم حق^۶ گفته است.^۹

و هر یک از طوایف مذکور دلیل دارند از عقل و از^۴ نقل، که ظواهر آیات و اخبار است، و عارف کامل به همه قائل است، به نحوی که بیان می‌شود
 ۱۲ این شاء الله.

اما امتناع رؤیت حق تعالی نظر به مرتبه احدیّت است که در حجاب عزّت است به اتفاق کلّ، که در آن مرتبه لا اسم و لا رسم و لا نعت است، بلکه مجهول مطلق است نظر به غیر او - سبحانه - و نظر به این مرتبه است که سؤال
 ۱۵ کردند از پیغمبر خدا^۵: آیا خدا را در شب معراج دیدی؟ جواب فرمودند که نور است، کجا می‌بینم. و ادله‌ای که بر امتناع ادراک دلالت^۷ کند در کتب قوم

۱۸

۲. بر این مطلب در مفتاح اسرار حسینی دست نیافتیم.

۴. ق: - از

۶. ق: - دلالت

۱. ق: نشستن

۳. ل: کلمات

۵. ق: + ص

مسطور است.^۱

- ۳ اما^۲ امکان رؤیت حقّ نظر به ظهور احدیّت است در مظاهر اسما و صفات و در مجالی افعال، و نظر به این مرتبه است که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند، بعد از سؤال از رؤیت: «رأیت ربّی بنور ربّی»^۳. و رؤیت بصری ممتنع است به اعتبار ادله‌ای که در کتب قوم مذکور است.
- ۶ و دو دلیل که در کتب قوم مذکور نیست در این جا بیان می‌نمایم، یک دلیل به طریق حکمت و دلیل دیگر به ذوق اهل عرفان.
- ۹ اما دلیل به طریق اهل حکمت این است که ادراک به هر نوع که بوده باشد، خواه ادراک عقلی و خواه ادراک خیالی یا توهمی یا ادراک بصری، موقوف است که ادراک‌کننده یک نحو احاطه به آن شیء مدرک بکند، تا آن شیء مدرک شود، و حقّ تعالی محیط است نه محاط: ﴿...وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^۴.
- ۱۲ و اما دلیل به ذوق اهل عرفان، این است که بصر مقیدبین است و عاجز است از دیدن مطلق، و حق تعالی مطلق است، لهذا حقّ تعالی مرئی نمی‌شود.^۵

۱۸ ۱. بنگرید: علاقة التجريد، ج ۲ / ۷۷۰ - ۷۷۷ و شرح تجريد القوشجی / ۳۲۷.

۲. ق: و اما

۳. بسنجید: بحار الانوار، ج ۸ / ۱۲۷: «إني قد نظرت بنور ربّي» / «پروردگارم را به نور پروردگارم دیدم».

۴. نساء / ۱۲۶: «و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد».

۵. ق: + و

نظم

نقص از طرف ماست ندیدیم گر آن را

- ۳ چشمی که بود لایق دیدار نداریم
و قائلین به امتناع رؤیت، آیات و اخبار را تأویل می‌کنند به معنی
انکشاف قلبی، و به زیادتى انکشاف قلب حمل می‌کنند اخبار را. قال امیر
المؤمنین - علیه السلام - : «لا تدرکه العیون بمشاهدة الأبصار^۱ و لکن تدرکه^۲
القلوب بحقایق الايمان»^۳، این معنی که مذکور شد با حدیث صحیح حق
است.
- ۹ اما اخبار بسیار هست^۴ که آنها قبول این تأویل را نمی‌نمایند، و اگر به
طور محققین اولیاء الله گذاشته شود، اخبار و آیات^۵ همه بر ظاهر خود
خواهد بود، و او آن است که باید ارتکاب به^۶ ریاضات شاقه نمود تا دیده دل
به نور کشف و شهود منور گردد، تا از تجلی بهره تواند یافت»^۷.
- ۱۲ و گفته است - رحمه الله تعالى^۸ - «اما رؤیت مؤمنان حق را در آخرت،
تحقیقش^۹ آن است که رؤیت واقع است، نه به نحوی که در دنیا بر کمال اولیا و
انبیا حاصل است، که آن تبدیل و تحویل چشم سر اولیاست به چشم دل. که
چشم سر در وقت تبدل و تحویل از جهت بینی خلاص می‌شود، و دل از

۱. ط: العیان

۳. بحار الانوار، ج ۴ / ۵۲: «چشم‌ها با مشاهده دیدگان بدان نمی‌رسند ولی قلب‌ها با حقایق ایمان بدان
می‌رسند».

۴. ل، ط: است

۵. ق: - به

۶. ق: - تعالی

۷. مفتاح اسرار حسینی / ۶۴۷ - ۶۴۸.

۹. ق: تحقیق

- روزنه چشم سر هم می بیند، و این رؤیت است، و بی روزنه هم دل می بیند.
- و رؤیت^۱ در آخرت به معنی زیادتی انکشاف قلبی فقط هم نیست که
- رؤیت قلبیه^۲ باشد؛ چنانچه اکثر علمای ظاهر فهمیده اند. بلکه رؤیت در ۳
- آخرت رؤیت قلبیه است یا رؤیت بصریه، بدون مقلوب شدن بصر به
- بصیرت، چنانچه بر^۳ اولیاء در دنیا بوده است با تبدیل؛ بلکه بصر در آخرت به
- تنهایی بهره از رؤیت می برد به این نحو که تصفیه ای در بشریت می شود. و ۶
- این قوت^۴ که در بصر است متبدل می شود به قوت^۵ دیگر، و بصر از
- جهت بینی خلاص می شود، و مثل دل می شود^۶، بدون این که بصر مغلوب دل
- شود»^۷. ۹
- و کلامی از فصوص معلّم ثانی شاهد بر مطلب حکایت نموده، بعد از او
- گفته: «خلاصه کلام این است که این بدن را عود می فرمایند^۸، اما نه به این
- کثافت؛ بلکه این بدن عود می شود در کمال لطافت و صافی، که اگر به این ۱۲
- کثافت عود شود جنت که سقفش عرش رحمان است - چنانچه^۹ در حدیث
- است، و عرش رحمان فلک تاسع است پس جنت - پر از کثافت و نجاست^{۱۰}
- خواهد بود. ۱۵

۱. ل: رؤیات

۲. ل: قلبه

۳. ق: برای

۴. ط: قوه

۵. ط: قوه

۶. ل: - و مثل دل می شود

۷. مفتاح اسرار حسینی / ۶۵۷ - ۶۵۸.

۸. چنین مطلبی به صراحت در فصوص دیده نمی شود. بسنجید: فصوص الحکم / ۸۲.

۹. ق: چنانکه

۱۰. ق: نجات

- نه^۱ چنین است، اجسام عود می نمایند^۲ در کمال لطافت، و اغذیه هم در کمال لطافت است. در حدیث است که آنچه اهل جنت می خورند، به عرق لطیف خوشبو دفع می شود. خلاصه کلام این است که عود این بدن است^۳ اما صاف صاف^۴.
- لهذا در این نشأه نمی توان ملایک^۵ جنت و حور را دیدن؛ مگر برای بعضی در عالم خواب یا در مراقبه که بعضی از احوال آخرت بر او معلوم شود^۶، و در قیامت کبری ملائکه و رضوان و جنت و نیران را اهل محشر می بینند، چنانچه ظاهر کتاب و سنت است، و اهل ملت^۷ بدان^۸ قائل اند.
- و در عالم برزخ ارواح^۹ مدتی می مانند تا مشاهده بعض^{۱۰} عوالم را نمایند، و ابدان هم در کمال صفا عود می نمایند، و اینها همه برای آن است که ابدان قوی شوند، و ارواح هم قوی شوند^{۱۱} تا هر یک به تنهایی ادراک لذت نمایند، و در این نشأه به اعتبار غلظت و کثافت نمی توانند که ادراک لذت نمایند.
- و نمی دانی که اگر کسی در این نشأه مشغول علمی باشد یا کار دیگر از اطعمه لذیذه لذت نمی برد^{۱۲}، به این مضمون علامه فخر الدین رازی در بعضی از تحقیقات خود قائل شده است.

۱۸	۲. ط: نمی نمایند مگر	۱. ل: چون
	۴. ل: - صاف	۳. ق: - است
	۶. ط: می شود	۵. ط: - ملایک
	۸. ط: به آن	۷. ط: اهل بیت
	۱۰. ق: بعضی	۹. ق: احوال
	۱۲. ل: نمی برند	۱۱. ل: - و ارواح... شوند

و در قیامت کبری بعد از مرور از جمیع عقبات و عوالم تجلیات الهی بر مؤمنان وارد می شود، تا که چشم ظاهر ایشان مثل دل مطلق می شود.
 ۳ بلکه مؤمن کلّ او چشم می شود^۱، و کلّ آن سمع می شود، و مؤمن به کلّ ذات خود رأی می شود و حقّ را می بیند، در حالتی که مؤمن غیر مقید به جهات است، تا حقّ مطلق را به چشم ظاهر تواند دید^۲، بدون تحویل و تبدیل شدن چشم ظاهر به چشم^۳ دل، چنان که در دنیا به تحویل و تبدیل شدن چشم ظاهر به باطن جمال حقّ را می دید، چنانچه^۴ مولوی گفته است:

نظم

۹ رو مجرد شو مجرد را ببین دیدن هر چیز را شرط است این
 و^۵ غرض این است که تجلیات متعدّده وارد می شود، تا بصر از جهت بینی خلاص می شود و بشریت ملحق به عالم ملکوتیت شود، و حقّ را
 ۱۲ در مظاهر ملکوتیه یا جبروتیه مشاهده نماید. و نظر به آنچه بیان نمودیم،
 و عده رؤیت در آیات و اخبار به موسی و سایر مؤمنین در قیامت شده است.
 و فی التوحید عن امیر المؤمنین - علیه السلام - فی حدیث: «و سأل موسی
 ۱۵ و جرى علی لسانه من حمد الله عزّ و جلّ: ﴿...رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ...﴾^۶، الی
 ان قال - علیه السلام - : فقال الله تعالى: ﴿...لَنْ تَرَانِي...﴾^۷ فی الدنيا حتّی تموت

۱. ط: دیدن

۱۸ ۱. ق: شود

۲. ق: چنانکه

۳. ل، ط: + باطن به

۵. ق: - و

۶. اعراف / ۱۴۳: «پروردگارا، خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم».

۷. اعراف / ۱۴۳: «هرگز مرا نخواهی دید».

- فترانی فی الآخرة»^۱ الحدیث. و قال الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ...﴾^۲؛ یعنی مِنْ لقاء موسى رَبِّهِ فِي الآخرة.^۳
- ۳ کذا عن النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: «رَوَى عَنْ صَهيب أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ...﴾»^۴، قَالَ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، نَادَى مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ! إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَوْعِدًا تَشْتَهُونَ أَنْ تُخْبِرَكُمْ بِهِ^۵، قَالُوا: مَا هَذَا الْمَوْعِدُ؟ أَلَمْ تَثْقُلْ مِيزَانَنَا وَتَبَيَّضَ وَجُوهُنَا^۶ وَتَدْخُلْنَا الْجَنَّةَ وَتَنْجُونَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَرَفَعَ الْحِجَابَ، وَيَنْظُرُونَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا عَظَمُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى اللَّهِ»^۹.
- و فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ: «أَنَّ لِلَّهِ جَنَّةً لَيْسَ فِيهَا حُورٌ وَ لَا قِصُورٌ وَ لَا لَبَنٌ وَ لَا عَسَلٌ؛ بَلْ تَجَلَّى فِيهَا رَبُّنَا ضَاحِكًا مُتَبَسِّمًا»^{۱۰}. هَذَا الْحَدِيثُ مَذْكُورٌ فِي كِتَابِ
-
- ۱۲ ۱. التوحيد / ۲۶۲ و بحار الانوار، ج ۹۳ / ۱۳۵: «هرگز مرا در دنیا نخواهی دید تا بمیری و در آخرت مرا ببینی».
۲. سجده / ۲۳: «و به راستی [ما] به موسی کتاب دادیم. پس در لقای او [با خدا] تردید مکن...».
۳. یعنی از این که موسی پروردگارش را در آخرت ببیند.
۴. ط: + و سلم ۵. یونس / ۲۶.
۶. ق: - النار ۷. ق: تخبرکوه
۸. ل: وجوهنا
۹. بسنجید: تفسیر القمی، ج ۲ / ۸۹ (ذیل روایت آن کاملاً مغایر با متن است): «از صهیب روایت شده است که رسول خدا(ص) فرمود: «برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی [بهشت] و زیاده [بر آن] است» و [نیز] فرمود: هنگامی که اهل بهشت وارد بهشت و اهل جهنم وارد جهنم می‌شوند؛ منادی بانگ بر می‌آورد ای اهل بهشت! نزد خداوند برای شما قراری است [ایا] مایلید که شما را از آن قرار با خبر کنم. می‌گویند: این قرار چیست؟ آیا میزان ما را سنگین نکردی و روی ما را سفید نکردی و ما را وارد بهشت نساختی و ما را از آتش دوزخ نجات ندادی؟ می‌گوید: آنگاه حجاب کنار می‌رود و به خداوند متعال می‌نگرند و هیچ چیزی به ایشان داده نشده است که نزدشان دوست داشتنی‌تر از نگرستن به وجه خداوند باشد».
۱۰. خ: تبسماً ←

فصل پانزدهم

در بیان منامات^۱ و واقعات و مراقبه

- ۶ «باید^۲ سالک بداند که هر چیز که در اطوار نفس بر او ظاهر می‌شود - چنانچه^۳ مجملاً مذکور شد و حال هم از جهت ترغیب سلاک ذکر می‌نمایم - از عالم مثال خواهد بود، خواه الوان و خواه حیوان و خواه انسان و خواه نار و خواه شهب و کواکب و خواه انوار و جوهر و خواه غیر اینها که مذکور می‌شود. و چون سخن به^۴ این جا انجامید تحقیق می‌نمایم - بعون الله - برای سالک تا آنچه می‌بیند صدق از کذب جدا شود.
- ۱۲ بدان ای سالکِ سایر که عالم مثال عالمی است غیر متناهی، و هر چه در این عالم است امثال او در عالم مثال هست^۵ که عالم برزخش هم می‌گویند، و هر چه در عالم نفوس و عقول است باز مثال او در عالم مثال هست^۶.
- ۱۵ و حکمای اشراق و عرفا - کلهم - قائل اند به وجود این عالم. و بنای این اکابر بر شهود و رؤیت است که از جلباب بدن فارغ شده‌اند، و سیر این عالم را به قدر استعداد خودشان نموده‌اند.

۱. ل: مناجات

۲. تمام این بخش منقول از کتاب مفتاح اسرار حسینی / ۷۷۵ - ۷۷۹ است.

۳. ق: چنانکه

۴. ط: - به

۵. ق: است

۶. ق: است

و احادیث از اهل بیت عصمت - صلوات الله عليهم - نیز وارد شده است
بر وجود این عالم، و از آن جمله به لفظ «جابلقا» و «جابلسا» در حدیث وارد
شده است، و اکابر حکما هم به لفظ جابلقا و جابلسا نشان این عالم را داده‌اند.
و رسیدن این عالم را به^۱ نزد محققان تفصیل است، و بعضی از آن این
است که قوای دماغی را در ادراک آن شرط هست^۲، و آن را^۳ خیال متصل^۴
می‌خوانند، و منامات و واقعات و عجایب آن در این عالم است، و ادراک
لوامع نیز مشروط است به قوای دماغی.

قال الشيخ المحقق^۵ عبدالرزاق الكاشي - رحمه الله - في الاصطلاحات:
«اللوامع: انوار ساطعة تلمع لأهل البدايات من ارباب النفوس الضعيفة
الظاهرة، فتنعكس^۶ من الخيال الى الحس المشترك، فتصير مشاهدة بالحواس
الظاهرة. فتبدوا^۷ لهم انوار كأنوار الشهب و القمر و الشمس، فيضيء^۸ ما
حولهم، و هي إما من غلبة انوار القهر و الوعيد على النفس فتضرب الى
الحمرة؛ و إما أنه من غلبة انوار اللطف و الوعد، فتضرب الى الخضرة^۹». و مثله
قال السيد المحقق السيد نعمت الله^{۱۰} - رحمة الله^{۱۱} عليه - في رسالة^{۱۲}.

۱۵ ۱. ق: - را به
۲. ق، ط: نیست
۳. ل: - را
۴. ط: منفصل
۵. ق: المحققين
۶. ق: فتعكس
۷. مصدر: فيترانى
۸. ق: - الشمس فيضيء

۹. اصطلاحات الصوفية / ۴۸، «اللوامع».

۱۸ ۱۰. «لوامع: انوار ساطعه که پیدا شود اهل بدايات را از ارباب نفوس ضعیفه ظاهره، و منعکس شود آن نور از خیال
به حس مشترک و مشاهده نمایند به حواس ظاهره و ببینند انوار همچو انوار شهب و قمر و آفتاب، و روشن شود
حوالی ایشان، و آن انوار ساطعه اگر از غلبه انوار قهر و وعید بود سرخ رنگ نماید، و اگر از غلبه انوار لطف و وعد
باشد به رنگ سبز برآید» (ترجمه از بیان اصطلاحات حضرت شاه نعمه‌الله ولی / ۵۱).

و بعضی را قوای دماغی در ادراک آن شرط نیست و آن را خیال منفصل می خوانند، و تجسّد ارواح و تروّح اجساد، و تشخّص اخلاق و اعمال به صور مناسب، و مشاهده ذوات مجردّه در صور اشباح جسمانی هم در این^۱ عالم است. و حضرت پیغمبر - صلّی الله علیه و آله - حضرت جبرئیل - علیه السلام - را^۲ به صورت دحیة کلبی در این عالم دیدی، و ارواح گذشتگان از انبیا و اولیا که مشایخ در صور اشباح مشاهده می کنند در این عالم است.^۳

و همچنین صوری که در آینه ها و چیزهای صافی می نماید از صور این عالم است، و هر موجودی را کائناً ما کان صورتی در این عالم مناسب این عالم هست، و حکم او شامل است جمله مراتب در^۴ افلاک و غیرها را^۵.

و^۶ النفوس الكاملة أيضاً يتشكّلون في هذه العالم باشكال غير أشكالهم المحسوسة هي في دار الدنيا، و يظهرن بها على من يريدون الظهور عليه لقوة انسلاخهم من ابدانهم و بعد انتقالهم الى الآخرة^۷.

أيضاً خیال مقید مثال و آنموزج عالم مثال مطلق است، و این هر^۸ احدی را حاصل است؛ پس هر کس به ملاحظه این مقید به مطلق پی^۹ تواند بُرد.

۱۵

→

۱۱. ق: - رحمة الله

۱۲. مصدر: - و مثله قال السيد... رسالة / این عبارت استدراک مؤلف است که اشاره به ترجمه اصطلاحات شاه

۱. ط: آن

نعمه الله ولی دارد.

۱۸

۳. ق: و

۲. ق: - را

۵. ق: - و

۴. ق: راه

۶. نفوس کامل نیز در این عالم به شکل های غیر از شکل های حسیشان، در می آیند، و خود را به صورت چیزهایی که می خواهند آشکار می سازند، و این به جهت بریدن آنها از تن و انتقالشان به سرای آخرت است.

۸. ل: ق: - پی

۷. ق: - هر

- و اهل خلوت را گاه گاه در اثنای ذکر و استغراق در آن حالت اتفاق افتد که از محسوسات غایب شوند، و بعضی از حقایق غیبی بر ایشان کشف شود،
- ۳ چنان که نائم در حالت نوم. و عرفا آن را «واقع» خوانند و «مراقبه» هم^۱ می نامند.
- و مراقبه را مراتب می باشد، بعضی از مراقبه نزدیک به کشف است، و
- ۶ بعضی از مراقبه نزدیک به نوم است؛ یعنی مابین نوم و یقظه است.
- و فرق میانه^۲ نوم و مراقبه آنست که نوم به سبب صعود بخار معده است به دماغ، و این سبب رکود و تعطیل حواس. و گاه نوم به سبب حرکت بدن
- ۹ است،^۳ و این منشأ تعطیل حواس می شود، و آنچه نفس در این احوال مشاهده می نماید آن را نوم می گویند.
- و آنچه پیش از نصف شب نفس می بیند اکثرش اعتبار ندارد؛ به سبب آن
- ۱۲ که آن وقت، وقت تردّد شیاطین است، و آنچه^۴ در نصف آخر^۵ شب دیده می شود اغلبش صحیح است به اعتبار آن که وقت نزول ملائکه و ارواح است و این مضمون حدیث است.
- ۱۵ و انسان چون در روز مشغول امور دنیا است وقتی که شب به خواب می رود، تا نصف شب امور سفلیه دنیویّه در متفکره و متخیله او حاضر است، و نفس را فراغ تمام از آن امور حاصل نیست، آنچه در این وقت مرئی نفس
- ۱۸ می شود غالبش بی اصل است، به اعتبار عدم فراغ نفس و بر خوردن او به

۱. ق: - هم

۲. ق: میان

۳. ل: سبب حرکتی که بدن کرده است می شود

۴. ط: آنچه

۵. ق، ط: - آخر

شیاطین و جنّ در جوف^۱ شب^۲.

و چون شب از نصف گذشت نفس را قدری فراغت حاصل می شود، این

۳ وقتِ عروجِ نفس است به سماوات، و وقت ملاقات اوست با ارواح و ملائکه، و^۳ در این حال آنچه مشاهده می نماید صحیح^۴ خواهد بود.

و این مشاهده دو نوع است:

۶ [۱]: نوعی که نفس می رسد به لوح محفوظ و آنچه^۵ در آنجاست می بیند،

این نوع احتیاج به تعبیر ندارد.

[۲]: و نوع دیگر آن که مثال آنچه در لوح است می نماید؛ مثل آن که

۹ می بیند که آب صافی یا شیر می آشامد، در این نوع محتاج به تعبیر است.

اما مراقبه آن است که هرگاه قلب سالک متوجه جناب احدیّت می شود،

در این حال گاهی فیضی از آن جناب نازل می شود بر قلب، و این نزول فیض

۱۲ منشأ رکود حواس می شود، و حالی رو^۶ می نماید شبیه به حالت نوم، آنچه در این حال قلب مشاهده نماید آن را مراقبه می گویند.

و گاهی در حال مراقبه^۷ حواس را کد می شود، گاه بعض^۸ حواس دون

۱۵ بعض؛ مثل باصره را کد است دون سامعه، این قسم اخیر مراقبه شبیه است به کشف؛ بلکه اوّل مرتبه کشف است.

و جناب سید الساجدین - علیه السلام - در دعای ماه مبارک رمضان

۱۸

۱. ق: در جود	۲. ط: در خواب
۳. ق: - و	۴. ق: درست
۵. ق: آنجا	۶. ق: روی
۷. ق: + همه	۸. ق: می شود بعضی

فرموده‌اند: «أنا يا ربّ الذی لم استحیک فی الخلاء و لم أراقبک فی الملاء»^۱. جهت این که فرموده‌اند: «حیا نکردم از تو در خلوت، و مراقب دیدن تو نشدم در کثرت»، الله يعلم. ۳

این است که در خلوت جمیع^۲ ظاهر و باطن عارف باید متوجه جناب احدیت باشد تا رؤیت که به معنی^۳ سابق مذکور نمودیم حاصل شود، و در کثرت باید قلب که باطن است متوجه جناب قدوسی باشد و ظاهر با خلق باشد. و مراقبه عبارت از توجه قلب است به جناب احدیت. ۶

و محققین از^۴ عرفا چنین فرموده‌اند که هر یک از واقعه و منام منقسم می‌شوند به سه قسم: ۹

قسم اول: کشف مجرد، و آن چنین بود که به دیده روح مجرد از خیال، امری که هنوز در حجاب غیب بود در خواب یا در^۵ واقعه مطالعه^۶ نماید، و بعد از آن همچنان که دیده باشد بعینها در عالم شهادت واقع شود. ۱۲

مثلاً کسی به^۷ خواب ببیند که در فلان جا دفینه‌ای است بدین^۸ صفت؛ چون باز جوید به همان صفت یابد.

و این معنی اگر به طریق مشاهده ادراک شود، مدرک آن بصیرت روح بود. و اگر به استماع هواتف و القاء سمع معلوم شود، واسطه ادراک آن سمع روح بود. و در این قسم کذب صورت نبندد اصلاً؛ چه روح در این کشف ۱۵

۱۸

۱. بحار الانوار، ج ۹۸ / ۸۷.
 ۲. ل: جمع
 ۳. ق: به معنی که
 ۴. ق: - از
 ۵. ق: - در
 ۶. ق: مطالعه
 ۷. ق: در
 ۸. ق: به این

منفرد بود و کذب از او منتفی^۱.

- و قسم دوم^۲: از اقسام نوم یا واقعه، کشف مخیله^۳ است. و آن چنان بود
 ۳ که روح انسان یا^۴ در خواب یا واقعه بعضی از مغیبات دریابد، و نفس به
 اعتبار تعلق بدو با وی در آن مشارکت نماید، و به قوه مخیله آن را از خزانه
 خیال کسوت صورتی مناسب از محسوسات در او پوشاند، و در آن کسوتش
 ۶ مشاهده او کند.
- پس مُعبّر یا شیخ در تعبیر آن به وجه مناسب از صورت خیالی عبور کند،
 و حقیقت آن را که مدرک روح بود دریابد و بیان کند. و در این قسم امکان
 ۹ مداخلت کذب باشد، و لیکن کذب محض در این صورت نبیند؛ به سبب آن
 که از ادراکِ روح خالی نباشد.
- پس اگر در حال ادراکِ روح، خاطر نفسانی با مُدرکِ روحانی منضمّ
 ۱۲ نشود و متخیله جز حقایق مدرکات روح را لباس خیالی^۵ نپوشاند، آن واقعه
 یا خوابِ صادق باشد.
- و اگر بعضی از خواطر با مدرکات روحانی منضمّ شود، و متخیله جمله را
 ۱۵ کسوت‌های خیالی پوشاند، بعضی از آن صادق و بعضی کاذب بود. پس شیخ
 به قوه علم تعبیر، حقایق روحانی را از شوایب خاطر نفسانی خالص گرداند و
 تعبیر نماید.
- و قسم سیم: خیال مجرد بود، و آن چنان بود که خاطر نفسانی بر دل غلبه
 ۱۸

۲. ل، ط: دوم

۴. ق: - یا

۱. ق: منفی

۳. ق: مخفیة

۵. ق: خیال لباسی

کند، و به غلبه^۱ آن روح از مطالعه عالم غیب محجوب ماند؛ پس در حالت نوم یا واقعه آن خاطر قوی تر گردد، و متخیله هر یکی را کسوت خیالی درپوشاند و مشاهده افتد؛ یا^۲ صور آن خاطر بعینها بی تصرف متخیله مرئی و مشاهده شود.

و این معنی اگر در خواب افتد اضغاث و احلامش^۳ گویند، و اگر در واقعه باشد واقعه کاذبه می نامند، و در این صورت اصلاً صدق صورت نبندد، چه نفس به استقلال منشأ آن خاطر^۴ بود، و صدق از او دور است. و للصدق و الاصابة أسباب، بعضها راجع الى النفس، و بعضها الى البدن، و بعضها اليهما جميعاً.

۱۲ اما الأسباب الراجعة الى النفس كالتوجه التام الى حق سبحانه، و الاعتقاد الصدق^۵، و ميل النفس الى عالم الروحاني، و طهارتها عن النقائص، و إعراضها عن الشواغل البدنية، و اتصافها بالمحامد^۶؛ لأن هذه المعاني يوجب تنويرها^۷ و تقويتها. و بقدر ما قويت النفس و تنورت، تقدر على خرق العالم الحسّي و رفع الظلمة الموجبة لعدم الشهود. و أيضاً تقوى المناسبة بينها و بين الأرواح المجردة لا تصافها بصفاتهما، فيفيض عليها^۸ المعاني الموجبة الانجذاب اليها من تلك الأرواح، فيحصل الشهود التام. ثم ان انقطع^۹ حكم ذلك الفيض ترجع

۱۸ ۱. ق: تعبيه
۲. ط: تا
۳. ق: احلام
۴. ق: خواطر
۵. كذا در نسخه ها.
۶. ق: بالمجاهد
۷. ق: ثوريتها
۸. ق، ط: عليه
۹. ق: القطع

الی الشهادات^۱، متّصفة بالعلم، منقّشة بتلك الصور^۲ بسبب انصباعها فی الخیال.

- ۳ و الاسباب الراجعة الی البدن صحّته و اعتدال مزاجه الدماغی.
- و الاسباب الراجعة الیهما^۳، الاتیان بالطاعات و العبادات البدنیّة و الخیرات و استعمال القوى و آلتها بموجب الأوامر الالهیّة، و حفظ الاعتدال بین طرفی الافراط و التفریط، و دوام الوضوء، و ترک الاشتغال بغير الحقّ ۶ دائماً. و الاشتغال بالذکر خصوصاً من اوّل اللیل الی وقت النوم.
- و أسباب الخطأ ما یخالف ذلك من سوء مزاج الدماغ، و اشتغال النفس باللذات^۴ الدنیویّة، و استعمال القوى المتخیلة فی التخیلات^۵ الفاسدة، و الانهماک فی الشهوات و الحرص علی المخالفات؛ فان کُلّ ذلك یوجب الظلمة، و ازدیاد الحجب. فاذا أعرضت النفس من الظاهر الی الباطن بالنوم. ۹ یتجسّد^۶ بها هذه المعانی، فیشغلها عن عالمها الحقیقی، فیقع فی مناماته أضغاث و أحلام، و ترى ما تخیله المتخیلة بعینه».
- انتهی^۷ کلامه - رحمه الله^۸.

۱۵

۱. ق: الشهادة
۲. ل: الصدر
۳. ط: اليها
۴. ق: بالذات
۵. ق: فی تخيلات
۶. ل: يجد
۷. ط: + خلاصه

- ۱۸ ۸. مفتاح اسرار حسینی / ۷۷۵ - ۷۷۹ / عبارت «انتهی... الله» در مصدر موجود است ولی مصدر مورد نقل آن مشخص نشده است.
۹. برای درستی و واقعیت خواب سبب‌هایی است، برخی از این سببها مربوط به نفس است، برخی به بدن و برخی به هر دو.

۳

۶

۹

→

- سبب‌های مربوط به نفس، همچون: توجه تام به حضرت حق، باور راستین، تمایل نفس به جهان روحانی، پاکیزگی نفس از کاستی‌ها، دوری از دل‌مشغولی‌های بدنی و اتصاف آن به شایستگی‌هاست؛ چه این امور موجب نورانی شدن و تقویت نفس است، و هر اندازه که نفس قوی گردد و نورانی شود می‌تواند جهان حسی را بشکافد و تاریکی مانع از شهود را از بین برد. [از سوی دیگر] به واسطه اتصاف بدین امور هم‌سنخی با ارواح مجرد قوی می‌گردد؛ و معانی‌ای که موجب پیوستگی بدین ارواح می‌شود بر او افاضه می‌گردد؛ از این رو برای نفس شهود تام حاصل می‌شود. پس اگر این فیض قطع گردد نفس به عالم حس باز گردیده در حالی که به واسطه وجود این صور در خیالش دارای علم بدان معانی است. ۱۵
- سبب‌های مربوط به بدن عبارت از درستی و صحت بدن و اعتدال مزاج دماغی آن است.
- سبب‌های مربوط به نفس و بدن با هم عبارت است از: فرمانبرداری از خداوند با انجام طاعات و عبادات بدنی، امور خیر و شایسته، کار بردن قوا و ابزار نفس در راستای فرامین الهی، نگهداری نفس در ما بین دو طرف افراط و تفریط، دوام وضو، توجه دائمی به خداوند، و اشتغال به ذکر الهی به ویژه از سر شب تا به هنگام خواب.
- ۱۸ و اما سبب‌های خطا و نادرستی خواب بر خلاف امور قبل است، از قبیل سوء مزاج دماغ، اشتغال نفس به لذت‌های دنیوی، کارگیری قوای خیالی در تخیلات تباه، فرو رفتن در شهوات و حرص و آز بر مخالفت فرامین الهی، تمام این امور موجب تیرگی و ظلمت نفس و زیادگی حجاب‌ها و پرده‌های آن می‌گردد. پس هرگاه نفس به واسطه خواب از عالم ظاهر به باطن رود این معانی در نفس شکل می‌گیرد، و نفس را از جهان حقیقی‌اش باز می‌دارد، و در خواب اضغاث و احلام می‌بیند و همانچه قوه متخیله نفس دریافته در عالم خیال می‌بیند.

فصل شانزدهم

در بیان وحی و الهام و کشف

- ۶ بدان که وحی چیزی است که حاصل می‌شود از حقّ تعالی به واسطهٔ
ملکی به نحو خاصی از برای اوست، و به این جهت است که نامیده نمی‌شود
احادیث قدسیّه به وحی.
- ۹ و أيضاً وحی گاه حاصل می‌شود به مشاهدهٔ ملک؛ پس او کشف شهودی
است، که متضمّن است مر کشف معنوی را.
- و الهام حاصل می‌شود از حقّ تعالی، به غیر وساطت ملک، با توجّهی^۱ که
از برای او تعالی می‌باشد با هر موجودی؛ پس او از کشف معنوی فقط
۱۲ می‌باشد.
- و أيضاً وحی از خواص نبوّت است از جهت تعلق او به امور ظاهره، و
الهام از خواص ولایت می‌باشد از جهت تعلق او به امور باطنه. و أيضاً او
۱۵ مشروط است به اداء بر تبلیغ، دون الهام.
- و أيضاً وحی آن چیزی است که قبول می‌نماید عقل از اعلای از خود، و
یافت می‌شود بر وجه تمام بدون تألیف قوای نفس او را، و می‌رسد به نفس از
۱۸ او چیزی که نفس او را به ذات خود استنباط ننموده و به فکر خود استخراج

۱. ق: به آن وجهی

- نکرده، و او مقصور است بر شخصی^۱ در یک عصر که می‌رسد و وحی به او در حال بیداری و میانه خواب و بیداری.
- ۳ پس وحی علم غیبی سماوی است که افاضه می‌شود به انبیا و رسل - علیهم السلام^۲ - به واسطه یا بدون واسطه.
- و آن که به واسطه است مثل علمی است که می‌رسد به واسطه جبرئیل، یا غیر او از ملائکه.
- ۶ و آن که به غیر واسطه است، علمی است که حاصل می‌شود از برای آنها از جانب اقدس الهی خاصه، و این وحی به دو قسم، او مخصوص است به انبیاء - علیهم السلام. و آن علم که حاصل شده است از او، نامیده شده است به کتاب الهی و علم ربّانی.
- ۹ و اما وحی مشترک، پس او حاصل است از برای انسان و حیوان و نبات و معدن و سما و ارض، مثل: ﴿... و أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...﴾^۳ و مثل: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...﴾^۴، و مثل: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ﴾^۵.
- و این قسم مسمی است به وحی خفی، و وحی اولی که مخصوص به انبیا می‌باشد، مسمی است به وحی جلی.
- ۱۵ پس وحی گاه می‌باشد [۱]: به صوت ملکی، یا هاتف غیبی، یا صوت جوارحی که می‌شنود او را ولی و می‌فهمد معنی او را.

۱. ل: بر آن شخصی

۲. ق: علیه

۳. فصلت / ۱۲: «... در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود...».

۴. نحل / ۶۸: «و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [= الهام غریزی] کرد...».

۵. قصص / ۷: «و به مادر موسی وحی کردیم».

- [۲]: و گاه به غیر صوت می باشد [الف]: به واسطه یکی از حواس ده گانه؛
یا در خواب، مثل حال انبیا در بدو نبوت؛ و گاه تعبیر می نمایند از او به الهام.
- [ب]: و گاه می باشد بلا واسطه به هجوم نمودن او بر قلب، که گویا القا
می شود در او^۱ از جایی که دانسته نمی شود، سوای این که^۲ بوده باشد عقیب
طلب و شوق، یا نباشد؛ و سوای آن که^۳ اطلاع بر سبب او هم رسد که از او
استفاده شده است این علم، یا^۴ نباشد؛ زیرا که گاه باشد^۵ به مشاهده ملکی که
القا می نماید به قلب.
- و گاه^۶ باشد^۷ به سماع بدون مشاهده ملک.
- و گاه می باشد به القاء او در دل، بدون شنیدن، مثل حدیث قلب.
- و گاه می باشد^۸ این هجوم در خواب، چنانچه^۹ در بیداری می باشد.
و تعبیر کرده شده است از او به فیض و تجلی و سوانح^{۱۰}.
- چنان که نور آفتاب هرگاه واقع شود در خانه ای^{۱۱} مشاهده می نماید آن
که در او هست هر چیزی را که در خانه^{۱۲} می باشد. پس همچنین است
صاحب الهام بالنسبه به بیت قلب خود؛ پس مشاهده می نماید آنچه در او

۱۵

۱. ق: می شود او را
۲. ق: آن که
۳. ق: این که
۴. ق: - یا
۵. ق: گاهی می شود
۶. این بخش بیانگر تقسیم جدیدی برای وحی است.
۷. ل: گاهی باشد
۸. ق: - به سماع... می باشد
۹. ق: چنانکه
۱۰. این سه اسم، لف و نشر مرتب جهت سه قسم قبل است.
۱۱. ل: خطر
۱۲. ل: خوانه

- مخفی هست^۱ از جهت ظلمت قلب به سبب اشراق نور او^۲، چنانچه مأثور است: «إذا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ أَفْتَحَ عَيْنِي قَلْبَهُ لِيُشَاهِدَهُ بَهْمَا مَا كَانَ غَائِبًا عَنْهُ»^۳.
- ۳ و الهامی که عام است گاه می‌باشد به سببی، و او هم می‌رسد به تخلیه نفس از صفات رذیله، و به تخلیه^۴ او به صفات حمیده و اوصاف جمیله، و او است الهام حقیقی.
- ۶ و آن که به غیر سبب است الهام مجازی است؛ مثل آن که هم رسیده است از خواص نفوس و اقتضاء طبایع و امزجه و خصوصیات ازمنه و امکانه در^۵ زمان استقرار نطفه در رحم^۶ [و] در صلب، تا زمان وقوع او در رحم، تا زمان تعلق حیات، تا زمان خروج از رحم به حسب طالع و به سحر و کهنات و شعبده و امثال این افعال. و تعبیر کرده می‌شود از این اشخاص به رهبان و سحره و کهنه و کفره.
- ۱۲ و تمیز نمودن میان این دو الهام وابسته است به فکر دقیق نبوی و شهود حقیقی که مطلع شود به سبب او بر حقایق اشیاء که تعبیر شده است از او به حکمت الهیه، و صاحب مرتبه الهام حقیقی منحصر است به نبی و ولی؛ پس
- ۱۵ کسی که بوده باشد تابع آنها بر وجه کمال و اخلاص از اولیاء. و کسی که مطلع نباشد به تمیز دادن میانه این دو الهام، او نمی‌باشد ولی و

۱۸ ۱. ق: است

۲. ق: اشراق انوار

۳. مستدرک الوسائل، ج ۵ / ۲۹۷ و عوالی اللئالی، ج ۴ / ۱۱۶: «وقتی خداوند اراده خیری را به بنده خود می‌کند، دو

چشم قلب او را می‌گشاید تا به واسطه آنها چیزهایی را که از او پنهان بوده، ببیند».

۴. ق: و

۴. ل: تجلیه

۶. ط: - رحم

- عارف، و استحقاق ارشاد و هدایت کردن را ندارد.
- و این است که خواطر^۱ چهار قسم است. و معرفت کامله، تمیز نمودن اقسام است از یکدیگر، و این اقسام: [۱]: خاطر رحمانی، [۲]: و خاطر ملکی، [۳]: و خاطر^۲ شیطانی، [۴]: و خاطر نفسانی است.
- و به جهت صعوبت تمیز میانه این خواطر^۳ واجب است متابعت انبیاء و اولیاء؛ زیرا که از برای ایشان معرفت تمیز میان این خواطر^۴ هم رسیده است. پس خواطر^۵ رحمانی آنست که داعی باشد به توجه به جناب اقدس الهی بالکلیه، و ترک ما سوای او.
- و خواطر^۶ ملکی داعی می شود به طاعات و عبادات، و خیرات و مبرّات، و هرچه متعلق باشد به شریعت و طریقت و حقیقت؛ چه مراد به شریعت تخلیه است از صفات رذیله، و به طریقت^۷ تخلیه است به کمالات عقلیه، و به حقیقت مشاهده انوار الهی است از عالم اسماء و صفات بدون حلول و اتحاد به قدر استعداد خود.
- و خواطر^۸ شیطانی چیزی است که باعث می شود^۹ توجه^{۱۰} کلی به هوای نفس و مخالفت حقّ و ترک نمودن او را؛ چه مراد او مخالفت حقّ است و موافقت او^{۱۱}، چه دشمن اراده نمی کند از برای دشمن خود مگر ضرر و شرّ^{۱۲}.

- | | | |
|----|--|----------------|
| | ط: ۱. خاطر | ل: ۲. خواطر |
| | ط: ۳. خاطر | ط: ۴. خاطر |
| ۱۸ | ط: ۵. خاطر | ط: ۶. خاطر |
| | ق: ۷. طریقه | ق، ط: ۸. خاطر |
| | ق: ۹. - می شود | ل، ط: ۱۰. تجلی |
| | ق: ۱۱. - موافقت او | |
| | ق: ۱۲. + را و مخالفت حق و ترک نمودن او را چه مراد داد مخالفت حقّ است | |

و خواطر^۱ نفسانی داعی می شود به شیء معینی از ملبوس و مأکول و قول و فعل، و تعدی نمی نماید به غیر آنچه خواهش کرده است اصلاً، اگرچه الذ و احسن از او باشد ظاهراً به مراتب کثیره. ۳

و فرق میانۀ او و خاطر شیطانی آن است که او مخالفت می نماید در شیئی معین، و شیطان مخالفت می نماید در هرچه امکان دارد؛ پس ملک و رحمان چند واحدند، چنانچه^۲ نفس و شیطان نیز چند واحدند، از این است که فرموده است جناب پیغمبر - صلی الله علیه و آله - : «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك»^۳ و قیل: «اعداء الانسان اربعة: الدنيا و الهوى و النفس و الشيطان»^۴. ۶ ۹

و اما کشف، او عام و خاص و صوری و معنوی^۵ می باشد، و مطلق او صادق می شود بر وحی و الهام. و هر آنچه حاصل می شود از تجلیات و فیوضات از علوم و معارف نسبت به اهل مجاهده^۶، علوم و معارف مخصوصه است که منکشف می سازد آنها را جناب اقدس الهی بر مجاهدین، به کشف نمودن غطاء از بصایر ایشان. و این علوم مسمی می باشد به علوم لدنیه و معارف وجدانیّه. ۱۲ ۱۵

و کشف من حیث اللغة: رفع غطاست از وجه مطلوب، و من حیث

۱۸

۱. ق، ط: خاطر ۲. ق: - چنانچه

۳. بحار الانوار، ج ۷۰ / ۶۴: «دشمن ترین دشمنانت نفس توست که دو پهلوی تو آن را در برگرفته است».

۴. گفته شده است: دشمنان انسان چهارند: دنیا، هوی، نفس و شیطان.

۵. ق: صوری و معنوی و عام و خاص ۶. ل، ط: + و

- الاصطلاح: اطلاع عارف است بر ما وراء حجب غیبیه به قوه کشف الهی.
- «و حجاب^۱ عبارت است از حقیقتی^۲ از حقایق موجوده؛ پس می باشد بعضی از حجب اجسام^۳ و بعضی نفوس و بعضی عقول، و حجب نفسانیه^۳ مسماست به سرادقات.
- و سرّ در تسمیه نمودن این حقایق به حجب، بودن آنهاست واسطه میانه عبد و مولی؛ نه این که جناب اقدس الهی محتجب شده است به آنها؛ چه محجوب نمی سازد او را شیئی. و اوست ظاهر در هر شیئی، و چگونه محجوب می سازد او را شیئی که اشعه انوار و تجلی^۴ اسما و صفات اوست؛ بلکه اینها حجب اند از برای خلق، و به نظر به ایشان حجب اند^۵، و ناچارند در وصول به جوار الله^۶ به رفع و کشف آنها.
- و اما بودن اینها واسطه پس به دو اعتبار است:
- [۱]: یا از جهت واقع شدن اینها^۷ در طریق سالک الی الله به قدم صدق؛
- [۲]: و یا از جهت بودن آنها واسطه در افاضه برکات و انوار جناب اقدس الهی به عبد، چنانچه^۸ وارد شده است در روایات از قول ایشان - علیه السلام -:
- «و محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - الْحِجَابُ»^۹»^{۱۰}.
- و از برای حجب جسمانیّه مراتبی می باشد به حسب عموم انواع و

۱. این بخش تا عبارت صفحه بعد «و ملخص آنچه بعضی» ترجمه شرح الاربعین / ۱۶۳ قاضی سعید قمی است.

۱۸

۲. ق: حقیقی

۳. ق: اجساماً

۴. ق: مجالی

۵. ق: - از برای... حجباند

۶. ق: حوار له

۷. ق: + است

۸. ق: چنان که

۹. ق: محمد الحجاب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله

۱۰. کافی، ج ۱ / ۱۴۵: «محمد حجاب الله» / «محمد(ص) حجاب است».

خصوص آنها، و گویا شده است به ذکر این مراتب اخبار از ائمه اطهار -
علیهم السلام.

- ۳ وارد شده است که حجب هفت است، و روایت شده است که هفتاد
است، و روایت شده است نیز که هفتاد و هفت است، و همچنین روایت شده
است که آنها هفتصد است، و روایت شده است که هفتاد هزار حجاب است».
- ۶ و ملخص آنچه بعضی اهل التحقيق از آن جمله فاضل محقق قاضی
سعید قمی - قدس سره - در کتاب اربعین^۱ گفته است این است که: «مراد به
هفت حجاب، جسم سماوی است با اطباقش^۲، و عنصر هوایی است با اطباق
او از حارّ و بارد و مختلط به ماء و أرض و غیر مختلط، و عنصر ماء است^۳ با
طبقات او، و أرض است با طبقات سبعة او، و موالید ثلاثه است، و مجموع
این حجابات هفت است، چنانچه^۴ از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت
شده است که: «اول حجب هفت است».^۵
- ۱۲ و مراد به هفتاد انواع عامه است که مندرج اند تحت سبعة و در فوق
مراتب دیگر می باشند، و از ابن عباس از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت
شده است که اجناس بنی آدم هفتاد جنس است.^۶
- ۱۵ و مراد به هفتاد و هفت سماوات سبع^۷ است، با این انواع سبعین.

۱. ق: - از آن... اربعین

۲. ل، ق: باطلاقش

۳. ق: عامات

۴. ق: چنان که

۵. شرح الاربعین / ۱۶۳: «ان اول الحجب سبع».

۶. شرح الاربعین: «ان اجناس بنی آدم سبعون جنساً».

۷. ط: سبعة

و مراد به هفتصد انواعی است که تحت^۱ سبعین است، و فوق هفتاد هزار است.

۳ و مراد به هفتاد هزار انواع حقیقت است که می باشد در تحت آنها اشخاص.

و وجه بودن^۲ حجب به این عدد شاید این باشد که در حدیث عرش

۶ مذکور است که: «اطباق عرش - ای انواع جسم - هفتاد هزار طبقه است». و شاید چیزی باشد که مروی است از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - در خیر حجاب: «انّ حجة کل حجاب من الحجب السبعین سبعون الف ملک، قوة کلّ ملك منهم قوة الثقلین، منها ظلمة و منها نور و منها نار و منها دخان و منها سحب و منها برق و منها مطر و منها رعد و منها ضوء و منها رمل و منها جبل و منها عجاج و منها ماء و منها انهار و هي حجب مختلفة»^۳، الحدیث. ضمیر ۹ «منها» راجع است به حجب.

۱۲ و فی روایة: «انّ لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة، لو کشفتم عن وجهه لأحرقتم سبحات وجهه ما ادركه البصر من خلقه»^۴.

۱۵ ۱. ق: بحت ۲. ق: وجه الوان

۳. توحید / ۲۷۸ و بحار الانوار، ج ۵۵ / ۴۰: «حاجبان هر حجابی از آنها هفتاد هزار فرشته اند که در بانی آن می کنند، و قوت هر فرشته ای از ایشان قوت ثقلین است که با قوت جن و انس برابری می کند، از جمله آن حجاب ها حجاب ظلمت و تاریکی، حجاب نور و روشنی، حجاب آتش، حجاب دود، حجاب ابر، حجاب برق، حجاب باران، حجاب رعد، حجاب ضوء و روشن، حجاب ریگ، حجاب کوه، حجاب غبار، حجاب آب، حجاب جوی ها؛ و اینها حجاب های مختلفی است...» (اسرار توحید / ۳۱۷ - ۳۱۸ با تصرف اندک).

۴. ل، ق: - و فی روایة ان... خلقه

۵. بسنجید: بحار الانوار، ج ۵۸ / ۴۵ و ج ۷۸ / ۳۱: «همانا برای خداوند متعال هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است که اگر از روی آن پرده برداشته شود، جلوه او هر آن چه را چشم مخلوقات او درمی یابد، می سوزاند».

و نیست شکّی در^۱ این که آنچه ذکر نموده است از اصناف حجاب، آنها اجسام می‌باشند. و شاید مراد به ملائکه، صور نوعیه و ارباب انواع و صور شخصیّه باشد، چنانچه^۲ وارد شده است: «انّ مع کلّ قطرة نزلت ملائكة بأمر الله سبحانه»^۳.

و اما اطلاع بر خصوصیات این انواع^۴ نیست مر احدی را راه به او، و احصاء نمی‌نماید او را مگر جناب اقدس الهی که احصا فرموده است هر شیئی را، و چون می‌باشد انسان منتخب جمیع^۵ کتب اجسام و ارواح و خلاصه کافه اعیان و اشباح، پس از هر نوعی از انواع شیئی می‌باشد در انسان، و به این جاری است: «سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَبْدِيلَ لَهَا»^۶.

پس اجسام جمیعاً حجاب می‌باشند به نسبت به او و نظر به^۷ سیر^۸ الی الله؛ پس ناچار است مر سالک را به قدم صدق این که کشف نماید این حجب را، و رفع نماید این استار را. لعلّ الله یوصله الی جواره، و عسی ان یکون له مقام^۹ ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^{۱۰}.

و کشف این حجب آن است که بمیرد از صفات جسمانیّه و لوازم

۱۵

۱. ق: - در

۲. ق: چنان که

۳. بسنجید: محاسن، ج ۱ / ۴۶، کافی، ج ۳ / ۷۱ و امالی صدوق / ۶۴۹: «با هر قطره‌ای ملکی به فرمان خداوند

متعال نازل می‌شود».

۴. ق: نوع

۵. ل، ط: جمع

۶. برگرفته از فتح / ۲۳: ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾.

۷. ل: به نظر

۸. ل: سیروا

۹. باشد که خدای او را به جوار خود رساند و برای او مقامی باشد.

۱۰. ق: عند صدق

۱۱. ل: ملک

۱۲. قمر / ۵۵: «در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانا بند».

- بشریت^۱ و مقتضیات قوای حسّیه و مرادات قوای باطنیه، و بگرداند مطلب و مقصود خود را واحد، و این است موت ارادی که اشاره فرموده است پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به او^۲ که: «موتوا قبل ان تموتوا»^۳، و گفته است حضرت مسیح^۴ - علی نبینا و علیه السلام -^۵: «لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرّتين»^۶.
- ۶ بیان حدیث به وجهی دیگر آن است که عالم ملک نزد^۷ بعضی عبارت است از عرش و کرسی و سماوات سبع و هیولی و طبیعت و عناصر اربعه و موالید ثلاثه.
- ۹ و نزد بعضی دیگر عبارت است از عالم جبروت و ملکوت و عرش و کرسی و سماوات سبع و هیولی^۸ و طبیعت و عناصر اربعه و موالید ثلاثه هرگاه شمرده شود به یکی.
- ۱۲ و نزد بعضی دیگر عبارت است از عقل اوّل و نفس کلیه و طبیعت و افلاک نه گانه و هیولای عالم سفلی و عناصر اربعه و موالید ثلاثه، که محسوب شوند به واحد.
- ۱۵ و بر جمیع این تقادیر می باشد عوالم هیجده عالم، و به همین قدر است از عالم ملکوت نیز که روح عالم ملک و حقیقت اوست. پس می باشد مجموع

۱. ق، ط: بشریه

۲. ل، ط: - به او

۳. بحار الانوار، ج ۶ / ۱۹: «بمیرید [به مرگ ارادی] پیش از آن که بمیرید».

۴. ق: حضرت مسیح گفته است

۵. ق: - و علیه السلام

۶. بسنجید: احادیث مشوی / ۹۶ و اثنی عشر رساله، رساله ۸ / ۹۲، «به ملکوت آسمان ها نمی رسد آن که دوبار

زاده نشده».

۷. ق: - نزد

۸. ل: - هیولی

۳ سی و شش عالم، ساقط می‌شود از این عوالم عالم انسانی که این حجب مضاف است به او، باقی ماند سی و پنج، و مضاف می‌شود به اینها از عالم انفس همین قدر از جهت وجوب تطابق صورت و معنی، بعد اسقاط نفسش از او باقی ماند^۱ هفتاد عالم، مطابقاً لقوله تعالی و قول النبی - صلی الله علیه و آله.

۶ و چون می‌باشد این عوالم کلیاتی که مشتمل اند بر جزئیات کثیر، و می‌باشد^۲ تحت هر کلی هزار جزئی به حکم: ﴿... و إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ...﴾^۳؛ پس می‌شود حجب هفتاد هزار نور و ظلمت و لطیف و کثیف.

۹ و اما بیان سرادقات، محقق سابق فرموده است که: عبارت است از نفوس مجرّده سماویه و ارضیّه.

اول آنها سرادقات جلال است، و او هفتاد سرادق است، در هر سرادقی^۴ هفتاد هزار ملک است، فیما^۵ بین دو سرادق پانصد سال راه است، و او عبارت است از نفس کلیه که متعلق است به سماء^۶ دنیا، و از نفوس ما تحت او. و مسمّا شده است نزد بعضی به روحانیت قمر، و از برای او می‌باشد اعوان و انصار بسیاری. ۱۵

و ثانی آنها سرادق عزّ است، و او عبارت است از نفس کلیه مدبّره آسمان دویم^۷، و مسماست به روحانیت عطارد، و از برای او هم می‌باشد از ملائکه

۱۸

۱. ق: می‌ماند
 ۲. ق: کثیره می‌باشد
 ۳. حج / ۴۷: «...و در حقیقت، یک روز [از قیامت] نزد پروردگارت مانند هزار سال است...».
 ۴. ل: سرادق
 ۵. ل: فی
 ۶. ق: - به سماء
 ۷. ل، ط: دوّم

اعوان و انصار.

- و سیمی^۱ می باشد سرادق کبریا، و او عبارت است از نفس کلیه متعلق به
 ۳ آسمان سیم، و مسماست به روحانیت زهره.
 و چهارمی^۲ سرادق عظمت است، و او عبارت است از نفس کلیه متعلق
 به آسمان چهارم، و مسماست به روحانیت شمس.
 ۶ و پنجمی^۳ سرادق قدس است، و او عبارت است از نفس کلیه که مدبر
 جرم آسمان پنجم است، و مسماست به روحانیت مریخ.
 و ششمی سرادق جبروت است، و او عبارت است از نفس کلیه موکله^۴
 بر آسمان ششم، و گفته می شود روحانیت مشتری.
 ۹ و هفتمی سرادق فخر است، و او عبارت است از نفسی که مدبره^۵ است
 بر آسمان هفتم را، و گفته می شود روحانیت زحل.
 ۱۲ و هشتمی نفس کلیه متعلق به فلک ثوابت است که مظهر کرسی است در
 عالم ملک، و از این جهت است که مشتمل است بر کواکب غیر محصور.
 و نهمی سرادق وحدانیت است، و او عبارت است از نفس^۶ کلیه که
 ۱۵ متعلق است به فلک نهم که اوست مظهر عرش در این عالم، و به این جهت
 است که خالی است از کواکب. و این سرادق چنانچه^۷ منقول است از
 حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - می باشد^۸ به تعبیر [ی]^۹ سبعین الف عام

۱۸

۰۲. ق: چهارم

۰۴. ل: موکل

۰۶. ق: - نفس

۰۸. ق: + میسر

۰۱. ط: سومی

۰۳. ق: پنجم

۰۵. ق: از نفس مدبره

۰۷. ق: چنان که

۰۹. ق: - تعبیر / کذا، عبارت قدری مشوش است.

فی سبعین الف^۱ عام، و شاید اشاره باشد به عدد انواعی که می باشد^۲ تحت^۳ این نفس کلیه.

و بعد از مراتب نفوس، مراتب عقل کلی است و مراتب جواهر عقلیه غیر
 محصور است: ﴿...و ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ...﴾^۴ و مسماست به حجاب؛
 چه او واسطه است در افاضه نور ذات به سایر مراتب موجودات و به علم^۵؛
 چه او مظهر معلومات جناب اقدس الهی است^۶ تا این جا کلام محقق سابق
 بود رحمه الله^۸.

ضعیف^۹ را به خاطر^{۱۰} رسیده است که بیان حجب را به طریقی دیگر ذکر
 نماید، لهذا معروض می دارد که اکثف^{۱۱} و اغلظ از همه حجب در حرکت
 عروجی، حجب اعراض است، مثل الوان و حرکات و اضافات و نسب و
 شئون و اعراض و مطالب و شهوات و آلام؛ و آنچه شبیه است به اینها از آنچه
 راجع به نفس انسان می باشد، مثل نساء^{۱۲} بنین و اموال و غیر اینها. و لون
 این حجب سیاه است به شدت.

و^{۱۳} ما فوق او حجب جسمانیّه است، از ارضین سبعة و سماوات سبعة و

۱. ل، ط: الف سبعین
 ۲. ق: می باشند
 ۳. ق: بحث
 ۴. ل، ق: و لا یعلم
 ۵. مدثر / ۳۱: «...» [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی داند...»
 ۶. ق: و تعلم
 ۷. شرح الاربعین / ۱۶۴ - ۱۶۷
 ۸. ل، ط: - رحمه الله
 ۹. ق: حقیر
 ۱۰. ل: خواطر
 ۱۱. ل: اکشف
 ۱۲. ق: - و
 ۱۳. ل، ط: - و

- جمادات و نباتات و حیوانات، چنانچه مأثور است در کافی در حدیث طینت که: «حضرت آدم - علیه السلام - خلق شد از هفت قبضه^۱ از آسمان، که از هر یک یک قبضه اخذ کرد جبرئیل، و همچنین قبض نمود از هفت طبقه زمین از هر طبقه طبقه‌ای، و آدم - علیه السلام - مخلوق از اینها شد»^۲. و لون این حجب سیاه است؛ اما نه به شدت سابق.
- و ما فوق او حجب مثالیه^۳ است که عبارت از عالم مثال^۴ باشد و در سابق بیان او شد^۵.
- و فوق او حجب هیولائییه است، که عبارت از هیولئی باشد^۶ که او عیه و محل^۷ طبیعت است، و لون او مایل به سیاهی می باشد^۸.
- و فوق او حجب طبیعییه است، و او مرکب از^۹ صور نفسانییه است و لون او سرخ است.
- و فوق او حجب نفسانییه است، و^{۱۰} او مبادی^{۱۱} صور معانی عقلیه است، و این^{۱۲} صور متمایز باشند از یکدیگر، و لون او سبز است.
- و فوق او حجب روحانییه است، و او مبادی صور معانی عقلیه است، و نامیده شده‌اند در^{۱۳} اصطلاح به رقایق، و اینها متمایز و مصور می باشند فی

۱. ل: قبضه / در سایر موارد همچنین
 ۲. کافی، ج ۲ / ۵، باب طینه المؤمن والکافر، ح ۷.
 ۳. ق: هیولانییه
 ۴. ق: عبارت از هیولئی
 ۵. ق: - و در سابق... شد
 ۶. ق: - و فوق او... باشد
 ۷. ل: - محل
 ۸. ق: - باشد
 ۹. ق: - از
 ۱۰. ق: - لون... و
 ۱۱. ق: - مبادی
 ۱۲. ل: + عقلیه است و این
 ۱۳. ق: به

- الجملة به نوعی از تصویر و تخطیط، و لون اینها زرد است.
- و فوق او حجب عقلیه است، و او عبارت است از معانی عقلیه و سرّ این
- ۳ که از جمله حجب است این است که در آنها^۱ کثرت معنویه و تشخّصات عقلیه می باشد، هرچند متمایز به صور نباشند، لیکن متمایز^۲ در معنی می باشند، و لون آنها سفید است، و اینها به سبب امکانه و اوقات و تعدّد آنها
- ۶ می باشند حاجب از برای نفس از مشاهده کردن او ما فوق او را.
- و حجاب نفس محیط است به جمیع اینها، او اول و اوسط و آخر است، و مشکل ترین حجب است از حیث خرق، تا با سالک مصباح مضیء و
- ۹ سراج منیری نباشد کجا می تواند رفع این حجب را نمود.
- و هر حجابی که رفع شد ماوراء او مکشوف می شود تا به حجاب نفس برسد، هرگاه او خرق^۳ شد معرفت ربّ حاصل گردد^۴ که: «من عرف نفسه فقد
- ۱۲ عرف ربّه»^۵ و «اعرفکم بنفسه اعرفکم برّبّه»^۶.
- و حقیقت کشف رفع حجب است از حقیقت خود، و نیست شیئی که ترشّح نماید به تو مگر از حقیقت تو، چنانچه مروی است از امیر المؤمنین -
- ۱۵ علیه السلام - انه قال: «لیس العلم فی السماء فینزل الیکم، و لا فی الارض فیصعد الیکم»^۷، و لکن العلم^۸ مجبول فی قلوبکم، تخلّقوا^۹ بأخلاق الروحانیین،

۱. ق: که او را

۲. ق: ممتاز

۳. ق: غرق

۴. ق: گردید

۵. بحار الانوار، ج ۲ / ۳۲: «کسی که نفس خود را شناخت، خدای خود را شناخته است».

۶. ق: بر بکم / جامع الاخبار / ۴ و روضة الواعظین، ج ۱ / ۲۰: «عارف ترین شما به نفس خود، عارف ترین شما به

خدای خود است».

۷. ل: علیکم

۸. ق: - فیصعد... العلم

۹. ل: تحلّفوا

یظهر لکم»^۱.

- و مثل اوست به حسب معنی آنچه از حضرت عیسی - علی نبینا و^۲ علیه السلام - رسیده است، و^۳ چنانچه دیده می شود که معلّم هرگاه افاده نماید ادراک نمی نماید متعلّم مگر به قدر آن که در وسع او هست، و معلّم منبّهی و مذکّری است مر او را از آنچه فراموش نموده است از فطرت خود.
- و کشف صوری اگر متعلّق باشد به حوادث^۴ دنیاویّه مسماست به رهبانیت؛ چه انسان^۵ به سبب^۶ ریاضات و مجاهداتی که مشغول می باشد^۷ مطّلع می گردد^۸ بر مغیبات دنیویّه^۹ حسیّه، و می شود که حاصل شود از جهت رهبان، مثل سحره و زنادقه و کهنه. و همگی اینها می شود که صاحب کشف صوری که متعلّق به دنیا و احوال او می باشد گردند.
- اما اهل الله از سالکین همّت ایشان اعلاست از آن که التفات داشته باشند^{۱۰} به این امور، و مشغول اند به آنچه اجلّ و اعلیّ است - که عبارت از امور اخرویّه باشد - و می شمارند این قسم را از قبیل استدراج و مکر. و گفته اند که: «اصحاب الکرامات کلّهم محجوبون»^{۱۱}.

۱۵

۱. بسنجید: اللّمة البیضاء / ۱۵۸ و بحر المعارف / ۳۳۶: «... ولا فی تخوم الارض... و انا جبل فی جبلتکم فتخلقوا باخلاق الله یظهرکم» / «علم نه در آسمان است که بر شما نازل شود و نه در زمین است که به سوی شما بالا رود، لکن در قلبهای شما سرشته شده است، متخلّق به اخلاق روحانیان شوید تا بر شما آشکار شود».

۲. ق: - علی نبینا و

۱۸

۳. ط: حجب

۳. ق: - رسیده است و

۴. ق: - به سبب

۵. ق: ایشان

۸. ق: می گردند

۷. ق: می باشند

۱۰. ق: باشد

۹. ل: - چه انسان... دنیویّه

۱۱. تمام صاحبان کرامت [به نوعی] در حجابند.

۳ بلکه وراء^۱ این طایفه فرقه‌ای^۲ می‌باشد که فوق ایشانند، و آنها ملتفت نمی‌شوند به امور اخرویّه فضلاً عن الدنیویّه، چنانچه فرموده‌اند: «الدنيا حرام على اهل الآخرة، و الآخرة حرام على اهل الدنيا، و هما حرامان على اهل الله»^۳. و ایشان صاحب کشف معنوی می‌باشند، و او کشف خواص است، و او مراتب بسیار دارد.

۶ و اعلی از همه کشف حضرت ذات الهیه است، و مشاهده نمودن اوست در مظاهر بدون احتجایی از او به فعل یا اسم یا صفت یا رسم، و این مقام ممکن نمی‌شود بر وجه تمکین، مگر از برای صاحب^۴ ختم نبوت و صاحب ختم ولایت.

۹ و صاحب این کشف اگر نباشد از جهت او کشف صوری در هر آنی و ساعتی جایز است؛ چه خاطر او متعلق به حوادث سفلیّه کونیّه نمی‌باشد؛ زیرا که او متوجّه است به آنچه اعلاست که عبارت از عالم ملکوت و جبروت و لاهوت باشد.

۱۲ و با^۵ این بیان الزام می‌یابند^۶ اکثر عوام، بلکه بعضی از خواص؛ چه زعم ایشان آن است که کسی هرگاه عارف نباشد به حوادث کونیّه زمانیّه عارف نیست. و ندانسته‌اند که پیغمبر^۷ - صلی الله علیه و آله - کامل مطلق بود، بلکه

۱۸ ۱. ط: بلکه در ۲. ق: فرق
 ۳. عوالی اللثالی، ج ۴ / ۱۱۹، الجامع الصغیر، ج ۱ / ۶۵۶ و کتر العتال، ج ۳ / ۱۸۴: «دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنیا؛ و هر دو بر اهل الله حرام‌اند».
 ۴. ق: - صاحب ۵. ق: به
 ۶. ق: می‌باید ۷. ق: + او

همه کامل‌ها از انبیا و ملائکهٔ مقربین، مستفیض از او می‌باشند^۱، مع ذلك نبود^۲ مر او را علم به حال شتر گم‌شدهٔ خود تا جبرئیل نازل نشد و خبر نداد او را به محلّ او، و همچنین نبود او را علم به حال عایشه در ادّعی عصمت او تا جبرئیل نازل نشد^۳.

و همچنین حضرت ابراهیم - علیه السلام - علم نداشت به حال ملائکه، و حضرت لوط بالنسبه به ایشان، و حضرت یعقوب بالنسبه به حضرت یوسف - علیه السلام - و امثال ذلك.

و کشف صوری گاه حاصل می‌شود از جهت غیر عارف کامل، بلکه از جهت غیر مؤمن، بلکه از جهت کافر. و از این معلوم می‌شود که او مطلوب اهل الله نیست، و التفاتی نمی‌باشد ایشان را به او، و اکثر مشایخ و کمال احتراز می‌نمایند از او؛ چه او موجب خودنمایی است، و خودفروشی سدّ^۴ راه حقیقت است. شیخ محمود شبستری - رحمة الله علیه - فرموده است^۵:

رهاکن ترهات و شطح و طامات	خیال توبه ز اسباب کرامات
کرامات تو اندر حقّ پرستی است	جز آن کبر و ریا و عجب و هستی است
در این هر چیز کان نزباب فقر است	همه اسباب استدراج و مکر است
ز ابلیس لعین بی‌شهادت	شود صادر هزاران خرق عادت
گه از دیوار آید، گاه از بام	گهی در دل نشیند، گه در اندام

۱۸

۱. ق: می‌باشد

۲. تحقیق این بیان در گرو حدّ عصمت و علم امام است که پاره‌ای از محققان با این گونه تفسیرها موافق نیستند.

۳. ق: - و خبر نداد او... نشد

۴. ق: شد

۵. ق: رحمه الله فرموده

- همی داند ز تو احوال پنهان در آرد در تو کفر و فسق و عصیان
 شد ابلیست امام و در پسی^۱ تو بدو لیکن بدین ها^۲ کی رسی تو
 ۳ کرامات تو گر از خودنمایست تو فرعونی و آن دعوی خدایست^۳
 یعنی به حکم: ﴿[م] لَا تَيَّبَهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِن خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ...﴾^۴، و به موجب: «انّ الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم»^۵،
 ۶ گاه شیطان از دیوار می آید و دیوار حجاب او نمی شود، و گاه از بام می آید، و
 گاه در دل انسان می نشیند، و انواع وساوس در دل پیدا می آورد، و گاه در اندام
 و اعضا و جوارح در می رود و او را به اعمال فاسده و می دارد، و با وجود این
 ۹ همه خوارق عادات مطرود و ملعون است^۶.
 لیکن عوام، اهل الله کسی را می دانند که صاحب کشف صوری باشد، و
 اعراض می نمایند از صاحب کشف معنوی؛ و می گویند که اگر این اشخاص
 ۱۲ اهل الله می بودند^۷ مطلع می شدند از احوال ما و احوال مخلوقات، و هر گاه
 قادر نباشند^۸ بر کشف احوال مخلوقات البته قادر بر کشف احوال اعلیٰ از او -
 که عبارت از معارف الهی و احوال عوالم^۹ غیب است - نخواهند بود.
 ۱۵ و ندانسته اند که جناب اقدس الهی ضنّت^{۱۰} می نماید از این که مطلع

۱. ق: پس

۲. ق: بدانها

۳. گلشن راز / ۹۳، بیت ۸۹۱ - ۸۹۸.

۱۸ ۴. اعراف / ۱۷: «آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم...».

۵. بحار الانوار، ج ۶۳ / ۲۰۶۸ و ج ۷۰ / ۴۹: «شیطان بسان جریان خون در انسان، در وی راه می یابد».

۶. ل، ط: - یعنی به حکم... است

۷. ق: بودند

۸. ق: نباشد

۹. ق: معارف عالم

۱۰. ضنّت: بخل

- سازد احوال ایشان را بر اهل دنیا، و هرگاه می‌بودند از جمله کسانی که متعرض احوال خلق بشوند قابلیت قرب الهی را نداشتند: «فأهل الحق لا يصلحوا للخلق^۱، كما أنّ أهل الخلق لا يصلحوا للحق^۲»^۳.
- ۳ پس بدان که کشف صوری متعلق است به عوام، که عبارت از عالم مُلک باشد. و کشف عالم ملکوت متعلق است به خواص، و او کشف معنوی است.
- ۶ و کشف عالم جبروت و لاهوت متعلق است به اخصّ خواص. و صاحب این کشف جامع است مرثله را، و اعلاست از هر دو، و جایز نیست که رجوع نماید از اعلیٰ به اسفل مگر از جهت ضرورت؛ چه هر عالی متمکن از فعل سافل است، دون عکس.
- ۹ پس اهل حقیقت متمکن می‌باشند از افعال اهل طریقت، دون عکس. و اهل طریقت متمکن اند از افعال اهل شریعت؛ بلکه باید مباشر باشند افعال شریعه را، دون عکس.
- ۱۲ و کشف معنوی، کشف صور حقایق مجرد و مفارقات علویه است به حکم تجلیات اسم علیم، و او مراتب بسیار دارد.
- ۱۵ و^۴ مرتبه اول ظهور معانی است در قوه مفکره^۵ به سبب استعمال مقدمات؛ بلکه شاید منتقل^۶ شود به مطالب بدون استعمال مقدمات. و نامیده شده است او به حدس.

۲. ق: الخلق

۱. ق: الخلق

۳. اهل حق در خور خلق نیستند همان‌گونه که اهل دنیا در خور اهل حق نیستند.

۵. ط: متفکره

۴. ق: - و

۶. ق: متصل

و اعلیٰ از این مرتبه معانی [ای] است در قوۀ عاقله، که مستعمل است مر
مفکره^۱ را، و حدس از توابع اوست.

و اعلائی این مقام مرتبه الهام است. و اگر ظاهر معنی نباشد بلکه روحی ۳
یا عینی باشد، او را مشاهده روحیه می نامند؛ پس مرتبه سر است، و فوق او به
زعم بعضی مرتبه خفی است. و ممکن نیست به او اشاره و مقدر نیست
۶ اظهار او به عبارت، چنانچه فرموده است حضرت سید او صیاء - علیه و علی
اولاده الطاهرین^۲ آلف التحیة و الثناء - : «الحقیقة كشف سبحات الجلال من
غیر اشاره»^۳. و هرگاه سالک در این مقام متمکن شد، رسید به اعلیٰ مقامات از
کشف و شهود.

و مراتب کشف وابسته است به استعداد سالک و مناسبات روح و توجه ۹
سر او، و چون می باشد استعدادات متفاوت^۴، می باشد مقامات کشف^۵ نیز
متفاوت. و اصحّ و اتمّ او کشفی^۶ است که حاصل می شود از برای کسی که
۱۲ مزاج روحانی^۷ او اقرب به اعتدال تامّ باشد؛ مثل ارواح انبیا - علیهم السلام -
پس^۹ از برای کسی که اقرب باشد به ایشان به سبب.

و کیفیت وصول به مقامات کشف متعلّق است به علم سلوک، و
۱۵ چنانچه در سابق برین ذکر شد^{۱۱} واجب است دانسته شود این که متصرف^{۱۲}

۱. ط: متفکره

۲. ق: - علی اولاده الطاهرین

۳. نور البراهین، ج ۱ / ۲۲۱: «حقیقت کشف انوار جلال بدون اشاره به آن است».

۴. ق: تفاوت

۵. ق: گفت

۶. ل: کشف

۷. ق: علیه

۸. ق: - ایشان به سبب و

۹. ق: - پس

۱۰. ق، ط: - چنانچه... شد

۱۱. ل: متفرّق

- در وجود از اصحاب احوال و مقامات - مثل انبیا و اولیا - در احیاء و اموات^۱ و^۲ قلب مواد جسمانیه و طی زمان و طی مکان به جهت اتّصاف ایشان است به صفت قدرت و اسمائی که مقتضی است آن امور را به^۳ جهت تحقّق^۴ ایشان به آن اسماء، و به وجود حقّانی موهوبی، و یا به واسطه روحی از ارواح ملکوتیه، یا به غیر او؛ بلکه به خاصیت اسماء الحسنی، مثل قادر بر صاحب قدرت، و علیم بر صاحب علم، و مرید بر صاحب اراده.
- ۶ هرگاه دانسته شد این مراتب پس بدان که شریعت و طریقت و حقیقت از اقتضاء رسالت و نبوت و ولایت است. و وحی و الهام و کشف از اقتضاء اسماء ذات و صفات و افعال است که عبارت از علم و قدرت و ارادت باشد؛
- ۹ چه جمیع عالم امکانی واقع است به حسب اسماء الهیّه.
- پس وحی از اقتضاء اسماء ذاتیه، و الهام از اسماء وصفیه، و کشف از اسماء فعلیه است. و اسماء کلیه منحصر است در اینها، و عالم واقع است به
- ۱۲ ترتیب آنها.
- پس قرآن از اقتضاء وحی است، و او از اقتضاء ولایت و اسماء ذاتیه است. و حدیث قدسی از اقتضاء الهام و او از نبوت و اسماء صفاتیّه است. و
- ۱۵ حدیث مقدّس نبوی - صلّی الله علیه و آله -^۵ از اقتضاء کشف و او از رسالت و اسماء فعلیه است.
- ۱۸ پس هرگاه اراده کند جناب اقدس احدیّت ذاتیه شیء معینی یا فعلی را،

۱. کذا / صحیح: امامت

۲. ق: - و

۳. ق: تحقیق

۴. ل: و

۵. ق: علیه السلام

- احداث می نماید او را در مرتبه مشیّت و محبّت حقیقیه^۱ و وجود مطلق - آی
وجود لابشرط - که رحمت و نقطه و سرّ مستتر و سرّ مقنع به ستر^۲ است.
- ۳ و اگرچه فی الحقیقه شیء واحد بسیطی است، بلکه در امکان ابسط^۳ از
وی متحقّق نیست، از جهت عدم وجود شیئی سابق به او تا این که صلاحیت
داشته باشد که جزء او شود؛ زیرا هر شیئی که فرض کرده شود از آثار او
۶ می باشد، و شیء مرکّب از آثار خود نمی شود، و هرچه تصوّر کرده شود در
نفوس و تعقلّ شود به عقول از اثر او و از اثر، اثر اوست، لکن متعدّد^۴ و ذو
مراتب است به قیاس هیأت تعلّقات او به متعلّقات^۵ او^۶؛ چه هر دو^۷ باید
۹ مشابه به هم باشند - چنانچه میانه حرکت ید کاتب و میانه حروف مکتوبی،
می باشد از مشابهت در هیأت - و از آن مرتبه نازل می شود به مراتب انزل او.
چه مراتب وجود مطلق به حسب اعتبار فوادی، چهار قرار داده اند:
- ۱۲ مرتبه اول نامیده شده است به رحمت و نقطه.
و مرتبه ثانی به ریاح و نفّس رحمانی، به فتح فاء.
و مرتبه سیّمی به سحاب مزجی و حروف اولیات عالیات.
۱۵ و مرتبه چهارمی به سحاب متراکم و کلمه تامّه، که خلق نموده است به او
خدای تعالی هر شیئی را^۸ از اشیاء.
- مرتبه اولی مأخوذ است از قول خدای تعالی: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ

ط: ۱ حقیقه	ط: ۲ سر
ط: ۳ البسط	ق: ۴ + است
ل: ۵ معلّقات	ق: ۶ + هر
ل: ۷ چه مردود	ق: ۸ با

بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ... ﴿١﴾؛ چه رحمت که سابق است و علامت حصول و بشرای او ریاح است.

- ۳ و مرتبهٔ ثانیه ریاح است. چنانچه^۲ در آیهٔ شریفه است.
- و مرتبهٔ ثالثه که سحاب مزجی باشد در تتمهٔ آیه فرموده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ...﴾^۳ و سحاب متراکم عالم مشیّت است که ملحوظ شده باشد تعلق او به مفعول.
- ۶ و سر^۴ قسمت او به چهار مرتبه، جاری ساختن احکام متعلقات^۵ اوست به او. قال الله تعالی: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...﴾^۶ الی آخره^۷، قال - علیه السلام - : «العبودية جوهره کنهها الربوبية، فما فقد فی العبودية وجد فی الربوبية، و ما خفی فی الربوبية اصیب^۸ فی العبودية»^۹.
- آیه شریفه و حدیث حاکم اند در این مقام به این احکام هرچند به اعتبار متعلقات باشد، نه به اعتبار ذات. چنانچه هرگاه یافت شود کلمه‌ای از فاعل در ابتدا نشو او یافت می‌شود به این مراتب، و او آیه تعریف کلمه الله است.
- صفات الله عبارت است از معانی‌ای که تجلیات ذات و مبدأ

۱۵

۱. اعراف / ۵۷: «و اوست که باها را پیشاپیش [باران] رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد...».

۲. ق: چنان که

۳. اعراف / ۵۷: «تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم، و از آن باران فرود

آوردیم...».

۴. ق: شر

۱۸

۵. ق: متعلق

۶. فصلت / ۵۳.

۷. ق: آخر و

۸. ل: اجیب

۹. مصباح الشریعة / ۱۷، باب العبودية و شجرة طوبی، ج ۱ / ۳۳: «عبودیت و بندگی جوهری است که ذات و کنه

آن ربوبیت است، آنچه در عبودیت نیست در ربوبیت یافت می‌شود و آنچه در ربوبیت پنهان گشته در عبودیت

بدان رسیده می‌شود».

- محمولات اند؛ مثل علم و قدرت و حیات و ارادت. و اسم عبارت از ذاتی است که فاعل این معانی می باشد؛ مثل عالم و قادر.
- ۳ و^۱ اسم اگر دلالت کند بر ذات بی اعتبار احوال، مظاهر آن را اسماء ذات می گویند، و در همه مراتب ذات به این اسماء متجلی است، و حکم ایشان در همه مظاهر ظاهر است، و آن اسم «هو» واحد است.
- ۶ و بعضی بر آنند که الله نیز اسم ذات است. و اگر دلالت کند بر ذات به اعتبار صفتی از صفات، او را اسماء صفات گویند. و اگر به اعتبار فعلی از افعال باشد - مثل خالق و رازق - اسماء افعال گویند، چنان که سابق بر این مذکور شد. والله اعلم بحقایق الحق.^۲
- ۹

۱. ق: - و

۲. تصحیح و تحقیق کتاب شریف مرآة الحق در شب ولادت سرور کونین هفدهم ربیع الاول سال ۱۴۲۳ ه. ق. انجام پذیرفت، بحمد الله و منه و کرمه.

فهرست‌ها

- فهرست تفصیلی مطالب
- آیات
- روایات
- اشعار عربی
- اشعار فارسی
- نمایه اشخاص، گروه‌ها،
- جای‌ها و کتاب‌ها
- منابع تحقیق

فهرست تفصیلی مطالب

۱	دیباچه
۳	در شناسایی ذات حق
۵	اتّصاف حق به صفات کمال
۶	خلقت از قدرت و علم
۶	اسماء حق
۷	نفی جبر و تفویض
۷	اراده حق
۷	خالقیت حق
۸	عدم ادراک حق
۸	نفی معرفت ذاتی، و دیدار چشمی حق
۹	نفی تعطیل و تشبیه گروه‌های معطله و سوفسطائیان
۹	نقطویه
۱۰	طبیعیون
۱۰	گروه دیگری از معطله
۱۱	معنی تشبیه
۱۱	اقرار به نبوت
۱۲	اقرار به تمامی آنچه نبی آورده است
۱۲	اقرار به امامت
۱۲	اقرار به عصمت

- ۱۳ اقرار به شفاعت و گروه‌های مختلف در آن.
- ۱۳ تولی و تبری.
- ۱۵ اقرار بر احوال قبر.
- ۱۵ اقرار بر معاد و احوال آن.
- ۱۵ اقرار بر فروع دین.
- ۱۵ اقرار بر عدم انکار آنچه نمی‌فهمیم.
- ۱۶ اقرار به عذاب کفار، منافقان و مخالفان.
- ۱۷ در بیان حال گروهی از مخالفان.
- ۱۸ خلود مخالفان در آتش.
- ۱۸ در بیان حکم متعصبان مخالف.
- ۱۹ در بیان علت حکم اسلام بر مخالفان.
- ۲۰ در بیان حکم فساق شیعه.
- ۲۰ روایت جابر در ورود برخی شیعه به دوزخ.
- ۲۲ گفتار محقق تستری در مقام.
- ۲۳ صفات شیعیان و مؤمنان در احادیث.
- ۲۳ خطبه همام.
- ۲۶ در بیان علت عدم تعیین عوامل موجب خروج از اسلام.
- ۲۷ عدم دل‌بستگی به شفاعت.
- ۲۹ خوف ممدوح و خوف مذموم.
- ۳۱ روش مصنف در عمل به فروع دین.
- ۳۲ عدم قطع بر نفس قدسیه در خود.
- ۳۳ گذری بر حال روزگار خود در تکفیر اهل دل.
- ۳۵ سریان تکفیر کردن به اماکن مقدسه.

سبب تصنیف کتاب ۳۷

فصل اوّل

در تعیین صوفی و نقل کردن بعضی از کلمات علمای امامیه

که طاعن و منکر تصوّف و اهل او می‌باشند

- گفتار حدیقه الشیعه در بیان تصوّف و نقد آن ۴۱
- فرق صوفیه به روایت حدیقه الشیعه ۴۳
- حدیثی در نفی تصوّف ۴۶
- باب اوّل: در بیان اصول صوفیه و گروه‌های آن ۴۷
- فصل اوّل: در بیان عقیده حلولیه و اتحادیه که اصل مذهب صوفیه‌اند ۴۸
- ریشه‌شناسی وحدت وجود در بیان الادیان ۴۹
- گفتار تبصرة العوام در بیان حال صوفیه و گروه‌های آن ۵۰

فصل دوّم

در ذکر تحقیقی که ضعیف معروض می‌دارد

- لزوم دینداری در قضاوت ۵۹
- لزوم اطاعت از معصوم ۶۰
- نفی حلول و اتحاد ۶۲
- عدم جواز لعن ۶۳
- گفتار شارح نخبه در مقام ۶۴
- اعتقاد علمای راستین به عرفا ۶۵
- مقدس اردبیلی و رأی به وحدت وجود ۷۲
- رد انتساب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی ۷۳

۷۴	تضعیف ابوهاشم کوفی
۷۵	عدم اعتقاد متصوفه شیعه به حلول
۷۵	حدیث وارد در معنی تصوف
۷۵	شرح حدیث

فصل سوّم

در تحقیق صوفی و متصوّف و ملحد

چنان که جمعی از اکابر فرموده‌اند

۷۹	گفتار جامی در بیان انواع صوفیان
۷۹	متصوفه
۷۹	ملامتیان
۸۰	صوفیه
۸۰	متشبهان به صوفیه
۸۱	گفتار صاحب مجلی در صوفیه مجلل
۸۶	گذری بر احوال صوفی متقی سید حیدر آملی به روایت تستری
۸۸	گفتار سید حیدر از جامع الاسرار در معرفی خودش
۹۲	صوفی مؤمن ممتحن است
۹۲	در شناخت صوفی و تصوف
۹۵	همسانی حکم صوفی با شیعی
۹۶	عدم جواز لعن صوفی به صرف اسم تصوف
۹۶	اندکی صوفیان حقیقی
۹۷	تبری از صوفیان غیر متشرع

فصل چهارم

در نقل کلمات علامه حلّی و محقق تستری

- بخش اوّل: در نقل کلمات علامه حلّی به روایت احقاق الحق ۹۹
- نقل کلام محقق شوشتری از احقاق الحق ۹۹
- مناظره علامه حلّی با اهل سنت ۱۰۰
- شیعه شدن اولجایتو ۱۰۰
- نقد روزبهان بر علامه حلّی ۱۰۱
- شیوه نگارش احقاق الحق ۱۰۳
- نقل کلام علامه درباره صوفیان عامّه ۱۰۴
- نقد روزبهان ۱۰۵
- نقد قاضی تستری بر روزبهان ۱۰۶
- نقل کلام علامه حلّی ۱۰۸
- نقد روزبهان ۱۱۰
- نقد قاضی شوشتری ۱۱۲
- گفتار مؤلف کتاب ۱۱۴
- رأی مؤلف درباره روزبهان ۱۱۴
- گفتار مؤلف درباره قاضی تستری ۱۱۶
- بخش دوّم: در نقل کلام قاضی نور الله ۱۱۷
- در ذکر حال صوفیان ۱۱۷
- اهل حکمت ۱۱۹
- تقارن عقل و شهود ۱۱۹
- گفتار افلاطون، ارسطو و ابن سینا در مقام ۱۲۰
- مکاشفه سهروردی در دیدار با ارسطو ۱۲۱

- نیاز به مرشد در سلوک ۱۲۲
- گفتار سید حیدر آملی درباره عالمان و صوفیان ۱۲۴
- صوفیان و شیعیان ۱۲۴
- صوفی حقیقی سنی نیست ۱۲۵

فصل پنجم

در تحقیق این که صوفی حقیقی نمی‌شود از اهل سنت و جماعت باشد
و بیان قدح سلسله نقشبندیه به آن نهج که سلسله خود را ضبط نموده‌اند

- تقیه در سنی‌گرایی ۱۲۷
- اتصال سلاسل صوفیه به معروف کرخی، کمیل نخعی و حسن بصری ۱۲۸
- چگونگی اتصال سلسله نقشبندیه ۱۲۹
- رد سلسله نقشبندیه ۱۳۰
- تحقیقی در حال قاسم بن ابی بکر ۱۳۰
- عدم تقارن زمانی قاسم با حضرت سلمان ۱۳۱
- رد استفاده سلمان(ع) از ابوبکر ۱۳۲
- فضائل سلمان(ع) ۱۳۳
- تشیع خواجه یوسف همدانی در سلسله نقشبندیه ۱۳۵
- تأملی در صحت انتساب نقشبندیان به امام صادق(ع) ۱۳۶
- اویسی بودن خواجه بهاء الدین نقشبند ۱۳۷
- گذری بر حال حسن بصری ۱۳۹
- احادیث ذم حسن بصری ۱۳۹
- احادیث مدح حسن بصری ۱۴۲
- حکومت مؤلف در مقام ۱۴۵

۱۴۷ تشیع سلاسل متصل به غزالی
۱۴۸ ردّ کرامات صادره از مشایخ اهل سنت
۱۵۰ نقد کرامات در منظر شیخ شبستری

فصل ششم

در بیان کیفیت سلوک و رفتار سالکین الی الله

۱۵۳ سلوک حقیقی از طریق موت ارادی
۱۵۴ اسباب موت ارادی
۱۵۴	□ اصل اوّل: توبه است
۱۵۴ اقسام توبه عام، خاص و خاص الخاص
۱۵۵	□ اصل ثانی: زهد است
۱۵۵ زهد در احادیث
۱۵۶	□ اصل سوّم: توکل است
۱۵۷	□ اصل چهارم: قناعت است
۱۵۸	□ اصل پنجم: عزلت است
۱۵۸ جواز بر عزلت در احادیث
۱۵۹ تقویت نفس اماره به کثرت تصرف در محسوسات
۱۶۰ اثر ذکر در عزلت
۱۶۱ ذکر دائم در اثر عزلت
۱۶۱	□ اصل ششم: ملازمت ذکر است
۱۶۱ ذکر
۱۶۲ ذکر تهلیل
۱۶۳ اذکار دیگر برای مبتدیان

- ۱۶۳ طریقه ذکرى محمد تقى مجلسى
- ۱۶۳ ذکر خفى و جلى
- ۱۶۳ نقضى بر ذکر جلى
- ۱۶۴ نکته: در علت لزوم ذکر
- ۱۶۶ نتیجه ذکر
- ۱۶۷ پائين ترين مرتبه ذکر قلبى
- ۱۶۷ مراتب ذکر
- ۱۶۷ مراتب ذکر قلبى
- ۱۶۷ يکى: ذکر لسانى فقط است و او پست ترين مراتب اوست
- ۱۶۷ دويمى: ذکر قلبى است و از برای او نیز مراتب است
- ۱۶۸ برترى ذکر قلبى بر لسانى
- ۱۶۸ مرتبه ثالث ذکر: ذکر اعضا و جوارح است
- ۱۶۹ علت صدور ذکر لسانى
- ۱۷۰ سرّ علاقه عارف به ذکر
- ۱۷۰ ارزش تفکر در عبادات
- ۱۷۱ چگونگى تفکر در خداوند
- ۱۷۲ تفکر و زوال غفلت
- ۱۷۳ زندگى با تفکر
- ۱۷۳ تفکر متوسطان
- ۱۷۴ سر افضليت تفکر بر عبادات
- ۱۷۴ تفکر ضعيفان
- ۱۷۶ تبصره: در بيان لزوم اجازه در ذکر
- ۱۷۷ لزوم شيخ در پيمودن راه حق

۱۷۸ حدیث کتاب کافی در اقسام مردم پس از رسول خدا
۱۷۸ گفتار فاضل مازندرانی در شرح حدیث و لزوم شیخ
۱۷۹ شرح حدیث در منظر مؤلف
۱۸۰ دسته‌های مردم بعد رسول خدا(ص)
۱۸۰ گروه اول: عالمان
۱۸۱ گروه دوم: جاهلان
۱۸۳ اقسام جهل
۱۸۴ گروه سوم: تابعان
۱۸۴ اشکال وارد در عدم حصر اقسام
۱۸۵ تبصرة اخرى: در گفتار برخی مشایخ
۱۸۶ نظر بر قدم سالک
۱۸۶ هوش در دم سالک
۱۸۶ سفر در وطن برای سالک
۱۸۷ خلوت در انجمن سالک
۱۸۸ ذکر حقیقی
۱۸۹ □ اصل هفتم: توجه است
۱۹۰ توجه در مناجات شعبانیه
۱۹۱ □ اصل هشتم: صبر است
۱۹۱ اقسام صبر
۱۹۲ صبر و عدم شکایت به خدای
۱۹۳ □ اصل نهم: مراقبه است
۱۹۴ اثر رحمت در ازاله ظلمت نفس
۱۹۵ مرتبه اخیار

۱۹۶	معنی دیگر مراقبه
۱۹۶	اثر مراقبه
۱۹۶	مراتب مراقبه
۱۹۷	□ اصل دهم: رضا است
۱۹۷	رضا ثمره محبت از معرفت
۱۹۸	رضا ثمره هر کمال
۱۹۹	رضا یا ترک اعتراض
۲۰۱	گفتار شهید درباره رضا
۲۰۱	تنافی جلادت با محبت
۲۰۲	مرتبه پایین صبر در سلوک و محبت
۲۰۳	خاتمه: در فوائد خاموشی
۲۰۴	اقسام خاموشی
۲۰۴	خاموشی به زبان
۲۰۴	خاموشی به دل
۲۰۴	اثر خاموشی به دل

فصل هفتم

در بیان ذکر خفی و جلی

۲۰۷	فایده اولی: در بیان ذکر خفی و جلی و ادله آنها
۲۰۷	مقصود از فروعات دین ذکر حق است
۲۰۸	اما دلیل عقلی
۲۰۸	حد ذکر آهسته
۲۰۸	حد ذکر آشکار

- حدّ ذکر خفی ۲۰۸
- ادله عقلی رجحان ذکر ۲۰۸
- عدم رجحان ذکر لسانی بر قلبی ۲۰۹
- ادله نقلی پانزده گانه استحباب ذکر خفی ۲۰۹
- عدم اعتبار بدعت در ذکر خفی ۲۱۴
- نقد علّت عدم جواز ذکر خفی ۲۱۵
- اخبار «من بلغ» در تسامح سنن ۲۱۶
- ذکر تهلیل و ارزش آن ۲۱۸
- ذکر تهلیل علاج نسیان ۲۱۹
- کیفیت ذکر خفی ۲۲۱
- روایت کفعمی در چگونگی ذکر خفی ۲۲۱
- اقسام ضرب قلبی ذکر تهلیل ۲۲۲
- طریق اول: وقوف عددی ۲۲۳
- طریق دوم: حمایلی یا هیکللی (خلوت در انجمن) ۲۲۳
- طریق سوم: خفی یا چهار ضرب یا مجمع البحرین ۲۲۴
- اما مؤیدات ذکر جلی ۲۲۶
- ادله نقلی ذکر جلی ۲۲۶
- مؤیدات حلقه ذکر ۲۲۷
- حکومت مؤلف درباره ذکر جلی ۲۲۹
- دلیل عدم جواز ذکر جلی ۲۳۰
- عدم اعتبار بدعت در عمل خلاف عرف ۲۳۰
- روایات وارد در جواز ذکر در همه احوال ۲۳۰
- رفع توهم در روایت حضرت موسی (ع) ۲۳۲

۲۳۲	وجه اول
۲۳۳	وجه دوم
۲۳۴	وجه سوم
۲۳۴	وجه چهارم
۲۳۴	لزوم تدبیر در روایات پیشین
۲۳۵	ستاریت حق در اخفای ذمائم اخلاقی
۲۳۶	سرّ تعفّن فضله انسانی
۲۳۶	جواز ذکر قلبی به اطلاق ذکر کثیر در قرآن
۲۳۷	فایده دوم: در بیان تفکّر
۲۳۷	امر به تفکّر در قرآن
۲۳۷	معنی اصطلاحی تفکر
۲۳۸	علی(ع) آیت مورد مشاهده در سلوک
۲۳۹	وسعت سیر انسان در سلوک
۲۴۱	ارزش معرفت نفس در سلوک
۲۴۲	حواس پنجگانه باطنی در سلوک
۲۴۳	اطوار هفتگانه دل
۲۴۳	اول: صدر
۲۴۴	دوم: قلب
۲۴۴	سوم: شغاف
۲۴۴	چهارم: فؤاد
۲۴۴	پنجم: حبّ القلب
۲۴۴	ششم: سویدا
۲۴۵	هفتم: مهجة القلب

۲۴۵	تربیت دل
۲۴۵	سجده قلب
۲۴۶	معالجه دل
۲۴۶	طریق تصفیه دل
۲۴۷	ولایت ذکر بر دل
۲۴۸	تصرف صفات لطف و قهر در دل
۲۴۸	چگونگی دریافت بیماری دل
۲۴۹	اشارتی اجمالی به فکر
۲۴۹	مثال، ملکوت و عقل یک انسان
۲۵۰	انسان در مراتب الهی
۲۵۲	فایده سیم: در رابطه است
۲۵۲	سر ارتباط مرید به صورت ظاهری شیخ
۲۵۲	ادله نقلی جواز ارتباط
۲۵۴	بهره از نور امام از طریق نور شیخ
۲۵۶	شناخت لامع در سلوک
۲۵۷	اضطراب از مشاهدات نوری در سلوک
۲۵۸	چگونگی شناخت امام به نورانیت
۲۵۹	گفتار ابن ابی جمهور احسایی در ارتباط با اهل دل
۲۶۱	گفتار ملا عبدالرحیم دماوندی در مقام
۲۶۳	مرشد شناسی به روایت دماوندی
۲۶۵	اقسام سلوک
۲۶۶	طلب استاد با درد طلب
۲۶۶	عدم اعتناء بر کرامات شیخ

- ۲۶۷ عدم اهتمام به عبادت قبل از معرفت
- ۲۶۸ چگونگی انتخاب مرشد
- ۲۶۹ عدم اعتناء بر کرامات در انتخاب شیخ
- ۲۷۱ ولی از نظر عطار
- ۲۷۱ وجود مرشد در هر زمان
- ۲۷۲ توسل به اهل البیت در رسیدن به شیخ
- ۲۷۳ بهره از صورت مرشد در سلوک
- ۲۷۴ عدم بت پرستی در اعتبار صورت شیخ
- ۲۷۶ صورت شیخ عامل زوال تفرقه
- ۲۷۶ پایان سخن عارف دماوندی
- ۲۷۷ شرح یک حدیث در مقام
- ۲۸۰ شرح خطبه‌ای از نهج البلاغه در بیان ذکر
- ۲۸۴ اقسام ذکر به روایت صاحب بصائر
- ۲۸۸ فائده ذکر
- ۲۸۹ ذکر در آغاز سلوک
- ۲۹۰ شرح عبارات خطبه در ذکر و فوائد آن
- ۲۹۱ عدم خلّو زمین از عباد خاص و اولیاء
- ۲۹۱ صفات هادیان الهی
- ۲۹۲ اهل ذکر
- ۲۹۳ شبیهان اهل ذکر
- ۲۹۳ طاعت اهل ذکر
- ۲۹۳ حالات اولیاء و اهل ذکر
- ۲۹۵ فوائد ارتباط با اهل دل

۲۹۵	تبصره: در محاسبه و چگونگی آن.....
۳۰۰	لزوم مراقبه نفس.....
۳۰۱	مراقبه مقربین.....
۳۰۱	مراقبه اهل ورع.....
۳۰۲	چگونگی مراقبه در طاعت، معصیت و مباح.....
۳۰۵	ارتکاب گناه عارفان.....
۳۰۶	سر عدم گناه اولیاء.....

فصل هشتم

در نقل نمودن برخی از کلمات محقق مجلسی، مولانا محمدتقی

و ولد فاضل محدث او، مولانا محمدباقر، رحمهم‌الله

۳۰۹	کلام مجلسی اول از شرح فقیه.....
۳۰۹	طریقه ریاضت وی.....
۳۱۰	ذکر وی در سلوک.....
۳۱۱	کسب رضای حق در سلوک.....
۳۱۱	ترغیب بر اربعین.....
۳۱۲	پایان سخن مجلسی اول.....
۳۱۲	بیان مؤلف.....
۳۱۳	تشریح خدمت صاحب الامر.....
۳۱۳	کلام مجلسی اول در شرح زیارت جامعه.....
۳۱۵	کلام مؤلف.....
۳۱۷	نقل کلام مجلسی اول از لوامع صاحبقرانی.....
۳۲۱	طریق ایجاد نیت صحیح.....

۳۲۲ نهی از تصور حق همچو عوام
۳۲۳ فتح باب در سلوک
۳۲۳ چگونگی عشق الهی
۳۲۴ عشق به وجه امیرمؤمنان(ع)
۳۲۴ شرح حدیث قرب نوافل
۳۲۶ حضور قلب در نماز
۳۲۶ سر تشریح نمازهای نافله
۳۲۶ پایان سخن مجلسی اول
۳۲۷ کلام مؤلف در بیان دعای مجرب حضرت باقر(ع)
۳۳۰ ● رساله طریقه سلوک و ریاضت مجلسی اول
۳۳۰ مقدمه مرحوم مجذوب علیشاه
۳۳۱ آغاز رساله:
۳۳۱ مجاهده با نفس
۳۳۱ کم خوردن در سلوک
۳۳۲ بیان چند مانع در سلوک
۳۳۲ چگونگی جهاد در راه خدا
۳۳۳ تصحیح نیت
۳۳۴ خروج از طور حیوانیت
۳۳۶ خلاصه اصول مندرج در آیه
۳۳۶ ورود در اربعینیات
۳۳۷ ادعیه و اذکار در اربعین
۳۳۷ تصحیح معرفت در اربعین
۳۳۸ فتح ابواب در پی ده روز

۳۳۹ ممانعت‌های شیاطین در اربعین
۳۳۹ دفع شیطان با ذکر
۳۳۹ چگونگی نماز
۳۴۰ ظلمت حاصل از کتب کلامی و حکمت
۳۴۱ درک اولیاء با وصول به رتبه آنها
۳۴۱ پایان رساله
۳۴۱ تقویت مرتبه مجلسی دوم در سلوک
۳۴۲ ● رساله اجوبه ملا خلیل از مجلسی دوم
۳۴۳ مسأله اول در عدم جواز اتباع طریق حکما
۳۴۴ مسأله دوم: در عدم اتباع کامل از طریق مجتهدان و اخباریان
۳۴۵ مسأله سوم: در تأیید طریق صوفیه
۳۴۶ طعن بر جامی در عدم ذکر شیخ صفی الدین اردبیلی و سائر بزرگان
۳۴۷ جمع علم و عمل در صوفیان شیعه
۳۴۸ پاسخ عالمانه صفی الدین اردبیلی به اشکال
۳۴۹ بزرگداشت علما به وسیله صوفیان
۳۵۰ التزام به شرع در صوفیان حقیقی
۳۵۰ تخریب مقبره ابواسحاق توسط شاه اسماعیل
۳۵۲ نفی کلی تصوف از بی‌بصیرتی است

فصل نهم

در نقل کلمات محدث ربّانی، مولانا محمّد محسن کاشانی

۳۵۵ ● رساله انصاف
۳۵۵ عدم تقلید در جوانی

۳۵۶	پیمودن طریق چهارگانه و تألیف در آنها
۳۵۷	فرار به سوی خداوند
۳۵۷	حال طوائف چهارگانه
۳۵۸	صفات رذیله موجود در این طوائف
۳۵۸	نقل چند حدیث در مذمت ترک طریق پیامبر
۳۵۹	عدم علم این طوائف به علوم اصلی دین
۳۶۱	طعن بر تارکان پیامبر و اهل بیت (ع)
۳۶۳	گفتاری با طالبان فلسفه و تصوف
۳۶۵	تقویت ایمان و یقین
۳۶۶	بحثی با من عندیان
۳۶۸	شناخت خداوند در احادیث
۳۷۳	گفتاری با مدعیان شناخت حق
۳۷۴	اطلاق مسلم بر طوائف چهارگانه
۳۷۵	خروج از دین غیر مقرران به ولایت
۳۷۶	عدم شتاب در طرد غیرموافقان
۳۷۷	تبری فیض از طوائف چهارگانه
۳۸۰	سخنی با آستان ربوبیت
۳۸۳	پایان رساله انصاف
۳۸۳	نهایت سلوک فیض در اشعار او
۳۸۵	اشعاری از منظومه آب زلال

فصل دهم

در نقل کلماتی از مؤلفات شیخ المشایخ، شیخ بهایی

۳۸۹	کلامی از کشکول درباره بایزید بسطامی
-----	-------------------------------------

- ۳۹۳ کلام دیگری از کشکول دربارهٔ علی بن سهل صوفی
- ۳۹۵ کلامی از کشکولی دربارهٔ امیر قاسم انوار
- ۳۹۸ اشعاری از مثنوی سفر حجاز
- ۴۰۲ چند سانحه از سفر حجاز
- ۴۰۲ سانحه در طلب دنیا
- ۴۰۲ سانحه در فرودستی دون‌مایگان
- ۴۰۲ سانحه در عدم رغبت به مصاحبت سلطان
- ۴۰۳ سانحه در شناخت منزلت خود
- ۴۰۴ سانحه: در وزش نسیم‌های قدسی
- ۴۰۵ سانحه: در موعظهٔ کائنات
- ۴۰۶ سانحه: در اعراض از دنیا
- ۴۰۷ سانحه: در حال فیلسوفان
- ۴۰۷ سانحه: در عزلت
- ۴۰۷ سانحه: در عزلت به هنگام ضعف و پیری
- ۴۰۸ سخنی از شیخ خرقانی در بارهٔ مصنفان
- ۴۰۹ سانحه: در بیان حال عرفانی مؤلف
- ۴۱۴ سانحهٔ مشهدی
- ۴۱۶ سانحهٔ قمی
- ۴۱۶ مراتب هوشیاری
- ۴۱۸ برگی از تاریخ حلاج
- ۴۱۹ سانحه در بیان اشعاری چند از وی
- ۴۲۱ ● شیر و شکر
- ۴۲۱ فصل: فی التنبیه من رقدة الغافلین

۴۲۲	فصل: فی المناجاة و الالتجاء الی قاضی الحاجات
۴۲۴	فصل: فی نصیحة نفس الامارة و تحذیرها من الدنيا الغدّارة
۴۲۶	فصل: فی ذمّ من صرّف عمره فی العلوم الرسمیة الدنیویة
۴۲۹	فصل: فی ترغیب العباد فی العلم النافع للمعاد
۴۳۲	فصل: فی الشوق الی صحبة أصحاب الحال و أرباب الكمال
۴۳۴	فصل: فی التوبة عن الخطایا و الانابة الی واهب العطایا
۴۳۶	پایان منظومه شیر و شکر
۴۳۶	سانحه در طلب حالِ درویشی
۴۳۷	سانحه در مقام تجلّی صفات
۴۳۹	سانحه: در تجلّی ذات

فصل یازدهم

در نقل کلمات جمعی دیگر از اعظام

۴۴۱	● گفتار شهید ثانی
۴۴۱	گفتار شهید از منیة المرید
۴۴۲	انواع علما
۴۴۳	نشان علما
۴۴۴	مثالی برای انواع علما
۴۴۶	گفتار شهید در شرح نقلیه
۴۴۷	● گفتار ابن فهد حلّی
۴۴۷	گفتار ابن فهد در التحصین درباره عزلت
۴۴۸	شرایط عزلت
۴۵۰	شرایط عزلت نشین

۴۵۲ ادله جواز عزلت‌گزینی.
۴۵۵ القطب الثالث: فی فوایدها و هی أمور.
۴۵۵ فواید عزلت‌گزینی.
۴۵۵ اول: از حقایق ایمان است.
۴۵۵ دوم: رهایی از ریا.
۴۵۵ سوم: سالم بودن از خلق و حفظ دین.
۴۵۶ چهارم: حفظ آبرو.
۴۵۷ پنجم: سالم ماندن از آزار خلق.
۴۵۷ ششم: دلیل توان عقل و نزدیک‌ترین راه به آسودگی است.
۴۵۸ هفتم: آسودگی در زندگی و
۴۵۸ هشتم: عبادت بودن عزلت.
۴۵۸ نهم: عزلت عافیت است.
۴۵۹ دهم: گوشه‌نشین بهترین حال را دارد.
۴۵۹ یازدهم: سالم بودن گوشه‌نشین.
۴۵۹ دوازدهم: گوشه‌نشین و متقی محبوب خداست.
۴۵۹ سیزدهم: گوشه‌نشین بهشتی است.
۴۶۳ ● نقل گفتار ملا جلال الدین دوانی.
۴۶۴ چند رباعی از دوانی.
۴۶۵ گفتار دوانی از نورالهدایة.
۴۶۷ وجوب امامت بعد از نبوت.
۴۶۷ اختلاف امت در تعیین امام.
۴۶۹ چگونگی تشیع آوردن دوانی.
۴۶۹ نفس قدسی اهل بیت.

۴۷۱	نفوس متوسط خلفای سه گانه.....
۴۷۲	کلام ابن عربی در ولایت امیرمؤمنان.....
۴۷۴	پایان عبارات نورالهدایة.....
۴۷۸	● نقل گفتار میر سید شریف جرجانی.....
۴۷۸	بیان تشیع میر سید شریف جرجانی.....
۴۸۰	گفتار رشحات درباره او.....
۴۸۲	سید شریف در رساله احوال شاه نعمت الله ولی.....
۴۸۳	● نقل گفتار خواجه نصیرالدین طوسی.....
۴۸۴	گفتار خواجه از رساله اوصاف الاشراف.....
۴۸۵	لوازم شش گانه سلوک.....
۴۸۶	گفتار خواجه از رساله آغاز و انجام.....
۴۸۶	گفتار خواجه از فصول.....
۴۸۷	لوازم ترقی از دنیا.....
۴۸۹	نامه صدرالدین قونوی به خواجه طوسی.....
۴۹۲	نامه خواجه طوسی به صدرالدین قونوی.....
۵۰۰	تشیع جمعی از علما.....
۵۰۰	گفتار لاهیجی در بیان تعالیم صوفیه.....
۵۰۳	پایان سخن لاهیجی.....
۵۰۳	تفسیر پاره‌ای از شطحیات.....
۵۰۵	لزوم حفظ مراتب.....

فصل دوازدهم

در بیان مراتب سیر معکوس

۵۰۷	جمع مراتب خلقت در انسان.....
-----	------------------------------

۵۰۸	سیر ایجاد انسان
۵۰۹	اخلاط چهارگانه در نطفه
۵۰۹	ایجاد روح نامی در طفل
۵۱۰	سر طبقات تکون جنین
۵۱۱	ظاهر و باطن نطفه
۵۱۱	جریان هضم غذا
۵۱۲	روح نباتی
۵۱۲	روح حیوانی
۵۱۲	روح نفسانی
۵۱۳	رگ‌ها در جنین
۵۱۳	خلاصه‌ای از تکون انسان
۵۱۴	سیر تکون موجودات در عالم خارج
۵۱۴	ظهور اولین مرتبه انسانیت
۵۱۴	کمال روح
۵۱۵	ورود سالک در مرتبه ولایت
۵۱۶	ابتدای خلقت در قرآن
۵۱۶	سیر هضم در انسان
۵۱۷	سیر تکون انسان
۵۱۸	تأثیر کواکب سبعة بر تکوین انسان
۵۱۸	سیر رشد و تکامل در دنیا
۵۲۲	شروع سیر معکوس
۵۲۲	عبور از جوانی
۵۲۲	رسیدن به مرتبه نفحة روح

۵۲۳	وصول به مرتبه عقل و نور
۵۲۴	وصول به مرتبه فیض و حق
۵۲۶	زنگار روح و صیقل آن
۵۲۶	ظلمت قلب

فصل سیزدهم

در تعریف عظمت دل و جلال دل صاحب دل

که منزل و مأوای محبت حقیقی و حرم تحقیقی است

۵۲۹	نقل کلام میر نجیب الدین رضا
-----	-----------------------------

فصل چهاردهم

در بیان اطوار سبع المثانی

۵۳۵	در بیان خلقت انفسی انسان
۵۳۶	خلقت دل
۵۳۷	خلقت انوار ظاهری
۵۳۷	خلقت دل صاحب دلان
۵۳۸	باز شدن دیده باطن
۵۳۹	راه گشایش چشم باطن
۵۳۹	نور سفید، مرتبه طور اول
۵۴۰	نشانه‌های طور اول
۵۴۰	نور زرد مرتبه طور دوم
۵۲۲	رسیدن به مرتبه نفحه روح
۵۴۱	نشانه‌های طور دوم

۵۴۱	رسیدن به نفس ملهمه
۵۴۱	چگونگی تلبیس شیطان در طور دوم
۵۴۲	شیطان شناسی در اطوار
۵۴۳	ظهور شیطان در اطوار مختلف نفس
۵۴۳	مرتبه نفس مطمئنه
۵۴۴	نور ارغوانی در طور سوم
۵۴۴	اوصاف نفس در طور سوم
۵۴۵	تفسیر مشاهدات طور سوم
۵۴۶	مشاهده انوار عبادات
۵۴۶	آمادگی عروج
۵۴۷	وصول به طور چهارم با صاحب ولایت
۵۴۸	عدم جواز اظهار کرامات
۵۴۸	نور سبز مرتبه چهارم
۵۴۸	خطرات طور چهارم
۵۴۹	وصول به طور پنجم با صاحب ولایت
۵۴۹	نشانه‌های طور پنجم
۵۵۰	مقام تمکین و مشاهده نور سبز
۵۵۰	ره‌یابی به طور ششم
۵۵۱	نور سیاه یا مشاهده مرتبه بعد از اسماء
۵۵۲	مرتبه بقاء در مشاهده نور سیاه
۵۵۲	مرتبه قلندری یا وصول به فنای حقیقی
۵۵۳	نور محض و شدت پنهانی
۵۵۴	محو تعینات در فنا

۵۵۴	مشاهده تجلی حق در بقاء.....
۵۵۵	وصول انسان به مرتبه تجلی حق شدن.....
۵۵۶	مشاهده حق با چشم غیر سر.....
۵۵۷	مشاهده حق در مآثورات.....
۵۶۰	تجلی آثاری خداوند.....
۵۶۱	انبعاث ارواح مؤمنان و کاملان از معصوم.....
۵۶۲	عدم اشتباه در رؤیت تجلی حق.....
۵۶۳	رؤیت انوار و لوامع.....
۵۶۳	فرق نور و تجلی در مشاهده سالک.....
۵۶۳	اقسام تجلی بر سالک.....
۵۶۳	قاعده‌ای برای شناخت تلبیس ابلیس.....
۵۶۴	گفتار ملا عبدالرحیم دماوندی در مقام مشاهده تجلی.....
۵۶۵	گفتار دماوندی در رؤیت خداوند.....
۵۶۶	دو دلیل ابداعی بر امتناع رؤیت بصری.....
۵۶۷	گفتار دماوندی در چگونگی رؤیت در قیامت.....
۵۶۸	چگونگی بدن قابل رؤیت خداوند.....
۵۷۲	پایان کلام دماوندی.....

فصل پانزدهم

در بیان منامات و واقعات و مراقبه

۵۷۳	سرچشمه تمامی مشاهدات از عالم مثال.....
۵۷۳	شناخت عالم مثال.....
۵۷۴	جابلقا و جابلسا.....

۵۷۴ خیال متصل و ادارک لوامع
۵۷۴ گفتار کاشانی درباره لوامع
۵۷۵ خیال منفصل
۵۷۵ واقعات و مراقبات
۵۷۶ مراتب مراقبه
۵۷۶ فرق خواب و مراقبه
۵۷۶ مشاهدات در شب
۵۷۷ مشاهدات بدون تعبیر و با تعبیر
۵۷۷ مراقبه و ادارک فیض حق
۵۷۷ مکاشفه در مراقبه
۵۷۸ اقسام واقعه و منام
۵۷۸ اول: کشف مجرد
۵۷۹ دوم: کشف مخیل
۵۷۹ سوم: خیال مجرد

فصل شانزدهم

در بیان وحی و الهام و کشف

۵۸۳ تعریف وحی
۵۸۳ تعریف الهام
۵۸۳ فرق وحی و الهام
۵۸۳ اقسام وحی
۵۸۴ وحی مشترک
۵۸۴ حالات وحی

۵۸۶ الهام حقیقی
۵۸۶ الهام مجازی
۵۸۶ تمایز بین الهامات
۵۸۷ متابعت از انبیاء در تمیز خواطر
۵۸۷ خواطر رحمانی
۵۸۷ خواطر ملکی
۵۸۷ خواطر شیطانی
۵۸۸ خواطر نفسانی
۵۸۸ فرق خاطر نفسانی و شیطانی
۵۸۸ اقسام کشف
۵۸۸ کشف در معنی لغوی و اصطلاحی
۵۸۹ شناخت حجاب
۵۹۰ تعدد حجاب
۵۹۰ تفسیر قاضی سعید قمی از حجاب
۵۹۱ حجاب در روایات
۵۹۲ چگونگی کشف حجب
۵۹۳ تحقیقی در سر عدد هفتاد هزار حجاب
۵۹۴ تحقیقی در معنی سرادقات
۵۹۴ سرادقات جلال
۵۹۴ سرادق عزّ
۵۹۵ سرادق کبریا
۵۹۵ سرادق عظمت
۵۹۵ سرادق قدس

۵۹۵	سرادق جبروت
۵۹۵	سرادق فخر
۵۹۵	نفس کلیه یا کرسی
۵۹۵	سرادق وحدانیت
۵۹۶	بیان حجاب و رنگ در آنها از نظر مؤلف
۵۹۶	پایان سخن قاضی سعید قمی
۵۹۶	حجاب اعراض
۵۹۶	حجاب جسمانی
۵۹۷	حجاب مثالی
۵۹۷	حجاب هیولانی
۵۹۷	حجاب طبیعی
۵۹۷	حجاب نفسانی
۵۹۷	حجاب روحانی
۵۹۸	حجاب عقلی
۵۹۸	رفع حجاب‌ها
۵۹۹	حقیقت کشف
۵۹۹	کشف صوری در رهبانیت
۵۹۹	کشف اهل الله
۶۰۰	کشف حضرت حق
۶۰۰	رد پندار عوام در عدم اعتبار علم به حوادث زمانی در کاملان
۶۰۱	ظهور کشف صوری به غیر اهل الله
۶۰۳	مراتب کشور معنوی
۶۰۳	اول: معانی حاصل در مفکره

- ۶۰۴ دوم: معانی حاصل در عاقله
- ۶۰۴ سوم: مشاهده وحی
- ۶۰۴ مراتب کشف
- ۶۰۴ چگونگی وصول به مقامات کشف
- ۶۰۵ اقتضائات وحی، الهام و کشف
- ۶۰۵ چگونگی خلقت
- ۶۰۶ مراتب وجود
- ۶۰۶ اول: رحمت
- ۶۰۶ دوم: ریاح و نفس رحمانی
- ۶۰۶ سوم: سحاب مزجی و حروف اولیات عالیات
- ۶۰۶ چهارم: سحاب متراکم و کلمه تامّه
- ۶۰۷ معنی صفت و اسم الهی
- ۶۰۸ اطلاقات اسم الله

فهرست آیات

الف:	٧، ٣٠١
اذكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ / ٢٨٦	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا
اذكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ / ٢٨٦	لِنُنْهَيْدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ / ٣١، ٣٣،
اذكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ /	٨٨، ٣١٢
٢٨٦	الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ هُزُوءًا / ١٨٢
ارْجِعِي اِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً... / ١٥٤، ٥٢٠،	الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيْهُمُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا و
٥٤٤	هَمْ يَحْسَبُوْنَ اَنْهُمْ يُحْسِنُوْنَ ضَنْعًا /
اسرِعُ الْحَاسِبِينَ / ٣٠٨	١٨٢
اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهٗ لِاِسْلَامٍ فَهٗوَ عَلٰى	الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلٰوةِهِمْ سَاهُوْنَ / ٨٥
نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّهٖ / ٢٤٣	الَّذِيْنَ هُمْ فِيْ صَلٰوةِهِمْ خَاشِعُوْنَ / ٣٢٦
اَفَنْضِرُبُ عَنكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا / ٢٨٥	الَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِيَامًا وَّ قُعُوْدًا... / ١٧١
اقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِيْ / ٢٠٧	اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يَرٰى / ٣٠١
الا اِنَّهٗ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطٌ / ٨	اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِّيثَاقُ الْكِتَابِ اَنْ
الا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ / ٢١٢، ٢٤٨	لَا يَقُوْلُوْا عَلٰى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ / ١٦
اَلَا مَنْ اَتٰى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ / ٥٣٧	اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيْهِ
الا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَّ هُوَ اللّٰطِيْفُ الْخَبِيْرُ /	٥١٨ /

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا / ٥١٦	أَنْى أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ / ٨٧
أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ / ٢٣٣	أَنْى وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ
أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ	وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ /
وَأَلَّ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ / ٢٣٩	٣٧٩، ٥٢١
أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا / ٨	أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ /
إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ / ٥٦٢	٢٨٥
أَنَّ فِي سَفِي خَلَقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ	أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ
اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ... / ١٧١	السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... / ٢٣٧
أَنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ / ٢٣٨	أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ
أَنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ	يَتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ ... / ٣٦٢
أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ / ٥٢٦	أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ / ٢٣٩
أَنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى	أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا
الرَّحْمَنِ عَبْدًا / ٣٦٧	يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلَهُ ... / ٢٠٠
أَنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا / ١٧٧	إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ / ٥٠٤
أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ	ب:
قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ ... / ٢٢، ٢٤٧	بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا
أَنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ / ٤٤٦	يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ / ١٦
أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ / ١٥٧	ت:
أَنْى أَحَبَّبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي /	تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا / ٥٣٩
٢٨٥	
أَنْى أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوا إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا	
تُشْرِكُونَ / ١	

- ث: ذلك فَضَّلَ اللهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ / ١٩٥
 ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنَ
 الخَالِقِينَ / ٥٢٢
- ر: ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللهِ /
 ٢٤٧
 رَبِّ ارْجِعُونِ / ٢٨
 رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ / ٢٣٤، ٥٧٠
 رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا
 مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً... / ٢٩، ٣٠٦
 رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن
 ذِكْرِ اللهِ / ١٨٧، ٢٨٠
 رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ / ١٦٦،
 ١٩٧
- ح: حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ
 مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا... / ٦٠٧
- خ: خَاتَمَ النَّبِيِّينَ / ٤٦٦
 خَلَقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ / ٥٠٨
- ذ: ذُكِرُوا اللهُ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ / ٢٨٤
 ذَلِكَ ذِكْرِي لِلَّذَا كَرِهَ / ٢٨٥
- س: سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ / ٣٧٨
 سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ
 حَتَّى يَتَبَيَّنَ... / ٢٣٨، ٥٣٥، ٦٠٧

- ع: فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ /
 ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨
 فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ قَهْمٌ... / ١٨٣
 فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ / ٣٠٤
 فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا / ٥٢٣
 فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ
 جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ / ٨٩
 فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ / ١١
 فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ
 فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ... / ٥٥٥
 فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ / ٥٠٨
 فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ / ٢٩٩
 فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ / ٨٧
 فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ / ٨٦
 فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ / ١٤
 فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ... / ١٨٢، ٢٢٠، ٢٤٥
 فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ / ٥٩٢
 فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ / ٣٥٩
- عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ / ٣٧١
 فَمَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا /
 ٢٥٤
 فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ / ١٦١،
 ٥٢٣، ٥٤٥
 فَاسْخَلْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ
 طُوًى / ٥٢٤
 فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا / ٢٨٥
 فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ / ٢٨٤
 فَادْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمُ / ٢٨٥
 فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ / ١٦٦، ٢٨٦
 فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ / ٢٨٥
 فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا / ٥١٦
 فَإِنَّ حَزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ / ١٩٦
 فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ... /
 ٢٦٣
 فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ / ٢٧٥، ٥٧٢
 فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا / ٢٤٤
 فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى / ٢٨٤
- ق: قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ / ٣٧٨
 قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي

- آتَيْكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ ... / ٥٥٥، ٥٦٠
 قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ / ٣٢٦
 قَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا / ٢٨٥
 قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا / ٢٤٤
 قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَ
 مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ / ٣٧٩
 قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي... / ٥٩
 قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ / ٢١٦
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ / ٣٧١
- ك:
- كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ... / ١٨٢
 كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ / ٢٤٤
 كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى
 إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا / ١٢١
 كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ /
 ١٨٣
 كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ / ٣٥٨
 كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ / ١٠
- ل:
- لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ / ٨
 لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ
 بِصَدَقَةٍ أَوْ... / ٢٠٥
 لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا... /
 ٣٧٩
 لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ
 / ٤٨٤
 لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا / ٨
 لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ /
 ١٢
 لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ / ١١
 لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا / ٢٨
 لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ
 رَسُولًا... / ٥٢١
 لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا / ٢٤٣
 لِكَيْ لَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا
 بِمَا آتَاكُمْ / ١٩٧
 لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ / ١٩٥،
 ٥٧١
 لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ
 كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ / ٢٦٣
 لَنْ تَرَانِي / ٥٧٠، ٣٩٦
 لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ / ٣٦٤

- م: فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ... / ٣٦
 مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا / ٥٩، ٣٤٤
 مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ / ٥٣٦
 مَا كَذَبَ الْفُؤَادَ مَا رَأَى / ٢٤٤
 مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ / ٥١٦
 مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ / ٣٦٦
 مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ / ١٧، ١٨
 مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا / ٦١
- ن: نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ
 وَنُنْفُسَنَا وَنُنْفُسَكُمْ / ٤٦٩
 نُسُوا اللَّهَ فَنَسِيهِمْ / ٢٢٠
- و: وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ / ٢٧٢
 وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ / ٣٦٥
 وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا
- وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا / ٥٠٥
 وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ... / ٢٥٢
 وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ / ١١٣
 وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ / ٣٠٠
 وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ / ١٩٨
 وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا... / ٢٧٢، ٣٢٣، ٣٣١، ٣٣٤، ٣٤٣
 وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ / ٥١٠
 وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ... / ٥٣٦
 وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ / ٥٦٦
 وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ / ٣٩٤
 وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ / ٣٥٣

- وَالْيَهُ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ / ١١٩
 وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ / ٨٨
 وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ
 عَنِ الْهَوَىٰ / ٣٣١
 وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا / ٨٩
 وَ انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل
 اليكم / ٢٨٧
 وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي
 الْأَرْضِ وَ ... / ٥٣٦
 وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ
 لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ / ٤٧٤
 وَ انته لذكر لك و لقومك / ٢٨٥
 وَ إِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ / ٥٩٤
 وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ / ٥٨٤
 وَ جَعَل بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً / ٥١٧
 وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا
 صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوَفِّقُونَ / ١٩١
 وَ حَدَائِقَ عُظْمًا / ٥١٦
 وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ / ٢٤٤
 وَ ذَكَرْنَا فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ / ٨٩
 وَ زَيَّنَّا وَ نَحَلَّا / ٥١٦
 وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا / ٤٤٢
 وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا / ٢٤٤
 وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا / ١١٩
 وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ / ٤٦٥
 وَ عَيْنًا وَ قَضْبًا / ٥١٦
 وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ / ٢٤٨
 وَ فَاجِهَةٌ وَ أَبْنَاءُ / ٥١٦
 وَ قَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا / ٢٤٣
 وَ كَتَبْنَا فِي الْأَلْوَابِحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ
 تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ / ١٧٦
 وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا / ٣٥٣
 وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا
 نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ ... / ٢٦٢
 وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ ... /
 ٥٧١
 وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ /
 ٥١٦
 وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ
 الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا ... /
 ٢٤٣
 وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ /
 ٢٨٤
 وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ / ٢٤٥، ٢٢١

- و لما قام عبدالله / ٥٥٠
و ما أُبرئُ نفسي إنَّ النفسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ
إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي / ١٩٥
و ما النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ
الْحَكِيمِ / ٣٣
و ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا / ٣٣٨
و ما جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ /
٥١٧
و ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ / ٣١٧
و ما كَانَ صَلَوَتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ
تَصَدِيَةً / ١٠٩
و ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ / ٥٩٦
و مِن آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ
بِأَمْرِهِ / ٦
وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً
ضَنْكًا وَ... / ٦٢
و من الناس من يجادل في الله بغير علم
و لا هدى و لا كتاب منير / ٣٥٨
وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن
نُورٍ / ٥٠٣
وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ /
٣٠٢
- وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ / ١٥٦
وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ /
٣١٦
وَ مَنْ يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ / ٢٨٦
وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ / ٢٩٩
وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ
هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ /
٣٦٣
وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا
تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ... / ٢٩٧
وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءً وَ رَحْمَةً
لِلْمُؤْمِنِينَ / ١٦١
وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ
مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ... / ٢٩٩
وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ / ٢٨٤
وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ / ٧
وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رءُوفٌ
بِالْعَبَادِ / ٨
- هـ:
هذا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعَى وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي / ٢٨٥
هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ

- رُشِدًا / ١٧٦
- هُوَ مَعَكُمْ أَيَّمَا كُنْتُمْ / ٢٧٥
- هِيَهِاتَ هِيَهِاتَ لِمَا تُوَعَدُونَ / ١٧٧
- يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ... / ١٨٢
- يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ / ٥٠٨
- يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا / ٢١٤
- يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا / ٣٦٩
- يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ / ٥
- يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ / ٢٤٣
- يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ / ٣٠٠
- يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ / ٥٣٧
- يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ... / ٢٩٩
- يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ / ٢٩٩
- يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ / ١١٧، ٥٠٣
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ / ٢٥٢
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا / ٢٣٦
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ / ٣٥
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ / ٣٦
- يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ / ١٩٥
- يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا

فهرست روايات

اطلبوا العلم و لو بالصين / ٥٢٠	الف:
اعداء الانسان اربعة: الدنيا و الهوى و النفس و... / ٥٨٨	آمتا و سلمنا و رضينا و آتبعنا موالينا... / ١٤
اعددت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت و لا اذن سمعت... / ٥٢٤	آتقوا من فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله / ٥٥٦
أعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك / ٥٨٨	أحينا حياتهم و امتنا مماتهم و توفنا على ملّتهم... / ١٤
أعذنى اللهم من ان استعمل الرأى فيما لا يدرك قعره البصر... / ٣٥٧	اذا اراد الله بعد خيراً فتح عينى قلبه؛ فيشاهد بهما ما كان غائباً عنه / ٥٣٨،
اعرفكم بنفسه اعرفكم برّيه / ٥٩٨	٥٨٦
اعوذ بك منك / ١٩٤	اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار، نادى مُنادى: يا اهل الجنة... / ٥٧١
افضل العبادة ادمان التفكير فى الله و فى قدرته / ١٧١	٥٧١
الا أخبركم بأهل الجنة؟ قالوا: بلى يا رسول الله! قال: كل أشعث... / ٤٦٠	ارحنا يا بلال! وكان يقول قرّة عينى فى الصلاة / ٣٤٠
الا أخبركم بخير الناس منزلة؟ قالوا: بلى، يا رسول الله! قال: انه رجل المتعلّقة... / ٤٥٠	أصحابك من أكل الشهوات، فان القلوب المتعلّقة... / ٤٥٠

- ٤٥٨ / ممسك... / ٤٥٣
- الا أخبركم بشر الناس منزلة؟ قالوا: بلى،
يا رسول الله! قال... / ٤٥٣
- الان لربكم فى أياهم دهركم نفحات
ألا فتعرضوا لها / ١٩٣
- الاحسان ان تعبد الله كانك تراه فان لم
تكن تراه، فانه يراك / ٣٠١
- التجافى عن دارالغرور والانابة الى
دارالخلود و استعداد للموت / ٥٢٠
- التصوّف على اربعة احرف: التاء والصاد
والواو والفاء... / ٧٧
- التصوّف مشتق من الصوف، و هو ثلاثة
احرف؛ ص، و، ف... / ٧٥
- التفكر يدعو الى البرّ والعمل به / ١٧٢
- الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير
اشارة / ٦٠٤
- الحمية رأس كلّ دواء / ١٦٠
- الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة
حرام على اهل الدنيا... / ١٥٥، ٦٠٠
- الذكر القرآن و اهله آل محمّد / ٢٨٧،
٢٨٨
- الصبر حبس النفس عن الشكوى إلى الله
/ ١٩٢
- الصبر على الوحدة دليل قوّة العقل /
- الصبر مفتاح الفرج / ١٩١
- الظاهر عنوان الباطن / ٥٣٨
- العبودية جوهرة كنهها الربوبية، فما فقد
فى العبودية... / ٦٠٧
- العزلة عبادة و ان اقل العيب على الرجل
قعوده فى منزلة / ٤٥٨
- العلم نور يقذفه الله فى قلب من يشاء /
٢٦٥
- الفكر مرآة صافية / ١٧٤
- القناعة كنز لا يفنى، من قنع شبع / ١٥٧
- الكذب ريبة والصدق طمأنينة / ٢٦٨
- اللهم اجعل ما يلقى الشيطان فى روعى
من التمنى والتظنى و الحسد... / ٢١٣
- اللهم انا نشهدك انا ندين بما دان به
محمّد و... / ١٣
- اللهم أهدينى من عندك، وأفضّ علىّ من
فضلك، وانشر... / ٣٢٨
- اللهم لا اصفك الا بما وصفت به نفسك
/ ٣٧٣
- المسلم من سلم المسلمون من يده و
لسانه / ٢٣
- الهي فاسلك بنا سبل الوصول اليك،
سيرنا فى أقرب... / ٥٥٧

- الدم / ٦٠٢
ان الصورة الانسانية اكبر حجة الله على خلقه و هي الكتاب المبين /... / ٢٧٧
ان اللعنة اذا خرجت من صاحبها ترددت، فان وجدت مساعاً و الا رجعت على صاحبها / ٣٧٧
ان الله اعلى و اجل و اعظم من ان يبلغ كنه وصفه... / ٣٧٢
ان الله العليم الحكيم انما غضبه على من لم يقبل منه رضاه... / ٣٦٥
ان الله جميل يحب الجمال / ٥٢٧
ان الله سبحانه و تعالى جعل الذكر جلاءً للقلوب، تسمع به... / ٢٨١
ان الله عز و جل علم ان يكون في آخر الزمان /... / ٣٧٠
ان الملائكة تمرّون على حلق الذكر، فيقومون على رؤوسهم... / ٢٢٧
ان الملك لا يكتب الا ما يسمع، و اما ثواب ذلك الرجل في نفسه... / ١٦٨
ان الناس آلوا بعد رسول الله صلى الله عليه و آله الى ثلاثة... / ١٧٨، ١٨٥
ان امرنا سرّ مستور فى ستر، و سرّ مستتر، و سرّ لا يفيد... / ٩٠
ان امرنا سرّ مستور فى سرّ مقنع
- الهي فالهمنا ذكرك فى الخلاء و الملاء و الليل و النهار و... / ٢١٣
الهي ما الذّ خواطر الالهام بذكرك على القلوب / ٢١٣
الهي واجعلنى ممن ناديته فاجابك و لاحظته فصعق لجلالك / ١٩٠
الهي و الحقنى بنور عزك الابهج، فاكون لك عارفاً و عن... / ١٩٠
الهي هب لى كمال الانقطاع اليك و انر ابصار قلوبنا... / ١٩٠، ٥٥٧
اما والله لقد كنت اخافها عليه... / ٢٣
امر الله بسؤالهم و لم يؤمروا بسؤال الجهال و سمى الله القرآن... / ٢٨٧
أمرت ان اسجد على سبعة / ٢٤٥
امن عبيد مسلم يقول لا اله الا الله / ٢١٩
ان احبّ العباد الى الله تعالى الاتقياء الذين اذا حضروا لم يعرفوا، و اذا غابوا لم يفتقدوا... / ٤٥٩
ان الدابة اذا لم تركب و لم تمتهن تصعبت و تغير خلقها... / ٤٥٠
ان الزق اذا لم ينحرق يوشك ان يكون وعاء العسل... / ٤٥٠
ان الشيطان يجرى من ابن آدم مجرى

- بالميثاق، من هتكه اذله الله / ٩٠
 ان امرنا صعب مستصعب لا يحتمله الا
 ملك مقرب، او... / ٩٠
 ان اناساً من المسلمين اتوا رسول الله
 (ص) بكتف، كتب فيها... / ٣٦٢
 انا نتبراً من قوم لا يقولون ما نقول... /
 ٣٧٦
 انا و على من نور واحد / ٢٥٨
 انا يا ربّ الذى لم استحيك فى الخلاء و
 لم أراقبك فى الملاء / ٥٧٨
 انت الذى ازلت الاغيار عن قلوب
 احبائك حتى لم يحبوا سواك / ٢٥٥
 انت الذى اشرفت الانوار فى قلوب
 اوليائك، حتى عرفوك و... / ٢٥٥
 ان حجة كل حجاب من الحجب
 السبعين سبعون الف... / ٥٩١
 انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك /
 ٢٥٥
 ان فى جسد ابن آدم لمضغة، إذا
 صلحت صلح به ساير الجسد، و إذا
 فسدت... / ٥٢٧
 ان لا اله الا الله كلمة عظيمة كريمة على
 الله عز و جل... / ٢١٩
 انى تارك فى أيام دهركم نفحات الا
 فتعرضوا لها / ٥٦٤
 ان لكل شىء صقالة و صقالة القلوب
 ذكر الله / ٢٤٧، ٥٢٦
 ان للذكر لاهلاً اخذوه من الدنيا بدلاً،
 فلم تشغلهم تجارة... / ٢٨٢
 ان لله تعالى سبعين الف حجاب من نور
 و ظلمة، لو كشفت عن وجهه
 لأحرقت... / ٥٩١
 ان لله جنة ليس فيها حور و لا قصور و لا
 لبن و لا عسل؛ بل... / ٥٧١
 ان لله عبداً اولياء اخفاء / ٢٧٢
 ان مع كل قطرة نزلت ملائكة بأمر الله
 سبحانه / ٥٩٢
 ان من المسلمين من له سهم، و منهم من
 له سهمان، و منهم... / ٣٧٦
 ان من بلغه شىء من الخير فعامل به كان
 له اجر ذلك... / ٢١٧
 ان من بلغه شىء من الخير فعامل به كان
 له من الثواب ما بلغه... / ٢١٦
 انه موجود لا كالموجودات و شىء لا
 كالايشاء / ٤
 انى تارك فيكم الثقيلين ان تمسكتم بهما
 لن تضلوا بعدى... / ٣٦٢
 انى تارك فيكم الثقيلين كتاب الله و

تفكّر ساعة خیر من قیام لیلة. قلت:

کیف یتفكّر؟ قال... / ١٧٤

تفكّروا فی آلاء اللّٰه ولا تفكّروا فی اللّٰه،

فانکم لن تقدروا قدره / ١٧١

تکلموا فی خلق اللّٰه و لا تکلموا فی اللّٰه

فان الکلام فی اللّٰه لا یزداد... / ٣٧٢

ج:

جذبة من جذبات الحقّ، توازی عمل

الثقلین / ٢٦٦، ٥٢٤

جُعل الخیر، کلّه فی بیت، و جعل

مفتاحه الزّهد فی الدّنيا / ١٥٦

ح:

حبّ الدنیا رأس کل خطیئة / ١٧٠

حتّى احبّه فاذا احببته / ٥٤٥

حرام علی قلوبکم ان تعرف حلاوة

الایمان حتّى تزهد فی الدنیا / ١٥٦

حسنات الابرار سیئات المقربین / ٣٠٧

حلال محمد(ص) حلال الی یوم القیامة

و حرامه... / ١٥

حولت أبصارهم الی من قلوبهم / ٥٦٢

عترتی اهل بیتی / ٣٤٤

اوّل ما خلق اللّٰه العقل / ٥٠٧

اوّل ما خلق اللّٰه روحی / ٢٥٨

اوّل ما خلق اللّٰه نورى / ٥١٥

اولیائی تحت قبایى لا یعرفهم غیرى /

٣٤١

ایما عبد اطلعت فی قلبه، فرأیت الغالب

علیه التمسک بذکری، تولیت... / ٢١٤

ایها الناس اربعوا علی انفسکم، فانکم

لا تدعون اصمّ ولا غائباً... / ٢١٤

ب:

بادروا الی ریاض الجنّة. فقالوا: ما ریاض

الجنّة؟ فقال: حلق الذکر / ٢٢٩

بى یسمع و بى ینطق و بى یبصر و بى

یمشى / ٣٣٣

ت:

تخلّقوا باخلاق اللّٰه / ٩٣، ٢٤٨، ٥٠٤

تسمع ما أسمع و ترى ما أرى / ٥٦٢

تعالى اللّٰه عما یقول الملحّدون علوّاً

کبیراً / ٥٠، ٧٤

تفكّر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة /

خ:

خلق الله نوري / ٥٢٣

د:

دع القول فيما لاتعرف، و الخطاب فيما

لاتكلف... / ٣٦٩

ذ:

ذكر اللسان تعلقه و ذكر القلب وسوسة /

١٨٨

ط:

ذَكَرَ رسول الله و اجعل واحداً من

الائمة... / ٢٧٣

ر:

رأيت ربّي بنور ربّي / ٥٦٦

رأيت ربّي في ليلة المعراج في أحسن

صورة / ٥٦١

رحم الله امرءً سمع الحكمة فوعى، و

اخذ بحجزة هاد فنجى / ٢٦٤

رحم الله امرءً عرف قدره و لم يتعدّ

طوره / ٣٦٥

غ:

رحم الله عبداً سمع حكماً فوعى، و

دُعَى الى رشاد فدنا... / ١٨٤

س:

سافروا تصحّوا و تغنموا / ٥١٨

سكوت اللسان سلامة الانسان / ٢٠٣

سلمان منّا اهل البيت / ١٣٢

ص:

صاحب الدنيا لا يلتذّ بالعبادة و لا يجد

حلاوتها مع ما يجده من حلاوة

الدنيا... / ٤٤٩

ط:

طوبى للمساكين بالصبر، و هم الذين

يرون... / ١٩٢

ع:

عزّت السلامة حتى لقد خفى في

مطلعها فان تكن في شيء... / ٤٥٧

علماء أمّتي كانوا بنى اسرائيل / ٣٣٤

على الائمة من الفرض ما ليس على

شيعتهم، و... / ٢٨٨

غ:

عَنِّيهِ عَنِّي فَأَنَّى إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ

الدنيا و زَ خَارَفَهَا / ٤٥١

ف: قلب المؤمن حرم الله و حرام على حرم

فاجعلنا ممن اصطفيته لقربك و ولايتك
و اخلصته لودك و محبتك... / ٥٥٨

قلوب المؤمن عرش الله و حرم لله / ٢٣٣
فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به /

٣٢٥

ك:

كالميت بين يدي الغسال / ٥٣٩
فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما

بحكم الله استخف / ٦٠
فامرهم الله بالاختلاف فاطاعوه، أم

كلمًا ميزتموه بأوهامكم في ادق معانيه،
نهياهم عنه فعصوه؟... / ٣٥٩

فهو مخلوق... / ٣٧١
فانظر ايها السائل فيما ذلك القرآن عليه

كلنا واحد و امرنا واحد و سرنا واحد و
من صفته فآتم به... / ٣٦٨

نحن شيء واحد عند الله / ٢٥٩
فبي يسمع و بي يبصر و بي يبطنش و بي

كما قال عيسى (ع) بحق أقول لكم: كما
ينطق / ٥٥٥

يضطر المريض... / ٤٤٩
فحاسب نفسك لنفسك، فان غيرها من

كنت كنزاً مخفياً / ٥٢٤
الانفس لها حسيب غيرك / ٢٨٢

كنهه تفريق بينه و بين خلقه، و قيوده
فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها / ٢٤

تحديد لما سواه / ٥

ق:

ل:

لا اله الا الله / ١٦٢، ٢١٨
قد انزل الله اليكم ذكراً رسولاً، يتلوا

لاتدرکه العيون بمشاهدة الأبصار و لكن
عليكم آيات الله... / ٢٨٧

تدرکه القلوب بحقايق الايمان / ٥٦٧
قضم ظهري رجلا؛ جاهل متنسك و

لاتعدوا القرآن فتضلوا بعد البيان / ٣٧٢
عالم متهتك / ١٢٣

لاتكونن مبتدعاً... / ٣٧٢
قلب المؤمن بين الاصبعين من أصابع

لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم /
الرحمن... / ٢٤٨، ٥٢٥

لو اجتمع اهل السماء و الارض ان	٣٣٩، ٣٧
يصفوا الله بعظمته لم يقدروا / ٣٧١	لا صلاة الا بحضور القلب / ٣٢٦
لو عاش حتى عرف ما جئت به لاتبعتني	لأن الاسلام يجب ما كان قبله / ٣٠٥
على ديني / ٣٦٣	لا يجد الرجل حلاوة الايمان فى قلبه
لو علم ابوذر ما فى قلب سلمان لقتله او	حتى لا يبالي من اكل الدّنيا... / ١٥٦
لكفره / ٩٠	لا يحلّ الفتيا لمن لا يستفتى من الله
لولا الموضوع الذى وضعنى الله فيه	بصفاء سرّه / ٣٢
يسرنى ان أكون على رأس الجبل	لا يزال العبد يتقرّب الىّ بالنوافل حتى
لا اعرف الناس... / ٤٥٢	احبه، فإذا احببته... / ٥٥٥
لولا على لهلك العمر / ٤٧١	لا يستكمل العبد حقيقة الايمان حتى
ليأتين على الناس زمان لا يسلم لذى دين	يكون ان لا يعرف... / ٤٥٥
دينه؛ الا من يضر من شاهرق... / ٤٥٥	لا يسعنى ارضى و لا سمائى و لكن
ليس العبادة كثرة الصلوة و الصوم، انما	يسعنى قلب عبدى المؤمن / ٢٤٨،
العبادة التفكر فى امر الله... / ١٧١	٥٥٧، ٥٣٧
ليس العلم فى السماء فينزل اليكم، و لا	لا يكتب الملك الا ما سمع، و قال الله
فى الارض... / ٥٩٩	واذ كُزِّرَبِك... / ٢١٢
ليست الرؤية بالقلب كالرؤية بالعين،	لرأيت اعلام هدى و مصابيح دجى قد
تعالى الله... / ٩	حفت بهم الملائكة / ٢٨٢
لى مع الله / ٣٣٥	لعلّ النمل الصغار، يتوهم ان لله
م:	زبانيتين؛ لانتها كمالها... / ٣٧١
ما اتخذ الله جاهلاً ولياً / ١٢٣، ٢٧٠	لقد احببى قلبه و أمات نفسه، حتى دقّ
ما بلغكم عنى حديث طاعة قلت او لم	جليله و لطف غليظه... / ٢٥٦
قلت... / ٢١٧	لن يلج ملكوت السموات من لم يولد
	مرتين / ١٥٤، ٥٩٣

- ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله قبله أو معه / ١٦٧
- ما عرفناك حق معرفتك / ٨
- ما قالوا به قلنا، و ما دانوا به دنا... / ١٣
- ما قلت و لا قال القائلون قبلي مثل قول لا اله الا الله / ٢١٨
- ما كان ذي قلب بلييب، و لا على كل ذي سمع بسميع، و لا كل ذي ناظر بصير... / ٣٥٨
- ما لا عين رأت و لا أذن سمعت و لا خطر على قلب بشر / ٣١٦
- ما من الكلام احب الى الله من قول لا اله الا الله / ٢١٩
- ما من عبد يقول لا اله الا الله يمد بها صوته فيفرغ الا تناثرت ذنوبه... / ٢١٩
- ما من مجلس يجتمع فيه ابرار و فجّار فيقومون على غير ذكر الله... / ٢٢٦
- ما وحده من كيفه، و لا حقيقته أصاب من مثله... / ٣٧٠
- ما يضر أحدكم ان يكون على قلة جبل حتى ينتهي اليه أجله... / ٤٥٥
- ما يضر المؤمن ان يكون منفرداً عن الناس و لو على قلة جبل... / ١٥٨
- ٤٥٣ ما يضر من عرف الحق ان يكون على قلة جبل... / ١٥٨، ٤٥٣
- ما يضر من كان على هذا الامر ان لا يكون له ما يستظل به الا الشجر... / ٤٥٣
- مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجى... / ٥٩
- مرّوهم بالصلوة و هم ابناء سبع، و اضربوهم على تركها... / ٥١٩
- من أخلص لله أربعين صباحاً فتح الله ينابيع الحكمة... / ٣١٢
- من أراد ان يشتغل بالذكر فيغسل و يتوب عن جميع المعاصي... / ٢٢١
- من بلغه فضيلة فأخذ بها و عمل بما فيها ايماناً بالله و رجاء ثوابه... / ٢١٧
- من ترحموا عليه ترحمنا... / ١٤
- من ذكر الله عزّ و جلّ في السرّ فقد ذكر الله كثيراً / ٢١٤
- من ذكرني سرّاً ذكرته علانية / ٢١٣
- من رأى فقد رأى الحق / ٥٠٤، ٥٥٤
- من زهد في الدنيا أثبت الله الحكمة في قلبه و انطق بها... / ١٥٦
- من سمع بفضيلة عن الله و عن نبيه فعمل... / ٢١٨

٥٩٣، ٥٤٦	من سمع شيئاً من الثواب على شىء فصنعه، كان له أجره... / ٢١٧
ن:	من صمت نجا / ٢٠٣
نَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ وَجَافَ عَنِ الليْلِ جَنبِكَ، وَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ / ١٧٢	من طلبني وجدني، و من وجدني عرفني، و من عرفني... / ٥٦١
نحن اهل الذكر و نحن المسؤولون / ٢٨٧	من عرف الله و عظمه منع فاه من الكلام ٣٢٠ /
نور يشرق من صبح الازل، فيلوح على هياكل التوحيد آثاره / ٥٠٥	من عرف نفسه فقد بلغ غاية المعرفة / ٢٤١
و:	مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ / ٢٤١، ٥٩٨، ٥٠٧
و اجعلني من صفوتك الذين احللتهم بحبوحه جنتك... / ٥٥٨	من قال لا اله الا الله في ساعة من ليل او نهار طمست... / ٢١٩
و ازهق الباطل عن ضمائرنا، و ثبت الحق في سرائرنا / ٢١٣	من قالها مخلصاً استوجبت الجنة، و من قالها كاذباً عصمت ماله... / ٢١٩
واشغل قلوبنا بذكرك عن كل ذكر، و الستتنا شكرك عن كل شكر / ٢١٢	من لم يكن له قرين مرشد استمكن عدوه من عنقه / ٢٦٤
و اعبد ربك كأنك تراه و ان لم تكن تراه فانه يراك / ٢٧٥	من والوا والينا، و من عادوا عادينا... / ١٤
و اعلم ان الراسخين في العلم هم الذين اغناهم الله عن اقتحام السدد... / ٣٦٨	من يذكركم الله رؤيته و يزيد في علمكم منطقه / ٤٤٥
و اعلم يا بنى ان احب ما انت اخذ به الى من وصي تقوى الله... / ٣٧٠	من يذكركم الله رؤيته و يزيدكم في العلم منطقه / ٢٦٨
والله يا ابا خالد! لنور الامام في قلوب	موتوا قبل ان تموتوا / ١٥٣، ٥٣٩،

- المؤمنين انور من الشمس... / ٢٥٤
 و ان الراحل اليك قريب المسافة / ٢٦٤
 و ان الله احتجب عن العقول و الابصار /
 ٨
 و انما شرعت المناسك لإقامة ذكر الله /
 ٢٧٥
 و انما صار سلمان من العلماء لانه امرء
 منّا اهل البيت... / ٩١
 و برق له لامع كثير البرق / ٥٠٣
 و بنور وجهك الذي أضاء له كل شيء /
 ٥٠٥
 وجوده اثباته و دليله آياته / ٥
 و ذلك زمان لا يسلم فيه الا كل مؤمن و
 مؤمنة ان شهد لم يعرف... / ٤٥٩
 و سأل موسى ربّ أرني انظر إليك... /
 ٥٧١
 و فرغ قلبي لمحبتك، واشغله بذكرك،
 و انعشه بخوفك... / ٢١٣
 و فكروا كما انت مفكر... / ٣٧٠
 و قد فتنته الدنيا و فتن غيره / ١٨٠
 و كل ما يفعل المحبوب محبوب / ١٩٨
 و لاتحجب مشتاقيك عن النظر الى
 جميل رؤيتك / ٥٥٧
 و لك لا لسواك سهري و سهادي، و
- لقاؤك قرّة عيني... / ٥٥٨
 و لكن رأته القلوب بحقايق الايمان /
 ٥٥٧
 و ليس علينا الجواب، ان شئنا أجبنا و ان
 شئنا أمسكنا / ٢٨٨
 و ما توهمتم من شيء فتوهم الله غيره /
 ٣٧٣
 و ما كلفك الشيطان علمه ممّا ليس في
 الكتاب عليك في الكتاب... / ٣٦٨
 و متعنى بهدى صالح لا استبدال به، و
 طريقة حق لأزيغ عنها / ١٧٨
 و مُقَدِّمُكُمْ أمام طَلَبَتِي و حوائجي و
 ارادتي في كل احوالي و أموري / ٢٧٣
 و من احب شيئاً اكثر من ذكره / ١٦٦
 و من تقرب اليّ شبراً قربت اليه ذراعاً /
 ٣١٦
 و من كان لله كان الله له / ٣٣٤
 و من لم يكن له قرين مرشد استمكن
 عدوه من عنقه / ٢٧٦
 و وفقني لطاعة من سددي و متابعة من
 ارشدني / ١٧٧
 و يلك ان لكل اجلاً لن يعدوه، و سبباً
 لا يجاوزه... / ٢٤

- هـ:
- يا داود حذرو انذرو / ٤٥٠
- يا رسول الله! أمرتنا بالتزويج قال: بلى،
و لكن اذا كان ذلك الزمان ، فهلاك
الرجل ... / ٤٥٦
- يا سلمان ! لا يكمل المؤمن ايمانه... /
٢٥٧
- يا سلمان و يا جنذب! ان معرفتي
بالتورانية معرفة الله، معرفة الله
معرفتي، وهو الدين الخالص / ٢٥٣
- يا سلمان و يا جنذب! لا يكمل المؤمن
ايمانه حتى يعرفني... / ٢٥٣
- يا عبد الواحد! ما يضرك و ما يضرب رجلاً
اذا كان على الحق ما قال الناس و لو
قالوا: مجنون... / ٤٥٢
- يا عيسى! اذكرني في نفسك اذكرك في
نفسى، و اذكرني... / ٢٠٩
- يا عيسى! اطب لى قلبك، و اكثر ذكرى
فى الخلوات / ٢١١
- يا عيسى! الن لى قلبك، و اكثر ذكرى فى
الخلوات، و اعلم ان... و / ٢١٠
- يا ملائكتى! أين كنتم؟ و هو أعلم
فيقولون: يا ربنا! ان احضرنا... / ٢٢٧
- يا ملائكتى! ها أزود عنكم، و اشهدكم
انى قد غفرت لهم... / ٢٢٨
- هكذا اتضع الموعظة البالغة باهلها... /
٢٤
- هل سمى عالماً قادراً الا لما وهب
العلم / ٣٧١
- ى:
- يا أبا خالد! النور و الله الاثمة من آل
محمد(ص) إلى يوم القيامة / ٢٥٤
- يا اباذر! اذكر الله ذكراً خاملاً. قلت: ما
الخامل؟ قال: الخفى / ٢١٢
- يا اباذر! يكون فى آخر الزمان قوم
يلبسون الصوف... / ٤٦
- يا ابن آدم! اذكرنى فى ملأ اذكرك فى
ملاء خير من ملئك / ٢٢٧
- يا ابن عمران! كذب من زعم انه يحبنى
فاذا جنّه الليل نام عنى... / ٥٥٩
- يا ابن عمران! مطلع على احبائى، فاذا
جنّهم الليل... / ٥٥٩
- يأتى على الناس زمان تكون العافية فيه
عشرة أجزاء... / ٤٥٨
- يأتى على الناس زمان يكون فيه
احسنهم حالاً من كان جالساً فى بيته /
٤٥٩

یا من اسمہ دواء و ذکرہ شفاء / ٥٣٩	یا من کلّ شیء قائم بأمرك / ٢٤٠
یا من انوار قدسہ لأبصار محبّیہ رائقہ، و شُبُحات وجہہ لقلوب عارفیہ	یا من لایحویہ مکان و لایخلو منه مکان / ٢٧٥
شائقہ / ٥٥٨، ٢٥٥	یا هو یا من لا هو الا هو / ١٦٣

فهرست اشعار عربى

الف:	ت:
اتانى كتاب ما اراه مشابها/ ٤٩٢	تائه فى الغى قد ضلّ الطريق / ٤١٢
اتزعم أنك جرم صغير / ٢٤١، ٢٧٩	
اتى من امام، نور الله قلبه / ٤٩٢	ث:
اذا لم تكن للمرء عين صحيحة / ١٠٣	ثم اطربنى بأشعار العجم / ٤١١
اشف قلبى ايها الساقى الرحيم / ٤٠٩	خ:
افتتح منها بنظم مستطاب / ٤١١	خدعونى، نهبونى، اخذونى غلبونى /
الا ياريح ان تمرر بأهل الحى فى حروى	٣٥٧
٤١٥ /	
انا من اهوى و من اهوى أنا / ١١٢	خليلى قطاع الفيافى الى الحمى / ١٢٢
انت أيضاً يا مغنى لاتنم / ٤١٠	خمرة من نار موسى نورها / ٤١٠
انه فى غفلة عن حاله / ٤١٢	
انى لاكتم من علمى جواهره / ٩١	ر:
ايها القوم الذى فى المدرسة / ٤٠١	رضيت بما قسم الله لى / ١٩٧
	رؤحن روحى بأشعار العرب / ٤١١
ب:	
بنت كرم تجعلن الشيخ شاب / ٤١٠	

ز: فِي بَابِ نَوَالِكَ قَدْ وَفَّقُوا / ٤٣٢

زوج الصهبا بالماء الزلال / ٤١٠

ق:

قد صرفت العمر فى قيل و قال /

٤١١، ٣٩٨

قل لشيخ قلبه منها نفور / ٤١٠

قم! أزل عنى بها رسم الهموم / ٣٩٩

قم و خاطبنى بكلّ اللسنة / ٤١١

قم و لاتمهل فما فى العمر مهل / ٤١٠

ص:

صَدَمَاتُ جَلَالِكَ تُفَيِّهِمْ / ٤٣٣

ض:

ضاق وقت العمر عن آلتها / ٣٩٩

ط:

طُوبَى لِفَقِيرٍ رَافَقَهُمْ / ٤٣٣

ك:

كانت مودة سلمان له نسباً / ١٣٣

كلّ أن فهو فى قيد جديد / ٤١٢

كم أنادى وهو لا يصغى التناد / ٤١٢

كمّ قدّ أحيواكم قدّ مات / ٤٣٣

كيف حال القلب فى نار القراق / ٤٣٨

ع:

عاكف دهرأ على أصنامه / ٤١٢

عشاق جمالك قدّ عرقوا / ٤٣٢

عوى الذئب فاستأنست بالذئب اذ عوى

/ ٤٥٠

ل:

لا يظماً أضلاً أبداً شاربها / ٤٦٤

لقد أحسن الله فيما مضى / ١٩٧

غ:

غنّ لى دورا فقد دار القدح / ٤١٠

م:

مضى فى غفلة عمرى كذلك يذهب

الباقى / ٤١٥

ف:

فاغسلوا بالراح عن لوح الفؤاد / ٤٠١

فكركم ان كان فى غير الحبيب / ٤٠١

- ملك الشرق تشرق و الى الروح تعلق /
 ٣٥٧
 مِنْ غَيْرِ زُلَالِكَ مَا شَرُّبُوا / ٤٣٣
- و قد تقدم في هذا ابوالحسن / ٩١
 و قل أنتم نقضتم عهدكم ظلماً بلا
 سبب / ٤١٥
- وكلت على المحبوبِ أمرِي كَلِّهِ / ١٩٩
 و لاستحل رجال المسلمون دمي / ٩١
 و يحسن اظهار التجلّد للعدى / ٢٠١
- ن:
 نيرانُ الفرقة تُحرِّقُهُمْ / ٤٣٢
- و:
 و ابتد منها بيت المثنوى / ٤١١
 و احذرن ذكرى أحاديث الفراق / ٤١١
 و اخلع النعلين يا هذا النديم / ٣٩٨
 و اذكُرْن عندى أحاديث الحبيب / ٤١١
 و اسقنى تلك المدام السلسيل / ٣٩٨
 و اسقنى كأساً فقد لاح الصباح / ٤٠٩
 و اغسل الأذناس عَنِّي بالمدام / ٤٠٩
 و انت الكتاب الميين الذى / ٢٧٨
 و ربّ جوهر علم لو ابوح به / ٩١
- ه:
 هاتنى صهبا من خمر الجنان / ٣٩٩
 هاتها من غير مهل يا نديم / ٤١٠
- ي:
 يا بهائى اتخذ قلباً سواه / ٤١٢
 يا مغنى انّ عندى كل غمّ / ٤١٠
 يا مغنى قم فانّ العمر مناع / ٤١٠
 يا نديمى ضاع عمرى و انقضى / ٤٠٩

فهرست اشعار فارسی

آن دل پیر است وجلش دار کوش / ۵۳۳	الف:
آن دل که چنین بود صفاتش / ۲۰۱	آب نیل است این حدیث جان‌فزا / ۲۶۲
آن دل که ز جهل بود مرده / ۲۰۰	آخر از کنج دلم گشت چراغم روشن /
آن دلی کز عشق مستی می‌کند / ۵۳۳	۵۲۳
آن را بر خوان به نوای حزین / ۴۳۵	آدم بهشت را به دو گندم اگر فروخت /
آن زنده دلی که او به حق زنده بود /	۱۱۹
۲۰۰	آدمی زاده طرفه معجونی است / ۲۴۰
آن علم تو را کند آماده / ۴۳۲	آسمان بار امانت نتوانست کشید / ۲۳۳
آن قیامت قامت پیمان شکن / ۴۳۸	آشنا فیض ازین گونه سخن بهره برد /
آن کس که نداند و نداند که نداند / ۱۸۳	۳۸۰
آن یکی چشمش ندیده این بدید / ۳۴	آفتاب ازل مشرق رویت چو دمید /
ابلیس نشد ساجد و ملعون ابد شد /	۴۶۵
۴۳۹	آفتابی گشته‌ای بس بی‌قیاس / ۵۳۴
از اهل غرور بپر پیوند / ۴۲۵	آن باب مدینه علوم است در آ / ۴۶۴
از بس که رفو زدیم و شد چاک / ۴۱۸	آن بخت که را باشد کآید به لب جویی /
از بهر فریب خلق دامی است / ۴۱۴	۵۶۰
از بهر فساد و جنگ بعضی مردم / ۳۶۷	آنچه پیش تو غیر آن ره نیست / ۳۷۴
از توبه بشوی گناه و خطا / ۴۳۴	آن خون گرفته‌ای که تو ساقی آن شوی /
از تو مانده قاسم کز تو تنها کس مباد /	۴۰۳

- ۳۹۷
از جفر و طلسم به روز پسین / ۴۳۱
از حق بطلب هر آنچه خواهی / ۳۸۸
از خط خوش نگار بر خوان / ۵۲۴
از درم ناگه در آمد بی حجاب / ۴۳۸
از درون شو آشنا وز برون بیگانه وش /
۱۸۷
از دست غم تو ای بت حور لقا / ۴۱۲
از دیده خونین به نثار قدم او / ۴۲۰
از راه وفا بر سر بالین من آمد / ۴۲۰
از سر تا پای گوش بادت / ۳۸۸
از شرم سری به پیش می دار / ۳۸۸
از صفحه خاک رود اثرش / ۴۲۸
از علم رسوم چه می جویی / ۴۳۰
از قید علایق جسمانی / ۴۲۳
از گتان و سمور بیزارم / ۴۳۶
از کوچه اعتراض دیگر مگذر / ۱۹۹
از لوح جهان خط الهی خواندن / ۴۷۵
از موطن اصلی ناری یاد / ۴۲۲
از نامه تو ملک جهان یافت دلم / ۴۹۳
از نجیب اول شنو تعریف دل / ۵۲۹
از همه محروم تر خفاش بود / ۱۱۵
اکنون به خود آی و کار کی کن / ۳۸۵
اگر تو لازم درگاه باشی / ۵۲۰
اگر چه طاعت این شیخکان سالوس است /
- ۱۵۰
امروز از نعیم جهان چشم دوختند /
۱۱۸
اندر پی آن کتب افتاده / ۴۲۸
انقیاد او عیان چون آفتاب / ۳۴
او را به دعای شاد می کن / ۳۸۸
اوز موسی رضا چو احسان یافت / ۱۴۶
ای باد صبا به پیام کسی / ۴۲۴
ای بسا ابلیس آدم رو که هست / ۲۶۷
ای بسا عالم ز دانش بی نصیب / ۲۶۵
ای به گهر هم کدر و هم صفی / ۵۲۱
ای خنک آن کس که از خود رسته شد /
۵۲۸
ای داده خلاصه عمر به باد / ۴۳۴
ای دل اندر راه عشق از خوردن غم غم
مخور / ۳۹۷
ای دل تو در این ورطه مزین لاف
صبوری / ۴۱۹
ای ذاکر خاص بلند مقام / ۴۳۵
ای ز دو گهواره بر انگیخته / ۵۲۲
ای ساقی باده روحانی / ۴۲۶
ای ساقی دلکش فرخ فال / ۴۳۵
ای کرده به علم مجازی خوی / ۴۲۶
ای که اندر چشمه شور است جات /
۵۵۳

- ای مانده ز مقصد اصلی دور / ۴۲۹
 ای مرکز دایرهٔ امکان / ۴۲۱
 ای مست ز جام هوا و هوس / ۴۳۴
 ای مگس عرصهٔ سیمرخ نه جولانگه
 توست / ۱۱۵
 این آینه را چوپاک کردند / ۵۲۷
 این چنین فرمود شاه مولوی / ۵۳۱
 این دم که توانی که نگهداری دل / ۲۴۹
 این فقر حقیقی است الحق / ۵۵۲
- ب:
 با اهل خدا نشین و با ایشان باش / ۴۷۶
 با این همه ترس و خوف و غم‌هاش /
 ۳۸۸
 بادف و نی دوش آن مرد عرب / ۴۰۱
 باده خواهی باش تا از خم برون آرم که
 من / ۴۰۴
 باده دُرد آلودتان مجنون کند / ۵۰۵
 باز ار چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی /
 ۳۶۳
 باز بشنو نکته‌ای از راز دل / ۵۳۱
 باز گیرم شهنشهی از سر / ۴۳۷
 با سرشتت چها که همراه است / ۵۲۸
 باشد که شود ز فنا منشان / ۴۳۴
 باشی پیوسته با طهارت / ۳۸۷
- با علم عمل شعار سازی / ۳۸۶
 باقی جهان جوی نیرزد زینهار / ۴۰۷
 بر خیز و بیا نفس مطیع خود کن / ۱۶۰
 برداشته دل ز دنیی دون / ۳۸۵
 بر صفحهٔ کاینات خطی است کز آن /
 ۴۷۵
 بر منطقهٔ فلک نزد دست امید / ۳۹۷
 برون کردم سر از عالم نهادم / ۳۸۴
 بساط سبزه لگدکوب شد به پای نشاط /
 ۴۰۲
 بس عمر عزیز تو تلف شد / ۳۸۵
 بشنو از دل نکته‌های خوش صریح /
 ۵۳۱
 بشنواز نی چون حکایت می‌کند / ۴۱۱
 بشنو ز من ای یار گذر کن ز مناهی /
 ۱۵۵
 بگذر به محلهٔ مهجوران / ۴۲۴
 بگذر ز همه به خودت پرداز / ۴۳۱
 بگریسته برگنه شب و روز / ۳۸۷
 بلکه مرکوب او شوند همه / ۱۹۱
 بندهٔ آن چشم مخمورم که از مستی و
 ناز / ۳۹۶
 بندهٔ حرفی نیاید از تو کار / ۱۸۸
 بنشین به در خلوت دل ای کامل / ۱۵۹
 بهائی بارها ورزیده عشق اما جنونش

- ۴۲۰ / را / پیش این پولاد بی اسپر میا / ۳۶۴
- بهائی خرقه خود را مگر آتش زدی / پیش همه همچو خاک گردی / ۳۸۶
- کامشب / ۴۱۵ / پیوسته به یاد حق گذاری / ۳۸۶
- به جز از رحمتش نمی دانم / ۱۹۵ / پیوسته خجسته پیامش کن / ۴۳۶
- به زبان و به دل شدم خاموش / ۲۰۴
- به سبیل نصیحت از حکمت / ۱۶۰
- به سر قصه سیمرغ و قصه هدهد / ۱۲۲
- به علوم غریبه تفاخر چند / ۴۳۱
- به یک دم کهربای عشق بر بود / ۳۸۳
- بیا ای شیخ در خم خانه ما / ۲۶۲
- بیا و ترک رضا و مراد خویش بگو / ۱۹۹
- بی خبر از اصل و فرع خویشتن / ۳۴
- بی خوابی و جوع و عزلت و فکر / ۳۸۷
- بی عنایات حق و خاصان حق / ۶۱، ۲۶۵
- پ:**
- پخته می سازد ز گرمی خام تو / ۵۳۰
- پرتو حسن تو تا تافت برفتم ز هوش / ۳۷۹
- پس این کوه قرص خورشید است / ۵۲۸
- پودش همگی ز تار چنگ است / ۴۱۴
- پیری که اصول را بداند / ۲۷۰
- پیری که ببایدش کرامت / ۲۷۰
- ت: تا به ها و هو اشارت می کنی / ۱۸۸
- تا چند به تربیت بدنی / ۴۲۱
- تا چند چو نکبتیان مانی / ۴۲۷
- تا چند دو اسبه پیش تازی / ۴۲۸
- تا چند روزی به ره عاطل / ۴۳۴
- تا چند ز غایت بی دینی / ۴۲۸
- تا چند ز فلسفهات لافی / ۴۲۷
- تا چند زنی ز ریاضی لاف / ۴۲۹
- تا چند کنی ای شیخ کبار / ۴۳۵
- تا در خور هم صحبتی خلق شوم / ۵۴۷
- تا فراموشت نگردد غیر حق / ۲۱۵
- تا کس نبرد پی به شناسایی وجودم / ۴۳۹
- تا کند شق پرده پندار را / ۴۰۲
- تا کُنده جاه ز پا شکند / ۴۳۲
- تا که هستم از دل من بهره بر / ۵۲۹
- تا کی باشی بیمار گناه / ۴۲۵
- تا کی به هزار شعف لیبی / ۴۲۷
- تا کی ز شفاش شفاطلبی / ۴۲۷

- ج: تاکی ز علایق جسمانی / ۴۲۱
 تاکی لافی ز طبیعیِ دون / ۴۲۸
 تا والی مصر وجود شوی / ۴۲۱
 تا همای اوج دل پرواز کرد / ۵۳۰
 تصدیق چگونه به این بتوان / ۴۲۸
 تفکر رفتن از باطل سوی حق / ۲۳۹
 تقصیر خود اعتراف می‌کن / ۳۸۷
 تکیه بر خوابگاه نقش بس است / ۴۳۶
 تلخی صبر اگر گلوگیر است / ۱۹۱
 تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم /
 ۴۰۷
 تو به غیر عشق ار دل می‌نهی / ۴۰۰
 تو را از دو گیتی بر آورده‌اند / ۵۲۵
 تو را نه چرخ و هفت اختر غلام است /
 ۵۰۸
 تو شاه جواهر ناسوتی / ۴۲۱
 تو عزلت ز غیر او به غیرت / ۱۵۸
 تو کار به کار کس نیاری / ۳۸۶
 تو نگویی این سخن با این دل است /
 ۵۳۳
 تویی آن شاه که از کشور حسنت خیلی /
 ۴۶۵
 تیری زدی و زخم دل آسوده شد از آن /
 ۴۰۵
- ج: جام یاقوت و شراب لعل، خاصان را
 رسد / ۴۰۴
 جز دل محجوب کورا علتی است /
 ۲۶۹
 جنگ باشد نزد چند از جاهلان / ۳۷
 جهان متفق بر الهیتش / ۳۷۳
 جهد کن تا دل ببینی در مثال / ۵۳۳
- چ: چراغی را که ایزد بفرورد / ۳۵۱
 چنان به یاد تو مشغول گشته‌ام جانان /
 ۱۶۲
 چند چند از حکمت یونانیان / ۴۰۰
 چو در تاریکی زلفش فتادم / ۳۸۴
 چو فیض از فیض حق جامی کشیدم /
 ۳۸۴
 چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی /
 ۳۶۵
 چون دوانی نخورد درد و غم از کاسه
 چرخ / ۴۶۵
 چون رفت دل گمشده‌ام، گفت بهائی /
 ۴۲۰
 چون زنده شود زندگی‌اش او باشد /
 ۲۰۰

- چون شدی عارف به صاحبِ دل یقین /
 ۵۳۰
 چون طالب ره شدی به تدبیر / ۲۷۰
 چون عقیدت هست مخفی در درون /
 ۳۴
 چون فراموش شود مادون او / ۲۱۵
 چون گریه کنی ز اشک رو شوی / ۳۸۷
 چون نغمهٔ بلبل ز پی گل شنوی / ۲۰۵
- خود گو تا چند چو خرمگسان / ۴۲۸
 خورشید کمال است نبی ماه ولی / ۴۶۴
 خوش آن که صلاهی جام وحدت در داد
 ۳۹۷ /
 خوش بود گر محک تجربه آید به میان /
 ۱۵۰
- دامن افشاند زین سرای مجاز / ۴۳۷
 در آینه وجود آدم / ۵۲۷
- حافظ اینجا آشنایان در مقام حیرتند /
 ۳۷۰
 حظی ز صداقت ایشان ده / ۴۳۴
 حق است که ناطق شده از نطق بهائی /
 ۴۳۹
- خاک بر فرق اعتبار کنم / ۴۳۷
 خالی شده کوی دوست از دوست /
 ۴۱۴
 خانهٔ دل ما را از کرم عمارت کن / ۴۴۰
 خواهی که رهی به کوی تحقیق بری /
 ۴۷۶
 خود آینه و عکسم و خود ناظر و
 منظور / ۴۳۹
- در جستن عیب خویش کوشی / ۳۸۶
 در حکمت و کسب علم کوشی / ۳۸۶
 در خلوت اگر با خودم اندر گفتار / ۴۱۶
 در خم آن خم که کبود خوش است /
 ۵۲۵
 در دل و دیده ما نور تجلی افروخت /
 ۳۸۰
 در ده به بهائی دل خسته / ۴۳۲
 در ده قلدحی ز شراب طهور / ۴۳۵

- در راه خدا قدمی نزدی / ۴۲۵
 در راه طریقت او رو کن / ۴۲۷
 در روز الست بلی گفتی / ۴۲۲
 در روز پسین که رسد موعود / ۴۲۹
 درسی درسی ز کتاب خدا / ۴۲۵
 در شغل زخارف دنیی دون / ۴۲۴
 در علم رسوم چه دل بستی / ۴۲۶
 در علم رسوم گرو مانده / ۴۲۹
 در قبر به وقت سؤال و جواب / ۴۳۰
 در کف نهاده به جز بادت / ۴۲۷
 در مدرسه کردیم بسی گفت و شنود / ۴۷۶
 در مدرسه هر علم که آموخته‌اند / ۳۶۷
 در ملک حقیقت است آن شاه مدار / ۴۶۴
 در همه حال صابری می‌باش / ۱۹۱
 درین هر چیز کان نز باب فقر است / ۱۵۱
 دشمن ارگیری به حد خویش گیر / ۱۱۵
 دگر از درد تنهایی، به جانم یار می‌باید / ۴۲۰
 دل از این مهملات گشته ملول / ۴۳۶
 دل به یار آمد به گفتار صواب / ۲۶۹
 دل جور تو ای مهر گسل می‌خواهد / ۴۱۳
 دل چه باشد آتشین هنگامه‌ای / ۵۳۲
 دل چه باشد صد چو خورشید جهان / ۵۳۲
 دل چه باشد طوبی و جنّات و حور / ۵۳۳
 دل چه باشد گاه رود و گاه شط / ۵۳۲
 دل چه باشد گلستان دلبرم / ۵۳۳
 دل چه باشد موجّه بحر محیط / ۵۳۲
 دل چه باشد مهبط آثار وحی / ۵۳۲
 دل درد و بلای عشق افزون خواهد / ۴۱۳
 دل را به امید شاد می‌دار / ۳۸۸
 دل شناس و قدر صاحب‌دل شناس / ۵۳۰
 دل مرده بدم چو نامه شد بر خواننده / ۴۹۳
 دل منور کن به انوار جلی / ۴۰۰
 دنیا به کسی ده که بگیرد دستت / ۴۰۲
 دو خطوه بیش نبود راه سالک / ۲۶۴
 دور است سراب در این بادیه هشدار / ۱۲۲
 دوست نزدیک‌تر از من به من است / ۲۳۲
 دوش از درم آمد آن مه لاله نقاب / ۳۹۸
 ده چیز شعار خویش سازی / ۳۸۷

- دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن / ۱۵۷
دیدگی که بهائی چه غم از سر و کرد /
۳۹۷
- روز از دود دلم تاریک و تار / ۴۱۴
روز ما نیک‌تر از دی و دی ما ز پریر /
۳۸۰
- روز محشر صد هزاران را شفیع / ۵۳۴
رو مجرد شو مجرد را ببین / ۵۷۰
- روی بنما که جهان ظلمت زنگار گرفت /
۴۶۴
- روی تو گل تازه خط سبز تو نو خیز /
۴۱۹
- رهاکن ترهات و شطح و طامات / ۱۵۰،
۶۰۱
- راه رفتیم بسی تا که به ره پی بردیم /
۳۸۰
- راه رو بسیار دیدم در جهان / ۲۶۷
راهی نمود اشارتش / ۴۲۷
رحمی بنما به دل زارش / ۴۲۴
رسن آمد ز بالا یوسف جان / ۳۸۴
رسوا کردت ما بین بشر / ۴۲۷
رفت جوانی به تغافل بسر / ۵۲۲
رندیست ره سلامت ای دل / ۴۱۴
روا باشد انا الحق از درختی / ۵۰۴
رو بجو ذات خدا اندر دلت / ۵۳۱
روح با نفس هر دو جمع شدند / ۱۵۹
رو رخت طلب به ساقی کوثر کش /
۴۶۴
- ز: زان پیش که ظاهر شود آثار وجودم /
۴۳۹
- زان می که اگر ز قضا روزی / ۴۲۸
زان می که کند مس او اکسیر / ۴۲۸
ز ابلیس لعین بر شقاوت / ۱۵۱
ز ابلیس لعین بی شهادت / ۶۰۱
زان ره نبری به در مقصود / ۴۳۰
زاهدی به میخانه سرخ‌رو ز می دیدم /
۴۴۰
زایل نکند ز تو مغبونی / ۴۳۰
زبان ببند ازین سو وز آن طرف بگشا /

- ۲۰۴
 ز بود فیض نابودش گذشتم / ۳۸۵
 ز جام عشق او مستم ز پندم بگذر ای
 ناصح / ۴۲۰
 ز چاه طبع یوسف‌وار رفتم / ۳۸۴
 زد به تیرم بعد چندین انتظار / ۴۱۸
 ز دوایر عشر و دقایق وی / ۴۲۹
 ز محکومان بریدم رو نهادم / ۳۸۴
 ز معارف عالم عقلی دور / ۴۲۲
 ز مقاصد آن مقصد نایاب / ۴۲۷
 ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند /
 ۶۱
 ز مهر فانیان دل بر گرفتم / ۳۸۴
 زیرا که اگر غیر درآید به وثاق / ۱۵۹
 زین بیش مران ز در احسان / ۴۲۴
 زین پیش خطیئه پناه مباش / ۴۳۴
 زین چنین امداد دل پرفن شود / ۲۶۸
 زین خواب‌گران بردار سری / ۴۲۲
 زین ذکر جدید فرح افزای / ۴۳۵
 زین رنج عظیم خلاصی جو / ۴۲۲
 زین غم برهان که گرفتار است / ۴۲۴
- س:
 ساقیا بده جامی زآن شراب روحانی /
 ۴۴۰
- ساقیا یک جرعه از روی کرم / ۴۰۱
 ساقی ز کرم دو سه پیمانہ / ۴۲۸
 سجاده زهد من که آمد / ۴۱۴
 سحاب رحمتش بر من ببارید / ۳۸۳
 سر بر در دل به پرده‌داری بنشست /
 ۲۴۷
 سربلندی بین که دایم در سرم سودای
 اوست / ۳۹۶
 سر ز دریای حقایق چو برون آوردیم /
 ۳۸۰
 سرفرو نارد به جز معشوق را / ۵۳۳
 سرگرم به حکمت یونانی / ۴۲۶
 سروران را این دل آمد قبله‌گاه / ۵۳۴
 سرور عالم شه دنیا و دین / ۴۰۰
 سؤ آن جو که به روز نشور / ۴۲۷
 سؤ آن جو که در عرصات / ۴۲۷
 سؤ المؤمن فرمود نبی / ۴۲۷
 سؤ رسطالیس و سؤر بوعلی / ۴۰۰
 سوری که در او هزار جان قربان است /
 ۱۷۷
 سهل است نحاس که زر کردی / ۴۳۱
 سیاهی گر بدانی نور ذات است / ۵۵۲
 سینۀ خالی ز مهر گل‌رخان / ۳۹۹
 سینۀ خود را برو صد چاک کن / ۴۰۱

ش:

صد شکر که زهد تو بهائی / ۴۱۵
 شادی دل در غم عشق آمده است /
 ۵۲۹
 پیداست / ۴۶۵
 شاهان دلق پوش که گاه حمایتی / ۱۱۸
 صد گونه حکایت طربناک اینجا / ۴۱۶
 شاه مردان را اگر دانسته‌ای / ۵۳۴
 صد ملک ز بهر تو چشم به راه / ۴۲۱
 شد ابلیست امام و در پس تو / ۱۵۱
 صد نشان نادیده هر دم می‌دهند / ۲۶۷
 شد ابلیست امام و در پس تو / ۶۰۲
 صد هزاران مرد گم گردد مدام / ۲۷۱
 شد دلم آسوده چون تیرم زدی / ۴۱۸
 صد هزاردان مرد گم گردد مدام / ۲۷۱
 شد عمر تو شصت و همان پستی / ۴۲۵
 صلح آید جنگ برخیزد ز پیش / ۳۷
 شدم آگه ز راه الحمد لله / ۳۸۳
 صلح و جنگم هر دو را بر هم زدم / ۳۷
 شد هوش دلم غارت این غمزه
 صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به
 دوام / ۳۲۳
 خونریز / ۴۱۹

ط:

شراب عشق می‌سازد تو را از سرّ حق
 آگاه / ۴۱۵
 طاووس تو پر بریزد اینجا / ۵۵۳
 شربت لعل لبیت بود شفای دل ما / ۳۷۹
 طبع را افسردگی بخشد مدام / ۳۹۹
 شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و
 طریقت را حقیقت را بدیدم / ۳۸۴
 بس / ۳۶۶

ع:

شرم بادت زان که داری ای دغل / ۴۰۰
 شمشیر فنا در این نیام است / ۵۵۲
 عرش پیش دل یکی خاتم بود / ۵۳۰
 شود آن پوست تخته تختم باز / ۴۳۷
 عشق از اول سرکش و خونی بود / ۲۸۹
 شیشه چو شکست شود ابتر / ۴۲۶
 عشق او فراش خانه دل بود / ۵۳۰
 عشقش آرد پاک ایوان وجود / ۵۳۰
 عشقی است که در ازل مرا در سر بود /

ص:

صبر کن در بلای آن محبوب / ۱۹۲
 عفو ازلی که برون ز حد است / ۴۳۵
 صبری کنیم تا ستم او چه می‌کند / ۱۹۱

- علم رسمی سر بسر قیل است و قال / ۳۹۹
 فردا که چو دوزخی سیه رو گردی / ۲۴۹
- علم نبود غیر علم عاشقی / ۳۹۹
 علمی بطلب که به دل نور است / ۴۳۰
 علمی بطلب که تو را فانی / ۴۳۰
 علمی بطلب که جدالی نیست / ۴۳۱
 علمی بطلب که کتابی نیست / ۴۳۰
 علمی بطلب که گزافی نیست / ۴۳۱
 علمی بطلب که نماید راه / ۴۳۱
 علمی که از آن چو شوی محظوظ / ۴۳۰
- علمی که دهد به تو جان نو / ۴۳۱
 علمی که مجادله را سبب است / ۴۳۱
 علمی که مطالب او این است / ۴۲۸
 علمی که نسازدت از دونی / ۴۳۰
 عمرش بگذشت به کیت و عسی / ۴۳۵
 عمری به آرزوی تو بودم ولی چه سود / ۵۵۲
- غ:
 غزلی می‌نوشت خاقانی / ۵۱۶
- ف:
 فرخنده شبی بود که آن خسرو خوبان / ۴۱۹
 کرامات تو اندر حق پرستی است / ۶۰۱، ۱۵۰
 کبریای حرم حسن تو چون روی نمود / ۳۷۹
 کای عمر تباه گنه‌پیشه / ۴۲۵
 کاین بنده مجرم عاصی را / ۴۲۳
 کاین ذکر رفیع همایون‌فر / ۴۳۵
 کاین نامه نامی نیک اثر / ۴۳۵
 کارم از هندوی زلفش واژگون / ۴۱۴
 کاکل مشکین به دوش انداخته / ۴۳۸
 کاملی باید در آن جان شگرف / ۲۷۱
 کان راه نه ریب در او نه شکست / ۴۲۷
- ق:
 قایم باشی به خدمت حق / ۳۸۵
 قطره با قلم چو استیزه کند / ۱۱۵
 قناعت کن ز دون حق و گرنه دون
 دنیایی / ۱۵۷
 قومی ملوک طبع که از روی سلطنت / ۱۱۸

- کرامات تو گر از خودنمایی است / ۱۵۱، ۶۰۲
- کرامات تو گر در خود نمایست / ۵۴۷
- کردیم دلی را که نبد مصباحش / ۴۰۸
- کز غیر صدا جواب ناید / ۴۱۴
- کس کار به کار تو ندارد / ۳۸۶
- کسی کوراست با حقّ آشنایی / ۱۵۱
- کشتی بی‌لنگر آمد مرد شر / ۲۶۸
- کلی ز سر وجود برخیز / ۱۸۹
- کو توبه روز به شب شکند / ۴۳۵
- که به لهُو و لعب عمرش شده صرف / ۴۲۳
- که خاصان در این ره فرس رانده‌اند / ۳۷۳
- که رخت خویش سوی لامکان کش / ۵۲۰
- که گرفتارم به غم جان‌کاه / ۴۳۵
- که نمی‌دانند ز شوق لقا / ۴۳۳
- کی بود کی که باز گردم فرد / ۴۳۷
- گ:**
- گاه چون جام است لبریز شراب / ۵۳۲
- گاه چون کوکب شود بهر خلیل / ۵۳۲
- گاه سیمرخ و سمندرگه هما / ۵۳۲
- گاه مرآت است بهر روی یار / ۵۳۲
- گراز تو به تو در نگریم چه کنم / ۱۹۴
- گر بدیدی چشم سر آن شاه را / ۵۵۶
- گر به گوشت در رسد آواز دل / ۵۳۱
- گر بینه‌ای بدین سخن می‌طلبی / ۴۶۴
- گر پای نهند به جای سر / ۴۳۳
- گر ترک رضای خود بگویی / ۱۹۹
- گر جهان را پر در مکنون کنم / ۳۶۴
- گرچه باشد فصیح و خوش گفتار / ۲۰۳
- گر چه دانستی نکو باشد نکو / ۲۶۵
- گرچه گنه تو ز عدّ بیش است / ۴۳۴
- گردرخ من ز خاک آن کوست / ۴۱۴
- گر دلت خالی بود از عشق یار / ۴۰۰
- گر دل دل را تو وصفش بشنوی / ۵۳۳
- گردیده به قدر قوت قانع / ۳۸۵
- گر ز آن که ز نغی شربت‌ی نوش کنی / ۱۶۲
- گر سر فکنم به صد آسانی / ۴۲۶
- گر صبر کنی صبر چنین کن به تمام / ۱۹۲
- گرفتم ملک جان الحمد لله / ۳۸۴
- گر کند میل این شود به از این / ۲۴۰
- گر گنج قناعتی تو را دست دهد / ۱۵۷
- گر می‌گویی کجاست دلدار / ۴۱۴
- گر نباشد اطاق و فرش حریر / ۴۳۶
- گفتا غلطی زامانسان نتوان یافت / ۳۷۴

- گفت ای شیدا دل محزون من / ۴۳۸
 گفتم دل و دین ببازم از غم برهم / ۴۱۲
 گفتمش کی بینمت ای خوش خرام /
 ۴۳۹
 گفتم که دگر کی ات بخواهم دیدن /
 ۳۹۸
 گفتم که مگر چو به سی برسی / ۴۲۵
 گفتم همه ملک حسن سرمایه توست /
 ۳۷۴
 گوش بگشا تا نواز داین نیم / ۵۲۹
 گوهر دریای عمان است دل / ۵۲۹
 گوهری در درون این سنگ است / ۵۲۸
 گه از دیوار آید گاه از بام / ۱۵۱، ۶۰۱
 گه سجده و گه رکوع کرده / ۳۸۷
- م:
 ما را به غیر او نبود هیچ التفات / ۱۹۰
 ما ز دوست غیر از دوست مقصدی
 نمی جوییم / ۴۴۰
 ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید / ۴۴۰
 مجرمش سازند به ترک انقیاد / ۳۴
 مجموع کتاب‌های علم رسمی / ۳۹۷
 مجنون تو با اهل خرد یار نباشد / ۴۰۷
 محصول نداد مُحصّل آن / ۴۲۷
 مدح و ذمّ را هر دو کردم سرنگون / ۳۷
 مدّعی خواست که آید به تماشاگه راز /
 ۵۳۷
 مرا امید بهبودی نمانده ای خوش آن
 روزی / ۴۲۰
 مراتب باقی و اهل مراتب / ۵۰۵
 مستمع از وی همی یابد پیام / ۲۶۵
 مستی ز علایق جسمانی / ۴۲۵
 مشغول به نفس خویش باشی / ۳۸۶
 مصحف روی و حدیث لبت از یاد
 ببرد / ۳۷۹
 مصطفی اندر جهان آن‌گه کسی گوید ز
 عقل / ۳۶۲
 مطربا بسیار دلگیرم بجناب تار را / ۵۵۰
 مکان را در نور دیدم به همّت / ۳۸۴
 مگو که نغمه‌سرایان عشق خاموشند /
- ل:
 لطفی بنما و خلاصش کن / ۴۲۳
 لَنْ ترانی می‌رسد از طور موسی را
 خطاب / ۳۹۶
 لنگر عقل است عاقل را امان / ۲۶۸
 لوح دل از فضلۀ شیطان بشوی / ۴۰۰
 لوحش الله ز سینه جوشی‌ها / ۴۳۶
 لیکن چندین در جرم میبچ / ۴۳۵

ندانم آن گل خودرو چه رنگ و بو دارد /	۴۰۶
۴۱۸	ملازم باش این در را که ناگاه / ۵۲۰
نقد صوفی نه همه صافی و بی غش	من آینه طلعتِ معشوق وجودم / ۴۳۹
باشد / ۱۵۰	من چو کردم صلح با جنّ و بشر / ۳۷
نقص از طرف ماست ندیدیم گر آن را /	منظر نور است و جای دلربا / ۵۳۳
۵۶۷	منگر به چشم خوار در این پابرهنگان /
نکته‌ای نشنیده از اقوال او / ۳۴	۱۱۸
نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز / ۳۶۴	مه شکافد از دل محجوب نی / ۲۶۹
نگشود مرا ز یاریت کار / ۴۱۴	می بین رخ جان فزای ساقی / ۵۲۵
نومید مباحش ز عفو آله / ۴۳۴	می توان آینه کردن جسم دل را ز
نومید مشو ز فیض آن شاه / ۳۸۸	ارتیاض / ۵۴۹
نه ادراک در کنه ذاتش رسد / ۳۷۳	می جو به نبی و آل و عترت / ۳۸۷
نه اشک روان نه رخ زردی / ۴۲۲	می خواست دلم که بی دل و دین باشم /
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم / ۳۷۳	۴۱۳
نه بهره ز علم فروع و اصول / ۴۲۸	می کند قلب تو را خالی ز غش / ۵۳۰
نه رو به شریعت مصطفوی / ۴۲۸	می کوش بود که لیل دایم / ۳۸۵
نه فلک راست مسلم نه ملک را	می گوی با ذوق و دل آگاه / ۴۳۵
حاصل / ۲۳۳	می نهفتم رازها از عشق او در دل ولی /
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند /	۵۵۰
۳۶۶	

ن:

نار خندان باغ را خندان کند / ۵۲۸

نان خود خورده‌ام ز کسب حلال / ۳۲

نخستین فطرت پسین شمار / ۵۲۵

نخوت جاه راز سر فکنم / ۴۳۷

و:

و آن‌گاه بگو به بهائی زار / ۴۲۴

وارسته ز دنیی دوش کن / ۴۲۴

- وان زلیخا از سپیدان تا به عود/ ۵۰۵
وان فکر که شد به هیولئی صرف/ ۴۲۸
وای از آن دانا که با نادان نشست/ ۵۲۸
و این علم دنی که تو را جان است/ ۴۲۸
ور مزعفر مرا رود از یاد/ ۴۳۶
ورنه آن پیغام کز موضع بود/ ۲۶۹
وز جبر و مقابله و خطأین/ ۴۲۹
وز سی به چهل چو شدی واصل/ ۴۲۵
وز فرّ من الخلق بر آن خانه زدیم/ ۴۰۸
وقت است که آینه به زنگ آلایم/ ۵۴۷
ولی به کعبه که گر جبرئیل طاعتشان/
۱۵۰
وین طرفه که این از آن به حل می طلبد/
۴۱۳
وین علوم و این خیالات و صور/ ۴۰۰
- هـ:**
ها بیرون آ چو مغز از پوست/ ۳۸۸
ها بیفکن حرف را آزاد کن/ ۱۸۸
هتک سر اصل و فرعش می کنند/ ۳۴
هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم/
۳۷۹
هر چند گشودیم بسی مشکل‌ها/ ۴۷۶
هر چه خوانده‌ام همه از یاد من برفت/
۳۷۸
- هر چه دادند به ما از دگری بهتر بود/
۳۸۰
هر چه گویم از دل و از جان جوی/
۵۳۱
هر چه گویم از دل و دلدار خود/ ۵۳۱
هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام
ماست/ ۳۶۵
هر چیز دنیا که خوری یا پوشی/ ۴۰۶
هر دو عالم پر بود ز آواز دل/ ۵۳۱
هر شکایت که باشدت ای یار/ ۱۹۴
هر کسی کسی دارد یار دل‌رسی دارد/
۴۴۰
هر کوه بدین مقام جا کرد/ ۵۵۲
هر که خاموش و با ادب باشد/ ۲۰۳
هر که غرق بحر وحدت شد خبر دارد ز
ما/ ۵۵۳
هر که نبود مبتلای ماهرو/ ۳۹۹
هر لحظه درود بر روانش/ ۳۸۷
هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست/
۳۶۶
هفتصد و نه از کتب من خوانده‌ام/ ۲۶۵
همچو گل پیشت بروید او ز گل/ ۵۶۰
همچو مسهل که می خورد رنجور/ ۱۶۱
همه روی تو در خلق است زنهار/ ۱۵۱
همی داند ز تو احوال پنهان/ ۱۵۱

- ۶۰۲ یارب یارب که بهائی عاصی را / ۴۳۳
 یاقوت را مقابل خرمهره می‌کنند / ۱۲۲
 یا موسی آتش جوی آرد به درختی
 روی / ۵۶۰
- ی:**
- یارب به تقی و مقاماتش / ۴۲۳
 یارب به حسن شه بحر و بر / ۴۲۳
 یارب به عبادت زین عباد / ۴۲۲
 یارب به کرامت اهل صفا / ۴۳۵
 یارب به نبی و وصی و بتول / ۴۲۲
 یارب یارب به حق صادق / ۴۲۳
 یارب یارب به رضا شه دین / ۴۲۳
 یارب یارب به کریمی تو / ۴۲۲
 یارب یارب که بهائی را / ۴۲۳
- یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشی /
 ۵۶۴
- یک در نگشود ز مفتاحش / ۴۲۶
 یک دم به خود آو ببین چه کسی / ۴۲۲
 یک دم غافل نگردی از وی / ۳۸۶
 یک دمک بنشسته بر بالین من / ۴۳۸
 یک لمعه ز عالم نورم بخش / ۴۲۶

نمایه

اشخاص، گروه‌ها، جای‌ها و کتاب‌ها

ابن بابویه / ۲۰	الف:
ابن بصری / ۵۴	آب زلال / ۳۸۵
ابن حمزه / ۴۲	آدم / ۱۱۷، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۵
ابن خلکان / ۱۳۰، ۱۳۱	۲۳۹، ۲۴۵، ۲۶۷، ۳۲۶، ۵۰۸
ابن داوود / ۱۳۰	۵۱۶، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۹۰، ۵۹۷
ابن روح / ۴۵	۶۰۲
ابن سینا / ۷۱، ۱۲۰، ۳۱۲، ۳۶۰	آذری (شیخ) / ۱۲۸
۴۲۷، ۴۶۶	آغاز وانجام / ۴۸۶
ابن طاووس / ۶۶، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۹۰	آمل / ۸۶
۳۴۷، ۳۹۲	آملی، سید حیدر / ۶۷، ۹۲
ابن عباس / ۴۵۳، ۵۹۰	آیات الاحکام / ۲۱۶
ابن فضال / ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۰	اباذر / ۴۶، ۲۱۲
ابن کبش / ۵۶	ابراهیم (ع) / ۱۷۵، ۲۳۹، ۶۰۱
ابن کمونه / ۷۲	ابراهیم بن عبدالحمید / ۴۵۲، ۴۵۳
ابن مسعود / ۴۵۵، ۴۶۰	ابطال نهج الباطل و اهمال كشف العاطل /
ابوالفضل سرخسی / ۲۶۹	۱۰۳، ۱۱۴
ابو بصیر / ۴۵۸	ابن ابی جمهور الاحساوی / ۲۵۹، ۲۷۷

- ابوبكر بن ابى قحافه / ١٢٥، ١٣٠،
 ١٣٢، ١٣٤، ١٣٨، ٤٦٨، ٤٧٣
 ابوبكر خوافى، شيخ زين الدين / ١٤٧
 ابوبكر نساچ / ١٤٧
 ابو حنيفه / ١٣٦، ٣٤٦
 ابو خالد كابلی / ٥٣
 ابو سعيد ابوالخير / ١٢٠، ١٢٨، ٢٦٩
 ابوطالب مكی / ١٣٠، ١٣٦
 ابو عبدالله بن ابى عمير / ٤٥٢، ٤٥٣،
 ٤٦٠
 ابو على احمد بن نصر بن نصر / ٥٥
 ابو على سينا ← ابن سينا
 ابولهب / ٤٣١
 ابو مسلم / ١٤٤
 ابو معمر / ١٤٢
 ابوهاشم كوفی / ٤٢، ٤٣، ٦٣، ٧٤
 ابو يزيد بسطامی / ٤٤، ٤٦، ٤٩، ١٠٥،
 ١٠٦، ١٠٧، ١٢١، ٣٨٩، ٣٩٢
 ابى سعيد الخدری / ٢١٨
 اتحاديه / ٤٤، ٤٨، ٩٦، ٩٩، ٥٠٣
 اثني عشریه / ٩٧، ١٤٦، ٤٤٧، ٤٧٨،
 ٥٠٠
 احتجاج / ١٣٩، ١٤٠
 احقاق الحق / ٦٧، ٩٩، ١٠٣، ١٠٤،
 ١٠٥، ١٠٨، ١١٤، ١١٦
 احمد بن خضرويه البلخى / ٣٩٠
 احمد جامی / ١٢٨
 احمد حنبل / ٤٥
 احياء العلوم / ٦٧
 اخلاق ناصرى / ٤٨٤
 اربعين (شرح قاضى سعيد قمی) / ٦٨،
 ٥٩٠
 اربعين (شيخ بهایی) / ٣٨٩
 اردبیلی، احمد / ٤١، ٧٢، ٧٣، ٧٤،
 ٢١٦
 اردستاني، محمد صادق / ٦٨
 ارسطو / ٦١، ١٢١، ٤٢٧، ٤٧١
 ازبكان / ٣٤٧
 اسرار الشريعة و اطوار الطريقة / ٨٨
 اسرار الصلوة / ٤٤١
 اسكندر بن عمر / ٤٨٣
 اسماعيليه / ٩٦
 اشارات / ٦٦، ٧١، ٣١٢، ٣٨٤
 اشاعره / ١٠٥، ١١٠
 اصفهان / ١٠٢، ٣٩٤، ٣٩٥
 اصول الاصلیه / ٦٨
 اصول الديانات / ٤٣
 اعتقادات / ١١١
 افلاطون / ٦١، ١٢٠، ١٢١، ٣٦٦،
 ٣٩٢، ٣٩٣، ٤٧١

ب:	اقبال الاعمال / ٢٥٥
بابا افضل مرقى / ٦٦	الاحسائي، ابن ابى جمهور ← ابن
باخزرى، سيف الدين / ١٤٠	ابى جمهور الاحساوى
بايزيد بسطامى ← ابوزيد بسطامى	الاصطلاحات / ٥٧٤
بحار الانوار / ١٩، ٣٤٥	الانصاف / ٣٥٥
بحرانى، ابن ميثم / ٤٠، ٦٧، ٥٠٠	التحصين / ٦٧، ٤٧٧
بخارا / ١٣٦	الجائتو، غياث الدين (سلطان) / ٩٩،
براهمه / ١٤٩	١١٦
بستان المعرفة و طاسين الازل / ٥٨	الكشكول فى بيان ماجرى على آل الرسول /
بسطاميه / ٤٤	٨٧
بصائر الدرجات / ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٧	المنقذ من الضلال / ٤٧٧
بصره / ٥٤، ١٤٠، ١٥٦، ٤٩٤	الهيئات شفا / ٦٩، ٧١، ٤٢٧
بغداد / ٨٦، ١٠٥، ١٢١، ١٤٧، ٤١٨	امالى (شيخ صدوق) / ١٤٢، ١٤٤،
بقراط / ٤٧١	٥٦٢، ٥٥٩
بلعم باعورا / ٦١	امالى (شيخ طوسى) / ١٣٣
بنى اسرائيل / ١٧٦، ٣٣٤	اماميه / ١٣، ١٦، ١٨، ٣٨، ٤١، ٦٦،
بنى اميه / ٤٢	٨٦، ٨٨، ٩٧، ١٠٠، ١٠١، ١٢٣،
بنى عباس / ٥٣	١٢٤، ١٢٥، ١٣٩، ١٤٧، ٣٤٣، ٣٤٥،
بنى هاشم / ٥٣، ١٣٤	٣٥٣، ٣٥٢، ٣٤٧
بوعلى سينا ← ابن سينا	امّ سلمه / ١٤٢، ١٤٤
بهاء الدين اندجاني / ٤٨٠	امّ فروه / ١٣١
بهاء الدين جوينى / ٤٨٤	امير كلال / ١٣٧، ١٣٨
بهاء الدين محمّد العاملى / ٣٩، ٦٧،	اوصاف الاشراف / ٤٨٤، ٤٨٥
٤٧٩	اويسى / ١٢٥، ١٣٧
بيان الاديان / ٤٩	ايجاز المطالب فى اسرار المذاهب / ٤٢

ت:

- تاريخ ابن زهره اندلسي / ٤١٨، ٣٨٩، ٤١٨
 تاريخ كزیده / ١٣٥
 تاريخ يافعي / ٤١٨
 تبريز / ٦٨، ٣٩٦، ٤١٩
 تبصرة العوام / ٤٨، ٥٠، ٥٨، ٦٣
 تجريد كلام / ٦٦، ٧٢، ٣٩٢
 تذكرة الاولياء / ٧٥
 تركستان / ١٢٩، ١٣٧، ٤٧٩
 تستري، سهل بن عبدالله / ١٠٥، ١١١
 تستري، ملا عبدالله / ١٦٨
 تصفية القلوب / ٤٢
 تفسير بضاوى / ١١٤
 تفسير صافي / ٦٨، ٢٨٦
 تفسير على بن ابراهيم قمي / ٥٧١
 تفسير عياشي / ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٥٧١
 تفسير فاتحه / ٤٨٩
 تلقينيه / ٤٧
 تلويحات / ١٢١
 تنكابني، شيخ حسن / ٦٩
 توحيد صدوق / ٦٨، ٥٧٠
 تيمور / ٤٧٨، ٤٨٠، ٤٨٣

ج:

- جابر بن عبدالله الانصاري / ٢١٧
 جام / ٣٦٥، ٣٩٥، ٣٩٧، ٤٠١، ٤٠٤
 ٤٢٠، ٤٢٦، ٤٣٤، ٥٢٥، ٥٣٠، ٥٣٢
 جامع الاسرارو منبع الانوار / ٦٧، ٨٧، ٨٨
 ٩٦، ١٢٤
 جامع الحقايق / ٨٧
 جبرئيل، ١٥٠، ٥٣٢، ٥٤٢، ٥٧٥
 ٥٨٤، ٥٩٧، ٦٠١
 جرجان / ٤٧٨
 جرجاني، سيد شريف / ٤٠، ٦٧
 ١٣٨، ٤٧٨
 جريانيه / ٤٩
 جعفر كذاب / ٤٥
 جلال الدين رومي / ١٢٨، ١٤٠
 جندب / ٢٣٨، ٢٥٣
 جنيد بغدادى، ابوالقاسم / ١٠٥، ١٠٧
 ١٢١، ١٤٧، ٣٩٤
 جوک پاشست / ٦٨
 جيلاني، ملا محراب / ٧٠، ٧٤

ح:

- حارث المحاسبى / ١١١
 حاشيه الهيات تجريد / ٧٣
 حاصل نتايج الافكار / ٤٩٤

ث:

ثوريه / ٤٤

- حافظ رازی (خواجه) / ۴۸۳
 حامد (وزیر بنی عباس) / ۵۳
 حبیب عجمی / ۱۴۶، ۲۷۰
 حجاز / ۱۳۸
 حدود عالم / ۶۸
 حدیقه الشیعه / ۴۱، ۷۲
 حسن بصری / ۵۷، ۶۳، ۱۲۹، ۱۳۹
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
 حسن صیقل / ۱۷۴
 حسن (ع)، امام / ۱۳۹، ۳۷۰، ۴۶۸
 حسن عسکری (ع)، امام / ۴۵
 حسین (ع)، امام / ۱۰۹، ۱۲۹، ۴۶۸
 حلاجیه / ۴۴
 حلوانی، عبدالرحمن / ۲۱۷
 حلولیه / ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۹۶، ۹۹، ۵۰۳
 حلّی، ابن فهد / ۴۰، ۶۷، ۲۱۲، ۲۱۶
 ۲۲۷، ۳۴۷، ۴۴۷، ۴۶۳
 حنفی / ۹۹، ۱۰۰، ۴۷۸
 خ:
 ختلانی، خواجه اسحاق / ۱۴۷
 خراسان / ۵۶، ۵۸
 خرجرد / ۳۹۵
 خرقانی، شیخ ابوالحسن / ۴۰۸
 خصال / ۲۲
 خضر / ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۶، ۳۹۰
 خواجه عبدالقادر / ۱۴۷
 خوارج / ۱۶
 خوانساری، آقاحسین / ۶۹
 خیره / ۱۴۲
 د:
 داوود (ع) / ۴۵۰
 داوود طائی / ۱۴۶
 دجله / ۵۸
 درج الدرر / ۱۳۵
 درر المناقب / ۱۴۵
 دماوندی عبدالرحیم / ۶۸، ۲۶۱، ۵۶۴
 دوانی، جلال الدین / ۴۰، ۶۷، ۴۶۳
 دهریه / ۱۰
 دینوری، شیخ احمد اسود / ۱۴۷
 ذ:
 ذخیره / ۶۸
 ر:
 رازی، سید مرتضی / ۴۲، ۴۸، ۵۰
 ۴۸۰
 رباعیات ابو سعید ابوالخیر / ۱۲۸
 رجال (شیخ طوسی) / ۱۳۰

- زیدیه / ١٦، ٩٦
- زین الدین علی کلال / ٤٧٩
- زین العابدین (ع)، امام / ٩١، ١٢٩،
١٣٠، ١٣٢، ١٤١، ٤٦٨
- س:
سبزوارى، محمد باقر / ٦٨
- سبع المثاني / ٧٧
- سر العالمين / ٦٧
- سعد الدين حموى / ١٤٠
- سفيان ثوري / ٤٤، ٦٣، ٤٦٠
- سفيانيه / ٤٤
- سلطان سعيد الجائيتو ← الجائيتو
- سلمان فارسي / ١٢٩، ١٣١، ١٣٢،
١٣٣، ١٣٥
- سليمان / ٦
- سمرقند / ٤٢٧، ٤٧٨
- سميرى / ٥٣، ٥٤، ٥٦
- سوفسطائيه / ٩، ١٠
- سهروردى، شهاب الدين ابى حفص
عمر / ١١١
- سهروردى، شيخ ضياء الدين ابى نجيب
/ ١٠٥، ١١١، ١٤٧
- سهروردى، شيخ محمد / ١٤٧
- سهروردى، قاضى وجيه الدين / ١٤٧
- رجب برسى / ٦٧
- رجبعلی تيريزى / ٦٨، ٥٠٠
- رسالة اركان / ٨٧
- رسالة امانت / ٨٧
- رسالة امثله توحيد / ٨٧
- رسالة دايره / ٤٧٨
- رسالة رافعة الخلاف / ٨٧
- رسالة قشيريه / ١١١
- رسالة كبرى و صغرى / ٤٧٨
- رشحات عين الحيات / ١٣٠، ١٣٦، ١٣٧،
٤٨٢، ٤٨٠، ٤٧٩، ١٣٨
- رشح البال / ٤٩٥
- رکن الدين موصلى / ١٠١
- رودبارى، شيخ على / ١٤٧
- روض الجنان فى شرح ارشاد الأذهان / ٤٤١
- روضه كافي / ٢١١
- روم / ٦، ٥٩، ١٩٤، ٢٣٧، ٣٩٥
- ز:
زاد المعاد / ١٩٠
- زبدة الحقايق / ٤٧٧
- زراقيه / ٤٥، ٤٧
- زليخا / ٥٠٥
- زنجى، ابوالقاسم / ٥٥، ٥٦
- زوراء / ٤٦٣

- ش: شوشتری، سید نعمت الله / ٦٨
- شافعی / ٩٩، ١٢٧، ١٣٠، ٤٧٨
- شاه داعی الله شیرازی / ١٢٨
- شاه قاسم انوار / ١٢٨، ٣٩٥
- شاه نعمت الله ولی / ٣٢، ١٢٨، ١٤٧، ٤٨٢، ٤٨٣
- شبلی / ٤٥، ٢٧٠
- شرح اشارات / ٦٨
- شرح رباعیات / ٤٧٨
- شرح زیارت جامعه کبیره / ٣١٣
- شرح شفاء / ٦٨
- شرح لمعه دمشقیه / ٣١
- شرح من لا یحضره الفقیه / ٦٦، ١٦٣، ٣٠٩
- شرح مواقف / ٣٩٢
- شرح نفلیه / ٤٤٦
- شرح نهج البلاغه ابن میثم / ٢٥، ١٥٧
- شرح وافیه الاصول / ٦٩
- شریکیه / ٤٤
- شعیب (ع) / ١٧٦
- شفاء ← الهیات شفاء
- شمس الدین کلال / ١٣٨
- شمسای کشمیری / ٦٩
- شمع الیقین / ٦٨
- شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام / ٥٠٠
- شهرستانی، میرزا محمد مهدی
- طباطبایی / ١٠٤
- شیخ زین الدین (شهید ثانی) / ١٩، ٦٧
- شیراز / ٦٨، ١٠١، ١٢٨، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٢، ٤٨٣، ٥٣٦
- شیعه / ١٦، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٩
- ٤٢، ٤٣، ٤٦، ٤٩، ٥٢، ٦٧، ٨٦، ٨٨
- ٩٥، ٩٦، ١٠٧، ١١٣، ١١٦، ١٢٤
- ١٢٥، ١٢٨، ١٣٠، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٩
- ١٤٤، ١٤٨، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٥٢، ٤٧٩، ٤٨٠، ٥٠٠
- ص: صادق (ع)، امام جعفر / ٤١، ٤٥، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٦، ١٥٦، ١٧٥، ١٧٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣٠، ٢٥٤، ٤٦٠
- صحیفه سجادیه / ١٧٧، ١٧٨، ٢١٢
- صدر الدین اردبیلی (شیخ) / ٣٩٥
- صدر الدین قونوی (شیخ) / ٤٨٨
- صدر جهان بخارایی / ٩٩
- صفوان / ٣٦، ٢١٧
- صفویه / ١٠٢
- صفی الدین اردبیلی (شیخ) / ١٢٨، ٣٤٦

- صناعيه / ٦٨
عراق / ١٣٩، ٢٥٩
عزیز نسفی / ٤٢، ٤٩
عشاقیه / ٤٧، ٥٠
ط:
طالقانی، ملا نعیم / ٦٨
طبرسی (شیخ) / ١٣٩، ١٤٠
طبیعیه / ١٠
طرایف / ٣٩٢
طوسی، ابو جعفر (شیخ) / ٢٠، ١٣٠، ١٣٣
ع:
عایشه / ١٤١، ٦٠١
عبدالخالق غجدوانی / ١٣٥، ١٣٧، ١٣٨
عبد الرحمن جامی / ٤٢، ٧٩، ١٣٧
٤٧٩، ٣٤٦، ١٣٨
عبدالرزاق کاشی / ٥٧٤
عبدالرزاق لاهیجی / ٦٨
عبدالله بن بلال کوفی / ٥٣
عبدالواحد بن مختار الانصاری / ٤٥٢
عتبات عالیات / ٣٤، ٨٦، ٢٥٩، ٢٦١
عثمان / ٤٢، ٤٦٨
عثمان مغربی / ١٤٧
عثمانیه / ٤٤
عدة الداعی / ٢١٢، ٢١٦، ٢٢٧
عراق / ١٣٩، ٢٥٩
عزیز نسفی / ٤٢، ٤٩
عشاقیه / ٤٧، ٥٠
عقاید (سهروردی) / ١١١
علاء الدین عطار / ١٣٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢
علم الهدی / ٦٩، ١٤٢
علی النقی (ع)، امام / ٤٦٨
علی بن ابراهیم / ١٤٥، ٢١٧
علی بن ابی طالب (ع)، امام / ١٢، ١٣٥، ١٤٥
علی بن اسباط / ٤٥٨، ٤٦٠
علی بن سهل الصوفی الاصفهانی / ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥
علی بن عبدالعال / ٣٤٩
علی بن نعمان / ٤٥٥، ٤٦٠
علی کلال، شیخ زین الدین / ٤٧٩، ٤٨٢
عمر بن خطاب / ٤٦٨
عمر کاتبی قزوینی / ١٠١
عوارف المعارف / ٧٩، ١١١
عوالی اللثالی / ٦٧، ٧٥، ٥٣٨
عیسی (ع) / ٤٣، ١٥٤، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢٥٢، ٢٦٨، ٤٤٥، ٤٤٩، ٤٥٨، ٤٦٠، ٥٤٦، ٥٩٩

- عین الحیات / ۶۳، ۱۳۴، ۱۴۰
 عین القضاة همدانی / ۱۴۸
 عیون اخبار الرضا / ۲۸۷، ۲۸۸
- غ:
 غالیه / ۴۴
 غاویه / ۴۴
 غرر و درر / ۱۴۲، ۱۴۶
 غزالی، شیخ احمد / ۱۳۹، ۱۴۷
 غلات / ۱۶، ۴۴، ۴۹، ۹۶
- ق:
 قاسم بن محمد بن ابی بکر / ۱۲۹، ۱۳۰
 قاضی سعید قمی / ۶۸، ۵۰۰، ۵۹۰
 قاضی نورالله شوشتری / ۶۷
 قاموس / ۲۸۴
 قراگوزلو (مرحوم مجذوب علیشاه)،
 حاج محمد جعفر / ۱، ۳۳۰
 قرطبی / ۲۳۶
 قطب الدین شیرازی / ۱۰۱
 قلندریه / ۱۱۱، ۱۱۳
 قمی، حسن / ۶۸، ۵۰۰
 قمی، سید ابراهیم / ۶۹
 قمی، سید صدر الدین / ۶۹
 قمی، میرزا ابوالقاسم / ۳۱، ۷۳، ۱۰۴
 قمی، میرزا محمد علی / ۶۹
 قوت القلوب / ۱۳۰
- ک:
 کاشغری، سعد الدین / ۱۳۸، ۱۸۶
- فاضل روزبهانی اصفهانی / ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۴
 فاطمه بنت اسد / ۴۶۹
 فاطمه زهرا(ع) / ۴۶۹
 فتوحات مکیه / ۱۳۳، ۴۷۲
 فخر رازی / ۶۱، ۳۹۲
 فرعون / ۵۰۴
 فصوص الحکم (ابن عربی) / ۸۶، ۸۷
 فصوص الحکم (فارابی) / ۵۶۸
 فصول التامه / ۴۸
 فصول (سید مرتضی) / ۴۲
 فصول نصیریه / ۴۸۶
 فضیل بن یسار / ۱۵۸، ۴۵۲، ۴۵۳

- كافي / ١٥٦، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٨، ١٧٨
 ١٩٢، ٢٥٤، ٢٦٤، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٨
 ٣٧٦، ٥٩٧
 كامل بهايي / ١٣٤
 كرمان / ٤٨٢، ٤٩٤
 كشف الحقايق / ١٠٠
 كشف الحق و نهج الصدق / ١٠٠
 كشف الغمة / ١٣٥، ٤٥٧
 كشكول شيخ بهايي / ٣٨٩، ٣٩٣
 كفاية المقصد / ٣١
 كفعمي / ٢٢١
 كليلد بهشت / ٦٨
 كليني / ٢٠٩، ٢١١، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣٠
 كمال الدين ابوسعيد / ٤٨٢
 كميل بن زياد النخعي / ١٢٨، ١٤٠
 كيسانيه / ١٦، ٩٦
 كيميائي سعادت / ٦٧
 م:
 مازندراني، محمد صالح / ٦٨، ١٧٨،
 ٢٣٦
 ماوراء النهر / ١٠٢، ١١٥، ١٣٩
 مباحيه / ٩٦
 مستصوفه / ١٣، ٧٩، ٨٠، ١٠٧، ١١٢،
 ١١٣، ١٤٨، ٣٥٦، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٦،
 ٣٨٣
 مثنوي معنوي / ١١٦
 مجالس المؤمنين / ٢٢، ٦٨، ٨٨، ١٠٧،
 ١١٦، ١١٧، ١٣٠، ١٣٦، ١٣٩، ٤٧٨
 مجلسي، محمد باقر / ٦٣، ١٤٠، ١٦٨،
 ٣٤١، ٣٤٢
 مجلسي، محمد تقى / ٦٦، ٦٨، ١١٦،
 ٢٥٥، ٣٠٩، ٣١٢، ٣١٨، ٣٢٩
 مجلى / ٦٧، ٧٥، ٨١، ٢٥٩، ٢٦٠،
 ٥٧٢، ٥٠٠
 مجنون / ٤٥٢، ٥٠٥
 محمد باقر(ع)، امام / ٢٠، ١٢٩، ١٣١،
 ١٢٨، ١٢٧، ١٢٨
 لاهيجي، شيخ محمد / ١٢٧، ١٢٨
 ل:
 لاهيجي، شيخ محمد / ١٢٧، ١٢٨

- ١٣٧ ،٥٥٥ ،٥٥٤ ،٥٣٣ ،٤٦٨ ،٤٥٣ ،٤١٠
 نقشبندية / ٣٨ ، ١١٢ ، ١٢٥ ، ١٢٧ ، ٥٨٤ ، ٥٧١ ، ٥٧٠ ، ٥٦٠ ، ٥٥٩
 ١٢٩ ، ١٣٦ ، ١٣٧ ، ١٣٩ ، ٣٤٧ مهدي (ع)، امام / ٤٢٣ ، ٤٦٨ ، ٤٧١
 نواصب / ١٦ ، ٤٢ ، ١١٥ ، ١١٦ مهذب / ٦٧ ، ٤٤٧
 نوح (ع) / ٥٩ ، ١٣٣ ، ٤٧٢ ميرداماد، مير محمد باقر / ٦٨ ، ٥٠٠
 نور الهدايه / ٧٧ ، ٤٦٥ ميزان العمل / ٥٠
 نوربخش، سيد / ١٤٧
 نوريه / ٥٢ ن:
 ناصر الدين عبدالله (خواجه) / ١٣٨ ناصر خسرو / ٦١
 نهج البلاغه / ٢٤ ، ٦٧ ، ١٠٤ ، ١٧٤ ناوسيه / ١٦
 ٢٥٦ ، ٢٨٠ ، ٥٠٠ ، ٥٠٣ نجف اشرف / ٧٣
 نهج الحق / ٧٥ ، ١١٤ نجم الدين كبرى / ١٤٠
 نيشابور / ٥٥ نجيب الدين رضا / ٧٧
 و:
 واصليه / ٤٧ ، ٥١ ، ١١٣ نخيه / ٦٤ ، ٦٨
 وافى / ٦٨ نراقى، محمد مهدي / ٧٠
 واقفيه / ١٦ ، ٩٦ نصارى / ٤٣ ، ١٠٧ ، ١٣٢ ، ١٤٩ ، ٢٨٧
 وحدتيه / ٤٤ ، ٤٧ نص النصوص / ٨٦ ، ٤٨٩
 ه:
 هادي النجاة من جميع المهلكة / ٤٢ نصر حاجب / ٥٣ ، ٥٤ ، ٥٥ ، ٥٦
 هارون بن عبدالعزيز / ٥٤ نصير الدين طوسي (خواجه) / ٤٨٣
 هارون بن عمر / ٥٦ نظام الدين عبدالملك المراغي / ١٠٠
 هاشميه / ٤٤ نفحات الانس / ٤٢ ، ٧٥ ، ٧٩ ، ٨١ ، ١٢٥
 هدايه حكمت / ٦٨ ١٣٧ ، ١٣٨ ، ١٤٦ ، ١٤٨ ، ٣٤٦ ، ٤٨٨
 نفحات الهيئه / ٤٨٩
 نقشبند، خواجه بهاء الدين محمد /

ی:	ہشام بن سالم / ۲۱۷
یزیدہ / ۴۴	ہمام ابن شریح بن یزید بن مرہ / ۲۳
یمن / ۲۶، ۶۵، ۸۱، ۱۲۳، ۲۲۸، ۳۰۷،	ہمدان / ۳۲
۵۵۵، ۴۸۱	ہمدانی، خواجه یوسف / ۱۳۵، ۱۳۶
یوسف(ع) / ۱۰۰، ۱۳۵، ۳۸۴، ۴۲۱،	ہمدانی، سید ابراہیم / ۷۴
۶۰۱، ۵۲۷، ۵۰۵	ہمدانی، سید علی / ۱۲۸، ۱۴۷
یونان / ۴۲۸	ہندوستان / ۱۲۹، ۱۳۷
یہود / ۷۲، ۱۳۲، ۲۳۱، ۲۸۷، ۳۶۲،	ہود(ع) / ۱
۴۳۹	

فهرست بخشی از منابع تحقیق

الف:

- آغاز و انجام، خواجه نصیر الدین طوسی، تصحیح آیه الله حسن حسن زاده آملی، چ ۳،
زمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۳.
اثنا عشر رساله، المحقق الداماد، ط ۲، مکتبه السید الداماد. طهران .
احادیث مشوی، بدیع الزمان فروزانفر، چ ۳، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
احقاق الحق، القاضی نورالله الشوشتری، ۳۵ ج، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
اسرار التوحید، محمد بن منور میهنی، به اهتمام دکتر ذبیح الله صفا، چ ۴، امیرکبیر،
تهران ۳۶۰.
اسرار توحید (ترجمه کتاب توحید صدوق)، تحقیق محمدعلی اردکانی، علمیه اسلامیة،
تهران.
اصطلاحات الصوفیه، عبدالرزاق القاشانی، تحقیق محمد کمال ابراهیم جعفر، ط ۲،
بیدار، قم، ۱۳۷۰.
—، عبدالرزاق الکاشانی، تحقیق مجید هادی زاده، حکمت، تهران ۱۳۸۱ هـ. ش.
اعلام الدین، حسن بن ابی الحسن الدیلمی، آل البيت (ع)، قم ۱۴۰۸ هـ. ق .
اعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن الطبرسی، دار الکتب الإسلامیة، تهران.
اقبال الاعمال، السید علی بن موسی بن طاوس، دار الکتب الإسلامیة، طهران، ۱۳۶۷
هـ. ش.

- الاحتجاج، ابو منصور احمد بن على الطبرسى، المرتضى، مشهد ١٤٠٣هـ. ق .
 الاختصاص، الشيخ المفيد، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، قم ١٤١٣هـ. ق .
 الادلة الجلية فى شرح الفصول النصيرية، الشيخ عبدالله نعمة، دارالفكر اللبناني، بيروت
 ١٩٨٦م.
- الارشاد، الشيخ المفيد، ٢ ج، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، قم ١٤١٣هـ. ق.
 الاستبصار، الشيخ الطوسى، ٤ ج، دار الكتب الإسلامية، طهران ١٣٩٠هـ. ق.
 الاشارات، ابن سينا، تحقيق محمود شهابى، دانشگاه تهران، تهران، ١٣٣٩.
 الالفية و النغليه، الشهيد الاول محمد بن مكى العاملى، مكتب الاعلام الاسلامى، قم،
 ١٤١٨.
- الامالى، الشيخ الصدوق، الاسلامية، ١٣٦٢هـ. ش .
 الامالى، الشيخ الطوسى، دارالثقافة، قم ١٤١٤هـ. ق .
 البلد الامين، ابراهيم بن على العاملى الكفعمى، الطبع الحجرى .
 التحصين، ابن فهد الحللى، مدرسه امام مهدي (عج)، قم ١٤٠٦هـ. ق .
 التحصين و صفات العارفين، ابن فهد الحللى، ترجمه و تصحيح سيد على جبار گلباغى
 ماسوله، لاهيجى، قم ١٣٧٧هـ. ش .
- التمحيص، محمد بن همام الاسكافى، مدرسة الامام المهدي (عج)، قم ١٤٠٤هـ. ق .
 التنبهات و الاشارات، ابن سينا، تحقيق محمود شهابى، دانشگاه تهران، تهران، ١٣٣٩.
 التوحيد، الشيخ الصدوق، جامعه مدرسين، قم ١٣٩٨هـ. ق .
 التهذيب، الشيخ طوسى، ١٠ ج، دار الكتب الإسلامية، طهران، ١٣٦٥هـ. ش .
 الجامع الصغير، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى، ج ٢، دار الفكر، بيروت،
 ١٤٠١.
- الحاشية على الهيات الشرح الجديد على التجريد، المحقق الاردبيلى تحقيق احمد العابدى،
 مؤتمر المقدس الاردبيلى، قم، ١٣٧٥هـ. ش.
 الخصال، الشيخ الصدوق، جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٣هـ. ق .

الرسائل المختارة، المحقق الدوانى، تصحيح السيد احمد التويسركانى، كتابخانه عمومى اميرالمؤمنين(ع)، اصفهان.

الزهد، حسين بن سعيد الاهوازى، تحقيق السيد ابوالفضل حسينيان، ۱۴۰۲هـ. ق.
السنن الكبرى، أبى عبدالرحمن أحمد بن شعيب النسائى، تحقيق عبدالغفار سليمان البنداروسيد كسروى حسن، ۶ ج، دار الكتب العلمية بيروت، لبنان، ۱۹۹۱ م.

الغيبة، الشيخ الطوسى، معارف اسلامى، قم ۱۴۱۱هـ. ق.

الفهرست، الشيخ الطوسى، المكتبة المرتضوية، نجف.

الكافى، الشيخ الكلينى، تحقيق على اكبر الغفارى، ۸ ج، دارالكتب الاسلامية، تهران ۱۳۹۱.

الكشكول، شيخ بهايى، ۳ ج، فراهانى، تهران.

الكنى واللقاب، الشيخ عباس القمى، ۳ ج، طهران.

المجلى، ابن ابى جمهور الاحسائى، الطبعة الحجرى، طهران، ۱۳۲۴هـ. ق.

المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقى، دارالكتب الإسلامية، قم، ۱۳۷۱هـ. ق.
المراجعات، السيد عبدالحسين شرف الدين الموسوى، تحقيق حسين الراضى، بيروت، ۱۴۰۲.

المراسلات، صدرالدين القونوى و نصيرالدين الطوسى، تحقيق كودرون شوپرت، المعهد الالمانى للابحاث الشرقية، بيروت، ۱۹۹۵.

المصباح، ابراهيم بن على العاملى الكفعمى، الرضى، قم، ۱۴۰۵هـ. ق.

النهاية فى غريب الحديث، ابن الاثير، تحقيق طاهر احمد الزاوى، محمود محمد الطناحى، ط ۴ اسماعيليان، قم ۱۳۶۴ ش، ج ۵.

اوصاف الاشراف، خواجه نصير الدين طوسى، تصحيح سيد نصرالله تقوى و خط عماد الكتاب سيفى، برلين، آلمان ۱۳۰۶هـ. ش.

ب:

بحار الانوار، العلامة المجلسي، ۱۱۰ ج، مؤسسة الوفاء، بيروت ۱۴۰۴ هـ. ق.
بحر المعارف، عبدالصمد همداني، تصحيح حسين استاد ولي، ۲ ج، حكمت، تهران،
۱۳۷۴.

بشارة المصطفى، عماد الدين الطبري، حيدرية، نجف ۱۳۸۳ هـ. ق.
بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، مكتبة آيت الله المرعشي، قم ۱۴۰۴
هـ. ق.

ت:

تاريخ گزيده، حمد الله مستوفى، تصحيح عبدالحسين نوايي، چ ۴، اميركبير، تهران
۱۳۸۱.

تأويل الايات الظاهرة، سيد شرف الدين الحسيني الاسترآبادي، جامعه مدرسين، قم
۱۴۰۹ هـ. ق.

تبصرة العوام، سيدمرتضى حسنى رازي، تصحيح عباس اقبال، ج ۲، اساطير، تهران،
۱۳۶۴.

تحف العقول، حسن بن شعبة الحراني، جامعه مدرسين، قم ۱۴۰۴ هـ. ق.

تحفة الاخيار، مولى محمد طاهر قمى، تصحيح داود الهامى، هدف، قم، ۱۳۶۹.
تذكرة الاولياء، فريدالدين عطار، تصحيح محمد قزوينى از نيكلسون، مركزى، تهران.
ترجمه اصول كافى، سيد جواد مصطفوى، ۴ ج، اسلاميه، تهران.

ترجمه فارسى اشارات و تنبيهات، ابن سينا، تصحيح دكتور احسان يار شاطر، انجمن آثار
ملى، تهران ۱۳۳۲ هـ. ش.

تفسير الامام العسكرى (ع)، الامام حسن العسكرى عليه السلام، مدرسة الامام المهدي
(عج)، قم ۱۴۰۹ هـ. ق.

تفسير العياشى، محمد بن مسعود العياشى، ۲ ج، العلمية، طهران، ۱۳۸۰.

تفسیر القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، ۲ ج، دارالکتاب، قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
 تنزیه الانبیاء (ع)، سید مرتضی علم الهدی، الرضی، قم.
 توحید المفضل، مفضل بن عمر الجعفی الکوفی، مکتبه الداوری، قم، ۱۹۶۹ میلادی.

ث:

ثواب الاعمال، الشیخ الصدوق، الرضی، قم، ۱۳۶۴ هـ. ش.

ج:

جامع الاخبار، تاج الدین الشعیری، الرضی، قم، ۱۳۶۳ هـ. ش.
 جامع الاسرار و منبع الانوار، سیدحیدر آملی، تصحیح عثمان یحیی، چ ۲، علمی و
 فرهنگ، تهران، ۱۳۶۸.

ح:

حدیقه الشیعه، مقدس اردبیلی، تصحیح صادق حسن زاده و علی اکبر زمانی نژاد، چ ۳،
 انصاریان، قم، ۱۳۷۷.

د:

ده رساله، ملامحسن فیض کاشانی، تصحیح رسول جعفریان، مرکز تحقیقات امام
 امیرالمؤمنین، اصفهان، ۱۳۷۱.

دیوان امام علی (ع)، الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، پیام اسلام، قم، ۱۳۶۹
 هـ. ش.

دیوان شاه نعمت الله ولی، تصحیح جواد نوربخش، چ ۶، خانقاه نعمت اللهی، تهران،
 ۱۳۶۱.

دیوان فیض کاشانی، تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، چ ۳، اسوه، تهران، ۱۳۷۱.

ر:

- رجال ابن داود، ابن داود الحلبي، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳.
- رجال الشيخ الطوسي، الشيخ الطوسي، حيدرية، نجف، ۱۳۸۱.
- رساله‌های شاه نعمت الله ولي، تصحيح جواد نوربخش، ۴ ج، خانقاه نعمت اللهی، تهران، ۱۳۵۵.
- رشحات عين الحيات، فخر الدين واعظ كاشفي، تصحيح على اصغر معينان، بنياد نورياني، تهران، ۱۳۵۶.
- روضة المتقين، محمد تقی المجلسی، ۱۳ ج، بنياد كوشانپور، تهران.
- روضة الواعظين، محمد بن حسن الفتال النيشابوري، الرضى، قم.

ز:

- زاد المعاد، علامه محمد باقر مجلسی، اسلاميه، تهران (افست چاپ سنگی).
- زبدة البيان، المقدس الاردبیلی، مؤتمر المقدس الاردبیلی، قم، ۱۳۷۵.
- زبدة الحقائق، عين القضاة همدانی، ترجمه مهدی تدین، مركز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۹ ه.ش.
- زبدة مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمی، ترجمه كريم زمانی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰.

س:

- سبع المثاني، مير نجيب الدين رضا تبريزی، احمدی، شیراز، ۱۳۴۲ ه.ق.
- سعد السعود، سيد على بن موسى بن طاوس، دار الذخائر، قم.
- سنن الدارمی، عبد الله بن بهرام الدارمی، ۲ ج، مطبعة الاعتدال، دمشق.

ش:

شرح اصول الکافی، مولی محمد صالح المازندرانی، تحقیق الاستاذ الشعرانی، ۱۲ج، الاسلامیة، طهران.

شرح الاربعین، القاضی سعید القمی، تحقیق نجفقلی حبیبی، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۹ هـ. ش.

[شرح] الاشارات و التنبیہات، خواجه نصیرالدین الطوسی، ۳ ج، ط ۲، دفتر نشر کتاب، طهران، ۱۴۰۲.

شرح رباعیات فلسفی و عرفانی، جلال‌الدین دوانی، تصحیح دکتر مهدی دهباشی، نشر مسعود، ۱۳۶۸.

شرح گلشن راز، شمس‌الدین محمد لاهیجی، تصحیح محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چ ۳، زوار، تهران، ۱۳۷۸.

ص:

صحیفة الرضا، الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام، المؤتمر العالمی للامام الرضا (ع)، ۱۴۰۶ هـ. ق.

صفات الشیعة، الشیخ صدوق، الاعلمی، طهران.

ع:

عدة الداعی، ابن فهد الحلی، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ. ق.

علل الشرائع، الشیخ الصدوق، مکتبة الداوری، قم.

علم الیقین، ملامحسن فیض کاشانی، تحقیق محسن بیدار فر، ط ۲، بیدار، قم، ۱۳۷۷ هـ. ش.

عوارف المعارف (مجموعه رسائل)، شبستری و غیره، کتابخانه احمدی، شیراز، ۱۳۶۳.

عوالی اللآکی، ابن ابی جمهور الاحسائی، ۴ ج، سید الشهداء (ع)، قم، ۱۴۰۵ هـ. ق.

عين الحياة، علامه مجلسى، قائم، تهران، ١٣٤١.
 عيون أخبار الرضا (ع)، الشيخ الصدوق، ٢ ج، جهان، قم، ١٣٧٨ هـ. ق.

غ:

غارات، ابراهيم بن محمد الثقفى، دارالكتاب، قم، ١٤١٠ هـ. ق.
 غرر الحكم ودرر الكلم، عبدالواحد بن محمد التميمى الامدى، دفتر تبليغات اسلامى،
 قم ١٣٦٦ هـ. ش.

ف:

فصوص الحكم، ابونصر الفارابى، تحقيق محمدحسن آل ياسين، ط ٢، بيدار، قم،
 ١٤٠٥.
 فقه الرضا، الامام على بن موسى الرضا عليه السلام، المؤتمر العالمى للامام الرضا (ع)،
 مشهد، ١٤٠٦ هـ. ق.
 فقه القرآن، قطب الدين الراوندى، ٢ ج، مكتبة آيت الله المرعشى، قم ١٤٠٥ هـ. ق.

ق:

قوت القلوب، ابوطالب المكى، تحقيق باسل عيون السود، دارالكتب العلمية، بيروت،
 ١٤١٧.

ك:

كامل بهائى، عمالدين طبرى، مرتضوى، تهران.
 كشف الغمة، على بن عيسى الاربلى، ٢ ج، مكتبة بنى هاشمى، تبريز ١٣٨١ هـ. ق.
 كشف المراد، العلامة الحلى، تصحيح الاستاذ حسن حسن زاده الاملى، ط ٢،
 مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤٠٧ و ط ٢، قم، ١٤١٧.

کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی، مقدمه سعید نفیسی، تصحیح علی کاتبی، ط ۳، چکامه، تهران.

کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، چ ۲، ققنوس، تهران، ۱۳۶۳ هـ. ش.
 کمال الدین، الشیخ الصدوق، ۲ ج، دار الکتب الإسلامية، قم، ۱۳۹۵ هـ. ق.
 کنز الرموز، میرحسین هروی ← عوارف المعارف
 کنز العمال، المتقی الهندی، تحقیق الشیخ بکر حیانی، الشیخ صفوة السقا، ۱۶ ج،
 مؤسسة الرسالة، بیروت.

گ:

گلشن راز، شیخ محمود شبستری تصحیح احمد مجاهد و محسن کیانی، منوچهری،
 تهران، ۱۳۷۱.
 گوهر مراد، ملا عبدالرزاق لاهیجی، تصحیح زین العابدین قربانی، وزارت فرهنگ و
 ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.

ل:

لطائف الاعلام، عبدالرزاق القاشانی، تحقیق مجید هادی زاده، میراث مکتوب،
 تهران، ۱۳۸۰ هـ. ش.
 لوامع صاحبقرانی، محمد تقی مجلسی، ۸ ج، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۴ هـ. ق.

م:

متشابه القرآن، ابن شهر آشوب المازندرانی، ۲ ج، ط ۲، بیدار، قم، ۱۳۲۸.
 مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ۲ ج، اسلامی، تهران، ۱۳۷۷.
 مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی، تصحیح ژان اوبن، انجمن ایران شناسی
 فرانسه، چ ۳، طهوری، تهران، ۱۳۶۱.

- مجموعه مصنفات شيخ اشراق، تصحيح هنرى كربن و سيد حسين نصر، ۳ ج، انجمن فلسفه ايران، تهران، ۱۳۵۵.
- مجموعه ورام، ورام بن ابى فراس، ۲ ج، مكتبة الفقيه، قم.
- مدينة المعاجز، السيد هاشم البحرانى، تحقيق الشيخ عزة الله المولائى الهمدانى، ۸ ج، بهمن، مؤسسة المعارف الاسلاميه، قم، ۱۴۱۳.
- مرصاد العباد، نجم الدين رازى، تصحيح محمدا مين رياحى، ۳ ج، علمى و فرهنگى، تهران، ۱۳۶۶.
- مستدرک الوسائل، المحدث النورى، ۱۸ ج، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۸ هـ. ق.
- مسكن الفؤاد، الشهيد الثانى، بصيرتى، قم.
- مشكاة الانوار، ابوالفضل على بن حسن الطبرسى، حيدرية، نجف، ۱۳۸۵ هـ. ق.
- مصباح الشريعة، الامام الصادق عليه السلام، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ هـ. ق.
- مصباح المتهجد، الشيخ طوسى، فقه الشيعه، بيروت، ۱۴۱۱.
- مصنف عبد الرزاق، أبى بكر عبد الرزاق، ۱۱ ج، تحقيق حبيب الرحمن الاعظمى، المجلس العلمى، بيروت.
- معانى الاخبار، الشيخ الصدوق، جامعه مدرسين، قم، ۱۳۶۱ هـ. ش.
- مفتاح اسرار حسيني، ملا عبدالرحيم دماوندى، منتخباتى از آثار حكماى الهى ايران ج ۳.
- مفتاح الفلاح، الشيخ البهايى، دار الأضواء، بيروت ۱۴۰۵ هـ. ق.
- مكارم الآثار، ميرزا محمد على معلم حبيب آبادى، تحقيق سيد محمدعلى روضاتى، انجمن كتابخانه هاى عمومى اصفهان، اصفهان ۱۳۵۲.
- مكارم الاخلاق، رضى الدين حسن بن فضل الطبرسى، الرضى، قم ۱۴۱۲ هـ. ق.
- مناقب حضرت شاه نعمت الله ولى، مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولى.
- منتخباتى از آثار حكماى الهى ايران، سيد جلال الدين آشتياني، ۴ ج، انجمن حكمت و

فلسفه و انجمن ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۵۵.

من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ۴ ج، جامعه مدرسين، قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.

منية المرید، الشهيد الثاني، دفتر تبليغات اسلامي، قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.

میزان العمل، امام محمد غزالي، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۹.

مئة منقبة، ابن شاذان قمی، مدرسة الامام مهدي (عج)، قم، ۱۴۰۷.

ن:

نفحات الانس، عبدالرحمن جامي، تصحيح مهدي توحيدى پور، محمودى، تهران.
 نور البراهين فى اخبار السادة الطاهرين، السيد نعمة الله الموسوى الجزائرى، تحقيق السيد
 الرجائى، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ۱۴۱۷.

نور الهداية، المحقق الدوانى ← الرسائل المختارة

نور الهداية، شيخ نجيب الدين رضاى تبريزى، ؟، ۱۳۲۵ هـ. ش

نهج البلاغة، سيدرضى، تصحيح صبحى صالح، الهجرة، قم.

—، سيدرضى، ترجمه سيدجعفر شهيدى، چ ۳، آموزش انقلاب اسلامي،
 تهران، ۱۳۷۱.

نهج الحق و كشف الصدق، العلامة الحلى، تحقيق الشيخ عين الله الحسنى الارموى،
 دارالهجرة، قم، ۱۴۰۷.

و:

وسائل الشيعة، الشيخ حر العاملى، ۲۹ ج، آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.